



تکامل فتوداليسم در ايران

جلد اول

نوشته
فرهاد نعمانی

تکامل فتوداليسم در ايران

جلد اول

نوشته فرهاد نعمانی



شرکت سهامی انتشارات خوارزمی

فرهاد نعمانی

تکامل فنوداليسم در ايران

جلد اول

چاپ اول: اسفند ماه ۱۳۵۸ ه. ش. تهران

چاپ و صحافی: چاپخانه سپهر

حق هرگونه چاپ و انتشار مخصوص شرکت سهامی انتشارات خوارزمی است.

از تمامی کارگرانی که در چاپ این کتاب زحمت
 کشیده‌اند، و نیز از همه کسانی که در ویراستاری آن
 دست داشته‌اند، بسیار سپاسگزارم. درپایه‌ای از مواد
 نیز از یاری منوچهر سناجیان بهره‌برده‌ام، اما مسئولیت
 لغزشها را خود بعهده می‌گیرم.

ف.ن.

۱۳۵۸

فهرست

مقدمه

هدنها

منابع و محدودیتهای آنها

بخش اول

مسائل نظری و روش شناسانه

فصل اول: محتوی و روش مطالعه تاریخ اقتصادی

فصل دوم: علم اجتماعی

بنیادهای علم اجتماعی

قوانین کلی و رویدادهای خاص

قصد انسانها و قوانین عینی

مطابقت روابط انسانها در تولید با نیروهای عامل در تولید

مالکیت وسایل تولید و اهمیت آن در روابط انسانها در تولید

شیوه تولید

قانون همنوایی بین روابط انسانها در تولید و نیروهای عامل در تولید

آگاهی اجتماعی

مفهوم صورت بندی اقتصادی - اجتماعی، شالوده و روستاخت

قانون همنوایی بین روستاخت و شالوده اقتصادی

خصالت محافظه کارانه روابط اجتماعی و آگاهی اجتماعی

قانون توسعه و تکامل روزافزون نیروهای عامل در تولید

پویش تکامل نظامهای اقتصادی - اجتماعی

پویشهای جدلی تکامل اجتماعی

تکامل نامتساوی و ترکیبی

منشأ مادی تکامل نامتساوی و ترکیبات ناشی از آن

۴۸	ترکیب عناصر مختلف تاریخی و تنوع این ترکیبات
۴۹	تکامل نامتساوی جوامع ابتدایی
۵۱	مسأله «بی‌نظمی» در جامعه
۵۳	ویژگیهای قومی
۵۷	فصل سوم: علم اجتماعی و منتقدان آن
۵۸	تبیینهای «عامیانه» و مکانیکی از جامعه و منتقدان تعبیر «علمی»
۶۲	علم اجتماعی و انتقاد پوپر از آن
۷۹	فصل چهارم: شیوه تولید فتودالی
۷۹	مفهوم شیوه تولید
۸۱	خصایص نیروهای عامل در تولید و روابط انسانها در تولید در فتودالیسم
۸۴	بهره‌کشی فتودالی
۸۹	نقدی بر پاره‌ای از نظریه‌های متعارف درباره فتودالیسم

بخش دوم

۹۵	شیوه تولید فتودالی در اروپا
۹۷	فصل پنجم: انواع مالکیت‌های فتودالی زمین در اروپا
۹۷	بنفیس و فیف
۱۰۱	آلو
۱۰۲	زمینهای کلیسا
۱۰۳	زمینهای سلطنتی
۱۰۴	چراگاه و جنگل اشتراکی
۱۰۵	فصل ششم: تقیدات روستایی در اروپا
۱۰۶	جنبه‌های اقتصادی - اجتماعی سرواژ
۱۰۷	منشأ طبقه سرف
۱۰۹	سرواژ در مرحله تکامل فتودالیسم در اروپا
۱۱۱	تعهدات و تقیدات تولیدکنندگان وابسته
۱۱۵	قشر بندی روستاییان اروپا در دوره فتودالیسم
۱۱۹	فصل هفتم: بهره‌کشی فتودالی در اروپا
۱۱۹	مانور
۱۲۱	سابقه تاریخی مانور
۱۲۲	مشخصات مانور
۱۲۵	تحول تاریخی مانور و تبدیل بهره‌کار به بهره‌جنسی و پولی
۱۳۳	فصل هشتم: تحولات روابط ارضی در اروپا قبل و بعد از گسترش سرمایه‌داری
۱۳۵	تحولات روابط ارضی در دوره تلاشی فتودالیسم

بخش سوم

۱۴۳	شیوه تولید فتودالی در ایران
۱۴۵	فصل نهم: تکامل مالکیت‌های فتودالی زمین در ایران
۱۴۶	اراضی اشتراکی روستاییان
۱۵۱	اراضی دیوانی
۱۶۱	اراضی سلطنتی
۱۷۴	اراضی ملکی [خصوصی]
۱۸۷	اراضی وقفی
۱۹۶	چراگاه‌های صحرائنشینان
۲۰۱	اراضی اهدایی مشروط
۲۲۹	سیورغال
۲۳۷	فصل دهم: تقیدات و تابعیت‌های روستاییان در ایران
۲۳۷	تجزیه جماعت‌های روستایی و اضمحلال برده‌داری
۲۴۰	تکامل وابستگی روستاییان در برابر فتودالها
۲۴۸	تعهدات فتودالی روستاییان
۲۵۲	فصل یازدهم: بهره‌کشی فتودالی
۲۵۷	مزارعه
۲۶۱	سهم مزارعان از محصول
۲۶۵	شیوه تقسیم اراضی بین مزارعان
۲۶۹	تغییرات بهره مالکانه و مالیات ارضی
۲۸۲	شیوه‌های تقویم مالیات ارضی
۲۸۵	فصل دوازدهم: پوشش عمومی تکامل روابط ارضی در ایران
۲۹۳	فصل سیزدهم: پوشش عمومی تکامل نیروهای عامل در تولید کشاورزی
۳۲۷	فصل چهاردهم: پوشش عمومی تکامل نیروهای عامل در تولید در شهر
	تحول عمومی نیروهای اقتصادی شهرها در دوره اعراب،
۳۳۵	حکومت‌های محلی و سلجوقیان
۳۴۳	تولیدات شهری و تحول آنها از زمان تسلط اعراب تا هنگام حمله مغولها
۳۵۰	تحول عمومی نیروهای اقتصادی شهرها در دوره مغولها
۳۵۴	تولیدات شهری در دوره مغولها
۳۵۷	تحول عمومی نیروهای اقتصادی شهرها در دوره صفویه
۳۶۰	روابط اقتصادی ایران با اروپا در دوره صفویه
۳۶۸	تولیدات شهری و تحول آنها در دوره صفویه
۳۷۵	فصل پانزدهم: اصناف پیشه‌داری در ایران
۳۸۳	فصل شانزدهم: جنبش‌های ضد فتودالی روستاییان و پیشه‌وران در ایران

۳۸۴	نهضت مزدکیان
۳۸۹	نهضت‌های مردم در دوره تسلط اعراب و سلسله‌های محلی
۴۰۴	نهضت‌های مردم در دوره تسلط مغولها
۴۱۳	نهضت‌های مردم در دوره صفویه
۴۱۹	فصل هفدهم: پویش عمومی تکامل شیوه تولید فتودالی در ایران

بخش چهارم

۴۲۳	ملاحظات راجع به دو مسأله در تاریخ ایران
۴۲۵	فصل هجدهم: کاربردپذیری «شیوه تولید آسیایی در ایران»
۴۲۸	شکلهای مالکیت زمین
۴۳۱	اهمیت آبیاری در ایران
۴۳۴	شیوه‌های آبیاری در ایران
۴۴۳	مالکیت و نظارت بر شبکه‌های آبیاری
۴۴۶	توسعه و تکامل شهرها و نقش اقتصادی آنها
۴۵۱	فصل نوزدهم: مسأله ایلات در تاریخ ایران
۴۵۱	انواع اقتصاد شبانی
۴۵۳	کوچ‌نشینی در سرزمین ایران در دوره قبل از اسلام
۴۵۵	کوچ‌نشینی از ابتدای اسلام در ایران تا پایان قرن هفدهم
۴۵۹	ایلات در دوره سلجوقیان و مغولها

فهرست مآخذ

۴۷۳	الف - مآخذ فارسی
۴۷۹	ب - مآخذ خارجی
۴۸۵	فهرست موضوعی

هدفها

غرض از تألیف کتاب حاضر مطالعه شیوه تولید غالب در تاریخ ایران از دوره ساسانیان تا آخر دوره صفویه است.^۱ چنین مطالعه‌ای طرح و حل چهار مسئله متفاوت و در عین حال مربوط به هم را ایجاب می‌کند:

۱. موضوع علم اجتماعی و قوانین حاکم بر تکامل جامعه.
۲. فتودالیسم بطور کلی.
۳. فتودالیسم و تکامل آن در ایران.
۴. کاربردپذیری «شیوه تولید آسیایی» در ایران.

از این روی، در بخش اول کتاب پس از طرح مسائل نظری و روش شناسانه^۲ علم اجتماعی، می‌کوشیم انتقاداتی را که بر این نظریه وارد شده‌اند، مورد ارزیابی قرار دهیم. آنگاه به مطالعه فتودالیسم بعنوان یک نظام اقتصادی - اجتماعی خواهیم پرداخت و اصول نظری و گرایشهای موجود در تاریخ نگاری متعارف را راجع به فتودالیسم باز نگری خواهیم کرد.

در بخش دوم کتاب، از آنجا که واژه فتودالیسم - نه خود فتودالیسم - نخست در اروپا رایج گشته است، تصویری کلی از روابط فتودالی در اروپا را ارائه خواهیم داد، و به اختصار از تحول روابط انسانها در تولید فتودالی اروپا نا جایی که به مسئله مالکیت زمین، تقیدات و بهره کشی مربوط می‌شود، گفتگو خواهیم کرد. این امر زمینه‌ای برای مقایسه روابط فتودالی ایران با اروپا بدست می‌دهد.

در بخش سوم، در چهارچوب نظری و روش شناسانه بخش اول، تکامل و ویژگیهای روابط انسانها در تولید و نیروهای عامل در تولید ایران از زمان ساسانیان تا آخر دوره

۱. کتاب حاضر در واقع مشتمل بر تکامل فتودالیسم در ایران از دوره ساسانیان تا آخر دوره صفویه است. تکامل و ویژگیهای روابط انسانها در تولید و نیروهای عامل در تولید در دوره افشاریه تا آخر دوره قاجاریه در مجلد دیگری منتشر خواهد شد.

2. Methodological

صفویه، مورد مطالعه قرار می‌گیرد. در این بخش مقولات زمینداری و تکامل آنها، تقیدات و تابعیتهای روستایی، بهره‌کشی فنودالی، پویش عمومی تکامل روابط ارضی و ترکیب زمینداران، قشرهای مختلف طبقه کشاورز، اصناف، و پویش عمومی تکامل نیروهای عامل در تولید در کشاورزی و شهرها مورد مطالعه و ارزیابی قرار خواهند گرفت. آنگاه شرحی خلاصه از جنبشهای ضد فنودالی روستاییان و پیشه‌وران در دوران مورد نظر بدست داده خواهد شد، و سرانجام، به اختصار، پویش عمومی تکامل شیوه تولید فنودالی در ایران، بعنوان نتیجه‌گیری، ارائه خواهد گشت.

بخش آخر کتاب به طرح دو مسأله که به ساخت اقتصادی - اجتماعی ایران در قرون وسطی مربوط می‌گردند، اختصاص می‌یابد، و همراه با بررسی مسائل نامبرده، نقاط ضعف نظرات ابراز شده در مورد آنها نیز مورد انتقاد قرار می‌گیرند. این مسائل مسأله ایلات و نقش آنها در ساخت اقتصادی ایران در دوره مورد نظر، و مسأله «شیوه تولید آسیایی» می‌باشند. از آنجا که هدف این مطالعه بطور کلی نیروهای عامل در تولید و روابط انسانها در تولید در دوره معینی بوده است، تعمداً همه جنبه‌های نظام اقتصادی - اجتماعی فنودالسم، مانند عناصر فکری و نهادهای سیاسی آن که در تاریخ سرزمین ما پدید آمده‌اند، مشمول این مطالعه نگشته‌اند. چرا که پدیده‌های مذکور باید در کتاب جداگانه‌ای مورد بحث قرار گیرند. در سواردی نیز بسبب کمبود سدارک، پاره‌ای از مسائل به اختصار مورد مطالعه قرار گرفته‌اند، و تنها به ذکر کلیاتی راجع به آنها اکتفا شده است. آشکار است که این مسائل را باید در آینده بصورت کاملتری مورد بررسی قرار داد.

این کتاب حاصل کوششی است که مؤلف در این مسیر بدان دست زده است. شکمی نیست که چون منابع تازه‌ای در دسترس اهل تحقیق قرار گیرند، آثار جدید و حتی خاصی پدید می‌آیند، و ترکیبات تازه‌ای ضرورت پیدا خواهند کرد. با این حال ذکر این نکته لازم است که برخی از فصول این تألیف از استقلال نسبی برخوردارند. و این می‌تواند برای آن دسته از طالبان علوم اجتماعی که ترکیب موجود در این کتاب را نمی‌پذیرند، مؤثر افتد. بهرگونه، اگر این اثر بتواند دقت نظر و تفکر عمیق‌تری را در باره تاریخ این سرزمین برانگیزد، به گمان نگارنده، موجودیت خود را اثبات کرده است.

منابع و محدودیتهای آنها

منابع مربوط به زمینداری، تقیدات، بهره‌کشی، تولیدات شهری، سازمانهای اجتماعی و روابط بین طبقات مختلف در دوره‌های مختلف تاریخ ایران دارای محدودیتهایی است. ذکر تمامی این منابع در اینجا ضروری بنظر نمی‌رسد چرا که پاره‌ای از محققین تاریخ ایران به انجام این سهم دست یازیده‌اند.^۱ لیکن می‌توان منابع مورد استفاده در این مطالعه را بطور کلی در دو مقوله

۳. بعنوان مثال به کتابهای زیر رجوع شود: ن. و. پیمکولوسکایا، و دیگران، تاریخ ایران. ۱۳۳۹، جلد اول، ص ۸ - ۱۰، ۶۸ - ۷۳، ۱۵۱ - ۱۶۴، ۲۳۸ - ۲۵۶، و جلد دوم، ص ۳۲۶ - ۳۴۷، ۴۲۰ - ۴۳۰، ۴۹۱ - ۴۹۸، ۵۳۱ - ۵۴۰، ۵۹۸ - ۶۰۶. همین‌طور، ا.ک.س. لمتون، مالک و زارع در ایران. ۱۳۴۵، ص ۵ - ۳۰.

وسیع گنجائید. مقوله نخست مشتمل بر منابع اصلی به زبانهای مختلف یا تألیفات تاریخی نقلی، حقوقی، آثار جغرافیایی، منابع مستند، تذکره حیات اولیاء الله، تاریخ زندگی رجال، تألیفات رجال سیاسی و تألیفات دربارهٔ فن کشاورزی، دایرة المعارفها و سفرنامه‌ها است. نمونه‌هایی از این نوع عبارتند از: *تاریخ مبارکه غذائی* (تألیف خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی)؛ *المخارج* (تألیف ابویوسف الصاری)؛ *مسالك و معالک* (تألیف اصطخری)؛ *تذکره الشعرا* (تألیف دولت‌شاه سمرقندی)؛ *سیاست نامه* (تألیف خواجه نظام الملک طوسی)؛ *اشهاد الزواجه* (تألیف قاسم حروری)؛ *دردباد شاهنشاه ایران* (تألیف الکلیت کیمیر)، و غیره.

دومین مقوله تحقیقات تخصصی و عمومی چاپ شده و چاپ نشده راجع به مقولات اقتصادی - اجتماعی مختلف را، مانند روابط و نهادهای اقتصادی و اجتماعی، که با روشها و نظرگاههای مختلفی تألیف گشته‌اند، در برمی‌گیرد. نمونه‌هایی از چنین تألیفات عبارتند از:

Frede Lokkegaard, *Islamic Taxation in the Classic Period*,

ا.ک.س. امتون، مالک و زادع در ایران، ای. ب. پطروشفسکی، کشاورزی و مناسبات ادبی در ایران عهد منول، مقالات مختلف

The Encyclopedia of Islam, Robert M. Adams. *Land Behind Baghdad'*
C. Cahen, "L'Evolution de l'iqta' du ix^e au xiii^e siècle," *Annales Economies Societes Civilisations*, 1953.

بهرگونه، مطالعه روابط اقتصادی ایران در دوره باستان، قرون وسطی و پس از آن با محدودیتهای گوناگونی دست بگیربان است. نخستین محدودیت این است که در بسیاری از نقاط، کاوشهای باستانشناسی صورت نگرفته‌اند، و آنجا هم که حفاریهای باستانشناسی بعمل آمده، اشیاء متعددی که بدست آمده‌اند، مورد تفسیر قرار نگرفته‌اند. از این گذشته، پاره‌ای از منابع مستند دربارهٔ برخی از دوره‌های تاریخی نیز از میان رفته‌است. به همین دلیل میزان شناخت ما از دوره‌های تاریخ اقتصادی - اجتماعی، به‌ویژه دوره قبل از ساسانیان، بسیار ناچیز است. ولی با توجه به این که مطالعه حاضر بر دوره بعد از ساسانیان ناظر است، تأثیر این محدودیت در این کتاب چندان شهود نیست.

دیگر از محدودیتهای این مطالعه، کمبود اطلاعاتی است که منابع موجود دربارهٔ زندگی تولیدکنندگان و روابط آنان با غیرتولیدکنندگان در اختیار ما می‌گذارند. با این حال، حتی زمانی که در منابع اصلی اشاراتی به این روابط وجود دارد، این اشارات محدود به شرایط موجود در مناطق خاص و در زمانهایی معین است. این اسر پژوهشگر تاریخ ایران را با محدودیت تعمیم مواجه می‌سازد. با اینهمه، در برخی از مسائل نیز وی بسبب ناکافی بودن مدارک، باید به اختصار بپردازد، و تنها به ذکر کلیاتی قناعت کند.

بخش اول:

مسائل نظری و روش شناسانه

محتوی و روش مطالعه تاریخ اقتصادی

مطالعه حیات اقتصادی و اجتماعی بشر در طول تاریخ، مانند تمام مطالعات علمی، زائیده مقتضیات جوامع انسانی است.

ضرورت مطالعه های تاریخی هنگامی پدید می آید که جامعه در سیر زسانی خود به مرحله معینی از خود آگاهی^۱ و قشر بندی می رسد. چنین شرایطی درک موقعیت کنونی جامعه را ایجاب می کند که این خود مستلزم درک صحیحی از گذشته آنست. هر طبقه اجتماعی با مطالعه گذشته جامعه می که آن طبقه جزئی از آن است، در پی آنست که موقعیت کنونی خود را که مشتمل بر روابطش با طبقات اجتماعی دیگر است، دریابد و از این طریق سرنوشت تاریخی خود را در پویش تحول جامعه رقم زند؛ شناخت گذشته جزئی جدایی ناپذیر از درک حال و پیش بینی مشروط آینده است. چنین مطالعه ای به درک نیروهای جامعه، مسیر تکامل آن، چگونگی و وسایل ایجاد تحول در آن، می انجامد. ضرورت مطالعات تاریخی بطور اعم، و تاریخ اقتصادی بطور اخص، از این روی است.

بدیهی است که درک صحیح و تبیین^۲ رویدادها و واقعیتهای تاریخی، مستقل و جدا از پویش^۳ تاریخ، و بدون وجود یک علم اجتماعی عینی^۴، امکان پذیر نیست. خصلت غیر علمی مطالعات اجتماعی در جوامع غربی، از جمله موانع بزرگی است که بر سر راه درک پویشهای عینی تاریخی وجود دارد. از این روی است که بر رغم گسترش مطالعات تاریخی در جوامع غربی، علم تاریخ بصورت متعارف آن قادر به مطالعه عینی پویش تکامل اجتماعی و قوانین حاکم بر آن نمی باشد، و بناچار جنبه توجیه آمیز بخود گرفته است.

روش توجیه آمیز نسبت به رویدادهای تاریخی بارها مورد انتقاد بسیاری از متفکران اندیشه های فلسفی و اجتماعی دوره های مختلف قرار گرفته است. اما بسیاری از این متفکران توجه خود را تنها به بررسی انگیزه های روانی و ذهنی فعالیت بشر در طول تاریخ، محدود ساخته اند؛ بدون این که درک درستی از علل این انگیزه ها بنست دهند، و در صدد کشف روابط

1. Self - Consciousness

2. Explanation

3. Process

4. Objective

عینی حاکم بر تحول نظام روابط اجتماعی باشند و رابطه آن را با مراحل مختلف تولید دریابند.

گذشته از این، بسیاری از این متفکران در مطالعه خویش فعالیت و نقش مردم، یعنی فعالان اقتصادی، را در ساختن تاریخ نادیده گرفته‌اند. تاریخ شناسی متعارف دست آخر عبارتست از گردآوری واقعیت‌های تاریخی به‌وسایل مختلف، بدست دادن تصویری از مراحل خاص پویش تاریخی، و نیز توصیف صرف آن. در حالی که مطالعه علمی تاریخ بررسی همه-جانبه پویش پیدایش، تکامل و تلاشی ساختهای اقتصادی - اجتماعی، و همه گرایشهای متضاد در این ساختها را ایجاد می‌کند. در این مطالعه درگیریهای مذکور، با در نظر گرفتن شرایط تولید و روابط گروه‌های مختلف اجتماعی مورد بررسی قرار می‌گیرد، و کوشش می‌شود تا از برخورد ذهنی افراطی و دلخواه در انتخاب و تفسیر انگاره‌های «راهنما» اجتناب گردد، و ریشه تمام انگارها با در نظر گرفتن مقتضیات واقعی زندگی انسانها کاویده شود.

بنابراین، محتوای هر مطالعه علمی و تاریخی، بررسی دقیق فعالیت‌های اقتصادی می‌باشد؛ و مطالعه اقتصادی کلید درک کل پویش تکامل اجتماعی - در گذشته و حال - است. چراکه تاریخ تکامل اجتماعی در وهله نخست تاریخ تکامل تولید، وسایل تولید، و به‌اختصار، تاریخ تکامل نیروهای عامل و روابط انسانها در تولید است. نتیجه آن‌که برداشت علمی از تاریخ مستلزم رعایت چند نکته اساسی است:

۱. هدف اساسی و مهم هر مطالعه تاریخی اقتصادی باید تکامل روشهای مورد استفاده در تولید در مراحل مختلف تاریخی باشد. چنین مطالعه‌ای گذشته از بررسی تاریخی - اقتصادی انضمامی^۷، باید متضمن تصویری تاریخی و انضمامی از قوانین حاکم بر تولید و اقتصاد جامعه باشد. این قوانین شالوده درک قوانین تکامل جامعه را تشکیل می‌دهند. از سوی دیگر، مطالعه تاریخی اقتصادی باید بر تمامی حقایق و تبیین قوانین عمومی علم اجتماعی روشنی افکند.

۲. هدف دیگری که خود مهمترین وسیله نیل به هدف مذکور در بالا می‌باشد، مطالعه واقعیت‌های تاریخی انضمامی در حوزه تکامل اقتصادی یک جامعه و در مراحل مختلف تحول آن است. قوانین حاکم بر انگاره‌ها^۸ و طرق تکامل اقتصادی کشورهای مختلف در ادوار مختلف تاریخی مشترکند، اما در عین حال این انگاره‌ها و طرق تکامل در هر مورد از جنان و ویژگی‌هایی برخوردارند که نمی‌توان بجای مطالعه انضمامی صرفاً به مطالعه علم اجتماع «بطوراعم» پرداخت و آن را بدان محدود ساخت. در چنین حالتی ضروری است که خصایص فردی و انضمامی هر جامعه در هر مرحله‌ای از تاریخ آن مورد تحلیل قرار گیرد. در واقع، شالوده هر تعمیمی^۹ در مورد پدیده‌های اقتصادی - اجتماعی در همین مطالعه انضمامی اقتصادی - اجتماعی متفرد قرار دارد. این امر تنها هنگامی امکانپذیر است که از انبوه مصالح تاریخی استفاده شود.

۳. اما مطالعه تکامل اقتصادی - اجتماعی جواسع نباید به گردآوری مصالح تاریخی

و واقعی محدود شود، و صرفاً به توصیف رویدادها اکتفا گردد. مطالعه علمی تاریخ اقتصادی نیازمند نقد و تفسیر علمی همه اسناد، مدارک و اشیاء تاریخی از نظر فهم درست پویا و تکامل اقتصادی - اجتماعی است.

در نظر گرفتن همه نکات بالا به این نتیجه گیری می‌انجامد که برای رسم یک تصویر کلی از تحول اقتصادی - آنچنان که نمایانگر دگرگونی نظامهای اقتصادی معین در دوره‌های خاص، و در عین حال، نشان دهنده شیوه‌های تولید و توزیع باشد - باید از جمع‌آوری واقعیتهای انضمامی تاریخی استفاده کرد.

تحلیل روابط عینی اجتماعی، مشاهده وقوع مجدد این روابط و در نتیجه تعمیم نظامهای جوامع مختلف را در یک مفهوم اساسی «ساخت اجتماعی» اسکانپذیر می‌سازد. تنها چنین تعمیمی است که به ما این توانایی را می‌دهد که از توصیف صرف رویدادهای اجتماعی به تحلیل علمی این روابط برسیم؛ و تنها از این طریق است که می‌توان «آنچه» ساخت اقتصادی - اجتماعی یک جامعه را از ساخت جامعه دیگر متمایز می‌سازد، مشخص ساخت؛ و نیز «آنچه» را که در همه این ساختها مشترک است، بازساخت.

بر این نکته نیز باید تأکید کرد که رویدادها و واقعیتهای اقتصادی - اجتماعی می‌بایست در ستر تاریخی خود مورد مطالعه قرار گیرند، و در رابطه با آن شرایطی که این رویدادهای تاریخی در آن به وقوع پیوسته‌اند، تبیین گردند. این طریقی است که می‌تواند ما را به درک روابط عینی حاکم بر تحول نظامهای اقتصادی - اجتماعی مختلف قایل گرداند. بعنوان مثال، ما ممکن است نظام فئودالیسم را مورد خرده‌گیری قرار دهیم، اما این اسر مانع از آن نیست که به هنگام مطالعه پیدایش و تحول اقتصاد فئودالی - به صرف وجود این خرده‌گیریها بر این نظام - نوآوریهای آن را چه از جنبه مادی و چه از نظرلاحظات معنوی، نسبت به نظام برده‌داری نادیده انگاریم.

در عین حال، مطالعه نظامهای اقتصادی - اجتماعی باید دربرگیرنده درگیریهای درونی آن، رابطه متقابل بین اجزاء درگیر، و سرانجام تکامل منطقی این درگیریها باشد. چنین مطالعه‌ای باید دانش سطحی و نیز باورهای جزئی^{۱۱} افراد جوامع مختلف را، به‌ر صورت و در زمینه هر یک از معارف بشری که باشند، زیرپا نهد و دانشی ژرف در اختیار ما بگذارد. طبیعتاً این نوع مطالعه به‌آینده نیز ناظر خواهد بود و مسیر کلی حل درگیریها را نشان می‌دهد.

دیدیم که مطالعه تاریخی به جمع‌آوری صرف واقعیتهای تاریخی و یا خلاصه کردن این واقعیتهای محدود نمی‌گردد. برداشت علمی از تاریخ باید با تمییز مراحل تکامل تاریخی از یکدیگر همراه باشد. درک قوانین حاکم بر این مراحل، و قوانین خاص هر مرحله، از نظر روش‌شناسی از اهمیت زیادی برخوردار است. اما از آنجا که تاریخ‌شناسی متعارف بر سببای مفهوم علمی از تاریخ بنا نشده است، قادر به ایجاد یک نظام علمی از دوره‌بندی تاریخ نمی‌باشد. با اینهمه می‌توان نظریه‌ای علمی از تکامل اقتصادی - اجتماعی بدست داد. این نظریه بر سببای تعریف و طبقه‌بندی ساختهای اقتصادی - اجتماعی، مفهوم شیوه

تولید و روابط ناشی از آن تولید در بین السائها، بنامی گردد. در این نظریه رابطه بین تولید کننده و غیرتولید کننده، رابطه‌ای که شکل و محتوای آن همواره با مرحله خاصی از تکامل اقتصادی مطابقت دارد، تالودهٔ نهائی هر نظم اجتماعی تلقی می‌شود. دوره‌های اقتصادی مختلف نه از این طریق که چه تولید می‌شود، بلکه از این طریق که چگونه این تولید انجام می‌شود، و نیز از طریق وسایل مورد استفاده در پویش تولید، از یکدیگر متمایز می‌گردند. روشهای کار نه تنها شاخصی برای تکامل نیروی کار انسان می‌باشد، بلکه بر شرایط اجتماعی که کار در آن انجام می‌شود، نیز دلالت دارند.

در عین حال، همواره باید در نظر داشت که با این که امروزه مراحل مختلف تکامل جوامع بطور کلی مشخص شده‌اند، و اگرچه تکامل اقتصادی - اجتماعی جوامع مراحل معینی را پشت سر گذاشته است، با این همه، این مراحل در همهٔ جوامع از اهمیت یکسانی برخوردار نبوده‌اند؛ چرا که رویدادهای تاریخی مشابه در شرایط گوناگون تاریخی می‌توانند نتایج کاملاً متفاوتی به بار آورند. با مطالعه و نگاه مقایسهٔ چنین تکاملهایی است که می‌توان به فهم درست این پدیده‌ها نایل آمد. پس باید به خاطر داشت که واقعیتهای اقتصادی تاریخی در دوره‌های مختلف تحت شرایط مادی گوناگون، ترکیبات تاریخی پیچیده‌ای در سیر تکامل اقتصادی - اجتماعی جوامع بوجود آورده‌اند.

مطلب قابل توجه دیگر آن است که آخرین مرجع تعیین کننده در تاریخ، شرایط واقعی حیات انسانها در مبارزهٔ دوگانهٔ آنها با طبیعت و با یکدیگر است.

عامل اقتصادی، چنانکه خواهیم دید، به سبب ارتباط متقابل پدیده‌ها، تنها عامل تعیین کننده نیست - اگرچه ساخت اقتصادی تالودهٔ حیات انسانها را تشکیل می‌دهد. بدون شک شرایط ذهنی السائها، اشکال سیاسی مبارزهٔ گروههای مختلف با یکدیگر و نتایج آن، قواعد حقوقی، نظریه‌های سیاسی و فلسفی، نگرشهای مذهبی و تحول آنها، همه بر پویشهای تاریخی اثر گذاشته و در بسیاری از موارد شکل آنها را تعیین می‌کنند. «اثر متقابل همهٔ این عوامل است که به همراه الیوهی بیکران از تصادفات (یعنی مسائل و رویدادهایی که روابط درونی آنها با یکدیگر آنچنان دور و یا آنچنان غیرقابل اثبات هستند که نمی‌توانیم آنها را به احتساب آوریم) بعنوان ضرورت راه خود را می‌گشاید؛ و گر نه نظریین نظریه بزرگ دوران دلخواه تاریخی از حل یک معادلهٔ بیک مجهولی از نوع درجهٔ اول، آسانتر خواهد بود.»

در واقع فصلهای دوم به بعد کتاب حاضر به روشن ساختن چنین نظریه‌ای، و کار برد آن در سیر انضمامی تاریخ تکامل مردم فلات ایران، اختصاص دارد.

۲

علم اجتماعی

مسائل علم اجتماعی: روابط اجتماعی و قوانین تکامل اجتماعی

مسائل علم اجتماعی کدامند؟ روشن است که با مشخص ساختن این مسائل می‌توان موضوع علم اجتماعی را به سادگی تعریف کرد. و هر کوششی که در جهت تنظیم این مسائل و تعریفی از موضوع علم اجتماعی صورت گیرد، مغتنم است.

در یک برداشت علمی، هر آنچه در جهان واقعی می‌گذرد به سبب عواملی که تماماً در این جهان‌اند، تبیین می‌گردند. در این برداشت، برای تبیین پویشهای^۱ متنوع هستی و کشف قوانین عمل آنها، خود این پویشها مورد مطالعه قرار می‌گیرند. از آنجا که انسان خود جزئی از جهان واقعی است، کشف قوانین رویدادهای اجتماعی نیز مستلزم مطالعه خود پویشهای گوناگون اجتماعی است.

چنین مطالعات علمی ضرورتاً با محک واقعیت سنجیده خواهند شد و متضمن استفاده از روشهای علمی - یعنی ساختن گمانه‌ها^۲، آزمون آنها و تشکیل نظریه‌ها - در مطالعه جامعه می‌باشند. این، بنیان یک برداشت علمی از جامعه را تشکیل می‌دهد.

در شروع این مطالعه می‌توان گفت که «نخستین فرض مقدساتی^۳ تمامی تاریخ بشر، وجود افراد زنده انسانی است. بنابراین نخستین واقعیتی که تثبیت می‌گردد سازمان جسمانی این افراد و رابطه متعاقب آنان با بقیه طبیعت است.» تنها هنگامی که این حقیقت استوار گشت، می‌توانیم به بررسی این امر پردازیم که چگونه بینهایت کنشهای متقابل^۴ افراد انسانی تاریخ بشر را می‌سازد. جامعه بشری زاینده^۵ رابطه متقابل^۶ افراد انسانی است. بنابراین این طبیعی است که علم اجتماعی به تحقیق درباره این امر پردازد که افراد انسانی چگونه زندگی خویش را بسر می‌آورند، و چگونه قادر می‌گردند که نیازهای خویش را از طریق روابط متقابل اجتماعی برآورده سازند. اما مسائل و موضوع علم اجتماعی، فیزیولوژی و

۱. Processes. پویش پدیده (Phenomenon) ای است با تغییر مداوم زمانی.

2. Hypotheses

3. Premise

4. Interaction

5. Inter - relation

«دانشناسی افراد انسانی، فعالیتها و واکنشهای فردی آنان نیست. این چیزی است که در برداشت علمی از علم اجتماعی مسلم انگاشته می‌شود. جامعه بشری از طریق ارتباط کم و بیش دائم اجتماعی بین افراد بشر بوجود می‌آید و با برجا می‌ماند. روابط اجتماعی، همانگونه که به آن اشاره شد، روابطی کم و بیش دائمی هستند که از کنش متقابل افراد بشر بوجود می‌آیند؛ و موضوع علم اجتماعی روابط اجتماعی است.

نهایت آن که به هنگام گفتگو از تشکیل روابط اجتماعی خاص و یا ایجاد پدیده‌های اجتماعی خاص، غرض ما آن چیزی است که یک عده افراد انسانی بکمک یکدیگر انجام می‌دهند. برای نمونه اگر از تولید کالائی صحبت می‌کنیم، منظور ما چگونگی سازمان دهی فعالیت تولیدی و توزیع محصول ناشی از آنست؛ اگر بحث در مورد نهاد خاصی است، غرض ما چگونگی تنظیم کارها توسط افراد انسانی است. کار اصلی علم اجتماعی توصیف و تبیین روابط اجتماعی است. اما علم اجتماعی روابط بین افراد خاص و واقعی را از این افراد تجرید می‌کند و سروکارش اساساً با همین روابط تجرید یافته است، پس هنگامی که از روابط اجتماعی گفتگو می‌کنیم، مقصود روابطی است که بین تعدادی افراد، صرف نظر از ویژگیهای شخصی آنان، برقرار می‌گردند. روابط اجتماعی زاینده روابط بین افرادند. لیکن برای توصیف روابط اجتماعی مجبور نیستیم به ذکر جزئیات مربوط به خلق و خوی فرد فرد کسانی که در این روابط محاط شده‌اند، بپردازیم چرا که روابط اجتماعی نسبت به طول عمر این کسان جنبه پایدار دارند. به همین دلیل است که ما در علوم اجتماعی از نیروی تجرید کمک می‌طلبیم. مطالعه روابط اجتماعی مستقل از افرادی که وارد آن می‌شوند، محتاج به «نیروی تجرید» است.

بنابراین، علم اجتماعی روابط اجتماعی را از افراد تجرید می‌کند و آنها را مورد مطالعه قرار می‌دهد. مسائل مورد نظر علم اجتماعی آن جنبه‌هایی از رفتار آدمیان است که جنبه کلیت دارند. به نتایج حاصل از کنشهای متقابل تعداد زیادی از افراد مربوط می‌گردند — و نه ویژگی این یا آن فرد.

البته نمی‌توان انکار کرد که در روابط اجتماعی پاره‌ای از افراد از موقعیت خاصی برخوردارند، چرا که بسیاری از روابط اجتماعی قرار دادن افراد در موقعیت‌های خاصی را ایجاب می‌کنند — رؤسای جمهور، روحانیان، رهبران نهضت‌ها و غیره. کاملاً اسکان دارد که تصمیمات و اعمال این افراد عواقب اجتماعی وسیعی در برداشته باشند. اما خصلت و دامنه نتایج حاصل از این اعمال و تصمیمات به روابط اجتماعی محیط بر این افراد بستگی دارد. مسأله‌ای که در علم اجتماعی اهمیت اساسی دارد تنها روشنی بخشیدن به اعمال و انگیزه‌های افراد نیست، بلکه مسأله اساسی این علم وابستگی متقابل روابط اجتماعی است؛ روابط اجتماعی که همواره تغییر می‌کنند و تکامل می‌یابند. این که چنین تغییر و تکاملی چگونه

6. Reaction

۷. برای تمیز ویژگی روابط اقتصادی نسبت به دیگر روابط اجتماعی رجوع شود به داب، موریس، ...، سرمایه‌داری چیست؟ ۱۳۵۲، ص ۳۹-۵۰.

8. Abstraction

به وقوع می‌پیوندد و از چه قوانینی تبعیت می‌کند - مسأله اساسی درک علمی جامعه و تاریخ آن - چیزی است که مستلزم تشخیص و تحلیل وابستگی متقابل روابط اجتماعی است. و آنچه به عنوان «قوانین» حاکم بر جامعه و تکامل آن مورد گفتگو قرار می‌گیرد چیزی به جز احکام کلی در مورد این وابستگی نیست.

برای مثال قانون مشهور «عرضه و تقاضا» در اقتصاد را در نظر بگیریم. این قانون حکمی است در مورد وابستگی قیمت به روابط خریداران و فروشندگان در بازار. فروشندگان کالاهای خاصی را به بازار عرضه می‌کنند و خریداران با وسایل پرداخت به بازاری می‌آیند؛ این خود معرف رابطه‌ای اجتماعی بین انسان‌ها در شکل فروشنده و خریدار است. هنگام فروش کالا و دست به دست گشتن پول نیز یک رابطه اجتماعی پدید می‌آید. بدین ترتیب «قانون عرضه و تقاضا» کاملاً و صرفاً از وابستگی متقابل روابط اجتماعی خاصی ناشی می‌گردد.

امروز دیگر کمتر کسی این اسرار را انکار می‌کند که پاره‌ای از روابط اجتماعی از طریق قوانین خاصی به نظم در می‌آیند. به عنوان مثال، هنگامی که تولید محصول شکل کالایی به خود می‌گیرد، قوانین اقتصادی خاصی بر تولید و مبادله آنها حکمفرما می‌شوند. لیکن پاره‌ای کسان وجود قوانین تغییرناپذیری را که توسعه و تکامل جوامع بشری را در طول تاریخ تنظیم کنند، آن چنان که از طریق آن بتوانیم چگونگی و چرایی تکامل اجتماعی را دریابیم، انکار می‌کنند. از نظر این عده هر رویداد تاریخی منحصر به فرد است، و اوضاع و احوالی کاملاً یکسان با آنچه موجب رویداد خاصی می‌گردد، هرگز تکرار نمی‌شود. در نتیجه سبنایی برای کشف قوانین تغییرناپذیری که تغییرات اجتماعی را تنظیم کند، نمی‌توان یافت. براساس این نظر ما می‌توانیم مثلاً از قوانین علم سکائیک در مورد حرکت اجسام گفتگو کنیم، چرا که حرکات اجسام دائماً تکرار می‌شوند؛ اما در مورد رویدادهای تاریخ انسانی چنین ادعایی نمی‌توان کرد.

در این دید یک خطای اساسی وجود دارد. بدیهی است که هر رویداد، چه در صحنه طبیعت و چه در جامعه، منحصر به فرد است و تازگی دارد. لیکن در جامعه، همانند طبیعت، غالباً رویدادهایی که از نوع واحدی هستند - برای مثال تغییر کیفی یک ساخت اقتصادی - اجتماعی و نه بصورت یک رویداد صرفاً انحصاری - تکرار می‌گردند. با این ترتیب، در شکل‌های مختلف جوامع پدیده‌های عامی را می‌توان باز شناخت. اینها روابط شالوده‌ای هستند که بقای هر جامعه‌ای را اسکانپذیر می‌سازند؛ و قوانین عمومی که در تکامل جوامع انسانی کاربرد دارند، از مطالعه آنها - روابط مذکور - بدست می‌آیند.

بنیادهای علم اجتماعی

چه روشهایی را در مطالعه علمی جامعه انسانی می‌توان پذیرفت، و چه گمانه‌هایی را در مورد علوم اجتماعی می‌توان اساسی دانست؟ در این جا باید بین پوشیهایی که در طبیعت و در جامعه وجود دارند، فرق گذارد چرا که پوشیه‌های گوناگون، فنون تحقیق خاص خود را

ایجاب می‌کنند. این فنون تحقیق متضمن روشهای خاص آزمون و سنجش گمانه‌های علم اجتماعی نیز می‌باشند. پویشهایی که در جامعه وجود دارند، برخلاف پویشهای مکانیکی، فیزیکی، شیمیایی یا بیولوژیکی ناشی از عوامل خود آگاه‌اند^{۱۰}. در چنین حالتی روشن است که نمی‌توان روابط اجتماعی را از طریق آزمایش مطالعه کرد - با این که چنین عملی در حیطه علوم طبیعی ممکن است. عالم اجتماعی برای کشف نظم حاکم بر روابط اجتماعی نمی‌تواند این روابط را بطور مصنوعی در آزمایشگاه بوجود آورد. همینطور برای وی اسکانپذیر نیست که در چنین مطالعه روابط اجتماعی پاره‌ای از روابط را از مجموعه روابط جدا سازد. او خود یکی از اعضای جامعه است، و ناگزیر از لمس جامعه، با تمام پیچیدگیهایش، می‌باشد. در اینجا است که نیروی تجرید متفکر اجتماعی را یاری می‌رساند. به عبارت دیگر، در جایی که جدا کردن روابط خاصی از طریق آزمایش و تجربه ممکن نیست، مطالعه گرجامعه آنها را در ذهن خویش از یکدیگر سنتز می‌سازد.

پس برای کشف قوانین اساسی تکامل اجتماعی این سؤال را باید مطرح ساخت که آیا اساساً می‌توان روابطی را باز شناخت که هر جامعه‌ای را در طول تاریخ از آن گریزی نبوده است؟ به عبارت دیگر باید پرسید که چه شرایطی برای اداسه حیات اجتماعی ضروری است؟ زمانی که چنین روابطی مشخص گشتند، آنگاه می‌توان گمانه‌هایی در مورد وابستگی متقابل آنها ارائه کرد و صحت آنها را با حیات گذشته اجتماعی دریافت. آنگاه می‌توان به تبیین تکامل جامعه پرداخت^{۱۱}.

هنگامی که سئواله اصلی مطرح شد، جواب روشن می‌گردد. شرط ضروری برای بقاء هر جامعه‌ای شرکت اعضای جامعه در فراهم آوردن وسایل سادی سعیش آنان است. بدون چنین مشارکت جمعی که متضمن سقابطه انسان و طبیعت است، حیات بشری ناممکن خواهد بود. بنابر این تولید اجتماعی، نخستین پویشی است که در اجتماع رخ می‌دهد. پویش تولید - پویش کار - پویشی است که کادانسانی سواد پراکنده در طبیعت را با نیازهای بشر تطبیق می‌دهد. این پویش از آن نظر در حیات اجتماعی شکل نخستین دارد که سرآغاز و سلازم همه رویداد های اجتماعی است، و همه پدیده های زندگی اجتماعی انسان ریشه در این روابط شالوده ای دارند. از جمله احکام اساسی که در علم اجتماعی می‌توان به نظم در آورد یکی هم وجود اینگونه روابط شالوده ای برای هر نوع فعالیت اجتماعی است. به عبادت دیگر فرضهای علم اجتماعی را با در نظر گرفتن شرایطی که ملازم وجود افراد بشری است و با هر نوع روابط اجتماعی همراهند، می‌توان بدست آورد. این فرضها وجود آدمیان و سازمان جسمانی آنان، و از این روی روابط ضروری آنان با بقیه طبیعت است.

البته ساختمان جسمانی آدمیان محصول تکامل طبیعی نوع آنان است؛ و در جریان چنین تکاملی رابطه آنان با طبیعت تکامل پیدا کرده است. خصایص فیزیولوژیکی انسان، یعنی قامت راست، دپتها و سغز چنین رابطه خاصی را با طبیعت ایجاب می‌کرده است و

10. Self - Conscious

۱۱. باید توجه داشت که این مسئله برکنار از این سؤال غیرممکن است که چه چیز تمام پدیده‌ها را تبیین می‌کند چنین سئوالی اساساً در حوزه علم نمی‌گنجد.

در جریان این رابطه تأمین نیازهای انسان از طریق تولید اجتماعی میسرگشته است. روابط اقتصادی که آدمیان را در هر لحظه از زمان در بر می‌گیرند، دو جنبه دارند: نخست روابط آنان با طبیعت، و دیگر روابطشان با انسانهای دیگر که در جریان مقابله آنان با طبیعت، بین خود ایشان برقرار می‌گردند.

زندگی انسان بر خلاف پاره‌ای از حیوانات بصورت فردی مقدور نیست و بر عکس مستلزم وجود اجتماعی از انسانهاست. چرا که تجهیزات جسمی وی به او این توانایی را نمی‌دهند که مستقیماً و بصورت فردی حوایح مادی زندگی خود را برآورد. انسان به‌منظور تولید وسایل معیشت خود ناگزیر از آن شده که به‌هنگام برخورد با طبیعت و برای استفاده از مواد گسترده در آن، به‌ساختن آلات و ابزار کار بپردازد و مهارت و شناخت لازم را برای استفاده از آنها بدست آورد. اینها را می‌توان نیروهای عامل در تولید خواند. به عبارت دیگر مقوله نیروهای عامل در تولید روشهای فنی تولید، وسایل تولید و مهارت‌های بشر برای استفاده از این وسایل را همراه با افرادی که وسایل مذکور را بکار می‌برند، در بر می‌گیرد. از سوی دیگر، در جریان استفاده از نیروهای عامل در تولید بین انسانها روابطی برقرار می‌گردند. انسانها در تولید و بهره‌برداری از طبیعت به یکدیگر متکی‌اند. چنین بهره‌برداری تنها از طریق همکاری اعضای یک جامعه و حتی جوامع دیگر، و سباده متقابل که بین آنان صورت می‌گیرد، امکانپذیر می‌گردد. به واسطه این همکاری و سباده است که روابط و تماس خاصی بین آدمیان صورت می‌گیرد. بنابراین روابط انسانها در تولید از روابط مختلفی تشکیل می‌شوند که در پویش تولید بوجود می‌آیند، و ارکان اساسی آن را سالکیت وسایل تولید و توزیع محصول می‌سازند.

از خلال تعیین شرط ضروری حیات اجتماعی آدمیان — همکاری آنان در تولید وسایل مادی معیشت — می‌توان چندگانه کلی، که به‌گونه به یکدیگر مربوطند، درباره چگونگی تکامل زندگی اجتماعی بدست آورد.

در اینجا نخست چهارچوب این نظریه را به شکلی خلاصه بدست می‌دهیم، و آنگاه به بحث کاسلتر در مورد آن و نتایج ناشی از آن می‌پردازیم:

۱. در جریان رفع نیازمندیهای مادی آدمیان روابطی — روابط انسانها در تولید — بوجود می‌آیند. این روابط به مالکیت وسایل تولید، و شیوه توزیع محصول بین آنان بستگی دارند و ساخت اقتصادی جامعه را چنین روابطی تشکیل می‌دهند.

۲. روابط انسانها در تولید و همکاری آنان در یک سازمان اقتصادی، مستقل از اراده آگاه آنانست، اما بامیزان معینی از تسلط انسان بر طبیعت و در نتیجه با سطح مشخصی از نیروهای عامل در تولید مطابقت دارد. به عبارت دیگر، انسانهایی که برای معیشت خود به سطح معینی از تکنیک وابسته هستند، روابط مالکیتی را بوجود می‌آورند که با این تکنیکها متناسبند. برای نمونه، وجود سرمایه‌های هنگامی امکانپذیر است که در پویش تولید از ماشین آلات استفاده شود.

۳. آنگاه نهادهای اجتماعی و نظامهای ارزشی که با ساخت اقتصادی یا روابط انسانها در تولید جامعه هماهنگی دارند، پدید می‌آیند. برای نمونه، مجلس قانونگذاری

یا دانشگاه با مقتضیات اقتصادی - اجتماعی یک جامعه قبیله‌ای سازگار نیست و چنانکه می‌دانیم اینها همه نخستین بار در جریان تکامل تاریخی نظام سرمایه‌داری بوجود آمدند. این سه قضیه^{۱۲} که در ارتباط متقابل با یکدیگرند، برای تبیین تکامل اجتماعی و چگونگی تغییر ساخت‌های اقتصادی مختلف اهمیت فراوان دارند. در مرحله‌ی معینی از تکامل و توسعه‌ی جوامع بشری نیروهای عامل در تولید سازگاری خود را با روابط آدیان در تولید از دست می‌دهند، و در نتیجه روابط موجود سد راه پیشرفت نیروهای مذکور می‌گردند. از این روی است که روابطی که انسانها در تولید دارند، ضرورتاً دگرگون می‌شوند و با تغییر آن همه ساخت فکری و انگارهای ذهنی و نیز نهادهای مختلف جامعه دچار تحول شده، تغییر شکل می‌یابند.

بنابراین، در مطالعه علمی جامعه می‌توان این امر را بعنوان یک حکم کلی پذیرفت که وابستگی متقابلی بین ساخت اقتصادی و نهادهای و انگارهای افراد جامعه وجود دارد و این حکم را می‌توان به صورت گمانه‌ای با واقعیات تاریخی سنجید و درستی آن را باز شناخت. در واقع، هر تصویر دیگری از واقعیت را به دشواری می‌توان پذیرفت. آیا می‌توان جامعه‌ای را نام برد که در آن انسانها بدون این که به تولید بپردازند، به زندگی خود ادامه دهند؟ یا جامعه‌ای را می‌توان باز شناخت که نهادهای آن در یک هماهنگی کلی با حیات مادی جامعه نباشند و یا با تکامل این حیات مادی سازگار نگردند و با این همه جامعه بتواند به بقای خویش ادامه دهد؟

قوانین کلی و رویدادهای خاص

باید توجه داشت که این نظریه عمومی، مانند تمام نظریه‌های علمی، کلی‌ترین روابط را بدست می‌دهد و آدسی را در میان انبوه بی‌پایانی از رویدادها و جریانات یاری می‌رساند تا طبقه‌بندی و درک رابطه بین واقعیات برای وی ممکن گردد. چنین نظریه‌ای واقعیات تاریخی را در یک سطح کلی تبیین می‌کند، لیکن تبیین رویدادهای خاص مستلزم استفاده از قوانین خاصی است که در چهارچوب قوانین عمومی عمل می‌کنند.

همه نظریه‌های اساسی علمی نیز جنبه عمومی دارند و در نتیجه در تبیین پدیده‌ها، در اوضاع و احوال خاصی، تنها نمی‌توان به آنها اکتفا کرد. بنابراین قوانین کلی مذکور به خودی خود مستقل از شرایطی خاص، نمی‌توانند نتایج علل خاصی را که در محیطهای خاصی وجود دارند، پیش‌بینی کنند. لیکن باید در نظر داشت که در یک برداشت علمی نیز می‌توان پدیده‌های اجتماعی مختلف را از طریق علل خاصی که در پویش کلی انطباق روابط انسانها در تولید با تولید، به وقوع می‌پیوندند، توضیح داد. ناتوانی هر نظریه عمومی اجتماعی در پیش‌بینی نتایج علل خاصی، دلیل بر ضعف نظریه مزبور نیست. مسئله این است که بکمک این نظریه بتوان اثرات علل خاصی را در پویش عمومی تکامل اجتماعی تبیین کرد. برای نمونه، می‌دانیم که در تکامل جامعه انگلیس اختلافی بین هائری هشتم و

پاپ بر سر مسئله طلاق همسر هانری بروز کرد. پادشاه انگلیس با پاپ قطع رابطه کرد و این کار دست هانری را در مورد ضبط زمین های کلیسا و تقسیم آن بین درباریان و نزدیکان وی باز گذاشت - عملی که نتایج اقتصادی و سیاسی سهمی در برداشت. مسلماً هیچ قانونی در نظریه های تکامل اجتماعی وجود ندارد که بر طبق آن هانری هشتم می بایست از زن خود ناراضی گردد و با پاپ درافتد. برعکس، این وقایع خاص ناشی از علل خاصی بودند که نمی توان آنها را از قوانین کلی استنتاج کرد. اما توانایی هانری هشتم در استفاده از این وقایع و این که او توانست به رغم ضبط زمین های کلیسا جان سالم به در برد و بالاخره این که این اعمال تغییرات سهمی در ساخت اجتماعی انگلستان بوجود آورد، تنها از طریق روابط اجتماعی متضادی قابل تبیین است که در آن مرحله خاص از تاریخ انگلستان بوجود آمد. علاوه بر این، در نقاط دیگر نیز که تضادهای اجتماعی مشابهی وجود داشتند، تغییرات سیاسی و اقتصادی مشابهی به وقوع پیوستند. پادشاهان دیگر اروپا نیز - با اینکه مشکلی با زنان خود نداشتند - در نتیجه تأثیر قوانین کلی یکسانی از کلیسا و نهادهایش روگردان شدند، اگرچه اوضاع و احوال و علت اعمال خاص آنان در هر مورد متفاوت بود.

قوانینی که تکامل روابط اجتماعی را به نظم در می آورند، از طریق شرایط نسبتاً تصادفی و اعمال افرادی که در این روابط محاطاند، واقعیت پیدا می کنند. اما این قوانین را نباید همچون نوعی «سرنوشت» که به زندگی افراد انسان تحمیل شده باشند، در نظر آورد. روابط اجتماعی در جریان زندگی افراد بشر بوجود می آیند، و همین روابط هستند که منجر به ایجاد قوانین تکامل جامعه می گردند؛ بستگی افراد انسانی به یکدیگر و مقابله مشترک آنان با طبیعت، زاینده روابط اجتماعی و تکامل این روابط است.

بدین ترتیب، جوامع بشری از طریق توالی رویدادهای نسبتاً تصادفی توسعه و تکامل می یابند. همه این رویدادها علل خاصی و اثرات خاص خود را دارا هستند، لیکن در کلیت خود، پویایی را نشان می دهند که بر آن قوانین تکامل روابط اجتماعی حاکم است.

قصد انسانها و قوانین عینی

اختلاف اساسی بین پویسهای اجتماعی و پویسهای طبیعی از آنجا ناشی می شود که جامعه را انسانها می سازند. «در طبیعت عمل عوامل بر یکدیگر کور و نا آگاهانه است.» اما «در تاریخ جامعه، برعکس، انسانها آگاهی دارند و افرادی هستند که با شور یا تأمل دست به عمل می زنند و برای رسیدن به هدفهای شخصی کار می کنند؛ در این حالت هیچ چیز بدون یک مقصود مشخص، بدون یک نشانه روی ناظر به مقصود به وقوع نمی پیوندد.»

پدیده های اجتماعی زاینده فعالیت آگاهانه و ناظر به مقصود افرادی هستند که بواسطه خواسته هایی که دارند، دست به انتخاب می زنند. پاروای مدعی اند که این امر با این نظریه که قوانینی تکامل اجتماعی را نظم می بخشد و چنین نظمی نیز عینی می باشد، ناسازگار است. بر اساس این ادعا اگر تکامل اجتماعی به هوش، انتخاب و اراده انسانها بستگی داشته باشد، در این صورت قوانینی که نمایانگر نظم حاکم بر چنین تکاملی باشند، وجود نخواهند داشت.

در این مورد می‌توان گفت که تغییر روابط اجتماعی از طریق اعمال ارادی انسانها، به معنای عدم وجود قانون عمومی وابستگی متقابل روابط اجتماعی نیست. برعکس، هر زمان که انسانها روابط معینی با یکدیگر داشته باشند، این امر روابط دیگر آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ قانون وابستگی متقابل بر کل روابط دگرگونی‌پذیر اجتماعی حاکم است و انسانها نمی‌توانند این روابط را بصورتی که دلخواه آنهاست، بوجود آورند یا دگرگون سازند.

هنگامی که تمایلات و مقاصد انسانها را در زمینه اجتماعی آنها بررسی می‌کنیم، باید این سؤال را مطرح سازیم: مقاصد و انتخابهای آنها ملهم از چه چیزی است و نتیجه اعمال ناظر به مقصود آنها را چه چیزی تعیین می‌کند؟ هدفهای خاصی که انسانها در مسیر زندگی خود برمی‌گزینند، مستقل از شرایط زندگی آنان نیستند. همچنین انسانها لزوماً از نتایج انتخابهای خود و اعمالی که براساس چنین انتخابی انجام می‌دهند، آگاه نیستند. چهارچوب عمل انسانها روابطی است که آنان با طبیعت و بین خود به منظور ارضای نیازهای زندگی ایجاد کرده‌اند؛ این یک شرط عینی زندگی افراد بشر است. البته هر چه بهتر بتوانیم این شرایط عینی را درک کنیم، محدودیت این چهارچوب کمتر جلوه‌گر خواهد شد. هر چه بهتر درک کنیم چه کاری شدنی نیست بهتر می‌توانیم به آنچه شدنی است، پی ببریم و چگونگی انجام آنرا دریابیم.

انگارهای موجود در ذهن آدمیان، هدفها، عواطف و نیز امیال آنان در رابطه با شرایط واقعی زندگی بوجود می‌آیند، و شرایط واقعی زندگی آنان شامل رابطه ایشان با طبیعت و رابطه ما بین خود آنانست. عواملی که دگرگونیهای اجتماعی را سبب می‌شوند، «انگارها» یا «هدفها» بصورت انترزاعی و نیز افراد مجردی که هر یک مستقلانه تصمیم به انجام کاری می‌گیرند، نیستند. انسانها به انگارها و هدفهای خود براساس پویای زندگی واقعی شکل می‌بخشند. شرط اساسی برای بقای هر جامعه انسانی ایجاد وسایل معیشت آن جامعه است، و رابطه انسانها با طبیعت و با خود در جریان این امر بوجود می‌آید. وقوع این امر مستقل از انتخابها، انگارها و مقاصد فردی است. با سطح معینی از نیروهای عامل در تولید و روابط خاصی که انسانها در تولید پیدا کرده‌اند، انگارها و مقاصدی که با این شرایط مطابقت دارند، شکل می‌گیرند. منافع، تضاد منافع، مقاصد و جاه‌طلبیهای مختلف از این شرایط نشأت می‌گیرند.

بدین ترتیب، اگر چه جامعه از افرادی تشکیل شده است که با فعالیت آگاه خود تاریخ را می‌سازند، اما برای کشف قوانین تکامل تاریخی نمی‌توان به هدفهای آگاه، مقاصد و انگیزه‌های افراد اکتفا کرد. تبیین انگیزه‌های انسانی و نتایج اعمال آنان، مستلزم توجه به وابستگی متقابل روابط اجتماعی است؛ قوانینی که به دگرگونیها نظم می‌دهند از خلال این روابط کشف می‌گردند. به راستی که انسانها تاریخ خود را نه در شرایطی که خود می‌خواهند، بلکه در شرایطی که به آنان ارائه شده و خود سهمی در ایجاد آن نداشته‌اند، می‌سازند. از این روی سروکار قوانین اساسی تکامل اجتماعی که چگونگی ایجاد دگرگونی این اوضاع و احوال را تنظیم می‌کنند، با رویدادهای فردی نیست، بلکه ناظر به نتایج کنشهای متقابل تعداد زیادی از افراد در یک دوره زمانی می‌باشد — کنشهای متقابلی که زاینده تأمین نیازهای مادی جامعه و روابط اقتصادی — اجتماعی ناشی از آن است.

مطابقت روابط انسانها در تولید با نیروهای عامل در تولید

پس از این نتیجه‌گیری که تولید وسایل معیشت شرط لازم زندگی اجتماعی انسان است، می‌توان گمانه‌ کلی چگونگی تکامل زندگی مادی بشر را مشخص ساخت. این گمانه که با سنجش آن یکی از قوانین عمومی تکامل اجتماعی را می‌توان بدست آورد، عبارتست از مطابقت روابط انسانها در تولید^{۱۳} با نیروهای عامل در تولید^{۱۴}، و مطابقت انگارها و نهادهای اجتماعی با شالوده اقتصادی جامعه.

بنابراین باید ثابت کرد که اساسی‌ترین نظمی که در مطالعه قوانین حاکم بر فعالیت اقتصادی انسان با آن مواجهیم، زائیده وابستگی روابط انسانها در تولید به نیروهای عامل در تولید می‌باشد. در این مورد باید گفت که سطح معینی از توسعه و تکامل نیروهای عامل در تولید بسیج شده‌اند، مستلزم شکل خاصی از همکاری و تقسیم کار در پویش تولید است. همکاری و تقسیم کار در یک مزرعه بزرگ که در آن از تراکتور و کمپاین و کود شیمیائی استفاده می‌شود، ضرورتاً متمایز از نوع همکاری و تقسیم کار در یک واحد تولیدی فنودالی (سانور)^{۱۵} اربابی یا زسین اربابی است، که کار برد ابزار و آلات ابتدایی را در کشت ایجاب می‌کند. بنابراین براحتی می‌توان پذیرفت که وسایل تولید، سازان تولید را تعیین می‌کنند.

اما روابط انسانها در تولید به یک واحد اقتصادی (مزرعه، کارخانه و غیره) که در آن پویش تولید تحقق می‌یابد، محدود نمی‌گردد. برای نمونه یک کارخانه نساجی را می‌توان در نظر گرفت که ماشین آلات آن در ناحیه یا کشور دیگری ساخته شده است؛ مواد خام آن از جایی دیگر بدست می‌آید و سوخت آن از دیار دیگری تأمین می‌شود. با در نظر گرفتن این مسائل است که نظام پیچیده روابط اجتماعی را که در بردارنده روابط انسانها در تولید می‌باشد، می‌توان مشخص ساخت.

مالکیت وسایل تولید و اهمیت آن در روابط انسانها در تولید

برای درک یک نظام اجتماعی که در پویش تولید شکل می‌گیرد، باید روابط اساسی را

۱۳. روابط انسانها در تولید روابطی هستند که از خلال پویش تولید و توزیع آن بین انسانها بوجود می‌آیند. این روابط نه تنها روابط اجتماعی انسانها بلکه روابط آنها با وسایل تولید - زمین، مواد خام، کارگاه تولیدی، ابزار و آلات کار - را نیز در بر می‌گیرند، آنها ناگزیرند که به رابطه خویش با ابزارهای تولید نظم و ترتیبی دهند. بدین ترتیب است که روابط معینی بر مالکیت ایجاب می‌شوند، یعنی روابطی که برای نظم دادن به روابط متقابل انسانها در پویش استفاده از وسایل تولید و توزیع محصول بوجود می‌آیند.

۱۴. تولید مستلزم استفاده از ابزار و آلات کار است. لیکن این وسایل به خودی خود مولد نیستند. بدون وجود انسانهایی که از مهارتشان در ساختن این ابزار و آلات استفاده کنند و سپس آنها را در تولید بکار برند، تولید امکان پذیر نخواهد بود. بنابراین نیروهای عامل در تولید شامل ابزار تولید و نیروی انسانی که با استفاده از تجربه و مهارت خود از این ابزار و آلات بهره‌برداری می‌کند، می‌باشد. به عبارت دیگر، نیروهای عامل در تولید، معرف برخورد انسان به اشیاء و نیروهای طبیعت برای تولید ثروت مادی است.

که خصایص کلی آن نظام اجتماعی را تعیین می کنند، باز شناخت عمده ترین این روابط، که از رابطه انسان با وسایل تولید ناشی می شود، روابط مبتنی بر مالکیت می باشند. غرض از مالکیت، تنها تصرف نیست، بلکه تصرفی است که بواسطهٔ اعضاء جامعه به رسمیت شناخته شده باشد و هنجارهای جامعه آن را مورد حمایت قرار دهند.

مجموعهٔ روابطی که در پویش اجتماعی تولید بوجود می آیند، بر پایهٔ مالکیت وسایل تولید بنامی گردند چرا که مالکیت وسایل تولید است که راه های استفاده از این وسایل و همچنین شکل همکاری و تقسیم کار را تعیین می کند. علاوه بر آن، چگونگی توزیع محصول تولید بین تولید کننده و غیر تولید کننده ناشی از چگونگی توزیع مالکیت وسایل تولید است. رابطهٔ مبتنی بر مالکیت از آن روی بوجود می آید که در پویش تولید حق بهره برداری انحصاری از وسایل تولید به افراد یا گروهی از افراد واگذار می شود. اما این روابط از عمل جمعی و سنجیدهٔ افراد، یک تصمیم عمومی یا یک «قرارداد اجتماعی»، ناشی نمی شوند. این روابط از طریق پویشهای خود بخودی و نا آگاهانه شکل می گیرند. انسانها روابط متقابل خود را در رابطه با وسایل تولید به نحوی تنظیم می کنند که با نیروهای عامل در تولید سازگار باشند — چرا که در غیر این صورت تولید تحقق نمی پذیرفت. روابط مبتنی بر مالکیت در پویش تولید شکل می گیرند و انسان ها از خلال همین پویش بر آن آگاه می گردند.

سبنای سازمان دهی روابط انسانها در پویش تولید، مالکیت وسایل تولید است. در نتیجه، روابط انسانها در تولید باید بر این اساس طبقه بندی شوند. اگر وسایل تولید در مالکیت جامعه باشد، مالکیت وسایل تولید اجتماعی است. در یک قبیله بسیار ابتدایی شکارگر روابط ساده و مستقیمی بین افراد قبیله، و منجمله شکارگران آن، وجود دارد، و زمین شکار و حیوانات از آن کسی است. اما تقسیم کار، تخصص در تولید را بدید آورد. این تقسیم کار ضرورتاً تقسیم وظایف بین افراد را پیش آورد. چنین تقسیم وظایفی که به گونه، قشرهایی در جامعه از آن نشأت گرفتند، در ابتداء احتمالاً بطور کامل جنبهٔ کار گردی^{۱۶} داشته است، یعنی با کم بودن باروری^{۱۷}، اقتصاد، اقتصادی معیشتی^{۱۸} بود، و طبقات اجتماعی و رده بندیهای مربوط به آن در آن مصداقی نداشت. با افزایش تقسیم کاری که به تکامل نیروهای عامل در تولید بدید آمد، باروری کار در جامعه زیادتر شده، این امر دسته کوچکی از افراد جامعه را از کار جسمانی در تولید بی نیاز کرد؛ چرا که باروری جامعه به سبزیالی بود که کار بخشی از جامعه نیازهای دستهٔ اخیر را نیز بر می آورد، و حتی سطح زندگی را هم بالاتر می برد. در چنین شرایطی طبقات اجتماعی شکل یافتند: آنان که کار بدنی می کردند وسایل تولید را در اختیار نداشتند، و بر عکس، این وسایل در مالکیت کسانی بود که کارشان جسمانی نبود. بنابراین، روابط مبتنی بر مالکیت عامل تنظیم کنندهٔ روابط متقابل انسانها در پویش استفاده از وسایل تولید و نیز توزیع محصول می باشد.

شیوه تولید

نیروهای عامل در تولید و روابط انسانها در تولید بر روی هم یک شیوه تولید را می‌سازند. ساخت اقتصادی هر جامعه را با تعیین روابطی که بین افراد آن جامعه در پویش تولید وجود دارد، می‌توان مشخص ساخت. تاریخ تکامل جوامع بشری تاکنون شاهد پنج شیوه تولید بوده است که هر یک به دوره تاریخی معینی اختصاص داشته‌اند.

نخستین آنها شیوه تولید جماعتی ابتدایی است، که در آن وسایل تولید و به‌ویژه زمین، از آن همه بوده است.

پس از آن شیوه برده‌داری پدید می‌آید که در آن هم وسایل تولید و هم کسانی که آن را بکار می‌برند، یعنی بردگان، در مالکیت دیگران، یعنی برده‌داران، هستند. برده‌ها یا در مالکیت خصوصی افراد هستند یا در مالکیت دولت.

سومین شیوه تولید، شیوه تولید فئودالی است که در آن، زمین — وسیله اصلی تولید — هم می‌تواند در مالکیت دولت (سلطان)، هم در مالکیت نهادهایی مانند کلیسا یا نهادهایی مذهبی دیگر، و هم در مالکیت خصوصی افراد باشد. آنان که بر روی این زمین کار می‌کنند، رعیت (یا سرف^{۱۹} اروپایی) به واسطه تقیدات و تعهدات مختلف به زمین یا مالک وابسته‌اند، و سهمی از محصول را به شکل‌های مختلف که بعداً به مطالعه آنها خواهیم پرداخت، در اختیار مالک قرار می‌دهند.

شیوه تولید سرمایه‌داری بدنبال شیوه تولید فئودالی در تاریخ بشر پدیدار گردیده است. در اینجا تولید به‌منظور مبادله است و شکل کالایی بخود می‌گیرد. وسایل تولید در مالکیت بخش خاصی از جامعه، یعنی سرمایه‌داران، است. بقیه افراد نیروی کار خود را در بازار عرضه می‌دارند. سرمایه‌داران یا به‌صورت فردی یا به‌شکل گروهی (شرکت‌های سهامی) مالکیت وسایل تولید را در دست دارند. در این نوع تولید ابعاد واحدهای تولیدی معمولاً بزرگ است، تعداد زیادی کارگر را به‌خود جذب می‌کند. همکاری و تقسیم کار در این واحدها به‌نحو بارزی توسعه یافته است. در این شرایط نیز مالکان وسایل تولید قسمتی از محصول تولیدشده را بخود اختصاص می‌دهند.

و سرانجام، پنجمین شیوه تولید، شیوه تولید ستلی بر برنامه‌ریزی است. بطور کلی این شیوه‌های تولید مختص دوره‌های خاصی از تکامل جامعه انسانی‌اند. لیکن باید در نظر داشت که این دوره‌ها از طریق مراحل انتقالی با یکدیگر پیوند می‌یابند که در آن دویا چند شیوه تولید در کنار هم قرار می‌گیرند. با اینهمه حتی در یک دوره که شیوه تولیدی خاصی آن را مشخص می‌سازد، بقایای شیوه‌های تولید دیگری را نیز می‌توان یافت؛ همچنان که در بعضی از کشورهای سرمایه‌داری عناصری از نظام فئودالی باقی می‌مانند. با وجود این برای تشخیص شیوه تولید یک دوره خاص شیوه تولید غالب را باید جستجو کرد. شیوه تولیدی که روابط انسانها را در تولید آن جامعه و از آن روی تکامل روابط اقتصادی آن جامعه را تعیین می‌کند. عناصر شیوه‌های تولید دیگر که در کنار این نوع مسلط وجود دارند، یا از گذشته باقی مانده‌اند یا آن که عناصری از شکل‌های آینده می‌باشند که توسعه و تکامل

آن در زمان رخ خواهد داد. همانطور که شکل های ابتدایی تولید سرمایه داری را در دوره فنودالیسم می توان پیدا کرد.

گذشته از پنج شیوه تولید یادشده، به شیوه تولید دیگری نیز می توان اشاره کرد که در هیچ دوره ای جنبه غالب پیدا نکرده است؛ لیکن وجود آن را بصورت یک شیوه تولید حاشیه ای در دوره های مختلف می توان مورد تأیید قرار داد. این شیوه تولید، شیوه تولید کالایی ساده است که در آن وسایل تولید جزء اسوال خصوصی تولیدکنندگان، و در بازه ای از اوقات جزء اسوال خانوادگی تولیدکنندگان است. در واقع تولید کالایی ساده به شکل صنایع دستی نقش سهمی در اواخر دوره فنودالیسم، از نظر تکامل جوامع، پیدا می کند. همچنین نقش تولید کالایی ساده به شکل تولید خصوصی روستاییان در نظام سرمایه داری و اوایل تکامل نظام مبتنی بر برنامهریزی، سهم است.

در اینجا می توان این سؤال اساسی را مطرح ساخت که چگونه می توان یک شیوه تولید را از شیوه تولید دیگر تمییز داد، و چگونه می توان آنها را طبقه بندی کرد؟ اختلاف اساسی شیوه های تولید را باید در اختلاف روابط انسانها در تولید جستجو کرد، و انواع مختلف شیوه های تولیدی را بر مبنای انواع مختلف روابط انسانها در تولید تعریف نمود. ارضای نیازهای سادی انسانها همواره در چهارچوب شیوه تولید خاصی صورت می گیرد. روابطی که این اسرا بین انسانها تعیین می کند که چه کسی به تولید بپردازد و چه کسی وسایل تولید را در دست داشته باشد و چه سهمی از محصول به چه کسی برسد، همچنان که اشاره شد، مبنای تشخیص یک شیوه تولید است.

اما معیار اساسی برای تمییز شیوه های تولیدی تعارض آمیز از یکدیگر شکل رابطه توزیعی بین تولیدکننده و افراد غیر تولیدکننده است. از این روی است که می توان طرز گرفتن محصول کار اضافی تولیدکنندگان را از آنان، تفاوت اساسی بین شکل های مختلف اقتصادی جامعه — مثلاً جامعه ای که بر مبنای کار برده بنا شده و جامعه ای که بر مبنای کار رعیت بنا شده است — دانست.

قانون همנוایی بین روابط انسانها در تولید و نیروهای عامل در تولید

شیوه تولید یک کل متوازن است که در آن روابط انسانها در تولید، و بویژه رکن اساسی آن یعنی مالکیت وسایل تولید، منطبق با سطح معینی از تکامل نیروهای عامل در تولید می باشد. تناسب روابط و نیروها امری اختیاری نیست. یک واحد بزرگ صنعتی مانند کارخانه ذوب آهن که در آن تولیدکنندگان با ماشین آلات بزرگ و تخصصی سروکار دارند، در شرایط تولید کالایی ساده که در آن مالکیت وسایل تولید بین افراد مختلف توزیع شده است و ابزار کار ساده است، نمی تواند بوجود آید. چنین واحد تولیدی در یک شیوه تولید متکامل تر امکان بقاء خواهد داشت.

برده در نظام برده داری نسبت به ابزار کار بی توجه است، و به همین دلیل در این نظام تکامل این ابزار امکانپذیر نیست. استفاده از ابزار کار بهتر مستلزم وجود شرایط

تولید دیگری است.

در نظام فئودالی نیز توسعه و تکامل صنایع، آنچنان که تکنولوژی جدید مبانی آن را تشکیل دهد، اسکانپذیر نیست؛ چرا که این امر مستلزم آزاد شدن رعایا و تشکیل بازار برای نیروی کار خواهد بود.

پس هر سطحی از تکامل نیروها در تولید، روابط خاصی را ایجاب می‌کند. اما این رابطه جنبه متقابل دارد، و روابط انسانها در تولید نیز بر توسعه و تکامل نیروهای مذکور اثر می‌گذارند. روابطی که با این نیروها تناسب داشته باشند، موجب تکامل این نیروها می‌گردند. برعکس، روابطی که فراخور نیروهای عامل در تولید نباشند، سد راه تکامل این نیروها می‌گردند. مثلاً در حالی که یک تولیدکننده در پویش تولید نظام فئودالی در کار با ابزار خویش و نیز تولید محصول، دقت کم و بیش زیادی به کار می‌برد، برای کار در کارخانه فرد مناسبی نخواهد بود. شرایط تراکم — یعنی افزایش موجودی وسایل تولید — در نظام سرمایه‌داری مساعدتر است. روابط انسانها در این نظام با پیشرفت فنی همراه می‌باشد، در حالی که عکس‌العمل تولیدکننده در نظام فئودالی با هر نوع دگرگونی فنی، محافظه کارانه است.

از روابط انسانها در تولید و سطح معینی از توسعه و تکامل نیروهای عامل در تولید، و نیز ارتباطی که بین این دو وجود دارد، یک کل متوازن ایجاد می‌شود. این همانست که از آن بعنوان قانون همناوی روابط انسانها در تولید با نیروهای عامل در تولید یاد می‌کنند. این قانون، قانون اساسی اقتصاد سیاسی است. مسأله وابستگی روابط انسانها در تولید به نیروهای عامل در تولید، نه تنها برای روشنی بخشیدن به کل روابط اقتصادی، بلکه از نظر درک تمامی روابط اجتماعی حائز اهمیت است. به این دلیل قانون مذکور نخستین قانون اساسی علم اجتماعی نیز می‌باشد.

آگاهی اجتماعی

روابط اجتماعی به روابط اقتصادی محدود نمی‌شوند. به غیر از روابط اقتصادی که متضمن رابطه اجتماعی انسانها بوساطت اشیاء مادی است، روابط اجتماعی دیگری نیز وجود دارند که مستقیماً از برخورد انسانها با یکدیگر، برخوردی که دائماً و بر طبق انگاره خاصی تکرار می‌شود، ناشی می‌گردند. اینها آن قسمت از روابط اجتماعی هستند که از خلال زندگی خانوادگی، رسوم و اخلاقیات رایج در جامعه شکل می‌گیرند. روابط سیاسی ناشی از فعالیت کارگزاران دولتی است، و کار روابط حقوقی نیز تنظیم فعالیت انسانها در جامعه است. عمل انسانها در چنین روابطی آگاهانه است. آنها انگارهایی درباره خود و درباره هدفهای خود در زندگی دارند. انسانها از این امر آگاهند که از طریق رفتاری که به پدید آمدن این روابط اجتماعی منجر می‌شود، بر یکدیگر اثر می‌گذارند. اما از سوی دیگر، انسانها معمولاً — اگر چه نه همیشه — از روابط اقتصادی که در آن قرار دارند، آگاه نیستند. لیکن عموماً از روابط توزیعی، که دریافت سزد، بهره، اجاره و سود را در بر می‌گیرد، آگاهی دارند.

در پاره‌ای از روابط اقتصادی، مانند روابط بین برده‌دار و برده یا روابط مبتنی بر همکاری و تقسیم کار در یک کارخانه، نیز آگاهی از این روابط دیده می‌شود. اما انسانها عموماً از تقسیم کاری که در رابطه با مبادله محصول بین تولیدکنندگان و غیره، در تولید کالایی ساده و تولید سراسیمه‌داری وجود دارد، آگاهی ندارند. یک کارگر ذوب‌آهن در فرانسه و یک کارگر کشاورز در هند نسبت به روابط اجتماعی بین خود آگاه نیستند.

انگارهایی که در ذهن آدیان شکل می‌گیرند، از روابط اجتماعی بین آنان نشأت می‌گیرند، و آنان از طریق این انگارها نسبت به روابط اجتماعی آگاهی پیدا می‌کنند. همچنین در روابط اجتماعی انگارهای سیاسی، حقوقی، اخلاقی و مذهبی، فلسفی، هنری و علمی در ذهن انسانها پدید می‌آیند که بر سبای آنها به‌ارزیابی روابط اجتماعی می‌پردازند. مجموعه این انگارها، انگارهای اجتماعی را می‌سازند، و نظامی از این انگارها، ایدئولوژی جامعه را بوجود می‌آورد. اما در کنار این انگارهای اجتماعی تمایلات کم و بیش مشخصی در انسانها نسبت به روابط مختلف اجتماعی پیدا می‌شوند (برای نمونه، تمایلات خصمانه‌ای که برخی از گروهها به روابط سیاسی خاصی دارند، یا احترامی که اعضای گروههای اجتماعی دیگری برای روحانیون قائلند، و غیره). اینها را می‌توان در مقوله روانشناسی اجتماعی جای داد. ایدئولوژی یا گرایشهای روانشناسانه — جامعه‌شناسانه

معینی در یک جامعه می‌توانند معرف انگارهای اجتماعی و شرایط ذهنی قسمتی از آن جامعه (یک طبقه اجتماعی) و یا کسب جامعه مزبور باشند. مجموعه انگارهای اجتماعی و گرایشهای روانشناسانه افراد آن جامعه، آگاهی اجتماعی را تشکیل می‌دهند.

به جز روابط انسانها در تولید، پاره‌ای از روابط اجتماعی، و پاره‌ای از عناصر آگاهی اجتماعی برای یک شیوه تولیدی ضروری‌اند. در هر جا که روابط تعارض‌آمیز وجود داشته باشند، روابط حقوقی و سیاسی خاصی که توازن را به سود پاره‌ای از گروههای اقتصادی — اجتماعی حفظ کنند، ضرورت وجودی پیدا خواهند کرد. برای نمونه در نظام فئودالی عقاید مذهبی و فلسفی خاصی را می‌توان یافت که سلسله مراتب طبقه‌ای این نظام را از جنبه نظری توجیه می‌کنند، و این نظام گرایشهای جامعه‌شناسانه — روانشناسانه رعایا را در مورد اطاعت و عبودیت به همراه دارد. در نظام مبتنی بر بازار نیز مالکیت خصوصی محترم شمرده می‌شود، و تولیدکنندگان به انضباط موجود در کارخانه که برای کار توأم آنها ضروری است، عادت می‌کنند.

مفهوم صورت بندی اقتصادی — اجتماعی، شالوده و روستا

هنگامی که انسانها به منظور ارضای نیازهای خود وارد روابط ضروری و معینی در پویش تولید می‌شوند، از منافع و خواستهای خاصی برخوردار می‌گردند، و منافع و خواستهای متضاد، سبب درگیری آنان می‌شوند. این پویش به نحوی عینی و مستقل از پنداشت^۲ افراد جامعه در مورد آنان، وجود دارد. لیکن عمل انسانها آگاهانه است، و در حین

عمل انگارهایی دربارۀ خود و هدفهای خود در زندگی دارند. در واقع فعالیت آگاهانه افراد بشری در انواع مختلف نهادهای اجتماعی که در رابطه با مقاصد آگاهانه انسانها بوجود می آیند، شکل پیدا می کنند.

بنابراین در مطالعه کسل حیات اجتماعی باید بین ساخت اقتصادی و تکامل اقتصادی، از یک سوی، وانگارهها و هدفهای آگاهی که در ذهن انسانها شکل می گیرند، و نیز نهادهایی که در رابطه با این انگارهها و هدفها تکامل می یابند، از سوی دیگر، تمیز گذارد: اینها دو جنبه مختلف و در عین حال جدایی ناپذیر تکامل زندگی اجتماعی می باشند.

عقاید سیاسی و اقتصادی که در رابطه با کارکردهای مدیریت حکومت شکل می گیرند، یا موجب پیشرفت شکل خاصی از مدیریت و حکومت می گردند یا از آن سماعت بعمل می آورند. البته، این مستقیم ترین راه ایجاد ارتباط بین نهادها و پویتهای ایدئولوژیکی با شالوده اقتصادی جامعه است. در حالی که در مواقعی پاره ای از پویتهای ایدئولوژیکی - مذهبی، حقوقی، فلسفی، هنری و غیره - ارتباط نزدیکتری با درگیریهای نهادی و سیاسی بوجود در جامعه دارند.

در ضمن باید متذکر شد که رابطه شالوده و پویتهای ایدئولوژیکی و نهادهای اجتماعی اساساً رابطه ای پویا است تا ایستا. این رابطه اساساً رابطه ای است بین جنبه های جدایی ناپذیر کل پویش اجتماعی. این پویتهای ایدئولوژیکی و روابط و نهادهای اجتماعی بر اساس شالوده اقتصادی جامعه بوجود می آیند، اما متقابلاً بر شالوده اقتصادی اثر می گذارند. جامعه از افراد مختلفی تشکیل شده که به فعالیتهای اجتماعی خاصی مشغولند. شرط لازم تمام این فعالیتها نیز تولید است، و در این پویش است که روابطی بین انسانها بوجود می آیند که با سطح تجربه انسانها و ابزار تولیدی آنان متناسب اند انسانها بر بنیای روابط ناشی از آن است که به فعالیتهای اجتماعی دیگر مشغول می شوند. پس معنای این حکم که توسعه و تکامل نهادی و ایدئولوژیکی بر اساس تکامل اقتصادی انجام می گیرد نیز چنین چیزی است. بدین معناست که می گوئیم انگارهایی که در جامعه وجود دارند، ونهادها و جدالهای ایدئولوژیکی، بر اساس روابط انسانها در تولید توسعه و تکامل می یابند.

روساخت یک شیوه تولیدی خاص، آن قسمت از روابط اجتماعی (به غیر از روابط انسانها در تولید) و نیز آگاهیهای اجتماعی را تشکیل می دهد که برای حفظ موجودیت آن شیوه تولیدی خاص ضرورت داشته باشد. شیوه تولید همراه با روساخت آن صورت بندی اقتصادی - اجتماعی یا نظام اقتصادی - اجتماعی را می سازند، و روابطی که با تولید این نظام اجتماعی تناسب داشته باشند، شالوده اقتصادی جامعه را تشکیل می دهند. آنچه تحت عنوان روساخت جامعه مورد نظر است، تمام روابط اجتماعی یا تمام آگاهی اجتماعی را در بر نمی گیرد. روساخت جامعه تنها به آن قسمت از روابط اجتماعی و آن انگاره های اجتماعی و گرایشهای جامعه شناسانه - روانشناسانه ای اطلاق می شود که برای موجودیت یک شیوه تولید ضروری باشد، و دوام روابط موجود انسانها در تولید را امکانپذیر سازد، و موجب

تحکیم نهادهای اساسی نظام اقتصادی - اجتماعی موجود گردد.

بدین ترتیب، یک نظام اقتصادی - اجتماعی یک کل متوازن است و از یک حقیقت عینی تاریخی برخوردار. در علم اجتماعی از نظامهای اقتصادی - اجتماعی متعددی در طول تاریخ بشر، یاد می‌شود: آسیایی، اشتراکی ابتدایی، برده‌داری، فتودالی، سرمایه‌داری و غیره. از این میان شیوه تولیدی که با نظام آسیایی قابل تطبیق باشد، هنوز مورد بحث و گفتگو است. تاکنون جامعه‌شناسان و تاریخ‌شناسان در این نظام به جز ذکر پاره‌ای از ویژگیهای خاص آن، صورت مشخص نیروهای عامل در تولید، و روابط منطبق با آن در میان انسانها، یا به عبارت دیگر، شیوه تولید آن، و چگونگی اختلاف آن، مثلاً با نظام فتودالی یا نظام برده‌داری، را نشان نداده‌اند. معمولاً گفتگو از این است که نظام آسیایی بربنای مالکیت دولتی زمین که خود از ضرورت ایجاد مؤسسات آبیاری وسیع نشأت گرفته، بنا شده است؛ یعنی، کشاورزی در این نظام مستلزم وجود آبیاری مصنوعی در سطح وسیع، می‌باشد. لیکن در اینجا می‌توان پرسید که از چه نوع کاری در این نظام استفاده می‌شود؟ در واقع اگر در نظامهای تعارض‌آمیز، تفاوت اساسی شکلهای اقتصادی جامعه در طرز گرفتن کار اضافی از تولیدکننده باشد، پس رابطه تولیدکننده و غیر تولیدکننده در نظام آسیایی چگونه خواهد بود؟ در واقع صاحب نظران مختلف عقاید مختلفی در این مورد ابراز داشته‌اند. از نظراین عده، تولیدکنندگان نظامهایی که توسط آنان آسیایی خوانده شده‌اند، می‌توانند برده و هم غیر برده باشند. بنابراین نه رابطه توزیعی در این نظام و نه انسان تولیدکننده در این نظام، هیچیک هنوز بدرستی مشخص نگردیده‌اند. یک نظام اقتصادی - اجتماعی را تنها با خصایص ویژه آن نمی‌توان بازشناخت. بلکه یک نظام اقتصادی - اجتماعی را از طریق روابط اساسی که بین تولیدکننده و غیر تولیدکننده برقرار می‌گردند، می‌توان مشخص ساخت. یعنی در هر مرحله از تکامل جامعه باید نشان داد که روابط اساسی مذکور از چه کیفیتی برخوردارند.

قانون همنوایی بین روستا و شالوده اقتصادی

برای روستا جامعه نمی‌توان قائل به اختیار شد؛ روستا با شالوده اقتصادی تناسب دارد، و در نتیجه با کل یک شیوه تولیدی خاص سازگار است. هنگامی که روابط اساسی انسانها در تولید دگرگون شد (مثلاً مالکیت وسایل تولید تغییر کرد)، روستا نیز با آن تغییر می‌کند، و سرانجام، یک نظام اجتماعی جدید زاده می‌شود. این وابستگی که بین روابط اقتصادی و روستا جامعه (که منظور آن قسمت از روابط اجتماعی است که از نظر حفظ یک شیوه تولیدی لازم می‌باشند) وجود دارد، دومین قانون اساسی علم اجتماعی را بنسبت می‌دهد. این قانون به قانون همنوایی بین روستا و شالوده اقتصادی معروف است. هنگامی که شالوده اقتصادی جامعه دگرگون شد تنها آن قسمت از روابط اجتماعی و آن عناصری از آگاهی اجتماعی تغییر می‌یابند که با الزامات شالوده اقتصادی سازگار نباشند. در عین حال روابط اجتماعی جدید و عناصر تازه آگاهی اجتماعی بربنای الزامات جدید

شالوده اقتصادی جامعه پدید می‌آیند. عناصری از آگاهیهای اجتماعی و روابط اجتماعی گذشته دست نخورده باقی می‌مانند، یا این که تنها در شکل آنها تغییراتی بوجود می‌آید. بدین ترتیب، تنها قسمتی از روابط اجتماعی رساخت یک نظام اقتصادی - اجتماعی را می‌سازند. این روابط از خلال پویشهای تاریخی شکل می‌گیرند و آگاهی اجتماعی و روابط انسانها را در تولید در برمی‌گیرند. پاره‌ای از این روابط که در نظامهای قبلی شکل گرفته‌اند، در نظام جدید باقی می‌مانند. اینها بقایای روابطی هستند که سانهی برای تکامل شالوده اقتصادی جدید ایجاد نمی‌کنند. برخی مواقع این عناصر باقی مانده از موقعیت خاصی در رساخت جدید برخورداری می‌شوند. بعنوان مثال مسیحیت که به هنگام تالاشی جامعه باستانی پدید آمد، طی دوران قرون وسطی در اروپا بصورت چهارچوب فکری - ارزشی مسلط بر جامعه در آمد، و حتی عناصری از آن در دوران بعدی در جامعه باقی ماندند.

ناگفته نباید گذارد که آگاهی اجتماعی و روابط اجتماعی در دوره‌های انتقالی شکل پیچیده‌ای پیدا می‌کنند. چرا که در این دوره‌ها شیوه‌های تولیدی مختلف به همزیستی در کنار یکدیگر - مثلاً، تولید کالایی ساده در کنار تولید کالایی - ادامه خواهند داد.

قوانین اول و دوم علم اجتماعی شرایط لازم ایجاد هماهنگی و توازن صورت‌بندیهای اجتماعی، و نیز شرایط لازم برای سازگاری متقابل اجزای یک نظام اقتصادی - اجتماعی را بدست می‌دهند. قانون اول همنوایی ضروری بین روابط انسانها در تولید و نیروهای عامل در تولید، و قانون دوم همنوایی ضروری بین رساخت و شالوده اقتصادی را نشان می‌دهند. این قوانین را می‌توان قوانینی دانست که از ضرورت حفظ^۱ صورت بندی اجتماعی ناشی می‌شوند. فقدان شرایط ضروری برای تحقق این قوانین، نظامهای اقتصادی - اجتماعی را باتضادهای درونی سواجه خواهد ساخت، و بین اجزاء مختلف صورت بندی ناهماهنگی و ناسازگاری بوجود خواهد آورد.

برای درک پویش تاریخی تکامل جواسع، باید عاسلی را که توازن داخلی صورت بندی اجتماعی را برهم می‌زند، و سازگاری متقابل بین اجزاء را از بین می‌برد، شخص ساخت. این عامل، توسعه و تکامل نیروهای عامل در تولید است. امکانات فزاینده انسان برای دگرگونی طبیعت و منطق ساختن آن باینیازهایش باعث تغییر شیوه‌های برخورد وی با طبیعت در پویش تولید می‌گردد.

خصلت محافظه کارانه روابط اجتماعی و آگاهی اجتماعی

فعالیت‌های دائمی و تکراری انسان روابط اجتماعی را بوجود می‌آورند. روابط اجتماعی نوعی از رفتار مکرر انسانهاست که بدنبال برخوردهای اجتماعی بوجود می‌آیند. از خلال این واکنشهای دائمی انگارهای اجتماعی و گرایشهای جامعه شناسانه - روانشناسانه متفاوتی ایجاد می‌گردند، و در ذهن انسانها نقش می‌بندند. بسبب همین کنشهای مکرر و دائمی است که حیات اجتماعی انگاره‌های منظمی به خود می‌گیرد، و از این روی تحلیل علمی زندگی

اجتماعی اسکانپذیر می‌گردد. تکرار عملی بطور دائم، یعنی تکرار عملی بصورت قبلی آن، عادت^{۲۱} را بوجود می‌آورد. عرف یا رسم^{۲۲} مجموعه‌ای از اعمال است که بصورت عادت اجرا می‌شود. رسوم و بطور کلی اعمال عادی تا آنجا ادامه می‌یابند که محرکات خارجی رفتار آنها را سلب نکنند. محرک خارجی در فعالیتی که انجام می‌گرفته تغییر می‌بوجود می‌آورد؛ این فعالیت جدید نیز پس از مدتی خود به عادت تبدیل می‌گردد. این، شکل کلی رفتار انسانها است. روابط اجتماعی که زاینده کنشهای متقابل دائمی و مکرر انسانهاست، همراه با انگارهای اجتماعی و گرایشهای جامعه شناسانه — روانشناسانه ناشی از این روابط صورت عادت به خود می‌گیرند، و مجموعه رفتارهای رایج اجتماعی را بوجود می‌آورند. از این روی است که تغییر روابط اجتماعی و آگاهی اجتماعی به کنشی صورت می‌گیرد و خصلت محافظه کارانه‌ای پیدا می‌کنند. تغییر آنها نیز تنها از طریق محرک خارجی اسکانپذیر خواهد بود.

قانون توسعه و تکامل روز افزون نیروهای عامل در تولید

یکی از حوزه‌های فعالیت انسانی که سلطه عادت و یکنواختی بر آن کمتر می‌باشد، آن جنبه از پویش تولید است که انسان را در رابطه با طبیعت قرار می‌دهد، چرا که مدام انگیزه‌های تازه‌ای برای دگرگونی رفتار انسان فراهم می‌آورد. در رابطه انسان با طبیعت، شیوه‌های سورد استفاده بشر برای کار و عمل در طبیعت، و توانایی‌هایی که بدانها دست می‌یابد، شخصی می‌گردند. این شیوه‌ها با سطح نیروهای عامل در تولید، یعنی وسایل تولید، و بویژه ابزار کار و تجربه و امکانات انسانها برای استفاده از این ابزار، متناسب است.

توسعه و تکامل نیروهای عامل در تولید که شامل تکامل تجربه، مهارت، شناخت و امکانات تولیدی انسانها می‌گردد، علت اساسی و تعیین کننده تکامل جامعه انسانی است. تکامل این نیروها خود نیز بسبب کوشش مدام بشر برای تسلط بیشتر بر طبیعت است. این کوشش نتیجه طبیعی تضاد اساسی انسان و محیط طبیعی اوست؛ تضادی که شروع آن هنگامی است که انسان به ساختن ابزار پرداخت — یعنی از بدو تولد انسان — و بصورت جمعی آن را بکار گرفت. بدین ترتیب، در پویش اجتماعی کار، انسانها محیط طبیعی خود را از خلال پویش کار متحول می‌سازند و محیط جدیدی بوجود می‌آورند که متشکل از محصولات کار آنها (خانه‌ها، شهرها، دهکده‌ها، کارگاهها، وسایل حمل و نقل، سدها و غیره) است. این محیط جدید را می‌توان دست آوردهای مادی تاریخی جامعه خواند.

این محیط مادی جدید انگیزه‌ایست برای دگرگونی در پویش اجتماعی تولید. آنگاه مجدداً ابزار جدید و بهتری برای کار ساخته می‌شود، اسکان استفاده از مصالح جدیدی که کار بر روی آنها انجام می‌شود، بوجود می‌آید و طرز استفاده از ابزار جدید فراگرفته می‌شود. این امر محیط مادی جدید را از نو تغییر می‌دهد، و بدین ترتیب انگیزه جدیدی برای دگرگونی در رفتار، و غیره، بوجود می‌آورد. این محیط مادی دائماً نیروهای طبیعی انسان یاری می‌رساند،

و موجب تحکیم و تسلط او بر طبیعت می‌گردد. هر عمل جدید انسان محرکات بیرونی تازه‌ای بوجود می‌آورد که خود موجب دگرگونی مجدد فعالیت انسان می‌گردد، و از این طریق نیروهای عامل در تولید تکامل می‌یابند.

بنابراین، اگرچه روابط اجتماعی، انگاره‌های اجتماعی و گرایشهای جامعه‌شناسانه - روانشناسانه کمتر در معرض دگرگونی قرار دارند، با وجود این، نیروهای عامل در تولید تکامل می‌یابند و امکانات بالقوه تولید جامعه را افزایش می‌دهند. باید توجه داشت که توسعه و تکامل نیروهای عامل در تولید در تاریخ جامعه بویسی پیوسته، منظم و دائمی نیست. اگر همواره تسلیها ابزارها و فنون تولیدی را که از تسلیهای گذشته به‌آنان رسیده بود، بهبود می‌بخشیدند، سرعت پیشرفت تاریخ بسی بیشتر بود. لیکن برخلاف این، در غالب اوقات، انسانها پس از دست یافتن به ابزاری جدید، مدت‌ها آن را مورد استفاده قرار داده‌اند؛ و از این روی بوده که روابطی که در جریان استفاده از این ابزارهای آدیان بوجود می‌آمده، کمتر دگرگونی می‌یافته است. همچنین، امکان دست‌یابی به ابزارهای جدید برای نواحی مختلف متفاوت بوده است: در بارهای از نواحی ابزار جدیدی ساخته می‌شده است و روابط انسانها در تولید به سرعت تغییر می‌یافته است، در نواحی دیگر ابزار قدیمی مدتها مورد استفاده قرار می‌گرفته است. مثلاً، تولید در عصر پارینه سنگی برای جدا کردن سالابه‌جوی کمابیش یکسان انجام می‌شد، و تسلیهای متوالی انسانها در یک نظام اشتراکی اعتدایی روزگاری گذرانده.

رشد و توسعه سریع نیروهای عامل در تولید در نظام مبتنی بر بازار به وقوع می‌پیوندد. اما نباید چنین پنداشت که در ابتدا روابطی مساعد بین آدیان برقرار گشت، و پس از آن این رشد و توسعه روی داد. برعکس، این توسعه و تکامل در بطن نظام فئودالی رخ داد، و تنها پس از گسترش نیروهای عامل در تولید بود که روابط جدید جایگزین روابط فئودالی گردید. یک رشته اختراعات و ابداعات در عصر فئودالی (مانند استفاده‌های تازه از نیروی آب، نوع جدید خیش، روشهای نوین دریاوردی، دوک ریسندگی، روشهای جدید استخراج معادن، چرخ ماشینی، آتش‌گذاری متناوب، و غیره) شرایط لازم برای توسعه و تکامل نظام جدید را فراهم آورد.

این انگاره منظمی که توسعه و تکامل نیروهای عامل در تولید در طول تاریخ به خود می‌گیرند، موجب قانون توسعه و تکامل روزافزون نیروهای عامل در تولید می‌گردد. این قانون بی‌آنکه ضرورت دگرگونی مدام نیروهای عامل در تولید است. این ضرورت از انگیزه‌های سازشای که بسبب دگرگون ساختن محیط مادی توسط انسان در بویسی تولید پدید می‌آید، نشأت می‌گیرد. بر این روال است که شیوه واکشی انسان نسبت به طبیعت تغییر می‌یابد. در این بویسی است که تسلط انسان بر جهان مادی افزون می‌گردد. در واقع، از نظر علمی نمی‌توان گفت که عامل اساسی تعیین‌کننده در تکامل اجتماعی، روابط اقتصادی یا حتی آن قسمت از روابط اقتصادی است که روابط انسانها در تولید را بوجود می‌آورد. این بویسی کلیت سابقین بین انسان و محیط طبیعی است که نقش تعیین‌کننده دارد. اما در یک غلظت شد و توسعه این نیروها و روابط متناسب با آن، مستلزم رد کردن چنین فرضی است که

تکامل این نیروها و روابط متناسب با آن، مطابق با انگاره‌ای از پیش ساخته و برنامه‌ای از پیش سهیا، صورت گرفته است. گرچه بهتر ساختن ابزار و فنون تولید همواره با دنبال روی اربابان فوری خود السالها سازگاری نداشته‌اند، لیکن تلایح ژرف این تعبیرات برای کسانی که زمان حس می‌زدند، همواره غفلت پیش‌بینی و برنامه‌ریزی نبوده است. بعنوان مثال، در شروع تولید کالایی در کارگاهها صاحبان این کارگاهها برنامه‌ای برای ایجاد تجهیزات عظیم تولیدی و تقسیم کارگسترده در تولید نداشته‌اند، بلکه فقط به دنبال منافع خود بودند. در جریان این امر صاحبان کارگاههای مذکور به استخدام نیروی کار پرداختند؛ اقدام آنها از آن روی بود که این کار بهترین و آنها راه ممکن برای استقرار تولید کالایی و کارگاهی بود که در آن زمان حقت فعالیت آنها بشمار می‌آمد. بدین ترتیب رشد و توسعه تولید کارگاهی مستقل از خواست صاحبان سرمایه رخ داد، و از سود طلبی صاحبان این کارگاهها نشأت می‌گرفت. رشد و توسعه این نیروها نیز به ایجاد روابط جدیدی بین انسانها منجر گردید که زاینده مقتضیات اقتصادی جامعه بودند، و هیچ برنامه‌ای از پیش برای ایجاد آن تلقیم نگردیده بود. بدین جهت است که می‌گوییم تکامل چنین روابطی در تولید مستقل از اراده انسانها رخ می‌دهد. به عبارت دیگر، روابط معینی که آدمیان وارد آن می‌شوند، مستقل از اراده آنان می‌باشد؛ و این روابط با الزامات عملی تولید مطابقت دارند. روابط انسانها در تولید «ضروری» اند چرا که آنان در روابط معینی بایکدیگر به تولید می‌پردازند، و این روابط مستقل از «اراده» ایشانست چون از قبل تصمیم به ایجاد چنین روابطی گرفته نشده است. البته، باید متذکر شد که در نظامی که برنامه ریزی اساس اقتصادی تخصیص منابع را تشکیل می‌دهد، روابط انسانها در تولید آگاهانه دگرگون می‌شوند.

پوش تکامل نظامهای اقتصادی-اجتماعی

تکامل روزافزون نیروهای عاقل در تولید، دیر یا زود، همنوایی بین این نیروها و روابطی را که این نیروها سحتوای آیند، برهم می‌زند. هماهنگی درونی شیوه تولید از بین می‌رود، و از صورت یک کل متوازن خارج می‌گردد، و تضادی بین روابط انسانها در تولید و نیروهای عاقل در تولید بوجود می‌آید. اما بنا بر قانون اول علم اجتماعی بین روابط انسانها در تولید و نیروهای عاقل در تولید همنوایی وجود دارد؛ پس، این روابط به‌سوی همنوایی با نیروهای مذکور گرایش پیدا می‌کنند.

اختراعات تازه و بکارگرفتن نیروهای جدید در تولید که تقسیم کار جدیدی را ایجاد می‌کند، نوع و میزان محصول را بیشتر می‌کند. اما این تقسیم جدید کار از طریق روابط تازه افراد با اشیاء سازمان داده می‌شود که این خود اساس توزیع محصول زیادتر را بوجود می‌آورد. چرا که روابط مبتنی بر مالکیت قدیمی دیگر برای سازمان دهی تقسیم جدید کار و توزیع محصول کافی نیست. همان روابطی که زمانی با نیروهای عاقل در تولید متناسب بودند، اینک مانع تکامل این نیروها می‌گردند. در این حالت روشن است که روابط انسانها در تولید با نیروهای عاقل در تولید همنوایی ندارد. بر اثر ایستادگی روابط انسانها

در تولید در مقابل دگرگونی (چراکه این روابط متضمن عللانی ریشه‌دار طبقات هستند)، درگیریهایی عمیق اجتماعی پدید می‌آیند.

برای نمونه، رشد و توسعه صنعت کارگاهی، و تکامل فنون جدید در کشاورزی مستلزم استخدام نیروی کار مزدبگیر بود، چنانکه عملاً نیز چنین شد. لیکن تنها در چهارچوب روابط جدیدی بین انسانها در تولید بود که این نیروها را می‌شد بکار گرفت. اما روابط فتودالی بوجود، که تولیدکننده را به زمین و خدمت فتودال وابسته کرده بود، مانعی برای تکامل این نیروها بوجود می‌آورد. مالکیت فتودالی، باج‌گیری و محدودیتهایی که این نظام برای سازگاری ایجاد کرده بود، مانعی برای تکامل کشاورزی و صنعت کارگاهی بود. بدین ترتیب، بین روابط قدیمی انسانها در تولید و نیروهای جدید سازگاری بوجود می‌آید.

اما دگرگونی در روابط انسانها در تولید همناوایی بین روساخت و شالوده اقتصادی جامعه را نیز برهم می‌زند. تضاد داخلی بین روساخت قدیمی و مقتضیات عملی شالوده اقتصادی جدید شدت می‌یابد، لیکن قانون دوم علم اجتماعی همناوایی بین روساخت و الزامات شالوده اقتصادی را از نو تضمین می‌کند: روساخت تغییر می‌یابد، و یک نظام اقتصادی - اجتماعی جدید پا به عرصه وجود می‌گذارد. با این حال به این نکته باید توجه داشت که در اغلب اوقات بقایای روابط اقتصادی در نظام قبلی، در نظام جدید نیز برجای می‌مانند. چنین اسکانی نیز هست که روابط اجتماعی قدیمی و عناصری از روساخت قدیمی به همزیستی خود با روساخت جدید ادامه دهند، اما دیگر روابط اجتماعی مسلط نخواهند بود. سرانجام، باید متذکر شد که دو قانون اساسی علم اجتماعی بصورت پی‌درپی تحقق نمی‌یابند - این دو قانون همزمان با یکدیگر عمل می‌کنند، اگرچه جریان سازگاری روساخت با شالوده اقتصادی معمولاً از پویش همناوایی روابط انسانها با نیروهای عامل در تولید بیشتر طول می‌کشد.

علاوه بر این، روساخت جدید در خلأ بوجود نمی‌آید: اجزاء روساخت جدید زائیده تحول روابط و انگارهای اجتماعی، و گرایشهای جامعه شناسانه - روانشناسانه گذشته‌اند که با الزامات شالوده اقتصادی جدید انطباق پیدا کرده‌اند. روشن است که انگارها ناشی از روابط ما با محیطمان می‌باشند، و از این نظر است که نوع واحدی از روابط اقتصادی در انگلستان منجر به روساختی به شکل پارساگرایی^{۲۴} می‌شود و در فرانسه ساده گرایی و نهضت آزادی فکر را رواج می‌دهد. خواه ناخواه روساختهای جدید در این دو جامعه بر بنای روابط اجتماعی و انگارهای اجتماعی مختلفی بنا شده‌اند. اغلب اتفاق می‌افتد که روساختهای جدید عناصری از روابط اجتماعی و انگارهای اجتماعی دوره‌های پیشین را که اعتبار خود را از دست داده‌اند، می‌پذیرند که در ساخت جدید از اعتبار و نفوذ تازه‌ای برخوردار می‌گردند. مثلاً، قوانین مدنی روسی از تولید کالایی نشأت می‌گرفت، و بنابراین در نظام فتودالی که زیر سلطه اقتصاد طبیبی می‌باشد، ضرورتی نداشت. اما به هنگام پیدایش و تکامل نظام سرمایه‌داری نفوذ و اعتبار گذشته آنان از نواحیاء شد. همچنین به این نکته باید توجه داشت که بر اثر ارتباط متقابل ملل مختلف، و تکامل نامتساوی جوامع، اغلب روساخت یا عناصری از

رو ساخت یک جامعه که در مرحلهٔ معینی از تکامل قرار دارد، به جامعه یا جوامع دیگری منتقل می‌شود. از این طریق است که عناصر مختلف رو ساخت‌هایی که به دوره‌های مختلفی از تاریخ تعلق دارند با یکدیگر ترکیب می‌شوند تا رو ساخت نظام‌های اقتصادی - اجتماعی جدید را بسازند. شیب اصلی ویژگی‌های موجود در روابط اجتماعی نقاط مختلف عالم دقیقاً چنین چیزی است.

نتیجه آنکه رو ساخت‌های متناسب با روابط متفاوت انسانها در تولید از یک جامعه به جامعه دیگر تغییر می‌کنند. امروزه نظام‌های مبتنی بر بازار معاصر از رو ساخت‌های کلاسیک یکنسانی برخوردار نیستند. از سوی دیگر، اختلاف زیادی از نظر آگاهی اجتماعی در نقاط مختلف عالم می‌توان یافت. علت آنست که هریک از این جوامع از عناصر مختلفی از رو ساخت قدیمی به شکل میراث اجتماعی برخوردارند - مانند مسیحیت در اروپا، اسلام در خاورمیانه و شمال آفریقا، و غیره - یا سلطنت در انگلستان و جمهوری در آمریکای شمالی. پس امکان دارد که نظام‌های اقتصادی - اجتماعی مشابهی، روابط اجتماعی و آگاهی اجتماعی مختلفی داشته باشند.

پویای جدلی تکامل اجتماعی

پویای انتقال از یک صورت‌بندی اجتماعی به صورت بندی اجتماعی تازه‌ای از چندین نوع تضاد در جامعه نشأت می‌گیرد. این تضادها در نتیجهٔ جرح و تعدیل‌هایی که پیدا می‌کنند، سرانجام حل می‌گردند. چنین پویای تکاملی را که مضمون پیدایش و از بین رفتن تضادها می‌باشد، پویای جدلی می‌خوانیم.

تکامل جوامع انسانی شامل سه پویای جدلی است. نخستین پویای جدلی در تضاد دائمی انسان و طبیعت، یا در پویای کار، بوجود می‌آید. با آفرینش محیط سادی جدیدی بوسیلهٔ انسان، بین محرکات خارجی محیط تازه و روال گذشتهٔ عمل وی تعارض بوجود می‌آید. تضاد مذکور با دگرگونی شکل سنتی فعالیت‌های انسان، یا، بمعنای وسیعتر، نیروهای عامل در تولید، از میان می‌رود. لیکن پویای فوق پایان ناپذیر است. دومین پویای جدلی از تضاد پویای جدلی نخست سرچشمه می‌گیرد و مضمون آن تضاد بین نیروهای عامل در تولید و روابط انسان در جریان استفاده از نیروهای مذکور است. این تضاد نیز که در آغاز برای رشد و توسعهٔ نیروهای عامل در تولید ایجاد مانع می‌کرد، با منطبق شدن این روابط با نیروهای جدید، از بین می‌رود. منشاء سومین پویای جدلی تضاد بین روابط انسانها در تولید و رو ساخت قدیمی است. این تضاد نیز که در ابتدا مانعی برای پیدایش و توسعهٔ شالودهٔ جدید اقتصادی است، با سازگار شدن رو ساخت با آن، از میان برداشته می‌شود. این سه پویای جدلی همراه با یکدیگر، اساس تکامل جوامع انسانی را تشکیل می‌دهند.

چنین انگاره‌ای در پویای تکامل اجتماعی تمامی نظام‌های اقتصادی - اجتماعی صادق است. نظمی که تاکنون بر این انگاره حکومت می‌کرده بر اساس ماهیت سحافظه‌کارانهٔ شالودهٔ اقتصادی و رو ساخت آن (یا کل روابط و آگاهی‌های اجتماعی که در مقابل تکامل

دائمی نیروهای عامل در تولید قرار می‌گیرد) بنا شده است. در نظامهای تعارض‌آمیز، عامل دیگری نیز وجود داشته است که خصیصهٔ محافظه‌کارانهٔ فوق را تشدید می‌کرده است. این عامل‌گرایی پاره‌ای از طبقات اجتماعی به حفظ منافع خویش بوده است. به عنوان نمونه، طبقهٔ فئودال از روابطی جانبداری می‌کند که حافظ منافع و امتیازات ایشان است. نتیجهٔ این اسر مساوست در مقابل تغییر و ایجاد قوانین و نهادهایی است که اسکان بقای آنها را مقدور می‌سازد. به همین دلیل، در مقابل، هر شیوهٔ تولیدی جدید به طبقات تازه‌ای پا می‌دهد که در آن ذینفع است، و عقاید اجتماعی و گرایشهای جامعه‌شناسانه — روانشناسانهٔ خاص خود را دارند، و در شرایط مساعد نضج خواهند گرفت. در چنین اوضاع و احوالی آگاهی اجتماعی دچار وقفه خواهد شد؛ در کنار روستا ساخت شالودهٔ اقتصادی موجود، و نیز بقایایی از روستا ساخت نظامهای قبلی، نطفهٔ روستا ساخت آیندهٔ نظام اقتصادی — اجتماعی بسته خواهد شد. مبارزهٔ گروهها به مبارزهٔ بین عقاید و ایدئولوژیهای اجتماعی تبدیل می‌شود، و گرایشهای جامعه‌شناسانه — روانشناسانه شروع به مقابله با یکدیگر می‌کنند. در این میان عقاید اجتماعی و گرایشهای جامعه‌شناسانه — روانشناسانه جدید نقش عادی طبقات نوپا را بر عهده می‌گیرند.

البته باید اضافه کرد که حفظ روابط انسانها در تولید و روستا ساخت موجود تنها به کمک گروههایی که مستقیماً در این رابطه ذینفع هستند، صورت نمی‌گیرد، بلکه آن قشرهای اجتماعی که به روستا ساخت نظام اقتصادی — اجتماعی سورد نظر وابسته می‌باشند، نیز به این اسر کمک می‌کنند. این قشرها برخلاف طبقات، شامل گروهی از افراد می‌شوند که خصایص یک روستا ساخت معین، که خود ناشی از الزامات شالودهٔ اقتصادی است، سوجد آنها بوده است.

تکامل نامتساوی و ترکیبی

تسا اینجا آنچه از سلطانعهٔ قوانین عمومی جامعه و نیز صورت‌بندیهای اقتصادی — اجتماعی برمی‌آید، آن است که صورت‌بندیهای اقتصادی — اجتماعی مختلفی در سیر تاریخ پدیدار گشته‌اند که هر یک از آنها معرف یک نظام کاسل اقتصادی — اجتماعی بوده‌اند. نظامهای مذکور در پهنهٔ زمان ناهمگونیهایشان شدید گشته، و به علت برهم خوردن تعادل ناپایدار آنها، جای خود را به نظامهای جدیدی داده‌اند. تکامل اجتماعی از روندهای مشخصی تشکیل می‌گردد که جایگزینی نظامهای اقتصادی — اجتماعی اساس آن است.

تسا اوایل قرن بیستم مدارک و اطلاعاتی که سورخین برای تدوین نظریه‌ای عمومی دربارهٔ اروپا بطور کلی، و تاریخ کشورهای غیراروپایی بطور اخص، در دست داشتند، اندک بودند. با اینهمه تاریخ اروپا سدارک زیادی برای ایجاد چنین نظریهٔ عمومی در مورد تاریخ این قسمت از دنیا فراهم آورد.

اشکال تکامل سافتهٔ نظام برده‌داری در یونان و ایتالیا و صور تکامل یافتهٔ نظام فئودالی در بقیهٔ نقاط اروپا مشخص شده‌اند. اینها همه مصالح لازم برای تکوین نظریه‌ای راجع به صورت‌بندیهای تاریخی و تسالی آنها بشمار می‌آیند. از ابتدای اوایل قرن بیستم

تا زمان حاضر نیز شواهد تاریخی فراوانی که از اکثر نقاط جهان گرد آمده، دقیق تر ساختن نظریه عمومی تاریخی را امکان پذیر ساخته اند. با این حال، بررسی انضمامی تاریخ جهان نظر دقیق تری در مورد توالی صورت بندیهای تاریخی را ممکن می سازد. بعنوان مثال، می بینیم که در بعضی موارد، در تاریخ ژرمنها و ژاپنیها به هنگام اتحاد قبیله ای، تشکیل نهاد دولت نه براساس برده داری، بلکه بر مبنای روابط فئودالی است، و این عمل به رغم وجود روابط نسبتاً مشخص برده داری صورت می گیرد. تاریخ پاره ای از جوامع نیز نشان دهنده آن است که یک کشور عقب افتاده ممکن است به جامعه پیشرفته تری ارتقاء یابد. مطالعه این شواهد، اهمیت عوامل خارجی و نقش آنها را در تحول جوامع روشن می کند چرا که تاریخ هر جامعه ای همواره با تاریخ جوامع اطراف در ارتباط و از آنها متأثر بوده است. یا این حال رابطه مذکور در شرایط گوناگون، ویژگیهای متفاوتی خواهد داشت و دامنه آن نیز متناسب با این شرایط فرق می کند. از این روی است که شرایط تاریخی جوامع نقش بسیار مهمی در حیات تاریخی انسانها بازی می کنند. چرا که در هر دوره ای جوامعی را می توان یافت که از نظر پیشرفت فنی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نسبت به جوامع دیگر جلو افتاده تراند. در واقع، فرض تکامل مساوی نه تنها برای همه جوامع، بلکه در درون یک جامعه نیز واقعیت ندارد. سیرتاریخ از تکامل نامساوی^{۲۰} عوامل تاریخی تشکیل یافته است و همین امر است که تکامل جوامع مختلف را مشروط می سازد. برای نمونه، آسیای شرقی که در قرن هفتم میلادی از تاریخ مشترکی برخوردار بود، از چندین جامعه تشکیل می شد. در این هنگام جامعه چین که مدتها قبل از قید نظام برده داری رهاگشته بود، تحت تسلط نظام فئودالی قرار داشت. چین در این زمان از موقعیت برتری نسبت به جوامع دیگر این منطقه از آسیا بهره مند بود، در حالی که کره و بعد از آن ویتنام بنارنگی پا به دوران فئودالیسم گذاشته بودند. در چنین اوضاع و احوالی جامعه ژاپن که اتحاد قبیله ای در آن تکامل می یافت، در شرایط تاریخی خاصی که در این منطقه وجود داشت، تحت تأثیر نظام تکامل یافته فئودالی جوامع مجاور قرار گرفت و بدون این که از مرحله برده داری بگذرد، فئودالیسم در آن پدید آمد. یعنی عناصر برده داری اتحاد قبیله ای به عناصر فئودالی مبدل گشتند، و بنابراین رابطه بین سران و ریش سفیدان قبیله با افراد عادی شکل فئودالی بخود گرفت: پرداخت خراج (مازاد محصول کشاورزی و شکار) به ریش سفیدان و سران قبیله توسط افراد عادی. پیدایش تقیدات فئودالی در این جامعه نیز نهادهای اجتماعی کهن را متحول ساخت و آنها را با روابط جدید هموا کرد. از این روی، مطالعه انضمامی تکامل جوامع ضروری است. و آنچه مطالعات انضمامی نمایان می سازند، وجود قانون تکامل نامساوی است. قانون تکامل نامساوی بدین معناست که توالی صورت بندیهای اقتصادی - اجتماعی در یکایک جوامع مختلف یکسان نبوده است. لیکن روند تاریخ، بویژه در رابطه با فعالیت اقتصادی انسان، شکل مشخصی داشته است. این روند مشخص از این واقعیت نشأت می گیرد که انسان به منظور برآوردن نیازهای خود دست به تولید می زند، و این پویا هم روابط انسانها با یکدیگر و هم نیروهای عامل در تولید را در برمی گیرد. سیر تاریخ در این پویا تکاملی

25. Uneven development

آشکار می‌گردد. ولی پویش تکاملی مذکور، بصورت مراحل مشخص اقتصادی-اجتماعی، تنها در چهارچوب پویش تاریخ جهانی به‌وقوع پیوسته است و نه ضرورتاً در پویش تاریخی هر جامعه و کشوری معین. بعبارت دیگر، تاریخ بشر بطور کلی، متضمن گذر از مراحل مختلفی بوده است که اجتناب‌ناپذیر نیز می‌نموده. اما گذر از این مراحل در جوامع مختلف بشری به‌گونه‌ای واحد نبوده است. درواقع، گذر یکسان همه جوامع از سرحالی مشخص، اسکان‌پذیر نبوده است. بعنوان مثال، امروزه در قاره آفریقا و آمریکای جنوبی اقوامی وجود دارند که هنوز حیات قبیله‌ای دارند و در مرحله ابتدایی تکامل اجتماعی بسر می‌برند. ولی نباید چنین پنداشت که این جوامع محکومند که همه مراحل تکاملی را طی کنند تا به سطح تکامل کنونی جوامع بشری برسند. در شرایط کنونی که زندگی انسانهای مناطق مختلف چنین پیوندهای گسترده‌ای بایکدیگر دارند، و به‌هنگامی که جوامع تکامل یافته نقش شکل‌دهنده‌ای به پویش تاریخ دارند، موجودیت تاریخی و ویژگی نظام اقتصادی-اجتماعی جوامعی که در سطح عقب‌مانده‌تری قرار دارند، تا حد زیادی به‌شرایط مذکور بستگی پیدا می‌کند. در چنین اوضاع-و احوالی پویش تکامل این جوامع، از نظر دامنه و سرعت و نیز تداوم آن، به‌گونه‌ای متفاوت از شرایط دیگر تحقق خواهد یافت. بنابراین، با این که سطاعات نظری درباره تکامل جوامع انسانی نشان می‌دهد که جوامع پیشرفته‌تری متوالی از مراحل مختلفی مانند برده‌داری، فئودالی و غیره، گذشته‌اند، لیکن این اسریده‌های آن نیست که تمام جوامع انسانی از این مراحل گذشته‌اند و یا ضرورتاً خواهند گذشت. تنها می‌توان گفت که جوامع تکامل یافته‌تر این مراحل را پشت‌سر گذاشته‌اند و گذر سوفیت‌آمیز آنها از این مراحل این اسکان را بوجود آورده که جوامع عقب‌مانده‌تر بتوانند مراحل تاریخی دور از هم را به‌یکدیگر پیوند دهند و یا این مراحل را به‌گونه‌ای باهم ترکیب کنند.

قانون تکامل ناستسای و ترکیبی^{۲۶} بیانی فشرده و تجربیدی از این گونه دگرگونیهای بهم اثرگذارنده در صحنه تکامل جامعه است. این قانون محصول تجرید از انواع سئالهای ذکر شده از تکامل اجتماعات بشری است. پیش از شروع سنجش کاربرد آن در مراحل اساسی تاریخ و نشان دادن این که چگونه این قانون پاره‌ای از پدیده‌های پیچیده اجتماعی را تبیین‌پذیر می‌سازد، لازم است که نخست به تعریف آن بپردازیم.

قانون تکامل ناستسای و ترکیبی قانونی علمی است که دامنه کاربرد آن در صحنه تاریخ بسیار وسیع است. این قانون حاصل عمل دو قانون می‌باشد. آنچه این قانون اساساً ناظر به آن است (در مرحله تکامل ناستسای)، وجود سطوح مختلف رشد و تکامل بین اجزاء مختلف حیات اجتماعی است. از سوی دیگر، قانون مذکور (در مرحله دوم این قانون) ارتباط انضمامی عواسلی را که بطور ناستسای رشد و تکامل یافته‌اند، در پویشهای تاریخی مورد تأکید قرار می‌دهد. قانون نشان‌دهنده ارتباط ضروری و عمومی بین پدیده‌ها و پویشهای گوناگون است که تکامل طبیعی و ضروری آنها را تعیین می‌کند. جنبه‌های گوناگون هستی از طریق انواع مختلفی از قوانین تنظیم و تعیین می‌گردند، و میزان شمول قوانین مختلف یکسان نخواهند بود. عمومی‌ترین قوانین همه پویشهای هستی را دربر

می‌گیرند، و بر وجود و تحول دلالت دارند. از سوی دیگر، قوانین خاص‌تر در اوضاع و احوال معینی تحقق می‌یابند، مانند آن دسته قوانینی که حوزه عملشان صورت بندی اقتصادی - اجتماعی خاصی است - برای نمونه، قانون تمرکز سرمایه تنها در نظام مبتنی بر بازار عمل می‌کند.

حوزه عمل قانون تکامل ناستساوی و ترکیبی از نظر دانه آن بین حوزه‌های عمل این دو نوع قانون قرار می‌گیرد. این قانون نه در حوزه فلسفه می‌گنجد و نه در محدوده یک نظام اقتصادی قرار می‌گیرد، بلکه از جمله دستاوردهای علم اجتماعی است. به کمک این قانون می‌توان جنبه‌های خاص و مهمی از روندهای تاریخی را در جریان تکامل اجتماعی روشن ساخت.

منشاء مادی تکامل ناستساوی و ترکیبات ناشی از آن

قانون تکامل ناستساوی و ترکیبی زاده شرایط عینی مختلف تکامل اجتماعی انسانهاست. حلقه‌های ضروری در این زنجیر تکامل اجتماعی را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد:

(۱) درک علمی از تاریخ و جامعه بشری مستلزم قبول این فرض مقدسانی و واقعی است که شرط بقای هر جامعه‌ای مستلزم شرکت افراد آن در تهیه و وسایل مادی معیشت اعضای جامعه مذکور است، تا از طریق تولید اجتماعی نیازهای آنان برآورده شود.

(۲) تکامل جامعه از طریق توسعه و تکامل نیروهای عامل در تولید تعیین می‌شود.

(۳) بر مبنای این نیروها، روابط خاصی بین انسانها برقرار می‌گردند که آنها نیز به نوبه خود ساخت اجتماعی را تحت تأثیر قرار داده، شکل خاصی به آن می‌بخشند.

(۴) تکامل تدریجی نیروهای عامل در تولید، و در نتیجه ایجاد روابط جدیدی بین انسانها در تولید است که نظم اقتصادی - اجتماعی جدیدی را بوجود می‌آورد.

در زنجیر تکامل اجتماعی همه اینها حکم حلقه‌های ضروری را دارند. اما بسبب آن که اجتماعات مختلف از شرایط طبیعی و نیز ارتباطات تاریخی متفاوتی - و بعبارت دیگر شرایط مادی مختلفی - برخوردارند، رشد و تکامل نیروهای عامل در تولید که در تحلیل نهایی منشاء همه دگرگونیهای اجتماعی بشمار می‌رود، در سطوح مختلف جامعه بشری، یعنی هم در سطح همه اجتماعات انسانی و هم در سطح یک جامعه خاص، به گونه‌ای یکسان نبوده است. این تفاوت در سطح رشد و تکامل یک جامعه معین بسبب از میان رفتن تناسب موجود بین قسمتهای مختلف یک جامعه، بین عناصر مختلف یک ساخت اجتماعی، بین رشته‌های مختلف اقتصاد یک جامعه، بین طبقات مختلف، بین نهادهای اجتماعی مختلف و حوزه‌های فرهنگی برقرار می‌گردد، و در سطح همه اجتماعات باعث تفاوتهای فاحش بین آنها می‌شود، و ناهمبستگی تکامل را در زمینه‌های مذکور بین آنها ایجاد می‌کند. چنین چیزی اساس قانون تکامل ناستساوی را تشکیل می‌دهد.

تفاوتهایی که در سطح تکامل پدیده‌های تاریخی و نیز بین اجزاء گوناگون تاریخ بشر وقوع می‌یابند، بنا و علل وقوع نمودهای نامتجانس را که نسبت به نهادها یا روابط موجود جامعه در مرحله پایین‌تر یا بالاتری قرار دارند، تشکیل می‌دهند. در چنین شرایطی

وضع موجود جامعه زائیده ترکیب نهادهای مراحل گوناگون تاریخی است. صورت بندی جامعه در این حالت از خصایص کاسلا متضادی برخوردار است، و ویژگیهای خاص خود را دارد. بدین طریق است که مرحله دوم این قانون، یعنی قانون تکامل ترکیبی تحقق می پذیرد، و اجزاء تکامل یافته گوناگون، نه در ساختهای متجانس ساده، بلکه در شکلی پیچیده و نامتجانس، و در بسیاری از اوقات متناقض، وحدت می یابند. البته، خصایص متناقض این ترکیب تنها از این واقعیت نشأت نمی گیرند که صورت بندیها و عوامل مختلف در تاریخ بشر در سطحهای گوناگون تکامل اجتماعی در کنار یکدیگر قرار دارند، و از یک استقلال نسبی برخوردارند. شیوه ترکیب مذکور و نتایج حاصل از آن به دوره های تاریخی نیز بستگی دارند. از این فرارچگونگی این ترکیب در دوره های ما قبل سرمایه داری، سرمایه داری، و غیره، فرق می کند. این ترکیب پس از آنکه بوجود آمد، خود در مرحله ای دیگر موجود پویش تازه ای می گردد.

روشن است که این دو قانون، یا اگر بخواهیم بگوییم دو جنبه یک قانون، در یک مرحله عمل نخواهند کرد. تکامل نامتساوی قبل از ترکیب عواملی که بی تناسب تکامل یافته اند، بوجود می آید، و قانون دوم از عمل قانون اول نتیجه می شود و متکی به آن است. لیکن قانون یا جنبه دوم برابری تکامل مذکور نیز اثر می گذارد. این که چرا دو قانون در یک قانون تجلی می یابند، از آنجا ناشی می شود که این ترکیب نتیجه ضروری تکامل نامتساوی قبلی است.

بطالعه سیر رویدادهای تاریخی و عدم تناسبی که در تکامل جوامع مختلف مشاهده می شود، ضرورت و عینیت قانون تکامل نامتساوی را نشان می دهد. نفی این قانون بمنزله اثبات این حکم است که نیروهای عامل در تولید در همه جا به گونه ای یکسان تکامل می یابند و سازمانهای اجتماعی و روستاهای فرهنگی ناشی از آن دربر دارنده عناصر هماهنگی می باشند که کاسلا با یکدیگر متناسبند.

نتایجی که از عمل قانون تکامل نامتساوی و ترکیبی ناشی می شوند، کدامند؟ آیا از پیش می توان دریافت که ترکیب عوامل در سطوح مختلف تکامل اجتماعی نتایجی بیار سی - آورد که در منظر تاریخی واگشت یا پیشرفت باشد؟ آنچه عمل قانون تکامل نامتساوی و ترکیبی را مشروط می سازد، از عوامل متفاوتی تشکیل می گردد: ساخت جامعه، پویایی نیروهای درونی و ارتباطات تاریخی و بین المللی این نیروها. بنابراین، عمل این قانون بر حسب شرایط دگرگون شونده تاریخی، نتایج مختلفی در تکامل یک نظام اقتصادی بیار می آورد.

برای آنکه موردی انضمامی از این امر بدست داده شود به شرح عمل این قانون در مورد تکامل نامتساوی اقتصادی - اجتماعی در سطح دوجامعه بین النهرین و فلات ایران در قرنهای نهم و هشتم پیش از میلاد، می پردازیم.

تقسیم فنی کار بین کشاورزی و صنعت در بین النهرین قرنهای نهم و هشتم پیش از میلاد عملی گشته بود، و دولتهای برده دار در این ناحیه پا به عرصه وجود گذاشته بودند. لیکن همین ایام مقارن با تجزیه جوامع ابتدایی در فلات ایران بود. علت این تکامل نابرابر را در

شرایط مادی مختلف باید جستجو کرد. آب و هوا و شرایط طبیعی در بین‌النهرین مساعدتر از فلات ایران بود. رسوبات رودخانه‌های دجله و فرات زمینهای حاصل‌خیزی را بوجود می‌آوردند که برای کشاورزی بسیار مناسب بودند. بسبب وجود چنین زمینهای باروری، مردم این ناحیه خیلی زودتر قادر به توسعه کشاورزی گشتند و از این طریق توانستند که بیش از احتیاج خود تولید کنند. همین مازاد تولید بود که میانی تقسیم اجتماعی کار، پیدایش دولت، و در نتیجه شهرها و تمدن را بنا نهاد. در ایران شرایط طبیعی و جغرافیایی با بین‌النهرین تفاوت بسیار داشت. این سرزمین فاقد رودهای برآبی چون دجله و فرات بود. مردم ساکن در این ناحیه برای آنکه بتوانند به کشت و زرع بپردازند، ناگزیر بودند که اجتماع خود را در اطراف چشمه‌ها و رودهای کم‌آب سازمان دهند.

قوام دولتهای برده‌دار در بین‌النهرین و همچنین وجود اقوام کوچ‌نشین در نواحی شرق و شمال شرقی فلات ایران سبب آن گشتند که مردم ساکن فلات ایران بتدریج دائماً در معرض تاخت‌وتاز دولتها و اقوام کوچ‌نشین مذکور قرار گیرند. آنچه در این ارتباط جنبه اساسی داشت آن بود که دولتهای برده‌دار بین‌النهرین این ارتباط را برای بدست آوردن برده، و بهره‌برداری از معادن آهن که مورد نیاز آنها بود، و همچنین غنایم دیگر، برقرار کرده بودند. در نتیجه نابرابری تکامل اقتصادی - اجتماعی این مناطق، ارتباط خاصی بین این مناطق برقرار گشت. در همین زمان در بسیاری از نقاط فلات ایران نظام قبیله‌ای در شرف تجزیه بود. با این حال هنوز اجتماعات سرزمین ماد شرقی که نسبت به جوامع ماد غربی کمتر تکامل یافته بودند، سازمان اجتماعی ابتدایی خود را حفظ کرده بودند.^{۲۷} بهرگونه، یورشها و سیادلات گوناگون باعث آن گشتند که بین اقوام مهاجم و ساکنان ایران برخوردهایی صورت گیرد، و چنین برخوردهایی سبب می‌شد که آداب و رسوم و شیوه‌های مختلف زندگی در سطوح متفاوت تکامل اقتصادی - اجتماعی با یکدیگر تلاقی پیدا کنند و نظامهای تکامل اقتصادی - اجتماعی جوامع کمتر تکامل یافته را تحت تأثیر خود قرار دهند. تمامی نواحی فلات ایران بدگوله‌ای یکسان از این برخوردها تأثیر برنداشتند. نواحی غرب بویژه از تمدن بابل و آنور تأثیر فراوان برداشتند و حیات اجتماعی در آنجا نسبت به دیگر نقاط فلات ایران تکامل بیشتری یافت. ساده‌ها برای آنکه بتوانند در مقابل هجوم دولتهای برده‌دار ایستادگی کنند، و نیز تسلط خود را بر اقوام دیگر عملی سازند، اتحادیه قبایل را بوجود آوردند. از این روی بود که ساکنان نواحی غرب ایران بخاطر حفظ استقلال و آزادی خویش در مقابل هجوم اقوام غیر، تشکیلاتی بوجود آوردند که از نظر وسعت و پیچیدگی با تشکیلات این جوامع در پایان قرن دهم و آغاز قرن نهم پیش از میلاد تفاوت بسیار داشت، و در سطح تکامل یافته‌تری قرار می‌گرفت. همین امر بود که سبب پیدایش سازمان قبیله‌ای پرداخته و پیچیده‌ای، چون جامعه ماد، در قرن هفتم پیش از میلاد شد، و دولت ماد پای‌گرفت. این رویداد در حالی صورت می‌گرفت که جامعه ماد هنوز نخستین مراحل تکامل یک جامعه مبتنی بر تقسیم اجتماعی کار بین طبقات مختلف اقتصادی - اجتماعی را می‌پیمود، و هنوز شرایط درونی قوام دولت در آن کاملاً

۲۷. دیاکونوف، تاریخ ماد. ۱۳۴۵، ص ۱۷۹-۲۴۴.

نضج نگرفته بودند چرا که در این سرزمین هنوز جماعت‌های مستقل و کوچک و پادشاهی‌های بسیار خرد وجود داشتند. با اینهمه، سطح تکامل اقتصادی و اجتماعی در همه قبایلی که به این اتحادیه پیوستند، یکسان نبود. انبوه مردم آزاد جماعت‌های روستایی مدافع پادشاهی ماد در برابر اشراف قبیله‌ای و قبایل تکامل یافته‌تر بودند، و برای جلوگیری از نفوذ قبایل تکامل یافته‌تر و برده‌دار به تمرکز قدرت در دست پادشاه ماد کمک کردند. بنابر این دولت ماد یک دولت نیمه برده‌دار شد که تکیه‌گاه آن تا حدودی بر اعضای جماعت‌های آزاد بود^{۲۸}. بدین ترتیب، بر اثر عمل قانون تکامل نامتساوی و ترکیبی، نهاد دولت در جامعه‌ای بوجود آمد که مقتضیات عملی حیات اجتماعی هنوز به سطحی از تکامل نرسیده بود که وجود چنین نهادی را کاملاً ایجاب کند. اما بسبب وجود ارتباط با دولتهای برده‌دار بین‌النهرین، و بخاطر جلوگیری از تجاوز این دولتها، اتحاد قبایل مختلف عملی گشت. حاصل این رویدادها در جامعه ماد این شد که تقسیمات ارضی قبیله‌ای و عشیرتی و نیز نهادهای جماعت بدوی و نهادهای جامعه دارای طبقه بشکلی شگفت‌انگیز با یکدیگر تداخل و اختلاط پیدا کنند و به همزیستی در کنار هم و همچنین مبارزه با یکدیگر بپردازند. پاره‌ای از تناقضات که پس از آن در روابط اجتماعی ساکنان فلات ایران پدید آمدند، تا مدت‌ها همزیستی نظام برده‌داری و بقایای جماعت‌های ابتدایی را در کنار یکدیگر، و تحت نظر دولتهای ماد و هخامنشی و اشکانی، توجیه می‌کرد. این شرایط تا اواخر دوره اشکانیان و اوایل دوره ساسانیان وجود داشتند، و تنها از این زمان به بعد است که جماعت‌های ابتدایی بصورت کاملی مورد تجاوز سالکان بزرگ و اشراف قرار می‌گیرند، و سازمان آنها از هم پاشیده می‌شود.

نتایج عمل قانون تکامل نامتساوی و ترکیبی در اوضاع و احوال و زمینه‌های مختلف متفاوت است: در برخی شرایط، ترکیب عناصر تکامل یافته با عناصر کمتر تکامل یافته پیشرفت اجتماعی را تسریع می‌کند، در حالی که در شرایط دیگر چنین ترکیبی ممکن است سد راه پیشرفت اجتماعی باشد و حتی برای مدتی پیشرفت مذکور را بنوعی اندازد. این که چه روندی در سیر تاریخ جامعه در یک محدوده معین زمانی جنبه تسلط پیدا خواهد کرد، به اهمیت نسبی عناصر تکامل یافته‌تر در موقعیتهای مختلف و این که این عناصر تا چه حد در شرایط تاریخی ریشه دوانده‌اند، بستگی دارد. پس وجود عناصر مترقی به خودی خود پیشروی بدون وقفه در تاریخ را تضمین نخواهند کرد، مگر این که عناصر مذکور قادر باشند شالوده نظام اجتماعی را دگرگون سازند و آنرا از نو بازسازی کنند. در شرایطی جز این، تأثیر آنها محدود خواهد بود.

موقعیت ژاپن و چین در قرن نوزدهم میلادی نمونه‌های خوبی از تجسم چنین حقیقتی می‌باشند. در این قرن دو کشور فئودالی نامبرده در معرض برخورد با نیروهای سرمایه‌داری غرب قرار گرفتند. چین مورد تجاوز نظام مذکور قرار گرفت، و اقتصاد این جامعه به زیر سیطره نیروهای بازار درآمد. کشورهای غربی به تحکیم تسلط سیاسی و نظامی خود بر این کشور پرداختند، و تنها به سبب رقابت این کشورها بود که چین تقسیم نگردید.

اگر چه ورود سرمایه‌داری به چین با کاسترین تجهیزات تولید، حمل و نقل، بازرگانی و سالی این نظام همراه بود، لیکن این امر بطور کلی گسترش سرمایه‌داری در چین را سبب نشد. برعکس، تسلط غرب نگاهدارنده نهادهای کهن و نظام ارضی قدیم در جامعه چین بود، و چنین تسلطی از تکامل مستقل سرمایه‌داری در جامعه مذکور ممانعت بعمل می‌آورد.

در همین دوره، در ژاپن انقلاب میچی^۹ همراه با نفوذ و گسترش روابط مبتنی بر بازار و نهادهای نوی سازگار با نظام سرمایه‌داری، تضح و تقویت طبقه سرمایه‌دار صنعتی و بازرگان ژاپنی را بدستال داشت که این امر خود با ایجاد صنایع بزرگ، بانکها و قدرت نظامی قریب بود. بدین ترتیب، این کشور بجای آنکه اسیر نیروهای گسترش طلب سرمایه‌داری غرب شود، خود به نیروی توسعه طلب مستقلی تبدیل یافت.

خلاصه آنکه در مورد اول، یعنی در مورد چین، در شرایط تاریخی معینی که وجود داشت، قانون تکامل ناستسای و ترکیبی منجر به انقیاد و وابستگی کشور مذکور شد، در حالی که عمل همین قانون در ژاپن پیشرفت صنایع ملی و روابط سرمایه‌داری را از پی آورد.

ترکیب عناصر مختلف تاریخی و تنوع این ترکیبات

قبلا گفتیم که قانون تکامل ناستسای و ترکیبی دو جنبه دارد، و جنبه دوم آن عبارت است از ترکیب عواملی که بصورتی نابرابر تکامل یافته‌اند. اما نظری دقیقتر به این سئاله، موجب طرح دو سؤال می‌شود. نخست این که چه عناصری با یکدیگر ترکیب می‌شوند؛ و دیگر این که این عناصر چگونه با هم ترکیب می‌گردند. هنگامی که عناصری از سراحل مختلف تکامل اجتماعی با هم ترکیب می‌شوند، پدیده تازه‌ای بوجود می‌آید؛ بر این روال است که ممکن است صورت‌بندی جدیدی تشکیل شود که دارای خصایص ویژه‌ای باشد. بعنوان مثال، می‌توان تاریخ ساد را به یاد آورد. جوامع ساکن این سرزمین از قرن نهم تا قرن هفتم پیش از میلاد نخستین سدا راج تکامل را برای تبدیل به یک جامعه مبتنی بر طبقات و پیدایش دولت پیمودند؛ ولی در این ایام در بیشتر نواحی فلات ایران جماعت‌های مستقل و کوچک و پادشاهی‌های بسیار خرد نیز وجود داشته‌اند. در چنین اوضاع و احوالی ساکنان نواحی مختلف سرزمین ساد برای جلوگیری از تجاوز دولت برده‌دار آشور و حفظ استقلال و آزادی خویش، اتحادیه قبایل ساد را تشکیل دادند. آنگاه ترکیب تازه‌ای پدید آمد که در آن تقسیمات ارضی و قبیله‌ای و عشیرتی و مؤسسات جماعت‌های بدوی با تأسیسات جامعه مبتنی بر طبقات اقتصادی — اجتماعی که از آشور و بابل اقتباس شده بود، به گونه‌ای عجیب درهم آمیختند. این عناصر گرچه با هم همزیستی داشتند، لیکن در تعارض دائم با یکدیگر بودند. در اینجا تکامل ناستسای و ترکیبی معجونی از عناصر کهنه و نو را بوجود آورد، و تعارض موجود در ساخت درونی جامعه، که از ترکیب عناصر مختلفی که به سطوح مختلف تکامل اجتماعی تعلق داشتند، ناشی شده بود، مانعی برای تحول سریع و

کامل نظام برده‌داری بوجود آورد. اما نظام قبلی جامعه اینک با سائل‌های مواجه گردید که حل آنها تنها با استفاده از روشها و نهادهای تکامل یافته اسکانپذیر بود.

در دوره‌های اخیر نیز پیش از هر زمان دیگری ناظر عملکرد این قانون هستیم: مردم نواحی عقب افتاده‌ای که ناگهان با پیشرفته‌ترین فنون تولید سواحه می‌گردند؛ و کسانی که برای سفر به مکان مطلوب خود در کنار استفاده از اسب و شتر، سوار هواپیمای جت می‌شوند؛ حرسرانی که تهویه مطبوع دارد، و غیره.

اما ترکیبات جدیدی که در صورت‌بندیها تشکیل می‌گردند، در شرایط متفاوت نتایج مختلفی ببار می‌آورند. برای روشنتر کردن این مسأله باید انواع ترکیبات مختلفی را که اسکان وقوع آنها می‌رود، تشریح کنیم.

دو نوع ترکیب اصلی می‌توان تصور کرد. در یک ترکیب، اسکان دارد عناصری از یک مجموعه متکاملتر مثلا عناصری از یک فرهنگ‌سترقی، جذب مجموعه‌ای که از تکامل کمتری برخوردار است - مانند یکسازمان اجتماعی کهنه - گردند. در ترکیب دیگر، برخی از جنبه‌های یک نظم ابتدایی وارد یک سازمان اجتماعی تکامل یافته‌تر می‌گردند. در مورد ترکیب نوع نخست باید گفت این که ترکیب عناصر تکامل یافته‌تر با یک ساخت ابتدایی چه نتایجی ببار می‌آورد، بستگی به شرایط موجود خواهد داشت. مثلا، یک جامعه ابتدایی ممکن است تبر آهنی تکامل یافته‌تری را جایگزین تبر سنگی خود کند. این جایگزینی تغییری اساسی در نظم اجتماعی جامعه ابتدایی بوجود نمی‌آورد. لیکن اگر همین جامعه ابتدایی در رابطه با نظام سرمایه‌داری قرار گیرد و با آن وارد معاملات تجاری خاصی گردد، بسبب نفوذ پول و عادات ناشی از رواج آن، دگرگونیهای عمیقی ایجاد خواهند گشت. چرا که در این حال مبادله و پول، مقابله منافع خصوصی و منافع جمعی را در جامعه ابتدایی ایجاب می‌کند، و بتدریج این جامعه را به بازار جهانی وابسته می‌سازد. در برخی از شرایط تاریخی نیز نفوذ عناصر تکامل یافته‌تری ممکن است به دوام نهادهای کهنه بینجامد. مثلا، نفوذ غرب در کشورهای عقب افتاده، موجب حفظ نهادهای قدیمی گشت. اما گسترش فنون و عقاید جدید ساقط این نهادها را در دراز مدت سترزل کرده است.

همچنین سازمانهای ابتدایی بر اثر دست یافتن به سازنایی متکامل تر ممکن است نیرویی تازه کسب کنند. در این صورت سازان ابتدایی بتدریج در نظام تکامل یافته‌تر تحلیل خواهد رفت، لیکن بسبب ورود عناصر جدید کمتر تکامل یافته ساخت درونی جامعه تکامل یافته‌تر دچار تناقضات شدیدی می‌گردد، و در تکامل جامعه مذکور وقعه‌ای روی می‌دهد. باین ترتیب، نتایج حاصل از عمل این قانون تنها با در نظر گرفتن شرایط اضماسی قابل پیشبینی هستند.

تکامل نامتساوی جوامع ابتدایی

تکامل سازنانهای اجتماعی، و نیز تکامل ساختهای اجتماعی در طول تاریخ، تکاملی نامتساوی بوده است. عناصر گوناگون حیات اجتماعی در زمان واحدی پدید نیامده، و از سیر

رشد یکسانی برخوردار نبوده‌اند. تکامل آنها نیز در شرایط مختلفی صورت گرفته است. باستان‌شناسان به‌اتکای سوادیکه انسان صرف ساختن اسلحه و ابزار تولیدی می‌کرده، دست به تقسیم تاریخ بشر زده‌اند. بر اثر این تقسیم‌بندی است که محدوده‌های زمانی مانند عصر سنگ، عصر مفرغ و عصر آهن مشخص می‌گردند. دوام هریک از اعصار فوق که نمایانگر سه مرحله تکامل تکنولوژیکی بوده است، یکسان نیست. از این گذشته، اجتماعات انسانی که در نقاط مختلف زمین پراکنده‌اند، در زمانهای متفاوتی این اعصار را پشت سر گذاشته‌اند. بطور کلی تقسیمات زمانی واحدی با سراحل‌گذر همه جوامع از این اعصار تطبیق پیدا نمی‌کند.

تکامل سازمانهای اجتماعی نیز از همین تکامل ناستواری برخوردار بوده است. اگر اجتماعات انسانی را برپایه خصلت عمومی فرهنگ مادی هر دورانی مشخص سازیم، می‌توان تاریخ بشر را در سه مقوله اساسی گنجاند: توحش^{۳۰}، بدویت^{۳۱} و تمدن. توحش مقارن با استفاده از شکار و ماهیگیری بعنوان طریق اساسی تأمین معاش، و بدویت همزمان با کاربرد کشاورزی و دامداری در شکل فعالیت اصلی تولیدی، در جامعه بشری می‌باشد^{۳۲}.

هنوز این امر به درستی معلوم نیست که آیا دامداری و کشاورزی همراه با هم در کالبد یک اقتصاد مختلط وجود داشته‌اند، یا این که رواج یکی از آنها بر دیگری تقدم داشته است. بر این حال باستان‌شناسان بقایای اجتماعات وابسته به کشاورزی مختلط — کشاورزی آسیخته با دامداری — را ردیابی کرده‌اند. اقواسی هم وجود داشته‌اند که طریق معاش آنها منحصر به شیبانی بوده است، همینطور سردی بوده‌اند که تنها بوسیله گشتکاری و سکونت دائم در یک نقطه یا ناحیه روزگار می‌گذرانده‌اند. چنین جوامعی از سکاسلی یکجانیه برخوردار می‌گشته‌اند. نحوه معیشت شیبانی امکانات بالقوه تولید کشاورزی ساکن را ندارد. اقوام شیبان از آنجا که در یک محل سکونت دائم ندارند، از سطح بالاتر تولید غذایی نمی‌توانند بهره‌گیرند. پس از ابداع فن شخم‌زنی، اختلاف سطح تکامل موجود اقتصاد اقوام ساکن و خانه‌بدوش از این هم پیشتر گردید. تقسیم کار در اقتصاد شیبانی گسترش محدود دارد و قابل مقایسه با تقسیم کار گسترده زندگی شهری و حتی روستایی نیست.

برتری ذاتی تولید کشاورزی بر اقتصاد شیبانی را در ایجاد فرهنگ پیچیده شهری که بر پایه کشاورزی بیان می‌گردد، به وضوح می‌توان دید. از این گذشته، در اقتصاد مبتنی بر تولید کشاورزی از مزایای تولید شیبانی نیز می‌توان به‌سادگی استفاده برد. در واقع ترکیب این دو، تولید کشاورزی و تولید شیبانی، بود که زمینه را برای پیدایش تمدن فراهم آورد، و گهواره‌های آن را در بین‌النهرین، مصر، هندوستان و چین، تکان داد.

30. Savagery

31. Barbarism

۳۲. و. دیاکوف، و. س. کووالف (دیراستاران)، تاریخ جهان باستان، جلد اول، ۱۳۵۰، ص ۴۲-۱۰۵.

مسأله «بی‌نظمی» در جامعه

آیا گذر جوامع از مرحله قبل از تمدن به مراحل تمدن و بعد از آن تابع نظم است؟ تنوع و کثرت رویدادهای اجتماعی و تاریخی در طول حیات فکری بشر این اندیشه را در پاره‌ای از اذهان بوجود آورده است که تاریخ بشر مشحون از بی‌نظمی است و تکامل اجتماعی از هیچ قاعده‌ای پیروی نمی‌کند. این افراد توالی مراحل مختلف تکامل اجتماعی را بی‌معنا می‌دانند، و فرهنگ جامعه را در قید هیچ شرط واقعی نمی‌گذارند. بدون شک نمی‌توان منکر این امکان شده که در قریب بیستم در شرایط عصر سنگ بسر می‌برند، می‌توانند از رادیوی فرانزیستوری استفاده کنند، حتی اگر دخالتی در ساختن آن نکرده باشند. اما روشن است که نمی‌توانیم انتظار چنین چیزی را در جوامع عصر سنگ بیست‌هزار سال پیش داشته باشیم: چنین توقعی را می‌شود غیرممکن انگاشت.

آرایش شیوه‌های زیست و حتی عناصر گوناگون حیات اجتماعی در یک سیر زمانی، نیازمند سهارتهای ذهنی و تخصصی چندانی نیست: تشخیص این که ماهیگیری و شکار، یا بطور کلی گردآوری خوراک، بر تولید خوراک تقدم داشته است، یا این که استفاده از ابزار سنگی پیش از ابزار آهنی رایج بوده، یا این که سخن‌گویی قبل از نوشتن وجود داشته است، و یا این که سباده کالاهای مقدم بر استفاده از پول بوده است، مستلزم تأمل کمی می‌باشد. این نوع توالی حتی در مطالعات مقدماتی تاریخ عمومی بشر اجتناب ناپذیر می‌نماید.

خصایص اساسی ساختهای اجتماعی جوامع ابتدایی را روشهای ابتدایی تولید وسایل زیست آنها که خود از سطح تکامل پایین نیروهای عامل در تولید ناشی می‌شود، محدود می‌سازد و تعیین می‌کند.

در مورد مرحله بالاتر تکامل اجتماعی، یعنی تحول بدویت به تمدن، مطالعات زیادی انجام شده است. باستان‌شناس معروف، و گوردون چایلد، در کتاب *تکامل اجتماعی*، زمینه‌یابی^{۳۳} کاسلی از مراحل متوالی گذر جوامع بدوی به جوامع متمدن تحت شرایط طبیعی مختلف بدست می‌دهد. او این نظر را تأیید می‌کند که از نظر اقتصادی نقطه آغاز تکامل همه جوامع یکی بوده: «نقطه عزیمت در هر تمدنی - دست کم در قلمرو اقتصاد - مشابه بوده است، چرا که تمامی فرهنگهای بدوی که بررسی گشته‌اند، شالوده آنها را کشت غلات واحد و پرورش انواع یکسانی از حیوانات تشکیل می‌داده است.»^{۳۴} بعبارت دیگر، تفاوت بین بدویت و توحش را از طریق ابداع و کاربرد فنون تولیدی بهتر در کشاورزی و دامداری می‌توان باز شناخت.

بعلاوه، چایلد ضمن قبول این حقیقت که فرهنگهای گوناگون بشری، حتی در مرحله واحدی از تکامل، اختلافات انضمامی از خود بروز داده‌اند، بر آن است که «با وجود این، [تمدن] در هر جایی بمعنای تجمع جمعیتهای بزرگی در شهرها؛ ایجاد تفاوت بین تولید کنندگان کشاورزی (سماهیگیران، زارعین، و غیره)، و پیشه‌وران متخصص تمام

33 Survey

34. V. Gordon Childe, *Sociae Evoultion*, 1963, P. 158.

وقت، بازرگانان، مقامات رسمی، روحانیان و حکام؛ تمرکز سوثر قدرت سیاسی و اقتصادی، بکاربردن نمادهای قراردادی برای ثبت و انتقال اطلاعات (خط)، و همینطور سیمارهای قراردادی اوزان و سنجش زسان و مکان که به علوم تقویمی و ریاضی منجر می‌گردند، می‌باشد.^{۳۵} بالاینه چایلد این عقیده را رد می‌کند که جوامع مختلف مسیر تکامل همانندی را طی کرده‌اند. مثلاً وی تکامل اقتصاد روستایی مصر را به گونه‌ای مستقل و مجزا از تکامل اقتصاد روستایی اروپای معتدل می‌داند.^{۳۶}

نتیجه‌گیری کلی چایلد از این ملاحظات مختلف این است که «در نهایت امر، تکامل اقتصاد روستایی جوامع بدوی در مناطقی مورد بررسی نمتوازی، بلکه واگرایی^{۳۷} و همگرایی^{۳۸} را نشان می‌دهد.»^{۳۹} اما چنین نتیجه‌گیری کافی به نظر نمی‌رسد. در نظری کسل تکرالده، و با دلفظ گرفتن ارتباط متقابل تاریخی، درسی یابیم که همه اقوامی که به مرحله بدویت پا گذاشته‌اند، فعالیت اساسی تولیدیشان یکی بوده و شامل کشت غلات و دامداری ابتدایی می‌گشته است. آنگاه اقوام مذکور بسبب وجود شرایط متفاوت تاریخی و طبیعی، مسیرهای گوناگونی را پیموده، و متمدن شده‌اند - اگر مواعی سترده نشده باشند. ولی آیا مسیر تکامل بعدی جوامع - بعد از پیدایش تمدن - نشان‌دهنده چنین همانندی بوده است؟ آیا تکامل جوامع از آن پس مسیر مشخص و معینی را پیموده؟ آنچه از مطالعه تاریخ بشر برمی‌آید آن است که بخشهای پیشرفته تر جامعه بشری به ترتیب مراحل برده‌داری، فتودالسم، و غیره، را پشت سر گذاشته‌اند. لیکن این نظم بندی بدان معنا نیست که هراجماع بشری، در هر جای زمین که قرار گرفته باشد، از این مراحل گذشته است، و یا ضرورتاً می‌گذرد. کافی است اقوام پیشی‌آهنگ این مراحل را طی کنند تا دست‌آوردهای آنها در هر مرحله، ادغام مراحل گوناگون تاریخی را برای اقوام دیگر ممکن سازد. طریقی که از تکامل ساختهای اقتصادی - اجتماعی، در سطح کل اجتماعات بشری، به دست آمده، و دلالت بر گذر منظم جوامع انسانی از مراحل مختلف می‌کند، محصول یک تجرید است؛ تجریدی علمی که از مطالعه واقعیات اساسی تکامل اجتماعی نشأت گرفته است، و در مطالعات تاریخی حکم را عطا را خواهد داشت. لیکن این طرح را نمی‌توان مستقیماً جایگزین مطالعه انضمامی یک بخش یا بخشهایی از جامعه بشری کرد. در مقایسه یا نظم یک طرح عمومی تکامل تاریخی، تاریخ آمیخته‌ای از «نظم» و «بی‌نظمی» است. نظم موجود در سیر تاریخ را اساساً توسعه و تکامل نیروهای عامل در تولید و خصایض آن، و بطور کلی، تولید وسایل زندگی تعیین می‌کند. لیکن تجلی این علیت در تکامل واقعی جامعه بصورتی ساده و مستقیم نیست؛ بلکه شکلی پیچیده و ناسمجانی دارد.

هیچ مثالی بهتر از پدیده توسعه نیافتگی و توسعه یافتگی این ساله را روشن نمی‌کند. در خلال چهار قرن گذشته نظام سرمایه‌داری از یک کشور به کشور دیگر و از یک قاره به قاره

۳۵. همان، ص ۱۵۸-۱۵۹.

۳۶. همان، ص ۱۵۹.

37. Divergence

38. Convergence

۳۹. همان، ص ۱۵۹.

دیگر گسترش یافته است، و همراه با این گسترش مراحل سرمایه‌داری تجاری و سرمایه‌داری صنعتی و سرمایه‌داری انحصاری را یکی پس از دیگری پشت سر گذاشته است. با این که بیشتر جوامع در بافت روابط ناشی از پیدایش و تکامل چنین نظامی قرار گرفته‌اند، و به‌اسارت تقسیم بین‌المللی کار درآمده‌اند، هنوز تمامی آنها از سطح تکامل اقتصادی - اجتماعی یکسانی برخوردار نیستند. این نظام در اروپا و آمریکای شمالی به سطح بالاتر از سطح تکامل آن در آسیا، آفریقا و آمریکای مرکزی و جنوبی نایل گشت. این امر مصداقی از وابستگی متقابل پدیده‌هاست که بیانگر جنبه‌های متضاد یک پویا می‌باشد. اشکال توسعه نیافته این نظام در بخش وسیعی از جهان، محصول اشکال توسعه یافته آن در بخش کوچکتري از جهان است.^{۴۰} جوامعی که اکنون از شکل توسعه یافته این نظام برخوردارند، نیز در یک زمان سلطه روابط مبتنی بر بازار نظام مذکور را پذیرفتند. در هلند و انگلستان روابط نظام مبتنی بر بازار در بین قرنهای شانزده و هفده میلادی از کان جامعه را دگرگون ساختند. با این حال در مرحله سرمایه‌داری انحصاری جوامع سرمایه‌داری اروپای غربی از ایالات متحد عقب ماندند. در این مثال به خوبی شاهد عدم همانندی تکامل اقتصادی - اجتماعی در یک مرحله خاص هستیم، که این یکی از جنبه‌های قانون تکامل نامتساوی را نشان می‌دهد.

ویژگیهای قومی

از آنجا که کراراً این مسأله عنوان می‌شود که تنظیم یک طرح عمومی از تکامل تاریخی بر- مبنای شیوه معاش انسانها، به‌قیمت نادیده گرفتن ویژگیهای قومی اجتماعات بشری تمام می‌شود، خوب است که به اختصار به این مسأله بپردازیم.

هرگونه پنداشت علمی از تاریخ مستلزم بحساب آوردن اجزای گوناگون پویهای حیات اجتماعی انسان و تعیین معنا و اهمیت آنها در روندهای تاریخی است. در واقع پنداشت علمی از تاریخ و طبیعت متضمن بررسی مسایل انضمامی در شرایط انضمامی است. از این روی نمی‌توان پذیرفت پنداشتی که ادعای مطابقت هر چه بیشتر با پویهای تاریخی را دارد، بتواند یکی از اجزای این پویها - ویژگیهای قومی - را که بویژه در خط مشیهای جامعه اهمیت زیادی دارند، از تصویری که از تکامل جامعه دست می‌دهد، حذف کند. در واقع تنظیم طرح تکامل تاریخ بر مبنای نحوه معیشت انسانها هیچ بی‌اثری یا تشخیص اهمیت ویژگیهای قومی ندارد. آنچه در چنین طرحی از تکامل جوامع نقش ویژگیهای قومی را تعبیر می‌دهد، نحوه برخورد با آنهاست. عبارت دیگر، در پنداشت علمی از تاریخ ویژگیهای قومی بعنوان پدیده‌هایی که از مقتضیات عملی حیات اجتماعی انسانها ناشی می‌گردند، تلقی شده، منشأ و تکامل آنها پی‌گرفتی می‌شود؛ پس آنچه در اینجا نفی می‌گردد آن برداشتی است که این ویژگیها را به حوادث تبیین‌ناپذیر ربط می‌دهد، و آنها را ثابت و دائمی می‌داند. برعکس، پنداشت علمی از تاریخ ویژگیهای قومی را همچون محصولات تکامل تاریخی خاصی که از ترکیب انضمامی پویهای عمومی با شرایط درونی خاصی در هر جامعه بوجود می‌آیند، در نظر می‌آورد. کاسلا

۴۰ رجوع شود به باران، پل، اقتصاد سیاسی توسعه نیافتگی (دشده، ۱۳۵۴، ص ۳۹-۱۱۲).

طبیعی است که این ویژگیها را محصول ترکیب کل با جزء، و اسر سجد^{۴۱} با اسر انضمامی^{۴۲} بدانیم، و این چیزی است که نه تنها علم ایجاب می‌کند، بلکه قضاوت‌های روزمره ما نیز بر ووال آن قرار دارند و بخوبی با آن آشنا هستند. روشن است که هر درختی ویژگیهایی دارد که آنرا در ظاهر اسر از درختان دیگر متمایز می‌سازد با اینهمه این درخت خاص نیز یک درخت است، و در یک نوع خاص از اشیاء - نوع درخت - می‌گنجد. در واقع، شکل ظاهری یک درخت خاص، نمودهای گونه‌گونه ساخت‌گیاهی مشابهی می‌باشند. هر یک از افراد انسان را که در نظر بگیریم، این اسر را می‌توانیم ببینیم که وی با این که چهره‌ای خاص دارد، اسرا از سایر مشخصات السالهای دیگر مانند چشم، گوش، دهان، پیشانی و غیره برخوردار است. در این مورد نیز سیمای خاصی که از آن طریق این شخص از دیگران متمایز می‌شود، نمودی خاص از ساختهای فیزیولوژیکی مشابه انسانی است. ساخت اقتصادی - اجتماعی جواسع مختلف و حیات آنها نیز از ویژگیهایی برخوردار می‌باشند. ولی این ویژگیها را نتیجه عمل کار قوانینی کلی می‌توان دانست که تحت شرایط تاریخی خاصی شکل گرفته‌اند. بعبارت دیگر، این ویژگیها در تحلیل نهایی از طریق پویسهای عمومی تبلور یافته‌اند. در واقع، ویژگیهای عمومی عمومی‌ترین محصولات تکامل نامتساوی در تاریخ و نتیجه نهایی آن می‌باشند.

بهرگونه، باید توجه داشت که هر اندازه این ویژگیها در ساخت اجتماعی ریشه دوانده باشند، و هر قدر تأثیر آنها بر زندگی عمیق باشند، باز هم دانه تأثیرشان بر تکامل جامعه مذکور به دو دلیل محدود خواهد بود. نخست این که این ویژگیها بنابر طبیعتشان (این که این ویژگیها محصول تکامل تاریخی خاصی هستند که از ترکیب انضمامی پویسهای عمومی با شرایط درونی خاصی بوجود می‌آیند) دانه عمل محدودی خواهند داشت. نقش تعیین‌کننده این ویژگیها نه بپای پویسهای اساسی و عمومی اقتصاد و سیاست می‌رسد، و نه قابلیت آنرا دارد که سد راه عمل قوانین حاکم بر این پویسها گردد. بعنوان نمونه، می‌توان نتایج سیاسی بحران دهه ۱۹۳۰ در ایالات متحد و آلمان را در نظر گرفت؛ این بحران بسبب گذشته خاص و ویژگیهای ساخت اجتماعی هر یک از دو جامعه نتایج متفاوتی بار آورد. در یکی از این دو کشور بحران به اصلاحاتی منجر شد که از طریق برنامه سیاست جدید^{۴۳}، روزولت تحقق یافت، و در کشور دیگر از خلال یک برنامه ارتجاعی به تسلط فاشیسم انجامید. با این حال دو برنامه مختلف مذکور جهت یگانه‌ای داشتند. اختلاف روشهای این دو جامعه از یک سوی بسبب ثروت و منابع بیشتر، و در نتیجه ثبات اقتصادی - سیاسی ایالات متحد، و جالیفتادگی روابط طبقات و درگیری آنها در این کشور، از سوی دیگر، بود. با اینهمه، پویسهای انحصارگرایانه هر دو قدرت را در مرحله بعد به جنگ کشانید. یعنی به رغم اختلافات سهمی که بین رژیمهای سیاسی این دو کشور وجود داشت، هر دو در جهت واحدی تحول یافتند و تسلیم قوانین اساسی حاکم بر مرحله انحصاری گشتند.

دلیل دیگری نیز دانه عمل ویژگیهای قوسی را محدود می‌سازد. این ویژگیها دچار

محدودیت تاریخی معینی می‌باشند؛ چراکه دائمی و مطلق نیستند. آنها تحت شرایط تاریخی معینی بوجود می‌آیند، و دائمی بودن آنها منوط به برقراری شرایط مذکور است؛ پس، در اوضاع و احوال جدید تاریخی از میان می‌روند و حتی ممکن است به ویژگیهای متضاد با نوع اول تبدیل گردند.^{۴۴}

۴۴. گذشته از منابع ذکر شده، از آثار نویسندگان زیر نیز استفاده شده است:

M. Cornforth , M . Dobb , O . Lange , G. Novack. J . Hoffman , R .Hilton, V.Kelle, M. Kovalson.

۳

علم اجتماعی و منتقدان آن

همواره برسر این بحث بوده که انگارها و نهادها عوامل تعیین کننده تکامل اجتماعی اند یا آن که تکامل اجتماعی زائیده تکامل اقتصادی است. قبول نظر نخست این اشکال را بدنبال دارد که نمی تواند به این سؤال پاسخ گوید که این انگارها چگونه در ذهن انسانها تشکیل می گردند. در حالی که تکامل اقتصادی خود - سبین^۱ است. برای تبیین این که چرا روابط اقتصادی خاصی پدید می آیند - مثلاً، چرا سالکیت خصوصی نضج می گیرد؟ چرا محصول به کالا تبدیل می گردد؟ چرا رعیت بوجود می آید؟ - هیچ نیازی نیست که به خارج از حوزه توسعه و تکامل اقتصادی نظر افکنیم. آنگاه، با تشخیص روند تکامل اقتصادی و دلایل اقتصادی آن، می توان به تبیین این اسرپرداخت که چرا انسانها انگارهای قبلی خود را کافی نمی دانند و نهادهای جدیدی بوجود می آورند.

در عین حال این نکته را نباید از نظر دور داشت که انگارها و نهادهایی که بر اساس شالوده اقتصادی تشکیل می شوند، تنها یک «بازتاب» ساده از شالوده مذکور نیستند - تأثیرات آنها جنبه انفعالی ندارد. بلکه، برعکس، نقشی که این انگارها و نهادها در اقتصاد بر عهده دارند، فعال است. تکامل جاسعه، رشد و توسعه تسلط انسان بر طبیعت است، و در جریان این اسراست که آدیان با یکدیگر رابطه برقرار می کنند. انگارها و نهادهای انسانها نمی توانند با این تکامل اقتصادی ناسربوط باشند. برعکس، این انگارها و نهادها نقششان در این تکامل تابع ضرورتهاست.

بدین ترتیب، برای نمونه، انگارها و نهادهای فتودالی و همچنین سباحث ایدئولوژیکی و رقابتیهای نهادی و تنشهای اجتماعی که از نظام اقتصادی - اجتماعی فتودالیسم نشأت می گرفتند، نشانه ای از درهم ریختگی بشمار می آمدند، و نقشی ضروری در تکامل اقتصاد فتودالی و تلاشی آن اجرا کردند. در واقع با استفاده از ایدئولوژی و نهادهای مختلف، و درگیری که ایدئولوژی و نهادها دارند، است که آدیان نحوه حیات اقتصادی خویش را مستحق می سازند. چرا که بدون انگارهایی که از طریق آنها انسانها سقاصد خود را بیان کنند

1. Self - Explanatory

و بدون نهادهایی که بدان وسیله مقاصد مذکور را تحقق بخشند، فعالیت اقتصادی آنان مقدور نخواهد شد. اما این که آنها چگونه این مقاصد را عنوان می کنند، و چه مقاصدی را در پیش روی خود قرار می دهند، همواره به شرایط واقعی خاصی بستگی دارد — به فعالیت اقتصادی آنان، روابط انسانها در تولید، و درگیری اقتصادی ناشی از آن. یا این ترتیب، پویشهای اقتصادی را همواره می توان بمثابة مثالوده ای برای تبیین پویشهای نهادی و ایدئولوژیکی در تاریخ جامعه، بشمار آورد. اما، در عین حال، پویشهای نهادی و ایدئولوژیکی کارکردی ضروری در رابطه با اقتصاد به عهده دارند، و چگونگی کار پویشهای اقتصادی را تبیین می کنند.

آنچه به پویشهای اقتصادی در تکامل اجتماعی اصالت می بخشد این حقیقت است که پویشهای اقتصادی را از طریق قوانین اقتصادی می توان تبیین کرد. با کشف این قوانین کل تکامل اجتماعی و کنشهای متقابل پیچیده — حداقل از نظر خطوط کلی آن — تبیین پذیر می گردند. در حالی که این پدیده ها را نمی توان تنها از طریق تکامل الگراها و نهادها تبیین کرد؛ چرا که انگارها و نهادها خود بر مبنای شالوده اقتصادی تکامل می یابند و از تکامل مستقلی برخوردار نیستند.

نازمالی که در تلاشیم تا انگارها را به عنوان عامل تعیین کننده در ریشه و توسعه جوامع قلمداد کنیم، به تبیین علمی از تکامل اجتماعی، که تبیین خود این الگراها را نیز در بر داشته باشد، دست نخواهیم یافت. چون در این حالت اگر انگارها انگیزه های متغیری که در زندگی اجتماعی وجود دارند بعنوان حوزه مستقلی مورد توجه قرار گیرند، کشف قوانین کلی حاکم بر این الگراها و انگیزه ها امکان پذیر نخواهد بود، و برخورد علمی بدینک پدیده اجتماعی، از این طریق ممکن نخواهد بود. خلاصه آنکه تنها با مطلع نظر قرار دادن شالوده اقتصادی، کشف قوانین کلی تکامل اجتماعی — یعنی هموایی بین روابط انسانها در تولید و لیروهای عامل در تولید، هموایی بین وساخت جامعه و شالوده اقتصادی آن و توسعه و تکامل افزایشده نیروهای عامل در تولید — امکان پذیر می گردد. در مرحله کنونی تکامل علم، چنین پنداشتی از تاریخ از حدود حدس و گمان بسی فراتر می رود. چنین تعبیری از تاریخ اساس روشن تبیین تاریخی را تشکیل می دهد که درستی آن را پایکار بردن قوانین کلی بالا در موارد الضمان^۱ می توان سلجید.

تبیینهای «عامیانه» و مکانیکی از جامعه و منتقدان تعبیر علمی*

از آنچه گفته شد این نتیجه را بسادگی می توان بدست داد که تبیین تکامل عناصر گوناگون وساخت کم و بیش دشوار است. این امر یکی از دلایل تبیینهای مکانیکی یا «عامیانه» ای است که معمولاً همراه با انتقاد از تفسیر علمی تاریخ ارائه می شود. حال بطور خلاصه به بررسی هر یک از آنها می پردازیم.

بنابریکی از تبیینهای مکانیکی، تکامل انگارها و نهادها مستقیماً از تکامل و توسعه

نیروهای عامل در تولید ناشی می‌شوند. براساس چنین نظری می‌توان گفت که مثلاً ظهور ایدئولوژیهای جهان باستان نتیجهٔ مستقیم تکامل فنون جدید در تولید بود، و استفاده از این فنون بود که انسانها را دارای عقاید جدیدی ساخت. در واقع، با اینکه این امر را می‌توان سورد تأیید قرار داد که حیات ذهنی انسانها در عصر آهن از دنیای ذهنی کسانی که تنها با ابزار سنگی سروکار داشتند، متفاوت بود، و نیز رابطهٔ معینی را که بین انگارها و نهادهای اجتماعی از یک سوی، و نیروهای عامل در تولید از سوی دیگر، وجود دارد، نمی‌توان انکار کرد، با این حال نمی‌توان گفت که این انگارها و نهادها مستقیماً توسط نیروهای فوق تعیین می‌گردند. چرا که در جریان استفادهٔ انسانها از نیروهای عامل در تولید، روابط خاصی که بین آنان برقرار می‌شود، مبنای تشکیل انگارها و نهادهای اجتماعی خواهد بود. برای نمونه امروزه می‌دانیم که نظامهای اقتصادی - اجتماعی متفاوتی وجود دارند که با این که سطح تکامل نیروهای عامل در تولید کم و بیش در آنها یکی می‌باشد، لیکن حاوی نهادهای و ارزشهای اجتماعی مختلفی هستند، چرا که روابط انسانها در این نظامها اساساً با یکدیگر متفاوت اند.

از سوی دیگر، پاره‌ای از صاحب نظران از این بابت که در پنداشتهای علمی از تاریخ کوشش می‌شود رویدادهای تاریخی تنها از طریق تکامل فنی وسایل تولید تبیین گردد، نسبت به این پنداشت خرده‌گیرند. با اینحال چنین تلقیی یکسره نادرست. در واقع چنین بنظر می‌رسد که چنین برداشتی زائیدهٔ یک اغتشاش فکری می‌باشد. این اغتشاش محصول یکی گرفتن مفاهیم "شرایط اقتصادی" و "تکامل فنی" است. اگرچه از نظر علمی دگرگونی شرایط سادی حیات انسانها معمولاً با تکامل فنی وسایل تولید همراه است، لیکن تکامل وسایل تولید ضرورتاً معنای دگرگونی شرایط سادی را نمی‌دهد. یعنی با آنکه تکامل فنی وسایل تولید علت اساسی تغییر شرایط سادی می‌باشد، این امر جنبهٔ همیشگی نداشته است. از یک سوی، در تغییر شرایط سادی علل دیگری نیز دخالت دارند، و از سوی دیگر، پاره‌ای از تغییراتی که در حوزه‌های فنی تولید صورت می‌گیرند، شرایط سادی را چندان متأثر نمی‌سازند. از دیدگاه علمی شرایط اقتصادی عامل اساسی در سیر تاریخ می‌باشند: از این دیدگاه تأثیرات تکامل فنی بر حرکت تاریخ به‌شکلی غیر مستقیم، و تا آنجاست که این تکامل موجب دگرگونی شرایط سادی و شالودهٔ اقتصادی می‌گردد.

همچنین در تصور پاره‌ای از کسان، تکامل روساخت جامعه که براساس شالودهٔ اقتصادی صورت می‌گیرد، پوششی خود بخود است. در این تصور ارتباط متقابل پدیده‌ها سورد عنایت قرار نمی‌گیرد، و این امر در نظر گرفته نمی‌شود که انگارها و نهادها محصول خودبخود یک ساخت اقتصادی نمی‌باشند، بلکه از فعالیتها و درگیریهای آگاهانهٔ انسانها در تولید نشأت می‌گیرند. برای تبیین روساخت باید فعالیتها و درگیریهای انسانها بصورت انضمامی سورد مطالعه قرار گیرند، و این مطالعه باید در سیر تکامل پیچیدهٔ جامعه انجام گیرد. بنابراین، اگر براساس شرایط اقتصادی خاصی، دست به پیش‌بینی روساخت خاصی بزنیم، و یا خصیصه‌ای در روساخت جامعه‌ای را از خصیصه‌ای در شالودهٔ اقتصادی جامعه استنتاج کنیم، کشتی به‌خشکی رانده‌ایم و برداشتی غیر علمی کرده‌ایم. در واقع تکامل روساخت

جامعه از طریق سطالعه و اقییات موجود در جامعه امکانپذیر است. به زعم برخی دیگر هر انگار و نهاد اجتماعی خاصی محصول بلا واسطه نیاز اقتصادی خاصی می باشد و علت وجودی آن نیز همین است. چنین برداشتی سبنای انتقاد پاره‌ای کسان از درکه علمی تاریخ گشته، این نسبت را به آن رومی دارند که ناکید آن این است که عمل انسانها همواره از منافع شخصی آنان ناشی می شود. از نظر این گروه صاحب نظران، در بسیاری از اوقات محرکهای آسانی^۲ و نه محرکهای مادی - است که موجب عمل انسانها می باشد، و در چنین مواقعی اعمال مذکور با منافع شخصی آنها مغایرت دارد. در اینجا نیز با اغتشاش فکری بر سر معانی مباحثیم مواجهیم. چیزی که در اینجا از یاد می رود دوگانه‌گی این واقع گرایی در تاریخ و آرمان گرایی^۱ فردی است. در برداشت نخست تلاش اصلی متوجه آن نیست که انگیزه‌های مستبب اعمال افراد تبیین گردد. بلکه سعی در تنظیم نظریه‌ای تاریخی است تا نیروهای تعیین کننده عمل جمعی انسانها را تبیین کند چرا که چنین نیروهایی هستند که علت نهایی عمل انسان را تشکیل می دهند. در این شیوه برخورد کاسلا اسکانپذیر است که تصور کنیم فردی برخلاف منافع شخصی خود عمل کند، و حتی زندگی خود را فدای آسانی کند. لیکن این اسر با این حقیقت که اعمال مذکور از منافع مادی طبقه یا گروهی که این آسان را می بالند، نشأت می گیرند، مغایرتی ندارد. برای نمونه اگر جنگ ژاپن و روسیه تزاری را در سال ۱۹۰۵ در نظر بگیریم، می بینیم که گروه مسلط جامعه ژاپن در آن زمان برای گسترش صنایع خود به بازار وسیعتری نیاز داشت. روسیه تزاری از این بابت برای ژاپن ایجاد ممانعت می کرد. نتیجه آن که بر سر تسلط بر بازارها بین ژاپن و روسیه جنگ در گرفت. این جنگ احساساتی را در افراد دو کشور برانگیخت، و دهها هزار نفر از آنها را واداشت تا زندگی خود را فدا سازند. اما در این میان تنها تعداد معدودی از منافع مستقیم در این جنگ برخوردار بودند. بنابراین اکثریت کسانی که زندگی خود را فدا ساختند در رابطه مستقیم با منافعشان دست به این عمل نزدند. در این اوضاع و احوال عمل آنان گرچه ناشی از انگیزه‌های آسانی آلهاست، لیکن واقعه تاریخی مورد نظر ما، یعنی جنگ، ناشی از منافع مادی می باشد. این منافع مادی نیز به نوبه خود محصول شرایط مادیست. از این روی است که اختلاف معانی بین «شرایط» و «منافع» نادیده گرفته می شود. دیدگاه علمی هرگز تکیه‌گاه این ادعا نیست که «منافع» مادی سیر تاریخ را تعیین می کنند، بلکه تنها ناظر به این نتیجه گیری است که تحولات تاریخی زاینده دگرگونی شرایط مادی می باشند. در حالت کلی شرایط مادی زاینده منافع مادی هستند که سیر تاریخ از آنها تبعیت می کند. از خود گذشتگی انسانها در بسیاری از موارد نه از طریق منافع مادی، بلکه از طریق شرایط مادی قابل تبیین است.

در واقع باید گفت که برداشت علمی از تاریخ پیش از هر چیز دستورالعملی است برای مطالعه، و نه اهرسی برای نظریه پردازی. برای روال است که می توان نتیجه گیری کرد که مطالعه تماسی تاریخ را باید از نو انجام داد، و پی به علت وجودی یکایک صورت بندی های مختلف اجتماعی برد. این کار باید مقدم بر استنتاج نگرشهای سیاسی، مدنی - حقوقی، زیبایی-شناسی، فلسفی، مذهبی و غیره، از این صورت بندیهای اجتماعی انجام گیرد. «این، کاری است

که به ندرت انجام شده است، چرا که فقط اندک کسانی به جد بدان پرداخته‌اند. برای این کار به کمک بسیاری نیاز داریم؛ این قدمرو بیکران است؛ و کسی که می‌خواهد جدی کار کند، می‌تواند نتایج درخشان بدست آورد...»

بنابراین مطالعه انضمامی چگونگی تشکیل انگارها و نهادها بر اساس تکامل اقتصادی، و اثر متقابل این انگارها و نهادها بر ساخت اقتصادی و تکامل جامعه، در هر مورد، ضروری است. بر اساس نتیجه‌گیریهایی که تاکنون کرده‌ایم، تولید و بازسازی زندگی واقعی را آخرین مرجع تعیین‌کننده در تاریخ می‌توانیم بدانیم. درحالی که نمی‌توان گفت که عامل اقتصادی تنها عامل تعیین‌کننده در تکامل جامعه می‌باشد. حال اگر به استناد این که تولید و بازسازی زندگی واقعی آخرین مرجع تعیین‌کننده در تاریخ می‌باشد، آن را همچون یگانه عامل تعیین‌کننده فرض کنیم، خود را اسیر یک تجرید سازی بیهوده کرده‌ایم. شرایط اقتصادی شالوده را بوجود می‌آورند، لیکن عوامل گوناگون روساخت - شکل‌های سیاسی مبارزه‌گروهی و نتایج آن... شکل‌های حقوقی و بازتاب همه این درگیری‌های واقعی در ذهن کسانی که در آن دخالت دارند، نظریه‌های سیاسی و حقوقی و فلسفی، نگرش‌های مذهبی و تکامل آنها به‌آیات، همه نبردهای تاریخی را متأثر می‌سازند و در بسیاری از موارد نیز شکل آنها را تعیین می‌کنند. اثر متقابل همه این عوامل به‌همراه انبوهی بیکران از تصادفات (یعنی مسائل و حوادثی که رابطه درونی آنها بایکدیگر آنچنان دور یا آنچنان غیر قابل اثبات است که نمی‌توانیم آنها را در محاسبه منظور داریم) است که بعنوان ضرورت راه خود را می‌گشاید... ما خود تاریخ خویش را می‌سازیم. اما در شرایط و با فرض‌های معینی. در بیان این شرایط و فرض‌ها آنچه اقتصادی است، سرانجام تعیین‌کننده است. اما سنت‌های سیاسی و غیره، حتی سننهایی که در ذهن انسانها ریشه دوانده‌اند، نقشی، اگر نه تعیین‌کننده، بازی می‌کنند.

پس با این که بطور کلی انگارها و نهادها را محصول شرایط اقتصادی می‌توان دانست، اما شکل خاص آنها را در موقع معینی از تاریخ یک جامعه، قنیا از طریق شرایط اقتصادی آن جامعه خاص در آن زمان معین، نمی‌توان تبیین کرد. یعنی با وجود آن که تأثیر تکامل اقتصادی همواره آشکار است، ولی باید بستگی انگارها و نهادهای جاری را به عوامل مختلفی در زندگی یک جامعه (مانند خصایص و سننهای مردم آن جامعه، شخصیت رهبران آنان، و از همه به‌متر، تاریخ جامعه مذکور) در نظر داشت. برای نمونه، اگرچه انگارهای حقوقی همیشه بازتابی از شرایط اقتصادی‌اند، اما این اسکان وجود دارد که انگارهای حقوقی در جوامعی که مجسم‌کننده نظام‌های اقتصادی - اجتماعی واحدی هستند، شباهه نباشند. مثلاً ممکن است که قوانین حقوقی نظام فئودالی در جریان تکامل جامعه شکل اصلی خود را به‌رغم محتوای تازه‌آن در نظام جدید، حفظ کند - به‌گونه‌ای که در انگلستان بوقوع پیوست. بدین ترتیب انگارهای حقوقی و قوانین حاکم بر پیدایش و چگونگی آن، محصول مستقیم شرایط اقتصادی نمی‌باشند، بلکه از طریق پویش منطق ساختن قوانین قدیمی با مقتضیات تازه، به‌شکلی که در زمان جدید قابل استفاده باشند، شکل می‌گیرند.

از جمله انتقاداتی که به چنین برداشتی شده، انتقادی انگارگرایانه است که در زیر پوشش «نظریه علمی شناخت و روانشناسی» رخ می‌نماید. اما این انتقاد بری از منطق انگارگرایی محض می‌باشد. انگارگرایی محض، آنچه‌آن که هگل آن را ارائه کرده، یک ساختمان کاسه‌منطق است. در چنین بیانی از فلسفه، صرف نظر از مبانی غلط آن، و یا قبول فرضیه‌های بدساختی آن، ساختمان منطقی که بدست داده می‌شود، خدشه ناپذیر است. لیکن فلسفه «جدید» از این خصیصه نیز برخوردار نیست، و حتی منطق انگارگرایی محض را نیز ندارد. از این گذشته، فلسفه مذکور واگشت‌گرای نیز هست. محتوای تمامی این باورها و نظرات را چنین می‌توان خلاصه کرد که از نظر فلسفی از هیچ روی تحول شرایط مادی به انگارها رالی‌توان نشان داد؛ و در نتیجه، این انگارها از شرایط اقتصادی نشأت نمی‌گیرند؛ و بقای این شرایط اقتصادی نیروی محرک تاریخ نمی‌باشند. در برابر چنین بحثی نکته ساده‌ای که می‌توان مطرح کرد، بسوی آن که به مباحث مشکل فلسفی پای گذاشت، آن است که اگر از طریق یافته‌های تاریخی بتوان ثابت کرد که تکامل انگارها در پی تکامل شرایط اقتصادی رخ می‌دهند، دیگرنگران این سؤال «فلسفی» که تحول انگارها چگونه روی می‌دهند، نخواهیم بود. این، دیگر وظیفه فلسفه است که مسائل خود را حل کند.

به هرگونه، اغلب اتفاق می‌افتد که به درک علمی از تاریخ استیلازانی داده می‌شود و نحوه تبیین تاریخی آن را در مورد پادهای از رویدادهای تاریخی که در دوره‌های خاصی به وقوع پیوسته است، روشنگر می‌دانند. مثلاً آن را برای کشف نیروهای اقتصادی پس‌زمینه که انقلاب فرانسه یا سقوط روم را باعث شدند، تا حدودی مفید می‌دانند. بطور کلی این اعتقاد وجود دارد که از طریق درک علمی تاریخ پادهای از رویدادها و روابط حاکم در ادوار تاریخی را می‌توان تبیین کرد، اما له عمده آنها را، معمولاً در این گوله سوار بدون مطالعه دقیق تاریخ جوامع اعلام می‌شود که قوانین تاریخی وجود ندارند، و عملاً برخورد علمی با تاریخ امکان ناپذیر است. خلاصه آن که علم تاریخ وجود خارجی ندارد. گفتنی است که این گرایش‌های هیچ‌گرایانه نه تنها به حوزه فلسفه تاریخ، بلکه به جامعه‌شناسی و اقتصاد سیاسی نیز سرایت یافته است.

علم اجتماعی و انتقاد پوپر از آن

از جمله مسائلی که در رابطه با دفاع از سوغ تاریخ‌شناسی بعنوان یک علم اجتماعی مطرح می‌گردد این سؤال است که آیا در تاریخ نظم قابل کشفی وجود دارد که از طریق روشهای علمی بتوان آن را باز شناخت، و در پیش‌بینی و شکل دادن به آینده سورد استفاده کرد؟ جوابهایی که صاحب نظران علوم اجتماعی و نیز فلاسفه به این سؤال می‌دهند، یکسان نیستند. گوناگونی جوابهای مذکور زاده نوع‌گرایی است که هر مکتب نسبت به واقعیت‌های پیرامون خویش اختیار می‌کند.

رویه گرفته می‌توان گفت که سکاتب اثبات‌گرایی^۶ و نسبی‌گرایی^۷ تاریخی نظری سخالف با نظم‌پذیری سیر رویدادهای اجتماعی و اسکان پیش‌بینی تاریخی دارند. درحالی که مخالفین واقع‌گرایی آنها از این لحاظ تفاوتی در ماهیت واقعیت‌های فیزیکی و اجتماعی نمی‌بینند، و با تبیین حال، و برسبنای مطالعه گذشته و حال، و ردیابی روندهای تکامل و قوانین عینی که این روندها را تعیین می‌کنند، به پیش‌بینی علمی درباره آینده دست می‌زنند.

کارل پوپر^۸ یکی از بنادیان برداشت نخست است. پوپر و دیگر اثبات‌گرایان به آن نوع پنداشت از انسان و جامعه بعنوان مقولاتی تاریخی و گرایش به تحلیل و تبیین رویدادهای اجتماعی در بستر تاریخی آنها، عنوان "جزئی" اصطلاح می‌کنند. پوپر این براشت "جزئی" را "تاریخ‌گرایی"^۹ می‌خواند. البته آنچه را که پوپر تحت عنوان تاریخ‌گرایی رد می‌کند، گرایش‌های متنوعی را در برمی‌گیرد که گاه از نظر فرض‌های مقدساتی و مبانی فلسفی تفاوت‌های فاحشی با یکدیگر دارند.^{۱۰} با اینهمه، هدف اصلی انتقاد وی آن پنداشتی از تاریخ و جامعه است که با در نظر گرفتن ارتباطات متقابل و واقعی پدیده‌ها، و نیز تغییر آنها، بمطالعه قوانین تکامل اجتماعی می‌پردازد. بدین جهت، چون در اینجا نادرستی پنداشتهای پوپر درباره علم اجتماعی و پنداشت علمی از تاریخ مورد نظراند، بمقابله مفاهیم و سبادی هر یک از سکاتب تاریخ‌گرایی با نظرات وی مورد اعتنای اصلی ما نیستند.

پوپر تاریخ‌گرایی را چنین تعریف می‌کند: تاریخ‌گرایی "آن طرز تلقی و برداشت از علوم اجتماعی است که در آن [پیش‌بینی] قادیخی هدف اصلی بشمار می‌رود، و فرض این است که با اکتشاف 'آهنگها، یا 'انگاره‌ها'، 'قوانین' یا '[روندهایی]' که زمینه تحول و تکامل تاریخ است، چنین [پیش‌بینی] امکانپذیر است."^{۱۱}

پوپر از این اسراگاه است که قبول اسکان پیش‌بینی تاریخی به شکل جدایی ناپذیری با برسمیت شناختن قوانین اجتماعی — تاریخی پیوند دارد. بنابراین، وی به رد هر دوسئله برمی‌خیزد.

چرا عالم اجتماعی نباید در پی کشف "انگاره‌ها" و "قوانین" تکامل اجتماعی برآید؟ از آن روی که پوپر ضمن آن که قائل به نوعی ضرورت فیزیکی است، قبول هر نوع علت‌گرایی^{۱۲} و ضرورت را در مورد تبیین پدیده‌های اجتماعی مردود می‌شمارد، گرچه منکر قابلیت تشخیص روندهای اجتماعی، مانند رشد جمعیت، نمی‌گردد.^{۱۳} وی در جریان یکی از سخنرانیهایش

6. Positivist

۷. (Relativist) این مکتب اگر چه ظهور جامعه جدید را قبول می‌کند، اما منکر پیشرفت اجتماعی است.

8. Karl Popper

9. Dogmatic 10. Historicism

۱۱. مثلا، رجوع شود به کارل ر. پوپر، فقر تاریخیگری، (۱۳۵۰)، ص ۴۵.

۱۲. همان، ص ۱۷. ترجمه فارسی Karl R. Popper *The Poverty Of Historicism*, 1960 کتاب پوپر بامتن انکلوپی آن، مقایسه شده است

13. Determinism

۱۴. همان، ص ۱۲۸-۱۵۷، بویژه ص ۱۴۰.

این گفته را بر زبان می‌راند که "قانون تکامل^{۱۵} وجود ندارد."^{۱۶}

پس چه نوع برداشتی از تاریخ سورد نظر پوپر است؟ به‌زعم پوپر برداشتی از تاریخ درست است که به تعمیمهای نظری^{۱۷} و مطالعه قوانین تکامل اجتماعی نمی‌پردازد. به عقیده وی "شالوده‌شاهدهای جامعه‌شناسی را تنها می‌توان به صورت وقایعناسه‌ای از [رویدادها]، یعنی اتفاقات سیاسی یا اجتماعی، فراهم آورد. این وقایعناسه اتفاقات مهم سیاسی یا جزآن که در زندگی اجتماعی پیش آمده، همان است که معمولاً به نام 'تاریخ' خوانده می‌شود. تاریخ بدین معنای کم‌دامنه آن، شالوده و اساس جامعه‌شناسی است."^{۱۸} درحالی‌که تاریخ‌گرای "مدعی است که جامعه‌شناسی علم قادیخ نظری است."^{۱۹} بدین ترتیب، در باور پوپر تنها جامعه‌شناسی تجربی، و نه جامعه‌شناسی نظری، اسکانپذیر است. جامعه‌شناسی تنها قادر به توصیف تجربی واقعیتهای اجتماعی است. تاریخ و نظریه با یکدیگر سازگار نیستند. به عبارت دیگر، پویش تاریخی نمی‌تواند سورد تحقیق نظری قرارگیرد چراکه این دو مانع‌الجمع‌اند، و تحلیل منطقی - تاریخی اسکانپذیر نیست. البته، پوپر خود را موافق استفاده از تجربه تاریخی در مطالعات علوم اجتماعی جلوه می‌دهد.^{۲۰} اما آنچه وی درباره بهره‌گیری از تجربه تاریخی عنوان می‌کند چیزی جز حکمی ساده راجع به این که تاریخ جامعه وجود دارد و مطالعه آن بی‌فایده نیست، نمی‌باشد. آشکار است که چنین حکمی پیش-پا افتاده است، و نمی‌توان برداشتی علمی از تاریخ را بدان خلاصه کرد. با اینهمه، وی اصرار می‌ورزد که برداشت درست از تاریخ تنها در پی توصیف صرف از تاریخ برمی‌آید. به‌زعم وی "این روش‌شناسی ضد تاریخ‌گرانه است، ولی بهیچ وجه ضد تاریخی نیست."^{۲۱} طبق نظر پوپر مفهوم تکامل در زیست‌شناسی نیز از معنای بسیار محدودی برخوردار است. چراکه به‌زعم وی تکامل حیات پدیده‌ای منحصر بفرد و جزئی^{۲۲} است. در نتیجه، این فرض را که تکامل کلی^{۲۳} است، نمی‌توان قبول کرد. بدیهی است که این حکم در سورد تکامل اجتماعی نیز صادق است.^{۲۴} از این گذشته، مفهوم حرکت نیز در سورد جامعه کاربرد پذیر نیست. وی در کتاب فقر قادیخ‌گرایی چنین می‌نویسد:

بدهیمیهایی مشابهی از استعمال اصطلاحات دیگر فیزیکی... درباره [جامعه] پیدا شده است. غالباً چنین استعمالی بی‌ضرر است. مثلاً اگر تغییرات سازمان اجتماعی را در روشهای تولید و غیره به نام حرکت بخوانیم، هیچ ضرری ندارد. ولی باید کاسلاً هشیارباشیم که در اینجا از مجاز و استعاره استفاده کرده‌ایم و ممکن است همین سایه‌گمراهی ما شود. چه اگر در فیزیک از حرکت یک جسم یا منظومه‌ای از

15. Evolution

16. Karl R. Popper, *Conjectures and Refutations*, 1969, P. 340.

17. Theoretical generalizations

۱۸. فقر تاریخ‌گرایی. پیشین، ص ۵۳-۵۴.

۱۹. همان، ص ۵۴.

۲۰. همان، ص ۶۲. ۲۱. همان.

22. Singular

23. Universal

۲۲. *Conjectures*. پیشین، ص ۳۴۰

اجسام سخن بگوییم، هرگز قصد بیان این مطلب را نداریم که آن جسم یا منظومه اجسام دستخوش تغییری درونی و [ساختی] می‌شود، بلکه تنها منظور آن است که [موقع] نسبی آن به فلان دستگاه مختصات (که بصورت [اختیاری] انتخاب شده) تغییر پیدا کرده است. درست ستقابل با این طرز تصورات آنچه جامعه‌شناس از حرکت [جامعه]، در نظر دارد و آن را تغییر درونی یا [ساختی] می‌داند.^{۲۶} آشکار است که پوپر در اینجا تعبیری بسیار محدود و مکانیکی از حرکت بدست می‌دهد، و آن را تنها تغییر در موقع^{۲۷} پدیده‌ها می‌داند. وی تغییر درونی و ساختی را نادیده انگاشته، بنابر تعریف محدود خویش از حرکت کاربرد پذیری این مفهوم را در مورد جامعه نفی می‌کند. به‌زعم وی «[انگار] حرکت خود [جامعه] — یعنی این [انگار] که [جامعه]، برسان یک جسم فیزیکی، می‌تواند به عنوان یک کل در امتداد خط سیر معین و جهت معین حرکت کند — یک اشتباه [کسل‌گرایانه]^{۲۸} است.»^{۲۹} بدین ترتیب، پوپر با کنارگرفتن تعبیری ساده و محدود از سازه‌های حرکت و تکامل کاربرد پذیری مقولات عمومی و علمی را در جامعه‌شناسی سرود می‌شمارد: «قصد من آن است که از نظری دفاع کنم که خصوصیت تاریخ در آن است که بیش از آنکه به قوانین و تعمیم‌ها توجه داشته باشد، علاقه‌مند به [رویدادهای] واقعی و [جزئی] و [خاص] است.»^{۳۰}

در واقع، پوپر نه تنها سطالع نظری پوپر اجتماعی — تاریخی را ناممکن می‌داند، بلکه چنین مطالعه‌ای را اساساً با عمل مغایر می‌شناسد، و آن را خطری جدی برای تمدن بشری می‌داند. بدین ترتیب، انتقاد شناخت‌شناسانه^{۳۱} وی از تاریخ‌گرایی به نحوی برهنه و آشکار شکل سیاسی بخود می‌گیرد.

حال باید دید که به چه علت پوپر با «پیش‌بینی تاریخی» مخالفت می‌ورزد. به‌زعم پوپر اصول حاکم بر چنین پیش‌بینیهایی با مبانی پیش‌بینیهای معمول در علوم فیزیکی مغایرت دارند. در حالی که پیش‌بینیهای علمی جنبه مشروط دارند (یعنی نشان دهنده آنند که دگرگونی خاصی دگرگونیهای دیگری را سبب می‌گردند)، پیش‌بینیهای تاریخ‌گرای «پیش‌گوییهای نامشروط تاریخی» می‌باشند،^{۳۲} بدین سبب، وی تاریخ‌گرایی را یک «فلسفه مبتنی بر پیش‌گویی» می‌داند تا علم.

گذشته از این، پوپر سه خطای نظری «ماهیت‌گرایی»^{۳۳}، «کل‌گرایی»^{۳۴} و «لاکچر آبنادرگرای»^{۳۵} را به تاریخ‌گرایی نسبت می‌دهد. به عقیده وی تاریخ‌گرایی از آن روی ماهیت‌گرایی است که به پیش‌بینیهای نامشروط تاریخی می‌پردازد. تاریخ‌گرایی متضمن طرح از پیش ساخته‌ای از تکامل انسان و جامعه می‌باشد، و این طرح تعیین قوانین تکامل

۲۵. فقر تاریخیگری. پیشین، ص ۱۳۸.

26. Position 27. Holistic

۲۸. همان، ص ۱۳۹.

۲۹. همان، ص ۱۷۲.

30 Epistemological

۳۱. Conjectures. پیشین، ص ۳۳۹.

32. Essentialism

33. Holism

34. Utopianism

تاریخی را برای چنین شیوه تکرشی اسکانپذیر می‌سازد. یونیر می‌نماید که تاریخ‌گرایان این کار را بمنزله اسکان پیش‌بینی تکامل آینده جوامع بشری می‌انگارند. از نظر تاریخ‌گرای «جامعه‌شناسی» کوششی می‌شود برای حل سئاله کهن خبر دادن از آینده»^{۳۴} به عقیده تاریخ‌گرای موضوع مورد مطالعه علم اجتماعی «فهمیدن و تبیین» اموری [جامعه‌شناسانه] همچون دولت و عمل اقتصادی و گروه اجتماعی و نظایر اینها است»^{۳۵} و این که چنین تازی «تنها از راه نفوذ در ماهیت آنها ممکن» می‌باشد.^{۳۶} بگفته یونیر ماهیت در قالب انکاره معینی از تکامل تجلی می‌یابد، چرا که ماهیت، «یعنی آنچه در ضمن تغییرات تغییرنا کرده بانی می‌ماند... و حاصل جمع یا سرچشمه همه امکانات جدا نماندنی شی»^{۳۷} خود را تنها از خلال تغییر آشکار می‌سازد.^{۳۸} بدین ترتیب، «چون این اصل را در جامعه‌شناسی تطبیق کنیم» به این نتیجه می‌رسیم که [ماهیت] یا خصوصیت واقعی یک گروه اجتماعی تنها از طریق تاریخ آن آشکار و قابل شناختن می‌شود.^{۳۹} پس تاریخ‌گرای بر این نظر است که بوسیله مطالعه انکاره تاریخی تکامل جامعه، می‌توان به ماهیت جامعه دست یافت، و در نتیجه، آینده را پیش‌بینی کرد. علم اجتماعی و بلداشت علمی از تاریخ نیز معتقد بدین اسرار است که مرسوم است آینده و اجتناب ناپذیر تکامل تاریخی انسان بوسیله ماهیت اجتماعی وی، از پیش تعیین شده است. این علم بوسیله مطالعه تاریخ جامعه و کشف ماهیت آن، به پیش‌گوییهای اساسی و تاریخ دست می‌یازد، و قائل به قدرگرای^{۴۰} است.

از آنجا که تاریخ‌گرای به‌زعم یونیر دچار ماهیت‌گرایی است، بناچار به کل‌گرایی و لاکجاآبادگرایی نیز گرایش دارد. یگنسته وی «لیبرالترین عامل در اتحاد میان [تاریخ‌گرای] و [لاکجاآبادگرایی]، بدون شک برداشت [کل‌گرایانه] است که هر دو در آن با یکدیگر شریکند.»^{۴۱} تاریخ‌گرای جامعه را بعنوان یک کل مورد مطالعه قرار می‌دهد، و بدنبندهای جزئی حیات اجتماعی که بوسیله کل تعیین شده‌اند، تنها از لحاظ تکامل آنها می‌نگرد. لاکجاآباد گرایی نیز «به‌طریق مشابهی [کل‌گرایانه] است.»^{۴۲} در حالی که به عقیده یونیر مطالعه و توصیف پدیده‌های کلی جامعه و طبیعت اسکان‌ناپذیر است، و خصلتهای جزئی و مجموعه آنها عامل تعیین کننده خصلت کل نمی‌باشند. بگفته یونیر «اگر می‌خواهیم چیزی را مورد تحقیق قرار دهیم، باید بعضی از جنبه‌های آن را گزین کنیم. برای ما این امکان وجود ندارد که یک نکته کلی جهان یا یک نکته کلی طبیعت را توصیف کنیم؛ حقیقت این است که حتی کوچکترین نکته یک کل را نمی‌توان بدین صورت توصیف کرد، چون هر چیز توصیفی بالضرورة گزینشی است.»^{۴۳} نظام اجتماعی یا یک کل نمی‌تواند

۳۵. فقرتادینگیری. پیشین، ص ۵۷ ۳۶. همان، ص ۴۴

۳۷. همان، ص ۴۷-۴۸.

۳۸. همان، ص ۴۸. مثلاً از نظر یونیر کاربرد این اصل در مورد طبقات اجتماعی چنین است، «بوزواری را تنها از راه تاریخ آب می‌توان تعریف کرد، یعنی طبقه‌ای که در دوران انقلاب صنعتی روی کار آمد و زمینداران را از مودان بدر کرد، و پیوسته الطبقة رجحان می‌جست و هنوز می‌جست...» (همان، ص ۴۸-۴۹).

39. Fatalism

۴۰. همان، ص ۹۷

۴۱. همان.

۴۲. همان، ص ۹۳.

موضوع تحقیق علمی (تجربی) واقع شود.^{۴۰} آنچه در واقع وجود دارد، افراد و کلتشها و واکنشهای آنهاست که به زعم پوپر هرگز خصلتی نظام پذیر و سازمان یافته نمی یابند. بدین ترتیب، وی منکر این امر می گردد که هر کل وجودی برتر از اجزاء خود دارد، و این که خصلت کلیت است که در تحلیل تهاپی خصلت جنبه های جزئی و خاص را تعیین می کند.

از نظر پوپر کل گرایان «نه تنها نقشه تحقیق در کل [جامعه] را با روش ناسمکنتی می ریزند، بلکه این نقشه را در هر «پرونده که [جامعه] ما را بعنوان یک کل، تحت کنترول قرار دهند و آن را توسعه می کنند.»^{۴۱} چنین قصدی لا کجا آباد گرایانی است. بنابراین، در قبال گرایشهای علمی معتقدین به علت گرایی در تاریخ و علت پذیری امور انسانی و امکان کشف قوانین حاکم بر آنها، پوپر نظر دارد که چنین پنداشتاتی واهی و خیال پردازانه است، چرا که وی تاریخ را متشکل از رویدادهای منحصر بفرد و جزئی می داند که هیچ نظم قابل اعتمادی را در آن نمی توان بازتسلخت. در واقع، سهوشین جلیه تکامل در تاریخ، بگمان پوپر، وقوع رویدادهای غیر تکراری است. در نتیجه، پیش بینی تکامل اقتصادی، سیاسی، یا تاریخی، امری بی پایه می باشد.

پدیده ای است که از خلال رشته پایان ناپذیری از رویدادهای «منحصر بفرد» تاریخی هیچ تاملاتی را نمی توان تنظیم کرد، اگر به گفته پوپر، هر رویدادی در حیات اجتماعی و در عرصه وسیعتری، پویشهای تاریخی، یکتا و منحصر بفرد باشد، چنین آن و نیز تحلیل علمی سوچ تاریخی امکان ناپذیر خواهد بود. با این حال، با پوپر و دیگر انبساط گرایان می توان همدستان شد و پذیرفت که مطابقت هر حکمی با واقعیت سبک اساسی برای سنجش اعتبار علمی آن حکم است. بدلیل این اتفاق نظر، آرایشی را که پوپر، خود، در مورد جلیه های گوناگون مطالعه پدیده های اجتماعی و نیز تکامل تاریخی نیست می دهد، باید با معیار فوق- تطابق با واقعیت- سنجیده، و بر این امر وقوف یافت که مضمون تاریخ نظم است یا بی نظم.

اساساً توجه انسان به تاریخ زائیده ضرورت تصمیم گیری انسانها نسبت به چگونگی زندگی آنها در آینده می باشد. تاریخ بشر همچون برای لیمه تمامی است که افراد انسان در حال تکمیل آن هستند. تمامی افراد بشر، آگاهانه و نا آگاهانه، در این سائندگی دست دارند و هر تسلی از جانی شروع می کند که تسلی پیش آن را به اتمام رسانیده است. بنابراین، تاریخ آفرینی انسانها درنگ ناپذیر است، و محدودیت ناشی از عمل تسلیهای ستوالی گذشته برای هر تسلی تازه ای انکار نکردنی است.

این راست است که انسانها تاریخ خود را با کاشهای خویش می آفرینند، و «سرلشتی» بر تاریخ انسان حاکم نیست، اما آنان ناگزیر از روبرو شدن با شرایط معینی هستند که از گذشته به ارث برده اند، آنان این شرایط را با کاشهای خویش دیگرگون می سازند، و پس از ایجاد شرایط جدید و کاشهای جدیدی نسبت به آن از خود نشان می دهند، عملگوشه که در فصل گذشته گفته شد، تنها در طبیعت است که عقل عوازل بر یکدیگر کور و نا آگاهانه می باشد. «در تاریخ جامعه، برعکس، انسانها آگاهی دارند،... و برای

رسیدن به هدفهای مشخصی کار می‌کنند.» پس، پدیده‌های اجتماعی زاینده فعالیت آگاهانه و ناظر به مقصود افرادی هستند که بواسطه خواسته‌هایی که دارند، دست به انتخاب می‌زنند. اما این امر با این نظریه که قوانینی تکامل اجتماعی را نظم می‌بخشد، و چنین نظمی نیز عینی است، سازگاری دارد. تغییر روابط اجتماعی از طریق اعمال ارادی انسانها، به معنای عدم وجود قانون عمومی وابستگی متقابل روابط اجتماعی، یا علت اجتماعی، نیست. در واقع، هر زبان که انسانها روابط معینی با یکدیگر داشته باشند، این امر روابط دیگر آنان را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ قانون وابستگی متقابل، بر کل روابط دگرگونی پذیر اجتماعی حاکم است، و انسانها نمی‌توانند این روابط را بصورتی که دلخواه آنان است، بوجود آورند یا دگرگون سازند. هدفهای خاصی که انسانها در مسیر زندگی خود انتخاب می‌کنند، مستقل از شرایط زندگی آنان نیستند. چهار جوب عمل آنان روابطی است که آنان با طبیعت و بین خود به منظور ارضای نیازهای زندگی ایجاد کرده‌اند، و این، یک شرط عینی زندگی انسانهاست. به عقیده پوپر پنداشت علمی از تاریخ در پی کشف «واقعیت پنهان یا ماهیتی» است که خود را در مسیر دگرگونی آشکار سازد. شکی نیست که علم اجتماعی در پی کشف و توصیف پویای ضروری و اجتناب ناپذیر روابط انسانها با طبیعت و میان خود، می‌باشد. این روابط خصلت دگرگونی اجتماعی را که انسانها ایجاد کننده آنند، تعیین می‌کنند، و فعالیت آگاهانه آنان را مشروط می‌سازند. از این لحاظ، تفاوتی در ماهیت کشفیات علم اجتماعی درباره انسانها و کشفیات علوم تجربی درباره چیزهای مختلف، وجود ندارد. مثلاً، عالم شیمی نیز در پی کشف پویاها و روابطی است که پدیده‌های شیمیایی را تعیین می‌کنند و مشروط می‌سازند. بدین معناست که می‌گوییم علم شیمی (مانند تمامی رشته‌های علوم طبیعی) مدعی کشف «واقعیت پنهان» است — واقعیتی که بگفته پوپر «در پس نموده‌است.»^{۴۵} علم اجتماعی بر این نظر است که در پویای تولید انسانها به منظور بکار گرفتن نیروهای عامل در تولید وارد روابطی با یکدیگر می‌شوند که در مراحل تاریخی خاصی متضمن درگیری میان آنان نیز بوده است. انسانها ناگزیر از وارد شدن به چنین روابطی هستند. این واقعیت «پنهان» بود، و علم اجتماعی به کشف آن دست یافته است. در اینجا، روابط واقعی افراد که به نحوی تجربی درستی و نادرستی آن را می‌توان معلوم کرد، مورد نظراند. و این روابط هستند که درگیری میان گروهها را تعیین می‌کنند و مشروط می‌سازند.

در واقع، پوپر با رد مباحث ضرورت تاریخی و قوانین تکامل اجتماعی، مطالعه شالوده عینی، ماهیت، و قانون را بعنوان چیزی متمایز از بافته‌های حسی، ماهیت‌گرایی می‌داند. از این روی انتقاد وی از ماهیت‌گرایی دچار انگارگرایی ذهنی^{۴۶} است، و به رد سادگی گرای و انگارگرایی عینی^{۴۷} می‌انجامد. پوپر به این امر آگاهی دارد که مکاتبی که ضرورت عینی و تاریخی را به رسمیت می‌شناسند، قائل به تمایز بین درونی^{۴۸} و بیرونی^{۴۹} و پدیده^{۵۰} (نمود) و ماهیت‌اند. اما به زعم وی چنین تمایزی نادرست است و دچار ماهیت‌گرایی

۴۵. Conjectures. پیشین، ص ۱۰۵ همینطور فقر تاریخی‌گری. پیشین، ص ۴۴-۴۸

46. Subjective Idealism

47. Objective Idealism

48. Internal

49. External

50. Phenomenon

می‌باشد.

چنین پنداشتی در تاریخ فلسفه پدیده‌گرایی^{۵۱} نامیده می‌شود. پیروان این مکتب (اثبات‌گرایان و اثبات‌گرایان جدید) بر این عقیده‌اند که جز پدیده، چیز دیگری (ماهیت) وجود ندارد، و این که «ماهیت» مفهوسی ساختگی است که به عرفان و تأمل صرف نظری و بحثهای بیهوده کشیده می‌شود.

بهرگونه، پوپر به تبعیت از پدیده‌گرایی، پس از رد عینیت‌کل، و در نتیجه، رد محتوای عینی مقولات ماهیت و نظم، اصول نظریه پنداشت علمی از تاریخ را، که به‌زعم وی یکی از خصایص ویژه آن ماهیت‌گرایی است، رد می‌کند. به عقیده وی علم اجتماعی ماهیت‌گرای است چرا که به تحلیل نظری و پیش‌بینی علمی اعتقاد دارد.

حال این مسأله پیش می‌آید که تعمیمهای نظری، قوانین و پیش‌بینیهای علوم طبیعی را چگونه می‌توان توجیه کرد؟ پوپر چنین خصایصی را در علوم طبیعی تنها بوسیله رد ماهیت‌گرایی امکانپذیر می‌داند. به‌زعم وی، علوم طبیعی علاقه‌ای به درک ماهیت پدیده‌ها ندارند. این علوم به‌سؤال «چرا؟» جواب نمی‌دهند، بلکه به‌مسئله «چگونه؟» می‌پردازند. فرضهای روش‌شناسانه علوم طبیعی صرفاً نام‌گرایانه^{۵۲} است. پوپر در این زمینه می‌نویسد: «علم فیزیک در [ماهیت] آنها یانور تحقیق نمی‌کند، بلکه الفاظ را با کمال آزادی برای توضیح و توصیف بعضی از مشهودات فیزیکی، و نیز بعنوان ناسهائی برای بعضی از [ساختهای] سهم و پیچیده فیزیکی بکار می‌برد. در زیستشناسی نیز چنین است.»^{۵۳} بدین ترتیب، انتقاد پوپر از تاریخ‌گرایی نه تنها به پدیده‌گرایی کشیده می‌شود، بلکه به رد این الزام علمی که یک مفهوم می‌بایست تعریف شود، و این که مفاهیم خود شکلهای کاربردی تعمیمها می‌باشند، و همچنین جایگزین شدن نشانه‌ها و برجسبهای متعارف بجای مفاهیم، می‌انجامد. پوپر با رد مقولات اساسی جامعه‌شناسی، رد جامعه‌شناسی بعنوان یک علم نظری، در تحلیل نهایی تعبیری ذهنی از پویش شناخت بدست می‌دهد و حقیقت عینی را منکر می‌گردد.

بعقیده پوپر تاریخ‌گرایان با کشف قوانین تکامل اجتماعی به پیش‌بینی تاریخی می‌پردازند. در حالی که، به‌زعم وی، کشف قوانین و پیش‌بینی تاریخی امکانپذیر نیستند. علم اجتماعی بر این نظر است که پیش‌بینی در تاریخ در جایی پدید می‌آید که سازندگان تاریخ سعی بر آن دارند که بین آنچه در آینده روی خواهد داد و آنچه اکنون وجود دارد، رابطه یا روابطی را مشخص سازند. این پیش‌بینیها به انسان کمک می‌کنند که به پویش تاریخ-آفرینی شکل آگاهانه و سنجیده بخشند، و توانایی نظری را به توانایی عملی تبدیل کنند. هر قدر روابط فوق دقیقتر مشخص گردند، تسلط نظری انسان بر امکانات آتی خویش بیشتر خواهد بود. شناخت چنین رابطه‌ای متضمن تشخیص نظمی در دگرگونیهای اجتماعی، و به عبارت دیگر دگرگونیهای تاریخی، است. وجود نظم قابل شناخت در جامعه و امکان پیش‌بینی در مورد پدیده‌های اجتماعی، دو جنبه یک مسأله یا دو روی یک سکه می‌باشند. طبیعی است

تا آنجا که سروکار با پدیده‌های دگرگون‌شونده اجتماعی در گذشته باشد، تنها توصیف و تبیین آن موقعیتها و رویدادهای اجتماعی که اکنون جزئی از تاریخ گشته‌اند، مورد توجه ما قرار خواهد گرفت. در این حالت، شناخت واقعیتهای متقدم در یک رویدادهای متأخر را میسر می‌کند، و آن را در حقیقت تاریخی یعنی با معنای سبب-معلول می‌سازد. روشن است که تبیین و معنادار کردن پدیده‌های اجتماعی به رویدادهای فوق مستلزم وجود نظمی در تحولات تاریخی و شناخت آن توسط پژوهندگانی است که به کار مطالعه این دگرگونیها مشغولند. چرا که محدود ساختن وظیفه تاریخ به گردآوری و دسته‌بندی واقعیتها، الکار معنای آن بعنوان یکی از رشته‌های معارف بشری در زندگی اجتماعی است. تأکید بر تکرار ناپذیری رویدادهای اجتماعی بعنوان خصیصه ویژه و منابع و پدیده‌های تاریخی، نفی وجود نظم قابل شناخت در حیات اجتماعی السالفاست. حال آن که اگر از ویژگیهایی که هر پدیده اجتماعی، و در نتیجه تاریخی، را فرا گرفته، به میزان عمومیت آن، یعنی جنبه‌های تکراری پذیر آن گذر کنیم، قابلیت تعمیم روابط بین پدیده‌های تاریخی را درخواست می‌کنیم.

رویدادهای اجتماعی مانند رویدادهای طبیعی تکرار پذیر و نمودار نظم یا قانون‌اند. در برابر واقعیت - چه در طبیعت و چه در جامعه - هیچ رویدادی نه کاملاً منفرد و مستقل است و نه عین رویدادهای دیگر. هر رویداد واقعیتی جزئی یا خاص است. ولی هر امر جزئی یا خاص بهره‌ای از واقعیتی کلی یا عام دارد. پس هر رویداد از جهتی بی‌ظنیر، و از جهتی مکرر است. کار علم کشف انگاره کلی و مکرر رویدادهای جزئی است. این اصل هم در مورد علوم اجتماعی و هم در مورد علوم دیگر صدق می‌کند.^{۵۴}

در همین حاست که علم تاریخ و بطور کلی علم اجتماعی شالوده وجود خود را پیدا می‌کند. روابطی که علم اجتماعی و تاریخ با آن سروکار دارند، زاینده کنش متقابل و دائمی انسانها در جریان درنگ ناپذیر ارضای نیازهای اولی و ثانوی آنان می‌باشند. نیازهای اولی، کلیه حوایج اصلی آدمیان - خوراک، پوشاک و مسکن - را شامل می‌گردند، و نیازهای ثانوی احتیاجاتی هستند که بر مبنای نیازهای نوع نخست پایی می‌گیرند و ملهم از آنها، بنابراین، برای کشف روابط اساسی و تعیین کننده در هر جامعه ناگزیر از آنیم که ضرورت مطالعه نحوه معیشت افراد آن جامعه را مورد تأکید خاص قرار دهیم. از خلال مطالعه نحوه معیشت افراد هر اجتماعی با پدیده‌هایی روبرو می‌گردیم که وقوع مکرر از جمله خصایص آنهاست. زیرا تولید مستلزم بازسازی است و بازسازی نیز متضمن تکرار می‌باشد. خلاصه آن که وظیفه اصلی علم اجتماعی پیدا کردن نظم حاکم بر روابط اقتصادی - اجتماعی و تنظیم آن بصورت قوانینی است که ارتباطات ضروری بین واقعیتها و همچنین تکامل آنها را نشان دهند. بنابراین انتقاد پسور از تاریخ گرایان در مورد این که از دیدگاه تاریخ-گرایانه وقوع هر امری ناشی از عمل قانون خاصی می‌باشد، نارواست. چرا که، در وهله نخست، با یک جوب راندن تمامی تحلیل‌های تاریخی و یکسره کردن اعتبار علمی همه

۵۴. امیرحسین آریان‌پور، «زمینه فلسفی نظام‌های علوم اجتماعی»، در «اگر بر، حماسة

یک انقلاب، ۱۳۵۳، ص ۱۴.

روشهای متنوع آن از یک بررسی علمی سزاوار نیست. از این گذشته انتقاد مذکور برای آن دسته از برداشتهای تاریخی که دست به تبیین تحولات جوامع انسانی از طریق قوانین حاکم بر تحولات مذکور می‌زنند، نیز محلی از اعراب ندارد: بسیاری معنا خواهد بود که مطالعه‌ای را بخاطر توسل به قانون یا قوانین علمی مورد انتقاد قرار دهیم. نکته‌ای که سبب اغتشاش فکری بسیاری از کسانی می‌گردد که با روش ستافیزیکی به مطالعه انسان و جامعه وی می‌پردازند، این است که آنان در غالب موارد این حقیقت را در نمی‌یابند که اراده آزاد انسانها با موضوعیت پدیده‌های اجتماعی و تاریخی منافات ندارد. با این حال، علیت در حیات اجتماعی با اعمال انسانها پیوند دارد و از آن جدا نیست. لیکن هر آنکه که استقلال علیت را از خواست یکایک افراد از نظر دور بداریم، اسیر گردایی خواهیم گشت که هر نوع نظم‌بندی استواری را در اجتماع بشری و تاریخ آن از دسترس ما بدور خواهد داشت.

اراده فردی زداينده جبر اجتماعی نیست. افراد موافق مقتضیات اورگانيسم خود و محیط طبیعی، جامعه‌ای آفرینند. ولی جامعه‌مانند هر کل دیگر، وجودی برتر از اجزاء یا عوامل سازنده خود دارد، و از این رو بنا بر نظامی خاص و مستقل از اراده‌های فردی، رفتار می‌کند. جامعه نسبت به هر فرد معین، واقعیتی عینی یا بیرونی است. زیرا از هزاران فرد مرکب است و جدا و پیش از هر فرد معین وجود دارد. بر همین شیوه، جامعه نسبت به هر نسل معین هم واقعیتی عینی یا بیرونی است، زیرا از صدها نسل مرکب است و جدا و پیش از هر نسل معین وجود دارد.^{۵۵}

به زعم پوپر، از آنجا که رویدادهای تاریخی نتیجه فعالیت انسانهاست، بذابر این نمی‌توان آنها را مورد پیش‌بینی قرار داد. به عبارت دیگر، پوپر بر این عقیده است که انسانها تاریخ خود را می‌آفرینند، و در نتیجه، ضرورت تاریخی یا عینی که اعمال آنان و نتایج ناشی از آنها را، تعیین کند، وجود ندارد. بدین ترتیب، طبیعت پرورش اجتماعی پیش‌بینی دراز مدت اجتماعی را اسکان ناپذیر می‌سازد.

پوپر (و نیز اثبات‌گرایان جدید) قادر به تشخیص شروط بودن اعمال انسانها نیست. به عقیده وی انسانها شرایط حیات خویش را خود بوجود می‌آورند، و در نتیجه، شرایط عینی حیات آنها نقشی در تعیین رفتار آنان ندارند. بدین ترتیب، این اسرکه هدفهایی که انسانها برای خود برمی‌گزینند، منعکس‌کننده چیزی است که به نحوی عینی وجود دارد، نفی می‌گردد.

راست است که تاریخ عطف و برتابه از پیش ساخته‌ای ندارد و وظایفی که جوامع مختلف در مراحل گوناگون تکامل اقتصادی - اجتماعی خود با آنها مواجه هستند، بسبب شرایط و بر اساس شرایط مادی و امکانات موجود مطرح می‌گردند. لیکن این شرایط بسبب نسلهای گذشته بوجود آمده‌اند، و هر نسل جدیدی فعالیت خود را با آن آغاز می‌کند. بدین سبب «ترجیحات ذهنی ما دگرگونیهای دوره‌های تاریخی را تعیین نمی‌کنند.» شرایط عینی و کنش آگاهانه انسانها متقابلاً بر یکدیگر اثر می‌گذارند، و دو جنبه جدایی

ناپذیر پویش اجتماعی — تاریخی واحدی را مشخص می‌سازند. اما از آنجا که پوپر قادر به درک تحول جدلی تاریخ نیست، این دو جنبه جدایی ناپذیر پویش واقعی تاریخی را مطلقاً مانع‌الجمع می‌داند.

پوپر با تکیه بر این نظر که نتیجه‌گیریهای تاریخ‌گرایانه در مقایسه با پیش‌بینیهای علمی جنبه ناسشروط دارند، آنها را غیرقابل اثبات، و از این روی غیر علمی می‌خواند.^{۵۶} حال آن که بررسی همه جانبه و انضمامی سیر تحولات اجتماعی و شرایط تاریخی که مبنای هر نوع پیش‌بینی در علم اجتماعی را تشکیل می‌دهد، مغایر این نظر است، و از هر نوع «پیش‌گویی» — به معنای مورد نظر پوپر — بری می‌باشد. زیرا از آنجا که ضرورتهای متضادی پویشهای تاریخی را شکل می‌دهند، نتایجی که به‌دست خواهند آمد، شروط به‌کنش متقابل بعدی و اهمیت نسبی این ضرورتها می‌باشند. در واقع پنداشت علمی از تاریخ از آنجا که شناخت مطلق را اسکان‌پذیر نمی‌داند، طبیعی است که پیش‌بینی ناسشروط را نیز مردود شمارد. این پنداشت مخالف هرگونه ادعای مبتنی بر پیش‌گویی است.

با این ترتیب، ادعادی ناسشروط بودن پیش‌بینیها در علم اجتماعی را می‌توان رد کرد. راست است که قوانین عمومی تکامل تاریخی جهت پیش‌بینیهای درازمدت ما را تعیین می‌کنند، و این پیش‌بینیها از اهمیت نظری و عملی بسیاری در حیات اجتماعی برخوردارند، لیکن این پیش‌بینیها تنها وابسته به قوانین عمومی نیستند. پیش‌بینیهای فوق به‌گانه‌ها یا فرضیات مربوط به روابط اقتصادی — اجتماعی موجود، و به عبارت دیگر شرایط موجود، نیز وابسته‌اند.

با اینهمه، پوپر که خود بر این نظر اصرار دارد که علم اجتماعی قادر به پیش‌بینی تکامل تاریخی نمی‌باشد، و نباید بدان مبادرت ورزد و این پیش‌بینی ناسشروط می‌باشد، و بنابراین نادرست است، خلاف آن عمل می‌کند و به نحوی جزئی و مطلق تحولات بعدی جوامع را نفی کرده، آن را مردود و مخرب می‌شمارد.^{۵۷} چنین ناسازگاری زائیده نقص ذاتی شناخت اثبات‌گرایانه است، و بیانگر این نکته می‌باشد که پنداشت‌های مختلف از علم و روشهای آن، تا چه حد می‌توانند از جهان بینیهای نادرست تأثیر بردارند.

پیش از این گفته شد که حیات اجتماعی انسان بر محور تأمین معاش انسانها می‌گردد. پس نظم اساسی قابل شناخت در جامعه و تحول آن را از خلال مطالعه نحوه تأمین معاش افراد آن جامعه می‌توان بازشناخت. از آنجا که نحوه معیشت آدمیان در جریان زمان از دگرگونیهای ژرفی برخوردارگشته‌است، ناگزیر هر مطالعه اجتماعی متضمن دوره‌بندی از تاریخ خواهد بود تا وقایع و اسور را در صحنه تاریخی که در آن رخ می‌نمایند، پر معنا سازد. دوره‌بندی تاریخی ضرورتی است که بر مبنای تحولات عمومی اجتماعی بنا می‌گردد. در واقع دوره‌بندی تاریخ بشر نتیجه کوششی است که در جهت نظام‌پذیر کردن پویشهای تاریخی از طرف محقق بعمل می‌آید. هر اندازه این دوره‌بندیها با نظم اساسی قابل شناخت در جوامع بشری، که از خلال فعالیت‌های تولیدی مشخص می‌گردد، پیوند بیشتری

۵۶. فقر تاریخی‌گری. پیشین، ص ۵۷.

۵۷. Conjectures. پیشین، ص ۳۶۱.

داشته باشند، و بیشتر بدان متکی گردند، شالوده محکمتری خواهند یافت. با این حال، منتقدی مانند پوپر بر این نظر است که تاریخ‌گرایان هر قانون جاسعه-شناسانه و بطور کلی قوانین حیات اجتماعی انسانها را در زمانها و مکانهای معینی معتبر می‌دانند و برای این قوانین محدودیتی قائلند: «تنها قوانین دارای صحت کلی اجتماعی قوانینی خواهد بود که دوره‌های متوالی را بیکدیگر پیوند میدهد. اینها قوانین توسعه و تکامل فادیمی است که تعیین‌کننده انتقال از یک دوره به دوره دیگر می‌شود. منظور [تاریخ‌گرای] از اینکه می‌گوید تنها قوانین حقیقی قوانین تاریخی هستند، همین مطلب است.»^{۵۸} از این روی است که تاریخ‌گرایان بدین اعتقاد می‌رسند که قانون تعیین‌کننده تکامل اجتماعی را یافته‌اند، و این قانون، قانونی «تکاملی»^{۵۹} است. براساس چنین قانونی تاریخ‌گرای می‌پندارد که تکامل اجتماعی سیر معینی دارد و از مراحل مختلفی می‌گذرد. با وجود این پوپر رد چنین «ادعایی» را ساده می‌انگارد. وی این سؤال را مطرح می‌سازد: «آیا ممکن است قانون تکاملی وجود داشته باشد؟»^{۶۰} آنگاه خود وی به این سؤال چنین جواب می‌دهد:

اعتقاد من آن است که جواب این سؤال باید نه باشد، و اینکه جستجوی قانون، نظم تغییرناپذیر، در تکامل احتمالاتی تواند در داخل میدان روش علمی، خواه در زیست‌شناسی یا در جامعه‌شناسی، واقع شود. دلیل من بسیار ساده است. تکامل زندگی بر روی زمین، یا تکامل اجتماع بشری، یک فرایند تاریخی منحصر بفرد است. چنین فرایندی را می‌توانیم فرض کنیم که مطابق با هر نوع از قوانین علیتی، از قبیل قوانین مکانیک و شیمی و توارث و تفکیک یاخته و انتخاب طبیعی و غیره مطابقت دارد. ولی توصیف آن یک قانون نیست، بلکه یک گزارش تاریخی جزئی است. قوانین کلی، چنانکه هکسلی گفته است، مؤیداتی هستند مربوط به نظم تغییرناپذیر، یعنی مربوط به همه فرایندهای از یک نوع؛ و با آنکه دلیلی نداریم که بنا بر آن بتوانیم مشاهده یک مثال منحصر بفرد را وسیله‌ای برای صورتبندی یک قانون کلی قرار دهیم، یا اینکه، اگر سعادت یار ما باشد، نتوانیم به حقیقت برسیم، این امر واضح است که هر قانون، که بدین صورت یا به صورتی دیگر صورتبندی شده باشد، پیش از آنکه به صورت جدی توسط علم پذیرفته شود، باید با مثالهای دیگر به محک زده شود. ولی اگر همیشه خود را با مشاهده یک فرایند تنها محدود کنیم، نمی‌توانیم امید آن را داشته باشیم که یک فرضیه کلی را محک بزنیم یا به یک قانون طبیعی قابل قبول برای علم دسترس پیدا کنیم. و همچنین مشاهده یک فرایند تنها نمی‌تواند در پیشبینی گسترش آینده آن به ما مددی برساند...^{۶۱}

با این ترتیب، نظر فوق هم اعتبار «قوانین جامعه‌شناسانه» یا قوانین «تکامل اجتماعی» و

۵۸. فقر فادیمیگری. پیشین، ص ۵۷.

59. Evolutionary

۶۰. همان، ص ۱۳۱.

۶۱. همان، ص ۱۳۲.

هم ارزش علمی قوانین تکامل اورگانیکی داروین را مورد تردید قرار می‌دهد. دو نکته در نظر پوپر راجع به این بخش از پنداشت تاریخ‌گرایان وجود دارد. نکته نخست به‌چگونگی درک و یا تلقی وی از پنداشت تاریخ‌گرایان، از هرنوع آنها که بخواهیم، مربوط می‌گردد، و نکته دوم به‌اسکان شناخت ما از تکامل و یا دست‌یازیدن به‌قانون تکامل در زمینه‌های مختلف هستی ربط می‌یابد. از آنجا که وی مصداق حکم خود را در تاریخ‌گرایی بمعنای خاصی پیدا نمی‌کند، ما نیز معتقدیم که معنای موردنظر خود را بدان اطلاق کنیم. در اینجا باید سوکداً بگوییم که انتساب این نظر به‌تاریخ‌گرایان که فقط قوانینی در صحنه جاسعه‌دارای صحت عمومی خواهند بود که ادوار متوالی تاریخی را به یکدیگر پیوند دهند، زائیده چیزی نیست مگر درک نادرستی از تاریخ‌گرایی. چرا که تعیین قوانین تکامل تاریخی با تمیز قوانینی که ادوار مختلف تاریخ را به یکدیگر پیوند می‌بخشند، ربطی ندارد. سراحل انتقال، سراحل خاصیتی‌سی‌باشند که بسبب ویژگی‌هایشان الزامات خاصی را دربردارند. از این گذشته، چگونه ممکن بود تاریخ‌گرایان قوانینی را که تنها در شرایطی خاص سراحل انتقالی کاربرد دارند، بعنوان قوانین عمومی تکامل تاریخی عرضه کنند. همچنان که پس از این خواهیم دید، نظم عمومی قابل کشف که پنداشت علمی از تاریخ مدافع آنست، در تاریخ بشر کلبت دارد و نه تنها سراحل انتقالی بلکه سراسر حیات تاریخی وی را فرا خواهد گرفت. بنابراین پوپر نمی‌تواند دریابد که در کجاست که تاریخ‌گرایان دعوی کشف نظم عمومی را در تاریخ بشر دارند. در عوض وی نظری را به‌آنان نسبت می‌دهد که اساساً نارواست. و بحث درباره نکته دوم این اسکان را بما می‌دهد که نظم مورد نظر آنان را دریابیم.

نکته دومی که در بحث اخیر پوپر وجود دارد نیز به‌دیفهمی وی از قانون حاکم بر پویشهای متنوع تکامل ویا قوانین تکاملی مربوط می‌شود. نظم حاکم بر پویش تکامل اجتماعی عبارت از تنظیم رابطه‌ای نیست که از طریق آن آغاز و انجام تکامل اجتماعی تعیین گردد. چنین برداشتی از تکامل اجتماعی منضم قبول سرنوشتی مقدر برای جوامع بشری است و از علم فاصله‌ای بعید دارد. در واقع، نظم‌بندی علم پویش تکامل اجتماعی روالی جز این دارد. سیر طولانی تاریخ و تعدد جوامعی که این سیر برآنان شمول می‌یافته است، یافتن چنین نظمی را اسکانپذیر ساخته است. تلاش سدام آدسیان برای برآوردن نیازهایشان نیاز به اصلاح و بهبود بخشیدن وسایل و طرق ارضای این نیازها دائماً اجتماعات بشری را از تجهیزات تولیدی بهتری برخوردار می‌ساخته‌اند. از سوی دیگر، کالبد اجتماعی تکامل نهجیزات تولیدی، یعنی روابط انسانها در تولید، نیز می‌بایست از همنوایی با تکامل تجهیزات تولیدی برخوردار گردد. و در اینجا است که نظم اساسی دیگری در جاسعه و تاریخ رخ می‌نماید. بدین ترتیب است که ما قادر می‌گردیم نظمهای پویش تکامل اجتماعی را بازشناسیم.

به‌ترتیب مشابهی نیز می‌توانیم تکامل اورگانیکی را مورد بحث قرار دهیم. نظریه داروین درباره این تکامل نیز حاوی قانونی درباره تکامل «تغییرناپذیر» و «کلی» که ماده اورگانیکی به‌ترتیب از سراحل بی‌مهرگان دریایی، ماهیان، خزندگان، پستانداران و سرانجام انسان، بگذرد، نمی‌باشد. البته، تکامل اورگانیکی در روی زمین، پویشی منحصر-

بفرد است، و بنابراین نمی‌توان به یک قانون «کلی» که همواره از «نظم تغییرناپذیری» تبعیت کند، تامل گشت. نظریه داروین اساساً نظریه‌ای راجع به انتخاب طبیعی بود که به اتکای آن چگونگی این تکامل منحصر بفرد تبیین می‌گشت. پس نظم عمومی حاکم بر تکامل ماده اورگانیکی زاینده ارتباط متقابل و ذاتی بین انواع مختلف جانداران از یک سوی، و بین انواع جانداران و محیط طبیعی آنها از سوی دیگر، می‌باشد. از آنجا که این ارتباط متقابل ذاتی است و برای تمامی انواع جانداران عموسیت دارد، پس نظم قابل شناخت در چنین ارتباطی تعمیم‌پذیر است، و همانست که نظم تکاملی عمومی ماده اورگانیکی را تشکیل می‌دهد.

آنچه ما در مورد نظم تکامل عمومی تاریخ بشر گفته‌ایم، نیز به همین ترتیب قابل اثبات است. ارتباطات متقابل اجتماعی که نظم تکاملی از خلال آن بدست می‌آید، نه تنها چگونگی وقوع این تکامل منحصر بفرد و جزئی را با نشان می‌دهند، بلکه این را نیز با نمایانند که بدیهه نحو آن را در مسیر خواسته‌های انسان بکارگیریم. نظم تکاملی فوق این امر را مشخص می‌سازد که سازمان اجتماعی اولیه می‌بایست در سطح جماعت‌های ابتدایی تشکیل گردد، و آنگاه همراه با پیدایش سقعیتهای متفاوت در تولید و توزیع، توسعه و تکامل یابد و آثاری ببار آورد.

با این حال، پیورهمچنان اهتمام می‌ورزد که تکامل اجتماعی پویشی منحصر بفرد است: «خصوصیت تاریخ در آن است که بیش از آنکه به قوانین و قیود میما توجه داشته باشد، علاقه مند به [رویدادهای] واقعی و [جزئی] و [خاص] است.»^{۶۲} از این روی وی نتیجه می‌گیرد که بین علوم نظری و تاریخی باید قائل به تمایز گشت. با اینهمه چنین دوگانگی در ماهیت نظم‌های حاکم بر دگرگونی واقعیتهای متنوع مذکور نیست. در واقع نظم موجود در تکامل تاریخ بشر از طریق قانون هم‌نواپی روابط انسانها در تولید با نیروهای عامل در تولید تعریف می‌گردد. امروزه این قانون واحد زیادی به رسمیت شناخته شده است، و پژوهندگان تاریخ ناگزیرند که اهمیت آن را از نظر دور ندارند. تکامل جامعه بشری انکار نکردنی است و بدیهی است که اشکال خاص این تکامل و مراحل مختلف آن تکرارناپذیرند. لیکن وجود این اشکال متنوع تکامل، مایه نفی قانون عمومی تکامل نمی‌باشد. از هنگام کشف قانون هم‌نواپی مذکور تاکنون، روشنایی بسیاری بر چگونگی تکامل جوامع انسانی افکنده شده است. باید در نظر داشت که تکامل غیر تکراری بمعنای تکامل بی نظم جامعه نیست. همانگونه که قبلاً گفته شد، در جامعه نیز، همانند طبیعت، رویدادهای از نوع واحدی گرازا و بدو نوع می‌یونند که می‌توانند از ادوات کشف قوانین اجتماعی را برآورده سازند. به رغم تنوع بسیار در شکلهای حیات اجتماعی و ویژگیهای مختلف جوامع انسانی، روابط عمومی را در آنها می‌توان باز شناخت. این روابط، روابط شالوده‌ای هر جامعه را تشکیل می‌دهند، و بقای آن را اسکان‌پذیر می‌سازند. قوانین عمومی نیز که در تکامل همه جوامع انسانی قابل تعیین می‌باشند، از سلاله آنها — روابط مذکور — بدست می‌آیند.

نتیجه آن که پویشی غیر قابل برگشت، تکرارناپذیر و منحصر بفرد تکامل بر اساس

قوانین عمومی، پوششی قابل درک است. لیکن پوپر آن را همچون پوششی می‌انگارده که «همیشه» از نظمی فوق تاریخی تبعیت می‌کند. در حالی که نظم حاکم بر این پوشش، ترتیب سراحل مختلف، و ضرورت پیدایش سرحله‌ای معین بعد از یک سرحله خاص، ناشی از عمل قوانین خاصی هستند.

سرانجام، ضمن در نظر گرفتن قوانینی که تابحال در مورد تکامل جوامع بدست داده‌ایم (ونه قوانینی که پوپر به تاریخ‌گرایان نسبت می‌دهد)، نکته‌ای دیگر در مورد این ادعای پوپر که به عقیده تاریخ‌گرایان قوانین اجتماعی حاکم بر دوره‌های گوناگون تاریخی و نیز سکنه‌های مختلف از یکدیگر متمایزند، می‌توان گفت. هنگامی که روابط اجتماعی خاصی در سرحله‌ای معین از تکامل اجتماعی شکل می‌گیرند و ارتباط متقابل شخصی بین انواع متفاوت این روابط برقرار می‌شود، هر رویدادی که در این زمینه شخص وقوع یابد، ناگزیر در ارتباط معین آن با سایر عناصر مجموعه مذکور نقش وسعنا‌ی معینی خواهند داشت که تنها بوسیله شناسایی زمینه کلی وقوع آن و ارتباط آن با دیگر اجزای زمینه فوق تعیین پذیر می‌شود. مثلاً، در نظام اقتصادی - اجتماعی قتلودالی قوانین مربوط به قیمت و سود، و غیره، نمی‌توانند به نحوی غالب بر روابط اقتصادی انسانها مسلط گردند. تنها در نظام مبتنی بر بازار است که قوانین مذکور به نحوی غالب بر روابط اقتصادی را شکل می‌دهند.

گفتیم که به زعم پوپر تاریخ‌گرایی و پنداشت علمی از تاریخ چهار «کل‌گرایی» و «لاکچآبادگرایی» است. طبق نظری کل‌گرایان جامعه را بعنوان یک کل مطالعه می‌کنند، و به جنبه‌های جزئی یا خاص حیات اجتماعی نمی‌پردازند. و از آنجا که تاریخ‌گرایان به دنبال دگرگون ساختن کل‌اند، و نه «جنبه‌های» خاص جامعه، بنابراین لاکچآبادگرایی نیز هستند.^{۶۳}

شکی نیست که پنداشت علمی از تاریخ به تکامل جامعه بعنوان یک کل، علاقمند است. زیست‌شناسی نیز به تکامل اورگانیسم بعنوان تکامل یک کل می‌نگرد. اما این امر پنداشت علمی از تاریخ و نیز زیست‌شناسی را چهار «کل‌گرایی» نمی‌کند. چرا که این دو کل را فدای جزء نمی‌کنند و کل را محصول مجموعه کنش متقابل اجزای آن می‌دانند. اما همچنان که می‌توان گفت کل متشکل از اجزای آنست، همینطور باید افزود که اجزای یک کل بوسیله آن تعیین می‌گردند. برداشتهای سکائیکی چنین ارتباط متقابلی را بشکل محدودی می‌پذیرند، و در نتیجه، تبیین پوششهای اجتماعی را اسکان‌ناپذیر می‌پندارند.

بدیهی است که جامعه مانند اورگانیسم تکامل نمی‌یابد. ارتباط اجزای جامعه، افراد، با یکدیگر زاینده فعالیت آگاهانه و ناظر به مقصود آنهاست. این ارتباط به نحو اجتناب‌ناپذیری برای ارضای نیازهای انسان بوجود می‌آید. تنها پس از تحلیلی علمی از پوشش اجتماعی، یعنی روابطی که انسانها به منظور ارضای نیازهای خویش وارد آن می‌شوند، است که می‌توان به این نتیجه‌گیری رسید که برای دگرگون ساختن جامعه باید روابط انسانها در تولید را مطابق با سطح تکامل نیروهای عامل در تولید تغییر داد. آنگاه، با تغییر شالوده اقتصادی می‌توان

انتظار داشت که وساخت جامعه نیز دچار تحول گردد. چنین نتیجه‌گیری ناشی از تحلیلی علمی است، و درستی و نادرستی آن را واقعیت‌های تاریخی معلوم می‌سازند. پس، در اینجا سخن از دگرگون ساختن «کل»، و این که تنها بدان وسیله می‌توان اجزاء را تغییر داد، نیست. بدون شک کوشش در جهت دگرگون ساختن «کل» بدون این که کاری در جهت تغییر اجزای آن صورت گیرد، خیال‌پردازی و ناکجا آبادگرایی است. در واقع، پنداشت علمی از تاریخ بر آن است که درک تکامل کل بدون مطالعه اجزاء و ارتباط متقابل آنها، امکان‌پذیر نیست. این پنداشت بوسیله مطالعه اجزای مختلف جامعه در پی درک چگونگی شکل و تکامل کل است، و پس از کشف روابط تعیین‌کننده تکامل اجتماعی، به این نتیجه‌گیری می‌رسد که برای دگرگون ساختن جامعه باید به روابط اصلی توجه بیشتری داشت.^{۶۴}

۶۴. گذشته از منابع ذکر شده، از آثار نویسندگان زیر نیز استفاده شده است:

M. Cornforth, و L.N. Danilova.

شیوه تولید فئودالی

پژوهندگانی که از نظرگاههای مختلف و با شیوه‌های گوناگون جنبه‌های متفاوت حیات اقتصادی و اجتماعی جوامع مختلف، بویژه جوامع اروپا، را مورد غور و بررسی قرار داده‌اند، برداشتهایی از فئودالیسم داشته‌اند که متضمن تعاریف گوناگونی از این مفهوم می‌باشند. در بررسی حاضر که فئودالیسم بعنوان یک شیوه تولید در نظر گرفته می‌شود، مطالعه آن بعنوان یک نظام اقتصادی-اجتماعی شخص در پویش تکامل اجتماعی ضرورت دارد. پس از آن می‌توان به بحث درباره تعاریف مختلف فئودالیسم پرداخت، و از خلال آن اصول نظری و زمینه‌های ایدئولوژیکی تاریخ نگاری فئودالیسم را تحلیل و نقد کرد.

مفهوم شیوه تولید

همچنان که پیش از این اشاره شد، از فئودالیسم در این کتاب یک نظام اقتصادی-اجتماعی متمایز در تکامل تاریخی جوامع انسانی مستفاد می‌شود. از این روی در تعریف ما از فئودالیسم نه روابط حقوقی، قضایی و نهادی موجود بین فئودال بزرگ و دست‌نشانده، سلطان و مقطع، بلکه این شیوه تولید است که اهمیت اساسی پیدا می‌کند.

از آنجا که هر پدیده اجتماعی، پدیده‌ای تاریخی نیز می‌باشد، هر برداشت و تعریفی از فئودالیسم هنگامی از نظر علمی قابل قبول است که برپویش واقعی تکامل تاریخی روشنی بخشد، و به درک ما از پویاهای عینی در تاریخ بشر کمک کند. در این برداشت دوره‌بندی تاریخ یرسبنای نظریه خاصی از تولید صورت می‌گیرد که ملازم با تجریدات نظری سعینی است و سنجی به آن می‌باشد.

در فصلهای گذشته دیدیم که دوره‌بندی تاریخ را می‌توان براساس شیوه تولید، یعنی شیوه تولید و وسایل معیشت، انجام داد. با وجود این باید پذیرفت که مفهوم شیوه تولید مفهوم ساده‌ای نیست. درواقع، تنها راه نیل به فهم درستی از آن، و نیز درک پیچیدگی آن، تجزیه عناصر آن از یکدیگر و مطالعه هر یک، و سپس مطالعه روابط متقابل این عناصر در یک کل، می‌باشد.

تجزیه یک پدیده در ذهن انسان، تجزیه جنبه‌های اساسی آن به منظور فهم آن، مستلزم استفاده از روش تحلیل است، و نتایج واسطی که در این میان بدست می‌آیند، تجرید یا التزام، خوانده می‌شوند. مطالعه پدیده‌های اجتماعی نیز استفاده از تجرید را ایجاب می‌کند؛ چرا که بدون آن چنین مطالعه‌ای امکان‌پذیر نخواهد بود.

مفهوم شیوه تولید از طریق دو تجرید اساسی مشخص و روشن می‌گردد: جنبه اجتماعی و جنبه مادی پویش تولید. در واقع، کاربرد صحیح چنین پنداشتی از تاریخ به توانایی ما در نشان دادن پویش واقعی تولید بستگی دارد. نقطه شروع این پنداشت بررسی تولید مادی، یعنی رابطه انسان با طبیعت، و چهارچوب اجتماعی آن، یعنی رابطه انسان با انسان است. ولی چون این دو، یعنی رابطه انسان با طبیعت و انسان با انسان دو جنبه کنش متقابل واحدی هستند، از این روی تجرید این دو نباید با رابطه اورگانیک آنها مغایر باشد و یا این رابطه را نادیده انگارد. این دو جنبه جدایی‌ناپذیر تولید شالوده شیوه تولید را تشکیل می‌دهند. با این حال باید دید که تجرید هریک از این دو جنبه متضمن چه عناصری است و ما چگونه آنها را از یکدیگر تمیز می‌دهیم. تاکنون به این استنتاج دست یازیده‌ایم که انسانها تاریخ خود را نه آنطور که دلخواه آنان است، بلکه براساس شرایط عینی که از نسلهای گذشته به ارث برده‌اند، می‌سازند. جزء اصلی حیات اجتماعی انسان را کار وی در تولید وسایل مورد نیاز زندگی — خوراک، پوشاک و مسکن — تشکیل می‌دهد. این فعالیت زاده یک ضرورت طبیعی پابرجاست، و شرط اساسی هر جامعه انسانی می‌باشد. با وجود آن که شرایط جغرافیایی و جمعیتی جزئی از الزامات پویش تولید می‌باشند، با این حال این شرایط شالوده پویش تاریخی را نمی‌سازند. تأثیر این شرایط بر مسیر تکامل اجتماعی البته مهم است، لیکن این تأثیر در جهت کند یا تند ساختن آنست.

رابطه انسان با محیط پیرامون خویش، برخلاف سایر حیوانات، رابطه‌ای فعال است. او با کار خویش ارزشهای مادی مورد نیاز خود را تأمین می‌کند. این کار مستلزم استفاده از ابزار است. و این ابزار را جامعه خود باید فراهم آورد. هر نسل، از میراث اجتماعی نسلهای گذشته برخوردار می‌گردد. بخش سهمی از این میراث را ابزارهای تولیدی ساخته شده بوسیله نسلهای پیشین جامعه تشکیل می‌دهد. اینها وسایلی هستند که جامعه را در تسلط بر طبیعت یاری می‌دهند. بهبود و گسترش چنین وسایلی از تسلط جوامع انسانی بر طبیعت حکایت می‌کند. بدیهی است که هرگونه نوآوری و اختراعی برزیننه دست‌آوردهای گذشتگان صورت می‌گیرد. طبیعی است که تکامل چنین وسایلی — ابزارها — باشناخت بیشتر و گسترش زیاده‌تر مهارت‌های انسانی همراه است و ضرورتاً آنها را بدنبال دارد. از این روی است که در پویش تولید نقش اساسی را تولید کنندگان ایفا می‌کنند.

ابزار کار و موضوع کار که بوسیله آنها ارزشهای مادی تولید می‌شوند، و نیز انسانهایی که به کمک این وسایل و براساس تجربه و شناخت خاصی کار می‌کنند، نیروهای عامل در تولید را بوجود می‌آورند.

اما نیروهای عامل در تولید تنها یک جنبه از پویش تولید را نشان می‌دهند. هیچگاه نباید از یاد برد که تولید، تولید افراد منفرد و جدا از هم نیست، بلکه همواره خصلتی اجتماعی

دارد. بنابراین، روابط سعینی بین انسانها در پویش تولید، مستقل از اراده آنان، برقرار می‌شود. در ابتدا این روابط بر بنیای همکاری بین انسانها قرار داشته است. لیکن در مرحله خاصی از تکامل ابزارها و فنون و دانش کاربردی انسان، موقعیتهای ناهمسازی در صحنه اقتصاد و اجتماع بین اعضای جامعه پدید می‌آیند، و تمام یا قسمتی از وسایل تولید در اختیار تعداد معدودی از افراد جامعه قرار می‌گیرد. از آن به بعد بین تولیدکنندگان و وسایل تولید جدایی می‌افتد و در نتیجه، تولید، ارتباط خاصی بین تولیدکنندگان و مالکان وسایل تولید را ایجاد می‌کند. چنین ارتباطی در پویش تولید مشخص کننده روابط بین طبقات اجتماع است. این نوع ارتباط را که در پویش تولید بین انسانها شکل می‌گیرد، روابط بین انسانها در تولید می‌خوانند. ایجاد این روابط مستقل از آگاهی انسانهاست، و این بمعنای عینیت روابط مذکور است که از خصایص مشخصه آن می‌باشد. خصایص دیگر این روابط را نیز سطح تکامل نیروهای عامل در تولید تعیین می‌کنند. باین ترتیب، روابط بین انسانها در پویش تولید و نیروهای عامل در تولید مستقل از یکدیگر وجود ندارند، بلکه این دوازده وحدت برخوردارند. انعکاس ذهنی وحدت بین نیروها و روابط بین انسانها در پویش تولید مفهوم شیوه تولید می‌باشد که کل پویشهای اجتماعی، اعم از سیاسی و فکری و حقوقی، را شروط می‌سازد. از جمله خصایص ذاتی تولید، از دیرباز، تغییر مدام آن، و در نتیجه تکامل شیوه‌های تولید بوده است. تغییر و تکامل نظامهای اقتصادی - اجتماعی نیز از این روی بوده است. پس به رغم وحدت نیروهای عامل در تولید و روابط بین انسانها در تولید، شکاف و تضاد بین این دو را نباید نادیده گرفت. سبب این درگیری سیرهای متفاوتی است که نیروها و روابط انسانها در تولید هریک در طریق تکامل طی می‌کنند. چرا که ابزارها، فنون، مهارتها و تجارب انسانها در تولید کم و بیش مدام در حال تغییر می‌باشند. حوزه فنی تولید در بردارنده پویاترین عناصر پویش تولید بمعنای اعم آن می‌باشد. لیکن به رغم پویایی نیروها، روابط انسانها در تولید از قابلیت تغییر بسیار محدودتری برخوردارند. بنابراین، درگیری این دو جنبه شیوه تولید بواسطه رشد لاینقطع نیروهای عامل در تولید و بازدارندگی چهارچوب اجتماعی تولید در مقابل چنین رشدی می‌باشد. بالینهم، باید یادآور این نکته شد که ذکر حقیقت فوق بمعنای انکار اثرات تشدیدکننده و تعدیل سازنده روابط انسانها در تولید بر نیروهای عامل در تولید نمی‌باشد. بهرگونه، این درگیری است که به درگیریها در حوزه‌های دیگر حیات اجتماعی، و از همه سهمتر ساخت اجتماعی و روابط بین طبقات می‌انجامد. نظامهای جدید اقتصادی - اجتماعی محصول این درگیری می‌باشند. از اینجاست که اسکان تمیز دوره‌های تاریخی از یکدیگر، و همچنین تشخیص وجوه اشتراک و افتراق نظامهای اقتصادی - اجتماعی جوامع بشری در ادوار مختلف تاریخی دست می‌دهد. در نتیجه، استفاده از سلاک علمی تکرار که در تمامی علوم عمومیت دارد، و ذهن گرایان اسکان کاربرد آن را در علوم اجتماعی نفی می‌کنند، اسکان پذیر می‌گردد.

خصایص نیروهای عامل در تولید و روابط انسانها در تولید در فتودالیسم

شیوه تولید فتودالی از دو جنبه مرتبط و در عین حال متضاد برخوردار است: روابط انسانها در تولید و نیروهای عامل در تولید. روابط انسانها در تولید فتودالی بر بنیای سالتیکت مهمترین

وسیله تولید در این شیوه تولید، یعنی زمین، شکل می‌گیرد؛ این مالکیت از آن ارباب، پانهادی است که این طبقه را تجسم می‌بخشد. در کنار این مالکیت، مالکیت فردی ابزار تولید، مانند خبش و گاو و نیز ابزار پیشه‌وران شهری، نیز وجود دارد. سرف با رعیت گرچه تحت تسلط لرد یا ارباب است، لیکن می‌تواند صاحب اسلحه شخصی و قسمتی از ابزار تولید، مانند گاو شخم و پدر و همچنین محصول که پس از برداشت تعهداتش به ارباب برای او باقی می‌ماند، باشد.

در واحدهای اقتصادی این نظام تولید کنندگان بر روی زمینهای که از طرف ارباب بین آنها تقسیم شده است، و در "اجاره" آنها قرار دارد، به تولید می‌پردازند. این روستاییان با این که به ارباب وابسته هستند، اما برخلاف برده مستقیماً خرید و فروش نمی‌شوند.

مانند هرجاسه‌ای که در آن موقعیتهای نابرابر اقتصادی و اجتماعی بین طبقات اجتماعی وجود دارد، رابطه تسلط و تابعیت در جوامع فتودالی نیز می‌بایست به دریافت مازاد تولید بینجامد، همچنانکه اربابان مازاد تولید روستاییان را به شکل اجاره دریافت می‌دارند.

چون رعیت یا سرف، مالک قسمتی از وسایل تولید است، و زمین نیز (گرچه در مالکیت ارباب است) در اختیار وی قرار دارد، فعالیتهای زراعی و صنایع روستایی مربوط به آن را خود بطور مستقل می‌تواند انجام دهد. پس به اقتضای موقعیت، وابستگی شخصی، یعنی فقدان آزادی شخصی، وابستگی به زمین، و قید و بند های گوناگون برای تصاحب مازاد تولید ضروری است. با اینهمه، این وابستگی به شکلهای مختلفی متجلی می‌گردد: یا بصورت وابستگی به زمین و یا به علت وجود شرایط سنتی و طبیعی خاص، در شکلی تعدیل یافته‌تر. در واقع، در جاسعه فتودالی تمامی افراد در یک شبکه روابط وابستگی قرار گرفته‌اند: اعم از رعایا، اربابان، تابعان یا واسالها، روحانیان و افراد معمولی. وابستگی شخصی در اوضاع و احوال یک جامعه فتودالی مشخص کننده روابط انسانها در تولید و دیگر روابط اجتماعی خواهد بود. این وابستگی شخصی که تا زویود جامعه را تشکیل می‌دهد، الزاماتی را از نظر نحوه انجام کار و چگونگی توزیع محصول ناشی از آن بوجود می‌آورد. از این روی است که کار اضافی به شکل انجام پیگیری یا پرداختهای جنسی و پولی بدید می‌آید؛ و به اقتضای همین امر است که کار اضافی از طریق اجبار و زور، در هر شکل ممکن آن، به روستاییان تحمیل خواهد گشت. حال اگر تولید کنندگان مستقیماً رویاروی اربابان قرار نگیرند، بلکه تحت تابعیت مستقیم دولتی واقع شوند که در آن واحد بعنوان حاکم و ارباب، بر آنها حکومت می‌کند، آنگاه اجاره و مالیات یکی می‌شوند؛ عبارت دیگر، مالیاتی متفاوت از اجاره زمین وجود نخواهد داشت. "و در واقع، رابطه بین تولید کننده و غیر تولید کننده منبعث از چگونگی دریافت مازاد تولید است. رکن عمده ساخت اجتماعی را رابطه توزیعی بین این دو طبقه که طبعاً با مرحله خاصی از تکامل روشهای کار و در نتیجه باروری اجتماعی آن، همناوبی دارد، تشکیل می‌دهد. چنین رابطه‌ای اساسی‌ترین وجه تمایز نظامهای اقتصادی-اجتماعی گوناگون از یکدیگر است. باین حال نباید از نظر دور داشت که وجود روابط توزیعی و همینطور ساختهای اقتصادی مشابه-یعنی وجود تشابه در

۱. اگر در چنین شرایطی مالک وجود نمی‌داشت، تولید بصورت تولید کالایی ساده، یعنی تولید توسط تولید کننده‌ای که مالک وسایل تولید خویش است، می‌بود.

2. Productivity

عناصر اساسی آن — در جوامع مختلف ضرورتاً همراه با اشکال همدان پدیده‌های فکری و هنری و سیاسی و حقوقی نیست. بنابر شرایط گوناگون طبیعی، روابط نژادی، گذشته تاریخی جوامع بشری، و غیره، این پدیده‌ها می‌توانند شکلهای بسیار متفاوتی در این جوامع پیدا کنند.

با وجود شکلهای گوناگون بهره‌کشی انسان از انسان، دو شکل آن از عمومیت بیشتری برخوردار می‌باشند: شکل نخست بهره‌کشی از طریق «اجبار اقتصادی»^۳ است که در نظام فئودالی بصورت بهره‌کار، جنسی و پولی نمود پیدا می‌کند، و طریق دیگر بهره‌کشی «اجبار غیر اقتصادی» یا «اجبار مستقیم» است. هریک از این دو صورت کلی بهره‌کشی خود برگونه‌های متعددی شتمل‌اند که هریک از روابط معینی بین تولیدکننده و غیرتولیدکننده و نیز سطح معینی از تکامل مبارزه انسان با طبیعت، نشأت می‌گیرند. در نظام برده‌داری اخذ مازاد تولید از تولیدکننده شکل اجبار مستقیم داشت و به‌نحو عریان صورت می‌گرفت. اما در فئودالیسم، ارباب مالک «مطلق» رعیت نیست. بنابراین وابستگی فئودالی حالت بینابینی از بهره‌کشی را منعکس می‌سازد و آمیخته‌ای از اجبارهای اقتصادی و غیراقتصادی را تجلی می‌بخشد. در این نظام بهره‌کشی از طریق اجبار مستقیم هنوز نقش اصلی را برعهده دارد. لیکن در نظام مبتنی بر بازار اجبار اقتصادی شکل غالب رابطه توزیعی است. چراکه تولیدکننده این نظام نیروی کار خود را در بازار به‌فروش می‌رساند تا از این طریق زیست خود را تأمین کند. در نظام فئودالی تعهدات روستاییان به پرداخت بهره‌کار، جنسی و پول محدود نمی‌گردد. عوارض مختلف همراه با وابستگی شخصی اجبارهای غیر اقتصادی روستاییان را تشکیل می‌دهند شکل و میزان این اجبارها متفاوت‌اند. با وجود این، خصایص اساسی و عمومی این وابستگی عبارتند از: وابستگی روستایی به زمین و ممانعت از نقل‌و‌نقل روستاییان از یک زمین به زمین دیگر؛ تابعیت روستاییان از قدرت اداری، قضایی و انتظامی ارباب و مأموران دولت؛ نقیذات مربوط به پرداخت باجهایی که به‌جنس یا به پول مطالبه می‌شوند؛ و بطور کلی، حقوق محدود روستاییان در ساخت اجتماعی جاسعه. از این لحاظ وابستگی شخصی، حقوقی و اداری روستاییان به ارباب معنایی بیش از منبع درآمدی اضافی برای وی داشت. از آنجا که تولیدکننده این نظام به سبب عدم وجود تقسیم‌کار گسترده که خود از سطح پایین تکامل نیروهای عامل در تولید ناشی می‌شد، قسمتی از وسایل تولید را در اختیار داشت، اجبار غیر اقتصادی — یعنی اعمال قدرت مستقیم ارباب بر رعایا از نظر حفظ موقعیت ارباب و تداوم اخذ مازاد تولید از رعایا برای وی ضرورت داشت. از این روی تسلط حقوقی و اداری ارباب بر تولیدکننده، با قدرت ارباب بر شخص رعیت پیوند نزدیک داشت.

مالکیت فئودالی با تصاحب مازاد تولید بشکل بهره فئودالی تحقق و تداوم می‌یابد. آنچه بطور کلی می‌توان گفت این است که تمامی این مازاد توسط اربابان به‌صرف غیرتولیدی می‌رسید. در نتیجه، انگاره تولید مجدد در این نظام، برخلاف نظام سرمایه‌داری، جنبه‌ای تقریباً ایستا دارد. به همین دلیل تکامل نیروهای عامل در تولید به‌کندی صورت می‌گیرد و ابرار تولیدی ساده می‌باشند. فعالیت تولیدی خصلتی کم‌وبیش فردی دارد، و تقسیم‌کار در سطح پایینی از تکامل واقع است. در نتیجه، اقتصاد فئودالی یک اقتصاد طبیعی است — یعنی

اقتصادی که در آن تولید اساساً برای مصرف و نقد و فروش صورت می‌گیرد. با این حال تسلط اقتصاد طبیعی مطلق نیست، چرا که بخش کوچکی از محصولات زراعی وارد پودشی غروشی می‌گردد. بهر حال اگر سطح تکامل تیروهای عامل در تولید در دوره فنودالسم را در نظر بگیریم درخواهیم یافت که نمی‌توان از اقتصاد طبیعی این دوره بعنوان اقتصاد طبیعی که فاقد بازار یا گردش پول، و اجاره پولی فنودالی می‌باشد، گفتگو کرد. حتی بهنگام تسلط اقتصاد طبیعی مبادله و پول، و در نتیجه، اجاره پولی، می‌تواند وجود داشته باشد، چرا که همواره قسمتی از سازاد تولید برای فروش در شهرها عرضه می‌گردد. با اینهمه، نباید اقتصاد طبیعی را با اقتصاد سنتی بر مبادله و تولید کالایی که در آن تولید مستقل و فروش صورت می‌گیرد، مشابه دانست. گسترش تولید کالایی در کشاورزی بتدریج صورت می‌گیرد. شکل رایج تولید کالایی در کشاورزی تولید کالایی ساده، یعنی تولید توسط تولید کنندگان مستقلی که مالک وسایل تولید خود هستند و نیازهایشان را از طریق مبادله برآورده می‌سازند، می‌باشد.

بهره کشی فنودالی

تولید اضافی در کشاورزی سنای تمام تولیدات اضافی دیگر است. بطور کلی، پیدایش تقسیم اجتماعی کار و تأمین معاش گروه غیر تولید کننده بدون تولید اضافی اسکانپذیر نیست. بدون تولید اضافی در کشاورزی نیز پیدایش فعالیت‌های تخصصی دیگر مانند صنعت، علم و هنر و غیره، نمی‌توانست بوجود آید. تاکنون در این مورد سخن رانده‌ایم که تولید اضافی در نظام فنودالی به سه شکل مختلف نمودار گشته است: کار (بهره یا اجاره کار)، بهجنس (ارزش استفاده)، یا بهپول (بهره نقدی). تولید اضافی که در اختیار ارباب فنودال قرار می‌گیرد به بهره فنودالی مشهور است، و نمایانگر تحقق حقوق مالکیت انحصاری ارباب بر زمین می‌باشد. هدف عینی تسلط بر پودش تولید در این نظام دریافت بهره مالکانه است.

در این اقتصاد طبیعی تنها قسمت ناچیزی از سازاد تولید کشاورزی به بازار عرضه گردید، لیکن سازاد تولید این نظام منحصر به محصولات زراعی نبود. این سازاد محصول صنایع دستی را نیز در بر می‌گیرد. کارهای دستی و پیشه‌وری، بعنوان اشتغالی فرعی در میان فعالیت‌های اصلی، نیازمندیهای ذهنشیفان را نیز بر می‌آورد و از این لحاظ وجود آن ضرورت دارد.

پرداخت سازاد تولید بصورت کار اجباری در زمینهای ارباب نوع ابتدایی و ساده بهره فنودالی است. در این حالت تولید کننده که غالباً از ابزار کار خود (خیش، غیره) نیز استفاده می‌کند، چند روز از هفته را بر روی زمین خود - حصه رعیتی - کار کرده، بقیه اوقات هفته را بدون دریافت هیچگونه اجرتی به کار بر روی زمین ارباب - حصه اربابی - می‌گذراند. کار زارع در حصه رعیتی که از نظر اجتماعی کاری لازم بحساب می‌آید، تولید لازم برای تأمین معاش وی را فراهم می‌کند. کار زارع در حصه اربابی (که از نظر اجتماعی کاری اضافی می‌باشد) تولید اضافی مورد نیاز مالک را فراهم می‌آورد. در این حالت اجاره و تولید اضافی یکی می‌باشد، و اجاره - له سود - شکل دریافت سازاد را تشکیل می‌دهد. هر چه تعداد روزهای کار اجباری در حصه اربابی کمتر باشد، به تعداد روزهایی که رعیت برای تولید لازم به کار می‌پردازد، افزوده می‌گردد، و بنابراین سهم بیشتری نصیب وی خواهد شد. البته باید در نظر داشت که در

چنین حالتی تولید لازم نه تنها صرف تأمین معیشت رعیت و خانواده وی می‌گردد، بلکه الزامات کاری وی را نیز باید فراهم آورد زیرا که رعیت احتمالاً با خیش و گاو شخم خود به تولید می‌پردازد. کافی بودن محصول کار رعیت هم برای تأمین معیشت وی و هم برای تولید مجدد ابزار و بذر مورد استفاده وی، شرط ضروری هر شیوه تولیدی است. بجز این، تولید دائم، تولید مجدد، امکان‌پذیر نمی‌گشت. از این گذشته، روشن است که در شیوه تولیدی خاصی که در آن تولیدکننده به غیر از زمین، بقیه یا قسمتی از وسایل تولید را در اختیار دارد، روابط مالکیت را باید بعنوان رابطه مستقیمی بین ارباب و رعیت تلقی کرد که تولیدکننده در آن از آزادی بسیار محدودی برخوردار است؛ این فقدان آزادی «ممکن است به بندگی توأم با کسار اجباری یا فقط رابطه‌ای که بر خراج دهی مبتنی است، بینجامد.» درک این نکته ما را در شناخت روابط توزیعی و تقیدات فتودالی بسیار کمک می‌کند. تحت شرایط فوق تولیدکنندگان ابزار تولید خود را، یعنی وسایلی که آنان را در سواجهه مستقیم با طبیعت قرار می‌دهد، در تصرف دارند، و مستقلانه فعالیت زراعی و صنایع دستی خانگی می‌پردازند. این شرایط، همچنان که پیش از این یادآور شدیم، فشارهای غیر اقتصادی — به شکل‌های گوناگون — را ایجاد می‌کنند. با این حال اجبارهای مستقیم این اقتصاد از اقتصاد برده‌داری متمایز است. «برده در شرایط بیگانه‌ای، و آنهم بصورتی غیرمستقل، دست به تولید می‌زند.» درحالی که رعیت مستقلانه به فعالیت تولیدی می‌پردازد. بنابر این، در نظام فتودالی وابستگی شخصی ضرورت دارد، لیکن ملاک فتودال بودن یک جامعه تنها درجه گسترش آزادی شخصی افراد تولیدکننده نیست. شدیدترین نوع این وابستگی، وابستگی به زمین، و شکل خفیف‌تر آن تقیدات سخت‌نوع روستایی است. اگر در بعضی اراضی سروکار تولیدکننده با مالک خصوصی نباشد و در عوض، مانند روستاییان اراضی دیوانی تحت تابعیت مستقیم دولت قرارگیرد، «در این صورت اجاره (بهره) و مالیات با یکدیگر یکی می‌گردند، و عبارت دیگر، مالیاتی متمایز از این شکل اجاره زمین وجود نخواهد داشت.» شکل اقتصادی خاصی که انجام کار اضافی بخود می‌گیرد، روابط بین فرو دست و فرا دست را تعیین می‌کند. ویرسینای این روابط است که کل ساخت اقتصادی جامعه، و در نتیجه شکل خاص اعمال قدرت در آن، پای می‌گیرد. «همواره رابطه مستقیم مالکان وسایل با تولید کنندگان — رابطه‌ای که طبعاً با مرحله خاصی از تکامل روشهای کار و در نتیجه باروری اجتماعی آن، همروایی دارد — است که راز نهان، شالوده پنهان کل ساخت اجتماعی، و همراه با آن شکل سیاسی رابطه فرمانروایی و تابعیت... را آشکار می‌سازد.» این اسرمانع از پیدایش شکلهای متفاوتی از پدیده‌ها که از شالوده‌های اقتصادی واحدی — واحد از این نظر که شرایط اساسی آنها با یکدیگر مشابه می‌باشند — نشأت گرفته‌اند، نمی‌باشد. سبب وقوع این پدیده‌ها تنوع شرایط اعم از اوضاع و احوال مختلف، محیط طبیعی، گذشته تاریخی، و جز — آن است. بعبارت دیگر، در جوامعی که ساختهای اقتصادی — اجتماعی آنها مضمون یکسانی دارند، می‌توان بنا به دلایل فوق، اشکال مختلفی از بهره‌کشی، نهادهای سیاسی و تقیدات روستایی را یافت. بهرگونه، می‌توان شکلهای مذکور را به استناد شرایط متنوعی که ذکر آن گذشت، تبیین کرد. با این حال، عدم درک درست چنین مسئله‌ای تمییز عوامل اصلی از غیر اصلی را در مطالعه ساخت اقتصادی — اجتماعی جوامع برای پاره‌ای از محققان مشکل ساخته است.

بهر حال، بهره‌کار در فتوالمیسم لمایانگیز تولید اضافی در زمان و مکان شخصی است. در اینجا صرف نظر از آن که تولید کننده باید نیروی کار کافی در اختیار داشته باشد، موضوع کار وی، یعنی زمینی که بر روی آن کشت می‌کند، همراه با وسایل کار او، نیز باید از باروری کافی برخوردار باشند. این بدان معناست که باروری طبیعی کار در چنین شرایطی باید تا آن حد بالا باشد که تولید محصول را برای رعیت بجزای بیش از مقدار مورد نیاز او جهت تأمین معاش خود و خانواده وی امکانپذیر سازد. چرا که در غیر این صورت تولید مجدد یا سبزی بسیار رویرو می‌گردید، و شاید عم غیر ممکن می‌گشت. با اینحال چنین امکانی نیز خود از طریق اوضاع و احوال عینی و ذهنی مشروط می‌گردد. اگر کمبود نیروی کار، موضوع کار یا ابزار کار وجود داشته باشد، آنگاه کار اضافی در مقایسه با کار لازم وسعت چندانی نخواهد یافت، لیکن در چنین حالتی از یک سو خواسته‌های تولید کنندگان، و از سوی دیگر تعداد نسبی مالکان، و بالاخره مازاد تولید، نیز کم خواهد بود.

بهره‌کار، کار اضافی رعیت را در اختیار ارباب قرار می‌دهد، ولی این امر با این امکان که تحت چنین شرایطی تولید کننده بتواند مالکیتی مستقل با ثروتی بدست آورده، مغایرتی ندارد. علت آن نیز وجود سلطه و نقش تعیین کننده آنها در اوضاع و احوال ابتدایی و تکامل یافته است که چهارچوب اجتماعی تولید فتوالمی دربردارد. بدیهی است که این سلطه که سؤید نظم موجود می‌باشند، حدود بهره‌کار را تعیین می‌کنند. به هرگونه، چنین تسکلی هنگامی صورت خواهد گرفت که تولید مجدد شالوده نظم موجود و عوامل اساسی آن را فراهم آورد. وجود نظم و قاعده برای ایجاد ثبات اجتماعی و کنار گذاشتن نقش تصادف در بویشت حیات اجتماعی از جمله عناصر ضروری هر شیوه تولید می‌باشد. سنت در نظام فتوالمی تجسم ثبات اجتماعی است، و نظام اجتماعی را از دست اندازی بدیده‌های تصادفی محافظت می‌کند. در نظامهای سابق سرمایه‌داری تشکیل این قالبهای رفتاری از طریق دوام تولید مجدد عملی می‌گشت. دوام روایت پس از مدتی آنها را بصورت عادت و سنت در می‌آورد، و فشارهای اجتماعی و از آن جمله قوانین رسمی، ضمان اجرای آن می‌گردند. برای نمونه، اگر در ابتدای امر کار اجباری برای سرف سه روز در هفته تعیین می‌گشت، با مرور زمان این سه روز کار در هفته تثبیت می‌شد، و حده قانونی بخود می‌گرفت. اگر چه باروری کار تولید کننده در بقیه روزهای هفته که در اختیار خود وی بود، و همراه با شناخت بیشتر وی افزایش می‌یافت، عامل منفیری است. در نتیجه، امکان به دست آوردن ثروتی، هر چند ناچیز، برای تولید کننده وجود دارد. در ضمن نباید از یاد برد که نکال اقتصادی در چنین حالتی امکانپذیر است، لیکن میزان و سرعت آن به اوضاع و احوال و شرایط مادی مساعد بستگی دارد.

پرداخت مازاد تولید، به شکل محصول در کنار بهره‌کار، و در برخی از جوامع سجزا از آن بوجود می‌آید. در این حالت تولید کننده مازاد تولید را در اختیار مالک (دولت و افراد خصوصی) قرار می‌دهد. در این شکل رابطه توزیعی مالک دیگر مستقیماً از کار اضافی تولید کننده بهره‌برداری نمی‌کند، بلکه محصول کار اضافی وی را به دست خواهد آورد. بدین ترتیب، اختیار بهره‌کار به بهره‌جسی تقبیری در ساحت رابطه توزیعی ارباب و رعیت بوجود نمی‌آورد. به هنگام رواج بهره جسی نیز تولید کننده مالک قسمتی از اشیاء کار و ابزار کاری است که

برای دوام تولید مجدد ضروری‌اند. در این حالت اسکان دارد که زمین تنها عامل تولیدی باشد که به‌رعیّت تعلق نداشته باشد. با این حال مازاد تولید عملاً در داخل حوزه تولیدی بوجود می‌آید. تحت چنین شرایطی تولیدکننده کم و بیش تمام اوقات کار خود را صرف تولید می‌کند، اگر چه قسمتی از محصول حاصل از همین کار است که بعنوان مازاد تولید در اختیار ارباب قرار می‌گیرد، بدون این که چیزی در ازای آن به‌رعیّت داده شود. در چنین شرایطی دیگر سرزی بین کاری که تولیدکننده برای خود و کاری که وی برای سالک زمین می‌کند، وجود ندارد.

تا زمانی که پرداخت تولید اضافی بشکل کار و محصول است، بازرگانی، پول و سرمایه در حواشی اقتصاد طبیعی پای می‌گیرند. آشکار است که قسمتی از تولید اضافی ممکن است توسط مالکان در بازار بفروش برسد، اما بخش اعظم این مازاد توسط ارباب مصرف می‌شود. علاوه بر این، اشاعه بهره کار و جنسی یگانگی بین صنایع دستی روستایی و زراعت را ایجاد می‌کند. مازاد تولید که شکل اجاره را بخود می‌گیرد، حاصل کار اضافی در کشاورزی و صنایع دستی است، و از این روی اجاره جنسی کم و بیش شامل محصولات صنعتی دستی نیز می‌گردد، همچنانکه در اروپای قرون وسطی رواج داشت.

انجام بیگاری بصورت فرعی آن، مانند ساختن خانه ارباب، یا نهرکشی، و غیره نیز در کنار بهره جنسی وجود دارد، با اینهمه، حتی این «بهره‌گیرهای» اضافی از روستاییان نیز ضرورتاً تمامی مازاد تولید را در بر نمی‌گیرد. به هنگام پیدایش شرایط مساعد، رعیت می‌تواند زمان بیشتری را صرف کار برای خود سازد.

هنگامی که بهره بصورت کار یا جنسی شکل مسلط رابطه توزیعی جامعه را تشکیل می‌دهند، سبب وجود وابستگی تولیدکنندگان به تولید محصولات خاص، و وحدت ضروری که بین زراعت و صنایع دستی روستایی پدید می‌آید، خودکفایی اقتصادی تحکیم می‌گردد. در این شرایط رعایا از داشتن ارتباط با بازارهای شهری و جریان تولید کالاها و نیز تاریخ آن بخش از جامعه که خارج از حوزه روستا قرار دارند، بازمی‌مانند. اینها همه زمینه «ایستایی» روابط اجتماعی را تشکیل می‌دهند. در چنین اوضاع و احوالی برای اکثریت کسان دست‌یابی به محصولات که توسط پیشه‌وران شهری تولید می‌شوند، وجود ندارد، و به همین سبب نیز بیشتر تولیدات شهری را کالاهای تجملی تشکیل می‌دادند. بهر حال، محدودیت بازار، توسعه تولیدات صنعتی و دستی را در تنگنا می‌گذاشت. طبیعی است که در چنین حالتی سنت نقش شکل دهنده‌ای در روابط توزیعی بین انسانها، بویژه در مراحل ابتدایی توسعه و تکامل جوامع بشری، ایفا خواهد کرد. نتیجه آن که اسکان گردآوری ثروت از طریق افزایش باروری کار برای رعیت وجود دارد. حال اگر میزان بهره جنسی از حد تولید ضروری فراتر رود، باز سازی مجدد شرایط کار، تولید مجدد وسایل تولید، و گسترش تولید کم و بیش ناممکن می‌گردد، و سطح معیشت و اسکانات زیستی آنها به حداقل ممکن کاهش می‌یابد. اسکان ایجاد چنین وضعی به‌هنگامی دست می‌دهد که جامعه‌ی سببی مورد هجوم اقوام بیگانه و نیز کشورهای که به مرحله پیشرفته‌تری از تکامل اقتصادی - اجتماعی رسیده باشند، قرار می‌گیرد. به‌هرصورت، با گسترش بهره مالکانه از نوع بهره کار و بهره جنسی، تحت شرایط مختلف

طبیعی و اجتماعی، امکان پیدایش قشرهای اجتماعی که برحسب موقعیت اقتصادی تولید-کنندگان سرتبه‌بندی‌گشته‌اند، وجود دارد. تغییرات در نسق‌بندی زمین، دستیابی به محصول بیشتری بخاطر حاصل‌خیزی خاک، وقوع قحطی، شیوع اسراض، تقسیم زمین بسبب اجرای قوانین ارث، و نیز رباخواری، به‌ایجاد قشربندی بین روستائیان کمک می‌کنند و از خلال آن تولیدکنندگان زراعی این نظام به‌این امکان دست می‌یابند که روستائیان دیگر را مورد بهره‌کشی قرار دهند.

سرانجام، پرداخت تولید اضافی به‌وساطت پول نیز چیزی جز تغییر در شکل بهره‌فتودالی نیست. در اینجا تولیدکننده با در معرض فروش گذاشتن قسمتی از محصول در بازار آن را سبدل به کالا می‌سازد. بهره پولی فتودالیم با اجاره زمین در نظام سرمایه‌داری یکی نیست، و برخلاف این یک، شامل تمامی مازاد تولید می‌گردد. در نظام سرمایه‌داری اجاره بخشی از سود را تشکیل می‌دهد. درحالی‌که رواج بهره پولی فتودالی بمعنای آن نیست که تولیدکنندگان خود محصولات اساسی مورد نیازشان را تأمین نمی‌کنند، بلکه براین امر دلالت دارد که قسمتی از این محصول به کالا تبدیل می‌گردد. بدین ترتیب، نظام تولیدی بسنّه قدیم کم‌وبیش دگرگون می‌شود، و استقلال نسبی خود را از دست می‌دهد. با اینحال تولیدکنندگان این نظام کماکان مالکیت قسمتی از وسایل تولید را در اختیار دارند و همچنان بعنوان رعیت ارباب، مازاد تولید را به‌شکلهای مختلف و همچنین خدمات‌گوناگون، در اختیار وی می‌گذارد. تغییر نوع بهره سالکانه از جنسی به پولی ابتدا در اطراف شهرها پدید می‌آید، و آنگاه بتدریج در نقاط دیگر رسوخ پیدا می‌کند. پرداخت بهره بصورت پول کشاورز را ناگزیر می‌سازد که محصول تولید خود را در بازار به پول تبدیل کند. بدین ترتیب، شرط ضروری اشاعه پرداخت بهره بشکل پولی آن توسعه بازرگانی و تجارت، صنایع شهری و بطور کلی تولید کالایی ساده، و در نتیجه گردش پول و وجود قیمت برای محصولات در بازار می‌باشد.

بهره پولی آخرین و تکامل یافته‌ترین شکل دریافت اجاره زمین در نظام فتودالی است، و تکامل آن یا به تحول این نظام به بهره‌برداریهایی کوچک رعیتی می‌انجامد، و یا موجب پای‌گرفتن اجاره‌داری‌هایی می‌گردد که بوسیله مستأجرین سرمایه‌دار اداره می‌شوند.

با رواج بهره پولی حیات اقتصادی بتدریج تعادل نسبی خود را از دست داده، ناستعادل و پویا می‌شود. تولید و مصرف در کنار افزایش بی‌سابقه بازرگانی توسعه می‌یابند. پول به هرجا رخنه می‌کند، تمام قیود سنتی را در هم می‌شکند، و روابط موجود را متحول می‌سازد. هرچیز قیمت پیدا می‌کند، و ارزش افراد با درآمد آنان تعیین می‌شود. همراه با این تحولات پول رابطه عریان اقتصادی بین زارع و مالک، بین کار لازم و کار اضافی را که پیش از این از خلال بهره‌کار و جنسی آشکار بود، می‌پوشاند، زمیندار و اجاره‌دار اجیر کننده و مزدبگیر، بعنوان مالکان «آزاد» کالا در بازار گرد هم می‌آیند، و تصور این «مبادله آزاد» دوام روابط قدیمی را در زیر شکل پولی آن پنهان می‌سازد.

اگر چه پول و بازرگانی در تلاشی نظام فتودالی اثر دارند، لیکن سرچشمه تلاشی این نظام را باید در درون آن جستجو کرد، که آن نیز توسعه نیافتن این نظام است. در نظام فتودالی باروری کار در کشاورزی در سطح پایینی قرار دارد زیرا که روشهای مورد استفاده در

آن ابتدایی می‌باشند، و انگیزه‌های کار به سبب روابط خاص انسانها در تولید، روابط ارباب-رعیتی، در ایجاد تحرک در پویش تولید چندان مؤثر نیستند. ساخت اقتصادی-اجتماعی فنودالی که در ابتدا خود شرایط کاربرد روشهای جدید تولیدی را که در جامعه ما قبل آن ناممکن بود، امکانپذیر می‌سازد، حال باز دارنده گسترش بیشتر چنین روشهایی از تولید می‌گردد. زیرا که از یکسوی، فقر تولید کننده مانع استفاده از ابزار بهتری در تولید می‌گردد، و حاصل هر نوع بهبودی در باروری کار در اختیار مالک قرار می‌گیرد. از سوی دیگر، مالک نیز با تصرف مازاد، و برقراری تقیدات مختلف روستایی، رعیت را بی‌رقم می‌سازد، و خلایقیت وی را از بین می‌برد. رشد بازرگانی و نیاز زمینداران به پول بیشتر اشتیاق آنان را برای افزایش بهره مالکانه بر می‌انگیزد. افزایشی که طبیعتاً به تغییرتر کردن زارعان می‌انجامد. افزایش افراد دست نشاندۀ و رشد طبیعی خانواده‌های فنودال باعث افزایش اعضای طبقه مالک می‌گردد. همراه با رشد طبقه غیرمولد، جنگ نیز بر مخارج فنودالها می‌افزاید، و بدین ترتیب درگیریهایی نظام فنودالی که مشخص کننده تحول اجتماعی می‌باشند، پدید می‌آیند. البته، نباید فراموش کرد که تحول مذکور در شرایط مختلف تاریخ تکامل اقتصادی-اجتماعی جوامع شکل‌های خاصی بخود می‌گیرد، که هریک مستلزم بررسی انضمامی خاص خود می‌باشد.

نقدی بر پاره‌ای از نظریه‌های متعارف درباره فنودالیسم

در مطالعه حاضر بنابه دلایلی که پیش از این بر سر آنها گفتگو شده، فنودالیسم به عنوان یک نظام اقتصادی اجتماعی تعریف می‌شود. مطابق این برداشت روابط اقتصادی که بین افراد بشر در پویش تولید پدید می‌آیند، و نیز رابطه متقابل انسان و طبیعت در این پویش اجتماعی که مشخص کننده نیروهای عامل در تولید است، محور اصلی مطالعه باید قرارگیرد. بر پایه این نوع برداشت از نظام فنودالی می‌توان گفت که این نظام با مرحله خاصی از تاریخ تحول جامعه مطابقت دارد. در چنین حالتی بدیهی است که تأکید متوجه ساهیت تاریخی پدیده‌های اقتصادی و اجتماعی مرحله مذکور خواهد گشت.

مسئله این برداشت یگانه برداشت نظام‌پذیر از این موضوع در تاریخ شناسی نیست. در این زمینه ما با نظریه‌ها و برداشتهای متنوعی روبرو می‌گردیم که در زیر به نقد و بررسی پاره‌ای از آنها خواهیم پرداخت. در این بررسی ارائه کاسل نظریه‌های گوناگون درباره فنودالیسم مورد نظر نیست، بلکه تنها تأکید بر چگونگی و چرایی میزان توانایی این گونه نظریات در تبیین پدیده فنودالیسم است. بنابراین آنچه در بررسی این نظریات اساسی است نه تأثیر داشتن آنها، بلکه میزان تعیین کنندگی نقش آنها در تبیین پیدایش و تکامل این نظام اقتصادی-اجتماعی، فنودالیسم، است.

تاریخ شناسان متعارف را از لحاظ نحوه نگرش به فنودالیسم می‌توان به دو دسته تقسیم کرد. نخست آنان که دیدشان از فنودالیسم کم و بیش همراه با تعصبات اروپا-مداری است و هر یک از دیدگاه رشته‌های گوناگون علوم انسانی مانند علم سیاست، حقوق، تاریخ اقتصادی و اجتماعی به مطالعه این موضوع می‌پردازند و آنگاه بربنای جنبه خاص مورد بررسی خود تعریفی از این نظام اقتصادی-اجتماعی بستم می‌دهند. بر این روال موضوع مورد مطالعه

تاریخ‌شناس سیاسی، اشکال و سازمانهای حکومتی است، و بنابر این فئودالیسم را نوعی سازمان دهی حیات سیاسی تعریف می‌کند. از نظر وی حکومت فئودالی حکومتی است که در آن زمینداری منشاء قدرت سیاسی است. حقوقدان نیز فئودالیسم را با زمینداری مشروط یکی می‌داند و پایگاه اجتماعی افراد را در ارتباط با اجاره داری زمین جستجو می‌کند. تاریخ‌شناس اقتصادی نیز فئودالیسم را نوع خاصی از سازمان دهی کشت زمین می‌انگارد که در آن مالک دارای حقوقی نسبت به کشاورزان می‌باشد.^۵

از سوی دیگر، برخی از محققان نیز ضمن استفاده از این تعاریف فئودالیسم را به عنوان نظامی از نهادهای مختلف که بشکل خاصی سازمان داده شده است، می‌پندارند. با این که پژوهندگان فوق اسکان وجود نظام فئودالی در نقاط مختلف عالم را نفی نمی‌کنند، لیکن در تعریف آنان از فئودالیسم رد پندهای اروپا - مَداری را می‌توان پیدا کرد.

به عقیده گروه فوق نوع آرمانی^۶ فئودالیسم با سه خصیصه اصلی مشخص می‌گردد. خصیصه نخست آن پاره - پاره بودن قدرت سیاسی و وجود سلسله مراتبی از آن است - به ترتیب وجود سنیورها^۷ یا سوزرینها^۸، واسالها^۹ و خرد واسالها، روابط بین فئودال و دست نشاندگان وی از طریق قراردادهای دو جانبه‌ای که هر یک از آنان را به طور رسمی متعهد به انجام وظایفشان می‌کند، تنظیم می‌گردد. دومین خصیصه و در عین حال خصیصه اصلی این نظام که در حوزه اقتصادی می‌گنجد، وجود نظام مانوری است که همراه با محدودیتهای حقوقی برای رعایا می‌باشد، و نیز نمایز بین زمینداری مشروط و غیر مشروط است. و سرانجام خصیصه سوم نوع آرمانی فئودالیسم عبارت است از انجام خدمت اداری یا نظامی معینی بوسیله واسال در ازای زمینی که فئودال بزرگ در اختیار وی قرار می‌دهد. لیکن، به رغم این که محققان مذکور همه این خصایص را مورد تأکید قرار می‌دهند، معهذا توجه آنان معطوف به مسائل خاصی می‌گردد.

ماکس وبر فئودالیسم را همچون یک ساخت اقتدار^{۱۰} در نظر می‌گیرد که بنای آن را فیف و بنفیس تشکیل می‌دهند. در واقع زندگی مأموران اداری نظام مذکور از طریق این دو نهاد تأمین می‌گردد.^{۱۱} کولبورن و استریر فئودالیسم را «یک روش حکومت، و نه یک نظام اقتصادی یا اجتماعی، هر چند که [این حکومت] از محیط اقتصادی و اجتماعی تأثیر برمی‌دارد و بر آن نیز تأثیر می‌گذارد» می‌دانند. از نظر آنها فئودالیسم «یک روش حکومت است که رابطه اساسی آن نه رابطه حاکم و تابع یا دولت و شهروند، بلکه رابطه لرد و واسال است.»^{۱۲} تعریف گن شاف از فئودالیسم نیز در حول محور رابطه لرد، واسال، ارباب و دست نشاند، می‌چرخد. در چنین رابطه‌ای زمین به صورت فیف در اختیار واسال گذاشته می‌شود، و

5. Status

6. Helen M. Cam, «The Decline and Fall of English Feudalism», *History*, Vol. XXV, 1941, P. 216.

7. Ideal type

8. Seniors 9. Suzerains 10. Vassals

11. Structure of authority

12. Max Weber, *The Theory of Social and Economic Organization*, 1947, PP. 351-86.

13. Joseph R. Strayer and Rushton Coulborn (eds), *Feudalism in History*, 1965, PP. 4-5.

واسال هم در ازای دریافت فیف منعهد به انجام خدمات خاصی برای لرد می‌گردد^{۱۴}.
تعریف مارک بلوک از فتودالیسم اگر چه از معنای وسیعتری برخوردار است، لیکن وی نیز در بررسی این پدیده از گرایشهای اروپا - مداری بری نیست. بلوک فتودالیسم را شکلی از جامعه و تمدن می‌داند که دارای خصایص کلی معینی، علاوه بر وجود لرد، واسال و فیف، می‌باشد. در مورد خصایص کلی این «جامعه» نظر بلوک چنین است:

[وجود] کشاورزان تابع؛ استفاده وسیع از اجاره‌داری (یعنی، فیف داری) به جای برده‌داری، که دیگر سحلی از اعراب نداشت؛ نفوذ طبقه جنگجویان متخصص؛ وابستگیهای ناشی از تابعیت و حمایت که موجب پیوند انسانها با یکدیگر می‌گشتند، و در بین طبقه جنگجو شکل خاصی از نظام واسالی را به خود می‌گرفتند... اینها خصایص اساسی فتودالیسم اروپا بودند.^{۱۵}

اگر چنین تعریفی از «جامعه فتودالی» را بپذیریم، باید بگوییم که در اروپا فتودالیسم تنها از اواسط قرن نهم میلادی تا نخستین دهه‌های قرن سیزدهم میلادی، وجود داشته است.^{۱۶}

با وجود محدودیت تعریف این محققان از فتودالیسم، آنان از این رأی نیز جانبداری می‌کنند که چنین نهادهایی به شکلهای مختلفی در پاره‌ای از جوامع غیر اروپایی وجود داشته‌اند. از آن جمله گن‌شاف بر این عقیده است که بعضی از نهادهای جوامع آسیایی به نحو بارزی به نهادهای فتودالی اروپا شباهت دارند. به گفته او «دایمو»^{۱۷} بوشی^{۱۸} یا سامورایی^{۱۹} با واسال اروپایی قابل مقایسه‌اند و زمینی که به آنها واگذار می‌شده، به فیف اروپاییان می‌ماند. همین امر درباره اقطاع عربی و ترکی نیز صادق است.^{۲۰} به زعم کول‌بورن و استریر نیز تعریفی که از فتودالیسم بدست می‌دهند، از نمایلات اروپا - مداری به دوراست و بگونه‌ای جدید به تحلیل فتودالیسم بعنوان پدیده‌ای در تاریخ جهان می‌پردازد.

همه این تعاریف نهادها و پدیده‌های اجتماعی و سیاسی خاصی را که در اروپا، و نیز در پاره‌ای از نقاط دیگر، وجود داشته‌اند، دربر می‌گیرند. تردیدی نیست که نهادها و روابط سیاسی جزئی از نظام فتودالی را تشکیل می‌داده‌اند. لیکن صرف وجود این یا آن نهاد سیاسی یک نظام اقتصادی - اجتماعی را مشخص نمی‌سازد. محققان غربی این نهادها را جدا از روابط اقتصادی در نظر می‌آورند و تنها در حواشی به ارتباط این دو می‌پردازند. دیگر، این امر که این نهادها و روابط خود از شرایط اقتصادی - اجتماعی خاصی نشأت می‌گیرند، مورد عنایت آنان واقع نمی‌شود. روشن است که محتوای این نیازهای اجتماعی دائماً تغییر می‌یابد. لیکن در تحلیل نهایی این شرایط مادی زندگی جامعه می‌باشند که در درون کالبد اجتماعی و از طریق اساسی‌ترین وجهه آن، یعنی روابط انسانها در تولید، محتوای این نیازها را تعیین می‌کنند. ارجحیت چنین روابطی در تعریف فتودالیسم یا هر نظام اقتصادی - اجتماعی دیگری نسبت به فعالیتها و روابط اجتماعی دیگری که مورد توجه نظریه -

14 F. L. Ganshof, *Feudalism*, 1964, PP. XVI - XVII

15. Marc Bloch, *Feudal Society*, Vol. II., 1967, P. 446.

۱۶. همان، جلد اول، ص XIX.

17. Daimyo 18. Bushi 19. Samurai

۲۰. Ganshof پیشین، ص XVIII.

آفرینان و تاریخ شناسان متعارف است، زاده اولویت منطقی و تاریخی اساسی‌ترین نیاز انسان و جامعه، یعنی زیست فیزیکی، می‌باشد. انگارها، نهادهای اجتماعی، آداب و رسوم و گرایشهای ذهنی افراد جامعه نیز متأثر از روابط انسانها در تولیداند. پدیده‌های سیاسی و اجتماعی، پدیده‌های مستقلی نبوده، اثر و نقش آنها در چهارچوب نظام اقتصادی-اجتماعی خاصی که جزئی از آن را می‌سازند، تبیین پذیر است. این نهادها و روابط اجتماعی که تاریخ‌شناسان و نظریه آفرینان مذکور بیشترین توجه خود را بدان معطوف ساخته‌اند، مدام در معرض دگرگونی قرار دارند. و هر نظریه تاریخی می‌بایست قادر به تبیین چنین دگرگونی باشد. در حالی که آنچه از خلال ارزیابی این نظریه‌ها می‌توان دریافت، آنست که نظریه‌های فوق توانایی تبیین دگرگونی‌هایی را که در نهادهای اقتصادی-اجتماعی فنودالیسم پدید آمده‌اند، ندارند. تنها باید به این بسنده کرد که در نظریات پژوهندگان مذکور ویژگیهای اجتماعی و گاه اقتصادی معینی مستقل از پدیده‌های اقتصادی-اجتماعی اساسی این نظام، بنیای تعریف آنان از فنودالیسم قرار می‌گیرند.

به هرگونه، از نظرگاه روش‌شناسی علمی مشخص ساختن یک نظام اقتصادی-اجتماعی از طریق برخی از خصایص نهادها یا روابط آن کاری نارواست. چرا که نظامهای اقتصادی-اجتماعی را که عرصه وجودی هر یک از آنها مرحله تاریخی خاصی می‌باشد، تنها بر پایه تفاوت‌های کیفی که از نظر روابط انسانها در تولید بین آنها وجود دارد، می‌توان مشخص کرد. پس، بجای تأکید بر نهادها و روابط اجتماعی خاصی، و در عوض تحلیلی خرد از این نهادها و پاره‌ای از روابط اجتماعی، بیش از همه باید روابط انسانها در تولید را مورد مطالعه قرار دهیم و آنگاه بر اساس تصویر گسترده و روشنی که فراهم می‌آید، به بررسی روابط اجتماعی، نهادهای مذکور و نیز انگارهای مختلفی که در جامعه وجود دارند، بپردازیم.

آن دسته از صاحب نظرانی که قلمرو مطالعه آنان تاریخ تطبیقی است و ادعای برداشتن گامی سهم در جهت تکامل روش‌شناسی تاریخ تطبیقی جواس را با ارائه نظریه‌ای خاص در مورد فنودالیسم، در سر دارند، نیز در واقع برداشتی محدود و در نهایت اسر نادرست از این مسئله دارند. هر آینه که محتوای نظریه‌های آنان در نظر گرفته شود، روشن می‌گردد که انتخابی که در مورد گزینش موضوع بعمل آمده است و نیز تعبیری که از این موضوعها به دست داده می‌شوند، مانع از آن می‌گردند که اعتباری به روش تحقیق «تاریخ تطبیقی» تعلق گیرد. برای نمونه، کول‌بورن و استریر در کتاب فنودالیسم «د قادیح وحدت و قابلیت پیش‌بینی در پویشهای تاریخی را تنها توازی^{۲۱} و تکرار پدیده‌های تاریخی می‌انگارند: نظریه‌ای مانند نظریه ادواری^{۲۲} آرنولد توین‌بی که بر پایه آن نمذنه‌های مختلف پدیدار می‌گردند، نضج می‌یابند و آنگاه زوال پیدا می‌کنند. بدیهی است که اینگونه نظریه‌ها تکامل جواس بشری بطور کلی، و لیز انگاره پیشرفت را به معارضه می‌طلبند.

در جایی که بسیاری از تاریخ‌شناسان متعارف در غرب فنودالیسم را یک سازمان سیاسی که کم و بیش به یک ساخت معین زبنداری متکی می‌باشد، تعریف می‌کنند، کول‌بورن و استریر از توجه به ارتباط نهادهای سیاسی با روابط اقتصادی غفلت می‌ورزند. کول‌بورن تا

آنجا پیش می‌رود که می‌گویند فئودالیسم یک نهاد سیاسی محض است: یک روش حکومت که روابط مهم آن روابط تولیدکننده و غیر تولیدکننده نیستند، بلکه رابطه «بین لرد و واسال» می‌باشد.^{۲۲} از دیدگاه این دو محقق رابطه بین نظام واسالی و زمینداری تنها عاملی است که تعریف فئودالیسم را امکانپذیر می‌سازد. نتایج حاصل از این نحوه نگارش یکی آن است که روابط فئودالی بر سبنای دست نشانده‌گی، مستقل از فیف نیز می‌تواند وجود داشته باشد. دیگر این که رابطه تولیدکننده و غیر تولیدکننده از نظر مطالعه این نظام چندان اهمیت ندارد زیرا بهره‌کشی سالکان از رعایا پیش از ایجاد «نظام فئودالی» نیز وجود داشته است. جای هیچ شبهه نیست که تعریف فئودالیسم بدینگونه، از تعریفی که بر سبنای بازشناسی فئودالیسم بعنوان یک ساخت اقتصادی— اجتماعی صورت می‌گیرد، فاصله زیادی دارد. طرفداران تعریف نخست ساخت سیاسی را از روابط اقتصادی جدا می‌سازند و به برداشتی انگارگرایانه از تاریخ‌گرایی دارند. انگارگرایی در نظریه‌های آنان در آنجا آشکار می‌گردد که تنها عوامل فرهنگی و سیاسی در تاریخ مورد تأکید قرار می‌گیرند. صاحب نظران گروه اخیر وحدت تاریخ جهان را انکار می‌کنند، و اسکان شناخت علمی تاریخ بشری را منتفی می‌سازند. بدین ترتیب، به‌رغم تفاوتهای ناچیزی که در نظریه‌های چنین تاریخ‌شناسانی وجود دارد، انگارگرایی خصلت مشترک تبیینهای تاریخی آنانست. با اینهمه، آرای این صاحب‌نظران از تشتت بسیاری برخوردار است: برخی از آنان مفاهیم تاریخی خود را بر اساس نظریه پراکنده‌گزینی «عوامل» بنا کرده‌اند، و پاره‌ای دیگر از طرح مسائل نظری فرو می‌گذارند و تنها به ثبت و جمع‌آوری رویدادها و واقعیتهای تاریخی می‌پردازند چرا که به‌زعم آنان در جامعه بشری، بر خلاف طبیعت، هیچگونه نظم قابل رویت نیست.

بخش دوم:

شیوه تولید فئودالی در اروپا



انواع مالکیت‌های فئودالی زمین در اروپا

در این فصل شکل‌های مالکیت فئودالی زمین در اروپا مورد مطالعه قرار می‌گیرند. این شکل‌ها عبارتند از بنفیس، فیف، مالکیت کلیسا، مالکیت خصوصی، مالکیت اشتراکی جنگل، چراگاه و چمنزار. مطالعه این شکل‌های زمینداری اهمیت و کارکرد تاریخی هر یک از آنها را — نقشی را که در ایجاد طبقه فئودال ایفا کرده‌اند — مشخص خواهد ساخت.

بنفیس و فیف

بنفیس^۱ و فیف^۲ نهادهای اساسی مالکیت مشروط در شرایط تکامل یافته نظام فئودالی اروپا بوده‌اند. روش اهداء زمین بصورت مشروط آن در اواسط قرن هشتم میلادی در زمان شارل مارتل^۳ باب شد، و در فرانسه و آلمان رواج یافت^۴. فیف و بنفیس به واساها^۵ (دست نشاندگان) یا تابعین فئودالهای بزرگ واگذار می‌شدند. بنفیس واگذاری مشروط زمین برای مدتی معین — معمولاً تا هنگام مرگ — درازای خدمت نظامی یا اداری و حتی خدماتی از قبیل نجاری یا آشپزی در خانه ارباب می‌باشد. اما فیف، با این که مالکیت مشروط زمین بحساب می‌آید، موروثی بوده است.

در دوره حکومت فرانکها و لمباردها افراد آزاد شهری و روستایی برای تأمین زندگی خود ناگزیر بودند که یا خود را تحت حمایت افراد ثروتمندتری قرار دهند یا این که برای برخوردار شدن از زندگی سرفه‌تری به خدمت اربابان درآیند و برای آنها خدمت نظامی یا اداری انجام دهند. فقیرترین این افراد بتدریج به برده یا سرفه تبدیل شدند، و بقیه بصورت وابستگان و تابعین طبقه فئودال درآمدند. در واقع، گسترش نهاد حمایت یا التجاء^۶ همراه با

1. Benefice 2. Fief 3. Charles Martel

۴. Ganshof، پیشین. ص ۱۶-۱۷، ۱۰۶-۱۰۷.

5. Vassals

۶. همان، ص ۳۸-۵۳، ۱۰۱.

7. Serf

۸. التجاء مقابل Commendation آمده است.

شکل گرفتن قرارداد و ایستگی صورت پذیرفت. برای نمونه بنا بر قوانین فرانکها رابطه واسالی از طریق بیعت یا پیمان بندگی^۹ (بساطبوسی) صورت عمل بخود می‌گرفت. شخص تابع را واسال (لاتین آن Vassus) می‌خواندند، و او کسی بود که به‌هنگام بیعت دست خود را در دست لرد یا سنیور^{۱۰} (در لاتین Dominus) می‌گذازد و چند جمله در باب وفاداری ادا می‌کرد، و در پاره‌ای از نقاط، پس از این عمل لرد و واسال یکدیگر را می‌بوسیدند. بعدها این عمل یا ذکر قسم وفاداری به‌انجیل انجام می‌شد. تعهداتی که چنین بیعتی بوجود می‌آورد تا زمانی که دوطرف قرارداد زنده بودند، به‌قوت خود باقی می‌ماندند. اما با مرگ یکی از طرفین قرارداد این تعهدات نیز از بین می‌رفتند. هنگامی که عامل وراثت در مالکیت مشروط زمین رایج‌گشت، نظام قرارداد دوجانبه ضعیف گردید. این عامل، یعنی وراثت، از طریق قوانین بدون بر رابطه لرد و واسال اثر نگذاشت، بلکه این چیزی بود که در عمل بوقوع پیوست. هنگامی که لرد یا واسالی فوت می‌کرد، لرد یا واسال جدید مجدداً همان قسم وفاداری را تکرار می‌کرد. تعهدات دوجانبه لرد و واسال، بر مبنای آداب و رسوم محلی، تفاوت می‌پذیرفتند. واسال متعهد بود نسبت به لرد وفادار بماند، و از او تحت هر شرایطی در مقابل دیگران دفاع کند، به‌کارکردهای قضایی لرد کمک‌کند، و در سواق ضروری او را از کمکهای مالی برخوردار سازد. و از همه سهم‌ر واسال تعهد انجام خدمت نظامی را برگردن داشت. از سوی دیگر، لرد نیز متعهد بود در همه سواق از واسال حمایت کند، و مواظبت یتیمان او را برعهده گیرد. علاوه بر این لرد متعهد بود وسایل معیشت واسال را از طریق واگذاری زمین به‌وی‌فراهم آورد. وجود چنین نهادی خیلی طبیعی بنظر می‌رسد چرا که در یک اقتصاد طبیعی، یعنی جایی که تولید برای مصرف است و نه فروش، مبادله و پول رواج چندانی ندارند، و بنابراین پرداخت حقوق به‌شکل امروزی آن عملی نیست. اما همه واسالها نیز درازای خدمت اداری یا نظامی خود قطعه زمینی دریافت نمی‌داشتند. بعضی از واسالها در منزل لرد زندگی می‌کردند، و لرد مستقیماً خوراک و مسکن و پوشاک آنها را تأمین می‌کرد.

از جمله نظراتی که در رابطه با این امر ابراز می‌شود آن است که از خصوصیات اساسی قرارداد دوطرفه میان لرد و واسال آزادی طرفین از اجرای قرارداد فوق به‌هنگام عدم رعایت تعهدات از جانب یکی از آنها می‌باشد. با این حال روشن نیست که تحت چه اوضاع و احوالی این امر تحقق می‌یافته است، چرا که معمولاً به قرارداد مذکور به این صورت عمل نمی‌شده است.^{۱۱}

در قرن نهم و دهم میلادی تعداد زیادی از واسالها در اقامتگاه لرد زندگی می‌کردند. لیکن بتدریج لرد و واسال واگذاری و دریافت زمین را ترجیح دادند، چون واگذاری زمین استقلال بیشتری برای واسال بدنبال داشت، و مسئولیت لرد را به‌هنگام بحران و قحطی ازبابت زندگی واسال کمتر می‌کرد.^{۱۲}

همانگونه که اشاره شد، واگذاری زمین به واسالها مشروط به انجام خدماتی برای لرد بود.

9. Homage 10. Senior

11. Marc Bloch "European Feudalism" *Encyclopaedia of the Social Sciences*, VI, 1931, PP. 205-8.

12. David Herlihy (ed.), *The History of Feudalism*, 1970, P. 74, ۴۳، پیشین. Ganshof,

چنین زمینی در ابتدا بتفویض خوانده می‌شد. بعدها مالکیت مشروط زمین قیف نامیده شد. پس از دوره فرانکیا نیز تصرف زمین، بدون قید و شرط، به آلو یا آلود^{۱۳} شهرت یافت. البته در برخی اوقات مالکین آزاد آلو نیز مجبور می‌شدند زمین خود را در اختیار بزرگان قرار دهند تا از حمایت آنها برخوردار گردند. در چنین حالتی مالک آلو زمین را بعنوان قیف بازپس می‌گرفت.^{۱۴} در پاره‌ای از سواحل نیز رهبران سیاسی و نظامی خود را مالک تمام زمینها اعلام می‌کردند، و سپس زمینهای ضبط شده را بین نظامیان و دبیران خود تقسیم می‌کردند.^{۱۵}

معمولاً آن گروه از واسالهایی را که مستقیماً از شاه قیف دریافت می‌داشتند، بارون^{۱۶} می‌خواندند؛ چنین کسانی نسبت به دیگر واسالها از مقام برتری برخوردار بودند. سپس این بارونها به نظامیان و اداریان خود قیفهایی واگذار می‌کردند.^{۱۷} ضمناً واسال زن نیز وجود داشته است، و در این حالت شوهران آنها بجای همسرانشان خدمت نظامی انجام می‌دادند. البته در این دوره تعداد زیادی از قیف‌داران واسال کسی نبودند؛ قیف پیشه‌وران وابسته به‌لرد، مانند نقاشان، نجاران و آهنگران، مأمورین اداری سانور، مانند سباشترین و غیره، از این قسم بوده‌اند.

به‌هنگام مرگ واسال و تفویض قیف به‌وارث‌وی، لرد چیزی از خانواده او دریافت می‌داشت. واسالها نیز قسمتی از قیف خود را بین دست‌نشانگان خویش تقسیم می‌کردند. در ابتدا این عمل باید سورد تأیید لرد قرار می‌گرفت، اما بتدریج این رسم از میان رفت. بدین ترتیب، در کنار وابستگان شخصی، وابستگی به زمین نیز رواج یافت.

در اوایل و اواسط دوره فئودالی تمام افراد آزاد خدمت سربازی انجام می‌دادند و در ازای این خدمت، زمین دریافت می‌داشتند. اما تدریجاً قدرت ارتش منکمی به‌سواره نظام شد. افراد این سواره نظام را شوالیه می‌نامیدند. به‌شوالیه‌ها نیز در ازای خدمت نظامی قیف واگذار شد و این رسم بزودی در میان بیشتر حکام رواج یافت. شارل سارتل نیز برای سبازره بااعراب و دشمنان محلی، قیفهای نظامی بسیاری که اغلب شامل زمینهای مذهبی تصرف شده می‌شد، به‌نظامیان خود واگذار کرد.^{۱۸} این امر نشان می‌دهد که منشاء بسیاری از قیفهای نظامی در اروپا حمایت نبوده است چرا که قیف نظامی بیشتر در زمینهای فوق رواج یافت و نه در زمینهای خرده مالکان.

از سوی دیگر، از آنجا که اقتصاد طبیعی پرداخت نقدی حقوق را اسکانپذیر نمی‌ساخت، شاهان اروپا برای جوابگویی به‌خدمت نمایندگان خود در سراسر کشور که به‌گفت معروف بود: «بفلیس واگذار می‌کردند که عبارت بود از دریافت زمین (نهادی مانند اقطاع التلیک) یا دریافت سهمی از درآمد سلطنتی در استانها (نهادی مانند اقطاع الاستقلال).^{۱۹} شاهان اروپا به‌منظور ایجاد وابستگی، کنتها را نیز از میان واسالهای خود انتخاب می‌کردند. در عین حال

13. Alleu, Allod

۱۴. Encyclopaedia, Bloch, پیشین، ص ۲۰۵.

15. Shepard B. Clough, *European Economic History*, 1968, PP. 52-3.

16. Baron

17. "Feudalism," *Encyclopaedia Britannica*, IX, 1968, 219.

۱۸. Encyclopaedia, Bloch, پیشین، ص ۲۰۵-۲۰۷.

۱۹. همان، ص ۲۰۷.

این کنتها، و همینطور واسالهای کلیسا، خود واسالهای خویش را انتخاب می‌کردند و پاره‌ای از کارکردهای اداری و قضایی خود را به‌این واسالهای درجه دو تفویض می‌کردند. البته نظام دست‌نشاندهی (واسالی) برسینای رابطه واسالها با یک نرد شکل می‌گرفت، اما در عمل، بویژه از قرن دهم به‌این سوی، بسیاری از واسالها فیههای متعددی از نردهای مختلف دریافت می‌داشتند.^{۲۰} به‌هرگونه، سلسله مراتب فوق در شرایط اقتصادی - اجتماعی دوره فئودالی به‌عدم تمرکز و تقسیم قدرت دولت مرکزی، دریافت حق ضرب سکه، دریافت را-هدارها و باجهای مختلف منجر می‌گشته است.

البته، درکنار فیههای متداول، فیف پولی^{۲۱} هم وجود داشته است. بموجب چنین فیفی واسالها به‌شرط انجام خدمت نظامی (معمولاً ۴ روز در سال) مقدار ثابتی پول دریافت می‌داشتند.^{۲۲}

رواج اصل وراثت در نظام فئودالی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. هم لرد و هم واسال به‌سوروثی کردن تابعیت و بنفیس‌گرایش داشتند. لرد می‌خواست از خدمت واسال و خانواده او برخوردار گردد، و واسال خواستار آن بود که امتیازات خانوادگی وی حفظ شود. و از این روی بود که بنفیس سوروثی‌گشت. شارل مارتل این عمل را طبعی می‌پنداشت و اسپراتور کنراد دوم^{۲۳} اینکار را قانونی اعلام کرد، اما در فرانسه و آلمان این عمل قانوناً مجاز نبود. در همین حال باسوروثی شدن فیف، این زمینها قابل فروش نیز شدند. البته جلب توافق لرد برای فروش زمین ضروری بود، اما بتدریج مخالف لرد یا چنین عملی غیر ممکن گردید.^{۲۴} در ضمن با این که رسماً می‌بایست زمین فیف به‌پسر ارشد و یا به‌پسر کوچکتر برسد، اما در عمل این قانون همواره اجرا نمی‌شده است.^{۲۵}

وسعت زمین فیف برحسب مقام واسال فرق می‌کرد، و اندازه آن حداقل یک هکتار و حداکثر وسعتی برابر با یک استان داشت. معمولاً مساحت زمین فیف برای تأمین زندگی یک شوالیه، خانواده و خدمتکاران او کافی بوده است. برای مثال، درآمد فیف یک شوالیه (که در انگلستان Feodum militis خوانده می‌شد) ۲ پوند بوده است. تخمین زده می‌شود که کار ۱۰ الی ۳۰ خانواده روستایی برای تأمین زندگی یک شوالیه کافی بوده است. فیف داران علاوه بر درآمد زمین، از فروش سشاغل والقباب نیز عوایدی بدست می‌آوردند، و بعضی از آنها بهره پولی از لرد یا شاهان دریافت می‌کردند. بهره پولی که بنام Feodum de bursa مشهور بود، توسط شاهان انگلیس در سطح اروپا اهداء می‌شد تا از این طریق شاهزادگان اروپایی را باخود همراه سازند.^{۲۶}

۲۰. همان، ص ۲۰۸.

21. Money fief

22. E.-M., Tappen, *In Feudal Time*, 1943, P. 83.

23. Conrad II

۲۴. *Encyclopaedia 'Bloch'*. پیشین، ص ۲۰۷.

25. Gerald A. J. Hodgett, *A social and Economic History of Medieval Europe*, 1972, PP. 176 and 179.

۲۶. "Feudalism" پیشین، ص ۲۱۹.

آلو

آلو^{۲۷} نوع مالکیت خصوصی زمین بوده است که قید و شرط انواع دیگر مالکتهای فئودالی زمین را نداشت. آلو مالکی بود که آزادانه در مالکیت افراد قرار داشت. مالکین آلو هیچ تعهدی از بابت انجام خدمتی برای لرد نداشتند، و کاملاً از نظر گردن نهادن به این نوع خدمات آزاد بودند، و سروکار آنها تنها با دولت مرکزی بود. درباره‌ی آلو از املاک صوبه‌ها نیز مستأجرینی (Cercensuales) وجود داشتند که منبع درآمد آنها زمین بود و به هنگام جشنهای کلیسا چیزی به صوبه می‌پرداختند.^{۲۸} این زمینها در اواخر قرن پانزدهم، یعنی پس از واقعه‌ی سرک سیاه، رویه‌افزایش نهاد. زارعین آزاد این زمینها را از مالکان اجاره می‌کردند، و در عوض سهمی از محصول خود را بصورت جنسی و نقدی به آنها می‌پرداختند.^{۲۹}

زمینهای آلو قابل خرید و فروش بوده‌اند، و به سبب توزیع آنها بین وراث، زودتر از زمینهای دیگر خرد و تقسیم گشته‌اند. معمولاً در زمینهایی که در دارای مالکیت مشروط بوده‌اند (فیف)، زمین تنها به یکی از وراث که معمولاً فرزند ذکور و ارشد یا جوانترین آنها بود، می‌رسید، اما در مالکیت آلو زمین بین تمام وراث تقسیم می‌شده است.^{۳۰}

از آنجا که تنها مانورهای^{۳۱} اروپا دارای پایگانی بوده‌اند، تخمین وسعت زمینهای آلو مشکل است. در واقع مزرعه‌ای که لردی در آن ساکن نبود، از تاریخ مدونی نیز برخوردار نبوده است. و تنها هنگامی که سالکان آن با لردهای زمینهای مجاور درگیری پیدا می‌کردند، انعکاس وجود زمینهای آلو را از خلال درگیریهای حقوق در ستون تاریخی می‌توان دید. با این همه تا حد زیادی می‌توان مثلاً، تحول و گسترش این نوع زمینداری را در دوره فئودالیسم اروپا روشن ساخت.

پیش از سقوط امپراتوری روم در بسیاری از نقاط اروپا مزارع روستاییان آزاد وجود داشته است. با گسترش و پای گرفتن نظام فئودالی در اروپا، افراد قدرتمند سالکان این زمینها (آلو) را در اغلب نقاط تحت حمایت خود درآوردند، و بتدریج مالکیت این زمینها را به خود منتقل ساختند. با این همه همه سالکان زمینهای آلو به التواء لرد خاصی در نیامده بودند، و بودند کسانی که در دوره فرانکها مستقیماً به شاه و خزانه او مالیات می‌پرداختند. کنتها نیز از این افراد برای استفاده در ارتش پادشاه بهره می‌جستند. این اتباع آزاد تحت عنوان پیشکشی یا خدمت داوطلبانه یا به سأسورین سلطنتی مالیات می‌پرداختند، یا برای آنها بیگاری می‌کردند. این عمل تدریجاً رواج پیدا کرد و شکل رسم را بخود گرفت، و سأسورین و کنتها نیز جبراً از آنها این مالیات را دریافت می‌داشتند، و سالکان آلوها در توده تابعان مانورها ادغام شدند و مزارع استیجاری آنها به سلسک استیجاری مبدل گشت.

هنگامی که اعطای سعافیهای قضایی افزایش یافت و لردهای مذهبی و نیمه مذهبی

27. Allod, Alleu

28. Hodgett, پیشین ص ۲۰۸.

29. Maurice Dobb, *Studies in the Development of Capitalism*, 1972, P. 60.

30. Hodgett, پیشین. ص ۱۷۹.

31. Manors

از این معافیتها برخوردار شدند، قدرت اربابان فزونی گرفت. در ابتداء این معافیتها تنها شمول حال اسلاک لرد می شد. ولی همه این اسلاک در یک نقطه قرار نداشتند. اسلاک آلو در اغلب اوقات در میان قطعات مختلفی که به لردی تعلل داشتند، واقع می شدند، و بدین سبب مأموران دولتی کمتر می توانستند به آلو سرزنش و با آنها ارتباط برقرار کنند. بنابراین اغلب اتفاق می افتاد که مأموران حقوق مالی و قضایی دولت نسبت به این زمینها را در اختیار صاحب مانور، یعنی لرد، قرار می دادند. و در بعضی از موارد نیز صاحبان آلو خود این امتیاز را به لرد وا می گذاشتند تا از تعدی مأموران دولتی و ورود آنها به زمین خود جلوگیری کنند. در موارد دیگری لردها مالکیت آلو را بزور به خود منتقل می ساختند، و در نتیجه صاحب آلو مجبور می شد که خود را به التجاء آنها درآورد.^{۳۲}

قبول قرار داد دوجانبه طریق دیگری بود که به کاهش زمینهای آلو انجامید. در چنین حالتی صاحب آلو زمین خود — و در بعضی اوقات شخص خود — را در اختیار لرد قدرتمندی قرار می داد، و در ازای آن حمایت ارباب را کسب می کرد و اجاره ای (Quit-Rent) به وی می پرداخت. البته شکی نیست که در همه موارد چنین قراردادی داوطلبانه نبود. در هر صورت این افراد نیز بندریج به انجام بیگاری برای لرد مجبور شدند، و از حق استفاده از جنگل عمومی اطراف زمین خود، مگر در ازای پرداخت وجهی، محروم گشتند.

به هر حال، در انگلستان در زمان پادشاهی نورمنها مالکیت زمینهای آلو کاسلا از میان رفت، اما در دیگر نقاط اروپای غربی آلو برجای ماند. در پاره ای از نقاط فرانسه در خلال فرهای دوازدهم و سیزدهم میلادی وسعت زمینهای آلو بسرعت کاهش یافت، اما در جنوب غربی فرانسه، و بعضی از استانهای مرکزی، و در آلمان آلو کم و بیش باقی ماند. با این حال گفتنی است که این آلوی نجبا بود که برقرار ماند. این زمینها توسط رعایای وابسته کشت می شدند.^{۳۳}

در ضمن باید متذکر شد که منشاء بخشی از مالکیت خصوصی اروپا نیز تصرف زمینهای ارباب توسط مباشرین بین قرنهای یازدهم و سیزدهم بوده است. از آنجا که مانورهای لردها در نقاط مختلف پراکنده بودند، و وسایل و راههای ارتباطی نارسا بودند، تسلط ارباب بر اسلاک خویش با اشکالاتی مواجه بود. بدین سبب مباشرین (در لاتین Villici یا Maiores، در فرانسه Maires، در آلمانی Meier) که از طرف لرد مسئول اداره این اسلاک بودند، بندریج مالکیت قطعاتی از حصه های اربابی را از آن خود کردند، و تابعین آنها مانند جنگلبانان نیز در این مورد از آنها پیروی کردند. مباشرین مذکور پس از آنکه خانه مانوری و قسمتی از زمین را در ازای پرداخت اجاره ای (Cens) بدست آوردند، بندریج زمین را صاحب شدند.^{۳۴} نتیجه حاصل از این کار تقریباً شبیه نتیجه حاصل از روش مقاطعه در خاور میانه بود.

زمینهای کلیسا

در دوره فئودالیسم اروپا کلیسا از جمله زمینداران بزرگ بشمار می رفته است. در قرن هشتم

۳۲. Bloch، پیشین. جلد اول، ص ۲۴۵. ۳۳. همان، ص ۲۴۸.

۳۴. Hodgelt، پیشین. ص ۱۷۵.

تعداد و ابعاد اسلاک کلیسا افزایش یافت، وشواهد نشان می‌دهند که حتی در اواسط قرن ششم میلادی هم اسلاک سراسقف رافا^{۳۵} در یادوآ^{۳۶} اسلاکی بزرگ بوده‌اند، و در قرن نهم تعداد زیادی مستأجرین وابسته به نام گولونی^{۳۷}، ویلانی^{۳۸}، و ساساری^{۳۹} بر روی این زمینها کاری کرده‌اند که حق تغییر مکان از ایشان سلب شده بوده و در انتخاب همسر محدودیت‌هایی داشته‌اند، و به کلیسا بهره جیسی و پولی می‌پرداخته‌اند.^{۴۰}

افراد صومعه‌ها و کلیساهای محلی از جمله حمایت کنندگان با نفوذ بوده‌اند که بسیاری از خرد شده‌ها را به‌التجاء خود درآوردند، و اینان در عوض عده سالانه‌ای به صومعه یا کلیسا بستند می‌داشتند، و خدمات دیگری، از قبیل بیگاری، نیز، برای آنها انجام می‌دادند. برای نمونه، در یکی از متون قرن دهم میلادی به وجود این زمینها و بیگاری در آنها چنین اشاره شده است: «در این منطقه ۱۴ برد آزاد وجود دارند که زمین خود را در اختیار کلیسا قرار داده‌اند، و هر یک تمهید کرده‌اند که یک روز در هفته [برای کلیسا] کار کنند.»^{۴۱}

معمولاً کلیساهای از مالکین اصلی مانورها بوده‌اند. پس از سقوط امپراتوری روم پاره‌ای از این کلیساهای حتی حق دریافت مالیات دولتی را کسب کردند. پادشاهان فرانکی تیرامیازات بیشتری به آنها بخشیدند، و در نتیجه آنها را از حقوق قضایی بسیاری برخوردار کردند.^{۴۲} مالکان بزرگ روحانی نیز اسلاک خود را بصورت بنفیزی و قیف به دست نشانده‌گان خویش واگذار می‌کردند.^{۴۳}

وسعت اسلاک کلیسا زیاد بوده؛ تنها در فرانسه در اواسط قرون وسطی یک چهارم تا یک سوم زمینها در اختیار کلیساهای اصلی، پادشاه و نجیب طراز اول قرار داشته است. برای مثال، ۲۳ تا ۳۵ درصد زمینهای زیرکشت حوالی پاریس در اختیار کلیسا بوده است.^{۴۴}

زمینهای سلطنتی

زمینهای سلطنتی همواره در اروپای دوره فئودالیسم وجود داشته است. این زمینها منبع درآمد شاهان را تشکیل می‌دادند، و توسط سرفها کشت می‌شدند؛ لیکن در همه نقاط اروپا نحوه مالکیت پادشاه از قواعد و رسوم یکسانی برخوردار نبوده است. مثلاً، ویژگی اصلی مالکیت فئودالی در انگلستان این بود که تمام زمینها سلطنتی بوده‌اند، و اتباع انگلستان این زمینها را بعنوان مستأجر در اختیار می‌گرفته‌اند. با این ترتیب، از تسلط نوبمنها به اینسوی مالکیت آمو در انگلستان وجود نداشته است.^{۴۵} در حالی که در نقاط دیگر اروپا همه زمینها در اختیار شاه نبوده است، اگرچه وسعت این زمینها زیاد بوده.

35. Ravenna
38. Villani

36. Padua
39. Massarii

37. Coloni

۴۰. همان، ص ۱۸۱. ۴۱. همان، ص ۲۹.

۴۲. Encyclopaedia Bloh، پیشین، ص ۲۰۶.

۴۳. "Feudalism"، پیشین، ص ۲۱۸.

۴۴. Hodgett، پیشین، ص ۳۳.

۴۵. Ganshof، پیشین، ص ۶۷، ۱۶۷.

چراگاه و جنگل اشتراکی

در خارج از شهرها و روستاهای دوره فتودالیزم اروپا معمولاً زمین جنگلی، چراگاه و چمنزارهایی وجود داشت. زمین جنگل متعلق به لرد بود، اما کشاورزان می‌توانستند از چوب آن برای سوخت سورد نیاز خود، و در پاره‌ای از اوقات برای ساختن کلبه خود، استفاده کنند. همچنین روستاییان از چراگاهها برای چرای دام خود استفاده می‌کردند، لیکن تعداد داسهایی که می‌توانست وارد چراگاه شود، محدود بود. چمنزارها هم در اختیار همه بود، و از علف خشک آن برای مصرف زمستانی دام استفاده می‌شد. استفاده مشترک از این چراگاهها و چمنزارها تا قرن نوزدهم میلادی در اغلب نقاط اروپا رواج داشت.^{۴۶}

۴۶. Clough، پیشین. ص ۵۶.

تقیدات روستایی در اروپا



واژه سرواژ^۱ و ویله نژ^۲ معمولاً برای تشریح پایگاه اجتماعی کشاورزانی بکار می‌رود که کم و بیش وسایل تولید معیشت خود را در اختیار دارند، لیکن فاقد آزادی شخصی هستند. از آنجا که چنین کشاورزانی پاره‌ای از وسایل تولید معیشت خود را در اختیار دارند، انتقال مازاد تولید به اجبار صورت می‌گیرد چرا که رعایا، برخلاف تولیدکنندگان نظام مبتنی بر بازار، ناگزیر از فروش نیروی کار خویش بمنظور تأمین معیشت نیستند. بنابراین از نظرگاه علمی سرواژ انتقال اجباری مازاد کار (بیگاری) یا محصول مازاد کار (به جنس یا به پول) است که با شکل‌های گوناگون قضایی و نهادی همراه می‌باشد. اسکان دارد در قوانین عمومی از این شکل‌های گوناگون قضایی و نهادی تعریفی به دست داده شده باشد یا چنین تعریفی در آنها نتوان یافت. از آنجا که موجودیت واقعیت‌های اجتماعی غالباً مستقل از به رسمیت شناخته شدن آنها از نظر حقوقی می‌باشد، بنابراین سرواژی که بصورت قانونی رسمیت یافته باشد ضرورتاً متعلق به دوره‌ای خواهد بود که سرواژ عملاً پای گرفته است. برای نمونه، تا قرن دوازدهم در انگلستان هیچ قانونی موقعیت اشخاصی را که در وضع بینابین برده و انسان آزاد قرار داشتند، منعکس نمی‌ساخت، ولی قرن‌ها بود که شرایط اجتماعی زندگی روستایی در این جامعه وجود داشتند.^۳

برخی از تاریخ‌شناسان بر این اعتقادند که سرواژ تا اواخر قرن شانزدهم در روسیه وجود نداشته است، ولی پاره‌ای دیگر معتقدند که وابسته کردن کشاورزان دو قرن نهم در کیف رخ می‌دهد و در این قرن سرواژ در روسیه پدید می‌آید. در قوانین اسلامی نیز پایگاه اجتماعی واسطی بین برده و فرد آزاد برسمیت شناخته نمی‌شده، اما چنانکه خواهیم دید، قبل و بعد از اسلام رعیت وابسته، به معنای اقتصادی و اجتماعی آن، وجود داشته است.

1. Servage, Serfdom

2. Villeinage

3. "Serfdom and Villeinage," *Encyclopaedia Britannica*, XX, 1968, P. 244.

جنبه‌های اقتصادی - اجتماعی سرواژ

قبل از بررسی منشاء پیدایش تولیدکننده نظام فتودالی و منشاء و تکامل سرواژ در اروپا بهتر است که به تشریح جنبه‌های اقتصادی - اجتماعی سرواژ بپردازیم. سرفهای اروپا را کشاورزان تشکیل می‌دادند. آنها معاش خود را با کشت زمین تأمین می‌کردند. آنچه در تاریخ مشخص است این است که گذشته از واقعیت اقتصادی - اجتماعی، قوانین هم قایل به تمایزی بین برده و سرف شده‌اند. برده جزئی از ابزار تولید بود که در مالکیت برده‌دار قرار داشت. برده خوراک، پوشاک و مسکن برده‌دار را فراهم می‌کرد، در حالیکه ارباب سرف چنین الزامی را احساس نمی‌کرد. در اوضاع و احوال مساعدی سرف می‌توانست بیش از نیاز معاش خود تولید کند، و پس از پرداخت بهره مالکانه، قسمتی از مازاد را نزد خود نگهدارد. با اینهمه سرف به ارباب وابسته بود، و اغلب اوقات مازاد تولید را بشکل بهره مالکانه و عوارض مختلف در اختیار مالک قرار می‌داد. سرف خرید و فروش نمی‌شد، اگر چه در بعضی از نقاط سرف همراه با زمین خرید و فروش می‌شده است.^۴ علاوه بر این در اروپا ارباب از کار سرف برای کشت زمین خود که به حصه اربابی^۵ معروف بود، استفاده می‌برد. پرداخت اجاره یا بصورت کار در زمین ارباب، و یا بشکل جنسی و پولی نیز تنها - یا حتی - نشانه اساسی وابستگی سرف نبود چرا که سرف علاوه بر پرداخت مازاد تولید (اجبار اقتصادی) از حق تغییر مکان برخوردار نبود، باجهای مختلفی به ارباب می‌داد (اجبار غیر اقتصادی) و گریزی از تقیدات خود نداشت.

شدت و ضعف تقیدات روستایی در دوره فتودالیسم به تبعیت از شرایطی خاص گوناگون بوده است. در هر جامعه‌ای نسبت نیروی کار به زمین از جمله عوامل سهمی بوده که در شرایط سیاسی خاصی تأثیر ویژه‌ای از خود برجای می‌گذاشته است. اگر زمین برای کشت کافی بود، امکان داشت که مالک زمین شرایط مناسبی برای جذب تولیدکننده فراهم آورد. در چنین شرایطی اجبارهای اقتصادی و غیراقتصادی (تقیدات روستایی) در سطح سلایمتری در کار بودند. با این حال این امکان نیز وجود داشت که مالکان برای جلوگیری از وقوع چنین حالتی، کشاورزان را از طریق محدودیتهای حقوقی به زمین یا به خود وابسته کنند، و از جایگاهی آنها به زمین دیگر جلوگیری بعمل آورند. و از آنجا که نهادهای سیاسی جامعه در حیطه عمل طبقه مالک بود، چنین کاری به آسانی امکانپذیر بود. اما اگر نسبت نیروی کار به زمین بزرگ باشد، آنگاه مالکان در موقعیتی خواهند بود تا برای رعایا تقیدات زیادی بصورت باجهای مختلف بوجود آورند، و بهره‌ای در سطح بالا طلب کنند. در این حالت اجبارهای اقتصادی و غیراقتصادی بمیزانی است که مالک تنها از طریق ایجاد وابستگی می‌تواند تعهدات ناشی از این اجبارها را دریافت دارد. با این حال باید در نظر داشت که در این شرایط وابسته کردن رعیت به زمین چندان ضرورتی نداشته است، و تقیدات بصورت دریافت باجهای مختلف تجلی می‌یافته‌اند.^۶ از دیگر عواملی که به ایجاد تقیدات کمک می‌کند، بویژه هنگامی که حکومتیهای

۴. Clough، پیشین. ص ۵۳.

5. Demesne

۶. این امر در مورد خاورمیانه نیز صادق است.

مرکزی ضعیف باشند، توسعه وابستگی شخصی فقرا و تهی‌دستان به ثروتمندان می‌باشد. چنین سواردی، برای نمونه، در اواخر دوره امپراتوری روم، صربستان، و دولت‌های بربر قرن ششم تا دوازدهم میلادی، و امپراتوری بیزانس و ایران دوره ساسانی رخ دادند. البته چهارچوب اقتصادی- اجتماعی شکل‌های گوناگون تقیدات وجود شرایط زیر است:

۱. وجود طبقه سالکی که از حقوق سیاسی و اقتصادی شخصی برخوردار باشد. ۲. وجود کشاورزانی که به تولید برای مصرف می‌پردازند. ۳. سطح معینی از تکامل نیروهای عامل در تولید که تولید روستایی را به نحوی غالب تولید اساسی جامعه سازد.

نکته با در نظر گرفتن کنش متقابل این عوامل گوناگون است که می‌توان شدت و ضعف سرواژ را در نقاط مختلف عالم در طی قرون وسطی دریافت.

منشأ طبقه سرف

طبقه زارعان وابسته که در اوایل قرن دوازدهم اکثریت اعضای جوامع اروپایی را تشکیل می‌دادند، انسان‌هایی را در بر می‌گرفت که اجداد آنها یا برده بودند یا افرادی که در گذشته از آزادی بیشتری نسبت به سرفها برخوردار می‌گشتند. بویش وابسته کردن انسانها به زمین یا به ارباب که از قرن سوم و چهارم میلادی آغاز شده بود از آن پس با سرعت زیادی تا قرن نهم و اوایل قرن دوازدهم ادامه یافت. در رفریابی پویش نخست، یعنی تبدیل برده به سرف ناگزیریم که اوایل دوره سسیتی را در مد نظر قرار دهیم. در آن زمان بر اثر تحولاتی که صورت گرفته بود کشت زمینهای بزرگ^۷ توسط بردگان دیگر مقرون به صرفه نبود. تنگناهای زندگی برای بردگان چنان بود که آنها فقط هنگامی کار می‌کردند که دقیقاً تحت مراقبت قرار می‌گرفتند. باوروی آنها پایین بود، و نظارت و اعمال زور موجب افزایش هزینه برده‌داران می‌گردید. زمان فراوانی برده، برده‌داران به عدم علاقه برده اهمیت چندانی نمی‌دادند. اما صلح دوره آگوستن^۸ عرضه برده را تدریجاً کاهش داد، و برده‌داران با مشکل کمبود برده از یک سو، و معارضه وی از سوی دیگر، روبرو شدند. برای حل این مشکل برده‌داران زمینهای بزرگ خود را به قطعات کوچکتر تقسیم کردند، و بردگان قبلی و زارعین آزادی بنام کولون^۹ را بر روی آنها سکنی دادند. این بردگان از ارباب خود ابزار دریافت می‌داشتند، و در ازای استفاده از زمین و ابزار، سهمی از محصول را به وی می‌دادند. کولونها نیز اجاره یا بهره مالکانه را بصورت نقدی یا جنسی، یعنی سهمی از محصول، پرداخت می‌کردند. آنها و فرزندانشان حق ترک زمین را نداشتند، و به زمین وابسته بودند، و با زمین فروخته می‌شدند.

کمیابی برده روش کشت ویلای^{۱۰} آگلی را نیز تغییر داد. در چنین زمینی که ابعادی گوناگون داشت، پاره‌ای از قطعات زمین (Dominus Fundi) زیر نظر ارباب قرار می‌گرفت، اما قسمت بزرگی از زمین ویلا بین بردگان آزاد شده، دهقانان خرد، یعنی کولونها، و بردگانی که آزادی خود را کاملاً بدست نیاورده بودند (Servi Casati)، یا شبه کولونها، تقسیم می‌شد. در این زمان سیاست دولت امپراتوری روم نیز این بود که شبه کولونها و کولونها را بر روی

7. Latifundia

8. Augustan

9. Colonus

10. Villa

زمین نگهدارد تا از آنها مالیات دریافت کند و جریان منظم غذا به شهر را تأمین کند. با این حال قوانین دولتی تا قرن چهارم بعد از میلاد اشاره‌ای به کولونها نمی‌کنند، و تنها در قانون اساسی کونستانتین^{۱۱} (۳۳۲ م.) است که کولون بعنوان کسی که برای همیشه به زمین وابسته است، و باید مالیات امپراتوری را بپردازد، و برای دولت و ارباب بیگاری انجام دهد، به رسمیت شناخته می‌شود.^{۱۲} در واقع تا قبل از سال ۳۷۰ م. طبق فرمانی اربابان اجازه نداشتند بردگان را که نام آنها در فهرست مالیاتی دولت آمده بود، جدا از زمینی که توسط آنها کشت می‌شد، بفروش برسانند. بعدها نیز قانون دیگری تبدیل بردگان کشاورزی به برده خانگی را ممنوع ساخت. اگر چه در آن زمان تأمین خوراک و مسکن شبه کولونها و کولونها به عهده ارباب نبود، با اینهمه آنها در تابعیت او قرار داشتند، و حق سراجعه به محاکم عمومی از آنها سلب شده بود. در پاره‌ای از نقاط اروپا این نوع تولیدکنندگان حتی تا قرن نهم میلادی وجود داشته‌اند.^{۱۳}

در قرن سوم میلادی که بر مشکلات اقتصادی امپراتوری روم افزوده گشت، تأمین مخارج دولت از طریق مالیات اهمیت یافت. بنابراین کولون به زمین وابسته شد، پیشه‌ور به پیشه‌اش و مأمور اداری به کار اداریش وابستگی یافت. از این گذشته مقتضیات عملی تولید و شرایط حاکم بر آن نیز اربابان را بر آن می‌داشت که افراد آزاد را پس از پایان مدت اجازه بر روی زمین نگهدارند. البته این، عملی غیرقانونی بود. لیکن باید در نظر داشت که فقرا در شرایط نامساعدی قرار داشتند چرا که مسئولیت فرستادن کولونها به سربازی و جمع‌آوری مالیات از آنها بر عهده ارباب بود. در قرن چهارم میلادی بر طبق فرمانی که از طرف دولت امپراتوری صادر گشت، تمام کولونهایی که برای سی سال یا بیشتر بر روی زمین کار کرده بودند، وابسته آن زمین گشتند؛ و عدم تمکین از این فرمان موجب تنبیه آنها می‌شد. با اینهمه فرمان ژوستینین^{۱۴} این عده را از بردگان متمایز ساخت. پس، حتی قبل از سقوط امپراتوری روم، موقعیت اجتماعی کولون بدتر از گذشته شد. اگر چه در زمان لمباردها^{۱۵} و سرووینژیها^{۱۶} هیچ قانونی جابجایی این افراد را بر روی زمین منع نمی‌کرد، و دولت هم در این مورد دخالتی نمی‌کرد. اما مالکان در عمل روستاییان را به زمین وابسته ساختند، و حق فضاوت بر آنها را هم بتدریج بدست آوردند.^{۱۷}

به هنگام سقوط امپراتوری روم پاره‌ای از افراد آزاد که روی زمینهای استانه‌های شمالی امپراتوری روم زندگی می‌کردند، زرسن بودند. بدنبال حمله ژرمنها به امپراتوری روم نیزگروهی از آنها وارد سرزمینهای روم گشتند. لیکن به رغم روابط قبیله‌ای حاکم بر آنها، تمامی افراد مذکور از آزادی کامل برخوردار نبودند. در واقع همه افراد این قبایل دارای موقعیت یکسانی

11. Constantine

12. M. M. Postam, ed., *The Cambridge Economic History of Europe*, Vol. I, 1966, PP. 246 — 55.

13. Hodgett, پیشین. ص ۲۵-۲۶.

14. Justinian

15. Lombards

16. Merovingians

17. همان، ص ۲۶-۲۷.

نبودند. نوشته‌های ناسیت^{۱۸} نمایانگر آن است که در میان ژرمنها نیز کشاورزانی وجود داشته‌اند که برده بوده‌اند، و افراد وابسته به نظامیان ژرمن نیز کاملاً آزاد نبوده‌اند. با اینهمه، اکثر ژرمنهایی که پس از سقوط امپراتوری روم در سرزمینهای فتح شده سکنی‌گزیدند، آزادی خود را بطور کامل از دست ندادند. ولی این عده نیز تدریجاً مورد تعدی بزرگان قرار گرفتند و برای جلوگیری از ورود سأسوران مالیاتی و هجوم و غارت بیگانگان و تجاوز همسایگان ناگزیر از تن دادن به رسم التجاء گشتند که این امر نیز آزادی آنها را محدود می‌ساخت. برخی از آنها نیز که از امکانات مالی بهتری برخوردار بودند، بعنوان واسل لرد برگزیده شدند. اما اغلب آنها به رعیت وابسته به زمین تبدیل گشتند.^{۱۹} عاسل بهم دیگری که به از بین رفتن خرده سالکان آزاد کمک کرد، الزامات یک اقتصاد طبیعی، یعنی اقتصادی که تولید در آن نه برای فروش، بلکه جهت مصرف است، بود. در چنین اقتصادی برای یک خرده سالک یا دهقان آزاد بسیار مشکل است که موقعیت اقتصادی خود را در یک فصل ناساعد و یا به هنگام بروز قحطی و شیوع اسراض حفظ کند. در چنین اوضاع و احوالی وی بناچار به بزرگ سالکان، نظامیان و یا صاحب منصبان کلیسا روی می‌آورد تا از جانب آنها حمایت شود. و این خود مقدمات بندگی یا واسالی را برای او فراهم می‌آورد.

سرواژ در مرحله تکامل فئودالیسم در اروپا

در اوایل دوره فئودالیسم اروپا درصد بزرگی از کشاورزانی که در نواحی غربی امپراتوری روم، یعنی ناحیه‌ای که بعداً کارولینژیها^{۲۰} بر آن تسلط یافتند، و نیز آنهایی که در قلمرو امپراتوری بیزانس زندگی می‌کردند، عملاً، و در بعضی از نواحی رسماً حق جابجا شدن بر روی زمین را نداشتند. چنین وابستگی در مراحل مختلف تکامل فئودالیسم در اروپا و بطور کلی در هرجای دیگری، یا از وابستگی به شخص مالک و یا به زمین نشأت می‌گیرد.^{۲۱} در قوانین و زمینه-یابیهای^{۲۲} ارضی دوره کارولینژیها در قرن نهم و دهم میلادی از این دو نوع وابستگی نام برده می‌شود. در این دوره چه در امپراتوری روم غربی و چه در امپراتوری بیزانس تعداد روستاییانی که آزادی داشتند و از تقیدات گوناگون رها بودند، بخش ناچیزی از آنها را تشکیل می‌دادند. ولی برکنار از این قسمت کوچک روستاییان، بقیه آنها اسیر وابستگی گسترده‌ای بودند، و از اجارهای غیر اقتصادی بسیاری برخوردار بودند.^{۲۳}

در قرن نهم و دهم میلادی، معنای محدود سرف در مورد تولید کنندگانی صادق بود که عنوان سروی^{۲۴} داشتند، اگر چه از نظر شرایط زندگی کولونها نیز سوقعیت مشابه داشتند. سرویهای دوره کارولینژیها بصورت شخصی تابع ارباب بودند، و پایگاه اجتماعی آنها موروثی

18. Tacitus

۱۹. همان، ص ۲۷-۲۸.

20. Carolingians

۲۱. "Serfdom..."، بیشمن، ص ۲۳۵، و Hodgett، بیشمن، ص ۳۲.

22. Surveys

۲۳. همان، ص ۲۰۹.

24. Servi

بود. آنها از هیچ نوع حقوقی در دادگاههای عمومی برخوردار نبودند، و از قبول مشاغل اداری نیز معاف می‌گشتند. تنها راه رهایی آنها از سوقعیت بندگی اعطای آزادی به آنها توسط ارباب بود. آنها در واقع یک طبقه منفصل (کاست) سوروئی را تشکیل می‌دادند.^{۲۵}

در طی سده‌های یازدهم، دوازدهم و سیزدهم میلادی اوضاع اقتصادی و سیاسی اروپا دستخوش تغییرات زیادی شد. جمعیت فزونی گرفت، بازرگانی و صنعت گسترش یافتند، و شهرها رونق پیدا کردند. جنگلها و باتلاقها پاک‌گشتند، و به‌زینهای زیرکشت تبدیل شدند. با افزایش فیف‌داری، ملوک الطوایفی رواج یافت؛ و از قرن دوازدهم به اینسوی در همه نقاط اروپا دوک‌نشینها و پادشاهیهای فتودالی وجود داشتند. مدارک آساری سوجود برای برآورد درست دامنه گسترش سرواژ ناقص‌اند، لیکن روشن‌است که در این دوره بر میزان وابستگی کشاورزان به اربابان در فرانسه، انگلستان و آلمان افزوده می‌شود.^{۲۶}

در اواسط قرن سیزدهم، تعداد سرفها، از نظر حقوقی، همانند عده این افراد در خلال چهارقرن گذشته بود. اما در همین مدت به تعداد کشاورزانی که از نظر اقتصادی - اجتماعی - و نه از نظر حقوقی - وابسته بودند، به میزان زیادی افزوده شده بود. این سرفها با این که از همان محدودیت‌های اقتصادی - اجتماعی سرفها برخوردار بودند، به لحاظ حقوقی سرف عنوان نمی‌گرفتند. این تفاوت صوری پنداشت برخی کسان را در سورد وجود یا عدم وجود فتودالسم در همه نقاط اروپا تحت تأثیر قرار داده است. تمامی این کشاورزان دارای تقیدات اقتصادی و غیر اقتصادی مختلفی نسبت به ارباب بودند. آنها در حصه اربابی بیگاری می‌کردند، و به جهای گوناگونی به‌وی می‌پرداختند. البته، بیگاری در حصه اربابی در انگلستان فرنهای دوازدهم و سیزدهم میلادی وجود داشت، اما در نقاط دیگر اروپا بعد از قرن نهم از رواج این نوع بیگاری کاسته شد. اما در این نقاط نیز، مانند انگلستان، وابستگی روستایان رویه - افزایش بود. چرا که لردها سلسله مراتب فتودالی و حقوق ناشی از آن را در تمامی سطوح استحکام بخشیدند و از حق قضاوت، نه تنها در سورد رعایای خود، بلکه تمام اهالی منطقه، برخوردار شدند؛ و این اسر خود یکی از جلوه‌های وابستگی روستایان بود. در واقع در این دوره، بر خلاف دوره سرمایه‌داری، حقوق عمومی و حقوق خصوصی باهم آسبخنه بودند و از یکدیگر جدایی نداشتند. این حقوق با تقسیمات طبقه‌ای جامعه فتودالی و اقتصاد طبیعی آن تناسب داشت و جزئی از امتیازات طبقه‌ای فتودالها بود.^{۲۷}

اکنون باید به این سؤال پرداخت که چگونه قدرت اقتصادی - اجتماعی سالکان مذهبی و غیرمذهبی گسترش یافت؟ آنها هم از طریق اعمال قدرت در سحل بسبب قدرت اقتصادیشان، و هم از طریق دریافت امتیازات و معافیتها از حکومت مرکزی به چنین قدرتی دست یافتند. پادشاهان فرانکی اسلاک بسیاری به کلیساها و نظامیان و اداریان خود بخشیدند. این اسلاک معافیتها و امتیازات زیادی برای صاحبان آنها همراه می‌آورد، و به اربابان حق قضاوت بر افراد اسلاک خود و افراد آزاد نواحی اطراف آن واگذار می‌شد. از آنجا که چنین معافیت‌هایی حق دخالت

۲۵. "Serfdom..." پیشین، ص ۲۴۶.

۲۶. همان، ص ۲۴۵.

۲۷. همان، ص ۲۴۶.

مأسورین پادشاه در کارهای این املاک را از آنها سلب می‌کردند، و رعایا نیز حق مراجعه به دادگاههای سلطنتی را از دست می‌دادند، وابستگی رعیت به ارباب افزایش می‌یافت.^{۲۸} در قرنهای یازدهم و دوازدهم میلادی قدرت قضایی اربابان افزایش یافت. اربابان مذهبی و غیرمذهبی حاکمیت خود را در املاک مختلف گسترش دادند. البته باید بین حقوق قضایی یک لرد بعنوان ارباب مانور و حقوق او بعنوان نماینده پادشاه دقیقاً به تمایز قایل شد. در انگلستان قرن دوازدهم، اربابان دادگاههای خود را داشتند، اما در همین هنگام در این کشور لردهایی که یک صده کاسل (تقسیمات منطقه‌ای مربوط به سایر) را در اختیار داشتند، دادگاههای عمومی موسوم به دادگاه صده^{۲۹} را نیز در اختیار داشتند. در این زمان تخیلفاتی که قبلاً به دادگاههای عمومی ارجاع می‌شد، در دادگاههای صده مورد رسیدگی قرار می‌گرفتند. اما با افزایش قدرت لرد، قضاوت وی در این دادگاهها حتماً تعیین کننده یافت، و قضاوت در مورد اعمال جنایی مهم که قبلاً مختص شاه بود، نیز به لرد واگذار گشت. در دیگر نقاط اروپا نیز قدرت حقوقی زمینداران وسعت یافت، و حتی از قدرت لردهای انگلستان بیشتر شد. البته به این نکته باید توجه داشت که اربابان از طریق دریافت جریمه و تاوان نیز درآمد قابل ملاحظه‌ای بدست می‌آوردند.^{۳۰} گذشته از این، زمین‌داران این دوره چند نوع تعهد اساسی برای اغلب روستاییان بوجود آوردند.

تعهدات و تقیدات تولیدکنندگان وابسته

نخستین تعهد روستایی در طی دوره فئودالیسم اروپا پرداخت مالیات سرانه‌ای (Capitagium، به فرانسه Chevage) بود که سالانه به ارباب پرداخت می‌شد. این مالیات سرانه را هم سرفها و هم افرادی که خود را به التجاء ارباب مذهبی در آورده بودند، می‌پرداختند.^{۳۱} مقدار این مالیات زیاد نبود، اما وجود آن مبین وابستگی این افراد به ارباب محل بود. این مالیات سرانه در ابتداء از بردگان آزاد شده دریافت می‌شد.^{۳۲}

تالار^{۳۳} نیز نوعی مالیات بود که به هنگام بی‌نظمیهای اواخر دوره کارولینژیها رواج یافت. چنین مالیاتی را نورسها نیز در زمینهای سلطنتی انگلستان اشاعه دادند. تالار در فرانسه و انگلستان بیشتر از آلمان رایج بوده است. سرچشمه این دو نوع مالیات را در عهد ژرمنها می‌توان یافت. روشن است که تحمیل چنین عوارضی بی‌ارتباط با قدرت قضایی اربابان نبوده است.^{۳۴}

یکی دیگر از تعهدات روستاییان لزوم گرفتن اجازه از لرد برای ازدواج با یکی از زنان خارج از ملک ارباب بود (Forismaritagium). علت وجودی چنین تقیدی آن بود که

۲۸. Hodgett، پیشین، ص ۳۰.

29. Hundred Court

۳۰ همان، ص ۱۷۳-۱۷۴.

۳۱. «...Serfdom» پیشین، ص ۲۴۶.

۳۲. Hodgett، پیشین، ص ۳۰.

33. tallage, tailage

۳۴. همان.

فرزند ناشی از ازدواج رعیتی که قانوناً سرف محسوب می‌شد، با یکی از افراد آزاد، فردی آزاد بود. اگر این عمل صورت می‌گرفت، عرضه نیروی کار سورد نیاز ارباب کاهش می‌یافت، و این امر تهدیدی برای وی بحساب می‌آمد.

سومین فید عمده روستاییان اروپا در دوره فئودالیسم درصافت قسمتی از ارث رعیت توسط ارباب بود. اگر رعیت وارثی نداشت قسمت اعظم یا همه ارث وی از آن ارباب می‌شد. در صورتی که از رعیت فرزندی برجای می‌ماند، فرزند وی وارث قسمتی از ارث پدر می‌شد، اما متعهد بود که مانند پدر خود برای ارباب کار کند. آن‌عه از رعایا هم که از نظر قانونی سرف عنوان نمی‌گرفتند، لیکن وابسته به ارباب بودند، تعدادی از دامهایشان را به ارباب پیشکش می‌کردند.

چهارمین نوع تقید روستایی عبارت بود از تعهدی (Banalités) که بر اساس آن کشاورز متعهد می‌گشت که غله خود را در آسیاب ارباب آرد کند، نان خود را در نانوايي ارباب بپزد، و آب‌انگور سورد نیاز خود را در ماشین انگورگیری ارباب بگیرد. به‌ازای استفاده از همه این وسایل رعیت می‌بایست مبلغی به ارباب بپردازد. در بعضی از سزارع نیز ارباب حق انحصاری نگهداشتن گاوین را برای خود نگاه می‌داشت، و از رعایا بخاطر استفاده از آن چیزی می‌گرفت.^{۳۵} از قرن یازدهم به این‌سوی به‌سبب رواج رسم بان^{۳۶}، نوع جدیدی از عوارض سنیوری مرسوم گشت که در آلمان به بان^{۳۷} و در فرانسه به پوئسته^{۳۷} مرسوم بود. برور زبان تعهدات و تقیدات هر چه بیشتری وضع می‌گشتند، درواقع در حالیکه بیگاری بصورت بهره‌کار کاهش می‌یافت، تقیدات دیگری برای روستاییان بوجود می‌آمد. به‌پاره‌ای از این عوارض پیش از این اشاره شد. به‌فهرست مذکور باید بیگاریهای جدیدی (Corvée)، مانند حمل محصول به بازار، بیگاری برای آبهوسازی و شراب‌سازی، باج رعیت به ارباب بخاطر شوهر دادن دختر خود، پرداخت وجهی بمنظور استفاده از چراگاه و جنگل را اضافه کرد^{۳۸}. از همه اینها گذشته، رعیت هیزم و پارچه‌های پشمی و پنبه‌ای سورد نیاز ارباب را تهیه می‌کرد، خانه او را می‌ساخت، و برای او نجاری و آهنگری می‌کرد، و در جشنها در مقابل وی می‌رقصید.^{۳۹}

با وجود این، تعهدات رعایا در اینجا پایان نمی‌پذیرفت؛ آنها مجبور بودند یک‌دهم محصول (عشریه) را به کلیسا بپردازند. چنین می‌نماید که پرداخت عشریه که در اصل برای تأمین زندگی افراد کلیسا بوجود آمد، نخست جنبه داوطلبانه داشته است. اما پس از مدتی تبدیل به یکی از تعهدات دایم روستاییان شد. در راه اجرای این تعهد رعایا ناچار بودند که از هر ده دسته غله یک دسته، یک‌گوساله از هر ده‌گوساله، و یک بره از هر ده‌بره، از هر ده جوجه یک جوجه، از هر ده تخم‌سرغ یک عدد، و نیز یک دهم چوب بریده شده را در اختیار کلیسا قرار دهند. در پاره‌ای از اوقات نیز مالیات سلطنتی به این مالیاتها افزوده می‌گشت. مالیات سلطنتی و نیز مالیات کلیسا، هم به خرده مالکان و هم به کشاورزان وابسته تعلق می‌گرفت.

۳۴. همان.

35. Ban 36. Bann 37. Poesté

۳۸. همان، ص ۱۷۴.

۳۹. Tappen، پوشین. ۸۹-۹۳.

بر آورد می‌شود که جمع کل این عوارض و باجهای مختلف به حدود پنجاه درصد تولید ناخالص یک سرف سی رسیده است.^{۴۰} و این اسر خود وسعت و سنگینی آن تقیدات را برای رعایای وابسته‌ای که رسماً یا عملاً سرف بودند، نشان می‌دهد.

با اینهمه باید در نظر داشت که میزان و شدت وابستگی روستاییان در همه نقاط اروپا یکسان نبوده است. بلکه این وابستگی از نظر میزان و شدت در نواحی مختلف اروپا متفاوت بوده است. مثلاً رسم بنالیت^{۴۱} در اواخر قرن نهم و دهم بیش از هر جای دیگری در فرانسه گسترش داشته است؛ علت این اسر را شاید بتوان در ناتوانی زیاد پادشاهان این دوره فرانسه یافت. از سوی دیگر این رسم در آلمان کمتر از نقاط دیگر رایج بوده است، و زبان رواج آن نیز دیرتر از نقاط دیگر بوده^{۴۲}. این اسر در مورد وابستگی روستاییان به زمین و شخص ارباب نیز صادق است. در سوئیس وابستگی به زمین پس از مبارزه این جامعه برای کسب استقلال ملی از میان رفت، اما در بعضی از نواحی فرانسه سرواژ تاجایی که به زمین مربوط می‌شد، دوام آورد (Servage réel). ایسن نوع بندگی در لائون^{۴۳}، شاسپین^{۴۴}، و بعضی از نقاط بورگاندی^{۴۵}، فرانک کومته^{۴۶}، و نیورنه^{۴۷} دایر بوده است. در حالی که در نواحی آنتردوسر^{۴۸} وابستگی به زمین عملاً وجود نداشت، در نواحی مدوک^{۴۹} این وابستگی کاملاً برقرار بوده. در فرانکونی^{۵۰} وابستگی به زمین پیش از واقعه سرگ سیاه از بین رفت، در حالی که روستاییان انگلستان اگر چه به خرید زمین بیشتر روی آوردند، لیکن قادر به خرید آزادی خود نگشتند، و تقیدات آنها مانند گذشته پا بر جای ماند.^{۵۱}

در آلمان هوریگنها^{۵۲} که بازماندگان بردگانی بودند که بر روی حصه اربابی کار می‌کردند، همراه با روستاییان وابسته دیگر سوجد طبقه افراد وابسته (Leibeigene) گردیدند. اگر چه تکامل تدریجی این عده در اساس فرق چندانی با تکامل موقعیت روستاییان وابسته سایر نقاط اروپا نداشت، لیکن گروه اخیر سرفهایی بودند که در ابتداء از جانب لرد برای انجام وظایف اداری و نظامی برگزیده شده، دارای روابطی نزدیک با وی بودند. پس از آن که نقش نظامی این گروه افزایش یافت، از طرف لرد به آنها فیه واگذار شد، و بتدریج در قرن سیزدهم به رغم موقعیت محدودی که از نظر ازدواج و خرید و فروش زمین داشتند، به سرتبه نجبا ارتقاء پیدا کردند.

در انگلستان وابستگی روستاییان بیشتر به زمین بود تا به شخص لرد. علت این اسر ممکن است آن باشد که بسبب قدرت زیاد حکومت مرکزی در انگلستان، حقوق خصوصی نسبت به نقاط دیگر اروپا کمتر توسعه یافته بود. البته، حقوقدانان انگلیس در قرن سیزدهم انجام

۴۰. Postam، پیشین. ص ۶۰۳.

41. Banalités

۴۲. Hodgett، پیشین. ص ۳۰.

43. Laon

44. Champagne

45. Burgandy

46. Franche - Comté

47. Nivernais

48. Entre — deux — Mers

49. Médoc

50. Franconia

۵۱. همان، ص ۲۰۹-۲۱۰.

52. Hörigen

بیگاری و پرداخت بهره کار را ملایکی برای مشخص ساختن موقعیت غیر آزاد افراد می شناختند، با این که سلاک فوق در باوریا نیز مصداق داشته است.

آنچه باعث جرح و تعدیل شکل بندگی در اروپا می شد، وجود دو دسته عوامل مخالف، پا به پای هم، در سرتاسر اروپا بود. یک دسته از این عوامل سوجب تشدید وابستگی به زمین می شد، و در کنار آن دسته دیگری از عوامل، منجمه گرایش اربابان و حکومتها به پاک کردن زمینهای جنگلی و احیای زمینهای سوات به کاهش این وابستگی کمک می کرده اند چرا که تعدادی از روستاییان آزاد با پرداخت بهره جنسی و پولی در این زمینها ساکن شدند. چنین روندی را در انگلستان و فرانسه قرن دوازدهم می توان مشاهده کرد. در مقابل، زمینداران پاره ای از نقاط اروپا برای جلوگیری از حرکت روستاییان به طرف این زمینها و ایجاد انگیزه های بیشتر برای روستاییان وابسته، برخی از تقیدات روستایی، مانند ممنوعیت ازدواج در خارج از مانورو مالیات بر ارث را از میان برداشتند، و نیز روستاییان را از پرداخت باجهای دیگری معاف کردند. با اینهمه، روستاییان عملاً در موقعیت بندگی نگاه داشته شدند. در مورد نخست نیز، اگر چه وابستگی به زمین از بین رفت، اما دیگر تقیدات روستایی بر جای باقی ماندند.^{۵۳}

در اواخر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم پادشاهان فرانسه بعضی از تقیدات زمینهای سلطنتی را کاهش دادند، یا حتی آزادی تعدادی از سرفها را به آنها باز پس دادند. علت این عمل نیز اصلاح مشکلات مالی دستگاه سلطنت بود. همچنین در ایتالیا در همین دوره نهضت آزاد ساختن سرفها بوجود آمد، و علت اصلی آن نیز مشکلات مالی و سیاسی بود. حکومت کمونهای شهری هم برای تضعیف سبانی قدرت نجبای زمیندار و ازدیاد تعداد مالیات دهندگان آزاد این کمونها، و بسااخره افزایش عرضه نیروی کار شهری دست به چنین کاری زدند.^{۵۴}

در واقع، شرایط اقتصادی و سیاسی اروپای غربی در قرن چهاردهم میلادی کاهش تقیدات روستایی را ایجاب کردند. رشد بازرگانی و افزایش قدرت حکومتهای مرکزی دو عامل مهم برای کاهش تقیدات روستایی بودند. لیکن مهمترین عامل در کاهش این تقیدات قیاسهای دهقانی و کاهش جمعیت اروپا پس از واقعه سرگ سیاه بود که نسبت نیروی کار به زمین را به نفع روستاییان دگرگون ساخت. قیاسهای دهقانی انگلستان، فرانسه، ایتالیا و اسپانیا بین قرنهای سیزدهم، چهاردهم و پانزدهم میلادی، و آلمان در اوایل قرن شانزدهم در گرفت. این قیاسها در اعتراض به موقعیت بندگی روستاییان پدید آمد، و جهت اساسی آنها آزادی و کاهش اجاره، و دریافت اجازه خرید و فروش زمین بود.^{۵۵} البته قیاسهای دهقانی ایتالیا در قرن دوازدهم نیز در اعطای آزادی به روستاییان مذکور یاری رساننده بود. قیام دهقانی در کاتالونی^{۵۶}

۵۳. همان.

۵۴. «...Serfdom»، پیشین، ص ۲۴۶.

۵۵. شمار قیام روستاییان انگلیس که به رهبری جان بال (J. Ball) صورت گرفت، معرف گرایشهای تساوی خواهانه این روستاییان بود:

When Adam dalf and Eve span, Who Was thanne a gentelman?

(J.D. Bernal, *Sciencein History*, Vol. 4, 1969, P. 1045.)

56. Catalonia

نیز در اواخر قرن پانزدهم برضد تقیدات شخصی صورت گرفت که جایگزین بهره‌کار بعنوان تقید اصلی روستایان شده بود. هدف نهضت دهقانی آلمان بین سالهای ۱۴۹۳ و ۱۵۲۵، الغای سرواژ و کاهشی اجاره زمین و بیگاریهای سخت بود.^{۵۸} با این حال باید در نظر داشت که این قیاسها اجبارهای غیراقتصادی و اقتصادی روستایان را بطورکلی در انگلستان تا قرن هفدهم، و در فرانسه و آلمان غربی تا قرن هیجدهم، و در اروپای شرقی تا قرنهای نوزدهم و بیستم از میان برنداشتند، و وضع اقتصادی - سیاسی روستایان عملاً بهبود چندانی نیافت، و نظام اقتصادی - اجتماعی فئودالیسم به نحوی غالب در این دوره پا برجا ماند. در واقع شرایط زندگی روستایان در اروپای شرقی در اواخر قرون وسطی بدتر شد. قبل از قرن چهاردهم وضع روستایان اروپای شرقی از وضع روستایان اروپای غربی چندان بدتر نبود. چراکه در آن دوره جماعت‌های آزاد روستایی در زمینهای دست نخورده آلمان شرقی، لهستان، بوهیمیا^{۵۹}، موراویا^{۶۰}، و مجارستان پای گرفته بودند. از قرن چهاردهم به بعد این جماعتها تحت شرایط خاص سیاسی و اقتصادی که پدید آمده بود، در وضع نامناسبی قرار گرفتند. منطقه بین بالتیک و بالکان در قرنهای چهاردهم و پانزدهم درگیر جنگهای بسیاری گشتند. این جنگها به کاهش جمعیت روستایی انجامیدند، و موجب افزایش زمینهای ناکاشت گردیدند (همانگونه که در غرب روی داد). در نتیجه این جنگها قدرت نجبا به ضرر قدرت مرکزی فزونی یافت. وقوع این اسر در آلمان شرقی، پروس و لهستان سقارن با افزایش تقاضا برای غله در اروپای غربی گردید. از این روی اربابان برای بدست آوردن عایدی بیشتر، زمینهای روستایان را تصرف کردند، و مجدداً بهره‌کار را رواج دادند، و حتی بر سیدان آن افزودند. برای مثال در لهستان در قرن پانزدهم بیگاری در حصه اربابی (بهره‌کار) به چهار روز در هفته افزایش یافت، و قوانینی برای وابسته کردن روستایان به زمین وضع شد، و در موراویا و مجارستان و بوهیمیا نیز همین اسر به نتایج مشابهی انجامید. باوجود قیاسهای دهقانی در این منطقه، روستایان امپراتوری اطریش - مجارستان تا اواخر قرن هیجدهم از حق حرکت و حق انتخاب پیشه محروم بودند. سیر تشدید تقیدات روستایی در روسیه نیز مانند دیگر کشورهای اروپای شرقی بود.^{۶۱}

فقر بندی روستایان اروپا در دوره فئودالیسم

افراد طبقه روستایی اروپا در این دوره از موقعیت اقتصادی - اجتماعی یکسانی برخوردار نبودند، و به قشرهای مختلف تقسیم می‌گشتند. در واقع حتی در اوایل قرن دوازدهم میلادی نیز روستاییانی که از نظر حقوقی به زمین وابسته بودند (Villein - Serf)، همه از آزادی یکسانی بهره‌مند نمی‌گشتند. قشر بالایی این روستایان سرفهائی بودند که در ابتداء خود را به التیاء اربابان در آورده بودند، لیکن زمین خود را در اختیار داشتند. سونتمهای^{۶۱} آلمان در

۵۷. «...Serfdom» پیشین، ص ۲۲۷.

58. Bohemia

59. Moravia

۶۰. همان.

61. Muntmen

قرن دوازدهم از موقعیت برتری نسبت به دیگر سستا‌جرین وابسته برخوردار بودند. در فرانسه این سرفه‌ها را کومنده^{۶۲} می‌خواندند، اما موقعیت آنها عملاً تفاوتی با موقعیت بقیه سرفه‌ها نداشت. وضع دویزدی سوکمنها^{۶۳} از سرفه‌های دیگر بهتر بود چرا که وابستگی آنها بیشتر به‌لرد بود تا به‌زمین. در آلمان نیز پاره‌ای از سرفه‌ها مانند سوکمنهای انگلیسی و لیبرولین^{۶۴} فرانسوی می‌توانستند ارباب خویش را خود انتخاب کنند. ولی حتی چنین قشری نیز تقیداتی داشت و تعهد انجام خدماتی را برای لرد برگردن داشت.^{۶۵}

پایین‌تر از این قشرها روستاییان وابسته به‌زمین قرار داشتند که بار انواع تقیداتی را که ذکر آن بمیان رفت، بردوش داشتند. در بعضی از نقاط، مانند نواحی جنوب کوه‌های آلپ، کار این دسته از روستاییان در چهارچوب قراردادی صورت می‌گرفت که به‌لبولو^{۶۶} معروف بود. مدت این قرارداد معمولاً بیست و نه ساله بود. بر طبق این قرارداد روستایی ناگزیر بود در زمین موضوع قرار داد سکونت‌گزیند و آن‌را کشت کند. در صورت تخلف نیز روستایی توسط ارباب از زمین رانده می‌شد.^{۶۷} با اینهمه، این اجاره سوتی مانع از این نمی‌گردید که آنها را مانند روستاییان شمال کوه‌های آلپ سرف نخوانیم.

پایین‌تر از همه این قشرها بوردیرها^{۶۸}، اسکواترها^{۶۹}، و کاترها^{۷۰} بودند که به‌خوش-نشینهای خاورمیانه شباهت داشتند. آنها فاقد سلک استیجاری بودند، اگر چه پاره‌ای از آنها که از موقعیت بهتری برخوردار بودند، صاحب قطعه زمین بسیار کوچکی-کوچکتر از زمینی که سرفه‌های دیگر در اختیار داشتند- بودند. بسیاری از آنها در ازای پرداخت بهره جنسی بروی زمین ارباب یا زمین مورد بهره برداری روستاییان سرفه کار می‌کردند. بخشی از ایشان نیز به شباتی مشغول بودند. احتمال که پدران افراد این قشر پس از اقامت در مانورها، بر خلاف دیگر روستاییان استطاعت اجاره زمینی برای کشت را نداشته‌اند. دسته‌ای از آنها هم فرزندان جوانتر روستاییان وابسته بودند که قوانین ارث سهمی به ایشان وا نمی‌گذاشتند.^{۷۱}

از ایلقرار انواع و درجات مختلف وابستگی روستاییان اروپا را در دوره فئودالیسم می‌توان مشاهده کرد. و بنابر مقتضیات عملی و فکری گوناگون اجتماع قشربندی در درون طبقه روستاییان وابسته وسعت پیدا کرد. برای مثال، در دوره‌های بحرانی قرنهای چهاردهم و پانزدهم این قشربندی را به‌نحو شخصی در روستاهای انگلستان می‌توان مشاهده کرد.^{۷۲} بر اثر این قشربندی است که دهقان سرفه، متوسط و فقیر بوجود می‌آید، و دهقان سرفه به‌این امکان دست می‌یابد که به‌خرید زمین پردازد، و بتدریج، هنگامی که بازگانی محلی گسترش

62. Commendés

63. Domesday socman

64. Libre Villain

۶۵. «Hodgett»، پیشین. ص ۳۳.

66. Livello

۶۷. همان، ص ۱۸۱.

68. Bordiers

69. Squatters

70. Cotters

۷۱. Clough، پیشین، ص ۵۶-۵۷، و Hodgett، پیشین. ص ۳۳-۳۴.

۷۲. Dobb، پیشین. ص ۶۰-۶۱.

می‌یابد، دست به تراکم سرمایه زند.^{۷۳}
 بالاخره، این دهقانان سرفه سرانجام توانستند آزادی خود را از ارباب باز خرید کنند، و «کولاکهای» اواخر دوره فتودالیسم اروپا و خرده‌سالکان قرنهای شانزدهم و هفدهم اروپای غربی را بوجود آورند.^{۷۴}

۷۳. در واقع در سال ۱۴۳۵ م. یکی از سرفهای مانورکاسکل کومب به هنگام مرگ ۲۰۰۰ پوند ارث از خود باقی می‌گذارد (همان، ص ۶۱).
 ۷۴. در اینجا باید این نکته را خاطر نشان ساخت که اگرچه پاره‌ای از سرفها توانستند آزادی خود را باز خرید کنند، و از وابستگی بزمین و محدودیتهای دیگر رهایی یابند، لیکن در ازای آن ناچار بودند که سالانه عوارضی پولی یا جنسی به ارباب بپردازند (Tappen، پیشین، ص ۸۷-۸۸).

بهره‌کشی فئودالی در اروپا



در دوره فئودالیسم تولید بصورت غالب برای مصرف است و نه مبادله. پس اقتصاد طبیعی اقتصاد مسلط جامعه است. فعالیت اصلی تولیدی جامعه در یک اقتصاد فئودالی کشاورزی است. در چنین شرایطی مبادله در شهرها و اطراف شهرها وجود داشته است، اما حوزه محدودی از تولید جامعه را در بر می‌گرفته است، و بدین سبب می‌توان گفت که اقتصاد فئودالی بطور کلی یک اقتصاد خودکفا در سطح یک اجتماع (ده) یا حتی، در پاره‌ای از نقاط، خانواده بوده است. اگر چه این راست است که آمار و شواهد قابل دسترس در مورد توزیع جمعیت بین شهر و ده در اروپای قرون وسطی به قدرت وجود دارد، با این حال تخمین زده می‌شود که در اوایل قرن چهاردهم در فرانسه بین ۸ تا ۱۰ درصد مردم معاش خود را مستقیماً از طریق زمین تأمین می‌کردند. محتملاً چنین نسبتی را به اکثر نقاط اروپای غربی می‌توان تعمیم داد، و بطور کلی تا قرن نوزدهم تمامی اروپای غربی، بجز شهرها، چنین وضعی داشته است.^۱ به همین دلیل نیز هنگام مطالعه روابط توزیعی نظام اقتصادی- اجتماعی فئودالیسم می‌بایست فعالیتی که زمینه اساسی این روابط می‌باشد، یعنی کشاورزی، بپردازیم.

مانور

شناخت چگونگی سیر و تکامل یکی از واحدهای اساسی در تولید و توزیع این نظام، یعنی مانور (Manor در انگلستان، Seignior در فرانسه، و Grundherrschaft در آلمان) به هنگام مطالعه روابط توزیعی در دوره فئودالیسم اروپای غربی و مرکزی جنبه اساسی دارد. از قرن یازدهم به اینسو، مانور تبدیل به نهادی می‌گردد که عناصر اصلی روابط ارباب- رعیت را در خود جای می‌دهد. از طریق این نهاد، و در این نهاد بود که سازاد تولید رعیت در اختیار ارباب قرار داده می‌شد، در حالی که هیچ نوع خدمت اساسی از جانب ارباب برای رعیت انجام نمی‌گرفت تا چنین رابطه‌ای را توجیه کند. تسلط ارباب از طریق «حمایت» او از رعیت در قبال نابسامانیهای این دوره توجیه می‌شد، لیکن این حمایتی

۱. Clough، پشین. ص ۵۱ و Hodgett، پشین. ص ۹۰.

بود که رعیت در انتخاب آن حقی را دارا نبود. عنصر اجبار در این روابط نیز از این راه جنبه آسرا نه پیدا می کرد که تعداد زیادی از رعایا در قرون وسطی سرفه بودند، یعنی حتی اگر از نظر حقوقی سرف نبودند، و قانوناً آزاد بودند، عملاً به ارباب وابستگی داشتند.

سواى قرار داد تابعیت فردی که هم مواد آن معمولاً به دقت مشخص نمی گشت و هم زود به دست فراموشی سپرده می شد، رابطه بین لرد و تولیدکننده از طریق «رسم مانور»^۲ تنظیم می گشت. در واقع این رسم چنان اهمیت داشت که در فرانسه واژه رایج برای اجاره Customs بود و پرداخت کننده اجاره را Customary Man می نامیدند.^۳

بطور خلاصه، مانور سلک اربابی بزرگی بود که به طریق مشروط یا غیرمشروط به ارباب واگذار می شد. تولیدکنندگان این اسلاک را روستاییان وابسته به زمین (خواه از نظر حقوقی و خواه تنها در عمل) تشکیل می دادند که مازاد تولید را بصورت انجام بیگاری در سلک ارباب، بهره جنسی و یا پولی در اختیار وی قرار می دادند. مانور از چندین مزرعه کوچک تشکیل می شد. تولیدکنندگان مالکیت این زمینها را دارا نبودند، بلکه تنها مجاز به بهره برداری از آنها بودند، و در قید تقیدات و بیگاریهای سختی قرار داشتند.

شکلهای تابعیت رعایا در سانورهای مختلف برحسب اوضاع و احوال سیاسی و اقتصادی و نیز سنتهای هر محل تفاوت می پذیرفت. اما عنصر اصلی رابطه تابعیت در همه سانورها و زمینهای غیر مانوری، یعنی دریافت بهره از رعایایی که در روی زمینها ساکن شده بودند، بیش از سه شکل بهره کار، بهره جنسی و بهره پولی بخود نمی گرفت.^۴

گسترش این نوع سلک در تمام اروپا به گونه ای یکسان نبود. در برخی نقاط سانور زودتر و در نقاط دیگری، دیرتر، توسعه یافت؛ و در بعضی از نقاط تمام زمینهای موجود به سانور تبدیل گشتند، و در پاره ای از نقاط تعداد زیادی از زمینداریهایی روستایی برجای ماندند. مانوری کردن پاره ای از نقاط فرانسه و ایتالیا خیلی پیشتر از آلمان و انگلستان انجام گرفت. در واقع، در اوایل قرن سیزدهم اسلاک بزرگ آلمان هنوز در مرحله انتقال به سانور بودند.

در قرن نهم در بسیاری از نقاط اسلاک بزرگی به وجود آمده بودند. این اسلاک در شمال شرقی و جنوب شرقی گل^۵، بیشتر نقاط ایتالیا، کاتالونی^۶ و سرزمین راین، و پاره ای از نقاط آلمان مرکزی و جنوبی برانگشته بودند. در انگلستان مانوری کردن اسلاک در اواسط قرن دهم بوقوع پیوست. مانور هرگز در جنوب غربی گل و ساکسون شکل غالب پیدا نکرد چرا که در آنجا اسلاک بزرگ در کنار اسلاک کوچک باقی ماندند، و صاحبان اسلاک کوچک نیز تحت نفوذ حکومت مرکزی قرار داشتند. ضمناً در پاره ای از نواحی مانند شمال هلند، نروژ و شاید سوئد، کم و بیش اثری از اسلاک مانوری دیده نشده است.^۷

2. Custom of the manor

۳. Bloch، پیشین، جلد اول، ص ۲۴۸.

4. Rodney Hilton، «The Manor»، *The Journal of Peasant Studies*، Vol. 1، No. 1، Oct. 1973، P. 108.

5. Gaul 6. Catalonia

۷. Hodgett، پیشین، ص ۲۴.

سابقه تاریخی مانور

منشأ پیدایش املاک بزرگ در شبه جزیره ایتالیا به هنگام گسترش امپراتوری روم از طریق اهداء زمین به افراد نظامی و اداری، تصرف، ازدواج و جز آن، بود. در منطقه گل این املاک قبل از اشاعه سلطه امپراتوری نیز وجود داشتند. مانور تحت عنوان ویلا در شبه جزیره ایتالیا و گل وجود داشت. تأثیر نهادهای رومی برجاسته روستایی در پاره‌ای از نقاط عمیق بود؛ و این سربوژه در سورد ویلاهای گل فرانکها و ایتالیا صورتی بارز داشت. همانگونه که قبلاً ذکر آن رفت، در اواخر دوره برده‌داری روم برده‌داران بخشی از زمینهای خود را به بردگان نیمه‌آزاد، بردگان آزاد شل و کولونیا بداخاره دادند. املاک رومی فوق یا ویلاهای گلی تا دوره قرون وسطی برای ماندند، و بتدریج به واحدهای خود کفایی تبدیل گشتند که خود نیازهایشان را برآورده‌سی ساختند. تولید کنندگان این زمینها نیز علاوه بر پرداخت اجاره، خدماتی نیز برای ارباب انجام می دادند.

در چنین املاکی، که چنانچه اشاره شد به ویلا معروف بودند، قسمتی از زمین معمولاً در اختیار ارباب باقی می ماند. این قطعه زمین به دو مبلوس فولدی⁸ مصطلح بود، اما بخش بزرگتری از زمین که شامل مزارع کوچک می گشت، توسط بردگان نیمه‌آزاد و کولونیا کشت می شد. حتی وجود املاک استیجاری برای این بزرگان نیمه آزاد (Mansi Serviles) و املاک استیجاری جهت افراد آزاد (Mansi Igneniale) در قرن نهم میلادی نیز سرزگشته است. از سوی دیگر، افراد آزادی هم وجود داشتند که زمین آنها در مالکیت ایشان قرار داشت و کشتکاری بر روی آن را نیز خود بر عهده داشتند و فقط در ازای آن به سران قبیله یا طایفه اجاره می پرداختند. رؤسای قبایل و طوایف مذکور تدریجاً به اربابان محلی تبدیل شدند، و همپای دیگر مالکان بزرگ به دست اندازی به زمینهای اطراف پرداختند. آنها یا توسل به نیروهای قهرآمیز و «نهادالنجاء» زمینهای کوچک اطراف زمینهای خود را تحت سلطه خویش درآوردند. با این ترتیب، مانور از دو طریق عمده فرونی و گسترش یافت؛ تحت از طریق دست اندازی اربابان بد زمینهای خصوصی که در لایلای املاک آنها قرار داشتند، و دوم از طریق النجاء. از همین روی بود که مانور از تجمع مزارع کوچک بوجود آمد. این امر اگرچه تبدلات جدیدی برای مالک آزادی که اکنون مستأجر لرد شده بود، بوجود می آورد، لیکن دگرگونی در شیوه‌های کشت را باعث نگشت. وی بدان سبب به تابعیت لرد در می آمد که زمینداران بزرگ از قدرت اقتصادی - سیاسی وسیعی برخوردار شده بودند.

با اینهمه باید متذکر شد که تشکیل مانور در همه نقاط اروپا در رابطه با فایف داران و اربابان مستفندی که حکم واسالهای مرتبه نخست را دارا باشند، صورت نگرفته است. در واقع در ساردنی⁹ که از نقاط دیگر اروپا نسبتاً پدور مانده بود، و از حوادث آن کم و بیش برکنار بود، مانور بدون رواج اشرافیت اروپا و رسم النجاء فرانکها بسای گرفت. با وجود این در این منطقه نیز زمین همچون املاک مانور نقاط دیگر اروپا و توسط روستایی وابسته کشت می شد. از سوی دیگر، در مناطقی مانند سکونتگاههای اقوام سلت¹⁰ در مجمع الجزایر انگلیس، شبه جزیره اسکاند

8. Villa

9. Dominus fundi

10. Sardinia

11. Celtic

یناوی، و همچنین تا قرن چهاردهم و پانزدهم در ژرمانی و سواحل دریای شمال، کم و بیش نه مانور و نه نظام واسالی پدید آمد. با اینحال روستایی وابسته در این مناطق پدیده‌ای بیگانه نبود. بمرور سران زمیندار و افراد نظامی روستاهای ژرمانی در استقرار نظام مانوری کوشیدند، و روابط خویشاوندی از میان برداشته شدند. در واقع هنگامی که نهادهای اقتصادی و سیاسی فئودالیسم اروپا در اوج تکامل خود بودند، مدت‌ها از آشنایی کم و بیش این جوامع با سאלه وابستگی زارعین خرد و تابعیتهای نظامی سی‌گذشت. لیکن این جوامع فاقد نظام سلسله مراتب تابعیت روستایی و واسالی، دست‌کم بصورتی که در دیگر نقاط اروپا رواج داشت، بودند. دلایل وجود چنین وضعی ممکن است فقدان نفوذ فرانکها در این مناطق، و وجود کشاورزان آزادی باشد که خود جزء نظامیان بودند، و در حین مبارزه با آنها در یک سطح می‌جنگیدند. وجود روابط خویشاوندی در میان مردم سلت، شمال هلند، اسکاتلند، و وجود نهادهای قانونی عمومی در میان مردم آلمان نیز بر این ویژگی بی‌اثر نبوده است. نظام مانوری در انگلستان بیش از هرجای دیگری گسترش یافت، و در زمان پادشاهی نورسها زمینهای خصوصی روستاییان و نجبا بکلی برچیده شدند. درحالی‌که در سایر نواحی اروپای غربی به‌رغم گسترش وسیع مانور، زمینهای خصوصی نجبا، آلو، برجای ماندند.^{۱۱}

مشخصات مانور

مانور ملکی اربابی بود که به‌سه‌قسمت اصلی و مربوط به‌هم تقسیم می‌شد. یک قسمت حصه اربابی^{۱۲} بود که هرچه رعایا در آن تولید می‌کردند از آن ارباب می‌شد. قسمت دیگر را حصه‌های رعیتی^{۱۳} می‌خواندند که شامل بهره‌برداریهایی کوچک و متوسط رعایای وابسته با سرفها می‌گشت. روستاییان در ازای انجام بیگاری و تعهدات دیگری که پیش از این از آنها سخن رفت، حق استفاده از این زمینها را تحصیل می‌کردند، و از آنچه از تولید در این زمینها نصیب آنها می‌گشت، حواج زندگی خود و خانواده‌شان را برمی‌آوردند. درکنار حصه اربابی و رعیتی نیز چراگاهها و جنگلهای اشتراکی قرار داشتند. از این گذشته، مانور محوطه انبار ارباب، کارگاهها و آغل را نیز در برمی‌گرفت. این ساختمانها که بعضی اوقات حصارکشی می‌شدند، به‌زبان لاتین Curtis نامیده می‌شدند، و در ایتالیا به Corte، و در آلمان به Hof مشهور بودند. به‌رگونه، نورسها واژه مانور را اشاعه دادند.

حصه اربابی توسط سرفها کشت می‌شد، اگرچه در مراحل نخستین توسعه و تکامل مانور علاوه بر سرف بهره‌هم به کشت زمین می‌پرداخت. از نظرگاه حقوق‌دانان قرون وسطی سرفها فقط هنگام ضرورت در زمین ارباب بیگاری می‌کردند. لیکن رسم غالب جزاین بود. تعهد اساسی رعیت پرداخت بهره کار بود. تعداد روزهای بیگاری رعیت در حصه اربابی معمولاً سه روز در هفته بود، ولی در پاره‌ای از نقاط تعداد روزهای کار به پنج روز در هفته نیز می‌رسیده است.^{۱۴} خانواده رعیت نیز از طریق «نسق» وی، یا حصه رعیتی، ارتزاق می‌کردند. از نظر

۱۲. Bloch، پیشین. جلد اول، ص ۲۴۷-۲۴۸.

13. Demesne

14. Tenure

۱۵. Hodgett، پیشین. ص ۳۲، و Clough، پیشین. ص ۵۷.

حقوقی تنها «نسق دار» تعهد انجام چندروز کار در حصه اربابی را برعهده داشت، و سایر اعضای خانواده رعیت می‌توانستند بر روی زمینی که در اختیار داشتند به کشاورزی بپردازند. ولی در عمل در مواقع کاشت و برداشت محصول رعیت مجبور بود دیگر افراد خانواده خود را نیز برای کار در حصه اربابی فراخواند. البته در این صورت ارباب هم ناگزیر بود که خوراک آنها را فراهم آورد. در بسیاری از نقاط رعیت می‌بایست گاو و گاری مورد نیاز ارباب را خود فراهم کند، و برای وی به هنگام کشت و برداشت، خدمات اضافی از قبیل خرمن‌کوبی، انجام دهد.^{۱۶}

در باره‌ای از نواحی، بویژه در ابتدای رشد و توسعه نظام فئودالیسم، اجاره‌داران وابسته (سرفها) تولیدکننده اصلی مانورها بودند، با این حال در نواحی دیگر اروپا از کار برده در مقیاس وسیعی استفاده می‌شده است.^{۱۷} مثلاً، تا پیش از تسلط نورمنها بر انگلستان بسیاری از املاک بزرگ در این کشور توسط افرادی (Famuli) که برده یا نیمه برده بودند، کشت می‌شدند. پس از تسلط نورمنها استفاده از کار برده به تدریج کمتر شد، و بدان حد رسید که در قرن نهم در مانوری واقع در فارفا^{۱۸} در مقابل ۴۰۰ اجاره‌دار وابسته تنها ۹۳ برده وجود داشتند، و در قرن دهم در املاک سنتا جولیا^{۱۹} در برابر ۴۰۰۰ اجاره‌دار وابسته فقط ۷۴۱ برده بودند.^{۲۰} از قرن یازدهم به ایشوی در بعضی از نقاط اروپا، اگرچه به نحوی بسیار محدود، کارگر روز مزد هم رخ می‌نماید.^{۲۱} این واقعیتهای نشان دهنده آنند که وجود برده و کارگر روزمزد در کنار رعیت تنها از ویژگیهای جوامع آسیایی نبوده است.

این واقعیت را نیز باید در نظر داشت که دسته‌ای از روستاییان ظاهراً آزاد هم وجود داشتند که از نظر حقوقی به زمین وابسته نبودند، لیکن در قید تنیدات زیادی بودند، و وضعی چندان بهتر از سرفهای حقوقی نداشتند. آنها نیز می‌بایست در زمین ارباب بیگاری کنند، محصول را برای فروش به شهر ببرند، و قسمتی از محصول زمین خود را در اختیار ارباب قرار دهند. در واقع نه سرف وابسته به زمین و نه دیگر تولیدکنندگان این دوره، هیچیک، نمی‌توانستند وضع زندگی خود را بهبود بخشند.^{۲۲}

علاوه بر کار اجباری در زمین ارباب، سرفهای حقوقی و غیر حقوقی اروپا ملزم بودند، که قسمتی از محصول زمین خود را، بخشی از ماهی صیدشده یا غسل تهیه شده، یک بره در بهار، و یک خوک در اواخر پاییز، یک سرغابی در کریسمس و چند تخم مرغ در عید پاک، به ارباب پیشکش کنند. همچنان که اشاره شد، تولیدکنندگان علاوه بر تولید محصول اضافی کشاورزی نیازهای دیگر ارباب مذهبی و غیر مذهبی و خانواده آنها را نیز برآورده می‌کردند.^{۲۳} گذشته از همه این تنیدات، رعیت متعهد بود که یک دهم محصول خود را در اختیار کلیسا گذارد.^{۲۴}

در رأس سلسله مراتب داخل مانور، لرد یا ارباب قرار داشت. او و خدمتکارانش در

۱۶. همان، ص ۵۷. ۱۷. Hodgett، پیشین، ص ۳۲.

18. Farfa 19. Santa Giulia

۲۰. این ارقام بردگان خانگی را نیز در برمی‌گیرد و نیز رجوع شود به

Perry Anderson, *Passages from Antiquity to Feudalism*, 1975, pp.154-9, 165, 176-8.

۲۱. Hodgett، پیشین، ص ۳۲.

۲۲. Clough، پیشین، ص ۵۸. ۲۳. همان، ص ۵۷. ۲۴. Tappen، پیشین، ص ۸۹.

فصلهای گوناگون در مانورهای مختلفی زندگی می کردند تا آنچه را در محل تولید شده است، به مصرف رسانند. پس از لرد پیشکار^{۲۹} بالاترین جای را در هرم قدرت اشغال می کرد. پس از پیشکار مباشر^{۳۰} بود که مسئول اداره کل مانور بود، و کارهای مختلف تحت سرپرستی وی انجام می گرفتند، و اگر محصولی برای فروش وجود داشت، توسط او به بازار فستاده می شد. جای پایین تر از مباشر، از آن کدخدایان دهه^{۳۱} مانور بود که یکی از ستا جبرین بحساب می آمد. کدخدایان مراقب رفتار روستاییان در محل بودند، و مباشرین مواظب رفتار کدخدایان، و به همین ترتیب، پیشکاران رفتار مباشرین را تحت نظر داشتند^{۳۲}. معمولاً نیز این مشاغل، بویژه شغل پیشکاری و مباشری جنبه موروثی داشت^{۳۳}. یک حسابدار هم وجود داشت که معمولاً از خویشاوندان ارباب بود. در رده پایین این سلسله مراتب نیز رعایا قرار داشتند^{۳۴}.

نیاز یک مانور به شهر یا محصولات نقاط دیگر بسیار کم بود. مواد خوراکی، بجز نمک، ادویه، شکر و اجناس تجملی مورد استفاده لرد، در خود مانور تولید می گشت. کتان و پنبه در زمین مانور کشت می شد، و در همانجا به پارچه تبدیل می گردید. هر خانواده ای جوراب، دستکش، کلاه، و کفشهای ساده مورد نیاز خود را می ساخت. نجار مانور به ساختن ابزار و قطعات چوبی می پرداخت، و آهنگر مانور وسایل فلزی مورد نیاز افراد را تهیه می کرد، و تعمیر ابزار را نیز به عهده داشت. اگر کلیسایی که در مانور ساخته می شد، بزرگ بود، بنا را از نقاط اطراف می آوردند، در غیر این صورت خود روستاییان کار ساختمان کلیسا را به عهده می گرفتند.

در چنین شرایطی تقسیم کار گسترشی محدود داشت، و ابزار تولیدی ساده و نا کارای بودند. داسها کوتاه و سنگین، و خیشها چوبی، پر جنه و بزرگ بودند بطوری که چند جفت گاو برای کشیدن آنها لازم بود. این خیشها زمین را به نحو عمیقی زیرورو نمی کردند. زهکشی و کود دادن زمین کمتر کار برد داشت، و به همین دلیل خاک فرسایش زیادی پیدا می کرد. نتیجه آنکه باروری تولید در سطح پایینی قرار داشت. شناخت محدود تولید کنندگان سبب می گشت که تولید اضافی آنها از بین برود، و اگر هم در سال خوبی محصول زیاد بود، آن را در بازار عرضه نمی کردند چرا که بیم کاهشی محصول در سال بعد آنها را از این کار باز می داشت^{۳۵}.

با وجود این، از آن روی که تأمین زندگی گروه غیر تولید کننده جاسعه در چنین اقتصادی که تعداد آنها به حدود ده درصد جمعیت بالغ می گشت، امکان پذیر بود، می توان گفت که اقتصادی که این واحدهای تولیدی، مانور یا ده، را در خود جای می داده چندان هم اقتصادی ابتدایی نبوده است. اگرچه این اقتصاد از نظر شکل اجتماعی برگشت به اقتصادهای روستایی ماقبل برده داری را ایجاب کرد، لیکن این برگشت با استفاده از سطح بالاتر نیروهای عامل در تولید و روابط انسانها در تولید همراه بود.

اندازه مانورها در لواحي مختلف بر حسب حاصلخیزی خاک، نوع کشت و میزان نفوذ ارباب تفاوت می یافت. بزرگترین این مانورها تمام زمینهای یک ده را شامل می شده است، و مالکان بزرگ معمولاً بیش از یک ده را در اختیار داشته اند. بعنوان مثال، مساحت مانورهای

25. Steward

26. Bailiff

27. Reeve

۲۸. همان، ص ۹۳. ۲۹. Clough، پیشین، ص ۵۷.

۳۰. Tappen، پیشین، ص ۹۳. ۳۱. همان، ص ۹۳-۹۴.

پاپرینگ^{۳۲} بین ۱۷ تا ۲۰ هکتار بوده است، و مانورهای سن ژرمن دپره^{۳۳} که در چهار دهه واقع شده بود، هریک مساحتی بین ۴/۳ تا ۹/۶ هکتار داشته‌اند. در یکی از مانورهای سن ژرمن دپره ۲۰ نفر زندگی می‌کرده‌اند: دوبرادر متاهل، یکی از آنها با ۳ فرزند و دیگری با ۵ فرزند، یک خواهر با ۶ فرزند، و یک خواهر مجرد^{۳۴}.

سستأجران در حصه اربابی به انجام کار اجباری می‌پرداختند. البته خدماتی که سرفها انجام می‌دادند برحسب سطح تکامل فنون فرق می‌کرد. اختراع آسیاب آبی قسمتی از زمان کاری را که صرف آرد کردن غله می‌شد، آزاد ساخت، و آن را به استفاده بر روی زمین کشاند.

از قرن نهم میلادی به ایشوی، وسعت مانورها در بسیاری از نقاط از یک ده کامل کمتر گشت، و علت آن هم نکه شدن زمین بین وراث و رواج واگذاری مالکیت‌های مشروط بصورت قیف بود. چرا که یک لرد بزرگ برای واگذاری زمینهای خود به واساهايش ناچار بود این اسلاک را بین ایشان تقسیم کند. از این گذشته اسلاک اربابهای بزرگ در یک جابج بودند و در نقاط مختلف پراکنده بودند^{۳۵}. با این حال نباید از یاد برد که بین قرنهای دهم تا سیزدهم علاوه بر مانورهایی که تحت عنوان قیف یا بتقیی در اختیار واساها گذاشته می‌شدند، مانورهای دیگری نیز وجود داشتند که گرچه هم از کار سرف رسمی و هم از کار سرف غیررسمی در آنها استفاده می‌شد، اما جزء مالکیت‌های مشروط بحساب نمی‌آمدند. سرفهای این زمینها از نظر انجام خدمات نظامی تعهدی برگردن نداشتند چرا که اربابان آنها از لردهای متنفذتری تابعیت نداشتند.

بهرگوله، در فاصله زمانی بین قرنهای دهم و سیزدهم بود که مانور، همراه با سه قسمت مجزای آن، یعنی حصه اربابی، حصه رعیتی، و چراگاه‌ها، جنگلهای اشراکی، نه در همه نقاط اروپا بلکه در اغلب نقاط آن فاره رواج گسترده پیدا کرد. طی این مدت در بسیاری از نقاط فرانسه، آلمان، ایتالیا، اسپانیا، انگلستان، اسکاتلند، ایرلند، لهستان و جنوب شرقی اروپا، مانور یک واحد تولیدی غالب بود، و اربابان مانور و رعایا دو طبقه اصلی جامعه فتودالی را تشکیل می‌دادند. در امپراتوری بیزانس در نیمه دوم قرن یازدهم نهادی مانند نهاد مانور در اروپا شکل گرفت. در این جا نیز با زمینداران با نفوذی (Pronoetes) روبرو می‌گردیم که زمین خود را بصورت مشروط از امپراتوران دریافت می‌داشتند. رعایای وابسته آنها را باروئیکویی^{۳۶} می‌خواندند، و قیف آنها پروئوئیا^{۳۷} خوانده می‌شد که در بیشتر سوار تا قرن سیزدهم موروثی نبوده است^{۳۸}.

تحول تاریخی مانور و تبدیل بهره‌کار به بهره‌جنسی و پولی

گسترش اسلاک مانوری در خطه اروپا همزمان صورت نگرفت. میزان رواج مانور در فرانسه بین قرنهای نهم و اوایل قرنهای یازدهم به اوج خود رسید؛ همچنین در طول قرن دوازدهم در مانورهای فرانسه و

32. Poperinghe

33. Saint-Germain-des-Près

34. Hodgett, پیشین. ص ۳۵. Bloch, جلد اول، پیشین. ص ۲۴۲

36. Paróikoi

37. Pronoia

38. Hodgett, پیشین. ص ۱۶۶-۱۷۰.

انگلستان دگرگونی‌هایی صورت گرفت. اسلاک مانوری در آلمان تا قرن دوازدهم میلادی اهمیتی اساسی پیدا نکردند. در همین حال با وجود نهضت ایجاد کولونی در اروپای شرقی طی قرنهای دوازدهم و سیزدهم وابستگی به‌زمین هنوز از نظر حقوقی شناخته نشده بود. این امر تا اواخر قرن پانزدهم و اوایل قرن شانزدهم یعنی تا هنگام پیدایش اسلاکی که به‌تدریج وسیعی از روستاییان وابسته به‌زمین بهره‌کشی می‌کردند، ادامه پیدا کرد. گفنتی است که وضع اخیر تا قرن نوزدهم در این قسمت از جهان پایدار ماند. از قرن هشتم به‌این‌سوی نیز در شمال و جنوب ایتالیا اسلاک مختلف به‌دو قسمت مشخص حصه اربابی و رعیتی تقسیم شدند. ولی به‌همراه رشد شهرها در ایتالیا، اواخر قرن پانزدهم و افزایش قیمت زمین به‌سبب افزایش جمعیت در این منطقه، دگرگونی‌هایی در سازمان مانور ایجاد شد. اعیان زمینهای موات و باقلاقی رواج یافت و زمینهای جدیدی به‌زیرکشت رفتند؛ کاتال کشی و کشت آبی گسترش پیدا کردند، و بهره‌جیسی و بولی جایگزین بهره‌تارگشتند. لیکن در ایتالیا، سرکزی بهره‌تار عرگز اهمیتی نداشته است، و در عوض بهره‌جیسی شکل مسلط رابطه‌توزیعی را تعیین می‌کرده است. روستایی وابسته در مانورهای ایتالیا رعیت اجاره‌داری بود که زمین را معمولاً برای ۲۰ سال از ارباب اجاره می‌کرد. بر طبق این قرار داد رعیت می‌بایست زمین را کشت کند و ارباب هم اقتصادده را تحت تسلط خود داشت، و از طریق باشرانش بر کار رعایا نظارت می‌کرد. اما رعیت ایتالیایی در کنار پرداخت جیسی، اسیر تقیدات زیادی بود، و بسیاری از آنها بیگاریهای مختلفی برای ارباب انجام می‌دادند.^{۳۹} در فاصله‌ی سالهای ۱۰۵۰ تا ۱۳۰۰ میلادی مراکز شهری در ایتالیا بخشی از جمعیت روستایی را در خود جذب می‌کردند، و این امر سبب گشت که نظام سهم‌بری^{۴۰} که در ایتالیا به‌آن مزادریا^{۴۱} می‌گفتند، در برخی از نواحی ایتالیا رواج یابد. در قرن چهاردهم نیز زمینهای اغلب مانورهای ایتالیا به‌جماعت ده اجاره داده شدند.^{۴۲} در اسپانیا نقش برده در کشتزارها واجد اهمیت بوده است؛ و در اوایل قرن پانزدهم بازار برده فروشی سهمی در کاتالونی^{۴۳} وجود داشته است. در این منطقه اکثر رعایا بهره‌جیسی می‌پرداختند، و بیگاری بصورت کسار در حصه اربابی نبوده است، بلکه بصورت فرعی آن، معمولاً روزکار در سال، رواج داشته است. با این حال رعایای اسپانیا عوارض متعددی به‌ارباب می‌پرداختند و تعهدات آنها کمتر از تعهدات روستایی شمال اروپا نبوده است. آنها به‌زمین وابسته بودند، و ارباب یک سوم تا یک دوم نسق رعیت را به‌هنگام فوت او تصرف می‌کرد. در ضمن در بسیاری از نواحی اسپانیا علاوه بر کشاورزی، به‌داسپوری و پرورش گوسفند می‌پرداختند. در اروپای شرقی نیز از کسار برده در کشاورزی استفاده می‌شده است. روستاییان این منطقه هم علاوه بر پرداخت بهره‌مالکانه، عوارض مختلفی به‌اربابان می‌دادند.^{۴۴} عوامل اقتصادی و سیاسی مختلفی به‌توسعه، گسترش و تلاشی نهاد مانور در اروپا

۳۹. همان، ص ۱۸۱

40. Métiayage

41. Mezzadria

۴۲. همان، ص ۱۸۲.

43. Catalonia

۴۴. همان، ص ۱۸۲-۱۸۳

کمک کرده‌اند. بطور کلی، حکومت‌های مرکزی ضعیف این امر را برای زمینداران امکان پذیر ساختند که از روستاییان بهره‌کشی بیشتری بکنند چرا که ضعف قدرت پادشاهان سبب می‌شد که آنها فیه‌سوروشی را با تمام استیلازات و معافیت‌های مختلف قضایی و اداری، به واسطه‌های خود واگذار کنند. و معمولاً در این زمان بود که اربابان قدرت زیادی کسب می‌کردند، و ناامنی افزایش می‌یافت و روستاییان بیشتر گرایش پیدا می‌کردند تا خود را به التجاء اربابان قدرتمند درآورند؛ و در نتیجه تقیدات و وابستگی آنها افزایش می‌یافت. با وجود این نباید از نظر دور داشت که در زمان امیران قدرتمند نیز قدرت فیه‌داران افزایش یافت؛ مثلاً فردریک بارباروزا^{۴۴} در نیمه دوم قرن دوازدهم میلادی، قدرت اربابان را زیاده‌تر کرد^{۴۵}. همچنین تشدید بندگی روستایی در روسیه با ایجاد تمرکز سیاسی در این جاسعه همراه بوده است^{۴۶}.

در اروپای شرقی، بین قرن‌های دوازدهم و چهاردهم، استفاده از کار سرف، روستایی وابسته به زمین، کمتر اسکان‌پذیر بود چرا که اربابان بخاطر جلب روستاییان و اسکان آنها در کولونیهای^{۴۷} برپا شده، نمی‌توانستند آنها را به زمین وابسته سازند. لیکن پس از استقرار روستاییان در این مناطق، و هنگامی که جنگ‌های لهستان و پروس، روسیه و لیتوانی، و روسیه و تاتارها، و جنگ‌های هوسیتها^{۴۸} در بوهمیا امنیت منطقه را کاهش داد، و نیاز به حمایت را افزون ساخت، اربابان در وابسته کردن روستاییان به زمین توفیق یافتند^{۴۹}. اما در دیگر نقاط اروپا همراه با افزایش جمعیتی که مستقیماً نیازشان از طریق کشت بر روی زمین تأمین می‌گردید، پرداخت اجاره به شکل سه یا چهار روزکار در هفته در حصه اربابی به پرداخت بهره بصورت جنسی، سهمی از محصول، و نیز بهره به شکل پولی تغییر یافت. با اینهمه این امر سوجد دگرگونی کیفی در روابط ارباب رعیت نگشت، و اجارهای اقتصادی و غیر اقتصادی به قوت خود باقی ماندند.

پرداخت تولید اضافی به شکل بهره کار نوع ابتدایی و ساده بهره فئودالی در اروپا بود. در چنین حالتی تولیدکننده قسمتی از روزهای هفته را روی زمین خود کار می‌کرد، و بقیه اوقات هفته را بدون دریافت هیچگونه اجرتی صرف کار روی زمین ارباب می‌کرد. کار زارع در زمین خود، یعنی کار لازم از دیدگاه کل جاسعه، محصول لازم برای معیشت او را فراهم می‌کرد. کار زارع در زمین ارباب، کار اضافی از دیدگاه کل جاسعه، محصول اضافی مورد نیاز مالک را در اختیار وی قرار می‌داد.

پرداخت محصول اضافی بوسیله محصولات زراعی در کنار بهره کار شکل گرفت. در این حالت تولیدکننده محصول تولید اضافی را مستقیماً در اختیار مالک می‌گذاشت. در این حال، مالک دیگر از کار اضافی تولیدکننده بصورتی مستقیم برخوردار نمی‌گشت، بلکه محصول این کار اضافی را بدست می‌آورد. به هرگونه، تغییر بهره کار به بهره جنسی تغییری در ماهیت بهره‌کشی بوجود نمی‌آورد.

45. Barbarossa

46. Dobb، پیشین، ص ۵۳

47. همان، ص ۱۶۷

48. Colony

49. Husse

50. Hodgett، پیشین، ص ۱۶۷ - ۱۶۸

تا هنگامی که پرداخت محصول اضافی به شکل کار، و پس از آن بصورت جنسی (ارزش استفاده) بود، بازرگانی، پول و سرمایه فقط در حواشی اقتصاد طبیعی، یعنی تولید برای مصرف و نه برای فروش، اسکان وجود می یافت. بخشی از محصول اضافی مذکور توسط مالکین در بازار به فروش می رسید، اما قسمت اعظم این محصول در زمین ارباب مصرف می شد و بخش بسیار بزرگی از جمعیت قادر به خرید محصولات تولید شده توسط پیشه‌وران شهری نبودند. به همین علت تولیدات شهری بیشتر شامل کالاهای تجملی می گشت، و محدودیت بازار این محصولات توسعه و تکامل تولید در صنایع دستی را در تنگنا قرار می داد.

پرداخت محصول اضافی با پول نیز تغییر در شکل بهره فئودالی است و نه در ماهیت آن. در اینجا تولیدکننده قسمتی از محصول تولید خود را با فروش آن در بازار به کالا تبدیل می کند. اما چنین عملی نظام تولیدی بسته کهن را کم و بیش تغییر می دهد و استقلال واحد های آن را از میان بر می دارد. تغییر بهره جنسی به بهره پولی نخست در اطراف شهرها صورت گرفت و آنگاه به نقاط دیگر سرایت پیدا کرد. برای پرداخت بهره پولی، کشاورز ناچار بود محصول خود را در بازار به پول تبدیل کند. بدین ترتیب، پرداخت بهره نقدی توسعه تجارت، صنایع شهری و بطور کلی تولید کالایی ساده (تولید برای فروش توسط پیشه‌ورانی که مالک وسایل تولید خود هستند)، و بنابراین گردش پول و وجود قیمت برای محصولات در بازار را ایجاد می کرد. در واقع این عوامل بودند که موجب تبدیل تدریجی بهره کار به بهره جنسی و پولی در اروپای غربی، گشتند.

در قرن دوازدهم میلادی بیگاری در حصه اربابی یکی از سهمترین ملاکهای حقوقی اجاره توأم با بندگی بود. در این اوقات اگر چه در بسیاری از نقاط اروپا از لحاظ حقوقی سرواژ وجود نداشت، ولی در عمل بیگاری و تنیدات گوناگونی بر دمه رعایا بود و آنها را وابسته می ساخت. در اواخر قرن یازدهم و اوایل قرن دوازدهم در فرانسه، آلمان غربی و انگلستان، خدمات اجباری، مانند کار در حصه اربابی، رو به کاهش گذاشتند، اگر چه در برخی نقاط، بویژه انگلستان، این خدمات در قرن سیزدهم مجدداً افزایش یافتند.^{۵۱}

البته، سهمترین عامل تجزیه سالور و تبدیل بهره کار به بهره جنسی، در دراز مدت، مقاومت منفعل رعایا به هنگام کار در حصه اربابی، و فرار روستاییان از سالور بود. فرار روستاییان در انگلستان و دیگر نقاط اروپای غربی که در سطح وسیعی انجام می گرفت، نه تنها موجب افزایش جمعیت شهر شد، بلکه به ایجاد گروه‌های انقلابی روستایی مانند ژاکریها کمک کرد.^{۵۲} در ضمن پیشکار ارباب نیز قادر به انجام وظایف خود در مورد نظارت بر حصه‌های رعیتی، و جلوگیری از خرد شدن نسق رعایا، نبود. خرد شدن حصه رعیتی که قوانین اربان آن را اجتناب ناپذیر می ساختند، تحمیل عوارض و باجهای سخنلف را با اشکال مواجه می ساخت. خرد شدن حصه اربابی که بواسطه افزایش تعداد واسالها عملی گشته بود، نیاز به خدمت اجباری بصورت کار را کاهش می داد. علاوه بر این، تکامل ابزار تولید، مانند سبکتر شدن خیشها و افزایش کارایی آنها استفاده از اسب بجای گاو در شخم، از کار طبلی پویش تولید

۵۱. Dobb، پیشین، ص ۴۰، Hodgetts، پیشین، ص ۱۷۰-۱۷۲.

۵۲. همان، ص ۱۷۰.

می‌گاست، و در نتیجه نیاز به خدمت اجباری به شکل کار در حصه اربابی را کمتر می‌کرد. فنون بهتر موجد ازدیاد باروری در تولید می‌گشت، و افزایش باروری نیز با زیاد شدن محصول اضافی همراه بود.

از دو طریق دیگر، و به نحوی غیر مستقیم، نیز بهره جنسی متداول گشت. نخست از این طریق که بین قرنهای یازدهم و سیزدهم میلادی پراکندگی زمینهای اربابان زمینه‌ای فراهم کرد تا پیشکاران بعضی از املاک، بویژه املاک مذهبی قسمتهایی از حصه‌های اربابی و خانه اربابی را در ازای پرداخت اجاره (Quit—Rent) یا مقدار معینی پول، در اختیار گیرند. پیشکاران رسماً اداره املاک زمینداران را برعهده داشتند، ولی در عمل سود حاصل از تولید روستایی و تقیدات وابسته به این املاک در اختیار آنها قرار می‌گرفت، و مالکیت زمین را نیز تدریجاً به خود ملحق ساختند. نارسایی وسایل ارتباطی و مشغولیات نظامی زمینداران هم مانع توقف یا کندی این عمل می‌گشت.^{۵۳}

طریق دیگر برجسته شدن حصه‌های اربابی و در نتیجه تبدیل بهره‌کار به بهره جنسی، رواج رسمی بود که بنا بر آن قسمتی از حصه اربابی نه با چند روز کار در هفته توسط رعیت، بلکه از راه بیگاری در قطعه معینی از حصه اربابی (Riga یا Corvée aux pièces) به زیرکشت درآمد. این قطعه زمینها که در حصه اربابی قرار داشتند، توسط ساکنین آنها کشت می‌شدند. سرفهایی که در حصه اربابی سکنی‌گزیدند، به آنها بهره جنسی می‌پرداختند. این بهره برداری که توسط سرفها کشت می‌شدند، و به حصه‌های اربابی را کاهش می‌دادند. ذکر این نکته خالی از اهمیت نیست که اربابان داوطلبانه دست به چنین کاری نزدند. مشکلات نظارت مستقیم و کمبود تولیدکننده، چنین سیاستی را از جانب آنها ایجاب کرد. گذشته از همه اینها تقسیم زمین بین وارثین در املاک زمینداران غیرمذهبی، به تقسیم حصه اربابی و تجزیه ویلا و سانور کلاسیک می‌انجامید.^{۵۴}

در قرن دوازدهم بسیاری از فئودالهای بزرگ زمینهای زیادی در نقاط مختلف در اختیار داشتند، و حصه‌های اربابی را به روستاییان وابسته اجاره می‌دادند. این اسر بویژه در مورد انگلستان صادق بود. با این حال، روند فوق در اواخر قرن دوازدهم و همچنین در قرن سیزدهم میلادی جهتی متفاوت پیدا می‌کند و همراه با افزایش قیمتها، و بالا رفتن مزد کارگر در شهرها و اطراف آن، و سودآوری کشت غله، اربابان علاقه بیشتری به دراختیار گرفتن حصه اربابی نشان دادند، و روستاییان را در قید تقیدات بیشتری قرار دادند. این گرایش زمینداران با سرفیتیت همراه بود چرا که آنها رعایا را تنها از خدمت اجباری به شکن کار در حصه اربابی به ازای دریافت مبلغی معاف کرده بودند، و نه از قید تقیدات دیگر.^{۵۵} بهر حال در قرن سیزدهم میلادی پویش معافیت روستاییان وابسته از خدمات اجباری به شکل کار در حصه اربابی، و عبارت دقیقتر، خرید آن توسط رعیت از ارباب، در همه املاک متوقف گشت سگر در سانورهای که به واسطه پروری اشتغال داشتند، و نیز در نقاطی که ارباب به نیروی انسانی بیشتری برای کارهای فصلی خود از قبیل نهرکشی، زهکشی، حمل محصول به بازار، و از همه مهمتر، برداشت محصول نیاز داشت. در پاره‌ای از املاک بویژه املاک کلیسا، تلاشهایی صورت

۵۳. همان، ص ۱۷۵.

۵۴. همان، ص ۱۷۶.

۵۵. همان، ص ۱۷۱-۱۷۲.

گرفت که بیگاری مجدداً برقرار گردد، و با این که دست کم تعهد خدمات جدیدی برای روستاییان که بهره جنسی می‌پرداختند، وضع شود^{۵۶}. در چنین مواردی روستاییان می‌کوشیدند تا در دادگاههای سلطنتی ثابت کنند که زمین را در ازای پرداخت بهره جنسی و پولی، باضافه خدمات اجباری سبکتری در مقایسه با گذشته، اجاره کرده‌اند. لیکن از آنجا که بسیاری از امتیازات به دست آمده روستاییان در قرن دوازدهم میلادی، «غیرقانونی» بود، کوشش آنها در این دادگاهها بی‌ثمر می‌ماند. از سوی دیگر، افزایش جمعیت تقاضا برای زمین را بالا برده بود، و این امر باعث زیاده‌تر شدن نسبت نیروی کار به زمین‌گشته بود. با این ترتیب، اربابان عملاً در موقعیتی مساعد برای اعمال اجارهای غیر اقتصادی بیشتر قرار داشتند^{۵۷}.

بهرگونه، دوراهی که به آنها اشاره شد، طرقی بودند که قسمتهایی از حصه اربابی را بین قرنهای یازدهم تا سیزدهم، از نظارت و کشت مستقیم ارباب خارج ساخت. همه این عوامل، در ارتباط با یکدیگر، تغییر بهره کار به بهره جنسی و پولی را امکان پذیر ساختند. گذشته از این، بهره جنسی و پولی انگیزه روستاییان را برای تولید زیاده‌تر، بیشتر می‌کردند. در همین حال، توسعه بازرگانی و گسترش بازار غله و شراب، پول را به‌صحنه اقتصاد روستا کشاند.

با تبدیل بهره کار به بهره جنسی روستاییان می‌توانستند بجای کار در حصه اربابی قسمتی از محصول تولید شده را در اختیار وی گذارند. با اینهمه، به‌رغم تحول بهره کار به بهره جنسی، دگرگونی اساسی در رابطه توزیعی نظام موجود ایجاد نگشت، و تقیدات فتودالی همچنان برجای ماند. بطور کلی، زمینداران انگلیس تا قرن هفدهم میلادی، و زمینداران سایر مناطق اروپای غربی تا قرن هیجدهم و نوزدهم، و اربابان اروپای شرقی تا قرن بیستم، بسبب برخورداری از مالکیت زمین تحت اختیار خود واجد حقوق می‌گشتند. برای آنها ممکن بود، و عملاً نیز چنین بوده، که علاوه بردریافت بهره جنسی و پولی، خدمات دیگری از روستاییان مطالبه کنند. این مالکین هنوز امتیاز قضایی تنظیم امور حقوقی دعاوی واقع در املاک خویش را دارا بودند. تا زمانهای فوق، افراد مذکور همچنان عوارضی را که قبلاً بدانها اشاره شد، از روستاییان دریافت می‌داشتند، و رعایای آنها از بابت سهم کلیسا ناگزیر از پرداخت عشریه بودند. به‌همه اینها مالیاتی را که با افزایش قدرت حکومتهای مرکزی از طرف دولت مرکزی بروستاییان وضع شد، باید افزود^{۵۸}. بنابراین، تغییرات نوع بهره مالکانه از نظر بهره‌کشی فتودالی، تغییری اساسی در روابط توزیعی نظام فتودالی ایجاد نمی‌کند.

در ضمن، همراه با اخذ بهره جنسی از سرفه‌های بخشی از زمینها، نوع دیگری از بهره‌کشی نیز رواج یافت. بر اثر افزایش جمعیت اروپا در قرن یازدهم و دوازدهم، و توسعه بازرگانی بین‌المللی، زمینهای بیشتری برای کشت آماده‌گشت. البته، احیاء زمینهای موات و جنگلهای این ملت در همه اروپا یکسان نبوده است. این زمینها در ازای پرداخت بهره جنسی و پولی و یا سهمی از محصول (Métayage) مورد استفاده و عیت قرار می‌گرفتند. در واقع در نتیجه چنین قراردادی بود که روستاییان نقاط مختلف، بویژه فرانسه، قادر به کسب امتیازاتی گشتند.

۵۷. همان.

۵۶. همان، ص ۱۷۲.

۵۸. Clough، پیشین، ص ۶۶-۶۹.

اگرچه تقیدات گذشته آنها بطورکلی برجای ماند.^{۹۹} و همانگونه که مذکور افتاد، پویش تعدیل و کاهش تقیدات روستایی در قرن سیزدهم متوقف‌گشت، و اربابان طالب اجاره بیشتری شدند، و افزایش جمعیت روستایی هم آنها را در موقعیت مناسبتری قرار داد. با افزایش بهره جنسی و پولی، و عوارض مختلف، و نیز کاهش یا افزایش مدت اجاره برحسب منافع ارباب، سطح زندگی روستائیان در قرن سیزدهم نسبت به گذشته به نحو بارزی تنزل پیدا کرد.

تحولات روابط ارضی در اروپا قبل و بعد از

گسترش سرمایه‌داری



سرمایه‌داری اروپا بعنوان یک ساخت اقتصادی - اجتماعی از بطن جامعه فئودالی پدید آمد. قدیمی‌ترین شکل آن، سرمایه‌داری تجاری و رباخواری بود. نقش بازرگانان و تجار در زندگی اقتصاد اروپا با نضج و تکامل مبادله پولی در داخل اقتصاد طبیعی زیاد شد. سرمایه‌داران تاجر با تهیه انواع کالاهای تفریحی و لوکس برای فئودالها کارشان رونق گرفت، و منفعت بسیار از این راه بردند. با این ترتیب، قسمتی از مازادی که دهقانان تولید می‌کردند، به جیب تجار، یعنی نمایندگان سرمایه‌داری تجاری سرازیر شد.

با توسعه تجارت و بازرگانی رباخواری نیز رونق گرفت. فئودالهای بزرگ، حکام و حکومتها به مناسبت جنگهای خانمان‌برانداز و خرجهای فئودالی خود احتیاج بیشتری به پول پیدا کردند، و بدین صورت پایه فعالیت رباخواران مستحکمتر شد و رباخوار نیز مثل سرمایه‌دار تجاری قسمتی از مازاد دهقانان را که توسط مالک تصرف می‌شد، بچنگ آورد.

باتحول فئودالیسم اروپا، بازرگانی و تجارت نیز رشد پیدا کرد. بین قرنهای یازدهم و دوازدهم میلادی بازرگانی، بویژه بازرگانی دریایی، وسعت زیادی یافت. رشد بازرگانی باعث رشد شهرهای ثروتمندی مانند شهرهای شمال ایتالیا، فلندر، بالتیک و انگلستان شد. جنگهای صلیبی (اولی در اواخر قرن یازدهم و هفتمی در اواسط قرن سیزدهم میلادی) نیز بازرگانی را بین خاورمیانه و اروپا افزایش داد. در حقیقت تراکم سرمایه تجاری بوسیله تجار ایتالیایی که از قرن یازدهم تا پانزدهم میلادی بر زندگی اقتصادی اروپا مسلط بودند، با جنگهای صلیبی آغاز شد. با این ترتیب، بازرگانی، راهزنی و تقلب به یکدیگر آمیختند. بعدها نیز منبع تراکم اولیه سرمایه پولی برای تجار پرتغال، اسپانیا، هلند و انگلستان در قرون پانزدهم و شانزدهم راهزنی و غارت کشورهای آسیایی، آفریقایی و آمریکایی شد.

در این دوره بازرگانی خارجی منبع اصلی تراکم سرمایه تجاری بود چرا که در اقتصادی که به نحوی مسلط بر مبنای تولید کالایی ساده بنا شده است، بازرگانی جزئی و کلی در کالاهای مصرفی محصور است. تولید در سطح صنایع دستی است، و بنابراین تراکم سرمایه تجاری نمی‌تواند زیاد باشد. عمده‌تأ از طریق بازرگانی خارجی تجار می‌توانند قسمتی از تولید اضافی

کشاورزی را به خود اختصاص دهند. تجارت ادویه و محصولات شرقی، و همچنین تجارت پارچه‌های ایتالیایی و فلمنگی، نمونه‌هایی از تجارت تجملی این دوره می‌باشند. با افزایش بازرگانی با شرق کاکها و قلعه‌های فئودالهای اروپا ملو از کالاهای تجملی شدند. این یکی از راههایی بود که رشد بازرگانی، اقتصاد طبیعی فئودالی را در هم می‌شکست. آنچه بازرگانان از نواحی دور می‌آوردند، فئودالها با اشتیاق می‌خریدند. مازاد تولید شده بوسیله کشاورزان بود که به فئودالها اسکان خرید اجناس بازرگانان را می‌داد. بدین ترتیب، فئودالها نه تنها می‌خواستند ثروت خود را تبدیل به پول نمایند، بلکه به پول بیشتری هم نیاز داشتند. بی دلیل نیست که در مناطق مختلف اروپا به موازات رشد بازرگانی و تجارت بهره‌کشی مالکان نیز از رعایای وابسته فزونی یافت، که این خود باعث بوجود آمدن انقلابات گوناگون دهقانی شد.

البته، پول و بازرگانی در تلاشی نظام فئودالیسم مؤثر بودند. اما ریشه تلاشی فئودالیسم اروپا را باید در داخل آن جستجو کرد، و آن توسعه نیافتن این نظام بود. باورهای کار در کشاورزی در سطح پایینی قرار داشت، زیرا که فنون مورد استفاده در کشاورزی ابتدایی بوده، انگیزه‌های کار چندان مؤثر نبودند. ساخت اقتصادی - اجتماعی فئودالیسم اروپا که در ابتداء خود شرایط بکاربردن روشهای جدید تولیدی را که در جاسعه برده‌داری ممکن نبود، امکان‌پذیر ساخته بود، حال بازدارنده‌گسترش بیشتر چنین روشهایی در تولید بود. زارع، کاری برای بهبود زمین که به سبب کشت قرون وسطایی قوت خود را از دست داده بود، انجام نمی‌داد. نه تنها فقر او مانع استفاده از کود برای افزایش توان زمین می‌شد، بلکه هر نوع بهبودی در باورهای محصول در اختیار مالک قرار می‌گرفت. مالک نیز با تصرف مازاد تولید خلافت کشاورز را از بین می‌برد. در اواخر دوره فئودالیسم، احتیاج فئودالها به پول نیز اشتیهای مالکان را برای افزایش بهره مالکانه برانگیخت. این امر خود به فقیر کردن زارعین کمک کرد. آنچه فئودالها نمی‌توانستند از زارعین خود، بخاطر فقر آنها و سکون تولید بدست آورند، سعی می‌کردند با جنگهای محلی از فئودالهای دیگر بچنگ آورند. در نتیجه، بسبب نیرومندتر شدن منابع نظامی، تعداد دست‌نشاندهگان افزایش یافت. افزایش تعداد دست‌نشاندهگان و رشد طبیعی خانواده‌های اشرافی باعث افزایش ابعاد طبقه‌ای شد که مولد ثروت نبود. جنگ و افزایش تعداد دست‌نشاندهگان خرج خانواده‌های فئودالی و پادشاهان را زیاد کرد.

هر قدر فئودالها سعی می‌کردند موقعیت خود را استحکام بیشتری بخشند، وضع اقتصادی - اجتماعی آنها بحرانی‌تر می‌شد. هر چه وضع فئودالها بدتر می‌گردید، وضع تجار و سرمایه‌داران، یعنی قشر بالایی شهرها مستحکم‌تر می‌شد.

بدین ترتیب، در عصر تلاشی فئودالیسم، درگیریهایی که تحول اجتماعی را مشخص می‌ساختند، درگیری مالک و زارع، و درگیری بین مالکان و سرمایه‌داران بودند. با گسترش این درگیریها، قدرت فئودالها کاهش یافت. و بتدریج، با تمرکز وسایل تولید در دست سرمایه‌داران

1. Productivity

و جدا شدن تولید کنندگان از مالکیت وسایل تولید، سرمایه‌داری بوجود آمد.^۲

تحولات روابط ارضی در دوره تلاشی فئودالیسم

روابط فئودالی بین قرنهای هجدهم و نوزدهم در اروپای غربی از میان برداشته شد، و روابط سرمایه‌داری جایگزین آن گشت. در این میان دو تحول مغایر با هم در نظام زمینداری اروپای غربی به وقوع پیوسته بود. از یک سوی، در برخی از نقاط املاک بزرگی بوجود آمدند که در آنها غله و گوشت برای فروش در بازار تولید می‌شدند. در این نقاط قنون کشاورزی جدید مورد استفاده قرار می‌گرفتند. در شرق رودخانه الب در آلمان، در انگلستان، و جنوب ایتالیا، و جنوب اسپانیا، و تا اندازه‌ای در دانمارک چنین روندی محسوس بود، اما در تمامی این مناطق روابط ارضی از نوع سرمایه‌داری برقرار نشده بودند. بعنوان نمونه در آلمان شرقی به رغم وجود املاک بزرگی که تولید در آن در رابطه با بازار صورت می‌گرفت، تولید کنندگان این زمینها را روستاییان وابسته به زمین تشکیل می‌دادند که در قید تقیدات گوناگونی قرار داشتند. از سوی دیگر، بهره‌برداریهایی کوچک یا زمینداریهای خرد در مناطقی پای‌گرفت که روستاییان آن در جریان نهضتهای سیاسی مالکیت نسبی خود را بدون پرداخت غرامتی به دست آورده بودند. در فرانسه و نقاطی که به هنگام تسلط فرانسویان در دوره انقلاب کبیر و سلطه ناپلئون مشمول اصلاحات اجتماعی ملهم از آنها گشته بودند، و نیز در نقاطی که مرغداری و تهیه لبنیات فعالیت تخصصی آنها شده بود، مانند بلژیک، هلند، آلمان غربی، ساووی، و قسمتی از دانمارک، روستاییان مالک نسقهایی خود شدند، زمینداری خرد رواج یافت.^۳

در سال ۱۶۴۶ م. پارلمان انگلیس نظام ساتوری را سلغی ساخت، و حقوق مطلق مالکیت زمینداران را به رسمیت شناخت. در عین حال، اصلاحات پارلمان شامل مصادره قسمتی از املاک چارلز اول، استقفا و فئودالهایی که به چارلز وفادار بودند، گردید. بخش بزرگی از این زمینها را نه دهقانان، بلکه بازرگانان، بانکداران و مقاطعه‌کاران دولتی خریدند. بدین ترتیب، اگر چه خرده مالکان از قید تقیدات فئودالی رها گشتند، اما رعایا همچنان مجبور بودند به اربابان عوارض مختلفی بپردازند و به نفع آنان بیگاری انجام دهند. با اینهمه، اصلاحات پارلمان نتایج بارزی در زمینه تحول سرمایه‌داری به بار آورد، و به رشد روابط جدید انسانها در تولید یاری رساند.^۴

خصیصه اصلی زمینداری انگلستان به هنگام انقلاب کشاورزی، با تشکیل املاک بزرگ از طریق حصار کشی نمود پیدا کرد.^۵ افزایش قیمت محصولات کشاورزی از اواسط قرن هجدهم تا بعد از سقوط ناپلئون، و همچنین توسعه بازار محصولات کشاورزی، فعالیت کشاورزی را سود

۲. برای مطالعه جنبه‌های مختلف مسأله تلاشی فئودالیسم و منشأ سرمایه‌داری رجوع شود به:

Maurice Dobb, *Studies in the Development of Capitalism*, 1972.

Leo Huberman, *Man's Worldly Goods*, New York, 1968, part I.

Christopher Hill, *Reformation to Industrial Revolution*, 1971.

Eric J. Hobsbawm, *Industry and Empire*, 1971.

Rodney Hilton (ed.), *the Transition from Feudalism to Capitalism*, 1976.

۳. Clough, پیشین، ص ۳۱۷. ۴. Hill, پیشین، ص ۱۴۶-۱۵۴.

۵. همان، ص ۶۱-۷۱، ۱۴۹-۱۵۴.

آور ساخت.^۶ در واقع، نهضت حصارکشی، و تبدیل زمینهای زیر کشت به چراگاه، از قرن پانزدهم به بعد، گسترش یافت. در اواسط قرن پانزدهم زمینداران انگلیس زمینهای زیر کشت را به چراگاه مبدل ساختند. تا از افزایش قیمت پشم که گوسفندداری را پرسودتر از کشت زمین می ساخت، بهره گیرند. با این حال، نهضت حصارکشی تا قرن هجدهم میلادی از اهمیت چندانی برخوردار نگشت.

به هرگونه، در انگلستان زمینهایی نیز که در آنها کشاورزی همچنان بر جای مانده، نحوه اجاره داری تغییر کرد. تا قبل از قرن هجدهم میلادی نسلهای متوالی زارعین، مستأجرین مالک بحساب می آمدند. حال مالک فقط به اجاره کوتاه مدت — معمولاً سه سال — تن می داد. این پیش تا آنجا دوام آورد که در اواخر قرن هجدهم میلادی کشاورزی انگلستان در دست مالکین سرمایه داری بود که از کارگر مزد بگیر برای کشاورزی استفاده می کردند. آن عده از زارعین هم که بواسطه حصارکشی از روی زمین رانده شده، به شهرها روی آورده، به وجود این نهضت حصارکشی به ایجاد اسلاک بزرگی که با روش سرمایه داری مورد کشت و کار قرار می گرفتند، و در آنها بجای سرف از کارگر استفاده می شد، اتیانید. گفتنی است که قوانین پارلمان انگلیس نیز چنین نهضتی را صحت گذاردند. بدین ترتیب، در سال ۱۸۷۳ م، نیمی از زمینهای انگلستان در اختیار ۲۲۰۰ نفر بود — تمرکزی که جداول شماره ۱ به نحوه بارزی آن را مشخص می سازد.^۷

جدول شماره ۱

توزیع زمین در انگلستان (۱۸۷۳)^۸

نوع مالکان و حدود مالکیت (آکر) ^۹	مناطق فقدا در زمین برای هر مالک (آکر)	کل مساحت زمین (آکر ۱۰۰۰)	نسبت زمینهای هر نوع مالکیت (درصد)
دولت و زمینهای موات		۲۹۵۰	۸/۶
کلبه نشینان ^{۱۰} ، کمتر از ۱ آکر	۵/۲۱	۱۵۰	۵/۴
خرده مالکان کوچک، ۱-۱۰۰ آکر	۱۸	۳۹۳۰	۱۱/۴
خرده مالکان متوسط، ۱۰۱-۳۰۰ آکر	۱۶۹	۴۱۴۰	۱۲
خرده مالکان بزرگ، ۳۰۱-۱۰۰۰ آکر	۴۹۸	۴۷۸۰	۱۳/۹
بزرگ مالکان (اشراف درجه دو) ^{۱۱} ۱۰۰۱-۳۰۰۰ آکر	۱۷۰۸	۴۳۱۰	۱۲/۵
بزرگ مالکان غیر نجیب زاد (۳۰۰۱ آکر و بیشتر)	۶۵۹۷	۸۲۹۰	۲۲/۶
تجارت ^{۱۲}	۱۳۳۳۰	۵۷۲۰	۱۵/۶
کل		۳۴۴۷۰	۱۰۰

۶. Hobshawm، پیشین. ص ۹۷-۱۰۷. ۷. Clough، پیشین. ص ۳۱۷-۳۱۹.

۸. همان، ص ۳۱۹. ۹. ۱ هکتار = ۲/۴۷ آکر 10. Cotters 11. Squires 12. peers

دگرگونی زمینداری در فرانسه پویشی متفاوت از دگرگونی آن در انگلستان دارد. تکامل کشت و زرع فئودالی در فرانسه جریان‌ی کف‌تر از آنچه در انگلستان روی داد، داشت؛ و اشراف ثروتمند فرانسه گرایش به کشاورزی به کمک فنون جدید و در چهارچوبی تازه از خود نشان نمی‌دادند. با اینهمه در قرنهای هفدهم و هیجدهم در فرانسه نیز دست اندازی به سرائع که زمینهای عمومی به حساب می‌آمدند، و بیرون راندن زارعین از زمینها، اگر چه نه بشدت انگلستان، عملی گشت. لیکن اغلب مالکان فرانسه هنوز از طریق دریافت بهره جنسی و پولی و انجام تقیدات مختلف روستایی تأمین درآمد می‌کردند. با افزایش قیمت محصولات کشاورزی زمینداران کوشیدند تا تقیدات فئودالی و روستایی را افزایش دهند، و سهم خود را از قرارداد سهم‌بری یا ستایژ که در بعضی از نقاط جایگزین پرداخت بهره جنسی و پولی شده بود، زیادتر کنند. این عمل خشم روستاییان را برانگیخت، و متفکران اجتماعی آن زمان نیز آن را به باد انتقاد گرفتند.^{۱۳} از آنجا که مستأجرین کمتر قادر به پرداخت بهره پولی بودند، ستایژ، نظام سهم‌بری، در مناطق مرکزی و غربی فرانسه سرعت گسترش یافت. در واقع، در قرن هیجدهم میلادی ۷۵ درصد از زمینهای زراعی فرانسه در دست سهم بران (Métayers) بود، و ستایژ نهاد غالب بهره‌کشی روستایی در فرانسه قبل از انقلاب به‌شمار می‌رفته است. با اینهمه قرارداد فوق نیز وضع روستاییان را بهبود بخشید چرا که شرایط این قرارداد برای روستاییان سنگین بود، و مساحت سزارع آنها هم کوچک. در این قراردادها اگر مالک زمین بذرها و شخم و دیگر وسایل تولید را در اختیار رعیت قرار می‌داد، نصف محصول غله را می‌توانست تصاحب کند؛ در پاره‌ای از موارد وی علاوه بر این سهم، نیمی از محصول انگور و سایر میوه‌جات را نیز طلب می‌کرد. لیکن اگر مالک زمین نصف بذرها و شخم را در اختیار رعیت قرار می‌داد، سهم او از محصول به یک سوم کاهش می‌یافت.^{۱۴}

به هرگونه، روستاییان فرانسه در کنار پرداخت سهمی از محصول بعنوان اجاره فئودالی، تقیدات مختلفی برگردان داشتند. بدین سبب از خواسته‌های مهم روستاییان به هنگام انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹، از میان برداشتن اجبارهای غیر اقتصادی و تحصیل زمین بود. در این سال ویلاهای اربابان مورد حمله روستاییان قرار گرفتند و قبایلهای ملکی به دست روستاییان سوزانده شدند. سرانجام در شب چهارم اوت سال ۱۷۸۹، اجبارهای غیر اقتصادی و حقوق مانوری لغو گردیدند، و روستاییان بدون پرداخت غرامت، از قید این اجبارها رهایی یافتند، و تنها «ترشده که حق مالکیت زمین را در ازای پرداخت غرامت بستان آوردند. با این حال روستاییان زیر بار نرفته، پس از قیاسهای مختلف، پرداخت غرامت برای زمین را نیز باغی ساختند، در نتیجه مقدار زیادی از زمینهای فرانسه بین رعایا تقسیم شد. دولت انقلابی فرانسه آن زمان زمینهای کلیسا را نیز تصاحب کرد، قسمتی از این زمینها به ثروتمندان فروخته شد، و بقیه در اختیار روستاییان قرار گرفت. املاک آن دسته از اشراف که به هنگام انقلاب فرانسه را ترک کرده بودند، نیز توسط دولت ضبط شد، و نیمی از آن به روستاییان، و بقیه به مالکان بزرگ فروخته شد. املاک افرادی نیز که مورد اعتماد دولت نبودند، میان سربازان دولت

انقلابی وقت توزیع شد.^{۱۵} نخستین آمارگیری کشاورزی که در سال ۱۸۶۲ انجام شد، اهمیت بهره‌برداریهای کوچک را در زمینداری فرانسه در این زمان نشان می‌دهد (جدول شماره ۲).

جدول شماره ۲

توزیع بهره‌برداریهای ارضی فرانسه در سالهای ۱۸۶۲ و ۱۹۰۸ بر حسب مساحت آنها

مساحت بهره‌برداریها (هکتار)	تعداد بهره‌برداریها
۱۸۶۲	۱۹۰۸
کمتر از ۱ هکتار	۲۰۸۷۸۵۱
۱-۱۰ هکتار	۲۰۴۳۵۴۰۱
۱۰-۳۰ هکتار	۶۳۶۳۰۹
۳۰-۱۰۰ هکتار	۱۵۴۰۱۶۷
بیشتر از ۱۰۰ هکتار	۲۹۰۵۴۱

وضع زمینداری آلمان در قرن نوزدهم بر اثر اجرای سیاستهای گوناگون در مناطق مختلف، پیچیده‌تر از وضع زمینداری انگلستان و فرانسه بود. بطور کلی در پروس، شرق رودالب، اسلاک بزرگ اربابی جنبه مساط داشتند. در هانوفر، شله‌زویگ - هولشتاین، وستفاليا و باواریا علیاً^{۱۶}، بهره‌برداریهای بزرگ روستایی نوع بهره‌برداری غالب منطقه را تشکیل می‌دادند، و در غرب و جنوب غربی آلمان غلبه از آن بهره‌برداریهای کوچک روستایی بود. این اختلافات از ماهیت نظام مانوری و محدودیت نوع محصول به سبب وجود شرایط خاص طبیعی، و نیز خصلت اصلاحات در این سه منطقه ناشی می‌شده است. در پروس شرقی صاحبان اسلاک در زمین خود زندگی می‌کردند، و محصول غله زمینشان را در بازارهای اروپای غربی عرضه می‌کردند. و در ازای صدور آن محصولات مورد نیاز خود را وارد می‌کردند. اگر چه تولید در این زمین در رابطه با بازار صورت می‌گرفت، ولی تقیدات روستایی بر جای ماندند، و از روستاییان همچنان بهره جنسی و پولی و حتی بهره کار اخذ می‌شد. روستاییان این منطقه برای اربابان بیگاری می‌کردند، و حتی در قرن نوزدهم سرواژ به قوت گذشته خود باقی بود. روستاییان حق تغییر مکان را نداشتند، و انواع اجاره‌های غیر اقتصادی، و حتی بیگاریهای مانند کار در اصطبل و آشپزخانه ارباب، بردست و پای آنها سنگینی می‌کرد. با اینهمه، در آلمان قیاسهای روستاییان برای لغو این تقیدات مکرر وقوع می‌پیوست، و سرانجام دولت پروس را بر آن داشت که در سالهای ۱۸۰۷ تا ۱۸۰۹ م. به لغو سرواژ دست زند، و بیگاریها و وابستگیهای مختلف را از دوش روستاییان بردارد. لیکن از آنجا که این اصلاحات از طرف دولت پروس و به اتکای قدرت اقتصادی و سیاسی فتودالها انجام می‌گرفت، توفیق چندانی

۱۵. Clough، پیشین. ص ۳۳۰-۳۳۲. ۱۶. همان، ص ۳۲۲.

17. Hannover, Schleswig - Holstein, Westphalia, Bavaria

نیافتند. زمینداران با دست اندازی بر املاک بزرگ موقعیت خویش را استحکام بخشیدند، و اصلاحات فوق را عملاً عقیم ساختند.^{۱۹}

نظام مانوری در آلمان غربی شباهت زیادی به نظام مانوری در فرانسه داشت، و فئودالهای بزرگ از طریق دریافت بهره جنسی و پولی مازاد کشاورزی را در اختیار می‌گرفتند، و تولید بیشتر برای مصرف بود، و نه فروش (Grunderrschaft). بنابراین هنگامی که اصلاحات شروع شد، مالکان این منطقه از نظر سیاسی و اقتصادی در وضع ناساعدتری نسبت به زمینداران آلمان شرقی قرار داشتند. بدین جهت در آن دسته از مناطقی که از انقلاب کبیر فرانسه تأثیر پذیرفتند، بهره برداریهای کوچک بنحو غالبی رواج پیدا کردند. در سال ۱۷۹۸ م. روستاییان سواحل شرقی رود راین^{۲۰} از قید تعهدات غیر اقتصادی رهایی یافتند، و بدون پرداخت غرامت مالکیت نسقهای خود را بدست آوردند. زمینهای کلیسا و زمینهای اربابان فراری ضبط گردید، و به روستاییان فروخته شد.

در منطقه بین رود راین و الب، یعنی ناحیه‌ای که کمتر تحت نفوذ فرانسه قرار داشت، اصلاحات ارضی دوره ناپلئون الغای تقیدات مانوری را نیز به همراه آورد، لیکن روستاییان به‌ازای تحصیل آزادی غرامتی می‌پرداختند. این عمل سبب گشت که آئنده از روستاییانی که از امکانات مادی مساعدی برخوردار نبودند، زمین خود را به کشاورزان سرفه بفروشد. از این روی بود که زمینداری روستاییان سرفه در این ناحیه پای‌گرفت.^{۲۱}

تحول زمینداری در نقاط دیگر اروپا نیز یکی از سه راهی را پیمود که در سه ناحیه متفاوت آلمان، در جریان تحول نظام فئودالیسم به سرمایه‌داری، طی شد. سرواژ در دانمارک در سال ۱۷۸۸ م. ملغی گردید، و از آن پس روستاییان مالکیت نسقهای خود را بدست آوردند. با وجود این روستاییان این کشور مجبور به پرداخت غرامت در ازای بدست آوردن زمین بودند. در نتیجه، در این کشور زمینداری بزرگ تنها سال ۱۸۹۹ در کنار زمینداری کوچک برجای ماند. در این سال زمینهای دولتی، کلیسا و فئودالهای بزرگ بتدریج بین روستاییان تقسیم شدند.^{۲۲} تقیدات یا اجارهای غیر اقتصادی در بلژیک و هلند بدنبال تسلط فرانسه بر این دو کشور در فاصله سالهای ۱۷۹۵ تا ۱۸۱۴ لغو گردید. روستاییان حق مالکیت نسقهای خود را بدست آوردند، و حتی در سواردی قسمتی از زمینهای کلیسا و مالکین فراری (مهاجر) را نیز خریداری کردند. با این حال بعضی از مالکین بزرگ تعداد زیادی از مزارع کوچک و جدا از هم را در هم ادغام کردند و آنها را به املاک بزرگ مبدل ساختند.^{۲۳}

ژوزف دوم در اتریش، در سال ۱۷۸۱ م. حکم لغو سرواژ را صادر کرد، و بدین روستاییان آزادی جابجا شدن بر روی زمین، مالکیت آن، و ازدواج بر طبق خواست خویش، را بدست آوردند. پس از انقلاب سال ۱۸۴۸ نیز روستاییان اتریش حق خرید نسقهای خود را در ازای پرداخت غرامت کسب کردند.^{۲۴}

۱۸. همان، ص ۳۲۳-۳۲۴.

19. Rhine

۲۰. همان، ص ۳۲۴. ۲۱. همان، ص ۳۲۵.

۲۲. همان. ۲۳. همان.

در ایتالیا اگر چه قبل از انقلاب کبیر فرانسه اصلاحات روستایی در منطقه ساووی^{۲۴} آغاز شده بود، لیکن تقیدات فتودالی و اجبارهای غیر اقتصادی روستاییان تا زمان تسلط فرانسویها همچنان حفظ شدند. با اینهمه، بعد از انقلاب فرانسه نیز زمینداری بزرگ در این کشور رواج داشت. در سیسیل و ناپل تولید در زمینهای اربابی در رابطه با بازار بود، و در توسکانی و منطقه تحت نفوذ پاپ نظام سهم‌بری که به ایتالیایی به آن سزادریا^{۲۵} می‌گفتند، و زمینداری بزرگ، جنبه غالب داشت. با وجود این در پاره‌ای از نقاط روابط سرمایه‌داری در کشاورزی روابط مسلط را تشکیل می‌دادند، و مالکین این زمینها بسیاری از زمینهای ضبط شده کلیسا را پس از ایجاد وحدت ایتالیا در سال ۱۸۶۰، از دولت خریدند^{۲۶}.

در قرن نوزدهم در ایرلند، اسپانیا و اروپای شرقی اسلاک بزرگ فتودالی نقش مسلط در محله اقتصاد و اجتماع داشتند. در ایرلند به‌جز منطقه آسترا، اغلب مالکین را زمینداران غایب انگلیسی تشکیل می‌دادند که از روستاییان بهره‌جنسی و پولی می‌گرفتند، و تقیدات زیادی بر آنها تحمیل می‌کردند. این وضع عملاً تا سال ۱۹۰۳ م. دوام داشت. در این سال دولت انگلیس صندوقی برای کمک به روستاییان جهت خرید نسه‌های خود ایجاد کرد^{۲۷}.

در اسپانیا سرواژ در دوره استیلا ناپلئون بلفی شد، و کلیسا زمینهای خود را در دهه ۱۸۳۰ از دست داد. با اینهمه بزرگ مالکی در این جامعه پا برجای ماند، و مسأله تقسیم این اراضی همواره از جمله مهم‌ترین مسایل سیاسی و اقتصادی آن بوده است. در سال ۱۹۳۲ حکومت جمهوری اسپانیا اصلاحاتی را در این زمینه مطرح کرد که در سال ۱۹۳۶ حکومت جدید آن را معوق گذارد^{۲۸}.

سرفهای رومانی در سال ۱۸۶۴ آزادگشتند، و این اسکان برای آنها بوجود آمده که بر حسب تعداد گاو و شخمی که در اختیار داشتند، زمین بخرند. اما سیل غراست چنان زیاد بود که تعداد اندکی از روستاییان قادر به پرداخت آن بودند. در بجارستان نیز سرفها در سال ۱۸۴۸ آزادی خود را بدست آوردند، اما آنها نیز مجبور به پرداخت غراست‌گرافی بودند، و بنابر این دست یازیدن به زمینها برای آنها مقدور نبود^{۲۹}.

در روسیه تزاری چنین اصلاحاتی تا اواسط قرن نوزدهم انجام نشد. تنها پس از سال ۱۸۶۱، و به سبب شورشهای متعدد دهقانی و افزایش تقاضا برای نیروی کار در شهرها بود که تزار روسیه فرمان لغو سرواژ را صادر کرد. بین سالهای ۱۸۵۹ و ۱۸۶۶، دو میلیون سرف در زمینهای سلطنتی از تقیدات فتودالی رهاگشتند، و در سال ۱۸۶۱ نیز دو میلیون سرف که در املاک اشراف کار می‌کردند، از پرداخت عوارض فتودالی خلاص شدند، و بر طبق فرمانی حق خرید نسق خود را در ازای پرداخت غراست کسب کردند. خرید و فروش زارعین، تنبیه و کار اجباری آنها لغو شد، ولی زمین همچنان در دست مالکان باقی ماند^{۳۰}. اما از آنجا که تحت شرایط خاص روسیه و نابسامانیهای موجود در نظام اقتصادی — اجتماعی این کشور، اصلاحات فوق با حمایت دولت و اشراف صورت‌گرفت، بقایای روابط قدیمی تا مدت زیادی در

24. Savoy

25. Mezzadria

۲۶. همان. ۲۷. همان، ص ۳۲۵-۳۲۶. ۲۸. همان، ص ۳۲۶.

۲۹. همان، ص ۳۲۶. ۳۰. همان، ص ۳۲۶-۳۲۸.

رومیه پا برجای ماند.

نتیجه آن که با چنین ترکیب و تنوعی بود که روابط فئودالی در تولید کشاورزی جوامع مختلف اروپا طی قرنهای هیجدهم، نوزدهم و بیستم میلادی بتدریج از میان رفتند.

بخش سوم:

شیوه تولید فتودالی در ایران

۹

تکامل مالکیت‌های فئودالی زمین در ایران

در این فصل منشأ، تغییر و تکامل انواع مالکیت‌های فئودالی زمین و تناسب بین اقسام آن در ایران از زمان ساسانیان (قرن سوم م.) تا زمان افشاریه (قرن هیجدهم م.)، قرن دوازدهم ه.ق) مورد مطالعه قرار می‌گیرند. در عین حال، کار کرد تاریخی این مالکیت‌ها، یعنی سهم بالقوه آنها در تشکیل طبقه فئودال، نیز مورد نظر است.

طبقه بندی تقسیمات مالکیت ارضی در ایران، قبل و بعد از تسلط اعراب، بدون اشکال نیست. چراکه از یک سوی منابع موجود به نحو مشخصی از تقسیمات مالکیت ارضی سخن نمی‌گویند، و تعریف دقیقی از آنها ارائه نمی‌دهند، و از سوی دیگر، فقیهان اسلامی نیز به سبب آن که کوشیده‌اند تا همه روابط جدید و ناشناخته موجود در قلمرو خلفای اسلامی را به قرآن و احادیث مستند سازند، واقعیت تاریخی را منعکس نساخته‌اند. در واقع، چنین می‌نماید که فقیهان اسلامی کوشیده‌اند تا روابط ارضی واقعی و تغییر پذیر را در جوامع مختلف اسلامی بر قوانین قضایی موضوعه خویش به نحوی مصنوعی منطبق سازند. از این روی برداشت آنها غالباً به انتزاع گراییده است، و از بررسی واقعیت بدور مانده. در عین حال، در آغاز، فقیهان دو سئله مالکیت زمین و شیوه دریافت مالیات را از یکدیگر متمایز نساخته‌اند.^۱ و از آنجا که دولت در دوره خاصی از تکامل زمین داری فئودالی در خاورمیانه هم حاکم بر اراضی بود و هم مالک قسمتی از زمین‌ها و بهره‌گیرنده مستقیم از آنها، سوازیں قضایی و فقهی کمتر توانسته‌اند واقعیت تاریخی را منعکس کنند. پس از انقراض خلافت نیز فقه دچار انجماد گردید، و تغییراتی که در مالکیت ارضی پدید آمدند، در آن منعکس نگردیدند.^۲

۱. مثلاً، رجوع شود به:

Yahya Ben Adam's kitab al-kharaj, *Taxation in Islam*, Vol. I, 1967, Qudama
B. Jafer's Kitab al-kharaj, *Taxation in Islam*, Vol. II, 1967, and Abu Yusuf's
kitab al-kharaj, *Taxation in Islam*, Vol. III, 1969.

۲. ای. پ. پطروففسکی، کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد دوم، ۱۳۴۴.

با اینهمه، بررسی علمی منابع موجود این امر را آشکار می‌سازد که در دوره‌های مختلف تکامل زمینداری در ایران، تقسیمات مالکیت ارضی بصورت زیر بوده است: (۱) اراضی اشتراکی روستاییان؛ (۲) اراضی دیوانی (دولتی)؛ (۳) مالکیت‌های مشروط زمین، مانند اقطاع و تیول، و غیر مشروط، مانند سیورغال؛ (۴) اراضی سلطنتی؛ (۵) اراضی ملکی خصوصی، و اراضی روستاییان آزاد؛ (۶) اراضی وقفی؛ (۷) چراگاه‌های ایلات. بدیهی است که هر یک از این مالکیت‌ها در دوره خاصی بوجود آمده‌اند، و ترکیب و اهمیت آنها در زمانهای مختلف دگرگون شده است.

اراضی اشتراکی روستاییان

اراضی اشتراکی روستاییان زمین‌هایی بوده‌اند که مورد استفاده جمعی جماعت‌های روستایی قرار می‌گرفته‌اند. این اراضی در آغاز بصورت اشتراکی در تصرف و مسالکیت روستاییان قرار داشته‌اند. بتدریج به سبب تکامل اقتصادی - اجتماعی، این اراضی یا از درون تجزیه شدند، و یا تحت تسلط شاهان و بزرگان به جماعت‌های روستایی غیر مستقل و وابسته تبدیل گردیدند. در حالت اخیر روستاییان بصورت جمعی زمین را در تصرف خود داشتند، اما مورد بهره‌کشی فتووالی قرار می‌گرفتند.

کمبود شواهد مستند درباره مالکیت اشتراکی روستاییان آزاد در دوره اشکانیان و ما قبل آن، ارزیابی اهمیت چنین مقوله‌ای را مشکل می‌سازد. با اینهمه، ارائه تصویری کلی از تکامل این نوع زمین‌ها اسکان‌پذیر است. و از آنجاکه بررسی تکامل روابط السانها در تولید پس از قرنهای سوم و چهارم م.، مطالعه تکامل و تجزیه این اراضی را ضروری می‌سازد، باید تغییرات اساسی را که در مالکیت اراضی اشتراکی پدید آمدند، مورد مطالعه قرار دهیم. سرزمین ایران یکی از کهنترین مراکز کشاورزی جهان است. حفاریهای باستانشناسی نشان می‌دهند که در چهارمین هزاره قبل از میلاد کشاورزی این سرزمین در سطح بالایی بوده است.^۳

بر مبنای حفاریهای تپه حصار دامغان، تپه گیان نزدیک نهاوند، تپه سیالک نزدیک کاشان و گوی تپه نزدیک رضائیه به این نتیجه‌گیری می‌رسیم که در پایان هزاره چهارم و آغاز هزاره سوم قبل از میلاد، نخستین تقسیم مهم اجتماعی کار، یعنی تقسیم کار میان قبایل شبان‌پیشه و زراعت پیشه در ایران پدید آمده است. در نواحی زراعتی، نقاط مسکونی، یعنی دهکده‌ها، که هنوز از استحکاماتی برخوردار بودند، ایجاد گشتند. بتدریج، در این نواحی پیشه نساجی و کوزه‌گری پیشرفت کرد، و شرایط مساعدی برای تحول به دومین مرحله مهم تقسیم اجتماعی کار، یعنی تقسیم کار بین زراعت و پیشه فراهم آمد. این امر در پایان هزاره دوم و آغاز هزاره اول قبل از میلاد بوقوع پیوست، و پیدایش طبقات اجتماعی نیز به این دوره مربوط می‌گردد. لیکن در این دوره تکامل اقتصادی - اجتماعی در همه نقاط سرزمین ایران به یک شکل و در یک سطح نبود. در واقع نواحی شرقی ایران نسبت به نواحی غربی آن از لحاظ تکامل اقتصادی.

۳. فقه اسلامی این اراضی را جزء اراضی دولتی بحساب می‌آورد.

۴. تاریخ ایران، پیشین. جلد اول، ص ۶.

اجتماعی عقب مانده‌تر بود.

کشاورزی و دامداری ابتدایی مالکیت اشتراکی وسایل اساسی تولید را ایجاد می‌کرد. شکل این مالکیت متناسب با سطح تکامل نیروهای عامل در تولید بود، چراکه زراعت و دامداری با وسایل ابتدایی، جز از طریق کار دسته‌جمعی تمام افراد جامعه عملی نبود. وسایل تولید، بویژه زمین و ابزارکار، بصورت اشتراکی در مالکیت همه اعضای جماعت‌های روستایی قرار داشت. البته، در چهارچوب مالکیت اشتراکی وسایل تولید، مالکیت خصوصی وسایل شخصی، از قبیل لباس و اسلحه، وجود داشته است. وظایف خانه‌داری نیز بصورت دسته جمعی انجام می‌شد، و مردم در خانه‌های اشتراکی می‌زیستند.^۵

در اوستا اشاراتی راجع به جماعت‌های روستایی وجود دارد. در این کتاب سازمان اجتماعی قبیله‌های ایرانی پیش از هخامنشیان بر پایه خانواده (نمانا) و جماعت عشیرتی خود مختار (ویسی)^۶ عنوان می‌شود. هر یک از این جماعت‌ها از ترکیب چند خانواده تشکیل می‌شدند. دسته‌ای از این جماعت‌های عشیرتی، قبیله یا زانتو^۷ را تشکیل می‌دادند. اتحاد این قبایل نیز یک واحد اجتماعی بزرگتری به نام داهیو^۸ را بوجود می‌آورد.^۹

این جماعت‌ها بوسیله شورای ریش سفیدان که غالباً معرف یک قبیله یا کلان بودند، اداره می‌شدند. عضویت در این جماعت‌ها از طریق وابستگی به یکی از گروه‌های پدری^{۱۰} تعیین می‌گردید، و زنان نیز از طریق ازدواج به عضویت جماعت‌ها در می‌آمدند. مهمترین کارهای جماعت را شورای ریش سفیدان حل و فصل می‌کرد. این کارها تقسیم دوری زمین بین گروه‌های پدری، وسایل مربوط به تولید، اتخاذ تصمیم در مورد تنبیه اعضای جماعت، و وسایل اجتماعی درونی و بیرونی را شامل می‌گردید.^{۱۱}

همراه با تکامل نیروهای عامل در تولید، سباده، مالکیت خصوصی و وضع نابرابر اقتصادی گسترش یافت. بدین ترتیب، پیش از فتوحات قبایل پارس، قشربندی در درون جماعت‌های روستایی پیچیده‌تر گشت، و از میان اعضای عشیره کاهنان و اعیان پدید آمدند.^{۱۲} لشکرکشی‌های مختلفی که به منظور تصرف زمینهای دیگران صورت می‌گرفت، افزایش یافت، و اسیران جنگی بعنوان برده در دست اعیان قبایل قرار گرفتند. این امر نیز به نابرابرتر ساختن

۵. در نقاط مسکونی عصر نوسنگی هزاره چهارم قبل از میلاد در استخر فارس که بوسیله هر تسلفد کشف شده، معلوم گشته که در آن عصر در آن منطقه، مساکن، گلی و دسته جمعی بوده است. (E.E. Herzfeld. *Iran in the Ancient East*, 1944, pp.10-11.)

تولستوف نیز وجود جماعت‌های اشتراکی را در خوارزم در نیمه دوم هزاره اول روشن ساخته است. (W.B Fisher(ed) , *The Cambridge History of Iran*, Vol. I, 1968, pp.425-6.)

6. nmana

7. vis

8. zantu

9. dahyu

10. Richard N. Frye, *The Heritage of persia*, 1963, pp. 49-52.

11. Agnatic

12. A. G. Perikhanian, "Agnatic Groups in Ancient Iran," *Soviet Anthropology and Archeology*, Vol. IX, No.1, Summer 1970, pp. 15-9.

۱۳. آثار آشوری مربوط به قرن نهم قبل از میلاد از دو گروه از قبایل ایرانی، یعنی مادها و پارسها، نام می‌برند. از آنجا که مادها در تماس با آشوریها و عیلامیها بودند، و بر سر راه بازرگانی بین هندو بین‌النهرین اقامت داشتند، تکامل اقتصادی-اجتماعی مادها بیشتر از دیگر قبایل ایرانی بود (قادیخ جهان باستان. جلد اول، پیشین. ص ۲۵۲-۲۵۳).

شرایط اقتصادی کمک کرد. با اینهمه، در مراحل ابتدایی این قشر بندی، ساخت عشیرتی- قبیله‌ای جماعتها مانعی برای تجزیه سریع بهم پیوستگی جماعتها و ظهور طبقات بود. با افزایش جنگها و دست اندازی حکومت‌های تکامل یافته‌تر بین‌النهرین بر نواحی مجاور، شورای ریش سفیدان دیگر از عهده مقابله با نیروهای قویتر و حفاظت از اسواال اعضا متمول‌تر قبیله بر نمی‌آمد. بدین سبب، نقش اربابان جنگ فزونی گرفت، و اتحاد قبایل ماد صورت پذیرفت. تقسیمات ناحیه‌ای- اداری بوجود آمد، اما پاره‌ای از سازمانهای جماعتها، مانند شورای ریش سفیدان و مجلس نظامیان جماعتها باقی ماندند. بدین ترتیب، ساخت جامعه ایران در قرنهای هشتم و نهم قبل از میلاد بوسیله ترکیبی از تقسیمات ناحیه‌ای و قبیله‌ای، و نیز نهادهای جماعت بدوی و نهادهای جامعه دارای طبقه شخص سی‌گردد. و بتدریج دولت ماد یک دولت نیمه برده‌دار شد که تکیه‌گاه آن نا حدودی اعضا جماعتها آزاد بود^{۱۶}. همزیستی و همچنین مبارزه نهادهای گوناگونی که از لحاظ تکامل اقتصادی- اجتماعی در سطحهای مختلفی قرار داشتند، به تناقضاتی در روابط اجتماعی ساکنان فلات ایران منجر گردید که تا مدت‌ها همزیستی نظام برده‌داری و بقایای جماعت‌های ابتدایی را در کنار یکدیگر، و تحت نظر دولتهای ماد و هخامنشی و اشکانی، توجیه می‌کرد. این شرایط تا اواخر دوره اشکانیان و اوایل دوره ساسانیان وجود داشتند، و تنها از این زمان به بعد است که جماعت‌های ابتدایی بصورت کاسلی سورد تجاوز مالکان بزرگ و اشراف قرار گرفتند، و سازمان آنها از هم پاشیده شد.

در آغاز قرن ششم قبل از میلاد مادها قبایل پارسی را مطیع خویش ساختند، اما پس از مدت کوتاهی قبایل پارس تحت رهبری هخامنشیان متحد شدند، و امپراتوری هخامنشیان (۵۵۰-۳۳۰ ق.م.) را بوجود آوردند^{۱۷}.

در دوره هخامنشیان از کار بردگان بیشتر از سابق استفاده می‌شد. در نتیجه فتوحات هخامنشیان در سرزمین‌های تکامل یافته‌تر، بسیاری از اشراف پارسی اراضی بسیاری را بدست آوردند که بوسیله بردگان کشت می‌شدند^{۱۸}. با اینهمه، هنوز در بسیاری از نقاط امپراتوری هخامنشیان بویژه در مشرق و مرکز فلات ایران، جماعت‌های ابتدایی وجود داشتند. این جماعتها خود مختار بودند، و به شکل سازمان مدنی انسانهای آزاد و برده‌دار وجود داشتند. پاره‌ای از جماعت‌های خود مختار بتدریج به جماعت‌های روستایی مبدل گشتند، و در اواخر دوره هخامنشیان و در زمان شاهان سلوکی (۳۱۲-۱۴۱ ق.م.) به واحدهای مالی که بخشی از اراضی سلطنتی را تشکیل می‌دادند، تبدیل شدند^{۱۹}.

۱۴. تادیک ماد. یوشین، ص ۱۷۹-۲۴۴.

۱۵. تادیک ایران. جلد اول، یوشین ص ۱۶-۴۶.

16. M. Dandamayev, "Foreign slaves on the Estates of the Achaemenid kings and Their Nobles," *International Conference of Orientalists*, 1960, pp. 147-53, and G. R. Driver, *Aramic Documents of the Fifth Century B. C.*, 1965, pp. 27-37 and 90.

17. I. M. Diakanov, "The Commune in the Ancient East as Treated in the works of Soviet Researchers," *Soviet Anthropology and Archeology*, Vol. II, No. I, Summer 1963, P. 42.

در دوره سلوکیان اراضی کشور به دو دسته اصلی اراضی سلطنتی و اراضی شهری تقسیم می‌شدند. منابع موجود نشان می‌دهند که بخش قابل توجهی از اراضی سزروعی سلطنتی را جماعت‌های روستایی کشت می‌کرده‌اند. این جماعت‌ها مالیات اراضی را بصورت جنسی و نقدی به پادشاه می‌پرداخته‌اند، و بیگاریهایی متحمل می‌شده‌اند.^{۱۸}

از چرم نوشته‌های مربوط به دوره اشکانیان در اورامان کردستان می‌توان استنتاج کرد که زمینهای اشتراکی در این دوره نیز وجود داشته‌اند. اما این مدارک، همچنین حاکی بر آنند که مالکیت اشتراکی در حال تجزیه و پاشیدگی بوده است، زیرا قسمتی از این اراضی برای فروش عرضه می‌شده‌اند. در عین حال، در کنار اراضی جماعت‌های روستایی، اراضی بردم‌داران نیز وجود داشته‌اند.^{۱۹}

در اواخر دوره اشکانیان پویش تبدیل اعضای آزاد جماعت‌ها به رعایای وابسته به ارباب زمین نسبت به گذشته سریع‌تر گردید.^{۲۰} طی قرنهای دوم و چهارم میلادی جماعت‌ها یا توسط اربابان بزرگ تجزیه گشتند، و یا به جماعت‌های وابسته‌ای که اعضای آن از آزادی کامل برخوردار نبودند، و مورد بهره‌کشی قرار می‌گرفتند، تبدیل شدند. در پاره‌ای از جماعت‌ها که زمین در مالکیت اشتراکی اعضای آن بود، نیز زمین به مالکیت خصوصی افراد در آمد.^{۲۱}

در دوره ساسانیان (از دهه دوم قرن سوم تا دهه پنجم قرن هفتم م.) جماعت‌های خود مختار آزادی خود را از دست دادند، و یا به زمینهای سلطنتی تبدیل شدند یا از طرف شاهان ساسانی به اشرافی که از پرداخت مالیات معاف بودند، اهداء گردیدند. در نتیجه، بسیاری از مالکین کوچک و اعضای جماعت‌های آزاد به منظور فرار از ظلم مأمورین مالیات و نظامیان یا زمین خود را ترک کردند و خود را تحت حمایت اربابان بزرگ قرار دادند، و یا زمین خود را در اختیار اربابان قدرتمند گذاشتند و به انجاء آنها در آمدند. این پویش از یک سوی به پیدایش زمینداران بزرگ کمک کرد، و از سوی دیگر مالیات دریافتی دولت را شدیداً کاهش داد. مسعودی، سوره معروف، آغاز این پویش را در زمان بهرام دوم (۲۷۶-۳۰۳ م.) می‌داند. به گفته او بهرام در آغاز پادشاهی «در امور رعیت ننگریست و خالصان و خدسنگران و اطرافیان خویش را تبولها داد. در نتیجه اسلاک رو بخوابی نهاد و از آباد کنندگان تهی شد که در اسلاک اهل نفوذ افاست گرفتند، و جز در اسلاک تیول آبادی نماند و وزیران برعایت خالصان پادشاه مالیات از ایشان مطالبه نکردند که امور مملکت بدست وزیران او بود».^{۲۲} به قول مسعودی،

۱۸-۴۰۴ م. دیاکونو، اشکانیان، ۱۳۴۴، ص ۱۸-۱۹.

19. Vladimir G. Lukonin, *Persia II*, 1967, pp. 24-34.

۲۰. بنا به چرم نوشته‌های متعلق به سال ۱۲۲ م. که در اطراف شهر دورا - اورویوس پیدا شده است، یکی از روستاییان عضو جماعت دهی بنام پالیکا (Paliga) مقداری پول فرض گرفته بوده است، و زمین و اموال خود را به وثیقه گذاشته بوده، طبق این مدرک روستایی مجبور بوده است برای پرداخت وام در زمین وام دهنده به بیگاری بپردازد، و بدون اجازه ارباب خود «نه روز و نه شب»، غیبت نکند (همان، ص ۲۳-۲۴، و اشکانیان، پیشین، ص ۷۰-۷۱).

۲۱. همان، ص ۷۱-۷۲.

۲۲. ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، جلد اول، ۱۳۴۴، ص ۲۴۶.

بدلیل رواج رسم التجاء اوضاع چنان وخیم گردید که بهرام دوم پادشاهی از روستاییان و مالکانی را که به التجاء بزرگان درآیند بودند، به زمینهایشان برگرداند و به منظور کمک به آنها از دریافت مالیاتهای معوقه صرفنظر کرد، و مقدار خراج و مالیات سرانه را کاهش داد.^{۲۳} همانگونه که پیش از این گفته شد، پوشش مشابهی نیز در اواخر دوره اسپراتوری روم درگلی^{۲۴} رخ داد. در آنجا نیز کشاورزان آزاد یا خردده مالکین به منظور قرار از نظم مأمورین دولتی، قضاء و رباخواران، خود را به التجاء صاحبان قدرت درآوردند، به نحوی که اسپراتوران قرن چهارم م. اغلب فرمانهایی در جهت منع این کار صادر کردند.

دست اندازی به جماعتها و پوشش تبدیل آنها به جماعتهای وابسته، و نیز تجزیه جماعتها و تبدیل اعضای آنها به روستاییان وابسته، بوسیله دولت و اشراف زمیندار در اواخر قرن پنجم میلادی افزایش یافت، و در اوایل قرن ششم میلادی این وضع واکنش شدید اعضای جماعتها و روستاییان وابسته را بوجود آورد. در واقع، نهضت سزدکیان منافع روستاییانی را منعکس می‌ساخت که آزادی خود را از دست داده بودند. روستاییانی که تحت نظام اجتماعی جدید، مورد ستم واقع شده بودند، املاک اربابان بزرگ را میان خود تقسیم کردند، و در پارامی از نقاط قلات ایران جماعتهای روستایی را از نو ایجاد کردند. بگفته طبری «سزدکیان برای گرفتن حق قترا از اغنیا دست تعدی بر دیگران گشودند، و گفتند باید از ثوابگران گرفت و به تنهی دستان داد، و هر کس چیزی از مال یا خواسته یازن اضافه بر حاجت داشته باشد نباید تنها در اختیار وی بماند»^{۲۵}. لیکن گسترش این نهضت اربابان را بر آن داشت که آن را بشدت سرکوب کنند. پس از سرکوبی آن، اراضی و اموال تقسیم شده مجدداً

۲۳. بگفته مسعودی یکی از موبدان به بهرام می‌گوید: «پادشاه پادشاهان را بداختی و آن را از صاحبان و آباد کنندگان که خراجگزار و مالیات بده بودند گرفتی و به اطرافیان و خدمه و مردم بیکار و دیگران دادی که بسود سریع چشم دوختند و عنققت زود خواستند و آبادی و مال - بیش را ... از نظر دور داشتند و بسبب نفرت پادشاه در کار وصول مالیات ایشان سهل انگاری شد و با دیگر مالیات دهندگان و آباد کنندگان املاک ستم روا داشتند که املاک را رها کردند و از دیار خویش برفتند و در املاک اهل نفوذ سکونت گرفتند و آبادی کم شد و اقوام اطراف طمع در ملک ایران بستند» (همان، ص ۲۴۸). پس بهرام دستور داد «که دفترها بیاوردند و املاک را از خاصان و اطرافیان بگرفتند و بصاحبانش پس دادند» (همان).

فردوسی نیز به هنگام توصیف ویران کردن و آباد کردن دهی توسط روزبه موبد در زمان سلطنت بهرام گور تلویحاً تبدیل زمین جماعه ده را به مالکیت خصوصی بیان می‌کند (فردوسی، شاهنامه، ۱۳۴۶، ص ۴۰۴):

و ز آن پس بهر سوبند مرد پیر	بیاورد مردم سوی آب گیر
زمین را به آباد کردن گرفت	همه مرزها را سپردن گرفت
ز همسایگان گاو و خر خواستند	همه دشت یکسر بیادامستند

24. Gaul

۲۵. ابو جعفر محمد بن جریر طبری، تاریخ الرسول والمملوک، ۱۳۵۱، ص ۱۶۷. به قول ابن اثیر «مزدک... در اموال و املاک و زنان و بردگان و هر چیز مردمان را شریک و مساوی داشت که کسی بر دیگری رجحانی نداشته باشد و بدین جهت پیروان او از طبقات عوام زیاد شد (دهها هزار تن نوشته اند)» (ابن اثیر، اخبار ایران و الکامل، جلد اول، ۱۳۴۹، ص ۸۲).

به اربابان قبلی برگردانده شدند.^{۲۶}

بدین ترتیب، در دوره ساسانیان اغلب جماعت‌های روستایی یا تجزیه شدند و یا به جماعت‌های وابسته به اربابان و زمینهای سلطنتی تبدیل گردیدند.

پس از حمله اعراب منابع تاریخی اطلاعات صریحی در مورد زمینهای جماعت‌های روستایی و اراضی اشتراکی به دست نمی‌دهند. اما کمبود اطلاعات معرف آن است که این نوع اراضی کمتر اهمیت داشته‌اند، و صرفاً به اراضی اشتراکی چراگاهها و جنگلها محدود می‌شده‌اند. مثلاً، می‌دانیم که پس از فتح سیستان توسط اعراب، مردم سیستان تنها بدین شرط صلح را قبول کردند که در ازای فرار دادن اراضی شهر و نواحی اطراف آن در دست مسلمانان، «چراگاهها و شکارگاهها در اختیار مردم باشد.»^{۲۷} یا این‌که در قرن سوم هجری قمری جنگلها و چراگاهها در طبرستان و دیلم در مالکیت جماعت‌های روستایی بوده است. در اواخر قرن سوم طاهریان کوشیدند تا اراضی سربور را به اراضی دیوانی تبدیل کنند و خراجی از آن بستانند، اما روستاییان مقاومت کردند و سر بهشورش برداشتند.^{۲۸}

در منابع قرنهای هفتم و هشتم هجری قمری نیز به وجود چنین اراضی اشاره نشده است، و تنها در یک مورد از جماعت روستایی سخن به میان آمده است. ظاهراً در قرن هشتم هجری- قمری جماعتی به منظور حفظ آزادی خود در مقابل شیخ صفی‌الدین اردبیلی که قصد تصرف زمینهای این جماعت را داشته است، عصیان می‌کنند.^{۲۹}

بنابر این، می‌توان بدین نتیجه‌گیری رسید که اراضی جماعت‌های روستایی، یعنی اراضی آن جماعت‌هایی که حق مالکیت خود را حفظ کرده بودند و خود در معرض بهره‌کشی فئودالی دیوان و یا زمینداران نبوده‌اند، در دوران تکامل فئودالیسم در ایران رو به نابودی بوده‌اند.^{۳۰}

اراضی دیوانی

مقدمه: اراضی دیوانی (دولتی) یکی از خصایص مشترک تاریخ زمینداری فئودالی در ایران و دیگر کشورهای خاورمیانه بوده است. اراضی سربور را یا برای استفاده و یا تصرف، در ازای پرداخت مالیات ارضی (خراج) به روستاییان می‌دادند. مأموران مالی اداره این زمینها را از نظر مالی بعهده داشتند. مالیات (بهره) دریافت شده از روستاییان این اراضی، اعم از جنسی و نقدی، بصورت سواجب، مستمری، عطایا، کمک خرج، هدایا و غیره، توزیع می‌شد.

۲۶. بکفته طبری انوشیروان: اموال غصبی را به صاحبانشان بازگردانید... (تاریخ الرسل والملوک، پیشین، ص ۱۷۷). به قول میرخواند «چون نوشیروان از قتل مزدک و متابانش فارغ گشت مالی که مزدکیان گرفته بودند به اربابان آن رسانید...» (میرخواند، «روضه‌الصفاء»، جلد اول، ۱۳۳۸، ص ۷۷۸).

۲۷. اخبار ایران، پیشین، ص ۲۶۸.

۲۸. ابن اثیر، کامل. جلد یازدهم، ۱۳۳۸، ص ۲۹۶-۲۹۸.

۲۹. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد دوم، پیشین، ص ۷۸-۸۰، ۱۱۸-۱۲۳.

۳۰. همانگونه که در فصلهای مربوط به فئودالیسم اروپا دیدیم، در جامعه فئودالی غرب نیز جماعت‌های روستایی موسوم به مارك (Mark) تازمان تحول سرمایه‌داری باقی ماندند.

بدین ترتیب، دولت بوسیله کارمندان مالی خویش بلاواسطه در رابطه با روستاییان اراضی دیوانی، یعنی اعضای جماعت‌های روستایی و نیز روستاییانی که از این جماعتها جدا شده بودند، قرار می‌گرفت. در چنین حالتی تولیدکنندگان مستقیماً رویاروی اربابان قرار نمی‌گرفتند، بلکه تحت تابعیت مستقیم دولتی واقع می‌شدند که در آن واحد بعنوان حاکم و ارباب، بر آنها حکومت می‌کرد. بنابراین، اجاره و مالیات یکی می‌شدند، و سالیاتی متفاوت از اجاره زمین وجود نداشت.

تکامل اراضی دیوانی پس از حمله اعراب به ایران اراضی دیوانی یا دولتی زمینهایی بودند که در نتیجه فتح کشور به دست مسلمانان افتادند (بفتوح العروبة) و به سلطنت دولت اسلامی در آمدند. بگفته بلاذری «چون [مسلمانان] آن زمینها را به جنگ فتح کردند و تقسیم شد، پس مجموع آنها از آن عمه مسلمانان است».^{۳۱} این اراضی را جماعتها و یا خرده متصرفان روستایی در اختیار داشتند و به دولت مالیات ارضی یا خراج می‌پرداختند. بعبارت دیگر، این زمینها برای استفاده یا تصرف در اختیار روستاییان باقی ماند، و دولت توسط مأمورین مالی از آنها مازاد تولید را دریافت می‌کرد.

منابع و مدارک مربوط به دوره ساسانیان به اراضی دولتی بعنوان یکی از مقولات زمینداری، اشاره نمی‌کنند. متون تاریخی دوره اسلام نیز که انواع زمینهای دوره ساسانی را بر شمرده‌اند، ذکری از زمین دیوانی بهمان نمی‌آورند. مثلاً، بلاذری می‌گوید که «عمرین خطاب در خاک سواد، زمینهای هر کس را که کشته شده بود، یا گریخته بود و تمام زمینهای خسرو، یا آنهایی را که به اهل بینش تعلق داشت و همه سردابها، و همه دیر یزید و هر مانی را که کسری تصرف کرده بود، به نام خلافت قبض کرد، و بپای آن اسلک به غلب هزار درهم رسید.»^{۳۲} طبری نیز همین روایت را ذکر می‌کند و بقول او در ناحیه سواد «مسلمانان اموال سرور را به جای گذاشتند و دست به تقسیم آنها نزدند، زیرا دستور در توزیع آنها نداشتند. و این اموال عبارت بود از پشته‌ها و تالابها و نوازه آتشکده‌ها و طرق چاپارها و آنچه از آن کسری و همراهان وی و آنچه به کشتگان و آسیابها متعلق بوده است...»^{۳۳}

اگر چه دفاتر دیوان خراج دولت ساسانی به هنگام حمله اعراب سوختند و معدوم شدند، و بنابر این از مطالب آن بی‌اطلاعیم، با اینهمه می‌دانیم که درآمد خزانه سلطنتی عمدتاً از محل خراج اراضی، مالیات سرانه و غنایم جنگی تأمین می‌شده است. هزینه عمده خزانه

۳۱. احمد بن یحیی البلاذری، فتوح البلدان، ۱۳۴۶، ص ۶۷.

۳۲. همان، ص ۷۵. محققان در مورد اصطلاح دیر یزید توضیح نداده‌اند. در پاره‌ای از متون این اصطلاح دیر برید آمده است. اگر ضبط صحیح دیر برید باشد، می‌توان تصور کرد که مراد چا پارخانه‌های دولتی بوده است. اگر روایت طبری و ابن اثیر را قبول کنیم، مراد از دیر برید همان چا پارخانه می‌باشد. (قادیخ الرسل والملوک، پیشین، ص ۳۷۴، اخبار ایران، پیشین، ص ۲۱۷).

۳۳. قادیخ الرسل والملوک، پیشین، ص ۳۷۴. ابن اثیر نیز در این باره چنین می‌نویسد: «همچنین عمر از تقسیم دهات سواد جلوگیری و ممانعت کرد... همچنین از تقسیم اموال متعلق به آتشکده‌ها و آنچه متعلق به کسری و اطرافیان و پیک‌ها و آنچه مربوط به مقتولین و پناهندگان بود... خودداری کرد...» (اخبار ایران، پیشین، ص ۲۱۶-۲۱۷).

دولت ساسانی نیز بخارج نگاهداری ارتش (بویژه در اواخر دوره ساسانی، در زبان خسرو اول)، دربار، و دیگر عوینده‌های شخصی شاهان ساسانی بوده است.^{۳۴} و از آنجا که شاهان بر دیوان خراگ تسلط داشتند، و بین درآمد دولت و شاه قری و وجود نداشت، شاهان ساسانی هم از بهره سالکانه زمینهای سلطنتی و هم از خراج دریافتی دولت از زمینداران استفاده می‌پرداخت. لیکن خراج دریافتی ساسانیان از محصول اراضی گوناگون، از زمینهای دیوانی نبوده است. اراضی دیوانی بعنوان مغولهای خاص پس از تسلط اعراب پدید آمد. روابط اقتصادی-اجتماعی و شکل‌های مالکیتی که اعراب در زمینهای مفتوحه با آن مواجه شدند، کم و بیش نزد آنها ناشناخته بود. اعراب پس از آن که دو سجنه سواد یا ساخت اقتصادی-اجتماعی تکامل یافته‌تری مواجه گردیدند، برای حفظ و گسترش سلطه خود اکثر املاک موجود در سواد را به ملکیت «جماعت مسلمین» درآوردند.

فقیهان نیز اراضی دیوانی را زمینهایی می‌دانسته‌اند که در نتیجه فتح کشورهای مختلف به مالکیت اسلامی درآمده. لیکن بین فقیهان در امر واگذاری اراضی مفتوح العنوه، یعنی اراضی که مسلمانان با جنگ بدست آورده بودند، توافق نظر وجود نداشته است. در قرآن به سه عنوان از اموالی که از مخالفان اسلام به دست اهل اسلام می‌افتد، یاد شده است: (۱) انفال؛ (۲) فیه؛ (۳) غنیمت. این سه لفظ به حسب لغت یک معنا ندارند، اما در این که از این الفاظ در قرآن یک معنی اراده شده یا معانی آنها اختلاف دارد، عقاید مختلفی پدید آمده است.

قدامة بن جعفر در کتاب خراج به نقل از ابن ابی الحدید این روایت را آورده است: فقیهان درباره زمین‌هایی که به غنیمت و زور گرفته شده باشند (ارضی مفتوح العنوه) اختلاف کرده‌اند؛ برخی گفته‌اند باید بر پنج تقسیم گردد و چهار سهم از آنها در میان کسانی که فتح بست آنها شده تقسیم شود. برخی گفته‌اند اختیار در این کار با امام است. اگر خواهد با آن معامله غنیمت می‌کند پس خمس آنرا می‌گیرد و چهار خمس دیگر را تقسیم می‌نماید، چه بپنجم (ص) درباره زمین خیر حنان کرده؛ و اگر خواهد با آن معامله فیه می‌کند پس خمس نمی‌گیرد و قسمت نمی‌کند، بلکه بر همه اهل اسلام، موقوف و بی‌منا اینشان متعلق و مربوط می‌ماند، چنانکه عمر نسبت به ارضی سواد (گوفه و نواحی آن) و ارض مصر و جز این دو از دیگر زمینهایی که در زمان او فتح شده همین کار را انجام داده است.

از هر یک از این دو وجه می‌توان پیروی کرد چه بپنجم (ص) تخیر را غنیمت قرار داده و تقسیم کرده است. زمین عوام درباره مصر و بلاد شام چنین رأی داشته و بپنجم گفته است. بانک بن الس عین مذهباً اختیار و از آن متابعت کرده است. لیکن عمر سواد و سایر آن گونه اراضی را فیه دانسته و آنها را بر عامه اهل اسلام تا روز رستاخیز، موقوف ساخته و این رأی علی بن ابی طالب و معاذ بن جبل بوده که بپنجم گفته‌اند و او بکار بسته.

۳۴. آرتور کریستنسن، وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان. ۱۳۱۴ ص.

سفیان سعید همین مذهب را اختیار و پیروی کرده و این رأی کسی است که اختیار این گونه اراضی را با سام میداند تا اگر بخواهد آنرا غنیمت قرار دهد و اگر نه با آن معامله فنی، نماید که در هر سال بعموم مسلمین راجع باشد...^{۳۵}

بدین ترتیب، از آنجا که اقداماتی که در مورد تقسیم اراضی سرزمینهای فتح شده صورت گرفت، غالباً مبتنی بر اصول و قواعد کلی نبود، فقیهان کوشیده‌اند تا راهحلهای عملی را از نظر قرآن موجه جلوه دهند. از این روی، شافعی زمینهای مفتوح العتوه را بعنوان غنیمت به حساب می‌آورد و بر این عقیده است که این اراضی را می‌بایست میان مسلمانان تقسیم کرد، و این که اگر اینگونه زمین در اختیار شخص معینی در نیاید، به عموم مسلمانان تعلق می‌گیرد. مالک بن-الس تقسیم این اراضی را جایز نمی‌شمرد و محصول اینگونه زمین را متعلق به جامعه اسلامی می‌داند. بنابر عقیده ابوحنیفه، خلیفه می‌تواند این زمینها را میان فاتحان بخش کند. در این صورت صاحب زمین عشر می‌پردازد. به عقیده او خلیفه همچنین می‌تواند این اراضی را در برابر دریافت خراج به صاحب اصلی آن باز پس دهد، یا این که آن را به نفع جامعه اسلامی ضبط کند.^{۳۶}

به هرگونه، پس از فتح تیسفون و محله سواد تمایل سران قبایل عرب بر این بود که بعد از تقسیم غنائم مفتول و ارسال خمس آن به مدینه، اراضی مفتوحه را بین خود تقسیم کنند، و از دسترنج رعایا بهره‌گیرند. در صورت تقسیم اراضی بین اعراب، بهر یک از آنها سه نفر کشاورز می‌رسید.^{۳۷} در نتیجه، اعراب به منظور تقسیم اراضی بین خود به جنگ خیر و جنگ قادیسه استناد کردند. در جنگ خیر امیران لشکر از پیغمبر اسلام زمین دریافت داشتند، و در جنگ قادیسه قبیله بجیله که یک چهارم قوای عرب را در آن جنگ تشکیل می‌دادند، طبق قرار قبلی یک چهارم اراضی سواد را صاحب شدند.^{۳۸}

عمر نیز به هنگام فتح سواد قصد داشت که زمینهای مفتوحه را بین نظامیان تقسیم کند. لیکن پس از مدتی به دلایل سیاسی و نظامی از تقسیم اراضی بین اعراب خودداری کرد. وی بر این عقیده بود که با تقسیم اراضی بین سپاهیان گسترش فتوحات اعراب مضاعف می‌افتد، و این عمل موجب بروز اختلاف بین افراد و قبایل مختلف می‌گردد. گذشته از این، به علت وجود جنگلها، بیشه‌ها و نه‌رهای آبیاری محله سواد، توزیع اراضی به قطعات کوچک مشکل می‌نمود.^{۳۹} به هرگونه، عمر سرانجام با در نظر گرفتن رأی عثمان، علی، طلحه، ابن عمر و دیگر

۳۵. به نقل از محمود شهابی، ۱۵۰ و ۱۵۱، جلد اول، ۱۳۲۹، ۴۲۲-۴۲۳. برای بحث کامل تری راجع به غنائم و خمس و اختلاف فقیهان در مورد این دو مسئله رجوع شود به همان، ص ۱۸۶-۲۰۱.

۳۶. مالک و ذراع در ایران، پیشین، ۶۳-۷۴.

۳۷. «عمر بن خطاب خواست سواد را میان مسلمین بخش کند، پس فرمان داد ایشان را بشمارند. دریافت که نصیب هر مرد مسلمان سه برزگر است»، (فتوح البلدان، پیشین، ص ۶۷).

۳۸. همان، ص ۶۸. عمر نیز به افراد معدودی زمین واگذار کرده است. مثلاً، بلاذری موردی را در باره شخصی متذکر می‌شود که از عمر تقاضای واگذاری قطعه زمین خاصی را در بهره‌داشته است، و عمر نیز چنین می‌کند.

۳۹. اخبار ایران، پیشین، ص ۲۱۶.

صحابه تقاضای نظامیان عرب را مبنی بر تقسیم اراضی سواد رد کرد، و تنها غنایم منقول و اسیران جنگی را بین آنها تقسیم کرد. بلاذری در این باره چنین می‌نویسد:

چون سعد بن ابی وقاص سواد را فتح کرد، عمر به سویی او نامه نوشت که: ... [ای سعد]، نامه‌نو نزدیک ما رسید. می‌گویی که مردمان از تو خواسته‌اند که هر چه را خداوند برایشان ارزانی داشته است میانشان تقسیم کنی. چون نامه من نزدیک تو آمد، بنگر که سپاهیان چه چیزها از سال و متاع بر استرها بار کرده‌اند و چه اغنام و احساسی با خویش دارند. پنج یک آن مالها برگیر و هر چه بماند میان ایشان بخش کن و زمینها و نهرها را به کشاورزان بازده تا در شمار اعطاءهای مسلمین درآید. چون، اگر زمینها را نیز میان فاتحین بخش کنی، از برای آنان که در این نواحی خواهند زیست، هیچ نخواهد ماند.^{۴۰}

بهرگونه، آنچه در عمل رخ داد این بود که اراضی متعلق به خانواده سلطنتی و اشراف ساسانی، ماسویدان، و زمین سالکانی که در جنگ کشته شده بودند و یا گریخته بودند، در اختیار دولت اسلامی قرار گرفت، و خلیفه به نام دولت اسلامی حق داشت که این اراضی را به میل خود اداره کند.^{۴۱} در عین حال خلیفه می‌توانست این اراضی را به نفع مسلمانان زراعت کند، از کشاورزان بهره مالکانه دریافت نماید، و یا آنها را از زمین بیرون کند و آن را بفروشد، و یا آن را بشکل اقطاع به اشخاصی که از لحاظ سیاسی مناسب می‌دانست، واگذار کند.^{۴۲} تازمانی که عمر زنده بود، از این اسلاک چیزی به بزرگان عرب واگذار نشد. اما جانشین او عثمان این اراضی را که در آن زمان «صوافی»^{۴۳} و قطاعی خوانده می‌شدند، برای جلب نظر هواداران خود به آنها واگذار کرد. در واقع عثمان به عبدالله بن مسعود زینبی در نهرین و به عمار بن یاسر زینبی در استینیا به اقطاع داد، و صعنبا را به خباب بن الارت، و قریه هریز را به

۴۰. فتوح البلدان پیشین، ص ۶۷. به گفته بلاذری علی به عمر پیشنهاد کرد که روستائیان را بین نظامیان تقسیم نکند، و تا مسلمین را متبع سودی باشند، (همان، ص ۶۸). درجایی دیگر بلاذری استدلال عمر در باره عدم تقسیم زمین بین نظامیان را چنین عنوان می‌کند: «پس برای مسلمانانی که بعد از شما آیند چه خواهد ماند، و من بیم آن دارم که چون سواد را بخش کنم بر سر آب با یکدیگر به نزاع برخیزند» (همان، ص ۷۰).

۴۱. اگر چه به قول بلاذری، پس از جنگ جمامه «مردم دیوان را به آتش سپردند، پس هر قوم زمینهای پیرامون خویش را تصاحب کرد»، (همان، ص ۶۷).

۴۲. تخمین زده می‌شود که مقرری سالانه امیران و سران قبایل عرب و نوز افراد عادی از محل در آمد حاصل از زمینهای محله سواد و غنایم جنگی، به ترتیب بین ۲۰۰۰ تا ۳۰۰۰ درهم و ۲۵۰ تا ۳۰۰ درهم بوده است.

M. A. Shaban, *Islamic History* : 600 - 750 A. D., 1971, pp. 54-5.

۴۳. در اصل اصفی بوده است. صافیه به معنای خمس غنایمی بود که به امام یا خلیفه می‌رسید، و از عنایمی که میان جنگجویان تقسیم می‌شد، مجزا بوده است. البته پس از یک قرن معنای صافیه وسعت یافت، بطوری که اغلب خلفا و امیران مقدار زیادی از زمینها را به خود اختصاص دادند، و بدین ترتیب وسعت زمین خالصه سلطنتی را گسترش دادند (مالک و زادع دایران. پیشین، ص ۷۶).

سعد، شاستج را به طه‌فردین عبدالله و قطعه زمینی را به یزید پسر معاویه به اقطاع داد.^{۴۳} آن قسمت از زمینهای نیز که در سواد به دهقانها، یعنی اشراف خرد محلی، تعلق داشتند، در دست آنها باقی ماندند. دهقانان این تاحیه نیز ستمند شدند که علاوه بر پرداخت مالیات خود، مالیات دیگران را نیز جمع‌آوری کنند، و آن را به دولت اسلامی بپردازند.^{۴۴} لیکن در نقاط دیگر قلات ایزد اعراب کمتر به تغییر روابط مالکیت پرداختند، و بسیاری از اراضی مناطق محلی را اختیار اربابان محلی، یعنی دهقانان، و حتی روحانیان، باقی گذاردند. در واقع، مالکان محلی حقوق و امتیازات خود را حفظ کردند، و تنها مجبور بودند مالیات زمین، یعنی خراج، را به خزانه حکومت اسلامی پرداخت کنند. مثلاً، پس از فتح حلوان، قنقاع بن عمر مردم آن تاحیه را به پرداخت جزیه وادار کرد، و قنقاع نامی را که خراسانی الاصل بود به سرزبانی آن صفحات گماشت.^{۴۵} همچنین، مردم نواحی را سهرمز، شوشتر، شوش، گندیشاپور، اهواز، همدان، آذربایجان، اصفهان، ری، گرگان و طبرستان به شرط پرداخت جزیه بر سراموال خود باقی ماندند.^{۴۶} مثلاً متن نامه نعمان بن مقرن و حذیفه به ساکنان ماهین که به موجب آن امان به ایشان داده شد، در این زمینه گویاست:

بسم الله الرحمن الرحيم، این است آنچه نعمان بن مقرن به مردم ماه بهرذان تمهد نموده، وی آنان را بر جان و مال و زمینهایشان امان داده، به این شرط که سنتی را تغییر ندهند و چیزی بین آنها و شریعتشان مانع نگردد، ایشان مادام که هر ساله جزیه را به سامور خراجشان بپردازند و گم شده را راه نمایی کنند و راه‌ها را مرمت و اصلاح نمایند و سپاهیان مسلمین را که بر آنان سیگذرند برای مدت یکشنبه روز

۴۴. فتوح البلدان، پیشین، ص ۷۶. به گفته بلاذری «عثمان... اسامه بن زید را زمینی دیگر به اقطاع داد که وی آنرا فروخت...» (همان).

۴۵. تاریخ الرسول والملوک، پیشین، ص ۲۶۳-۲۶۴. به گفته طبری، هنگامی که خالد بن ولید به عراق رهسپار شد، «به قرایی که موسوم به باقیاد و یاروسما و ایس بود، فرود آمد. مردم آن نواحی با او از در صلح آمدند و این صلویا از جانب ایشان نوازی ییمان مصالحه‌یست، این امر به سال دوازدهم هجرت به وقوع پیوست. خالد بن ولید از آن مردم جزیه گرفت و ییمانی در این باب بدین مضمون برای آنها نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم، از خالد بن ولید به این صلویا السواد که در کناره‌های مکتبی دارد... تو از جانب خود و هر کسی در جزیره تو پس میبرد و خراجگزار تو میباشی و در قریه ات باقیاد و یاروسما زندگی می نمایند. هزار درهم جزیه داده‌ای، و من آن را از تو پذیرفتم...» (همان، ص ۲۶۳). البته این ییمان شامل تمیتهای خاندان سامانی و اشرافی که از اراضی خود گریخته بودند، نمی‌شد (همان، ص ۲۸۶). درجایی دیگر طبری می‌نویسد: «خالد دهقانان را در نتیجه این فتح آواره و پیریشان نجات... ولی فرزندان سپاهانی را که در خدمت ایرانیان بودند به اسیری گرفت، و دهقانانی را که ایران را مقاومت ننموده بودند از جای خود حرکت نداد، و زمانی بودن آنان را دشمن نمود. هم عرواری از مسلمین از غنائم فتح روز ذات السلاسل هزار درهم و سیادای ثلث آن بود» (همان، ص ۲۷۲).

به هر گونه، کسانی که ضمانت تحصیل خراج را داشتند رؤسای روستاهایی بودند که نزد خالد به عنوان گروگان پس می‌بردند... (همان، ص ۲۸۸).

۴۶. همان، ص ۳۷۶.

۴۷. همان، ص ۳۷۸-۴۳۵.

پذیرائی کنند و خیرخواهی بخراج دهند برمال و جان و زمینهای خود ایمن بپاشند، ولی هرگاه راه خلافه پویند و تغییر و تبدیل بدهند ذمه سا از آنها بری خواهد بود.^{۴۸}

تنها در اصطخر، فسا، دارا بگرد، کرمان و سیستان، و تا اندازه‌ای در همدان، خراسان و اهواز است که پاره‌ای از اراضی را اسیران و نظامیان عرب به نفع خود ضبط کردند.^{۴۹} در زمان عثمان از وسعت اراضی دیوانی کاسته شد. چراکه عثمان بخشی از این زمینها، و نیز اراضی سوات، را بین هواداران خود تقسیم کرد. بخش بزرگی از این اراضی به خانواده اسویان واگذار گردید که اولین سلسله امپراتوری اسلام را بوجود آوردند.^{۵۰} در دوره اسویان نیز پویش کاهش وسعت اراضی دیوانی ادامه یافت. مثلاً معاویه خلیفه اسوی (۴۱-۶۱ ه.ق. ۶۶۱-۶۸۰ م.) بخشی از زمینهای دیوانی را به شکل اقطاع به افراد دودمان خویش واگذار کرد. در این دوره اراضی دیوانی قابل فروش نبودند، لیکن به سرور زمان افرادی که به گونه‌ای از این زمینها دریافت کرده بودند، آنها را به سلک طلق خود در آوردند. کاهش خراج پرداختی در دوره حجاج، عامل بنی‌اسبه در عراق، و نیز در زمان عمر دوم (۹۹-۱۰۱ ه.ق. ۷۱۷-۷۲۰ م.) تا حدی نشان دهنده غصب اراضی دیوانی توسط افراد با نفوذ است.^{۵۱} در دوره عباسیان در قرن دوم هجری فمری (سطاق با قرن هشتم میلادی)، وسعت زمینهای دیوانی به ضرر اراضی سلطنتی و اقطاعی کاهش یافت.^{۵۲} لیکن در این دوره پاره‌ای از اسلاک خصوصی نیز به نفع اراضی دیوانی ضبط شدند؛ مثلاً، قسمتی از اسلاک خصوصی ساسورین غانیرتیه در اوایل حکومت عباسیان به زمین دیوانی تبدیل شدند.^{۵۳} درآند اراضی دیوانی که در زمان خلفای عباسی زمینهای بسیاری را در مصر، عراق، خراسان و خوزستان شامل می‌شد، غالباً مخارج دربار، هزینه ساختمان و نگهداری کاخها، تابعان و حرس‌سراهای خلفا را تأمین می‌کرد.^{۵۴} بخشی از درآند این اراضی نیز به عنوان مستمری و حقوق به نظامیان و ساسورین اداری تعلق می‌گرفت.^{۵۵}

۴۸. همان، ص ۴۱۰. شرایط مذکور در این نامه، در تمامی عهدنامه‌های مربوط به اصفهان، همدان، ری، گرگان، طبرستان، آذربایجان و مغان نیز آمده است (همان، ص ۴۱۴، ۴۱۹، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۲۷، ۴۳۰).

۴۹. همان، ص ۴۳۵-۴۴۳.

50. M. Siddiqi, *Development of Islamic State and Society*, 1956, pp. 69-73.

۵۱. مالک‌دزداع در ایران. پیشین، ص ۷۲-۷۴.

۵۲. همان، ص ۷۶ و سعید نفیسی، *تاریخ خاندان طاهری*. جلد اول، ۱۳۴۵، ص ۳۳۸.

53. C. Cahen, "Day'a," *The Encyclopaedia of Islam*, II, 1965, p. 188.

54. Reuben levy, *The Social Structure of Islam*, 1957, p. 323

۵۵. اگر مقدار مخارجی را که از طریق دریافت مالیات صرف تأمین زندگی دربار و دیوان سالاری نظامی و اداری می‌شد، با مقدار مخارج مربوط به هزینه‌های عمومی، مانند مخارج شهر مکه و مدینه، نگهداری راه‌ها و غیره، مقایسه کنیم، اهمیت مخارج نوع اول نمایان می‌گردد. در سال ۹۱۸ م. مخارج عمومی کمتر از یک میلیون دینار بوده است، در حالی که دربار و دیوان سالاری در حدود

۱۵ میلیون دینار به خود اختصاص داده‌اند (همان، ص ۳۲۴).

طی قرنهای چهارم و ششم قمری (دهم تا دوازدهم میلادی) وسعت اراضی دولتی به سبب افزایش اراضی اقطاعی، اسلاک سوقوفه و خصوصی کاهش یافت. با اینهمه، چنین می نماید که در اوایل قرون وسطی در بعضی از نواحی ایران مانند طبرستان و فارس زمینداری خصوصی از اهمیت زیادی برخوردار بوده است.^{۵۶}

بدین ترتیب، اراضی دیوانی که در اوایل حکومت اسلام پدیدار می گردند، بتدریج اهمیت خود را به ضرر مالکیتهای مشروط و غیرمشروط زمین از دست می دهند. لیکن وسعت این اراضی در اوایل تأسیس سلسله های ساسانیان، آل یویه، سلجوقیان، ایلخانان و صفویه افزایش یافته است. چرا که قشراکمه جدید خود را در تضاد با قشراکمه قدیمی می دیده است، و از این روی برای از میان برداشتن قدرت سیاسی آنها، به ضبط اراضی اقطاعی، سلطنتی و خصوصی می پرداخته است.^{۵۷}

در دوره مغول بخش بزرگی از زمینهای ضبط شده (دیوانی)، به شکل اقطاع (مالکیت مشروط) و سیورغال (مالکیت غیر مشروط)، به افراد مختلف واگذار گردید. پاره ای از این اراضی نیز توسط ایلخانان فروخته شدند، و برخی از آنها در ازای خدمت نظامی و اداری به افراد با نفوذ محلی به اقطاع داده شدند. گذشته از این، در این دوره حتی آن بخش از زمینهای دیوانی که به افراد مختلف واگذار نشده بودند، به مقاطعه افراد با نفوذ درآمدند.^{۵۸}

مقاطعه، اجازه دادن درآمد یک ناحیه به قرار سلفی مقطوع، و بمدتی معین، بود.^{۵۹} مقاطعه کاران که مدت قرار داد آنها معمولاً بین سه تا شش سال بود، به عجله می کوشیدند تا از طریق غارت روستاییان بر ثروت خود بیفزایند. بدین ترتیب، رواج مقاطعه کاری وضع روستاییان اسلاک دیوانی را بشدت خراب کرد، و سقوط کشاورزی را تسریع نمود.^{۶۰} در زمان هلاکویان نیز بخشی از گروههای غیر تولیدکننده، یعنی خدمتگزاران و گماشتگان مغولها، سواجب و مستعریهای خود را از درآمد اراضی دیوانی بصورت برات دریافت می داشتند. این کار تا اندازه ای در دوره سلجوقیان و پیش از آنها مرسوم بود، اما نه به آن حدی که در زمان مغولها متداول گردید. پیش از دوره غازان خان (۶۹۵-۷۰۴ ه.ق/ ۱۲۹۵-۱۳۰۴ م.) نیز مأموران اداری و نظامی این وجوه را به شکل حواله و برات دریافت می داشتند.^{۶۱} برات به عهده خزانه داریهای محلی نوشته می شد، و خزانه داریها نیز پرداخت

۵۶. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد دوم، پیشین، ص ۷.

۵۷. در این باره رجوع شود به بخشهای مربوط به اراضی سلطنتی، ملکی خصوصی، وقفی و مالکیتهای مشروط در همین فصل.

۵۸. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد دوم، پیشین، ص ۷-۹.

۵۹. در زمان خلفا و بویژه پس از قرن پنجم قمری خراج اراضی دیوانی به افراد مهم و با نفوذ به مقاطعه داده می شد، و کسی که مقاطعه می گرفت، مقدار معینی به خلیفه می پرداخت. Annk. S. Lambton(ed.), *The Cambridge History of Islam*, Vol. II, 1970, p. 533. و مالک و ذارع

در ایران پیشین، ص ۹۱.

۶۰. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد دوم، پیشین، ص ۱۱-۱۲.

۶۱. رشیدالدین فضل الله، *تاریخ مبارک غازانی*. ۱۹۴۰، ص ۲۵۹-۲۵۹.

آن بروات را اغلب به عهده روستاییان اراضی دیوانی حواله می کردند. این شیوه به سبب آن که مبلغ برات با مبلغ خراج آن محل مطابقت نداشت، بار سنگینی بر دوش روستاییان بود. در واقع نوشتن بروات به عهده ولایات و توابع، منعی برای دزدی و اخاذی بود. مال و کالایی که از طریق برات بدست می آمد، بین مأموران اعزاسی و مأموران محلی تقسیم می شد. گذشته از این، هنگامی که محصلان مالیات در فرستادن این وجوه تاخیر می کردند، سپاهیان خود به ولایات می رفتند و وجوه بروات را دریافت می داشتند، و باج مخصوصی هم بابت چهارپایان و علوفه می گرفتند.^{۶۲}

غازان خان بسبب نابسامانی اوضاع اقتصادی- اجتماعی جامعه شیوه برات نویسی را لغو کرد، و اصل تثبیت میزان بهره و مالیات را جایگزین آن ساخت، و عمال دیوان را شدیداً از صدور بروات به نام اشخاص برحذر داشت.^{۶۳} با اینهمه، وی در اصلاحات خویش کاملاً موفق نشد، و در سال ۷۰۳ ق/ ۱۳۰۳-۱۳۰۴ م. تصمیم گرفت که به عوض صدور بروات، به «تظایان اقطاع دهد».^{۶۴} لیکن در دوره سلطان ابوسعید مقاطعه مجدداً رواج یافت و قواعد ستمکارانه ای که منسوخ گشته بودند، بار دیگر رایج گردیدند.

اراضی که درآمد آنها به مقاطعه داده می شد، عملاً به زیر سلطه مقاطعه گرد می آمد، اگر چه زمین رسماً دیوانی باقی می ماند. از آنجا که مأمورین جمع آوری مالیات و مقاطعه گران معمولاً اربابان یا افراد با نفوذ محلی بودند، مانند مالکان زمین با روستاییان رفتار می کردند، و بسیاری از اوقات چیزی به دیوان نمی پرداختند.^{۶۵}

آن بخش از زمینهای دیوانی نیز که درآمد آن به مقاطعه داده نمی شد، تحت تسلط سوران دولتی قرار داشت. اگر چه میزان خراج این اراضی ثابت بود، با اینهمه، مأمورین میزان خراج را بر سبای خواست خود تغییر می دادند، و بیش از حد روستاییان را غارت می کردند. در اغلب سالها نیز مالیات را از پیش وصول می کردند، و در پاره ای از اوقات در طی سال چندین بار مالیات می گرفتند. بدین ترتیب، وابستگی کشاورزان به مأمورین دیوانی افزایش می یافت، و زندگی خصوصی آنها مورد مداخله مأمورین قرار می گرفت.

در دوره صفویه نیز اراضی دیوانی وجود داشته اند، و مانند گذشته، از وسعت آنها به سبب واگذاری تبول به نظامیان، اداریان و سران ایلات کاسته شده.^{۶۶} به گفته شاردن «اراضی

۶۲. مالک و زارع در ایران. پیشین، ص ۱۷۳.

۶۳. قادیخ مبارک غازی پیشین، ۲۵۷-۲۶۳. در بخشی از ی-رلیخ غازی در مورد برات چنین آمده است، «فرمودیم تا آن اموال مفصل و مقرر که بموجب قانون که بر هر موضع مقرر شده حکام و گماشتگان ولایت در برات نکنند تا بکلی دست ایشان از برات و حواله کوتاه گردد و بدان واسطه عوانان و سرهنگان بسیار که عدد ایشان زیادت از رعایای مال گذار گشته بود و مستقل از خورش ایشان از خون و مال رعایای عاجز... کوتاه دست شوند و از آن حرام خوردگی بی بهره شوند...» (همان، ص ۲۵۹).

۶۴. همان، ص ۳۰۰-۳۰۳.

۶۵. Levy، پیشین، ص ۳۰۸-۳۱۰ مالک و زارع در ایران، ص ۱۷۰-۱۷۱، و J.A. Boyle(ed.), *The Cambridge History of Iran*, Vol. 5, 1968, pp. 485-6.

۶۶. کلوس میخائیل رهبرن، نظام ایالات در دوره صفویه، ۱۳۴۹، ص ۱۷۰.

دولتی، که قسمت اعظم کشور را در بر می‌گیرد، در تصاحب دولت است، و قسمتی از آن را برای تحصیل در آمد در دست خود نگهدارد و قسمت دیگر را برای پرداخت حقوق مأموران و مستخدمین و واحدهای قشون اختصاص می‌دهد، زیرا حقوق هر کسی، حتی یک سرباز ساده، از عواید یک دهکده یا اراضی دیگر تعیین می‌گردد.^{۶۷} در عین حال، بخشی از عایدات شاهان صفوی نیز از اراضی دولتی تأمین می‌گردید. قسمتی از این اراضی نیز در دست حکام بزرگ قرار داشت.^{۶۸} این اراضی بیشتر، در خراسان، استرآباد، هرات، قندهار، قسمتی از فارس، بهبهان، کرمانشاه، زنجان و آذربایجان واقع شده بودند.^{۶۹} در حالی که «نواحی مازندران و گیلان (در ساحل دریای خزر)، حوزه شهرهای اصفهان، قزوین، کاشان، یزد، قم، ساوه، لار، شیراز و چند ناحیه دیگر که کمتر شهرت دارد از املاک خاصه [سلطنتی] بوده است».^{۷۰}

در این دوره نیز بتدریج وسعت زمینهای خالصه (سلطنتی) و تیولی به ضرر انواع دیگر زمینداری، بویژه دیوانی، افزایش می‌یابد. حتی در ابتدای دوره سلطنت شاه‌عباس اول (۹۵۵-۱۰۳۸ ق/ ۱۵۸۷-۱۶۲۹ م.) به سبب ضعف حکومت مرکزی هنوز نواحی معدودی جزء املاک خالصه محسوب می‌شدند، و تنها در حدود سال ۱۶۶۰ م. وسعت املاک خاصه به حد اکثر خود رسید. پس از آن به نظر می‌رسد که مجدداً بخشی از املاک خالصه را به حکام واگذار کردند، و کاهش املاک خالصه در اواخر دوره صفویه به سبب گرایش به گسترش عدم تمرکز، پدیدار می‌گردد.^{۷۱}

در این دوره نیز شاهان صفوی با صدور حواله به عهده ایالات تعهدات خود را عملی می‌ساختند. حواله بردن نوع بود: یکدسته به حواله اراضی معینی بود و دسته دیگر به حواله حساب شاه، یعنی یا زمین را به جای حقوق سبازان دولتی، در تیول آنها قرار می‌دادند، و یا آن که عواید دهکده‌ها و مناطق دیگر را به جای حقوق مأموران حواله می‌دادند، و ایشان می‌توانستند حواله را به وسیله هر کسی که دلشان بخواهد وصول کنند. حواله‌های اراضی را

۶۷. سیاحتنامه شاردن، جلد هشتم، ۱۳۴۵، ص ۲۶۶. ذکر این نکته ضروری است که شاردن اراضی تیولی را زمینهای دولتی می‌خواند، و بدین سبب قیمت اعظم اراضی کشور را اراضی دیوانی می‌داند.

۶۸. همان، ص ۲۷۸.

۶۹. ره‌برن، پیشین، ص ۵۱-۵۷، ۱۷۲-۱۸۳.

۷۰. انگلبرت کمپفر، در دربار شاهنشاه ایران، ۱۳۵۰، ص ۱۱۱. باید توجه داشت که تفاوت بین زمینهای دولتی و خاصه در اواخر دوره صفویه قدری مبهم بوده است. مآخذ اروپایی گاه تمام ایالاتی را که تحت اختیار دیوان بوده است، خاصه می‌دانند، شاردن بین اراضی دولتی و خاصه تمایز دقیقی قایل می‌شود. به گفته وی «زمینهای قایل استفاده، بر چهار نوع است، اراضی دولتی، اراضی خالصه، موقوفات خصوصی و املاک خصوصی» (سیاحتنامه شاردن، جلد هشتم، پیشین، ص ۲۶۶). مینورسکی، لمتون و ره‌برن این تمایز را می‌پذیرند. (ولادیمیر-مینورسکی، سازمان اداری حکومت صفوی یا تحقیقات و حواشی و تعلیقات بر تذکره الملوك، ۱۳۳۴، ص ۱۴۹ و مالک‌وزار در ایران، پیشین، ص ۲۱۸، ۲۳۲، و ره‌برن، پیشین، ص ۱۷۹-۱۷۱).

۷۱. همان، ص ۱۷۲-۱۷۳، و محمد ابراهیم باستانی یاریزی، سیاست و اقتصاد عصر صفوی، ۱۳۴۸، ص ۶۹.

تیول می‌نامیدند، و این حواله‌ها گاه برعهده یک سحل مقرر می‌شد و گاه برعهده سحل دیگر^{۷۲}.

اراضی سلطنتی

مقدمه: اراضی سلطنتی تحت عنوان زمینهای "خسرو"، "ضیاع السلطان"، "خاص"، "خاصه" و "اینجو" در دوره‌های مختلف سورد سلاله این بررسی وجود داشته‌اند، و اسلامک خصوصی شاهان، خلفا، خانها و در پاره‌ای از اوقات خاندان سلطنتی، را در برمی‌گرفته‌اند. در این اراضی شاهان مالک سستقیم زمین بوده‌اند، و تنها رابط بین سلطان و روستاییان مباشران و ماسوران خراج بوده‌اند. عواید اراضی سلطنتی نیز برای تأمین نیازمندیها و سخراج نگهداری دربار، خدمتگزاران خاصه، سحافظان شخصی سلطان و عمله دربار به‌مصرف می‌رسید. تفاوت بین زمینهای دیوانی و سلطنتی نیز در این بوده که در آمد آن یک به‌خزانه دولتی تعلق می‌گرفت، و در آمد این یک در اختیار خزانه سلطنتی بود. از این روی از لحاظ نظری تمایزی بین خزانه سلطنتی و خزانه دولتی وجود داشته است. اما سلطان یا خلیفه بر هر دو خزانه مسلط بود، و عملاً از در آمد هر دو بهره می‌برد^{۷۳}. انتقال پول مابین دو خزانه نیز معمول بوده‌است، و خلفای عباسی در مواقع بحرانی به‌خزانه عمومی کمک کرده‌اند. برای نمونه، می‌دانیم که خلیفه مقتدر برای تأمین سخراج سپاه مزدور خود مقدار زیادی پول از خزانه خصوصی خویش به‌خزانه عمومی منتقل ساخته است^{۷۴}.

اداره اراضی وسیع سلطنتی همواره در دست دیوانهای خاصی بوده است که هر یک از آنها مسؤلیت اداره نواحی معینی را داشته‌اند^{۷۵}.

تکامل اراضی سلطنتی: اراضی سلطنتی پیش از دوره فتودالیسم نیز وجود داشته‌اند. می‌دانیم که پس از فتوحات پادشاهان هخامنشی، قسمت اعظم اراضی سرزمینهای مفتوحه، به‌استثنای اراضی شهرهای صاحب استیازه، معابد و قبایل نیمه‌مستقل، و احتمالاً زمینهای ساتراپها و ماسورین عالی‌رتبه، بین اعضای خانواده هخامنشی تقسیم گردیده است^{۷۶}. شاهان هخامنشی در بابل اسلامک بسیاری داشتند که توسط بردگان کشت می‌شدند. غالباً این زمینها به اجاره افراد با

۷۲. سیاحتنامه شاردن، جلد هشتم، پیشین، ص ۲۹۵-۲۹۹، کمپفر، پیشین، ص ۱۱۹-۱۲۰ و

و باستانی یارینی، پیشین ۱۷۲-۲۰۱.

۷۳. برای نمونه، یکی از علل افزایش ثروت خلفای عباسی نیز همین بوده است. متصور، دومین خلیفه عباسی، پس از مرگ نزدیک به ششصد میلیون دینار از خود بجای گذاشت، و هنگام مرگ فرزند خود مهدی را گفت که من ترا در این شهر چندان مال فراز آورده‌ام که اگر ده سال نیز خراج بتو نرسد، ارزاق سپاه و نفقات و سخراج ثغور را بدان کفایت توانی کرده (عبدالحمین زرین کوب، دوفرن سکوت، ۱۳۳۶، ص ۱۹۲) ثروت هارون الرشید را نیز به هنگام مرگ وی بیش از نهصد میلیون دینار بر آورد کرده‌اند (همان و Levy، پیشین ۳۰۶-۳۰۵) ۷۴. همان، ص ۳۰۶-۳۰۷.

75. Frede lokkegaard, *Islamic Taxation in the Classic Period*, 1950, pp. 51-2, Ann K. S. Lambton, "Divan," *The Encyclopaedia of Islam*, II, 1964, pp. 333-5.

76. I.M. Diakonoff(ed.), *Ancient Mesopotamia*, Moscow, 1969, pp. 300-1.

نفوذ محلی درآمد بود، و اجاره آن به صورت جنسی پرداخت می شد. وسعت زمینهای سلطنتی هخامنشیان در مقایسه با وسعت اراضی شاهان ماد بسیار بیشتر بود. اما این امر به معنای آن نیست که در زمان هخامنشیان، و پس از آنها، شاهان مالک نهایی تمام اراضی جامع بوده اند. در واقع شواهدی که برای اثبات مالکیت نهایی شاهان ارائه گردیدند، یا به حق ویژه آنها در حوزه حقوق عمومی، مانند ضبط زمین به دلیل عدم پرداخت مالیات یا عدم اجرای تعهدات و غیره، و یا به زمینهای سلطنتی مربوط می گردند، و نه به همه زمینها بطور کلی.^{۷۷}

در زمان سلوکیان و اشکانیان اراضی سلطنتی، بویژه در نواحی تکامل یافته تر امپراتوری، یعنی در بین النهرین، وسیع بوده اند. در این دوره اراضی کشور به غیر از زمینهای جماعتی آزاد، به دو گروه اصلی تقسیم می شدند: اراضی سلطنتی و اراضی شهری. اراضی سلطنتی نسبت به اراضی شهری از وسعت بیشتری برخوردار بوده است، و معمولاً شامل زمینهایی می شده که در جنگ بستان آمده بودند. اما با گسترش و ایجاد شهرها، از وسعت این اراضی کاسته شد. شاهان اشکانی قسمتی از این اراضی را یا به شهرها و یا به دست نشاندگان خویش واگذار کردند. در هر دو مورد نیز اراضی واگذار شده از گروه اراضی سلطنتی خارج شدند. در این دوره قسمت سهمی از اراضی سلطنتی را جماعتی روستایی کشت می کردند، و بهره جنسی و پولی همراه با بیگاریهایی به شاه می پرداختند.^{۷۸}

خانواده سلطنتی در دوره ساسانیان (۲۲۲ - ۶۵۱ م.) نیز اسلاک وسیعی داشته اند، و مؤسسه اسلاک خاص اعضای خاندان شاهی اسور این اسلاک را اداره می کرده است. این اراضی با ضمیمه شدن سرزمینهای جدید به ایران، بویژه در نواحی غربی امپراتوری، گسترش یافتند. مثلاً، می دانیم که بخشی از سرزمینهای فتح شده در بین النهرین تحت اختیار شاهان ساسانی درآمدند. همچنین، بخشی از اراضی وابسته به شهر دورا - اوروپوس در کنار فرات، که در زمان شاپور اول به شهر شاهی تبدیل شد، به ساکنین ایرانی آنجا واگذار گردید.^{۷۹} لیکن اکثر اسلاک سلطنتی در اطراف تیسفون، در محله سواد و غرب ایران بطور کلی، گسترده بوده اند. به گفته بلاذری، طبری و ابن اثیر زمینهای "خسرو" یا "کسری" در محله سواد بسیار بوده اند.^{۸۰} احمد بن ابی یعقوب مؤلف البلدان نیز از اراضی سلطنتی ساسانیان در حلوان نام می برد.^{۸۱} به عقیده بطروشفسکی مؤسسه اسلاک خاص اعضای خاندان شاهی در ایران عهد ساسانیان وجود داشته است، و در ارمنستان دوران متقدم فتودالی نیز این اسلاک و ستان خوانده می شده است.^{۸۲} احتمالاً در ایران نیز اسلاک خاص شاه و خاندان شاهی و سلطان نابینه می شده است،

۷۷. همان، ص ۳۰۷، Diakonov، «The Commune»، پیشین، ص ۴۱.

۷۸. اشکانیان، پیشین، ص ۱۸-۱۹ م. دیاکونوف، تاریخ ایران باستان، ۱۳۴۶، ص ۲۴۳.

۷۹. Lukonin، پیشین، ص ۷۹.

۸۰. فتوح البلدان، پیشین، ص ۷۵ و تاریخ الرسل والملوک، پیشین، ص ۳۷۴ و نیز اعیان ایران از الکامل، پیشین، ص ۲۱۷.

۸۱. احمد بن ابی یعقوب، البلدان، ۱۳۴۷، ص ۴۴-۴۵.

۸۲. کشاورزی و مناصبات ارضی در ایران عهد مفلول، جلد دوم، پیشین، ص ۱۳-۱۴.

چرا که در ناحیه کرمانشاه اثر معروف تاریخی ساسانی در بعضی لهجه ها تا ق وستان ذکر شده است، و در اسناد اسلامی تا حدود صدسال پیش این محل را برخلاف امروز که تا ق وستان یا تا ق بسطام می نامند، تا ق وستان می گفتند و می نوشتند، و حتی در افواه ساکنان کرمانشاه و نواحی آن خاک خسرو نام داده بودند.^{۸۳}

در آغاز در میان اعراب مقوله خاصی به نام اراضی سلطنتی وجود نداشت. این اراضی بعدها از زمینهای دیوانی و ضبط یا خرید اراضی خصوصی بوجود آمدند. قبلا گفته شد که خمس غنائیم به پیغمبر و جانشینانش اختصاص داشت، و این سهم از سهم غنائیمی که میان جنگجویان بخش می شد، مجزا بود. در زمان امویان بتدریج مقدار زیادی اراضی موسوم به صوافی به زمینهای سلطنتی تبدیل شدند، و به "ضیاع السلطان" و "خالصه" مشهور گشتند.^{۸۴} بدین ترتیب، پس از حمله اعراب زمین سلطنتی در دوره نخستین سلسله اسلامی، یعنی امویان، بوجود آمده و تمایز بین زمینهای دیوانی و سلطنتی آشکار گردید و بین خزانه سلطنتی و خزانه عمومی (بیت المال) جدایی افتاد.

در دوره امویان این املاک شامل اراضی بود که آنها یا از عثمان دریافت داشته بودند، و یا خریده و ضبط کرده بودند.^{۸۵} مباشرین امویان اداره امور این املاک را در نقاط مختلف به عهده داشتند. مثلا، به گفته مؤلف کتاب الموزن والکتاب سردی به نام "اسحاق بن قیس" ذویب کارهای دیوان صدقه و همچنین امور املاک هشام را در اردن برعهده داشت.^{۸۶} و سردی به نام فروخ "متصدی املاک هشام در نهر الزمان بود".^{۸۷}

در دوره عباسیان زندگی ساده اعراب که در زمان امویان دستخوش تغییر گشته بود، کاملاً تجملی گردید. در عین حال، در این دوره فتح سرزمینهای جدید، و در نتیجه عرضه غنائیم، کاهش یافت. بنابراین، خلفای عباسی برای تأمین درآمد خود به زمین روی آوردند. آنها با ضبط املاک امویان، و از طریق مصادره و خرید املاک خصوصی، اراضی وسیعی را صاحب شدند.^{۸۸} مثلا، به موجب تاریخ طبرستان، هارون الرشید و نداد هرس را مجبور کرد تا اسلکش را به وی بفروشد. اگرچه نوع این معامله هبه بود، اما هارون در عوض یک میلیون درهم برای و نداد فرستاد.^{۸۹} گذشته از این، هارون الرشید پس از کشتن جعفر برسکی ثروت و اسوار غیر منقول برسکیان را

۸۳. سهراب پیروزیان (ویراستار)، کرمانشاهان باستان. ص ۱۱۲-۱۱۳.

۸۴. مالک و ذراع دایران. پیشین، ص ۷۶.

85. E. A. Belyaev, *Arabs, Islam and The Arab Caliphate*, 1969, PP. 124-43.

۸۶. ابو عبدالله محمد بن عبدوس الجهمیاری، کتاب الموزن والکتاب. ۱۳۳۸، ص ۹۳.

۸۷. همان، ص ۹۴-۹۵.

۸۸. Lokkegaard، پیشین، ص ۵۱-۵۲.

۸۹. در مآخذ دیگری چنین آمده است که و نداد مجبور شد سیصد پاره از دهات و املاک خویش را به مأمون هدیه دهد (مالک و ذراع دایران. پیشین، ص ۷۷-۷۸).

در عراق به نفع خود ضبط کرد.^{۹۰}

شیوه دیگری نیز برای توسعه املاک خالصة (سلطنتی) وجود داشت. درباره‌ی ازسوار صاحبان املاک سرزمینهای فتح شده اراضی خود را به حکومت واگذار می‌کردند و به‌التجاء خانواده سلطنتی درمی‌آمدند تا بدین ترتیب از حمایت آنها برخوردار شوند. این رسم که در زمان ساسانیان نیز وجود داشته است، در زمان تسلط اعراب بسیار رواج یافت.^{۹۱} مثلاً، به‌گفته بلاذری مالکان چندین ده در همدان، خود را به‌التجاء یکی از اسیران نظامی عرب درآوردند، و این اسیر تا هنگام سرگش مالیات این اراضی را به دیوان می‌پرداخته است. پس از سرگ وی مالکان این دهات خود را به‌التجاء خلفای عباسی درآوردند، و بتدریج املاک خویش را از دست دادند.^{۹۲} در زنجان نیز مالکان املاک خویش را تحت حمایت حاکم عرب شمال ایران قرار دادند، و مستأجر وی شدند. این اراضی در زمان خلفای عباسی به‌زمینهای سلطنتی تبدیل شدند.^{۹۳} مردم سراغه نیز به‌هنگام تسلط اعراب خود را به‌التجاء والی عرب ارمستان و آذربایجان درآوردند، اما در زمان هارون الرشید اراضی آنها ضبط گردید.^{۹۴} مردم بصره نیز خود را به‌التجاء علی، یکی از پسران هارون الرشید، درآوردند. آنها قبول کردند که درازای حمایت پسرهارون از آنها، اراضی خود را به نفع او زراعت کنند. علی نیز با ادای قسم، خود را به اجرای این قرارداد متعهد ساخت. و بدین ترتیب، این اراضی به‌املاک خانواده سلطنتی افزوده گشت.^{۹۵} مؤلف تاریخ قم (که در قرن چهارم قمری به تحریر آمده است) نیز سوردی را در این باره ذکر می‌کند. به‌گفته قمی در زمان حکومت معتضد خلیفه عباسی مالکان اراضی ناحیه جبال مجبور شدند که املاک خود را در اختیار خلیفه قرار دهند. پس از بدتی این اراضی در ازای پرداخت اجاره به مالکان قبلی آنها برگردانده شدند.^{۹۶}

درعین حال، خلفای عباسی اراضی وسیعی را در نقاط مختلف امپراتوری خویش به‌خود تخصیص می‌دادند. مثلاً، هنگامی که طاهر بن محمد بن عمرو لیث در سال ۲۸۹ هجری قمری/ ۹۰۱ - ۹۰۲ م. اقطاعاتی به نظامیان خود در فارس واگذار کرد، نامه‌ای از خلیفه دریافت

۹۰. کتاب الموزن والکتاب، پیشین، ص ۳۰۰. حرص و طمع خلفای عباسی در مورد دست انداختن به املاک مردم را مؤلف کتاب الموزن والکتاب در این روایت آشکار می‌سازد، "وقتی یحیی [برمکی] احساس نمود که در رفتار رشید تغییر روی داده است نزدیکی از دوستان خود از هاشمیان رفت و در کار خویش با او مشورت نمود. او گفت: امیر المومنین دوست دارد پول جمع آوری کند و فرزندان را زیاد شده‌اند. او نیز دوست دارد برای ایشان املاکی تهیه کند و به نظر او املاک دوستان تو زیاد شده‌اند. اگر املاک و اموال دوستان خود را زیر نظر بگیری و آنها را به فرزندان امیر المومنین تخصیص بدهی و بدان وسیله به او نزدیک بشوی امیدوارم تو و آنان سلامت بمانند و از آسیب او در امان باشی، (همان، ص ۲۸۹).

91. "Daya", Cahen, ص ۱۸۷-۱۸۸.

92. Al-Baladhuri, Futuh al-Buldan, Vol. II, 1924, P. 484.

۹۳. همان، ص ۱۲-۱۳.

۹۴. همان، ص ۲۶.

۹۵. همان، ص ۹۹.

۹۶. حسن بن محمد بن حسن القمی، تاریخ قم، ۱۳۱۳، ص ۱۸۷.

داشت که او را از این کار باز می‌داشت چرا که خلیفه مایل بود آن اراضی را به شکارگاه خود و زمین خالصه تبدیل کند.^{۹۷}

بهرگونه، احمد بن ابی یعقوب مؤلف البلدان، ضیاع سلطانی را بر چهار قسم می‌داند: (۱) ضیاع خاصه، یعنی املاک شخصی خلیفه که خراج آن ۵۱۶۴۴۷ دینار بوده است؛ (۲) ضیاع عباسی که غالباً متعلق به افراد خاندان عباسی بوده است^{۹۸}، و شماره آن در زمان مأسون به سی و سه هزار سی‌رسیده، و در سال ۳۰۶ ه.ق مالیات آن ۱۴۴۷۶۰ دینار بوده است؛ (۳) ضیاع مستحدثه و نوینیا که مالیات آن ۲۸۹۰۳۶ دینار می‌شده است؛ (۴) ضیاع قرات در کنار رود قرات که در سال ۳۰۶ ه.ق ۶۱۷۱۲۶ دینار مالیات می‌پرداخته است.^{۹۹} در عین حال، در این دوره نوعی از املاک خالصه به شکل قرقهای حکومتی وجود داشته‌اند که اغنام و احشام خلیفه و اسباب قشون و چهارپایان چاپارخانه‌ها بر روی آنها می‌چریده‌اند.^{۱۰۰} املاک سلطنتی دوره عباسیان بطور کلی در سواد (بغداد، کوفه، واسط و بصره)، خوزستان و اصفهان قرار داشته‌اند، و بهره مالکانه آنها به شکل اجاره یا سقاطعه دریافت می‌شد. دفتر مخصوصی نیز اداره این املاک را برعهده داشته است.^{۱۰۱}

سلسله‌های محلی حاکم بر نواحی مختلف ایران نیز که در اواسط قرن سوم قمری/اواخر قرن نهم میلادی روی کار آمدند، پاره‌ای از اراضی را سلطنتی خواندند، و خاندان خود را مالک آنها دانستند. مثلاً، به گفته ترشخی مؤلف قادیخ بخارا، پاره‌ای از روستاهای بخارا "ضیاع سلطان شده، و خراج از دیوان پاک شده است چون بیکند، و بسیاری روستاهای دیگر...،"^{۱۰۲} سامانیان که املاک مختلفی را به مالکیت خویش در آورده بودند، دیوان خاصی برای اداره آنها تأسیس کرده بودند. در این دوره همچنین مقرر شده بود که به هنگام مرگ مأسوران دیوان، بخشی از املاک خصوصی آنها به املاک سلطنتی منتقل شود. در عین حال، قسمتی از املاک کسانی که وارثی نداشتند، نیز در اختیار سلطان قرار می‌گرفت. سرانجام، این رسم شامل حال کسانی که وارثی داشتند، نیز شد.^{۱۰۳}

غزنویان که در نیمه دوم قرن چهارم هجری قمری/اواخر قرن دهم میلادی به قدرت رسیدند، سیاست سامانیان را در مورد ضبط زمینهای سلسله‌های قبلی و کارسندان عالیرتبه دنبال کردند. آنها املاک خاندان سامانی را که در اواخر حکومت سامانیان در اختیار سیمجوریان درآمده بودند، ضبط کردند. در این دوره نیز غزنویان وارث‌تهایی اسوال کسانی بودند که وارثی

۹۷. قادیخ میستان. ۱۳۱۴، ص ۲۷۴.

۹۸. برای نمونه، زبیده همر هارون املاک بسواری داشته است به گفته مؤلف کتاب الموزد و الملقاب دادود دبیر [زبیده] یکی از میباشان ملک اورا که دویست هزار درهم از درآمد ملک بود زندانی کرد، کتاب الموزد و الملقاب پیشین، ص ۲۱۴.

۹۹. البلدان. پیشین، ص ۴۸.

۱۰۰. مالک و زاراع در ایران، پیشین، ص ۸۱.

۱۰۱. البلدان. پیشین، ص ۴۸.

۱۰۲. ابوبکر محمد بن جعفر الترشخی، قادیخ بخارا، ۱۳۵۱، ص ۴۶.

103. W. Barthold, *Turkestan Down To The Mongol Invasion*, 1968, pp. 231, 235 and 259.

نداشتند^{۱۰۴}. در آغاز نیز بخشی از املاک سلطنتی غزنویان را اقطاع ایشان به روزگار سامانیان، تشکیل می‌دادند^{۱۰۵}. اراضی سلطنتی غزنویان از طریق خرید املاک خصوصی نیز گسترش یافت. مثلاً، چون سلطان مسعود بر حسنک خشم گرفت، "همه اسباب و ضیاع حسنک را بجملة جهت سلطان، و یک یک ضیاع را نام بروی خواندند و وی اقرار کرد بفروختن آن بطوع و رغبت، و آن سیم که معین کرده بودند بستند."^{۱۰۶} یا این که، به موجب قادیخ یمنی، سلطان محمود املاک یکی از اشراف محلی را به نقد خرید؛ "املاک و ضیاع ایشان بنواحی غرش ازیشان بخرید و از عقد شیهت بیرون آورد و یار دیگر ضیاع دیوان سلطنت مضاعف شد و بهای املاک نقد بدیشان تسلیم افتاد تا در وجوه مصالح و حوایج خویش صرف کنند"^{۱۰۷}.

در زمان سلطان محمود اراضی سلطنتی در نواحی مختلف زیر سلطه حکومت وی گسترده بود، و در هرناحیه دیوان خاصی آنها را اداره می‌کرد. به گفته بیهقی، "چون نصر گذشته بود، از شایستگی و بکار آمدگی این سرد [بوسعیدسهل] سلطان محمود شغل همه ضیاع غزنی خاص بدو مفوض کرد - و این کار برابر صاحب دیوانی غزنی است... و پس از وفات سلطان محمود امیر مسعود مهم صاحب دیوانی غزنی بدو داد با ضیاع خاص...^{۱۰۸}" سلطان محمود علاوه بر این مأمور عالیرتبه، مباحثان دیگری که عنوان وکیل داشتند، بر اراضی شخصی خودگمارده بود که کارهای ناحیه را بلاواسطه انجام می‌دادند^{۱۰۹}.

در زمان حکومت سلجوقیان اراضی سلطنتی در نقاط مختلف فلات ایران و در آسیای صغیر پراکنده بودند. اگرچه در این دوره قسمت اعظم امپراتوری سلجوقی به سبب رواج اقطاع داری از نظارت مستقیم سلطان خارج شده بود، با اینهمه متون مربوط به این دوره، مانند معجم البلدان و عتبه المکتبه، از اینگونه املاک که در بسطام، ری، سرو و کوفه وجود داشته‌اند، نام می‌برند. در دوره سلجوقیان نیز اراضی سلطنتی از طریق ضبط زمینهای سلسله‌های قبلی و بزرگان محلی بدست آمده بودند، و چنین می‌نماید که در پاره‌ای از سوارد املاک خالصه یا املاک خاص سلطان به اجاره امیران بوده است^{۱۱۰}.

خوارزمشاهیان نیز اراضی وسیعی در اختیار داشته‌اند. در این دوره اراضی سلطنتی تحت عنوان اراضی خاص و خاصه مشهور بودند، و علی‌الرسم این اراضی از طریق ضبط املاک سلسله‌های قبلی، و ضبط اراضی خصوصی بدست آمده بودند. مثلاً، در سال ۴۶۴ ق/۱۰۷۲ م، سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه ولایت اردبیل و بیلقان را ملک خاص خویش ساخت، و پیشکار املاک مزبور نامه‌ای به مضمون زیر به سلطان نوشت: «بنده کمترین خاک پای سلطان را می‌بوسد و بعرض خداوندگار میرساند که برای مطبخ و نانوائی و سرطویه از درآمد محصول

104. C.E. Bosworth, *The Gaznavids*, 1963, PP.6970.

۱۰۵. ترجمه قادیخ یمنی. ۱۳۴۵، ص ۱۱۰-۱۱۸.

۱۰۶. خواجه ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی، قادیخ بیهقی. ۱۳۵۰، ص ۲۳۴.

۱۰۷. ترجمه قادیخ یمنی. پیشین، ص ۳۳۱.

۱۰۸. قادیخ بیهقی. پیشین، ص ۱۵۶.

۱۰۹. آ. ی. برتس، ناصر خسرو و اسماعیلیان. ۱۳۴۶، ص ۲۵.

۱۱۰. مالک‌وزار و دایران. پیشین، ص ۱۴۲-۱۴۳.

بیلقان هزار رأس [گوسفند حلال] و هزار [سکوک] گندم و هزار [سکوک] جو ارسال داشت.^{۱۱۱}

نهاد مغولی اینجو که در ژبان هلاکویان تکامل یافت، اراضی سلطنتی خانوادۀ سلطنتی و همچنین اراضی شخصی ایلخانان مغول را در بر می‌گرفت. اگر چه اراضی ایلخانان را اینجوی خاص می‌نامیدند، اما زمینهای اینجو (بدون این که صفت خاص بدان اضافه شود) شامل اراضی زل‌های عقدی ایلخانان و سرانشان نیز می‌شدند. عایدات زمینهای اینجو به مصرف مخارج دستگاه ایلخانان و خاندان آنها می‌رسید، و گاهی صرف تأمین مخارج سپاهیان می‌شد. بدین ترتیب، به نظر می‌رسد که دو گروه اراضی اینجو وجود داشته‌اند: (۱) اراضی ملکی خاندان سلطنتی؛ (۲) اراضی متعلق به شخصی سلطان که به اینجوی خاص، و نیز املاک خاص و خالصه، خوانده می‌شدند. احتمالاً اصطلاح «دلای» که رشیدالدین فضل‌الله و مؤلف قادیخ - و صاف در کنار کلمه اینجو آورده‌اند، نیز به معنای املاک شخصی سلطان است.^{۱۱۲}

نه تنها اراضی، بلکه افراد نیز جزو اینجو بوده‌اند، و از امتیازات آن بهره می‌جستند. افراد از طریق التجاره خود و املاکشان را در پناه حمایت ایلخانان، ژبان آنها و یا شاهزادگان قرار می‌دادند، و بدین ترتیب، در ردیف اینجو در می‌آمدند. شهرها نیز به ایلخان متبعی می‌شدند و برنوش خود را به آنها می‌پرداخت، و بدین ترتیب، جزء شهرهای خاص اینجو در می‌آمدند.^{۱۱۳}

گذشته از این، در قریلهای هفتم و هشتم ه.ق/ سیزدهم و چهاردهم م. دیوانی به نام دیوان خالصات وجود داشت که ناظر و مدیر اراضی بایر و غیر مسکونی بوده است که بر اثر غلبه مغولها مخروبه گشته بودند، و قبلاً یا به دولت و یا به مالکان خصوصی تعلق داشته‌اند. این اراضی را خالصات می‌خواندند و گروه خاصی از املاک خاصه ایلخانان را تشکیل می‌دادند.^{۱۱۴} مثلاً، به گفته اینجوالی گردآورنده مجموعه دست‌نویسهای «تعداد کافور بداند کی چوین موسم بهار در آید» و دیه‌های خاصه را به مارت و زراعت احتیاج است می‌باید که چون واقف گردد در

۱۱۱. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد دوم، پیشین، ص ۱۴.

۱۱۲. برای نمونه، در قادیخ هیات‌الغازاتی چنین آمده است: «بنا بر این مقدمات فرمودیم تا در ممالک و دیه‌ها آباد زمین و مواضعی که هر یک نزدیک مناسب ایشان باشد از اینجو و دلای و مزارع آبادان و خراب ایل‌عامی می‌گردند، باسم اقطاع در هر هزار معین گردانند...» (قادیخ هیات‌الغازاتی پیشین، ص ۳۰۵). در تحریر قادیخ و صاف نیز آمده است که: «کی‌خاتون اینجو و دلای فارس را از آغاز سال ۶۹۲ هجری چهار سال به مبلغ چهار هزار اتر تومان (یعنی چهل هزار دینار) سر شیخ الاسلام ابراهیم بن محمد الطیسی مقرب داشت...» (عبدالمحمد آیتی، تحریر قادیخ و صاف، ۱۳۴۶، ص ۱۶۱ - ۱۶۲). در جایی دیگر نیز مؤلف قادیخ و صاف از دلای قاران خان صحبت می‌کند (همان، ص ۲۴۳).

۱۱۳. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد دوم، پیشین، ص ۱۵ - ۱۶.

۱۱۴. به گفته مؤلف قادیخ و صاف در زمان غازان خان «مقرر شد که بیست هزار فدان زمین به دیوان خالصات خاصه پادشاه واگذار کنند...» (تحریر قادیخ و صاف، پیشین، ص ۲۱۱). و نیز، مالک و زارع در ایران پیشین، ص ۱۸۷ - ۱۸۸.

روز بعمارت باغات خاصه مشغول شود و زمینها را در زراعت آرد و مجموع حیوانات را زرع کند...»^{۱۱۰}

قسمتی از اراضی سلطنتی نیز از طریق خرید اسلاک خصوصی بدست آمده بودند. برای نمونه، در دستورالکاتب بی‌آید که «هم بمتعلقان سیدالخواص نجم‌الدین معلوم داند کی دیه فلان را از ناحیت مهرانرود بیع شرعی خریده‌ایم و حجت مسجل بذکر آن ناطق و حکم دیوان صدور یافته...»^{۱۱۱} لیکن اراضی اینجو غالباً از طریق ضبط اسلاک مالکان خصوصی، مصادره اراضی مالکانی که گریخته و یا کشته شده بودند، ضبط اسلاک متعلق به شاهانی که مغولها بر آنها غلبه یافته بودند،^{۱۱۲} و نیز اراضی وقفی و دیوانی که ایلخانان آنها را ضبط کرده بودند، به مالکیت ایلخانان درآمده بودند.^{۱۱۳} برای نمونه، به گفته سؤلف تاریخ و صاف، در زمان ارغون-خان «برحسب دلخواه، ربعی از دیهها و مزرعه و بستانها و قنات‌ها و آب‌ها و آسیابهای فارس را مفروز کردند. چنانکه اسروز درآمد اسلاک اینجو شصدهزار دینار به مقاطعه می‌دهند. و بر جماعت ارباب و ملاک که صدساله اسلاک سوروث و مکتسب در تصرف داشتند دعاوی رفت آن را نیز بقیه مقتضای وقت فیصله دادند.»^{۱۱۴}

اسلاک اینجو را دیوانی خاص اداره می‌کرد که به دیوان اینجو یا حکومت اینجو موسوم بود. رؤسای این دیوان نیز از میان فتودالهای بزرگ برگزیده می‌شدند. مثلاً، بعضی از اتابکان لر کوچک شاغل این مقام بوده‌اند.^{۱۱۵} برای اداره اسلاک سلطنتی در فارس (بعد از سال ۶۸۳ ه.ق)، خراسان و بین‌النهرین که وسعت آنها قابل توجه بود، مأموران مخصوصی گمارده می‌شدند، و درآمد این اسلاک در صندوق خاصی که تمغا نام داشت، جمع‌آوری می‌شد.^{۱۱۶} در پاره‌ای از اوقات نیز درآمد اسلاک سلطنتی به مصرف مخارج دولت می‌رسیده است.^{۱۱۷}

تخمین زده می‌شود که اسلاک سلطنتی یکسوم از قلمرو ایلخانان را در بر می‌گرفته است. به گفته سؤلف تاریخ و صاف «حاصلات اسلاک [آب‌ها] در سال از سه هزار هزار و شصدهزار دینار زیادت آمد.»^{۱۱۸} اسلاک خالصه غازان خان بیست هزار فدان، یعنی در حدود صدویست تا صدوچهل هزار هکتار بوده است.^{۱۱۹}

۱۱۵. محمد بن هندو شاه نخجوانی، دستورالکاتب فی تعیین المراقب. جزء دوم از جلد اول، ۱۹۷۱، ص ۴۱۸. همینطور، ص ۴۶۱، ۳۷۰.

۱۱۶. همان، ص ۳۷۹.

۱۱۷. برتولد اشپولر، تاریخ مغول در ایران، ۱۳۵۱، ص ۳۲۵.

۱۱۸. مالک‌وزاد در ایران، پیشین، ص ۱۶۴-۱۶۶.

۱۱۹. تهریر تاریخ و صاف، پیشین، ص ۱۳۸-۱۳۹.

۱۲۰. معین‌الدین نطنزی، منتخب التواریخ معینی، ۱۳۳۶، ص ۶۲ و تهریر تاریخ و صاف، پیشین، ص ۲۷۶. همینطور رجوع شود به کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، جلد دوم، پیشین، ص ۱۸.

۱۲۱. از آنجا که مالیات شهرنشینها نیز تمغا نامیده می‌شد، بدین سبب نمی‌توان دقیقاً رابطه این دو نوع درآمد را تعیین کرد (اشپولر، پیشین، ص ۳۲۶).

۱۲۲. همان، ص ۳۲۶-۳۲۷.

۱۲۳. تهریر تاریخ و صاف، پیشین، ص ۳۳۳.

۱۲۴. همان، ص ۲۱۱ و کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، جلد دوم، پیشین، ص ۸.

در تادریخ و صاف ترکیب این اراضی در پاره‌ای از نواحی چنین بوده است:
و از آن جمله سه هزار جفت در بغداد و اعمال آن مقرر گردانند و سه هزار فدان
در ولایت شیراز بر حسب وسعت بلوکات و بقیه را حسب الاسکان و المکان در روم و
عراق و آذربایجان و دیار بکر با تخم و تقاوی و مخارج آن مرتب سازند.^{۱۲۰}
از متایسه درآمد دیوان از اراضی دیوانی و ملکی چنین نتیجه می‌شود که وسعت اراضی اینجو
در فارس بیش از وسعت اراضی دیوانی و ملکی بوده است. مثلاً، درآمد اراضی اینجو و دلای
فارس در سال ۶۹۲ ه. ق هزار تومان بوده است.^{۱۲۱} در حالی که حمدالله مستوفی درآمد
حاصل از اراضی دیوانی، ملکی و شهرهای سراسر فارس را ۲۸۷ تومان و ۲۰۰ دینار برآورد
کرده است.^{۱۲۲}

اراضی اینجو را فرزندان ایلخانان به ارث می‌بردند، و صاحبان اراضی اینجو، یعنی
خانواده سلطنتی، به اجرای خدمت نظامی و اداری ملزم نبوده‌اند. ایلخانان نیز اراضی اینجو را
به بعضی از خانها به شکل اقطاع و وقف واگذار می‌کردند. برای نمونه، غازان خان قسمتی از
اراضی اینجوی خویش را به خواجه رشیدالدین فضل‌الله بخشید. در ضمن غازان خان زمینهای
اینجو را به شاهزادگان ذکور واگذار کرد تا برای اداره کردن خانواده آنها به وضع مالیات نیازی
نباشد.^{۱۲۳} به گفته نظری سؤلف منتخب التواریخ معینی سلطان محمد الجایتو عزالدین محمود
را حاکم اسلاک اینجو انتخاب کرد، و بعد از مدتی «ولایات و اسلاک انجو به یک قلم بدو
ارزانی داشت و بحکومت لرستان فرستاد.»^{۱۲۴} بدین ترتیب، اسلاک سلطنتی نه تنها به عنوان
سور غاتمیش به هم‌مران، برادران و پسران ایلخانان داده می‌شد، بلکه آنها را بعنوان سواجب
پادشاه و اقطاع به صاحب منصبان دولت، سرداران و سپاهیان واگذار می‌کردند.^{۱۲۵} مثلاً،
ستون تاریخی از این نوع اقطاعات و پادشاهی در آسای صغیر، ارمنستان، گرجستان، سیوان،
بین‌النهرین، خوزستان، شوشتر و خراسان نام برده‌اند.^{۱۲۶} در واقع، در این دوره گذشته از اقطاعات
سوروی، یک صد از اسلاک سلطنتی به منظور اهداء «اقطاع سوقت» در نظر گرفته می‌شدند، و
چون مدت قرار داد تمام می‌شد، این اراضی به اشخاص دیگری واگذار می‌گردیدند. در این
صورت این اراضی از اسلاکی که مستقیماً تحت اختیار ایلخان بودند، جدا می‌شدند.^{۱۲۷}

متصرفان اراضی اینجو از امتیازات قابل ملاحظه‌ای، از جمله، معافیت از پرداخت

۱۲۵. تهریز تادریخ و صاف. پیشین، ص ۲۱۱.

۱۲۶. همان، ص ۱۶۱-۱۶۲.

۱۲۷. اکنون بردفاتر دیوانی دویست و هشتاد و هفت تومان و یک هزار و دویست دینار رایج است.
و در ولایت اکثر محصول می‌ستانند... (حمدالله مستوفی قزوینی، نزهة القلوب ۱۳۳۶، ص ۱۳۶).

۱۲۸. مالک‌وزار ددایران پیشین، ص ۱۷۹-۱۸۰.

۱۲۹. منتخب التواریخ معینی. پیشین، ص ۶۲-۶۳.

۱۳۰. تادریخ مبارک‌غازانی. پیشین، ص ۳۰۳-۳۰۹.

۱۳۱. اشپولر، پیشین، ص ۳۲۷-۳۲۸.

۱۳۲. همان، ص ۳۲۸ و کشاورزی و مناسبات اراضی در ایران عهد مغول، جلد دوم، پیشین، ص ۲۲.

۱۳۳. همان.

ساليات، برخوردار بودند.

در پاره‌ای از اوقات نیز کسانی که از دولت طلبی داشتند، با پرداخت پول به حکام، امیران و دبیران براتهایی برای اسلاک سلطنتی دریافت می‌کردند. این براتها در شهرها داد و ستد می‌شدند، و قیمت آن متناسب با درجه مرغوبیت ملک نوسان می‌کرد^{۱۳۴}. درآمد قسمتی از اراضی اینجو را نیز به مقاطعه می‌دادند^{۱۳۵}. در غیر اینصورت، سایرین اسلاک سلطنتی در رابطه با رعایا قرار می‌گرفتند، و سازاد تولید را مستقیماً دریافت می‌داشتند^{۱۳۶}.

پس از فوت غازان خان اهداء اینجو به شاهزادگان و بزرگان کاهش یافت. با اینهمه، اهداء اینجو به نزدیکان ایلخانان کم و بیش دوام آورد^{۱۳۷}.

در دوره صفویه اسلاک سلطنتی را اسلاک خاصه و خالصه می‌خواندند^{۱۳۸}. لیکن در اواخر دوره صفویه تفاوت بین اراضی دولتی و خاصه سهیم بوده است، و این اسر سیاحان خارجی را در مورد تقسیم بندی زمینداری به اشتباه کشانده است. به هرگونه، روشن است که در آن دوره اراضی سلطنتی به خالصه و خاصه مشهور بوده‌اند. اراضی خاصه در ایالت‌های بزرگ وجود داشته‌اند، و اراضی خالصه آن دسته از اراضی سلطنتی بوده‌اند که شاهان صفوی بخشی از آنها را به عنوان تیول به بزرگان نظامی و اداری واگذار می‌کردند. بدین ترتیب، اداره امور اسلاک و مناطق خاصه در طول دوره صفویه دچار تغییراتی گشته است. مثلاً، در قرن دهم هجری قمری/ شانزدهم میلادی خالصه به اسلاک سلطنتی کوچکی که در داخل حکومتی که به تیول داده شده بود، اطلاق می‌گردید. برعکس، خاصه را نواحی بزرگ و حکومت‌هایی که جزء اسلاک سلطنتی قرار داشتند، می‌گفتند.

اراضی سلطنتی ملک شخصی و خصوصی شاهان صفوی بوده است. لیکن این اراضی بر خلاف آنچه بعضی‌ها عنوان کرده‌اند، شامل تمام اراضی ایران نبوده است. اساساً چنین نظری را نظام الملک در سیاست نامه مطرح ساخته است. چرا که به گفته وی «ملک و رعیت همه سلطان راست...»^{۱۳۹}. با اینهمه، به رغم آنچه محققان مختلف به استناد گفته نظام الملک و سیاحان خارجی باور دارند، این نظریه که در ایران شاهان یگانه مالک اراضی بوده‌اند، عملاً و رسماً واقعیت نداشته است. البته، شاهان ایران، همانند شاهان نقاط دیگر در عصر فتوداليسم، می‌توانستند اسلاکی را مصادره کنند و به زمینهای سلطنتی تبدیل نمایند. اما حقوق مالکیت برسمیت شناخته می‌شده است، و وجود اسلاک وقفی و ملکی دال بر آن بوده است. در غیر این صورت، چگونه می‌توان این اسر را توضیح داد که «شاه عباس لازم دید که اسلاک شخصی خود را سیدل به اوقاف کند تا هم بتواند از عواید آن بهرمندگردد و هم از سرزنش این و آن

۱۳۴. اشپولر، پیشین، ص ۳۲۸.

۱۳۵. تهریزر تادیک، ص ۱۳۸-۱۳۹.

۱۳۶. دستورالکاتب فی تعیین المراقب، پیشین، ص ۳۷۹-۳۸۰.

۱۳۷. مثلاً رجوع شود به حافظ ابرو، ذیل جامع التواریخ (شیدی)، ۱۳۱۷، ص ۱۳۸.

۱۳۸. سیاحتنامه شاردن، جلد هشتم، پیشین، ص ۲۶۶، مینورسکی، پیشین، ص ۱۴۹.

مالک دزاع در ایران، پیشین، ص ۲۱۷ و کشاورزی و مناسبات ادبی در ایران عهد مغول.

جلد دوم، پیشین، ص ۲۴.

۱۳۹. ابوعلی حسن بن علی خواجه نظام الملک، سیاحت نامه، ۱۳۴۴، ص ۳۵.

که ممکن بود بگویند از راه حرام اسلاک مزبور را بدست آورده است، پرهیز کرده باشد.^{۱۴۰} این اسر نمایانگر آن است که مالکان خصوصی نسبت به زمینهای خویش از حقوق کامل مالکیت برخوردار بوده‌اند. گذشته از این، در دوره صفویه هر مالکی می‌توانست ملک خود را وقف کند، و این کار میسر نمی‌شد مگر آن که مالکان نسبت به اسلاک خود دارای حق کامل مالکیت می‌بودند.^{۱۴۱} اگر نظام الملک سلطان را یگانه مالک زمین می‌دانسته است، احتمالاً به این دلیل بوده که او می‌خواست از دست اندازی خود سرانه مقطاعان و بزرگان بر اراضی سلطنتی و دیوانی ممانعت بعمل آورد و تمرکز دولتی را حفظ نماید، و در نتیجه، از پاشیدگی و تفرقه فئودالی جلوگیری کند.^{۱۴۲}

در دوره صفویه بخشی از اراضی خالصه تیول سشاغل بود، و درآمد حاصل از بخشی دیگر از این اراضی موجب مأموران و خدمتکاران دربار و حقوق افراد قشون شاه را تأمین می‌کرد. قسمتی از اراضی خالصه نیز از طریق اعطای شاهان صفوی بصورت سوقت یا مادام العمر به افراد منتقل می‌شد، و گاه به شکل موروثی به افراد مختلف واگذار می‌گردید. پاره‌ای از این اراضی نیز در دست وزیران یا مباشران شاهان قرار می‌گرفت که هر یک در ایالت خویش به بهره‌برداری از آنها می‌پرداختند.^{۱۴۳} این اسلاک توسط پیشکاران شاهان صفوی که وزیر نامیده می‌شدند، اداره می‌گردیدند. کمپفر در این باره چنین می‌نویسد:

این پیشکاران سلطنتی بالاترین اختیارات اقتصادی و سیاسی مربوط به ناحیه تحت اداره خود را توأم دارا هستند. وظیفه اصلی آنها در اینست که مالیات غلات را بگیرند، مخارج اینکار را تعیین کنند و سهم موظف سالانه را به دفترخانه توزیع تحویل دهند.^{۱۴۴}

عواید دربار از طرف مستوفی خاصه جمع‌آوری می‌شد. دفترخانه خاصه نیز زیر نظر مستوفی خاصه قرار داشت، و عواید آن به مصرف تأمین مخارج دربار می‌رسید. در این دفترخانه کلیه عواید و مخارج مربوط به اسلاک خاصه درج می‌گردیده است.^{۱۴۵}

در این دوره پاره‌ای از ایالات منحصراً تحت فرمان حکام نبوده‌اند، و وزرای کل در این ایالات بر اعمال آنها نظارت داشتند. اما وظیفه اصلی وزرای کل اداره اسلاک خاصه‌ای بوده که در محدوده ایالت حاکم قرار داشته است. دخالت در درآمد اراضی خاصه نیز کاملاً از اختیار حکام خارج بوده است. حکام تنها در صورتی می‌توانستند در مصرف این درآمدها اعمال نظر و دخالت کنند که دستور مستقیم از دربار می‌داشتند، و این کار نیز با وساطت وزیر کل انجام می‌گرفت.^{۱۴۶}

۱۴۰. مالک‌وزارع در ایران، پیشین، ص ۲۱۳-۲۱۴.

۱۴۱. همان، ص ۲۱۴.

۱۴۲. همانگونه که در فصل مربوط به زمینداری اروپا گفته شد، در انگلستان شاه مالک نهایی اراضی بوده است.

۱۴۳. سیاحتنامه شاردن، جلد هشتم، پیشین، ص ۲۶۶-۲۶۷.

۱۴۴. کمپفر، پیشین، ص ۱۱۱.

۱۴۵. همان، ص ۱۰۹-۱۱۰.

۱۴۶. ره‌برن، پیشین، ۱۵۳-۱۶۴.

گفته از این، مخارج پذیرایی عیلمالان شاهان نیز اغلب از محل اسلاک خاصه تأمین می شده است.^{۱۴۷}

درآمد اسلاک خاصه صرف پرداخت سواجب حکام و سربازان نیز می شده است. این امر به ویژه هنگامی ضرورت می یافت که در یک ناحیه مرزی بیش از آن که عایدی آن ایالت اجازه می داد، سرباز داشت. مثلاً، شاه طهماسب برای دفاع از سرخس و زورآباد از توابع مشهور حکومت این دو ناحیه را مستقل اعلام کرد، و یکی از سادات محلی را که تا پانصد سلازم نگاه می داشت، به حکمرانی آنجا منصوب داشت. «اما از آنجا که عواید (مداخل) سرخس و زورآباد حتی برای سواجب و انعام، دوستان و پنجاه سپاهی و رفاق نیز کفایت نمی کرد، شاه به حاکم، مبلغی هر ساله برات بر خاصه شریفه خراسان شفقت کرد.»^{۱۴۸}

قسمتی از درآمدهای اسلاک خاصه نیز برای پرداخت سزد سپاهیان خاصه پرداخت می شد. وزرای خاصه نیز تا اندازه ای نسبت به این سربازان قدرت اسرو نهی داشتند.^{۱۴۹}

درآمد اصلی شاهان صفوی از حاصل زمین بدست می آمد، اگر چه عوایدی از عوارض چهار پایان^{۱۵۰}، ابریشم و پنبه^{۱۵۱}، انحصار معادن فلزات و سنگهای گرانها و صید سروارید، ضرب سکه^{۱۵۲}، آب،^{۱۵۳} عوارض ساکنان شهرها^{۱۵۴}، عوارض پیشه‌وران و کسبه، و بیگاری^{۱۵۵}، نیز وجود داشته‌اند.

اراضی سلطنتی بسیار وسیع بوده‌اند، و به گفته شاردن شامل عراق عجم، فارس، قسمتی از کرمان، سواحل جنوبی بحر خزر، بخشی از آذربایجان و اصطهبالات می شده‌اند.^{۱۵۶} کمترین درباره عواید اسلاک خاصه و مناطق خاصه در زمان شاه سلیمان چنین می نویسد:

در بودجه دربار شاهنشاهی بزرگترین رقم درآمد متعلق به اسلاک خاصه است. لواحق مازندران گیلان (در ساحل دریای خزر)، و از آن گذشته حوزه شهرهای اصفهان،

۱۴۷. برای نمونه، در سال ۹۶۶ ق. ۱۵۵۹ م. وزیر کل آذربایجان عهده دار پذیرایی سلطان بایزید بوده است، و یکی از اشراف سیستان زمانی که از طرف شاه به دربار خوانده شده بود، مخارج سفر خود را به صورت برات از وزیر کل خراسان دریافت کرد. (همان، ص ۱۶۴-۱۶۵).

۱۴۸. همان، ص ۱۶۵.

۱۴۹. همان، ص ۱۶۶.

۱۵۰. به گفته شاردن عوارض چهارپایان «باندازه نیمی از عوارض محصولات زمینی هم نیست، (سیاحتنامه شاردن، جلد هشتم، پیشین ص ۲۸۰). درآمد شاه از اغنام و احشام شخصی یک هفتم پشم و کله بوده است (همان).

۱۵۱. «ثلث مجموع محصول سراسر کشور متعلق به شاه است»، (همان، ص ۲۸۱).

۱۵۲. «درآمد شاه از ضرب سکه، علاوه بر آنچه بابت حقوق ماموران و مخارج تهیه برداشت می شود، دودرصد است»، (همان)

۱۵۳. «ششده ام که آهای اطراف اصفهان چهار هزار تومان درآمد سالانه دارد» (همان).

۱۵۴. «این عوارض از قرار یک مثقال طلا در جزیه است که دین اسلام کسانی را که نمی خواهند اسلام آورند، به پرداخت آن محکوم کرده است»، (همان).

۱۵۵. پیشه‌وران می توانستند برای خلاصی از انجام بیگاری، مبلغی به شاه بپردازند (همان، ص ۲۸۶).

۱۵۶. همان، ص ۲۶۷.

قزوین، کاشان، یزد، قم، ساوه، لار، شیراز و چند ناحیه دیگر که کمتر شهرت دارد از املاک خاصه است.^{۱۵۷}

در اوایل دوره صفویه، یعنی در قرن دهم هجری قمری/ شانزدهم میلادی وسعت اراضی خاصه بسبب ضعف حکومت مرکزی محدود بوده است. پس از این که شاه اسماعیل به سلطنت رسید، قسمتی از اراضی کشور را به نفع خود و فرزندان ضبط کرد، و قسمتی از هر ولایت را به رسم تیول میان سرداران قزلباش تقسیم کرد. پس از مرگ شاه اسماعیل قدرت قزلباش کاهش یافت، و قسمتی از املاک و دارایی آنها ضمیمه املاک خاصه سلطنتی گردید. شاه عباس اول و جانشینانش تمام ایالات و حتی ایالات بزرگ مرکزی و شمالی را جزء املاک خاصه اعلام کردند. بدین ترتیب، وسعت املاک سلطنتی در اواسط قرن یازدهم هجری قمری به حد اکثر رسید، و پس از آن با رواج تیولداری، وسعت آنها کاهش یافت.^{۱۵۸}

قسمت عمده املاک سلطنتی شاهان صفوی از طریق مصادره املاک سلسله‌های قبلی و املاک بزرگان و رجال بدست آمده بود. به گفته کمپفر یکی از منابع درآند صفویان از سحل مصادره املاک و اسواک کسانی بوده است که مورد خشم و غضب شاه واقع می‌شدند.^{۱۵۹} این امر مورد تأیید شاردن نیز می‌باشد.^{۱۶۰} برای نمونه، سیاست شاه عباس در این باره گویاست. در آغاز وی املاک حکام و بزرگان یزد و کرمان را مصادره کرد، آنگاه به خاسوش کردن بزرگان فارس پرداخت، و سپس حکام و تیولداران مازندران و گیلان را از میان برداشت.^{۱۶۱} شاه عباس پس از فتح گیلان در سال ۱۰۰۶ هجری قمری، سراسر گیلان را از تصرف تیولداران درآورد، و ولایت آستارا را به املاک خالصه ضمیمه کرد. در اوایل سلطنت وی نیز مردم یکی از دهات نطنز از ظلم حکام و مأمورین دولت به اوشکایت بردند. شاه امر به رسیدگی داد، و با آن که حق با رعایا بود، تمام ولایت نطنز را پس از تصرف، ضمیمه املاک خاصه کرد.^{۱۶۲}

در عین حال، شاه عباس به سبب افزایش قدرت ایالات قوای جدیدی را که از عناصر غیر ایلی فراهم کرده بود، پشتیبان خویش ساخت، و بدین ترتیب، در مبانی قدرت صفویه تغییراتی بوجود آورد. وی برای تأمین زندگی قوای جدید، همانند گذشته، املاک خالصه را به تیول داد. این تیولها سوروئی بودند و به فرزندان ذکور به ارث می‌رسیدند مگر این که تیولدار سپاهیگری را ترک می‌گفت. این نظامیان یا بصورت قشون ثابت، و یا به شکل قوای چریک متشکل شدند. در مورد قشون ثابت هر یک از تیولها را به چند دسته از سپاهیان می‌دادند، و نه به هر یک از افراد، تا بدینگونه افراد تیولدار در امر وصول مالیات سرگردان نشوند در

۱۵۷. کمپفر، پیشین، ص ۱۱۱. مینورسکی نیز به نقل از عالم آرا می‌نویسد: «بیشتر املاک ولایت اصفهان خاصه شاه طهماسب بود و ملک خاص وی محسوب می‌گردید» (مینورسکی، پیشین، ص ۱۴۹).

همینطور رجوع شود به هریرن، پیشین، ص ۱۷۲-۱۸۲.

۱۵۸. همان، ص ۱۷۲-۱۷۳.

۱۵۹. کمپفر، پیشین، ص ۱۱۸.

۱۶۰. سیاحتنامه شاردن، جلد هفتم، پیشین، ص ۱۵۷.

۱۶۱. باستانی پاریزی، پیشین، ص ۸۱-۳.

۱۶۲. نصرالله فلسفی، زندگانی شاه عباس اول، جلد سوم، ۱۳۴۵، ص ۲۷۱-۲۷۲.

پارهای از سوار سپاهیان حقوق خود را مستقیماً از سجل تیول می‌گرفتند، و در بعضی موارد از خزانه مملکت^{۱۶۳}. گذشته از تیولهای لشکری، مأموران حکومت و افراد غیر نظامی نیز موقتاً یا مؤبداً تیولهایی از املاک خالصه داشته‌اند. بقیه این اراضی نیز در اختیار سبزه و وزیر قرار داشتند، و رعایای آنها بهره مالکانه می‌پرداختند^{۱۶۴}.

شاهان صفوی قسمی از املاک خود را نیز وقف کردند. موقوفات سلطنتی بطور کلی به نام موقوفات «چهارده معصوم» خوانده می‌شدند^{۱۶۵}. در دوره شاه طهماسب اول این موقوفات وجود داشتند، و املاک آبادی را در شیروان، ارسباران، تبریز، قزوین، ری، گرسرود، اصفهان و استراباد شامل می‌گردیدند. این املاک وقف «چهارده معصوم» بودند، و خود شاه ستولی آنها بود. شاه عباس اول نیز املاک شخصی خود را که در اصفهان، کاشان، قزوین، نطنز، جوشقان یا در اطراف کاشان قرار داشتند، و همینطور بخشی از املاک سلطنتی را در خراسان وقف «چهارده معصوم» کرد. این موقوفات تحت نظر صدر خاصه اداره می‌شدند^{۱۶۶}.

اراضی ملکی (خصوصی)

مقدمه: اراضی ملکی یا خصوصی در دوره سورد مطالعه اراضی بوده‌اند که در مالکیت بلاواسطه و بلاشرط مالکان قرار داشته‌اند. این اراضی آزادانه به ارث به اخلاف منتقل می‌شده‌اند، و مالکان آنها به انجام خدمت نظامی یا اداری ملزم نبوده‌اند. در این زمینها که هم شامل اراضی بزرگ و هم شامل زمینهای کوچک بوده، مالک زمین بلاواسطه از روستاییان بهره‌کشی می‌کرده است. مالک زمین بخش بزرگی از مازاد را به‌منظور تأمین زندگی خود و خانواده‌اش، و نیز برای بازسازی تولید، تصاحب می‌کرده است، و بقیه آن را به‌شکل مالیات یا خراج در اختیار دولت قرار می‌داده است. بدین ترتیب، مالکیت بدون قید و شرط زمین به‌نهاد آسوی اروپای غربی شباهت داشته است.

اراضی ملکی به‌ندرت توسط مالک کشت می‌شدند (به‌جز مواردی که کشاورز خود مالک زمینش بوده). کشاورزان این اراضی را از مالکان زمین اجاره می‌کردند و مازاد تولید (بهره مالکانه) را به‌شکلهای مختلف (جنسی و نقدی) به‌ارباب می‌دادند.

در اوایل تسلط اعراب این اراضی را ضیاع (جمع ضیعه) به‌معنای خواسته‌ها (زمین، آب و درخت) می‌خواندند که به‌تدریج در ایران به‌ملک و زمین اربابی مشهور گشتند. اصطلاح ملک به‌تمامی املاک خصوصی روستاییان صاحب زمین و نیز فتوالمهای کوچک و بزرگ اطلاق می‌گشته است، و مفهوم آن شامل حق مالکیت مالک بر زمین و آب بوده است.

۱۶۳. مالک و ذراع در ایران. پیشین، ص ۲۱۶-۲۱۷.

۱۶۴. همان، ص ۲۱۷-۲۱۸ هم‌بطور سیاحتنامه‌شاردن. جلد هشتم. پیشین، ص ۲۶۶ و کمپفر، پیشین، ص ۱۱۱.

۱۶۵. به‌گفته‌شاردن «وقف [سلطنتی] به‌نام چهارده معصوم است»، سیاحتنامه‌شاردن. جلد هشتم، پیشین، ص ۴۱۵.

۱۶۶. دهربرن، پیشین، ص ۱۷۴-۱۷۶.

تکامل اراضی ملکی: کتاب حقوقی ساسانیان، یعنی ماتیکان هزار دادستان، زمین خصوصی (شخصی، خویش) را به رسمیت می‌شناخته است.^{۱۶۷} در این کتاب راجع به عقود شفاهی واقسام قراردادهای مربوط به هبه و بخشیدن زمین با حق استفاده از قنوات، و هبه‌های سوقت و رهن اسلاک مطالبی وجود دارد.^{۱۶۸}

در دوره ساسانیان بخش وسیعی از اراضی در دست خانواده سلطنتی و خاندانهای بزرگ فئودال بود.^{۱۶۹} مثلاً، به گفته طبری مهرنرسی «بزرگ فرماندار» بهرام گورکه از خاندان اشرافی اسپندیار، و اهل قریه ابروان واقع در محال اردشیر خره بوده است، این قریه و قریه جره را از اجدادش به ارث برده بود. او در رستاق دشتیارین و رستاق جره کاخی بپا کرد، و آتشکده‌ای در ده ابروان ساخت که چند قرن پس از انقراض ساسانیان هنوز برپا بود. نرسی در نزدیکی قریه ابروان چهارده دیگر آباد کرد، و در همین ناحیه سه باغ احداث کرد، و «در هر یک از آنها دوازده هزار درخت کاشت، در باغ اول دوازده هزار نخل خرما و در باغ دوم دوازده هزار درخت زیتون و در باغ سوم دوازده هزار سرو بکاشت».^{۱۷۰} این قریه‌ها و باغها تا قرن سوم قمری، یعنی در زمان طبری، در دست فرزندان نرسی باقی مانده بودند.^{۱۷۱}

در ضمن می‌دانیم که بهرام گنسب که از خاندان شاهی و پدرش استاندار شهر نصیبین بوده، قریه پاکوریه را در بابل در مالکیت خود داشته، و به آیین اربابان بزرگ کاخی سجل در پایتخت داشته است. چون ویا در پایتخت شیوع می‌یابد، بهرام بیکی از اسلاک خویش می‌گریزد و مواظبت قری و (سایر بندهای خویش را) به یک نصرانی واگذار می‌کند.^{۱۷۲}

گذشته از سالکان بزرگ اشرافی، سالکان کوچک‌تری نیز در دوره ساسانیان وجود داشتند که دهقان خوانده می‌شدند. دهقانان نقش مهمی در جامعه ایفا می‌کردند، و نجابی درجه دوم این دوره بودند. آنها اداره امور محلی را بصورت سوروئی در اختیار خود داشتند، و به پنج قشر تقسیم می‌شدند که هر یک از این قشرها به جاسه‌های مختلف از یکدیگر متمایز می‌شدند.^{۱۷۳} دهقانان در قلاع خود زندگی می‌کردند، و هر یک سپاهی مرکب از رعایای خود در اختیار داشتند. قدرت ارتش ساسانیان نیز به سواره نظام زره‌پوش متکی بود، و این سواره نظام از دهقانان تشکیل می‌شد.^{۱۷۴}

167. L. Bogdanov, "Notes on a Sassanian Law - Book," *The Journal of The K. R. Cama*, No 18, 1931, P. 55 and L. Bogdanov, "Notes on a Sassanian Law - Book," *The Journal of The K. R. Cama*, NO 30. 1931, P. 72.

۱۶۸. همان، ص ۷۲، ۴۳، ۸۰. همینطور رجوع شود به آرتور کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ۱۳۵۱، ص ۳۵۸.

۱۶۹. درباره اشراف ساسانی و اراضی آنها در بخش مربوط به مالکیت‌های مشروط سخن خواهد رفت. ۱۷۰. تاریخ الرمل والملوک. پیشین، ص ۱۵۵.

۱۷۱. همان.

۱۷۲. وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان. پیشین، ص ۷.

۱۷۳. ایران در زمان ساسانیان. ص ۱۳۲.

174. C. Huart, *Ancient Persia and Iranian Civilization*, 1927, P. 166.

دهقانان از روستاییان اجاره دریافت می کردند، و مالیات دولت را در املاک و دهات خودگرد می آوردند. مسئولیت آنها در مقابل دولت نیز اداری و قضایی بود. بدین ترتیب، اگر چه آنها مالک مطلق زمین بودند، و زمین را به اخلاف خود منتقل می ساختند، با اینهمه خدمتی نیز برای دولت ساسانی انجام می دادند که پس از تسلط اعراب قسمتی از این مسئولیتها را به غیر از جمع آوری مالیات، از دست دادند.^{۱۷۰}

وسعت زمینهای دهقانان متفاوت بود. باره ای از دهقانان نیز املاک خود را از طریق اعضاها شاهان ساسانی وسعت بخشیدند. مثلاً، سی دانیم که هنگامی که بهرام پنجم (۴۲۰-۴۳۸ م.) در شکارگاه راه گم می کند، بر دهقانی وارد می شود و چند شب نزد وی استراحت می کند. بهرام از میهمان نوازی دهقان خشنود می گردد، و پس از بازگشت به پایتخت چندین ده به وی واگذار می کند.^{۱۷۱}

خسرو اول پس از فرونشاندن نهضت مزدکیان، بیش از گذشته به دهقانان متکی گردید، و املاکشان را که در زمان مزدکیان از دستشان خارج شده بود، به آنها بازگرداند.^{۱۷۲} در عین حال، وی سرپرستی فرزندان دهقانانی را که کشته شده بودند، پذیرفت و کمک مالی در اختیار آنها گذاشت. اما خسرو اول و جانشینانش همه دهقانان را در سواره نظام به خدمت نمی گرفتند. انوشیروان سپاهگیری به سبک ملوک الطوائفی را کنار گذاشت، و سپاهی ثابت و دائم بوجود آورد. سواران زره پوش نیز که پیش از این به خرج خود مسلح می شدند، از آن پس مواجب بگیر دولت شدند.^{۱۷۳}

به هنگام جنگ با اعراب، خرده مالکان دهقان با آنها کنار آمدند. به گفته طبری بیشتر دهقانان محلّه سواد تسلیم اعراب شدند، و با پذیرفتن خراج، مال و جان و امتیازات خود را حفظ کردند. مثلاً، ابن صلبی السواد که در ساحل فرات چندین قریه در مالکیت خویش داشت، و نیز دهقانان بهر سیر، با قبول پرداخت جزیه، مالک اراضی خویش باقی ماندند.^{۱۷۴} در دیگر نقاط ایران نیز دهقانان بر سر املاک خود باقی ماندند، و تنها به پرداخت مالیات زمین به خزانه اعراب مکلف شدند. بدین ترتیب، دهقانان راهبریز، شوش، گندیساپور، اهواز، همدان، آذربایجان، اصفهان، ری، گرگان، طبرستان و قسمتی از خراسان به شرط

۱۷۵. همان، ص ۱۴۳، ۱۵۸.

۱۷۶. مرزبان بن رستم بن شروین، مرزبان نامه ۱۳۲۶ ه. ق. ص ۲۲. مادر خسرو اول نیز دختر یک دهقان بوده است (ابو حنیفه احمد بن داود دینوری، اخبار الطوال، ص ۱۳۴۶، ص ۶۹-۷۰).

۱۷۷. تاریخ الرسل والملوک. پیشین، ص ۱۷۷.

۱۷۸. وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان. پیشین، ص ۱۲۸. ذکر این نکته نیز ضروری است که به غیر از دهقانان خرده مالکان دیگری نیز وجود داشته اند که معمولاً مورد تجاوز بزرگان قرار می گرفتند مثلاً رجوع شود به اخبار ایران. پیشین، ص ۱۰۲-۱۰۳. درباره خرده مالکی که صاحب دهی بوده که با محصول آن مخارج زندگی خویش را تأمین می کرده است، و مورد تجاوز مرزبان ناحیه قرار می گیرد.

۱۷۹. تاریخ الرسل والملوک. پیشین، ص ۳۶۳-۳۶۴.

پرداخت جزیه اسلاک خود را حفظ کردند.^{۱۸۰} سؤلف البلدان نیز به هنگام بررسی سبایل مربوط به اصفهان، اردستان، طبرستان، سرو و سمرقند از «اشراف عجم» و «دهقانان» و «عجم» که مالک دهات این نواحی باقی ماندند، یاد می‌کند.^{۱۸۱} بدین ترتیب، بخش بزرگی از سرزمین‌هایی که اعراب از طریق جنگ بدست آوردند، همچنان در تصرف مالکان سابق آنها باقی ماندند. مالکان حق مطلق خود را بر اسلاکشان حفظ کردند. خرید و فروش اسلاک نیز سباز بود، اما دوشروط و قید برای آن وجود داشت: نخست آن که متصرفان این اسلاک بی‌بایست خراج را بپردازند، و دوم آن که آنها زمین را در وضعی نمی‌توانستند قرار دهند که قانوناً از پرداخت خراج معاف‌گردند، یعنی نمی‌توانستند این اسلاک را به مسلمانان بفروشند و یا با قبول اسلام از پرداخت مالیات سرباز زنند. در واقع، چه زمین به وسیله قبول تابعیت و تهیه عهدنامه در اختیار مالکان قبلی باقی می‌ماند، و چه زمین به زور و بدون عهدنامه در اختیار مالکان آنها قرار می‌گرفت، در هر دو صورت مالکان نمی‌توانستند اسلاک خود را از طریق فروش و وصیت به یکدیگر منتقل سازند.^{۱۸۲}

در دوره تسلط اعراب دهقانان بتدریج قدرت خود را از دست دادند، و در قرن پنجم هجری قمری/ یازدهم میلادی دیگر در رأس هرم قدرت قرار نداشتند.^{۱۸۳} وسعت اسلاک دهقانان هم از طریق افزایش اقطاع داری و هم از طریق رسم التجاء کاهش یافت. دولتها نیز در سواقی که از نظر مالی وضع نامساعدی داشتند، نخست اسلاک خرده مالکان و دهقانان را ضبط می‌کردند.^{۱۸۴}

در واقع، انحطاط قشر دهقان در سراسر ایران در زمان تأسیس سلسله‌های ایرانی بوقوع پیوست. شواهد موجود بر این امر گواهی می‌دهند که به سبب رواج اقطاع داری و افزایش مالیاتها، دهقانان به شهرها روی می‌آوردند. تا آن زمان دهقانان که اعیان و اشراف آسیای میانه و فلات ایران را تشکیل می‌دادند، «با جامه‌های خود از مردم عادی ممتاز بودند، کمر بند زرین می‌بستند، در قلاع مستحکم می‌زیستند، و نگهبانان دستانهای باستانی بودند»^{۱۸۵}. در زمان حکومت سامانیان اراضی ملکی خراسان و ماوراءالنهر غالباً در مالکیت دهقانان قرار داشتند. سامانیان نیز خود از یک خانواده قدیمی اشرافی برخاسته بودند، وجه آنها سامان خدات دهقان بوده^{۱۸۶}. سامانیان چون از میان قشر دهقانان برخاسته بودند، در آغاز برای رسیدن به حکومت از پشتیبانی آنها کمک گرفتند. چرا که دهقانان در قلاع خود زندگی می‌کردند،

۱۸۰. همان، ص ۳۷۸-۴۳۵. همینطور رجوع شود به Shaban، پیشین، ص ۱۷۲.

۱۸۱. البلدان، پیشین، ص ۷۰، ۵۶، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۵۰.

۱۸۲. دانیل دیت، جزیه در اسلام، ۱۳۴۰، ص ۵۹-۶۱.

183. Richard w. Bulliet *The patricians of Nishapur*, 1972, P. 22.

۱۸۴. در مورد ضبط اراضی خرده مالکان رجوع شود به قادیخ قم، پیشین، ص ۱۸۸. همینطور

Lokkegaard، پیشین، ص ۶۹-۸۰.

۱۸۵. برتلس، پیشین، ص ۲۷-۲۸. همینطور و. بارتولد، تاریخ سیاسی و اجتماعی آسیای مرکزی

تاقون دوازه، ۱۳۴۴، ص ۲۴۴-۲۴۵.

۱۸۶. قادیخ بخارا، پیشین، ص ۸۱-۸۲.

وهران برای جنگ آماده بودند و از تحرک بسیار برخوردار بودند.^{۱۸۷} در قرن چهارم هجری قمری / دهم میلادی مؤلف نامعلوم حدودالمعالم در ذکر ناحیه خراسان و شهرهای آن از تعدادی شاه نام می برد که دهقان بوده اند.^{۱۸۸} همچنین، در ذکر ایلاق در این کتاب آمده است که «سهران این ناحیت را دهقان ایلاق خوانند، و اندر قدیم دهقان این ناحیت را از سلوک اطراف بودندی.^{۱۸۹}» در واقع، شاهان سامانی شورشیان یا «راهنانی» را که در نواحی تحت سیطره آنها آشوب برپا می کردند، به کمک همین دهقانان و اشراف محلی از میان برداشتند.^{۱۹۰} با اینهمه، سامانیان که در ابتداء از دهقانان حمایت می کردند، در آخر برای حفظ تمرکز حکومت از آنها روی گرداندند. بدین سبب دهقانان از قراخانیان که بخارا را در سال ۹۹۲ میلادی فتح کردند، حمایت کردند، و در سرنگون ساختن حکومت سامانیان شرکت داشتند.^{۱۹۱} قراخانیان نیز دین خود را به دهقانان با واگذاری اقطاع هایی به آنها، ادا کردند.^{۱۹۲} در همین دوره دهقانان از چنان حیثیتی برخوردار بودند که غزنویان به سران سلجوقی که بادر بار غزنوی صلح کرده بودند، حکومت شهرهایی مانند دهستان و نما را واگذار کردند، و آنها را دهقان خواندند.^{۱۹۳}

به هرگونه، بین قرنهای دوم و پنجم هجری قمری دهقانان خرد به سبب خودسری باسوران مالیاتی، رواج رسم التجاء، ضبط اراضی توسط دولتها و گسترش اقطاع داری از میان رفتند. مثلاً، راوندی صادرة املاک دهقانان را در دوره سلجوقیان چنین ذکر می کند:

سرگ وی [سؤیدالدین وزیر] راحت و آسایشی مسلمانان بود که اهل عراق از قوانین ظلم که در خوزستان منتشر کرده بود، می اندیشیدند، و دهقانان بر املاک ایمن نبودند که قبال ها همی خواست...^{۱۹۴}

دهقانان عمده ای که مالکیت اراضی خود را از طریق ضبط زمین از دست دادند، با اقطاع دار شدند و یا به باسوران وصول مالیات سبدل گردیدند.^{۱۹۵} آن عده از آنها نیز که از طریق رسم التجاء و افزایش مالیات بتدریج دچار فقر و تنگدستی شدند، به زارعان مالکان بزرگ و اقطاع

۱۸۷. بارتولد، پیشین، ص ۹۲-۹۳. همینطور.

Richard N. Frye *Bukhara*, 1965, PP. 35, 43 and 73-40

۱۸۸. حدودالمعالم، ۱۳۴۰، ص ۱۰۰-۱۰۱

۱۸۹. همان، ص ۱۱۴.

۱۹۰. بارتولد، پیشین، ص ۹۱. سلسله های محلی ایران به این دهقانان کمک نیز کرده اند. مثلاً، عبدالله بن طاهر خرج تحصیل فرزندان دهقانان فقیر را تأمین می کرده است (همان، ص ۶۶-۶۷)

۱۹۱. Barthold، پیشین، ص ۳۰۷-۳۰۸.

۱۹۲. Bukhara، پیشین، ص ۱۵۶-۱۵۷.

۱۹۳. بارتولد، پیشین، ص ۲۴۵.

۱۹۴. محمد بن علی بن سلیمان الراوندی، (احق الصدور و آية السور)، ۱۳۳۳، ص ۳۸۱-۳۸۲.

۱۹۵. صفاریان پاره ای از زمینهای خصوصی را در قلمرو خود مصادره کردند، و مالکان این اراضی املاک خود را ترک کردند و خود را به التجاء طاهریان که در آن زمان در خراسان حکومت می کردند، در آوردند.

Khondamir, *A History of The Minor Dynastys of Persia*, 1910, PP. 11-3

داران تبدیل شدند. با اینهمه، اقلیتی از دهقانان در دوره‌های بعدی همچنان نفوذ و مالکیت خود را حفظ کردند.

همانگونه که قبلاً گفته شد، اعراب پس از تسلط بر ایران قسمتی از اراضی را به زمینهای دیوانی مبدل کردند. بتدریج بخشی از این اراضی، و همچنین اراضی موات، به شکل قطعه به بزرگان عرب واگذار گردید. این زمینها تنها عשרی از محصول را بعنوان مالیات به خزانه می‌پرداختند، در صورتی که املاک خصوصی دیگر متعهد بودند که مالیات بیشتری (خراج) بپردازند. بتدریج اعراب این زمینها را به سلک خصوصی خود تبدیل کردند. این امر نیز امکان‌پذیر بود چرا که مشخصات این نوع اراضی کمتر در اسناد دیوانی ضبط می‌گردید. چنین اراضی موروثی و قابل فروش بودند. در عین حال می‌دانیم که تعدادی از اعراب قدرتمند املاک زیادی در ایران بدست آوردند. در واقع، در دوره عباسیان و حکومت سلسله‌های محلی ایران بزرگترین مالکان خصوصی را کارسندان بلند پایه، مأموران وصول مالیات، سران سپاه و نزدیکان خلفا و سلاطین تشکیل می‌دادند.^{۱۹۶}

اصطخری در ذکر طبقات مردم در فارس، وجود املاک خصوصی و قدرت سه خانواده سهم این ناحیه را چنین عنوان می‌کند:

«آل عماره—کی ایشان را جلدی خوانند—ایشان را ملک‌کی فراخ و ولایتی تمام و قلعه های استوار هست برکنار دریا در حد کربان. گویند که ملک ایشان بیش از روزگار موسی عمران صلوات‌الله علیه بودست، و از فرزندان آن پادشاهند... و تا این غایت هنوز لشکر و عدت دارند و رصدهای دریا ستانند و هیچ سلطان ایشان را از آن باز ندارد...»

و آل ابو زهیر کی سیف بنی زهیر به وی باز خوانند از فرزندان ساسنه بن لوی پادشاهان شمشیرند...»

و آل حنظله بن تمیم... کسی از بحرین سوی پارس گذشتند در روزگار بنی امیه... به اصطخر مقام کردند و سال بسیار و ضیاع آبادان به دست آوردند و یکی از ایشان... چنان توانگر شد کی به مبلغ یک بار هزار هزار دینار صحفها خرید و به هر جای که در شهرها و ولایت اسلام وقف کرد. و مبلغ خراج این ولایت در ضیاع ایشان ده بار هزار دردم بود.

عز بن ابراهیم را مأمون خلیفه غزای دریا فرمود. پسر او سرداس بن عمر کی او را بلال گفتندی چندان ملک داشت کی هر سال سه بار هزار هزار درم خراج او بودی. و پسر (عم) او را محمد بن واصل هم این قدر خراج ملک بودی... و در آن وقت کی ترکان بر خلافت مستولی شدند خواستند تا ایشان از درگاه دور شوند. چهل سرد از اسیران نابدار از ترکان بودند... پارس به اقطاع به ایشان دادند...»^{۱۹۷}

در زمان خلفای عباسی و سلسله‌های محلی بسیاری از اراضی ملکی اطراف شهرها نیز خرید و فروش می‌شده‌اند. مثلاً، مؤلف کتاب الموزاء و الکتاب، به نقل از عبدالواحد بن محمد که در زمان هارون الرشید می‌زیسته، در این زمینه چنین می‌نویسد:

۱۹۶. Day/a" Cahen "پیشین. ص ۸-۱۸۷.

۱۹۷. ابوالحق ابراهیم اصطخری، مسالك و ممالك، ۱۳۴۷، ص ۱۲۲-۱۲۴.

مباشراً سن در فلان ملک بهمن نوشت: زمین مجاور ملک تو را می‌فروشند و بهای آن چهار هزار دینار قطع شده است و من از مالک آن خواهش کرده‌ام صبر کند تا پاسخ این نامه‌ام برسد. اگر پول فرستادی ملک از آن تو خواهد بود، در غیر این صورت آن را از دست خواهی داد»^{۱۹۸}.

در زمان غزنویان خاندانهای قدیمی صاحب املاک بزرگی بوده‌اند. مثلاً، البیهقیون که به گفته ابن فندق «جماعتی از بزرگان و افاضل»^{۱۹۹} بودند، در بیهق اراضی بسیاری داشتند. خاندان میکائیلیان نیز که جدایشان به سوره می‌رسید، صاحب املاک وسیعی در نیشابور و بیهق بودند. حسنک، وزیر سلطان محمود، املاک این خاندان را ضبط می‌کند. از این روی میکائیلیان در زمان سلطان مسعود به دیوان شکایت می‌برند، و املاک خود را باز پس می‌گیرند. بیهقی در این مورد چنین می‌نویسد:

و جمله کسان و پیوستگان میکائیلیان بدیوان رفتند و حال باز نمودند که جمله کشاورزان و وکلا و بزرگان توانگر را و هر کرا باز می‌خواندند بگرفتند و مالی عظیم از ایشان بستند و عزیزان قوم ذلیل گشتند، و بوسهل حقیقت باسیر رضی الله عنه بازگفت و املاک ایشان باز دادند و ایشان نظری نیکو یافتند^{۲۰۰}.

حسنک وزیر نیز خود دارای املاک بسیاری بوده است، چرا که به قول بیهقی وی «زمین و آب مسلمانان بست»^{۲۰۱}... لیکن سلطان مسعود حسنک را مجبور کرد تا املاک خود را به وی بفروشد:

... همه اسباب و ضیاع حسنک را بجمعه جهت سلطان، و یک یک ضیاع را نام بروی خواندند و وی اقرار کرد بفروختن آن بطوع و رغبت، و آن سیم که سبب کرده بودند بست^{۲۰۲}...

خرید و فروش املاک در دوره غزنویان نیز رواج داشته است. به گفته بیهقی «در نیشابور دیهی بود محمد آباد نام داشت... چنانکه یک جفت وار از آن که بنشاپور و اصفهان و کسان جریب‌گویند زمین ساده بهزار درم بفزیدندی و چون با درخت و کشت و رزی بودی به هزار درم»^{۲۰۳}. یا این که به قول همین نویسنده «یک روز نزدیک وی [یونس‌ر] رفتم یافتم چندتن از دهقانان نزدیک وی و سی جفت وار زمین نزدیک این سرای بیع می‌کردند»^{۲۰۴}. و پس از آن که قحطی سختی نیشابور را فراگرفت، قیمت این اراضی به سرعت کاهش یافت، و معامله به

۱۹۸. کتاب الوزراء والکتاب. پیشین، ص ۲۳۲.

۱۹۹. ابن فندق، تاریخ بیهقی، ۱۳۱۷، ص ۱۱۷.

۲۰۰. تاریخ بیهقی. پیشین، ص ۴۴.

۲۰۱. همان، ص ۲۳۴.

۲۰۲. همان، ص ۲۳۰. دریاده‌ای از موارد شاهان غزنوی املاک بزرگان را ضبط می‌کردند، و سپس هنگامی که بر سر لطف می‌آمدند، املاک ضبط شده را به مالکان سابق آنها باز پس می‌دادند (همان، ص ۵۲۸).

۲۰۳. همان، ص ۱۱-۸۱۰.

۲۰۴. همان، ص ۸۱۱.

صورت جنسی انجام می گرفت. چنانکه به گفته بیهقی «حال این محمدآباد چنان شد که جفت‌واری زمین به یک سن گندم می‌فروختند و کس نمی‌خرید و پیش باز حادثه اتفاق این سال باید رفت که جفت‌واری زمین به هزار درم بخرند و پس از آن بدویست درم فروشد و پس از آن بیک سن گندم فروشد...»^{۲۰۵} بدیهی است که به سبب تسلط اقتصاد طبیعی بر جامعه، خرید و فروش زمین تنها در اطراف شهرها صورت می‌گرفته است. نیشابور در زمان تسلط حکومت‌های محلی ایرانی از رونق بسیاری برخوردار بوده است، و تکامل نیروهای عاقل در تولید در خراسان بسیار قابل ملاحظه بوده. از این روی می‌توان انتظار داشت که در مرحله شکوفایی فئودالیسم در ایران خرید و فروش زمین در اطراف شهرها صورت گیرد.

به هرگونه، در زمان سیمجوریان اسلاک خصوصی در طبرستان نیز وجود داشته‌اند. به گفته اسفندیارکاتب پاره‌ای از سالکان اراضی خصوصی در این دوره از پراخت خراج معاف بوده‌اند: «از هیچ هنرند که ارباب اسلاک بودند خراج نفرودی گرفت...»^{۲۰۶} پیش از تسلط آل بویه در قرن چهارم هجری قمری/دهم میلادی در فارس، اراضی این منطقه به صورت غالبی سلکی بودند. در زمان آل بویه این اراضی مورد صادقه قرار گرفتند، و به اقطاع نظامیان درآمدند. ابن بلخی در این باره چنین می‌نویسد:

«در آن روزگار اسرا پیشکاران خلیفه را خواندندی هیچ کس را اسیر نگفتندی مگر ایشانرا. سالکان اسلاک از سرسلکها برفته بودند بیشترین از جور و قسمتهاکی بریشان میرفت و از آن عهد باز اقطاع پدید آمد کی سالکان اسلاک بازگشتند و اگر نه پیش از آن همه سلک بود...»^{۲۰۷} با اینهمه، هنوز زمین سلکی در فارس یافت می‌شد، و درباره‌ای از اوقات در کنار زمین اقطاعی وجود داشت. مثلاً به گفته ابن بلخی در آورد بزرگ و کوچک «همه دیه‌ها سلکی» بوده‌اند و «خراجی بقطع» می‌گذازند.^{۲۰۸} در ناحیه بجه نیز دهی سلکی وجود داشته است.^{۲۰۹} رون بزرگ و کوچک نیز «سرغزار اقطاعی و سلکی» بوده است.^{۲۱۰} نهرشاپور نیز که نواحی شاپور را آبیاری می‌کرده است، از اراضی سلکی می‌گذشته.^{۲۱۱}

در زمان سلجوقیان به رغم گسترش اقطاع داری، اراضی سلکی وجود داشته و مالکیت خصوصی به رسمیت شناخته می‌شد. ظاهراً در این دوره قباله و سند مالکیت نیز وجود داشته است، لیکن شیوه نظامی برای ثبت املاک در میان نبوده.^{۲۱۲} گذشته از این، میان اقطاع سوری و سلک تفاوتی وجود داشت چرا که صاحب «سلک شخصی» از حق کامل مالکیت برخوردار بود،

۲۰۵. همان، ص ۸۱۲.

۲۰۶. بهاءالدین محمد بن اسفندیار کاتب، تاریخ طبرستان، ۱۳۲۰، ص ۲۸۴.

۲۰۷. ابن بلخی، خلاصه، ۱۳۴۳، ص ۲۴۴-۲۴۵.

۲۰۸. همان، ص ۱۴۴.

۲۰۹. همان.

۲۱۰. همان، ص ۱۴۸.

۲۱۱. همان، ص ۲۱۲.

۲۱۲. مالک وزاد در ایران. پیشین، ۱۴۸-۱۴۹ به گفته مؤلف عتبة الکتاب... و در تحویلات بوقت انتقال ملک از یکی به دیگری طریق دیانت سپرد... (مؤیدالدوله منتخب الدین بدیع اتابک الجونی، عتبة الکتاب، ۱۳۲۹، ۱۳۲۹، ص ۲۳).

در حالی که اقطاع موروثی (شخصی) تنها به اداره سلطان قابل استفاده بوده است. به عبارت دیگر، اقطاع موروثی قابل فسخ بود، و "هرگاه سلتانی بر روی کار می آمد صاحبان اقطاع شخصی از درخواست میگردند که حق آنان را بر اقطاعی که داشتند تأیید کند"^{۲۱۳}. با اینهمه، "اسلاک شخصی" نیز از مصادره مصون نبودند. مثلاً، وزیر برکیارق اسلاکی را تصرف کرد و دیگری را واگذار نمود^{۲۱۴}.

در زمان سلجوقیان دهقانان عتوز در پاره‌ای از نقاط صاحب زمین و قدرت بودند. مثلاً، مؤلف عتبة‌الکته به هنگام ذکر تولیت اوقاف‌گرگان چنین می‌نویسد:

چون تولیت اوقاف قصیه‌گرگان و نواحی آن با سام اجل عزیزالدین اثیرالاسلام... تفویض افتادست... فرمان چنانست که معروفان و شاهیر و معتبران شهرگرگان و نواحی آن از سادات و قضاة وائمه و رؤسا و دهقانین و نواب و مقطعان اعزهم‌الله‌واید هم اسباب تمکین و توقیر ضیاء‌الدین ساخته دارند...^{۲۱۵}

نجم رازی مؤلف مرصاد‌العباد (۶۱۸ ه. ق)، نیز در بیان سلوک دهقانان و رؤسا و مزارعان می‌گوید "طایفه اول دهقانان اند که سال و ملک دارند و محتاج سزارعان و مزدوران و شاگردان باشند، تا از بهر ایشان بزراعت و عمارت مشغول شوند"^{۲۱۶}.

با اینهمه، همراه با گسترش اقطاع داری و اعطای امتیازات بسیار به اقطاع داران بسیاری از مقطع‌ها به ضبط اراضی ملکی اطراف اقطاع خویش پرداختند. و این امر یا از طریق مصادره مستقیم اسلاک و یا بوسیله خرید و رسم‌التجاء صورت می‌گرفت^{۲۱۷}. مالکان خصوصی نیز به جز مواردی که به‌زور اسلاک خود را از دست می‌دادند و "سجور به مهاجرت می‌شدند، همچنان به زراعت زمینی می‌پرداختند که در غالب موارد اصولاً بدان وابسته بودند"^{۲۱۸}. در این حالت، آنها در آغاز از حق مالکیت برخوردار بودند و خراج و مالیاتهای دیگر را مستقیماً به مقطع می‌پرداختند، اما بتدریج به مستأجران مقطع‌ها تبدیل شدند^{۲۱۹}. بدین ترتیب، در این دوره از وسعت اراضی ملکی به نفع اراضی اقطاعی کاسته شد.

مغولها نیز مالکیت شخصی را به رسمیت می‌شناختند. اراضی ملکی قابل فروش و اهداء به غیر بودند و به ارث به اخلاف منتقل می‌شدند. مثلاً، بخش اعظم اسلاک وسیع خواجه رشیدالدین فضل‌الله خریداری شده بودند. وی در مکاتبات خویش نیز از اسلاک اقطاعی در ملاطیه، خوزستان، کرمان، بصره و تبریز، نام می‌برد^{۲۲۰}.

۲۱۳. مالک‌وزاراع‌دایران. پیشین، ص ۱۴۲.

۲۱۴. همان، ص ۱۴۰-۱۴۲.

۲۱۵. عتبة‌الکته. پیشین، ص ۵۲-۵۳.

۲۱۶. نجم‌رازی، مرصاد‌العباد، ۱۳۵۲، ص ۵۱۴.

217 C. Cahen, «Ikta», *The Encyclopaedia of Islam*, III, 1970, P. 1089.

۲۱۸. مالک‌وزاراع‌دایران. پیشین، ص ۱۲۴.

۲۱۹. همان.

۲۲۰. کشاورزی و مناسبات ارضی دایران عهد مغول. جلد دوم، پیشین، ص ۳۸ و مالک‌وزاراع‌دایران. پیشین، ص ۱۹۷.

در این دوره نایب‌السلطنه نیز بسیاری از مالکان زمینهای خود را به سبب مصادره آنها توسط خانزاده ایلخانان، ساسوران عالیرتیه و دیوان از دست دادند. مثلاً به گفته مؤلف تاریخ و صاف، در زمان ارغون‌خان "برحسب دلخواه ربعی از ديه‌ها و مزرعه‌ها و بستانها و قناتها و آبها و آسیابهای فارس را سفوز کردند...^{۲۲۱}" در واقع، بسیاری از این اراضی چندین قرن در دست "ارباب و سلاک" بودند؛ "و برجماعت ارباب و سلاک که صدساله اسلاک سوروث و بکتسب در تصرف داشتند دعاوی رفت آن را نیز بنابه مقتضای وقت فیصله دادند"^{۲۲۲}.

با اینهمه، به رغم ضبط زمینها توسط ایلخانان و دیوانیان، یکی از خصایص بارز این دوره افزایش اسلاک و اموال شخصی بوده است. ظاهراً پاره‌ای از ساسوران کشوری و لشکری اراضی اقطاعی، خالصه و وقفی را به سلاک شخصی تبدیل کردند.^{۲۲۳}

یکی از مالکان بزرگ در دوره ایلخانان خواجه رشیدالدین فضل‌الله بود. وی اسلاک فراوانی در کردستان، عراق عجم، خوزستان، فارس، سیستان، سوریه، یمن و هند داشت. خواجه بخشی از این اراضی را بر طبق وصیت نامه بر اولاد ذکور و انث و بقاع خیر، و بخشی دیگر را به سلاکت فرزندان و علما وقف کرد. قسمتی از اسلاک او نیز در اسلاک خالصه و اسلاک غازانی، یعنی اسلاک غازان، قرار داشتند، و وی آنها را آبیاری و زارت کرده بود. رشیدالدین این اسلاک را که از طریق دریافت اقطاع، بخشش و یا خرید آنها بدست آورده بود، به سلاکت شخصی خویش تبدیل کرده بود. او اسلاک خویش واقع در توران را که بعضی از آنها سیورغال سلاطین بودند و بعضی از آنها خریداری شده بودند، در وصیت نامه خود وقف بر جمیع اولاد ذکور و انث کرد. اسلاک وی در سوریه و یمن نیز سیورغال ملک ناصر پادشاه مصر و سیورغال ملک اشرف پادشاه یمن بودند، و بعضی از آنها را وکلای او خریده بودند. وی این اسلاک را وقف کعبه و اورشلیم کرد. خواجه در سندهو هند نیز اسلاکی داشت که آنها را وقف شهاب‌الدین سهروردی نمود.^{۲۲۴}

البته، دیوانیان دیگری نیز بودند که از این راه اسلاک بزرگی بدست آوردند. مثلاً، ابن طقطقی در عراق بسیاری از اراضی خالصه را اجاره کرد، و بدین وسیله ثروت بسیاری به جنگ آورد. اگرچه اسلاک و اموال او بعداً توسط عطا‌الملک جوینی مصادره گردیدند. شمس‌الدین محمد جوینی وزیر اعظم هلاکوخان، اباقا و نگودار اسلاک و بیعی در اختیار داشته است، و درآمد روزانه وی به ده هزار دینار بالغ می‌شده.^{۲۲۵}

در کنار اسلاک وسیع بزرگان کشوری و لشکری، اسلاک شخصی روحانیان خانواده‌های قدیمی و خرده مالکان نیز وجود داشتند. مثلاً، به گفته دولتشاه صاحب تذکره الشعراء، پدر عبدالرزاق نخستین حاکم سربدار "سرد سجنتم بزرگی بوده، و در اسلاک و اسباب دنیاوی در

۲۲۱. تحریک تاریخ و صاف، پیشین، ص ۱۳۸.

۲۲۲. همان، ص ۱۳۸-۱۳۹.

۲۲۳. مالک‌وزادع دایران، پیشین، ص ۱۹۷، ۲۰۳.

۲۲۴. همان، ص ۱۹۸-۱۹۹ و همانجا، اراضی دایران عهد مغول، جلد دوم، پیشین،

ص ۳۸-۴۰.

۲۲۵. مالک‌وزادع دایران، پیشین، ص ۲۰۰.

ناحیت بیهق نظیر نداشت^{۲۲۶}.“ ابیریمین الدین طغرائی پدر ابن یمین شاعر سربدار نیز به روزگار سلطان محمد خدا بنده در قصبه فریوبند خراسان “اسباب و اسلاک خریده منوطن شده“ بود^{۲۲۷}. دولتشاه نیز صاحب املاک موروثی بود^{۲۲۸}. ابیرشاهی سیزواری (شاعر) که از خواهرزادگان خواجه علی مؤید (حاکم سربدار) بوده، “اسباب و اسلاک“ داشته است. ظاهراً ملک این شخص در زمان سربداران “بحوزه دیوان افتاده بود“ و سپس “بسعی بایسنغر میرزا [ملک وی را] بدورد کردند^{۲۲۹}...“ ابیرمحمدشاعر سربدار نیز “از دهقانی نان حاصل ساختی“ و صاحب ملک بود^{۲۳۰}. در بصره نیز اسلاک خصری بسیار بوده اند. چنان که در نامه ای که رشیدالدین به سنقر باورچی حاکم بصره نوشته، به وی پند داده است که با خرده مالکان (دهقانان) به سهربانی رفتار کند^{۲۳۱}.

شیخ صفی الدین اردبیلی که “از یک پدر ملاک در اردبیل دنیا آمد،^{۲۳۲}“ نیز در اوایل قرن هشتم قمری قریه گرج را در مالکیت خویش داشته است^{۲۳۳}. مؤلف احیاء الملوک نیز در ذکر وقایع اواخر قرن هفتم قمری از دهقانان سیستان که آنها را “سجوسیان دهقان“ می خواند، سخن می گوید^{۲۳۴}.

در دوره مغولها پاره ای از کسان اراضی شخصی خود را از طریق بخشی ایلخانان بستان آوردند. مثلاً غازان خان اراضی متروک را میان روستاییان تقسیم کرد. مال الاجاره این اراضی روستاییان را به پذیرفتن چنین زمینهایی تشویق می کرد چرا که آنها در سال نخست از پرداخت مالیات معاف بودند، و در سال دوم یک سوم از مالیات متداول به دولت پرداخت می گردید. میزان پرداخت مالیات در سال سوم نسبت به حاصلخیزی زمین طبقه بندی می شد. چنانچه زمین حاصلخیز بود، سه چهارم، و در مورد زمینهای متوسط دوسوم و برای زمینهای کم حاصل نیمی از متداول به دولت می رسید. پرداخت تمام حقوق متداول برای سال چهارم در نظر گرفته شده بود. در صورت پیدا شدن مالک قانونی اراضی متروک نیز روستاییان و مستأجران ملزم بودند تا برپایه شریعت با مالک توافق کنند^{۲۳۵}.

اراضی ملکی را، مانند گذشته، به دیوان مالیات می پرداختند. لیکن برخی از اراضی که بهر، اسقاط یا موضوع وادار موسوم بودند، از معافیت مالیاتی استفاده می کردند. خواجه نصیرالدین طوسی در این باره چنین می نویسد:

۲۲۶. دولتشاه سمرقندی، تذکره الشعراء، ۱۳۳۷، ص ۳۱۲.

۲۲۷. همان، ص ۳۰۶.

۲۲۸. همان، ص ۳۲۶.

۲۲۹. همان، ص ۴۸۰-۴۸۱.

۲۳۰. همان، ص ۳۰۹.

۲۳۱. مالک و زارع در ایران، پیشین، ص ۱۹۱-۱۹۲.

۲۳۲. کمیفر، پیشین، ص ۲۰.

۲۳۳. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، جلد دوم، پیشین، ص ۳۸.

۲۳۴. ملک شاه حسین سیستانی، احیاء الملوک، ۱۳۴۴، ص ۷۹.

۲۳۵. اشپولی، پیشین، ص ۳۱۸-۳۱۹.

«و زمینها و باغها که پادشاهان پیشین برآن خراج نهاده باشند بسببی از اسباب آنرا [حر] خوانند و بهای آن [زمین] گرانتر باشد. و کسانی باشند که خراج ایشان بیفکنند باشند و آنرا [بعضی بلاد] اسقاط خوانند، [و بعضی موضوع]. و کسانی بوده باشند که زری معین ایشان را ادرار کرده باشند که در وجه خراج ایشان رانند، یا بجهت معیشت بایشان دهند. و این هر سه یعنی [حر] و اسقاط و ادرار بمیراث برفته باشد، و بیکدیگر فروخته باشند، و آن را حساب سال و دستگاه مردم باشد، و آنرا بهیچ وقت [باطل نکنند]».^{۲۳۶}

با این ترتیب، به گفته نصیرالدین طوسی ادرار نیز در زمان وی جزء املاک شخصی بوده است. در حالی که در اوایل دوره مغول سستمری بوده که در مقابل خدست بهدیران و روحانیان اهداء می‌شده. ظاهراً اینگونه اراضی را گروه‌های غیر تولیدکننده به‌سلک شخصی خویش تبدیل کرده بودند.

به هرگونه، در دوره مغول نیز املاک شخصی به غیر از اراضی حر و اسقاط، عشریا ده یک به دیوان می‌پرداختند. البته، اگر زمین آیش بود، مالیاتی بابت آن دریافت نمی‌شد.^{۲۳۷}

در زمان غازان خان دفترهای ثبت املاک در سراسر کشور بوجود آمدند، و بدین منظور منشیانی به ولایات مختلف برای تعیین وضع املاک شخصی و وقفی فرستاده شدند. اسناد مالکیت بانسان زرین دولت، یعنی آلتون تمغاسهر می‌شدند، و حاوی نام سالک و توصیف کامل ملک بودند.^{۲۳۸} در مناطق دوردست نیز محکمه‌ای در ساجد برای مدت چند روز تشکیل می‌گردید، و پس از بررسی وضع مالکیت، اسناد مالکیت را صادر می‌کرد. برطبق یرلیغی که در سوم رجب ۶۹۹ ه. ق. صادر گردید، نحوه فروش زمین املاک تعیین گردید. قبلاً اتفاق افتاده بود که کسی زمینی را بفروشد و پس از مدتی خود او یا وارثانش به استناد سندی تقلبی دوباره مدعی مالکیت آن زمین شوند. چنانچه سی سال از تاریخ معامله گذشته بود، ساله‌ای رخ نمی‌داد. در غیر این صورت، اسناد سورد بررسی قرار می‌گرفتند، و اگر در صحت آنها تردیدی وجود نداشت، به رسمیت شناخته می‌شدند.^{۲۳۹} به گفته رشیدالدین طبق فرسان غازان خان قرار بر این شد که مأموران "تفحص نموده تماست املاک اینجو و اوقاف و ارثانی که از مدت سی سال بازی‌بنازع در تصرف ایشان بوده باشد، مشروح به اساسی متصرفان بنویسند و در دفتر ضبط گردانند."^{۲۴۰} به موجب فرمان دیگری غازان خان به مقطع‌ها دستور می‌دهد که "جماعت چریکیان با املاک و زمین املاک و ارباب و اوقاف تعلق تسازند و در بهره آن تصرف ننمایند."^{۲۴۱} با اینهمه، اطلاع دقیقی درباره نحوه اجرای فرمانهای غازان خان در زمان خود وی و جانشینانش نداریم. تنها این اسر روشن است که پس از سرگ ابوسعید اجرای این فرمانها بشدت متزلزل گردید. البته،

۲۳۶. خواجه نصیرالدین طوسی، مجموعه رسائل، ص ۳۱.

۲۳۷. همان، ص ۳۰.

۲۳۸. اشپولر، پیشین، ص ۳۱۷ و مالک و زارح ددیران. پیشین، ص ۱۷۹.

۲۳۹. اشپولر، پیشین، ص ۳۸۷.

۲۴۰. رشیدالدین فضل‌اله، جامع التواریخ، جلد دوم، ۱۳۳۸، ص ۱۰۳۱.

۲۴۱. همان، ص ۱۰۷۲.

سایع موجود غالباً از دعاوی ملکی سخن گفته‌اند. مثلاً، سی دانیم که میان شیخ علاءالدین منصور یکی از فرزندان شیخ صفی‌الدین، و جلال‌الدین جوینی نواده شمس‌الدین محمدجوینی صاحب دیوان، برسردهی در اطراف اردبیل اختلافی وجود داشته است. جلال‌الدین جوینی از رئیس یکی از قبایل صحرانشین دشت قپچاق کمک طلبید. خان قبیله، ساتولمیش، سه تن از فرستادگان شیخ صدرالدین را که رئیس و سرشد درویشان صفوی بود، و برای مذاکره نزد خان رفته بودند، بازداشت کرد و سپاهیان خویش را به دهکده سورد دعوی فرستاد و پس از غارت ده، اموال روستاییان را تصاحب کرد. شیخ نیز روستاییان یکی دیگر از دهات خود را علیه صحرانشینان فرستاد، و سرانجام بر صحرانشینان پیروز گردید. البته این تنها اختلافی نبود که شیخ صدرالدین بر سر حق مالکیت با سالکان مختلف داشت. آشکار است که این نمونه‌ها نمایانگر مبارزه میان سالکان فتودال بر سر تصرف اسلاک و اراضی می‌باشند.^{۲۴۲}

در دوره صفویه نیز مالکیت خصوصی به رسمیت شناخته می‌شد. افراد نسبت به اسلاک خود از حق کامل مالکیت برخوردار بودند، و می‌توانستند آنها را بفروشند و یا وقف کنند. اسلاک خصوصی تحت بازرسی سالکان آنها قرار داشتند، و سالکان بر اساس سزارعه سازتولید را از روستاییان صاحب نسق دریافت می‌داشتند و قسمتی از آن را بعنوان مالیات به دولت می‌پرداختند.^{۲۴۳}

در این دوره خاندانهای قدیمی علاوه بر تیول و سیورغال، صاحب ملک خصوصی نیز بودند. مثلاً، شاه محمود سیستانی در سیستان "در سواضع و اسلاک خود ساکن بود"^{۲۴۴}. "ملک شاه حسین سیستانی، از بازماندگان عمروبن لیث صفاری"^{۲۴۵}، در زمان شاه عباس اول علاوه بر تیول و سیورغال، اسلاک خصوصی نیز داشت.^{۲۴۶} در این دوره اسیران سیستان صاحب اسلاک خصوصی بودند، و غالباً بین آنها بر سر تصاحب اراضی اختلاف پدید آمد.^{۲۴۷} این اسلاک دارای قباله بودند، اما این اسرمانع دست‌اندازی فتودالها بر اراضی یکدیگر نبود. مثلاً، به گفته ملک شاه حسین سیستانی مؤلف اعیان‌الملوک، شاه‌علی در سیستان "اکثر اسلاک شاه محمود حاجی را به تصرف در آورده و سوای اسلاک سوروئی سواضع بسیار در سیستان و خشک‌رود خریداری

۲۴۲. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهدمغول. جلد دوم، پیشین، ص ۴۳-۴۵.

۲۴۳. با اینهمه، شاردن وضع اجاره بعضی از رقبات دیوانی و خالصه را با املاک خصوصی اشتباه می‌کند، به گفته وی "اراضی متعلق به افراد نودونه ساله بایشان تعلق دارد، نه بیشتر. این افراد می‌توانند در طول این مدت آنها را بفروشند یا هر طور دلشان بخواهد آنها را در تملک داشته باشند بی آنکه بتوان چیزی از ایشان بازگرفت، (مباحثنامه شاردن. جلد هشتم، پیشین، ص ۲۶۷). پس از انقضای نودونه سال، مالک با پرداخت عواید یک ساله ملک اجاره نامه جدیدی برای همان مدت تنظیم می‌کرد (همان، ۲۶۷-۲۶۸).

۲۴۴. اعیان‌الملوک. پیشین، ص ۱۱۹. در واقع، املاک خصوصی یکی از شاهزادگان سیستان در زمان امیر تیمور به سیور غالوی تبدیل شد (همان، ص ۱۰۵).

۲۴۵. همان، ص ۳۱.

۲۴۶. همان، ص ۴۵۴، ۴۹۸-۵۰۱.

۲۴۷. همان، ص ۱۳۵، ۳۲۱، ۳۳۹.

نمود ۲۴۸.

مهمترین تغییری که در دوره صفویه در ترکیب مالکان خصوصی بوجود آمد، افزایش مالکان روحانی بود. احتمالاً در آغاز روحانیان این اراضی را بعنوان متولیان وقف و یا از طریق دریافت تیول و سیورغال موروثی در اختیار داشتند، و سپس بتدریج این اراضی را به سلک شخصی خود تبدیل کردند. اکثر اراضی قشر روحانی نیز درپاره‌ای از نواحی کشور، بویژه در آذربایجان و اصفهان، قرار داشتند.^{۲۴۹}

اراضی وقفی

مقدمه: اراضی وقفی یا سقوفه زمینهایی بوده که شاهان، خلفا و یا فئودالها و ثروتمندان به نفع اشخاص خاص، مؤسسات دینی، مانند مساجد، مدارس و سزارها، و خیریه، مانند بیمارستانها و کاروانسراها، وقف می‌کردند. لیکن وقف، تنها به زمین محدود نمی‌شد و حمام، نهر، بازار، دکان، آسیاب و غیره، را نیز شامل می‌گردید.

وقف حبس و تعلق دایمی شیء به اساری خاص است. فقهای اسلام وقف را بردن نوع دانسته‌اند: وقف خاص و وقف عام. وقف خاص وقفی بوده که به اشخاص اختصاص داشته است، مانند املاکی که واقف بر اولاد خود وقف می‌کرده.^{۲۵۰} وقف عام نیز اختصاص به مصالح عامه داشته است.

شرع اسلام وجود متولی را برای هر سقوفه‌ای واجب می‌شمارد. متولی نیز می‌تواند خود واقف باشد، اگرچه مالکی‌ها به این امر مخالف‌اند.

وقف دایمی یا موقتی، و نیز غیرقابل انتقال به غیر، فروش و رهن‌گذاری بوده، و از این نظر تقریباً شبیه اموال کلیسا در اروپای قرون وسطی می‌باشد. واقف می‌توانسته استفاده از مال سقوفه را مشروط به شرطی سازد. بدین ترتیب، وقف اسلامی به سبب آن که غیرقابل انتقال به غیر بوده است و واقف شرایط وقف را تعیین می‌کرده، نوعی مالکیت مشروط به حساب می‌آید.

به موجب شرع اسلام عشر محصول به متولی می‌رسد. در ایران معمولاً وقف از معافیت مالیاتی برخوردار بوده است و حق وصول حقوق دیوانی به متولیان سقوفه منتقل می‌شده. اراضی وقفی توسط زارعان مورد بهره‌برداری قرار می‌گرفته است، و در این مورد بین املاک سقوفه و انواع دیگر اراضی فئودالی تفاوتی وجود نداشته است. درپاره‌ای از سوارد نیز ممکن بود شخص ثالثی بین زارع و مالک و یا زارع و متولی سقوفه واسطه شود، یا این که خود متولی سقوفه بلاواسطه

۲۴۸. همان، ص ۱۵۲. لیکن همواره حقوق مالکان پایمال نمی‌شده است. مثلاً حاکم سیستان در اوایل قرن نهم قمری تصمیم گرفت که در موضع برك شهری بسازد. بدین سبب حاکم قسمتی از املاک میران میر عبدالله را که در این شهر قرار گرفته بود، از ایشان به قیمت واقفی بستند، (همان، ص ۱۳۲).

۲۴۹. مالک و ذراع در ایران. پیشین، ص ۲۴۷.

۲۵۰. فقها در این که وقف بر اولاد شرعاً جایز بوده یا نه، بایکدیگر اختلاف داشته‌اند. (همان، ص ۴۱۳).

در رابطه با زارعان قرار گیرد.

درآمد متولیان سقوفات تنها از بهره برداری از اراضی و بهره کشی از روستاییان ساکن در این زمینها بدست نمی‌آمد. آنها از اجاره دادن قنات‌ها و نه‌رها و بازارها، گرسابه‌ها و غیره، نیز درآمدی کسب می‌کردند.

غرض از ایجاد اوقاف متنوع و متعدد بوده است، لیکن مهمترین کارکرد آن تأمین درآمد روحانیان و سایر قشرهای مذهبی و خدشه آنها بوده. گروه بزرگی از روحانیان دوره فتودالیم از محل مازاد تولید سقوفات، که بر اثر بهره کشی از رعایا و صنعتگران شهری بدست می‌آمد، بهره‌مند می‌شدند. این قشرها از بتولی وقف موابج و مستمری خود را به شکل جنسی و نقدی دریافت می‌داشتند.

در کشورهای اسلامی معمولاً دیوان سقوفات برای نظارت بر اسوال وقفی وجود داشته است، اگرچه برخلاف دستگاه مشابه در کلیسای سسیجی متمرکز نبوده است. وظیفه اصلی دیوان سقوفات تعیین اصالت وقفنامه‌ها و حل و فصل دعاوی مربوط به تصرف و اداره اسوال وقفی بوده است.^{۲۵۱}

تکامل وقف: اطلاعات ما راجع به وقف در ایران و بی‌زانس پیش از اسلام اندک است. با اینهمه، می‌دانیم که در بی‌زانس نهادی مشابه وقف اسلامی وجود داشته است که نهادی خیریه‌ای بوده است.^{۲۵۲} در میان یهودیان نیز چنین نهادی وجود داشته است.^{۲۵۳} در کتاب ماتیکان هزار داهستان نیز راجع به وقف اسلام به شرط آن که متصدی وقف دعاها را برای راحت و رستگاری روح واقف بخواند، مطالبی وجود دارد.^{۲۵۴} در عین حال، در دوره ساسانیان یکی از دبیران روانگان دبیر، یا دبیر خیریه، یعنی دبیر اسوری که مربوط به روان است. خواننده می‌شده است.^{۲۵۵}

ظاهراً فکر ایجاد اراضی وقفی در اصل ریشه در فتوحات اعراب دارد چرا که پس از تسلط اعراب پاره‌ای از اراضی به مسلمانان فاسخ تعلق گرفت و زارعان این زمینها در برابر پرداخت بهره مالکانه اسلام مزبور از حق انتفاع برخوردار شدند، و زمین به نفع جامعه اسلامی حبس گردید. اما اصطلاح وقف در اواخر اولین قرن تسلط اسلام بر ایران در مورد اراضی به کار برده شد که مالکیت آن به نفع عامه، امور خیریه، و یا شخص خاصی حبس شده بود. در این حالت بود که اراضی وقفی بعنوان یک شکل جدید مالکیت درآمد.^{۲۵۶}

در اوایل خلافت عباسیان، یعنی در اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم قمری، بسیاری از زمینداران با نفوذ اراضی خود را به وقف تبدیل کردند تا از دست اندازی بزرگان مصون باشند.

۲۵۱. همان، ص ۴۱۲-۴۲۳، ای. پ. بطروشفسکی، اسلام در ایران، ۱۳۵۰، ص ۱۶۹-۱۷۰ و ایران‌شهر، جلد دوم، ۱۳۴۳، ص ۱۲۶۶.

252. Piae Cause

۲۵۳. Lokkegaard پیشین، ص ۵۳.

۲۵۴. ایران در زمان ساسانیان. پیشین، ص ۳۵۸.

۲۵۵. همان، ص ۱۵۵-۱۵۶، Lokkegaard، پیشین، ص ۵۳.

۲۵۶. همان، ص ۵۵.

از لحاظ نظری مالکیت اینگونه اراضی غیرقابل انتقال بوده لیکن در عمل این اراضی نیز مانند انواع دیگر زمینها مورد مصادر و ضبط قرار می گرفتند.^{۲۵۷} گذشته از این، به دو دلیل دیگر تعداد اراضی وقفی افزایش یافتند. نخست آن که با تبدیل اراضی ملکی به زمین وقفی به لحاظ غیر- مستقیم از تقسیم زمین بر بیلای قوانین ارث اسلام ممانعت بعمل می آمد، و از خرد شدن زمین جلوگیری می شد. دوم آن که اراضی وقفی از پرداخت مالیات به دیوان معاف بودند. بدین سبب افراد ثروتمند برای فرار از پرداخت مالیات به این نهاد روی آوردند. لیکن به رغم این استیازات، خلفا و امیران محلی در مدیریت این اراضی مداخله می کردند، و دربارهای از موارد این اراضی را به نفع خود مورد مصادر قرار می دادند. مثلاً، در تاریخ قم در ذکر اعراب اشعری که در قم صاحب اسلاکی بودند، چنین آمده است:

«دیگر از مسافرخایشان وقف کردن این گروه عربست که بقم بودند از ضیعتها و مزرعها و سرایها تا غایت که بسیاری از ایشان هرچه مالک و متصرف آن بودند از مال و سنال و استعنه و ضیاع و عمار بائمه علیهم السلام بخشیدند و ایشان اول کسانی اند که بدین ابتداء کردند و خمس از مالهای خود بیرون کردند... و خلفا این اسلاک را که ایشان بدیانت و وقف کردند بدست فر گرفتند. ایشان دیگر بازه غیر آن اسلاک وقف کردند تا آنقدر از آن بمالد که دیلم باقطاع آنرا فر گرفتند و خراج اسلاک موقوفه ایشان چهار صد هزار درم بر سیده است.^{۲۵۸}»

در ضمن می دانیم که عضدالدوله دیلمی در امور اوقاف سواد دخالت می کرده است، و مفتشان و سبزیانی بر آنها گمارده بود و برای هر یک از آنها مبلغ معینی بعنوان وظیفه مقرر کرده بود.^{۲۵۹} یا این که در زمان سلطان محمود، حسنک اسلاک و اوقاف خاندان اشراfi و قدیمی میکائیلیان را ضبط کرد. میکائیلیان به محمود شکایت بردند، و سرانجام اسلاک خود را باز پس گرفتند، و اوقاف خویش را از نو زنده کردند.^{۲۶۰} سلطان محمود نیز در امور اوقاف خراسان دخالت می کرده است. مثلاً، در کتاب ترجمه تاریخ یمنی آمده است که سلطان محمود قاضی القضاة ابو محمد عبد الشاهین محمد الباصی را به دیار خراسان فرستاد تا مدارک امور اوقاف بر ساید و آنچه دستهای ظلمه و ستا کتبه ستمگر بخشیده بودند، بیرون آورد.^{۲۶۱}

پارهای از سلاطین و امیران نیز اسلاک خصوصی را ضبط و آنها را به اوقاف تبدیل می کردند. مثلاً، به گفته سرعشی اسلاک اربابی در طبرستان ضبط گردیدند، و وقف آستان قدس رضوی شدند.^{۲۶۲}

در دوره سلجوقیان اسلاک موقوفه بسیار بوده اند، و دولت تسلط بیشتری بر اینگونه

۲۵۷. *The Cambridge History of Islam*. پیشین، ص ۵۳۷ و مالک و ذارح در ایران، پیشین، ص ۸۲.

۲۵۹. قادیخ قم. پیشین، ص ۲۷۹.

۲۶۰. مالک و ذارح در ایران، پیشین، ص ۸۲.

۲۶۱. قادیخ یمنی. پیشین، ص ۴۳-۴۴.

۲۶۲. ترجمه قادیخ یمنی. پیشین، ص ۴۷۵. در زمان سامانیان نیز دیوانی خاص امور اوقاف وجود داشته است (مالک و ذارح در ایران، پیشین، ص ۱۱۹).

۲۶۳. ظهر الدین مرعشی، قادیخ گیلان و دیلمستان، ۱۳۴۷، ص ۲۶۹.

اراضی داشته است تا از این طریق تشکیلات مذهبی را در دایره تشکیلات حکومت محدود گردانند.^{۲۶۴} این امر به نحوی آشکار در منشورهایی که از طرف دیوان سنجر بعنوان حکام صادر شده، منعکس است. بر طبق این منشورها متولیان اوقاف تابع قدرت حکام بوده‌اند، و حکام بر مصرف عواید اوقاف و شیوه اداره اوقاف نظارت داشته‌اند. نظارت کلی اوقاف در اختیار قاضی عسکر لشکر سلطان بوده است. متولیان نیز مجبور بوده‌اند که اطلاعات کاسلی در دسترس قاضی قرار دهند و مخارج دستگاه قاضی را بپردازند. در پاره‌ای از شهرها نیز دیوان اوقاف وجود داشته است که بر اوقاف ناحیه خاصی نظارت می‌کرده. مثلاً، سنشوری که از طرف دیوان سنجر بعنوان نیابت دیوان اوقاف صادر شده، از نیابت تولیت می‌خواهد که وضع اوقاف را روشن سازد، به «سروقان و مشاهیر و معتبران شهرگراگان و نواحی آن از سادات و قضاة و ائمه و رؤسا و دهاقین و ثواب و مقطعان» فرمان می‌دهد که از وی حمایت کنند.^{۲۶۵} با اینهمه، دیوان اوقاف بر همه اوقاف نظارت عالییه نداشته است.^{۲۶۶}

در دوره سلجوقیان نیز سواردی وجود دارند که از ضبط اراضی وقفی حکایت می‌کنند. مثلاً، از منشوری که دیوان سنجر در مورد اوقاف‌گراگان صادر کرده بود، چنین بر می‌آید که هرج و مرج بر اداره اوقاف حاکم بوده است.^{۲۶۷}

در عهد نخستین ایلخانان بت پرست، بسیاری از املاک وقفی مورد مصادره قرار گرفتند.^{۲۶۸} لیکن در دوره ایلخانان سلیمان، یعنی از غازان خان به بعد، املاک سوقوفه افزایش یافتند، و به گفته مؤلف تاریخ و صاف در زبان سلطان ابوسعید بسیاری از اراضی به املاک سوقوفه تبدیل شدند.^{۲۶۹} با اینهمه، بخشی از املاک وقفی کماکان در تصرف بزرگان مغول باقی ماندند. مثلاً، به گفته حمدالله مستوفی «ولایت پشکل دره ولایتیست در شرقی قزوین و جنوبی طالقان اقتاده چهل پاره دیه باشد... و آن ولایت وقف جاسع قمزین بود اکنون بتغلب بتصرف مغول است».^{۲۷۰} در واقع تصاحب املاک و اموال وقفی بیانگر مبارزه میان

۲۶۴. عتبة‌الکعبة. پیشین، ص ۵۰-۵۲، ۱۲۲-۱۲۳.

۲۶۵. همان، ص ۲۰-۵۲.

۲۶۶. مثلاً رجوع شود به همان، ص ۳۲-۳۳.

۲۶۷. همان، ص ۵۲-۵۵.

۲۶۸. مالک‌وزار در ایران. پیشین، ص ۲۰۳ و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد دوم، پیشین، ص ۳۳.

۲۶۹. تحریر تاریخ و صاف. پیشین، ص ۳۵۹-۳۶۰. غازان خان نیز قسمتی از املاک خود را به وقف مذهبی و خیریه‌ای تبدیل کرد (جامع‌التواریخ. پیشین، ۹۹۷-۱۰۰۳). تیمور لنگ نیز املاکی در حوالی اردبیل، اصفهان، همدان، طالش و طارم وقف خاندان صفوی می‌کند. این املاک در دست‌سراغ عشایر و امیران و کدخداهای بوده‌اند، و بر طبق اسناد موجود ظاهراً مالکان آنها این اراضی را «بی‌هیچ اجباری» می‌فروشتند تا در اختیار خاندان صفوی قرار گیرد. تیمور به تولیت این املاک دستور می‌دهد تا هر سال عواید اوقاف را جمع کند و به خواجه علی بن شیخ‌صدرالدین موسی بن سلطان شیخ صفی‌الدین اسحاق بن سید جبرائیل الحسینی و فرزندان او بدهد (مالک و زار در ایران. پیشین، ص ۲۲۳. همینطور عالم‌آرای شاه اسماعیل. ۱۳۴۹، ص ۲۱).

۲۷۰. نزهة‌القلوب. پیشین، ص ۷۳.

دوقشر از طبقه فئودال، یعنی بزرگان لشکری و روحانیان، بوده است. اگر چه به قول خواجه نصیرالدین طوسی «پادشاه در چهار سال تصرف نکردی، ... چهارم سال وقف، وقف جهت خیرات [بزرگ] کرده‌اند، پادشاهان آنرا بقال فیک نداشته‌اند و فرمودندی تا از آن معتبدی بر خیر باشد تا چنانچه وقف کرده‌اند [در آن خیرات صرف کنند و] بر موجب شرط واقف به صرف رسانیده آید»^{۲۷۱}. لیکن واقعیت امر در مکتوب دستورالکاتب براتب بهتر منعکس شده است. در این کتاب از این امر شکایت شده که «وجوهی جهت عمارت سیلات تعیین فرموده‌اند. و اکثر موقوفات در تصرف مستأکله و متغلبان است و آنرا بقلقه و طعمه خود کرده‌اند و بهیچ حال تن در ادا نمی‌دهند و چون بعضی از ایشان تعلق بامرای بزرگ دارند مجال ساقطت در مطالب نیست...»^{۲۷۲} در دستورالکاتب راجع به دست‌اندازی متولیان بر غواید موقوفات نیز چنین آمده:

ایواب البراین ولایت اکثر از متفرعات بقاع است و بواسطه عدم کفایت و اسالت متولیان روی بخرابی نهاده و مرتزقه ضروری محروم مالیه و شروط تولیت شرعاً در متولیان منتفی گشته. اگر حکم التمتع مبارک صادر گردد که مجموع موقوفات این ولایت در عهده و اهتمام بتمه باشند و متولیان خاین که شرعاً واجب العزل باشند معزول شوند و اسنا برقرار یغولایف خود مشغول گردند در اندک زمانی آثار آبادانی و رونق بقاع وقف و موقوف علیه و شکر مرتزقه بوضوح پیوندند...^{۲۷۳}

برایغ غازان خان راجع به اقطاع لشکر معقول نیز «جماعت چریکیان» را از تصرف «زمین سلاک و ارباب و اوقاف» بر حذر می‌دارد^{۲۷۴}. این دستور آشکارا بر این امر دلالت دارد که ضبط املاک و اوقاف در دوره ایلخانان رواج داشته است.

مأموران عالی‌رتبه دیوانی عهده معول نیز برخی از املاک خود را وقف می‌کردند. مثلاً رشیدالدین فضل‌الله به موجب وصیت نامه خود بخش قابل ملاحظه‌ای از املاک و اموالش را وقف کرده است^{۲۷۵}.

در این دوره وقف املاک به نفع کلیسای مسیحیان نیز رواج یافت. در حالی که طبق فقه اسلامی وقف اموال تنها به سود مؤسسات مسلمانان جایز شمرده می‌شد. بعدها در زمان صفویه حق وقف و امتیازات متفرع از آن رسماً به اراضی ملکی صومعه‌های مسیحیان گسترش یافت^{۲۷۶}.

مشاغل روحانی قضاة قبل و بعد از تسلط مغول ارثی بوده است، و املاک موقوفه در تصرف آنها باقی می‌مانده است و به ملک موروثی آنها تبدیل می‌گشته، در «وقف اهلی» که مخصوص نگهداری و تأمین زندگی خانواده‌های سادات و شیوخ صوفیه بوده است، نیز منصب

۲۷۱. خواجه نصیرالدین طوسی، پیشین، ص ۳۴.

۲۷۲. دستورالکاتب فی تعیین المراتب. پیشین، ص ۴۹۸.

۲۷۳. همان، ص ۴۹۹.

۲۷۴. جامع‌التواریخ. پیشین، ص ۱۰۷۲.

۲۷۵. مالک‌وزار در ایران. پیشین، ص ۱۹۸.

۲۷۶. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد دوم، پیشین، ص ۳۴-۳۵.

متولی سورتی بوده^{۲۷۷}.

در عهد مغول دیوان موقوفات وجود داشته است، و در رأس آن شخصی روحانی که صدراالصدور نامیده می‌شده قرار داشته. وظیفه اصلی این دیوان حل و فصل دعاوی مربوط به تصرف و اداره اسوا و وقفی و تعیین اصالت و قفناها بوده است^{۲۷۸}.

گروهی از روحانیان نیز از ستولیان اوقاف مواجب و مستمری و ادرار که بصورت جنسی و نقدی پرداخت می‌شده، دریافت می‌داشتند. در سکتوبی در دستوالکاتب در یک مورد چنین آمده است:

«ششم مد عصره بعد از تبلیغ مراسم خدست و اخلاص نموده می‌شود که وجهی از محصول فلان وقف بوجه ادرار این ضعیف بشرط واقف مقرست و واجب این سال با وجود انکه از دیوان حکم داده‌اند و مجری داشته نرسیده^{۲۷۹}...»

در زمان ترکمانان قراقویونلو و آق قویونلو اراضی وقفی کماکان وجود داشتند، و تولیت اوقاف مذهبی سورتی بود. فرمان آوزون حسن که در ماه رمضان ۸۸۴ ه. قی درباره منصب نقابت و تقدم سادات قم و تولیت موقوفات اسازاده معصومه و مساجد آنجا در مورد شرایط مورد نظر واقف، مسؤولیتها، امتیازات و معافیتهای وقف مذهبی بسیار گویاست، در بخشی از این فرمان چنین آمده است:

... از قدیم الایام الی یوسنا هذا منصب نقابت و تقدم سادات و تولیت اوقاف سزار ستر که امامزاده معصومه... به آباء عظام و اجداد کرام مرتضیان سشار الیها متعلق بوده... و هر یک از ایشان که... رجوع این امر خطیر بدیشان تفویض فرودیم... تا محصول موقوفات را به موجب شرع و شرط واقف به مصرف وجوب رسانند و رقبات را معمور داشته، در رواج و رونق مسجد و شهیدین سنورین غایت اجتهاد به تقدیم رسانند. بایده که مرتضیان موسمی الیها را متصدی سناصب سذکوره دانسته... و عزل و نصب خادسان و... به رأی ایشان متعلق شناسند... و به دستوری که در فراسین سلاطین مذکور مسطور است از موقوفات شهیدین سنورین و اسلاک و اسباب ایشان و سایر سادات رضویه و سجاوران سسزارات مذکوره که در شهر و ولایت قم دارند - ارثاً و اکتساباً - مال و اخراجات و حقوق دیوانی نمی‌گرفته‌اند و بریشان معاف و مسلم بوده و تا غایت استمرار یافته، به همان دستور معاف و مسلم و ترخان و سرفوع القلم دانند و تغییر و تبدیل به قواعد مستمره راه ندهند و کسی را در خانه های ایشان فرود نیاورند و چهار پایان ایشان را به الاغ نگیرند و مواشی و مراعی و تمغانستانند و برزیگران ایشان را بیگار و شکار نفرمایند و قجور نستانند و اسیرانی نطلبند و احکام سابق ایشان را به اسضا بقرون شمرده، در کل ابواب و رعایت و مراقبت

۲۷۷. همان، ص ۲۷-۲۸.

۲۷۸. همان ص ۲۹.

۲۷۹. دستوالکاتب فی تعیین المراقب. پیشین، ۳۶۸.

واجب دانند و شرایط اعزاز و لوازم احترام به جای آورند.^{۲۸۰} ... در این دوره نیز کلیسای مسیحیان موقوفاتی داشته‌اند، و برخی از آنها از معافیت‌های مالیاتی برخوردار بوده‌اند. در قسمتی از فرمان مربوط به دوره قراقویونلو در بخشودن مال و اخراجات دیوانی و انک طاطیف و وانک و غادی چنین آمده است:

اسرا [ی] اولکا و حکم و داروغگان بلوکات و عمال و متصدیان اشغال دیوانیان قیاسات و ارا و ارباب خصوصاً شحانی و سلکان و مقدسین مواضع ... فرمان همایون واقف و مطلع گردند بدانند که درین وقت پیشوای آل سبیح شماؤن و رطابید به درگاه عالم پناه آمد و بعد از عرض عبودیت و ... احکام سلاطین سابقه و حکم همایون که به اعضاء رسیده، سمت اصدار یافته بود به عز عرض رسانید مشتمل بر آن که وانک طاطیف و وانک و غادی کی مقام و مسکن او بوده و اراضی که متعلق به موقوفات وانک او بوده و مزروع می گردانیده از مال و اخراجات و عوارض دیوانی معاف و مسلم گشته و از مزروعات و ارتقاعات و جهات اموال و خراج نطلبند و متعلقان او را مسلم و مرفوع القلم دانند.^{۲۸۱} ...

در عهد صفویه و بعد اراضی وقفی به اوج خود رسید، و حتی به گفته شاردن ارزش آنها از ارزش املاک سلطنتی بیشتر بوده.^{۲۸۲} وی درباره اراضی وقفی چنین می نویسد: املاک موقوفه در میان مسلمانان مقدس است، و اگر مالکی که اسوایش صادر می شود، حتی یک روز قبل، مالی، خواه زمین یا خانه‌ای را وقف کرده باشد، شاه نمی تواند بان دست بزند.^{۲۸۳}

بدین ترتیب، مالکان این دوره برای جلوگیری از ضبط زمینشان توسط شاهان صفوی، به وقف اموال خود پرداختند. اما در این دوره شاهان صفوی، بویژه شاه عباس اول، نیز بخشش بزرگی از اموال خود را وقف کردند تا به گفته شاردن «شرعاً استفاده از آنها [برایشان] مجاز و حلال باشد».^{۲۸۴} شاه عباس املاک خاصه خود را در اصفهان، کاشان، قزوین، نطنز، جوشقان در جنوب غربی کاشان و خراسان وقف چهارده معصوم کرد.^{۲۸۵} به گفته مؤلف (روضه الصفا، شاه عباس «کل املاک خاصه خود را... به چهارده تقسیم بقسوم و بر چهارده معصوم وقف نموده... [و] پادشاهان گراسی نژاد را بعد از خود به تولیت این موقوفات معین نمود»^{۲۸۶}.) عواید

۲۸۰. فرمانهای ترکمانان قراقویونلو و آق قویونلو. ۱۳۵۲، ص ۸۴-۸۴. همینطور رجوع شود به همان، ص ۱۲۰-۱۲۱ راجع به تقویم منصب نقابت سادات و تولیت مزار فاطمه در قم به سید رشیدالدین رشید الاسلام فرزند نظام الدین سلطان احمد رضوی.

۲۸۱. همان، ص ۵۳. همینطور رجوع شود به همان، ص ۵۶-۵۷ راجع به پیشوایی ارامنه ولایت کویجه واروط و بخشودن مال و خراج زمینها و متعلقات وانک طاطیف و غادی و موقوفات قدیم و جدید آنها.

۲۸۲. سیاحتنامه شاردن. جلد هشتم، پیشین، ص ۴۱۳.

۲۸۳. همان، ص ۴۱۴.

۲۸۴. همان، ص ۴۱۵.

۲۸۵. دهر برن، پیشین. ص. ۱۷۵-۱۷۴.

۲۸۶. مهر خواند. روضه الصفا. جلد هشتم، ص ۳۸۱.

سوقوفات نیز پس از پرداخت «حق التولیه» بر حسب اختیار و نظر متولی به مصرف می رسید^{۲۸۷}. به گفته جلال الدین محمد یزدی منجم باشی «شاه ثواب مصرف حاصل از هر یک از سوقوفات را بترتیب یکی از اجناد، یا برادران و بستگان خود، مشروط بدانکه بشخص وی و اجدادش خیانت و بدی نکرده باشند، اختصاص داده بود، و متولی هر قسمت از سوقوفات براتی بمهرامانی که اسلاک وقف او شده بود، به نام شاه عباس می نوشت و شاه که متولی تمام سوقوفات بود، اجازه پرداختن برات را صادر می کرد^{۲۸۸}».

در دوره شاه طهماسب اول نیز این سوقوفات وجود داشتند. خواهر شاه طهماسب اسلاکی را در شیروان، ارسبار، تبریز، قزوین، ری، گرمسود، اصفهان و استرآباد وقف چهارده معصوم کرد^{۲۸۹}.

گذشته از خاندان سلطنتی، صاحبان اسلاک خصوصی نیز برای حفظ اسلاک خود بخشی از آنها را وقف کردند، زیرا بدین طریق خود یا خانواده آنها متولی سوقوفات خویش می شدند و قسمت اعظم عواید آنها را به خود اختصاص می دادند. البته، قسمتی از این عواید نیز برای مقاصد خیریه ای به مصرف می رسیدند^{۲۹۰}. با اینهمه، سوء استفاده از عواید وقف رواج داشت، و متولیان از این طریق ثروت هنگفتی بدست آوردند. شاردن در این باره می نویسد:

شاه عباس دوم ضمن تجدیدنظر در تجاوزاتی که نسبت به اسوال وقف صورت می گرفت، دراعطای چنین حقوقی کلان به یک نفر نیز تجدید نظر کرد. وی صورت کلیه عواید موقوفه کشور را بررسی می کرد، و در آن فهرست به نام اشخاصی برخورد که بیست و پنج تا سی هزار لیور عایدی سالانه داشتند. آنگاه دستور داد عواید به نسبت جدیدی تقسیم گردد^{۲۹۱}.

اراضی وقفی را غالباً به اجازه می دادند. در سندی مربوط به اوقاف غیاثیه که بعضی از آنها وقف خاص و برخی وقف عام بودند، آشکار است که دیوان در معامله با زارعان روش سزاعه را برگزیده است. ^{۲۹۲} در پاره ای از موارد نیز متولیان اسلاک وقفی را به مقاطعه می دادند^{۲۹۳}.

در دوره صفویه اداره سوقوفات شاهی و دیگران در اختیار صدرخاصه و عامه بود^{۲۹۴}.

۲۸۷. همان، ص ۳۹۱.

۲۸۸. زندگانی شاه عباس اول، جلد سوم، پیشین، ص ۲۳. برای نمونه، «وقف حضرت امام محمد باقر، ثوابش از سایر اولاد قطب الاولیاء صفی الاصفیا شاه صفی، بشرط آنکه بشاه جنت مکانی خیانت و بدی نکرده باشد، ۳۰۰ تومان»، یا این که «وقف حضرت امام جعفر صادق، ثوابش از سایر اولاد شاه صفی بشرط عدم خیانت بشاه جنت مکانی، ۳۰۰ تومان، (همان، ص ۲۳).

۲۸۹. رهبرن. پیشین، ص ۱۷۴.

۲۹۰. باستانی یاریزی، پیشین. ص ۷۴-۷۵ و مالک و ذراع در ایران. پیشین، ص ۲۲۴.

۲۹۱. میاحتمه شاددن، جلد هشتم، پیشین، ص ۴۱۸، ۴۱۷.

۲۹۲. جالب این که واقف اولیه این موقوفات در آذربایجان، غیاث الدین بن رشید الدین در سال ۷۳۴ ه. ق. ۱۳۳۳ م. بدین عمل دست زده بود (مالک و ذراع در ایران. پیشین، ص ۲۲۵).

۲۹۳. همان، ص ۲۲۴.

۲۹۴. تذکره الملوك، ۱۳۳۲، ص ۲.

به گفته کمپفر در زمان شاه سلیمان «صدر مالک کلیه املاکی واکه در سراسر کشور از طرف اشخاص وقف امور دینی شده، اداره می کنند. صدر خاصه اداره آن قسمت از سقوفات مذهبی را عیله دار است که به شخص شاه راجع می شود»^{۲۹۵}. «صدر مستری متولیان و روحانیان، وعطاء مدرسان و طلاب را تعیین می کرد»^{۲۹۶}. اوقافی نیز که پادشاه وقت متولی آنها بود، یعنی «اوقاف تقویتی» تحت نظارت «صدر خاصه و عامه» بودند.^{۲۹۷} اداره امور اوقاف در ولایات نیز با مستوفی مخصوصی بود. همه وزراء، مستوفیان، متصدیان، متولیان، مباشران سقوفات خاصه و سقوفات دیوان مالک مجبور بودند محاسبه خود را برای سبزی به دفتر سقوفان تسلیم کنند.^{۲۹۸} به گفته کمپفر «مستوفی سقوفات بر دفترخانه سقوفات ریاست دارد. در این دفترخانه درباره املاک سقوفه تمام جزئیات مساحت، طرز کشت و دریاقتها و پرداختهای سالانه ثبت می شود»^{۲۹۹}. پاره ای از سقوفات نیز «حق التولید» و «حق النظاره» به صدر اعظم می پرداختند.^{۳۰۰}

شاردن درباره درآمد رؤسای سقوفات چنین می نویسد:

هر یک دو هزار تومان حقوق شغل خود را که معادل سی هزار اکوبه پول ما [فرانسویان] است دریافت می دارند، اما چون مبلغ بحواله زمین است و زمین بیش از حقوق مقرر آنان ارزش دارد، وعواید دیگری هم دارند، عوایدشان تا شصت هزار اکوبه بالغ می گردد.^{۳۰۱}

استفاده از عواید سقوفات به صورت مستمری یا مادام العمر و یا موقت بوده است. به گفته شاردن «عواید سقوفات مادام العمر عبارتست از عوایدی که از اراضی تحصیل می گردد، عواید دیگر که خاصه بصورت حقوق مستمری است، عبارت از حواله ایست که برات نامیده می شود»^{۳۰۲} کسانی که از عواید املاک وقفی مستمری دریافت می داشتند، در سوغد معین به دفتر سقوفات مراجعه و حواله خود را دریافت می کردند.^{۳۰۳} به قول شاردن «گروه کثیری از مردم از درآمد اموال سقوفه زندگی می کنند، اما باستانهای صدور لایبان صدور و مباشران املاک و کسانی که عواید اموال را تقسیم می کنند، در میان بقعه افراد زیاد ثروتمندی وجود ندارد»^{۳۰۴}.

۲۹۵. کمپفر، پیشین، ص ۱۲۲-۱۲۳.

۲۹۶. همان، ص ۱۲۲.

۲۹۷. تذکرة الملوك، پیشین، ص ۲۲۳-۲۳۰.

۲۹۸. همان، ص ۴۴.

۲۹۹. کمپفر، پیشین، ص ۱۲۲.

۳۰۰. تذکرة الملوك، پیشین، ص ۵۳.

۳۰۱. سیاحتنامه شاردن، جلد هشتم، پیشین، ص ۴۱۷.

۳۰۲. همان، ص ۴۱۶.

۳۰۳. همان.

۳۰۴. همان، ص ۴۱۷.

چراگاههای صحرانشینان

مقدمه: چراگاههای صحرانشینان یا اراضی چادرنشینان که قبل از غلبه مغول آنها را چراگاه، در دوره مغول یورت و در دوره صفویه الکاء می خواندند، زمینهایی بودند که برای چراگاه داسها یا به منظور کوچ به سرائع سرتع کوهستانی (بیلاق) در تابستان و جلگه های پست (قشلاق) در زمستان، مورد استفاده قرار می گرفتند.

این اراضی را به نام مغولی یورت می خواندند، و یورت به معنای قلمرو کوچ قبیله یا ایل بوده ۳۰۰. اصطلاح علفخوار نیز که در متون بجای یورت بکار برده شده، هم به معنای چراگاه و هم به معنای مالکیت سرائع به کار رفته است ۳۰۱.

معمولا این اراضی ضمیمه اراضی سلطنتی و اقطاعی بوده اند، لیکن از آنجا که ویژگیهای خاص خود را داشته اند، باید آنها را نوع خاصی از مالکیت فتودالی دانست. چراگاهها در اختیار خان قبایل کوچ نشین قرار می گرفتند، و رابطه توزیعی حاکم بر روابط ایلی در پس پرده رسوم پدر شاهی و جماعتی پنهان می گردید. پس از این که سرائع به رؤسای ایلات و اگزار می گردید، عملا در مالکیت رئیس قبیله یا عشیره قرار می گرفت. لیکن از نظر حقوقی چراگاه به صورت جمعی مورد استفاده قرار می گرفت، و کوچ و چرای داسها توسط اعضای ایل انجام می پذیرفت. اعضای قبیله تر ایل در ازای استفاده از چراگاه یا یورت به شکلهای مختلف بهره ای به خان می پرداختند. شکل غالب بهره کشی نیز عبارت بود از سپردن دام خان به اعضای ایل برای چرا، و دریافت قسمتی از دام و زاد و ولد آنها و دریافت بخشی از پشم و شیر آنها توسط خان. گذشته از پرداخت بهره کار و جنسی، اعضای ایل به شخص خان وابسته بودند، و عوارض مختلفی به او می پرداختند، با اینهمه، بسبب وجود روابط خویشاوندی و وابستگی اسیران و خانهای ایلات به نیروی جنگی اعضای ایل، میزان این بهره کشی سبکتر از میزان بهره کشی در کشاورزی ساکن بوده است ۳۰۲.

تکامل اراضی قبایل صحرانشین: پیش از ورود سلجوقیان، و بویژه مغولها، متون تاریخی موجود از اراضی قبایل صحرانشین کمتر سخن به میان می آوردند، این به سبب آن بوده که چراگاههای قبایل صحرانشین بسیار اندک بوده است. البته، اقتصاد شبنانی و دامداری متکی به یکجانشینی در ایران از مدت ها پیش وجود داشته است، اما نسبت به کشاورزی ساکن از اهمیت بسیار کمی برخوردار بوده. بدین سبب پیش از غلبه اسلام و سلجوقیان متون تاریخی تنها از چراگاههای اطراف دهات نام می برند که بشکل دسته جمعی مورد استفاده روستاییان ساکن و «اکراد» بوده است. مثلا، به گفته بلاذری در همدان و «سرزمینهای بالاتر از آن،

۳۰۵. جامع التواریخ. پیشین، ص ۱۰۷۲ و شرف الدین بن شمس الدین بدلیسی، شرح نامه ۱۳۴۳، ص ۳۱۳، ۸۸۰، ۴۳۸.

۳۰۶. جامع التواریخ. پیشین، ص ۱۰۷۳ و منتخب التواریخ معینی پیشین، ص ۲۲۲، ۳۷۹ و نیز دستورالکاتب فی تعیین المراتب. پیشین، ص ۴۶۵، ۳۶۹.

۳۰۷. درباره روابط اقتصادی ایلات و منشاء آنها، رجوع شود به فصل مربوط به مسئله ایلات در ایران.

چراگاه چارپایان کردان و قوم‌هایی دیگر بود. و در همان جای، سرغزار چارپایان امیرالمؤمنین مهدی قرار داشت.^{۳۰۸} احمد بن ابی یعقوب مؤلف البلدان که در حدود قرن سوم هجری قمری می‌زیسته، نیز از زندگی کوچ‌نشینی بدجز در مورد ترک‌ان که سر را مورد تعرض قرار می‌دادند، سخنی به‌میان نمی‌آورد. جغرافیدانان قرن چهاردهم هجری قمری، ابن حوقل و اصطخری، بطور کلی تصویری از یک جامعه مبتنی بر کشاورزی ساکن به‌تسبی می‌دهند.^{۳۰۹} اگر چه آنها نیز از نیمه کوچ‌نشینان عرب و غیر عرب، و چراگاه‌های آنها، ذکر کرده‌اند. در کتاب حدودالعالم نیز که در نیمه دوم قرن چهارم هجری قمری تألیف شده است، تنها در مورد بلوچها که آنها را صحرانشین و شبان می‌خواند، از زندگی صحرانشینی سخن می‌گوید.^{۳۱۰} در واقع، در دوره اسلامی تمرکز اصلی نیمه کوچ‌نشینان و کوچ‌نشینان ناحیه خوزستان، اهلبان و فارس بوده است. اکثر آنها به زندگی نیمه کوچ‌نشینی مشغول بوده‌اند، و در زمان حکومت آل بویه پاره‌ای از آنها اقطاع دریافت داشتند.^{۳۱۱}

در دوره سلجوقیان به‌رغم ورود ترک‌ان به ایران، افزایش و گسترش زندگی کوچ‌نشینی اگر چه نسبت به گذشته اهمیت بیشتری می‌یابد، اما چندان چشم‌گیر نبوده است. در واقع، در متون مربوط به آن دوره چراگاه نام خاصی ندارد، و کمتر از آن سخن به‌میان آمده. گذشته از این به‌نظر نمی‌آید که سلجوقیان، بر خلاف مغولها، مقدار زیادی از اراضی کشاورزی را به چراگاه تبدیل کرده باشند.^{۳۱۲} با اینهمه، «زستگاه» و «تابستانگاه» و «چراخور» از اصطلاحاتی هستند که در دوره سلجوقیان جایی در متون برای خود می‌یابند.^{۳۱۳}

تنها در دوره مغول، و پس از آنها، است که بسیاری از اراضی بعنوان چراگاه (یورت) در اختیار خاندانهای ایلات ترک و مغول قرار گرفت.^{۳۱۴} در عمل مالکیت این مراتع در اختیار اسیر هزاره، صده و دهد، یا به‌عبارت دیگر خان‌ایل، بود، و از لحاظ حقوقی ملک مشترک قبیله بحساب می‌آمد و بهره‌برداری از آنها جنبه عمومی داشت. بسیاری از خاندانها نیز در کنار یورت، از ایلخانان اقطاع دریافت می‌داشتند.^{۳۱۵}

بزرگان مغول گله‌های نسبتاً بزرگی داشتند، و هر سال بیلاق و قشلاق می‌کردند. گله‌های شاهي نیز به‌مسافرتی سپرده می‌شدند که آنها را قشاق می‌خواندند. در بعضی موارد وزیران ایلخانان نیز اغنام و احشام فراوانی داشتند.^{۳۱۶}

۳۰۸. فتوح البلدان، پیشین، ص ۱۳۲. ظاهر این چراگاه‌ها را در آن دوره حوزم می‌خواندند (همان).

۳۰۹. ابن حوقل، صورة الارض، ۱۳۴۵ و مسالك وممالك. پیشین.

۳۱۰. حدود العالم. پیشین، ص ۱۲۷.

۳۱۱. فارسنامه. پیشین، ص ۲۳۷-۲۳۹.

312. An.k .S. Lambton, "Ilat" The Encyclopaedia of Islam, III, 1970, PP. 1099-100

۳۱۳. خواجه ظهیرالدین نیشابوری، سلجوقنامه، ۱۳۳۲، ص ۱۰، ۴۸.

۳۱۴. منتخب التواریخ معنی. پیشین، ۲۴-۳۷۹.

۳۱۵. نزهة القلوب. پیشین، ص ۸۳، ۶۹، ۶۰.

۳۱۶. Lambton, "Ilat" پیشین، ص ۱۱۰۰.

۳۱۷. ممالك و ذراع د ایران. پیشین، ص ۱۶۷.

ظاهراً در دوره ایلخانان سربازان (چریکان) اراضی مجاور را ضمیمه اقطاعات خویش ساختند و این اراضی را به یورت خود تبدیل کردند. در زمان غازان خان این کار منع گردید^{۳۱۸}، اما غارت‌گله‌داران همواره سایه نگرانی مردم دهنشینی بود که در سجاورت چراگاهها بسر می‌بردند. مثلاً، رشیدالدین فضل‌الله در نامه‌ای خطاب به مردم خوزستان می‌نویسد که اسیران چهار صده و دیگر کسانی که اغنام و احشام خود را به قشلاق می‌فرستند «گله‌های خود را از روی سرکشی و خیرمصری در میان حاصل آن اراضی یله می‌کنند»^{۳۱۹}.

نظرنزی در ذکر اولاد جوجی خان از یورتهایی که متعلق به سنکوفان، نوقای، توقای و سلاطین آق آورده بوده‌اند، نام می‌برد.^{۳۲۰} گذشته از این، جمع کثیری از بزرگان مغول نیز یورت داشتند، و غالباً به یورت یکدیگر دست‌اندازی می‌کردند^{۳۲۱}. در ماوراءالنهر نیز امیر حسین سلطان غازي و همه بزرگان یورتهای وسیعی در اختیار داشتند^{۳۲۲}. پاره‌ای از نقاط را نیز سغولان به انجوی اختیاری به یورت خود تبدیل می‌ساختند، و در آن محل اقامت می‌گزیدند^{۳۲۳}.

در دوره تیمور رؤسای ایلات و بزرگان ترک و سغول صاحب یورت بودند، در کتاب ظفرنامه اشارات زیادی به یورت ایلات وجود دارد^{۳۲۴}. تیمور نیز به پیروی از مغولهایی که پیش از وی حکومت می‌کردند، یورتهایی را به اتباع خود واگذار کرد^{۳۲۵}. خانهای سراسر سرزمین ایران نیز گذشته از یورت اقطاع، سیورغال^{۳۲۶} و املاک شخصی در اختیار داشتند^{۳۲۷}.

در این دوره ایلات در نقاط مختلف اردو می‌زدند، و پیشه‌وران زیادی از قبیل آهنگران، اسلحه‌سازان، و غیره، در این اردوها بکار مشغول بودند. بازرگانانی نیز وجود داشتند که کالاهای خود را از راههای مختلف حمل می‌کردند و از این اردوها می‌گذشتند تا به نقاط دیگر بروند^{۳۲۸}. پاره‌ای از اعضای ایلات برای تأمین خوراک خود گذشته از دامداری، به کشاورزی نیز می‌پرداختند. جوزافا باربارو تصویر بسیار جالبی از این اسر در سفرنامه خود

۳۱۸. "... دیگر مردم چریک بادیها که در حدود و جوار دیهه‌های ایشان باشد تعلق نازند و زرع نکنند و بعلت یورت، آب و زمین را قوریمیشی نکنند و آن مقدار علفخواه را که چرا گاه‌گاه و گوسفندان و ددازگوش ایشان باشد، مانع نشوند..." (جامع‌التواریخ. پیشین، ص ۱۰۷۳).

۳۱۹. مالک و زادع در ایران. پیشین، ص ۱۸۶. بانویس ۳.

۳۲۰. منتخب‌التواریخ معینی. پیشین، ص ۷۱، ۷۷، ۸۰، ۸۹.

۳۲۱. همان، ص ۱۱۰، ۱۵۲، ۲۰۴.

۳۲۲. همان، ص ۲۳۲، ۲۴۰، ۲۵۹، ۲۸۴، ۳۳۹.

۳۲۳. همان، ص ۴۰۶.

۳۲۴. مثلاً، یورت ایل بوردلای در نواحی کابل قرارداد داشته است (شرف‌الدین علی یزدی، ظفرنامه، ۱۹۷۲م، ص ۳۷۳).

۳۲۵. مالک و زادع در ایران. پیشین، ص ۲۰۳-۲۰۴.

۳۲۶. منتخب‌التواریخ معینی. پیشین، ص ۲۹۲.

۳۲۷. به گفته جوزافا باربارو [بیردی] روستاهای بسیاری دارد که به هنگام نیاز از آنها تا هزار اسب هم می‌توان گرفت و دارای چراگاههای نیکو و بیشه‌های خرم و رودهای بسیار است" (سفرنامه‌های دنیایان در ایران، ۱۳۴۹، ص ۳۸).

۳۲۸. همان، ص ۳۲.

به دست می‌دهد:

اسند ندارم که کسی این منظره‌ای را که می‌گویم بشنود و باور کند. زیرا چه بسا که بپرسند چگونه می‌شود که این همه مردم هر روزشان را در سفر بگذرانند! از کجا آذوقه می‌آورند؟ و خواریار از کجا بست می‌آورند؟ به این پرسشها من که گواه زندگی آنان بوده‌ام چنین پاسخ می‌دهم. در حدود ثوریه در سراسر اردو اعلام می‌کنند که هر کسی کشاورز است آماده باشد که در سه مارس در فلان جا باید کشت کند. در روز سنین در آن ماه باید همه به آن محل بروند. چون این امر اعلان شد آنان که خیال کشت و کار دارند خود را آماده می‌کنند و با سواقت یکدیگر تخمها را در گاریها بار می‌کنند و نیز سواشی و احشامی که لازم دارند و همچنین زنان و فرزندان را یا بعضی از آنان را سپس به محل معهود می‌روند که معمولاً از دو روز راه از جایگاهی که چادر آنجا زده شده دورتر نیست. در آنجا می‌کارند و توقف می‌کنند تا کار خویش را پایان برسانند، آنگاه به اردو باز می‌گردند.

اسپراتور با اردوی خویش رفتار یک مادر را با فرزندان دارد. همانگونه که مادر آنان را چون به بازی فرستاد مراقب آنان است اسپراتور هم نمی‌گذارد که فاصله کشتکاران از او به چهار روز راه برسد. عموماً به کشته کشاورزان از دور و نزدیک چشم دارد و چون هنگام درو برسد با اردو به آنجا می‌رود بلکه همان کسانی که آنها را کاشته اند و کسانی که می‌خواهند آنها را بخرند با گاریها و گاوها و شتران و آنچه به کارشان می‌آید از ابزار به کشتزار می‌فرستد.^{۳۲۹}

حقوقه که با یشتیانی ایلات ترک و مغول به سلطنت رسیدند، در آغاز استیارات زیادی به رؤسای ایلات دادند. با اینهمه، پیش از مرگ شاه اسماعیل اصطکاکت بین قبایل ترکمن و عناصر ایرانی حکومت آشکار گردید. شاه طهماسب اول نیز نتوانست رقابت بزرگان ترک و غیر ترک را کاملاً به زیر سلطه خود در آورد، و در نتیجه در زمان وی حکومت ایالات مختلف در دست ایلات باقی ماندند. اما شاه عباس اول با کاهشی اهمیت نیروی نظامی ایلات و تشکیل سپاه فزلباش از قدرت آنها کاست. در عین حال با افزایش وسعت اراضی خاصه در دوره صفویه، و به ویژه در زمان شاه عباس اول، قدرت اقتصادی ایلات کاهش یافت.^{۳۳۰} با اینهمه، ایلات در این دوره چراگاههای وسیعی در اختیار داشتند که الکاء خوانده می‌شدند.^{۳۳۱} الکاء نیز در این دوره، هم به معنای قلعه و کوچ ایل و هم به معنای سالکیت مرتع بکار رفته است. مثلاً، در عالم آرای شاه اسماعیل آمده است که «خاقان سلیمان شاه، علی کیا را والی سازندران نموده به خلعت... او را سرافراز فرموده برخی کرد که به جانب الکاء خود روانه شود»^{۳۳۲} و یا این که

۳۲۹. همان، ص ۳۴-۳۵.

۳۳۰. Lambton, "Ilat"، پیشین، ص ۱۱۰۱.

۳۳۱. در اواخر دوره مغول نیز اصطلاح الکاء رواج داشته است. مثلاً، رجوع شود به منتخب

التواریخ معینی. پیشین، ص ۲۹۲.

۳۳۲. عالم آرای شاه اسماعیل. پیشین، ص ۱۳۲.

شاه اسماعیل قلعه‌ای را «علاؤه الکاء محمدخان استجلو نموده...»^{۳۳۳} و نیز، چون صادم خان کرد شکست خورد، سپاه قزلباش «الکاء او را تاخت و تاراج نمود...»، تمامی الکاء او را ویران کردند و دست به تاراج و سوختن خانه‌ها و قتل و غارت‌گشودند^{۳۳۴}.

شاهان صفوی الکاء را در اغلب موارد بصورت موروثی به اسیران و نزدیکان خویش واگذار می‌کردند. مثلاً، علاء الدوله ذوالقدر الکاء موروثی داشت^{۳۳۵}. و شاه اسماعیل الکاء ساوه، آوه و قم را به محمدحسین سیرزا بایقرا واگذار نمود^{۳۳۶}. مؤلف عالم‌آرای عباسی نیز از الکاء بهرام‌میرزا در همدان در زمان شاه طهماسب یاد می‌کند^{۳۳۷}. شاه طهماسب اول نیز در سال ۹۶۱ ه. ق/ ۱۵۵۳ م. به خلیل‌خان رئیس قبیله کرد سپاه منصور بخش ابهر و زنجان و سلطانیه را واگذار کرد بشرط آن که وی سه هزار نفر از سپاهیان خود را به ارتش شاه ملحق سازد^{۳۳۸}. شاه‌عباس نیز الکاء سراغه و توابع را که همواره به یکی از اسراء عالی‌رتبه قزلباش موقوف می‌گشت، به شیخ حیدر اهداء کرد^{۳۳۹}. پس از کشته شدن ابن‌حسینخان نیز شاه‌عباس «مظفر حسین پسر او را بجای پدر برتبه ایالت خانی سرافراز فرسوده الکاء و اقطاع پدر را باو ارزانی داشت»^{۳۴۰}.

ظاهراً در این دوره بسیاری از ایلات و خانها اقطاع یا تیول و الکاء را با هم دریافت می‌داشتند، چنانکه طایفه استاجلو و ترکمان هم تیول و هم الکاء داشتند^{۳۴۱}. در عالم‌آرای عباسی آمده است که در زمان شاه عباس اول طایفه تکللو و ترکمان «هر یک به الکاء و اقطاع خود رفتند که سامان و سرانجام قشون و لشکر نموده در سعاد مقرر روانه شده یکجا جمع آیند»^{۳۴۲}. یا این که شاه عباس شمس‌خان قزاق را «از سرحد قزاق کوجالیند به جانب دارا بجرد فارس که باقطاع و تیول او سرحدت شده بود، برد»^{۳۴۳}.

پاره‌ای از الکاء‌ها با تغییر شغل اسیران و خانها از آنها باز پس گرفته می‌شد. مثلاً، هنگامی که شاه‌قلی خلیفه ذوالقدر حاکم دارا بجرد ناسد ایالت شیراز شد، الکاء او را به طهماسب قلی سلطان ولد علی‌خان دادند^{۳۴۴}.

بخشی از مواجب درباریان و مشاغل دیوانی دوره صفویه از عواید الکاء‌های مختلف

۳۳۳. همان، ص ۱۹۲.

۳۳۴. همان، ص ۱۵۹ - ۱۶۰.

۳۳۵. همان، ص ۲۰۱.

۳۳۶. همان، ص ۲۶۴.

۳۳۷. اسکندر بیگ ترکمان، عالم‌آرای عباسی. جلد اول، ۱۳۳۴، ص ۷۲.

۳۳۸. ن. و. پیگواوسکیا و دیگران، قادیخ ایران. جلد دوم، ۱۳۴۹، ص ۵۰۹.

۳۳۹. اسکندر بیگ ترکمان، عالم‌آرای عباسی. جلد دوم، ۱۳۳۵، ص ۸۱۲.

۳۴۰. همان، ص ۹۱۴.

۳۴۱. عالم‌آرای عباسی. جلد اول، پیشین، ص ۱۳۸ - ۱۴۱.

۳۴۲. همان، ص ۳۲۲.

۳۴۳. عالم‌آرای عباسی. جلد دوم، پیشین، ص ۹۱۴.

۳۴۴. عالم‌آرای عباسی. جلد اول، پیشین، ص ۳۶۱.

تأسیس می‌شد. مثلاً، در تذکرةالملوک قسمتی از سواجب امیر شکار باشی ۸۰۰ تومان از الکاء ابهر بوده‌است. امیر آخور باشی از محل الکائی ۱۲۱ تومان و ۱۴۴۱ دینار، و توپچی-باشی از الکاء شفت ۵۰۰ تومان سواجب دریافت می‌کرده‌اند.^{۳۴۵}

به هرگونه، این اراضی که از لحاظ حقوقی به ایلات و اگزار می‌گردیدند، در عمل در اختیار سران قبایل بودند، و آنها حق استفاده از آنها را بدست می‌آوردند. سران قبایل بر مبنای چنین حقی در زیر پوشش «یاوری عشیرتی» از اعضای فقیر ایل بهره‌کشی می‌کردند، و انواع و اقسام عوارض را از آنها دریافت می‌داشتند.

اراضی اهدایی مشروط

مقدمه: اهدای مشروط زمین نوع خاصی از زمینداری فتووالی بسوده است. در مالکیت مشروط اراضی، زمین یا عواید آن در ازای خدمت اداری یا نظامی بصورت سوقت یا دایم و سوروئی، بعنوان اقطاع یا تیول، در اختیار افراد مختلف قرار می‌گرفت تا زندگی آنها را از طریق اخذ بهره مالکانه و در نتیجه بهره‌کشی از روستاییان، تأمین کند.

فقه اسلامی تصرف مشروط زمین را رسماً جزئی از اراضی دولتی یا دیوانی بحساب می‌آورد چراکه این اراضی بخشی از زمینهای دیوانی بشمار می‌آمدند که به افراد واگذار می‌شدند. لیکن در واقع اهدای مشروط زمین، بویژه پس از آن که به مالکیت موروثی تبدیل گشت، از اراضی دیوانی متمایز است. چراکه در اراضی دیوانی دولت همچون مالک بلاواسطه زمین بوده است و مستقیماً از روستاییان بهره‌کشی می‌کرد. اما در اراضی مبتنی بر مالکیت مشروط حق اخذ بهره مالکانه، و در پاره‌ای از سوارد اداره اراضی، به زمیندار منتقل می‌گردید. در نتیجه، می‌توان اراضی اهدایی مشروط را سقونه‌ای متمایز از اراضی دیوانی بشمار آورد.

تکامل مالکیت مشروط در دوران پیش و بعد از اسلام، این امر را روشن می‌سازد که بخش وسیعی از اراضی دارای چندین مالک می‌گردید که بر مبنای سلسله مراتبی تابع و متبوع یکدیگر بودند. حقوق عالیله مالکیت این اراضی در دست شاهان، دولت یا امام (طبق نظر فقه اسلامی) بوده است، و اقطاع داران و تیولداران تابع، گماشته یا دست‌نشانده آنها بوده‌اند. این امر تنها ویژگی خاصی روابط زمینداری در جامعه ایران و آسیا نبوده چراکه در اروپا در دوره فتوادلیسم نیز چنین روابطی وجود داشته‌اند. لیکن به سبب شرایط مختلف بیرونی و درونی جامعه‌های سختلف منشاء ایجاد این روابط در همه نقاط یکسان نبوده‌اند.

مالکیت مشروط و زمینداری بزرگ در دوره ساسانیان: در دوره اشکانیان بخش بزرگی از اراضی سرزمین ایران در تصاحب شهروندان برده‌دار و نیز خاندانهای بزرگی قرار داشت که قدرتشان بر تملک اراضی سوروئی استوار بود. ظاهراً در این دوره هفت خاندان از لحاظ قدرت و نفوذ اقتصادی — سیاسی مقام اول را دارا بودند، و از میان آنها دو خاندان پس از خاندان اشکانی، از قدرت زیادتری نسبت به خاندانهای دیگر برخوردار بودند: خاندانهای سورن و قارن. حکومت ایالتها را افراد شش خاندان سمتاز به عهدہ داشتند، اما دقیقاً معلوم نیست که رابطه آنها با مالکیت‌های مشروط چگونه بوده است. در عین حال این امر کاملاً مشخص نیست که چه نوع تولیدکننده‌ای

بر روی اراضی وسیع این هفت خاندان ممتاز کار می کرده‌اند. اگر چه می‌دانیم که در دوره اشکانیان برده‌داری در غرب فلات ایران و بین‌النهرین رواج داشته، و شهروندان دولت - شهرها برده‌دار بوده‌اند.

بهرگونه، مالکان بزرگ دوره اشکانیان اتباع خود را برای جنگ با دشمنان شاهان اشکانی و گاهی نیز برای درافتادن با خود آنها مسلح می‌ساختند. مثلاً، سورن ده هزار سوار که «عمه از بندگان او بودند، بجنگ کراسوس پرداخت»^{۳۴۶}. به گفته یوستی‌نوس خاندانهای بزرگ دوره اشکانیان لشکری دارند غالباً از بندگان نه مردم آزاد و جماعت ایشان روز افزون است زیرا اجازه آزاد کردن ایشان را ندارند بنابر این همگی آنها عبيد بدنیا می‌آیند^{۳۴۷}.

قدرت سیاسی خاندانهای بزرگ این دوره در شورای اشرافی که یوستی‌نوس آن را «سنا» می‌خواند، تجلی می‌یافت. سرداران و حکام از میان اعضای این شورا انتخاب می‌شدند. در ضمن، اگر چه در این دوره مقام سلطنت حق الحصری خاندان اشکانی محسوب می‌شد، با اینهمه، لزوماً سلطنت از پدر به پسر نمی‌رسیده و پس از مرگ شاه بزرگان جانشین او را به دلخواه خود تعیین می‌کردند^{۳۴۸}.

در اواخر دوره اشکانیان و اوایل دوره ساسانیان برده‌داری در غرب سرزمین ایران از میان برداشته شد، و به تدریج مالکیت‌های فئودالی زمین مستعین گردید. در اواخر قرن چهارم میلادی نیز خصایص عمده جامعه عهد ساسانی بازترگشت، و مرحله نخست جامعه فئودالی ایران تکوین یافت. در دوره ساسانیان شاه مالک عمده اراضی بود، و پس از وی قشرهای مختلف گروه غیر تولید کننده آن زمان اراضی را به شکل‌های گوناگون در دست داشتند.

در اوستای جدید جامعه ایرانی به چهار طبقه تقسیم شده بود: نخست طبقه روحانیان (آثروا)، دوم طبقه نظامیان (ژئیشتی)، سوم کشاورزان (واستریوشیون) و چهارم طبقه پیشه‌وران (هویتی). در دوره ساسانیان کشاورزان و پیشه‌وران و بازرگانان در یک طبقه قرار گرفتند و طبقه دیرین را به تقسیم بندی قدیم افزودند. بدین ترتیب، طبقات چهارگانه زیر بوجود آمدند: روحانیان (آثروان)، نظامیان (ارتیشتران)، دبیران (دویران)، رعایا (واستریوشان و عتخشان که شامل روستاییان، پیشه‌وران و بازرگانان بود). هر یک از این طبقات نیز به چند دسته تقسیم می‌شدند، و هر یک از آنها رئیس داشتند^{۳۴۹}. در عین حال، طبق کتیبه حاجی‌آباد، در اوایل دوره ساسانیان طبقات ممتاز شامل گروه‌های شهرداران (ابراه دولت)، واسپوهران (رؤسای افراد خاندانهای بزرگ یا اهل بیوتات کهن)، وزرگان (بزرگان) و آزادان (احرار یا اشراف درجه دوم) می‌شدند^{۳۵۰}. اصحاب دین و دبیران جزء بزرگان و اشراف جدید بودند، و اصلاحات

۳۴۶. به نقل از بلوتارخی، در ایران در زمان ساسانیان. پیشین، ص ۳۲.

۳۴۷. وضع ملت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان. پیشین، ص ۱۰، زیر نویس ۳.

۳۴۸. ایران در زمان ساسانیان. پیشین، ص ۳۱-۳۴.

۳۴۹. وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان. پیشین، ص ۲۴ - ۲۶.

۳۵۰. در نامه‌نسر تنها سه طبقه اشراف، نظامیان و رعایا نام برده می‌شوند (نامه‌نسر. ۱۳۱۱،

ص ۲۳ - ۲۴). و اسپوهران گماردگان (گماشتگان) یا دست‌نشانندگان ساسانیان نیز خوانده می‌شدند (کادنامه اردشیر بابکان. ۱۳۲۹، ص ۱، ۸۰).

نظامی خسرو اول اشراف نظامی درجه دوم، یعنی اسواران، را بوجود آورد.^{۳۰۱} شهرداران که از افراد طبقه اول اشراف ساسانیان بودند، و عنوان شاه داشتند، امرای «تیولداری» بودند که در نقاط مختلف حکومت می‌کردند. شاهان خردی نیز وجود داشتند که تحت حمایت شاه ایران بودند، و شاهان ساسانی در عوض شاهی را در خاندان آنها موروثی کرده بودند مشروط بر آن که همواره سپاه خود را در اختیار شاهنشاه بگذارند و باقی به‌وی بپردازند. مثلاً، در اوایل دوره ساسانیان ارمنستان که زیر فرمان شاهان اشکانی قرار داشت «سرزمین تیول داده شاهنشاه بود».^{۳۰۲} در ردیف این خاندانهای شاهی چند سرباز نیز بودند که در زمان خسرو اول تنها سه تن از آنها بصورت موروثی پادشاهی آن نواحی را در دست داشتند.^{۳۰۳} پاره‌ای از ایالات نیز در اختیار خاندان ساسانی، بویژه آن شاهزادگانی که احتمال می‌رفت روزی بر تخت سلطنت نشینند، قرار داشتند.^{۳۰۴} چنان که شاهپور اول، هرمز اول، بهرام اول و بهرام دوم پیش از جلوس به تخت سلطنت، حکومت خراسان و پادشاهی کوشان را داشتند. در واقع این اسرارچنان اهمیت داشت که چون بزرگان خواستند بهرام پنجم را از حاکمیتی پدرش محروم سازند، این بهانه را پیش کشیدند که او هنوز حکومت ایالتی را نیافته است، و لیاقت او معلوم نیست.^{۳۰۵}

بهرگوله، در زمان تحریر قدرت ساسانیان پس از خلع خسرو دوم عمده‌ای از شاهان ساسانی خود را موروثی ساختند. این شاهان کوچک زمیندار در زمان هجوم اعراب به ایران در نقاط مختلف حکومت می‌کردند؛ مثلاً، ملک نیشابور، شاهان ایبورد، کابل، خوارزم، زابلستان، گرگان، و غیره.^{۳۰۶}

و اسپوهران در ردیف اشراف جامعه ساسانی بر حسب ترتیب در درجه دوم قرار داشتند، و شامل سران مقتدر خاندانهای آن دوره می‌شدند. در رأس آنها هفت خاندان ممتاز قرار داشتند که میان آنها سه خاندان از عهد اشکانیان باقی مانده بودند. خاندانهای زمیندار قارن، سورن و اسپهبد از نژاد اشکانیان بودند، و انتساب به اشکانیان را امتیازی برای خود می‌دانستند. از این روی سایر خاندانهای ممتاز دوره ساسانیان نیز می‌کوشیدند که خود را به اشکانیان منسوب سازند؛ مثلاً، خاندانهای اسپندیار و سهران. خاندان ساسانی که سهمترین خاندان آن دوره بود، و زیک نیز جزء دودمانهای هفت‌گانه بشمار می‌آمد.^{۳۰۷} به گفته طبری اسلاک خاندان قارن در نزدیکی نهایند، اسلاک خاندان سورن در سیستان، اسلاک خاندان اسپندیار در ری، و

۳۵۱. وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان. پیشین، ص ۲۷ - ۲۸.

۳۵۲. همان، ص ۲۹.

۳۵۳. همان.

۳۵۴. در دوره ساسانیان موضوع وراثت تاج و تخت مشخص نبوده است. در عمل هیچ یک از پادشاهان ساسانی در فاصله بعد از مرگ شاپور دوم و به سلطنت رسیدن قباد در حیات خویش ولعهد خود را انتخاب نکردند، و این کار را اشراف و روحانیان انجام می‌دادند.

۳۵۵. رجوع شود به ایران در زمان ساسانیان. پیشین، ص ۱۲۲ - ۱۲۳.

۳۵۶. وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان. پیشین، ص ۳۰ - ۳۱.

۳۵۷. همان، ص ۳۲ - ۳۳.

اسلاک خاندان اسپهبد در گرگان بوده‌اند^{۳۰۸}. یکی از افراد خاندان قارن، سوخرا بود که در پارس سکونت داشته. وی که نمونه کاملی از اشراف این دوره است، حاکم سیستان بود، و پس از شکست پیروز از هیاطله، سالها مقتدرترین شخص مملکت بجساب می‌آمد^{۳۰۹}.

خاندانهای اشرافی دوره ساسانیان علاقه و انتساب باستانی خود را به‌ده (ویس) حفظ می‌کردند، و هرگاه مورخان از منشاء یکی از واسپوهران نام برده‌اند، غالباً دیهی را به‌اسم آنها نام می‌برند. مثلاً، مهرنسی از خاندان اسپندیار، اهل قریه ابروان واقع در محال اردشیر خره بوده است، و این قریه و قریه جره را از اجدادش به‌ارث داشته‌است^{۳۱۰}. در نزدیکی نیشابور نیز دهی به‌نام سورین خوانده می‌شد. بهرام چوبین و پیران گشنسپ گریگوریوس که هرب دو از اعضای خاندان مهران بودند، در ری می‌زیستند. بدین ترتیب، اسلاک و سپهران در سراسر کشور، بویژه پارت و مادی و پارس، گسترده بوده‌اند و اسلاک بزرگ یک پارچه کمتر وجود داشته‌اند. به‌گفته کریستن سن «ظاهراً همینست یکی از علل عمده اینکه اسلاکین بزرگ در طول مدت این عهد بتدریج صفت اشراف ظاهری و درباری مییابند و از عنوان اشراف سلوک الطوائفی واقعی خارج میشوند»^{۳۱۱} با اینهمه، پاره‌ای از واسپوهران مدتها پس از سقوط ساسانیان در فارس بحال خود باقی بودند. ابن حوقل و سعودی نیز از احترامی که این خانواده‌ها (اهل البیوتات و واسپوهران) در زمان آنها نزد مردم داشته‌اند، سخن گفته‌اند. به گفته ابن حوقل اهل البیوتات و واسپوهران از قدیم الایام تا زمان وی (قرن چهارم هجری قمری) ریاست دیوانها را به‌عهده داشته‌اند^{۳۱۲}.

اشراف زمیندار این دوره منحصر به‌هفت خاندان مذکور نبودند. ظاهراً بسیاری از ناسهای خانوادگی که به «ان» ختم می‌شده‌اند، نام خانواده‌های صاحب زمین بوده‌اند^{۳۱۳}. در ضمن می‌دانیم که بهرام دوم به «خاصان و خدمتگزاران و اطرافیان» خود اسلاک وسیعی واگذار کرد، و پاره‌ای از بزرگان نیز از طریق رسم التجاء اسلاک خود را وسعت بخشیدند^{۳۱۴}.

در دوره ساسانیان اسلاک بزرگ را «بکنایها و دیوانها بدون کردند» و شاهان ساسانی برای آن که «هر یک را درجه و رتبه معین مانند» حکم کردند «تا عامه مستغل و اسلاک بزرگ‌زادگان نخرند» و «زن عامه» نخواهند «تا نسب محصور ماند»^{۳۱۵}. با اینهمه، اطلاعات صریح و مستندی راجع به امتیازات صاحبان اراضی اهدایی مشروط و نیز نام خاص آنها در دوره ساسانی، موجود نیست. مثلاً، معلوم نیست که مصونیت‌های کلی و جزئی اراضی مبتنی بر

۳۰۸. قادیخ‌المرسل والملوک. پیشین، ص ۸۳.

۳۰۹. وضع‌ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان. پیشین، ص ۱۲۳.

۳۱۰. در قرن سوم قمری نیز این قریه‌ها در دست فرزندان مهر نرسی باقی مانده بودند (قادیخ‌المرسل والملوک. پیشین، ص ۱۵۵).

۳۱۱. وضع‌ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان. پیشین، ص ۳۵، و ص ۳۳-۳۵.

۳۱۲. همان، ص ۴۱.

۳۱۳. همان، ص ۳۵.

۳۱۴. مروج‌الذهب. جلد اول، پیشین، ۲۴۶-۲۴۸.

۳۱۵. نامه قنسر. پیشین، ص ۵۶-۵۷.

مالکیت‌های مشروط، به غیر از معافیت مالیاتی، و یا اختیارات حکام شاهی نسبت به اراضی مشروطی که در قلمرو حکومت آنها واقع می‌شدند، چه بوده‌اند. اگر چه می‌دانیم که سالکان بزرگ از معافیت مالیاتی برخوردار بوده‌اند و رعایای آنها ملزم به انجام خدمت نظامی بوده‌اند.^{۳۶۶}

وزرگان (بزرگان) یا نژادگان، به قول طبری العظما و الاشراف، به صاحب منصبان عالیرتبه، وزراء و رؤسای دیوانها اطلاق می‌شده است. به گفته کریستن سن آنها اغلب در عزل و نصب پادشاهان دخالت می‌کردند، و همواره نامشان «در جنب اسم نجباء تیولدار» مذکور بوده است.^{۳۶۷}

قشر بالای روحانیان نیز از کسانی بودند که در دوره ساسانیان اراضی وسیعی در اختیار داشتند، و ظاهراً این زمینها را در ازای انجام خدمات مذهبی دریافت می‌کردند. «آنها پادشاهان نژادگان اقطاعی می‌رفتند، چنانکه گفتی با هم متفق شده‌اند، و در دوره انحطاط سلطنت عموماً این دو طبقه بخلاف شاه برمی‌خاستند».^{۳۶۸} اسلاک شخصی روحانیان فراوان بودند، و این اراضی را آنها از طریق دریافت جرایم دینی، عشریه و صدقات به‌چنگ آورده بودند.

آزادان در زمان حکومت ساسانیان نژادگان و اصیل زادگان درجه دوم، اسواران و نیز دهگانان یا دهقانان که قشر پایینتر نژادگان درجه دوم بودند، را دربرمی‌گرفت. اسواران که گل سرسبد لشکر ساسانی بودند، در هنگام صلح در اسلاک خود اقامت می‌گزیدند. لیکن از مصونیتها و معافیت‌های آنها، و این که این اراضی را بصورت مشروط در اختیار داشته‌اند یا نه، خبری در دست نیست. اسواران سواران زره‌پوش نجیب‌زاده بودند، و به گفته کریستن سن «طن بیقین است که بیشتر اسواران مقطعان زیردست و سپهران نبوده، بلکه خود تیولداران کوچک و گوشک‌داران مرتبط با شخص شاهنشاه بوده‌اند».^{۳۶۹} به هرگونه، خسرو اول سپاه‌گیری به سبک ملوک الطوائفی را از میان برداشت، و سپاهی ثابت و دایمی بوجود آورد. از این روی اسواران که سابقاً به خرج خویش مسلح می‌شدند، و زندگی پاره‌ای از آنها شبیه به شوالیه‌های زیردست اروپای بزرگ اروپا بود، از آن پس به اسواران اشرافی و وابسته به دولت تبدیل شدند. بدین ترتیب، احتمالاً در زمان خسرو اول مالکیت مشروط زمین در ازای خدمت نظامی افزایش یافت، و مشخصتر از گذشته شد.^{۳۷۰}

دهقانان نیز مالک قریه خود بودند، و در سپاه خدمت می‌کردند. آنها نماینده حکومت در ده بودند، و مالیات دیوانی را جمع‌آوری می‌کردند. خسرو اول نیز پس از تضعیف قدرت زمینداران بزرگ، به دهقانان روی آورد و به آنها سگی گردید. لیکن آنها پس از حمله اعراب

۳۶۶. وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان. پیشین، ص ۴۲.

۳۶۷. همان. به قول دینوری، اردشیر «ابرسام را مشمول عنایت خویش فرمود و املاک فراوانی به او ارزانی داشت»، (اخبار الطول. پیشین، ص ۴۸).

۳۶۸. وضع ملت و دولت و دربار دوره شاهنشاهی ساسانیان. پیشین، ص ۵۰.

۳۶۹. همان، ص ۱۱۶.

۳۷۰. همان، ص ۱۲۵. به گفته نظام‌الملک «چون سه چهار سال [از پادشاهی خسرو اول] بگذشت مقطعان و گماشتگان همچنان در از دست می‌کردند... پس گفت... بزرگان که بزرگی و لایق از پدرم یافته‌اند... نان پاره ایشان هیچ کم نکردم...» (میاست‌نامه. پیشین، ص ۳۶).

با فاتحان کنار آمدند و بدین وسیله پاره‌ای از استیازات و نیز اسلاک خود را حفظ کردند.^{۳۷۱}
تکامل اقطاع در دوره خلفای عباسی و سلسله‌های محلی: اصطلاح اقطاع که معنای لغوی آن سهم است، و از فعل قطع به معنای بریدن و سهم کردن می‌آید، معرف اهدای مشروط زمین در دوره اسلامی و پس از آن بوده است.^{۳۷۲}

اهدای مشروط زمین به شکل فتوادی آن برای نخستین بار پس از غلبه اعراب بر سرزمین ایران در عهد اسویان متداول گشت. البته، پیش از اسویان نیز اراضی معدودی به اشخاص مختلفی واگذار شدند. در صدر اسلام بخش بسیار کوچکی از اراضی صوافی و نیز اراضی بایر و سوات و با تلاقی که قطعی (قطیعه) خوانده می‌شدند، در اختیار افراد معدودی قرار گرفت. این اراضی از پرداخت خراج معاف بودند، و در پاره‌ای از سوارده به صورت سورتی به افراد واگذار شدند.^{۳۷۳} به تدریج، قطیعه را اقطاع خواندند، و مالکیت این زمینها مشروط به کشت آنها شد. در واقع عمر پاره‌ای از این اراضی را به این سبب که به زیر کشت برده نشده بودند، باز پس گرفت.^{۳۷۴}

در میان خلفای راشدین عثمان تنها کسی بود که اراضی بسیاری به نزدیکان خود، به ویژه خاندان بنی امیه، واگذار کرد. بلاذری در این باره چنین می‌گوید:
 «نخستین کسی که در عراق زمین‌هایی به اقطاع بخشید عثمان بن عفان بود. وی قطیعه‌هایی فراوان از زمین‌های کسری و آنان که به جایی دیگر کوچیده بودند، بخش کرد...».^{۳۷۵}
 عثمان «عبدالله بن مسعود را زمینی در نهرین به اقطاع داد و عمار بن یا سر را استینا، خیاب بن-الارت و صعلبا، و سعد را قریه هرمز به اقطاع بخشید».^{۳۷۶} اراضی دیوانی قابل فروش نبودند، اما به مرور زمان افرادی که بخشی از این اراضی را بعنوان اقطاع دریافت داشتند، چنین کردند. مثلاً، به گفته بلاذری «عثمان بن عفان، طاحه بن عبدالله را نشاستج و اساسه بن زید را زمینی

۳۷۱. وضع دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان. پیشین، ص ۶۴-۶۷.

۳۷۲. اصطلاح اقطاع ریشه در برخی از کلمات قرآن دارد. در قرآن، سوره ۱۳، آیه ۴، از قطعات زمین سخن رفته است، «و در زمین قطعاتی [وفی الارض قطع] مجاور و متصل است، زمینی برای تاکستان و باغ و انگور قابل است و یکجا برای زراعت غلات و زمینی برای نخلستان آنهم نخلهای گوناگون و با آنکه همه بابت آب مشروب می‌شوند ما بعضی را برای خوردن بر بعضی برتری دادیم و این امور عاقلانرا ادله واضحی بر حکمت صانع است»، (سوره ۱۳، آیه ۳۶). فقها اصطلاح اقطاع را از قرآن گرفتند، چرا که آنها می‌گوشیدند همه روابط جدیدی را که پس از تسلط اعراب در سرزمین خلافت بوجود آمده بودند و با وجود داشتند، به استناد قرآن و با احادیث توضیح دهند.

۳۷۳. به گفته مؤلف بهر الفوائد پیغمبر اسلام چند قطعه زمین به چند نفر واگذار کرد که دومورد آن از اراضی بودند که هنوز در قلمرو حکومت اسلامی قرار نداشتند (بهر الفوائد، ص ۱۶۰-۱۶۱).

۳۷۴. Lokkegaard، پیشین، ص ۱۶-۱۹، ۵۸. در واقع اهدای بنفیس در عهد مرویشیها (بین-فره‌های ششم و هشتم میلادی) نیز مشروط به آباد کردن زمین بود (Ganshof، پیشین، ص ۲۱-۱۲).

۳۷۵. فتوح البلدان، ص ۷۶.

۳۷۶. همان.

دیگر به اقطاع داد که وی آنرا فروخت^{۳۷۷}».

در زمان اسویان اهدای مشروط زمین از اراضی دیوانی گسترش بیشتری یافت. معاویه خلیفه اسوی اقطاع‌هایی به افراد دودمان خود واگذار کرد، و یزید پسر معاویه نیز اقطاع‌هایی به نزدیکان خود اهداء کرد^{۳۷۸}. ظاهراً در این دوره اراضی اقطاع از پرداخت خراج معاف بودند^{۳۷۹}.

فقط در قرن‌های دوم و سوم هجری قمری از چند نوع اقطاع نام برده‌اند: اقطاع- التملیک، اقطاع الاستغلال و اقطاع الارفاق یا اقطاع اجاره. اقطاع التملیک متضمن اهدای زمین، و اقطاع الاستغلال به معنای تفویض حق استفاده از عواید زمین‌های دیوانی برای مدت معینی بوده است. اقطاع الارفاق نیز در واقع همان اراضی اجاره‌ای بودند، و فرق آن با اجاره کردن درآمدهای مالیاتی بسیار ناچیز بوده^{۳۸۰}.

فقط شرایطی برای اقطاع دادن وضع کرده‌اند. مثلاً، «ابویوسف معتقد بود که زمین را فقط بشرط تصرف دائم میتوان به اشخاص داد و خلفای بعدی نمی‌توانند صاحب اقطاع [و باصطلاح مقطع] یا وارت او یا کسانی که مقطع زمین خود را بآنان فروخته است از تصرف زمین باز دارند مگر اینکه زمین را زراعت نکرده باشد...^{۳۸۱}» به عقیده ماوردی که در قرن پنجم هجری قمری می‌زیسته، اهدای اراضی سوات بعنوان اقطاع التملیک امری مشروع است، و این امر شامل اراضی مزروع واقع در سرزمین اسلام و سرزمین کفار نیز می‌شود. ماوردی واگذار کردن اراضی خراجی و عشری را به اشخاص به منظور استفاده از عواید آن مشروع می‌داند، اما تأکید بر آن دارد که این نوع عطایا نباید موروثی باشند^{۳۸۲}. قدامت‌بن جعفر نیز اقطاع را اهدای موروثی زمین می‌داند که صاحب آن باید عشری به دولت بپردازد، و واگذاری غیر موروثی زمین را طعمه می‌خواند^{۳۸۳}.

به هرگونه، آنچه حکومت بدان نظر داشت، دریافت مال الاجاره این اراضی بود. از این روی، به رغم نظر فقها بسیاری از اراضی دیوانی به اجاره‌های کوتامدت یا بلندمدت اشخاص درآمدند. این نوع واگذار کردن زمین را طعمه می‌خواندند. در عین حال، اجاره‌داری مالیات (مقاطعه) نیز جزو این نوع اجاره‌داری‌هاست. وضع اجاره‌دار درآمدهای مالیاتی که می‌توانست

۳۷۷. همان.

۳۷۸. همان، ص، ۱۲۶.

۳۷۹. خسرو خسروی، نظام‌های بهره‌برداری از زمین در ایران، ۱۳۵۲، ص ۹۰.

۳۸۰. Lokkegaard، پیشین ص ۵۹-۶۴ و کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، جلد دوم، پیشین، ۴۷-۴۸ و نیز مالک‌دزدان در ایران، پیشین، ص ۸۴.

۳۸۱. همان، ص ۸۲-۸۳.

۳۸۲. همان، ص ۸۳-۸۴.

383. AnnK.S. Lambton, "The Evolution Of Iqlā in Medieval Iran," Iran. Vol. V, 1967, P. 42.

خوارزمی در مفاتیح‌العلوم که بین سال‌های ۳۶۳ تا ۳۸۳ قمری تألیف شده، اقطاع را بدین صورت تعریف می‌کند: "یعنی حکمران زمینی را به رسم تبول به کسی واگذار تا از آن او گردد. این گونه زمین‌ها را قطائع می‌گویند که مفروض قطیعه است (ابوعبداله محمد بن-احمد بن یوسف کاتب خوارزمی، مفاتیح‌العلوم، ۱۳۴۷، ص ۶۲).

به‌زور مالیات را وصول کند، بسیار شبیه به وضع سالکی بود که تحت حمایت حکومت بهره سالکانه زمینی را که یا در تصرف او بود یا به ارث برده بود، دریافت می‌داشت.^{۳۸۴}

در ضمن در اوایل حکومت عباسیان زمینهای را که از پرداخت خراج معاف بودند و به اشخاص واگذار شده بودند، ایغار می‌خواندند.^{۳۸۵} این اراضی را از محل اسلک دیوانی می‌داده‌اند، و داشتن این نوع اراضی متضمن معافیت کلی یا جزئی مالیاتی بوده است. سامورین مالیاتی به این اراضی وارد نمی‌شدند، و دریافت‌کننده ایغار تنها میزان معینی مالیات به دولت می‌پرداخت. معمولاً ایغار به اراضی خراجی تعلق می‌گرفت.^{۳۸۶} چنین می‌نماید که ناحیه مرج و کرج جزو اراضی ایغار بوده‌اند، و بعدها علی بن عیسی بعضی اسلک را در ایغارین پس گرفت و ضمیمه اسلک خویش کرد.^{۳۸۷} قمی در تاریخ قم راجع به اراضی ایغارین چنین می‌نویسد:

علی بن عیسی حکم کرد که از برای اهل ایغارین در روزگار والی شدن ابی‌الحسین احمد بن سعد به ایغارین از برای آنکسی که ضیعه خود تسلیم گرداند و برضای او بستاند که از غله آن ضیعه قوت او بدو دهند و در اسوا با جمعها برآن بگشایند یعنی هرآنچه بمساخت بر صاحب ضیعه لازم شود از وسطالت نمایند و ستعرض او نشوند و او را زحمت ندهند.^{۳۸۸}

بهرگونه، نهاد ایغار به افزایش قدرت بسیاری از بزرگانی که با کسب این معافیت استقلال مالی بدست آورده بودند، کمک کرد.^{۳۸۹} در واقع، در اواسط دوره حکومت عباسیان مالیات دریافتی رویه کاهش نهاد. چرا که در این دوره قدرت آن عده که قطیعه، طعمه، اقطاع و ایغار دریافت کردند، و نیز آنهایی که از طریق رسم التجاء و ضبط زمینهای اطراف سلک خویش، اراضی خود را وسعت بخشیدند، فزونی گرفت. از سوی دیگر، بتدریج که لشکریان مزدور جانشین قوایی شدند که در صدر اسلام از همه رعایای امپراتوری تشکیل یافته بود، مسأله تأمین زندگی سپاهیان مشکلتر شد. اقتصاد طبیعی نیز بطور کلی بر سرزمینهای وسیع خلافت تسلط بود، و بنابراین پرداخت مزد به سپاهیان روزافزون امپراتوری اسکان‌پذیر نبود. در چنین حالتی تنها از طریق زمینداری و مازاد تولید شده در زمین است که زندگی قشرهای گوناگون طبقه غیرتولید کننده تأمین می‌گردد. از این روی، عباسیان در آغاز به سربرازان و امیران سال‌الاجاره اراضی، یا حق وصول خراج را واگذار کردند، و سرانجام هنگامی که وصول سال‌الاجاره اراضی بی‌نظمی فراوانی را موجب گردید، خود زمین را به سپاهیان و فرماندهان آنها بخشیدند. در ضمن بسیاری

۳۸۴. Lambton "Iqta"، پیشین. ص ۴۲.

۳۸۵. خوارزمی مؤلف مفاتیح‌العلوم، ایغار را چنین تعریف می‌کند: "یعنی حمایت، و آن چنین است که حکومت حمایت مردم روستا یا دهقانی را بدون آنکه عاملی یا مأموری در آنجا بگمارد برعهده می‌گیرد و برای این طرفداری مبلغی تعیین می‌شود که باید هر سال به مرکز بیت‌المال در پایتخت یا به یکی از شهرستانها فرستاده شود"، (مفاتیح‌العلوم، پیشین، ص ۶۲).

386. C. Cahen, "Ighar, The EncycloPaedia of Islam, III, 1970, P.105.

۳۸۷. تاریخ قم، پیشین، ص ۱۸۷.

۳۸۸. همان

۳۸۹. "Iktá", Cahen, پیشین. ص ۱۰۸۸ و تاریخ‌خاندان طاهری، پیشین، ص ۳۸۸.

از سرداران ترک که اسلام را به آنها واگذار شده بود، زمینهای بسیاری را بعنوان اجاره‌دار درآمدهای مالیاتی تصرف کردند و سبانی را که می‌بایست از این طریق به‌خزانه ارسال‌دارند، غالباً تصرف کردند. البته، واگذاری سال‌الاجاره زمین به سپاهیان ریشه در رسم واگذاری خراج دارد، و فقها آن را شروع می‌شناختند.^{۳۹۰}

بهرگونه، به سبب افزایش قیاسهای محلی و گسترش امپراتوری اسلام، مخارج نظامی فزونی گرفت، و این امر همراه با خود کاسکی امپران نظامی که وصول مالیات را با اشکال روبرو می‌ساخت، خلفای عباسی را برآن داشت تا حکومت ایالات را به شرط این که سران نظامی خرج سپاه خود را تأمین کنند، در اختیار آنها گذارند. این کار طبیعتاً به ایجاد حکومت‌های سلوکند الطوائفی در سراسر امپراتوری عباسیان یاری رساند.

در مراحل نخستین اقطاع داری، مقطع‌ها عسری از بهره دریافت شده را به‌خزانه‌عباسیان می‌پرداختند. بدین ترتیب، بنفیس آنها عبارت بود از تفاوت بین خراج دریافتی و عسری که به دولت می‌پرداختند. اما از آنجا که در اغلب اوقات مقطع‌ها نظامیان عالی‌رتبه بودند، دولت قادر به دریافت سهم خویش نبود. بعدها در زمان حکومت آل‌بویه اقطاع‌های نظامی از پرداخت هرگونه مالیاتی به دولت معاف شدند.^{۳۹۱}

مقطع‌ها در اقطاع خود ناگزیر از تأمین زندگی تابعان و نظامیان‌شان بودند، و اسلحه آنها را فراهم می‌ساختند. در عین حال، آنها مخارجی را که دولت قبلاً در آن ناحیه به‌عهده داشت، نیز متعهد می‌شدند.^{۳۹۲}

اهدای اقطاع مستلزم اجرای خدمت نظامی و اداری بود. اگرچه پاره‌ای از اقطاع‌های دوره عباسیان مشروط به انجام خدمت نظامی و اداری نبوده‌اند. مثلاً، به گفته مؤلف کتاب: *الوزراء والکتاب* منصور خلیفه عباسی سلکی را که در نزدیکی اهواز قرار داشت و بناها و نه‌هایش ویران شده بودند، به اقطاع پسرش درآورد و سیصد هزار درهم برای آبادی آن اختصاص داد.^{۳۹۳} سوسی‌الهادی خلیفه عباسی نیز سلکی به یحیی بن خالد بعنوان اقطاع واگذار کرد. جهشیاری در این باره می‌نویسد:

390. C. Cahen, "Djaysh, " *The Encyclopaedia of Islam*, II, 1965, P. 508.

این امر باعث شده که پاره‌ای از محققان مقطع، یعنی اقطاع دار، را تنها واسطه‌ای میان دولت و روستاییان بدانند. آنها بر این عقیده‌اند که مقطع در آغاز جز تحویل‌دار مالیات نبوده‌است. باید توجه داشت که چنین برداشتی از مسأله از نظر گاه فقها به روبرو داده می‌نکرد. به عبارت دیگر "از وراء ظاهر معمول حقوقی واقعیت تاریخی" را مورد مشاهده قرار نمی‌دهد. (کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، جلد دوم، پیشین، ص ۴۸). در فئودالیسم اروپا نیز همه واساها بنفیس نداشتند. در زمان شارلمان و جانشینان وی بسیاری از واساها بنفیس نداشتند، و مسکن، خوراک، پوشاک و اسلحه خود را از لرد دریافت می‌کردند و نزد وی می‌زیستند. تنها از نیمه دوم قرن هشتم تا اوایل قرن نهم میلادی بود که رسم اهدای مشروط زمین، بنفیس، در اروپای غربی رواج یافت (Ganshof, پیشین، ص ۳۶۱).

۳۹۱. Cahen, "Iktā", پیشین، ص ۱۰۸۸.

۳۹۲. Cahen, "Djaysh", پیشین، ص ۵۰۸.

۳۹۳. کتاب الوزراء والکتاب، پیشین، ص ۱۵۸.

”خالد بن برمک در باب الشماسیه در سکانی به نام سویره خالد منزل داشت. آنجا راهبدهی تیول او کرده بود“^{۳۹۴}. هارون الرشید نیز چنین اقطاع هایی واگذار کرده است. برای نمونه: [هارون الرشید] دستور داد سلکی با محصول یکصد هزار درهم غله و زمینی که یک هزار هزار درهم ارزش داشته باشد برای حمدونه تیول شود سندی حمدونه برای صدور فرمان به دیوان اسلامک، دیوان الضیاع، رقت و برسرزمین سعینی بامشایان اختلاف نظر پیدا کرد و نظرایشان را رد نمود... [حمدونه] به رشید شکایت کرد... [سرانجام رشید] دستور داد تا مطابق میل سفشیان نوشته شود^{۳۹۵}.

رسم واگذاری اقطاع به دست نشاندگان منحصر به خلفای عباسی نبود. عمال خلیفه و حکام محلی در قلمرو خود به تابعان و زیردستانشان اقطاع می دادند. بدین ترتیب، سلسله سراتب فتودالی در دوره عباسیان از نو شکل گرفت. در رأس خلیفه عباسی قرار داشت، و پس از وی تابعان درجه اول که با خلیفه بیعت کرده بودند، جای داشتند. پس از تابعان درجه اول نیز دست نشاندگان آنها قرار داشتند که اقطاع های کوچکتری در اختیار آنها بود. البته، تعهد دوجانبه اقطاع دهنده و مقطع کاسلا شکل تعهد دوجانبه لرد و واسال غیر مذهبی اروپا را نداشت، اما این امر مانع از این نیست که رابطه بین آن دو را در سلسله سراتب فتودالی به حساب نیاوریم. چرا که شالوده اقتصادی به سبب شرایط تاریخی مختلف درونی و بیرونی می تواند شکلهای گوناگون روابط اجتماعی و سیاسی را باعث شود. در تحلیل نهایی نهادهایی مانند اقطاع، بنفیس و شکلهای دیگر آن در نقاط مختلف جهان، نتیجه طبیعی تسلط اقتصاد طبیعی بر جوامع قرون وسطی هستند. تسلط اقتصاد طبیعی نیز خود ناشی از تکامل محدود رابطه انسان با طبیعت، یعنی نیروهای عامل در تولید، است. در چنین حالتی تأمین زندگی غیر تولید کنندگان به شکل دیگری امکان پذیر نیست، و بنابراین ایجاد نهادهایی مانند اقطاع و بنفیس اجتناب ناپذیر است. با اینهمه، در خاورمیانه نیز رابطه واسالی از طریق بیعت یا پیمان بندگی (بساط بوسی) صورت عمل بخود می گرفت. مثلاً، بیعت نامه سلطان مسعود رابطه او با خلیفه قائم بامرالله را نشان می دهد. در قسمتی از این نامه که در تاریخ بیهقی مذکور است، چنین آمده است:

بیعت کردم بسید خود... اسام قائم بامرالله امیر المؤمنین، بیعت فرمان برداری و پیرو بودن و راضی بودن و اختیار داشتن از روی اعتقاد و... بر آنکه من دوست باشم دوستداران او را و دشمن باشم دشمنان او را از خاص و عام و نزدیک و دور و حاضر و غایب... و بر آنکه بفرمان برداری آورد مرا این بیعت...^{۳۹۶}

همانگونه که اشاره شد، عمال خلیفه و حکام محلی نیز در قلمرو خود به تابعان و زیردستانشان

۳۹۴. همان، ص ۲۲۰. در متن اصلی این کتاب جمله دوم چنین آمده است، ”وهی اقطاع - من المهدی، (ابو عبدالله محمد بن عبدوس الجعفیاری کتاب الوزراء والکتاب. ۱۳۵۷ ه ق.، ص ۱۴۵).

۳۹۵. کتاب الوزراء والکتاب. پیشین، ص ۲۹۸.

۳۹۶. تاریخ بیهقی پیشین ص ۹۵۷-۹۶۱ و نیز رجوع شود به ابوالحسن هلال بن محسن، (سوم دار الخلافه. ۱۳۴۶، ص ۵۹-۷۲) راجع به مراسم قبول تابعیت عضدالدوله و عهدنامه وی.

اقطاع می‌دادند. سامانیان که در ابتداء ساوراءالنهر، بخارا و سمرقند را از مأسون خلیفه عباسی به صورت اقطاع سوروئی در اختیار داشتند^{۳۹۷}، با حفظ تابعیت خلفای عباسی، به حکام سحلی و تابعان خود اقطاع می‌دادند^{۳۹۸}. مثلاً، سبکتکین پدر سلطان محمود از سامانیان اقطاع داشت. به گفته مؤلف قادیخ یمینی "امیرناصرالدین [سبکتکین] را عزم حاست که مدتی به هرات رود و عهد سطالع اسباب و ضیاع و اقطاع خویش تازه گرداند^{۳۹۹}." به قول نظام‌المک اسیران لشکرالبکتین که سپهسالاری خراسان را داشت، "همه نان پاره و جاه و حشمت و نعمت و ولایت^{۴۰۰}" از او داشتند. وی هنگامی که برغزنین مسلط شد، به لویک، امیرغزنین، نان پاره داد^{۴۰۱}. سبکتکین که در آغاز غلام‌البکتین بود، نیز به زبردستان خود اقطاع می‌داد، و به هنگام جنگ آنها را فرا می‌خواند تا در رکاب او به خدمت بپردازند. مثلاً، در قادیخ یمینی آمده است که "امیرناصرالدین باطراف نوشتها فرستاد و لشکر را باز خواند و جمعی را که دستوری یافته بودند و بسراقطاع رفته برسبیل استعجال با خویشن گرفت...^{۴۰۲}"

سیمجوریان در زمان سامانیان حکومت و اقطاع سوروئی قهستان را داشتند. منصوربن نوح قهستان را به اقطاع ابوالحسن سیمجوری درآورد. پس از مدتی ابوالحسن سیمجوری "کفران نعمت" آغاز کرد، و "نان پاره" او را به یکی از "بندهگان دولت" دادند. اما بعد از مدتی سامانیان اقطاع ابوالحسن را به پسرش بازپس دادند، و از آن پس قهستان اقطاع سوروئی آل سیمجور بود^{۴۰۳}.

صفاریان که بر جنوب شرقی ایران حکومت می‌کردند، در آغاز تابعیت خلفای عباسی را داشتند، لیکن پس از شکست از سامانیان، به تابعیت آنها درآمدند.^{۴۰۴} صفاریان نیز به نظامیان خود اقطاع می‌دادند. به گفته مؤلف قادیخ میستان طاهرین محمد عمرولیث "سپاه را اقطاعها بسیار همی داد و عطیته‌ها... و همه سپاه باقطاع و عطا خرسندگشتند."^{۴۰۵}

داعی کبیر که در حدود سال ۵۳۱۰ ق. / ۹۳۳ م. در طبرستان فرمان می‌راند، یک روز از هفته را به واگذار کردن اقطاع اختصاص داده بود. به گفته اسفندیارکاتب وی "روزهای ایام سبب قسمت کرد بر مصالح دین و دیناریک روز بمنظره علم و فقه و نظر بازبنشستی و یک

۳۹۷. هانری ماسه (ویراستار)، تمدن ایرانی، ۱۳۳۷، ص ۲۵۰.

۳۹۸. Barthold، پیشین، ص ۲۳۸-۲۳۹، Bukhara، پیشین، ص ۱۲۵-۱۲۷.

۳۹۹. ترجمه قادیخ یمینی. پیشین، ص ۱۱۱.

۴۰۰. سیاست نامه. پیشین، ص ۱۲۹.

۴۰۱. همان، ص ۱۳۵. نان پاره یعنی وسیله معیشت و روزی. ظاهراً نان پاره در اصل به قطعه زمینی اطلاق می‌شده که پادشاهان و امیران آنها را به عنوان اقطاع به جا کران خود واگذار می‌کردند.

۴۰۲. ترجمه قادیخ یمینی. پیشین، ص ۱۱۸. و نیز رجوع شود به همان، ص ۱۰۴ و ۱۱۰ راجع به کشمکش موجود بین امیران برای دست انداختن بر اقطاع‌های یکدیگر.

۴۰۳. همان، ص ۸۴، ۱۶۶.

۴۰۴. Khondamir، پیشین، ص ۱۱-۱۳.

۴۰۵. قادیخ میستان. پیشین، ص ۲۷۴.

روز با حکام... و یک روز تدبیر سلک و اقطاعات...^{۴۰۶}

سبکتکین مؤسس سلسله غزنویان از سامانیان اقطاع داشت، لیکن سلطان محمود پسر او از تابعیت سامانیان سرباز زد و خود را تابع خلیفه القادر بالله خواند^{۴۰۷}. سلطان محمود در آغاز بر آن بود تا به منظور جلوگیری از تجزیه حکومت از تعداد اقطاع ها بکاهد. لیکن گسترش اقطاع - داری در شرایط اقتصاد فتودالی اجتناب ناپذیر بود. از این روی سلطان محمود نیز اقطاع های زیادی به امیران و دبیران واگذار کرد، اگرچه وی به واگذار کردن اقطاع الاستقلال بیش از سایر اقطاع ها تمایل داشت^{۴۰۸}. مثلاً، در قادیخ یمینی آمده است که سلطان محمود به نصر بن الحسن که "بدهتها سلازم خدمت بود... بیار و جویند بوی داد، و او بسراقطاع خویش رفت...^{۴۰۹}" چنین می نماید که سلطان مسعود نیز به ترکان سلجوقی اقطاع هایی از نوع اقطاع الاستقلال در دهستان و نسا و فراوه اهداء کرد^{۴۱۰}.

پاره ای از اقطاع های این دوره نیز در اختیار غلامان خاصه سلاطین غزنوی بودند. چنان که به گفته قابوس بن وشمگیر غلام سلطان محمود، ایاز، و غلام سلطان مسعود، نوشنگین غرجه، اقطاع داشتند^{۴۱۱}.

در زمان حکومت آل بویه، اقطاع نظامی در غرب ایران و عراق نوع غالب مالکیت زمین گردید. بسیاری از اراضی بعنوان اقطاع بین نظامیان توزیع شدند^{۴۱۲}. ابن بلخی در این باره می گوید:

در آن روزگار اسرا پیشکاران خلیفه را خواندندی هیچ کس را امیر نگفتندی مگر ایشانرا سالکان املاک از سرملکها برفته بودند. بیشترین از جور و قسمتها کی بریشان میرفت و از آن عهد باز اقطاع بدید آمدکی سالکان املاک باز گذاشتند و اگر نه پیش از آن همه ملک بود...^{۴۱۳}

بدین ترتیب، پس از تسلط آل بویه بر فارس (۳۲۳ ه. ق. / ۹۳۴ م.) املاک خصوصی مصادره گردیدند، و به اقطاع نظامیان درآمدند. لیکن پاره ای از بزرگان و قبایل محلی از آل بویه اقطاع دریافت داشتند. مثلاً، به گفته ابن بلخی:

بروزگار قدیم شبانکاره را در پارس ذکر ی نبود ی کی ایشان قوسی بودند کی پیشه

۴۰۶. قادیخ طبرستان. پیشین، ص ۲۸۴.

۴۰۷. ترجمه قادیخ یمینی. پیشین، ص ۱۸۲.

۴۰۸. Bosworth، پیشین، ص ۲-۴۱.

۴۰۹. ترجمه قادیخ یمینی. پیشین، ص ۲۴۳. اما پس از مدتی اقطاع نصر بن الحسن باز پس - گرفته شد (همان). در این دوره اقطاع های نظامی را دیوان الجیش اداره می کرده است (Iqtā, Lambton، پیشین، ص ۴۶).

۴۱۰. قادیخ بیهقی پیشین، ص ۶۴۱.

۴۱۱. قابوس بن وشمگیر بن زیار، قابوسی نامه. ۱۳۴۵، ص ۸۴.

۴۱۲. Iktā, Caben، پیشین، ۱۰۸۸. در این دوره اقطاع های نظامی از پرداخت مالیات نیز معاف گردیدند (همان).

۴۱۳. فادمنامه. پیشین، ص ۲۴۴-۲۴۵.

ایشان شبانی و هیزم‌کشی و سزدوری بودی و بآخر روزگار دیلم در قنور چون فضلیوه فراخاست ایشانرا شوکتی پدید آمد و برروزگار زیادت سیگشت تاهمگان سپاهی و سلاح‌ور و اقطاع خوارشدند و از جمله ایشان اسمعیلیان اصیل‌اند^{۴۱۳}... در قادیخ قم آمده است که اقطاع داری در زبان تسلط آل‌بویه بر قم و اطراف آن رواج یافت. بخشی از این اراضی از طریق مصادره اراضی خصوصی به اقطاع تبدیل گشتند^{۴۱۴}. در سازندگان نیز آل‌بویه قسمتی از اراضی خصوصی را به اقطاع تبدیل کردند^{۴۱۵}. در بغداد سپاهیان ملک‌الرحیم بویی اقطاع‌هایی در اختیار داشتند، تا این که طغرل بیک سلجوقی اقطاع‌ها را از دست صاحبان آنها گرفت^{۴۱۶}. خاندان آل‌بویه نیز پس از غلبه سلجوقیان تابعیت آنها را پذیرفتند، و از آنها اقطاع دریافت داشتند^{۴۱۷}.

در این دوره به‌رغم رواج اقطاع در سراسر سرزمین ایران، مقطع‌ها از نظر حقوقی از حق قضاوت بزرگ‌وستانیان برخوردار نبودند. لیکن در عمل اقطاع به صورت آشکاری تابعیت و وابستگی روستاییان را به مقطع افزایش داد. گذشته از این، مصادره اراضی مجاور اقطاع‌ها توسط مقطع‌ها، و نیز گسترش رسم التجاء، تقیدات روستاییان شدیدتر از گذشته گردید، و مالکیت خرد آنها از میان برداشته شد^{۴۱۸}.

بدین ترتیب، در قرن‌های سوم و چهارم هجری قمری کارکردهای نظامی، اداری و جمع‌آوری مالیات در دست یک شخص، یعنی مقطع، متمرکز گردید، و این امر منجر به ایجاد املاک بزرگی شد که عملاً از حکومت مرکزی مستقل بودند. پاره‌ای از مقطع‌ها نیز در نواحی تحت حکومت خود زمینی به اقطاع دریافت می‌داشتند، و از این حق برخوردار بودند که اقطاع خود را به اقطاع‌های کوچک‌تری تقسیم کنند. در این حالت قدرت اقتصادی آنها بعنوان مقطع با کار کرد آنها بعنوان حاکم یک ناحیه درهم می‌آمیخت، و بدین سبب وابستگی افراد شهری و رعایا به آنها افزایش می‌یافت. تنها تعهدی نیز که این نوع مقطع‌ها در قبال حکومت ملزم به انجام آن بودند، تهیه سپاه برای جنگ بر علیه دشمنان خلفای عباسی، و خطبه خواندن و ضرب سکه به نام آنها بود^{۴۱۹}.

۴۱۴. همان، ص ۲۳۴.

۴۱۵. قادیخ قم، پیشین، ص ۲۷۹.

۴۱۶. قادیخ طبرستان، پیشین، ص ۱۲۳-۱۲۴.

۴۱۷. مالک‌وزار و دایران، پیشین، ص ۱۱۷.

۴۱۸. حمداله مستوفی قزوینی، قادیخ گزیده، ۱۹۰۳ م، ص ۱۸۸.

419. C. Cahen, L, Evolution de l'iqta du ix^e au xiii^e Siècle, *Annale E. S.C.*, 1953, P. 45.

۴۲۰. همان، ص ۳۶-۳۹. در اروپای مرکزی کارولینژها از زمان شارل مارنل تا زمان شارلمان

سمی بر این داشتند که از گرایش به عدم تمرکز که با افزایش اهدای مشروط زمین آغاز

شده بود، جلوگیری کنند. لیکن از قرن نهم میلادی به این سوی کاهش قدرت حکومت

مرکزی رواج ملوک‌الطوایفی و جنگ‌های داخلی شاهان را بر آن داشت تا اراضی سلطنتی

را بین تابعان خود تقسیم کنند، و امتیازات بسیاری برای واسالها قایل شوند. در این دوره

حقوق عمومی در اختیار مقطع‌های اروپا قرار گرفت، و قدرت مرکزی رو به ضعف نهاد

A Dopsch, *The Economic and Social Foundations of European Civilization* 1969, P. 289

در اواخر دوره عباسیان نیز پویا مشابهی به وقوع پیوست.

تکامل اقطاع در دوره سلجوقیان: در دوره سلجوقیان (بین قرنهای پنجم ه.ق./یازدهم م. و هفتم ه.ق./سیزدهم م.) اقطاع مهمترین مقولهٔ زبنداری در سرزمین ایران بود. در این دوره اقطاع سوروئی رواج یافت، و هرشغلی دارای اقطاع بود. گذشته از این، در زمان حکومت سلجوقیان اقطاع وسیله‌ای شد برای اعمال سلطهٔ اسیران لشکری و صحرانشینان ترک برزاران اسکان یافتهٔ ایرانی.

سلجوقیان که دولت غزنویان را در خراسان و ساوراءالنهر از میان برداشتند، دستگامیاسی و اداری آنها را به‌ارث بردند. سلطان مسعود نیز پس از شکست از سلجوقیان به‌تابعان خود اجازه داد تا به‌خداست آنها درآیند^{۴۲۱}. خواجه نظام‌الملک نیز که قدرت سبطهٔ سلطان محمود منتهای آرزویش بود، اسیران و سران سلجوقی را که در آغاز بی‌سواد بودند، در امور اداری راهنمایی کرد، و نهادهای قدیمی را بکارگرفت. از این روی، در این دوره تغییرات وسیعی در نظام اقتصادی — اجتماعی جامعه پدید نیامد. تنها ترکیب طبقهٔ حاکمه دستخوش تغییرگردید، و صحرانشینان در سایهٔ خدست و قربایت خانوادگی یا عشیرنی با خاندان سلجوقی، وضع و مقام ممتازی کسب کردند. بدین ترتیب، طبیعی است که در این دوره نیز اقطاع داری که نظام‌الملک به‌بازسازی آن پرداخت، از نو وسیله‌ای برای پرداخت مواجب و حقوق اسیران و دبیران شود. اما رواج اقطاع داری گرایش به‌عدم تمرکز را برخلاف میل قشرداری جامعه، مانند نظام‌الملک، افزایش داد، و سوء استفادهٔ مقطع‌ها از امتیازات اقطاع هایشان فزونی گرفت، و قدرت حکومت مرکزی رویه‌ضعف‌گذاشت. با اینهمه، امپراتوری سلجوقیان در اغلب اوقات نه‌مستقیماً، بلکه به‌نحوی غیر مستقیم اداره می‌شد. مسائل مالی و اداری امپراتوری بسیار بودند، و از این روی اعمال سیاستی که از انعطاف‌پذیری قابل سلاخظه‌ای برخوردار باشد، اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. بدین سبب خاندانهای قدیمی و سلسله‌های سحلی به‌شرط قبول تابعیت سلجوقیان، اراضی و قلمرو تحت حکومت خود را حفظ کردند^{۴۲۲}. مثلاً، همانگونه که اشاره شد، یکی از افراد خاندان آل بویه تا سال ۴۹۰ ه.ق./۱۰۹۷ م. از سلجوقیان اقطاع داشت، و غزنین اقطاع بهرام‌شاه غزنوی بود. نوشتگین غرجه نیز اقطاع خوارزم را داشت^{۴۲۳}.

در عهد سلجوقیان اقطاع‌های گوناگونی وجود داشتند، و اسکان داشت یک مقطع بیش از یک نوع اقطاع در آن واحد داشته باشد. مهمترین نوع اقطاع، اقطاع‌هایی بود که سلطان به‌اعضای خانوادهٔ خود واگذار می‌کرد. ظاهراً این اقطاع‌ها در آغاز سوروئی نبودند، و بتدریج گرایش به‌سوروئی کردن آنها پیش آمد. پاره‌ای از شاهزادگان نواحی سعبنی را اقطاع سوروئی خود می‌دانستند، و بعضی از آنها، مانند سلجوقیان کرمان و سوریه، با این اقطاع‌ها حکومت‌های مستقلی برای خود ایجاد کردند. با اینهمه، چنین می‌نماید که در این دوره تصرف اراضی اقطاعی متضمن حق مالکیت دائمی نبوده است، و سلکان سلجوقی غالباً به‌ارادهٔ سلطان که می‌توانست اقطاع را فسخ کند، زمین را در تصرف داشتند. روشن نیست که سلکان سلجوقی تاجه‌اندازه در

۴۲۱. درواقع بهرام‌شاه غزنوی از سنجر غزنین را به اقطاع گرفت (داحه‌المصدر و آیه‌المصدر. پیشین، ص ۱۲۹).

۴۲۲. Carla L. Klausner, *The Seljuk Vezirate*, 1973, PP. 10-11.

۴۲۳. سلجوقنامه. پیشین، ص ۴۴ و داحه‌المصدر و آیه‌المصدر. پیشین، ص ۱۶۹.

اقطاع خود حق حکومت داشته‌اند. ظاهراً سلطان در یک ناحیه سعین اسور خاصی از جمله حق مالکیت خود را به‌سلک تفویض می‌کرده است^{۴۲۴}. مثلاً، آلپ ارسلان که بخشهایی از امپراتوری سلجوقیان را بین اعضای خانواده خود تقسیم کرد، در منشوری گیلان و خوارزم را بعنوان املاک خاص خود («سلکیات») به‌سلکیت یکی از پسرانش در آورد. در این منشور به‌سردم دستور داده شده است که شاهزاده را «سالک» آن نواحی شناسند، و به‌عمال دیوان نیز فرمان داده شده که خراج خود را به‌سلک بپردازند^{۴۲۵}.

حکومت‌گراگان و نواحی آن از طرف سنجر به‌سلک مسعود سلجوقی واگذار گردید، و در منشوری که در این باره صادر شده سردم طبرستان، گرگان، دهستان، بسطام و داسغان موظف شده‌اند که خراج و عوارض سقر دیوانی را با تصویب مسعود به‌سقطعان و متصرفان بپردازند. در بخشی از این فرمان چنین آمده است:

... از لشکری و رعیت ما هر چه در آن ولایت هست از حصول وقلاع و معاول و اسوال و ارتفاعات سهلی و جبلی، بری و بحری بفرزند... سلک الاسلام مسعود... سپردیم... [نا] با مقطعان و شحنگان اطراف آنچه شرط احتیاط و استقصا باشد درین باب بجای آرد... و حرمت اسرا و مشاهیر که در خدمت او منتظم‌اند از حشم خراسان و عراق و مازندران بر حسب درجات و تفاوت طبقات ایشان سوفور دارد و مشاورت کردن با ایشان از سهمات مصالح داند... و اقطاع و سواجب و ارزاق هر کس بر وفق استحقاق و مقدار اقتدار مقرر و مینماید... و فرمان چنانست که جماعت اسرا و اولیا و معتمدان جرجان و طبرستان و دهستان و بسطام و داسغان... دل و زبان در خدمت طاعت او یکسان دارند... و اسوال و رسوم و حقوق دیوانی بمقطعان و متصرفان بتوقیع و فرمان او گزارند^{۴۲۶}...

البته، شرایط اقطاع های سلکان سلجوقی، اقطاع های دیوانی، لشکری و اقطاع هایی که کردن اقطاع و دریافت حقوق مالی را کسب می‌کرده‌اند. لیکن چنان که از شورش نافرجام ارسلان ارغون و منکویار بر می‌آید، در این دوره همه شاهزادگان دریافت اقطاع را حق خویش می‌دانسته‌اند^{۴۲۷}.

گذشته از اقطاع های سلکان سلجوقی، اقطاع های دیوانی، لشکری و اقطاع هایی که بعنوان املاک شخصی واگذار می‌شدند، نیز وجود داشتند. اقطاع های دیوانی در واقع واگذار کردن حکومت ایالات به‌اسیران و دیگران بودند. این اقطاع ها سوروی نبودند، مگر از طریق غصب^{۴۲۸}. در منشور ایالت و شحنگی بلخ در زمان سنجر چنین آمده است:

۴۲۴. Lambton، Iqlá پیشین، ص ۴۶.

۴۲۵. مالک و زادع در ایران. پیشین، ص ۱۳۳-۱۳۴.

۴۲۶. عتبه‌الکتبه. پیشین، ص ۱۸-۲۱.

۴۲۷. ارسلان ارغون خراسان را از برکیارق به اقطاع گرفت. و منکو نار که درآمد خود را کافی نمی‌پنداشت، دست به شورش زد و اقطاع بیشتری طلب کرد.

(M. F. Sanaullah, *The Decline of The Seljuqid Empire* 1938, PP. 3-4)

۴۲۸. مالک و زادع در ایران. پیشین، ص ۱۳۴-۱۳۵.

فرزند عمادالدوله و الدین امیر خراسان سرزبان الشرق را پیش تخت خواندیم بر سیل اعزاز و اجلال و جایگاه جد و پدر او که در خدمت معهود و مقرر بودست بوی سپردیم... و اقطاعات همچنان که ایشان داشته‌اند و بتأزگی شروع دیوان عرض بدان تعلقست و بر ذکر تفصیل آن مشتمل بر وی تقریر نمودیم و اسلاک بر موجب حجتها و قبالات مسلم گردانیدیم و جعلگی خیول و حشم و غلامان را که در وفوج آن گذشتگان رحمهم الله بوده‌اند در فوج او منتظم کردیم... و مصالح این شغل خطیر... بتدبیر... او موکول گردانیدیم و این منشور محرر و نافذ گشت تا فرزند عمادالدوله... اقطاعات و اسلاک خویش برین جلت که فرموده شد در تصرف می‌دارد^{۴۲۹}...

بتدریج اقطاع دیوانی بصورت اقطاع لشکری درآمد، و اقطاع دیوانی به اسیران و اگذار گردید. یا افزایش قدرت امیران نیز این گرایش در آنها بوجود آمد که اقطاع خویش را موروثی کنند، و باره‌ای از آنها خودسرانه اقطاع خود را طبق وضعیت تازه به دیگران انتقال دادند^{۴۳۰}.

واسالهای اروپایی نیز همواره در پی این فرصت بودند که اسلاک غیر موروثی (بنفیس) را به اسلاک موروثی (فیف) تبدیل کنند. شارلمان در مورد این مسئله گفته است که 'منسیده ایم کننتها و اشخاص دیگر که از ما بنفیس دریافت داشته‌اند، چنان رفتار می‌کنند که گویی این اراضی سلک طلق آنهاست'^{۴۳۱}؛ در واقع در قرن نهم میلادی بسیاری از واسالهای اروپای غربی بنفیس خود را به فیف موروثی تبدیل کردند، و این امر هم در مورد بنفیس نظامی و هم در مورد بنفیس اداری رخ داد^{۴۳۲}. نظام الملک نیز در سیاست نامه از تمایل مقطع‌ها به موروثی کردن اقطاعشان شکایت کرده است^{۴۳۳}.

بهرگونه، در دوره سلجوقیان اقطاع دیوانی در آغاز در رابطه با انجام خدمت اداری و اگذار می‌گردید، اما بتدریج که دستگاه اداری تابع سیاست و قدرت نظامی شد، خدمت نظامی نیز به تعهدات مقطع‌ها افزوده گشت. از این روی مقطع‌ها مجبور شدند که تعداد معینی از سپاهیان را مجهز سازند و به درگاه سلطان روانه کنند. ظاهراً در دیوان اقطاع‌ها نیز صورتی از مقطع‌ها و عده سپاهیان که مقطع‌ها می‌بایست آماده کنند، ضبط می‌شده است. مثلاً، در منشوری که به هنگام انتخاب برادر سنجر، امیر عضدالدین، به حکومت‌گران صادر گردیده است، از امیر خواسته شده که «در معنی اقطاعات مقطع‌ان نظری شافی کند، هر کس که در خدمت است اقطاع او بر موجب شروع قدیم مقرر دارد...»^{۴۳۴} در منشور دیگری که برای منتخب الدین یمین الدوله صادر شده، آمده است که «می‌فرماییم تا هر کس که اقطاع و ناپاره دارد و در خدمت ما

۴۲۹. عتبة الکتابه. پیشین، ص ۷۶-۸۷.

۴۳۰. مالک وزارت در ایران. پیشین، ص ۱۳۵-۱۳۵. و همینطور تاریخ ایران جلد اول، پیشین،

۳۰۹۱.

۴۳۱. Ganshof، پیشین، ص ۳۷۱.

۴۳۲. همان، ص ۵۳۱-۵۳.

۴۳۳. سیاست نامه. پیشین، ص ۳۵.

۴۳۴. عتبة الکتابه. پیشین، ص ۳۲.

رتب است اقطاع قدیم بروی مقرر باشد^{۴۳۰}...» و به گفته راوندی «[سلطان محمود سلجوقی] بر احوال ذیوان و اقطاعات اسر و قسوف داشتی و هر وقت از وزیر و مستوفی عرض بازخواستی و هیچ احوال بروپوشینه نبودی^{۴۳۱}...»

پاره‌ای از مقطع‌ها نیز خود به دیگران اقطاع واگذار می‌کردند. مثلاً، هنگامی که رکن-الدوله خمارتکین به‌اسر ملک‌شاه سلجوقی والی فارس شد، اقطاعی به‌خاندان مسعودیان واگذار کرد^{۴۳۲}.

بخشی از امیران نظامی نیز اقطاع‌هایی که حکم پادشاه خدشاتشان را داشته است، دریافت می‌داشته‌اند. مثلاً، در مشغوری که از طرف ذیوان سنجر به‌نام اسپهبد سراج‌الدین سازندگانی صادر شده است، چنین آمده است:

امیر اسفهلار سراج‌الدین... بسوابق حقوق متوسلت و بوسایل قبول مستظهر و حقوق و خدمت‌های پستدیده و اخلاصی در مطاوعت و بندگی دولت که ندوده است و می‌نماید... درین توبت که او بحضرت جلت رسید و بشرايط بندگی... قیام نمود... در حق او آن فرمود که لایق تیکو خدمتی و هوسندی و فرزاندگی او بود و بر مقتضی وقت‌الپاره ارزانی داشت و بهمازلدان اقطاعی بمبلغ سی هزار دینار نیشابوری منشور و مشروح نوشتند و ما این مثال بروفق فرمان‌دام نفاذه می‌فرماییم تا هر نایب و گماشته ما که بدان ولایت رسد اقطاع سراج‌الدین بر موجب توفیق اعلی مسلم دارند و در آن تصرف نکنند و مداخلت جایز ندارند^{۴۳۳}...

مأموران عالیرتبه اداری سلجوقیان نیز درازای خدمت اداری اقطاع داشتند. این اقطاع‌ها یا شاسل درآمد زمین یا خود زمین بوده است. نظام‌الملک اقطاع داشت، و خود به دیگران اقطاع واگذار می‌کرد، چنان که ملک‌شاه به او پیغام داد که دست از خودسری بردارد:

یا این همه چون سح سلطان از عثرات نظام‌الملک پر شد یگروز کس فرستاد و بنظام‌الملک پیغام داد که تو یاسن در ملک شریکی و بی‌مشورت من هر تصرف که می‌خواهی می‌کنی و ولایت و اقطاع بفروزدان خود میدهی بیینی که بفرمایم تا دستار از سرت بردارند. او جواب داد که آنک ترا تاج داد دستار بر سر من نهاد هر دو در هم بسته‌اند و با هم پیوسته...^{۴۳۴}

جمال‌الدین جواد اصفهانی نیز که ابتداء وزیر زندگی و پس از آن وزیر سیف‌الدین بود اقطاع‌های بسیار داشت. بزرگان اداری سلطنت گذشته از اقطاع، قوای شخصی نیز داشتند، و بخش از عواید اقطاع‌های خود را صرف تأمین زندگی آنها می‌کردند. زندگی سایر مأموران دیوانی نیز از محل اقطاع تأمین می‌شد.^{۴۳۵}

۴۳۵. همان، ص ۶۹.

۴۳۶. راحة الصدور وآية السرور، پیشین، ص ۲۰۵.

۴۳۷. فارسنامه، پیشین، ص ۲۳۸.

۴۳۸. عتبة الکتبه، پیشین، ص ۸۴.

۴۳۹. راحة الصدور وآية السرور، پیشین، ص ۱۳۴. همینطور سلجوقنامه، پیشین، ص ۳۳.

۴۴۰. مالک وزارت در ایران، پیشین، ص ۸-۱۳۷-۱۳۸.

در این عهد، مانند گذشته، حقوق قشون ثابت یا قوای چریک محلی را از محل اقطاع تأمین می‌کردند. در اقطاع‌های دیوانی امیران هنگامی که سرگرم جنگ و لشکرکشی نبودند، به وسیله غواید اقطاع زندگی خود را تأمین می‌کردند، و خود مستقیماً اداره آنها را به عهده داشتند. اما در اقطاع‌های لشکریان، سپاهیان تنها محصول اقطاع خود را در ازای خدمتی که انجام داده بودند، دریافت می‌داشتند.^{۴۴۱} در پاره‌ای از موارد نیز مواجب سربازان به وسیله برات پرداخت می‌شدند. بدیهی است که اقطاع‌های قشون دائمی کوچکتر از اقطاع‌های دیوانی امیران بودند.

به گفته راولدنی در زمان سلکشا همه سپاهیان اقطاع داشته‌اند:

و لشکری که همواره ملایم رکاب بودند. و اساسی ایشان در جراید دیوانی مثبت بود چهل و شش هزار سوار بودند. و اقطاع‌های ایشان در بلاد ساساک پراکنده بودی تا بهر طرف که رسیدندی ایشانرا علوفه و نفقات سعد بودی...^{۴۴۲}

لشکریان سلجوقیان اقطاع را حق خود می‌دانستند، و اگر در این امر کوتاهی می‌شد، سر به شورش برمی‌داشتند. مثلاً، هنگامی که وزیر سلطان مسعود سلجوقی اقطاع سدیگان به لشکریان داد، آنها به تائبک قراسنقور روی آوردند. ظهیرالدین نیشابوری در این باره می‌گوید:

[کمال‌الدین محمد وزیر] سردی ستھور و دلاور بود با کفایت و شہادت تمام... و اسرا را حرمت نگاه نمیداشت و نان پاره یکسان به لشکر میداد اسرا باتفاق استعماله‌ناسبه با تائبک قراسنقور نوشتند که وزیر با ما استخفاف و استهزا میکند و کس را وزن و محلی نمی‌نهد سلطان را بر تو متغیر گردانیده تدبیر کار او بوقت خویش بکن مباد که استیلا زیاده شود...^{۴۴۳}

سلجوقیان اقطاع‌هایی به عنوان اسلک شخصی به نزدیکان و خدمتگذاران خود بخشیدند. این گونه اقطاع‌ها معمولاً مادام‌العمر یا به صورت موروثی واگذار می‌شدند، اگر چه در پاره‌ای از موارد در زمان حیات منقطع قابل فسخ بودند. ظاهراً اقطاع‌های همسران سلجوقیان و روحانیان از این گونه بوده‌اند.^{۴۴۴}

صاحبان اقطاع شخصی هیچ‌گونه تعهدی نسبت به سلطان یا دولت نداشتند، و در بعضی موارد از معافیت مالیاتی استفاده می‌کردند. با این همه، اقطاع‌های موروثی و شخصی از اسلک خصوصی متمایز بودند. چرا که اقطاع شخصی به اراده سلطان قابل فسخ بود—حتی اگر اقطاع موروثی بود.^{۴۴۵}

اقطاع‌هایی که در ازای خدمت نظامی و اداری یا بعنوان ملک شخصی به افراد واگذار

۴۴۱. سلجوقنامه. پیشین، ص ۳۰.

۴۴۲. داحه‌الصدور و آیه‌المرود. پیشین، ص ۱۳۱. ظهیرالدین نیشابوری تعداد سپاهیان اقطاع‌دار را پنجاه هزار نفر آورده است (سلجوقنامه. پیشین، ص ۳۲).

۴۴۳. همان، ص ۵۷.

۴۴۴. Lambton, "Iqlā", پیشین، ص ۴۶.

۴۴۵. مالک‌وزاد در ایران. پیشین، ص ۱۴۱-۱۴۲.

می‌شدند، در پاره‌ای از سواراد از مداخلهٔ مأسوران دیوان معاف بودند. از این روی در این دوره وابستگی رعایای اسلاک اقطاعی افزایش یافت، «و غالباً آزادی سیر و سفر از [رعایا] سلب میشد و کارار از بیگاری ناگزیر بودند»^{۴۴۶} چنان‌که هنگامی‌که رعایای اتابک زنگی از موصل به ساردین نزد حسام‌الدین تیمورتاش رفتند، زنگی آنها را به موصل برگرداند.^{۴۴۷} مقطع‌ها و مأسوران اداری نیز به ارادهٔ خویش «رسوم ناپسندیده» وضع می‌کردند، و بدین سبب «رسیدگان» از دهات بسیار بودند.^{۴۴۸}

بهرگونه، در زمان سلجوقیان اقطاع داری بسیار گسترش یافت، تا جایی که به گفتهٔ راوندی «بندگان خاص خویش را سلطان از اقصای ولایت تا شام و ساحل محیط اقطاع داد...»^{۴۴۹} در واقع آنچه تجزیهٔ حکومت سلجوقیان را باعث شد، رواج اقطاع نظامی و دیوانی بود که به سبب آن مقطع‌های بزرگ عملاً مستقل شدند و به تدریج از حکومت مرکزی جدا گشتند. اتابک‌نشینهایی در آذربایجان ایران و فارس و لرستان بوجود آمدند، و سلسله‌های اتابکان ایلدگزیان، سلغوریان و هزاراسبیان حکومت خود را تأسیس کردند. سرزمین کوهستانی غور در خاور هرات در زمان حیات سنجر مستقل گردید، و در اواسط قرن ششم هجری فمری خوارزمشاهیان حکومت مستقلی تشکیل دادند.^{۴۵۰}

البته، در اروپا نیز سیاست اهدای مشروط زمین یا درآمد آن، توسط کارولینژیها به ایجاد سلوک‌الطوایفی و حکومت‌های مستقل منجر گردید. حتی قبل از پایان حکومت شارلمان وابستگی واسالها به لردها بیشتر از وابستگی آنها به شاه بود. بدین ترتیب، تعهدات واسالی به دست فراسوشی سپرده شدند، و حکومت‌های مستقلی در سراسر اروپا ایجاد گردیدند.^{۴۵۱}

تکامل اقطاع در دورهٔ مغول: در زمان سلجوقیان اقطاع به نحو آشکاری به وسیله‌ای برای اعمال بزرگان لشکری و صحرائشبان بر روستاییان ایرانی تبدیل شد، و بر اثر آن سلسله‌های مستقلی بوجود آمدند که بر فلات ایران و آسیای صغیر، بین النهرین و ساوراء النهر تسلط گشتند. این اشرافیت ترک نژاد تا اندازه‌ای با حملهٔ مغول از میان برداشته شد. اما هنگامی‌که حکومت مغولها در ایران تثبیت یافت، ایلخانان مانند گذشته مجبور شدند که بتدریج نهادهای قدیمی را از نو رواج دهند. چراکه آنها نیز با یک اقتصاد طبیعی مواجه بودند که تنها تفاوت آن با گذشته ویرانی عظیم آن بود.

در آغاز، سپاهیان مغول مجاری دریافت نمی‌داشتند، و تنها غنائیم جنگی — حتی پس از آن که سهمیهٔ سران مغول را از آن جدا می‌کردند — زندگی آنها را تأمین می‌کرد.^{۴۵۲} لیکن پس از این که سرزهای امپراتوری مشخص گردیدند، و ایلخانان به سلطنت رسیدند، دیگر اداسه

۴۴۶. همان، ص ۱۴۴.

۴۴۷. همان.

۴۴۸. عتبه‌الکتبه، پیشین، ص ۵۶.

۴۴۹. داحه‌الصدر و آیه‌السرد، پیشین، ص ۱۲۹.

۴۵۰. تاریخ ایران، جلد اول، پیشین، ص ۳۰۴-۳۰۵.

۴۵۱. Ganshof، پیشین، ص ۵۶-۵۸.

۴۵۲. البته، امیران تومان، هزاره و فرماندهان واحدهای کوچکتر مجاری دریافت می‌داشتند.

سیاست قبلی اسکان‌پذیر نبود، چرا که مقدار غنایم کاهشی یافته بود، و سهمیه‌ای که پس از پرداخت سهم بزرگان خاندان مغول، باقی می‌ماند، قابل ملاحظه نبود. این اوضاع و احوال و نیز لزوم وجود سپاه دائمی، ایلخانان را بر آن داشت که به سپاهیان معمولی نیز سواجی بپردازند. در آغاز پرداخت سواجی به سپاهیان بصورت جسی بود، اما سهمیه‌های ماهانه ناچیز بودند، و گذشته از این در زمان گیخاتو به علت ناپسندانی اوضاع اقتصادی و اختلاسی فرماندهان بزرگ، پرداخت سهمیه آذوقه یکسره متوقف گردید. در این زمان جیره سپاهیان را حواله می‌کردند، و این حواله‌ها غالباً وصول نمی‌شدند بدین سبب سربازان حواله‌های خود را به دلالان به نصف ارزش آن می‌فروختند. غازان‌خان که وارث چنین وضعی بود، دستور داد که به هنگام برداشت محصول معادل وجوه برات‌هایی که به حساب سپاهیان و بر عهده اراضی می‌نوشتند، غله انبار کنند و به حاکم نظامی محل بپردازند تا در موقع لزوم بابت سواجی سپاهیان یا در برابر حواله‌های آنها پول نقد بدهد.^{۴۰۳} لیکن اقتصاد طبیعی و روبه‌زوال آن زمان غازان‌خان را از این کار بازداشت. از این روی وی تصمیم گرفت که مالکد گذشته مزد سپاهیان و سواجی فرماندهان آنها را از راه واگذاری اقطاع‌هایی که در نزدیکی اردوگاه‌های آنان قرار داشتند، بپردازد. «برین نمط اندیشه فرمود و از آب آسویه تا مصر تمتات لشکر را در مدت دوسه ماه اقطاعات معین فرمود.»^{۴۰۴} اگر چه چنین سیاستی با سیاست مرکزیت طلبی غازان‌خان تناقض داشت، لیکن نیروی شرایط اقتصادی - اجتماعی وی را به اتخاذ آن واداشت. و بدین ترتیب، در این دوره نیز بطور کلی متوالیاً همان حوادثی روی می‌دهد که در اواسط عهد عباسیان و اوایل دوره سلجوقیان رخ داد.

البته، واگذار کردن اقطاع در زمان مغولها تنها با غازان آغاز نگردید. نخستین خانهای مغول به تعداد معدودی از سران لشکری اقطاع اهداء کرده بودند.^{۴۰۵} از این گذشته، اقطاع - هایی نیز از زمان پیش از مغولها، خاصه در قلمرو شاهان دست نشاند، وجود داشتند، که محفوظ ماندند.^{۴۰۶}

بهرگونه، بر طبق یرلیغ غازان‌خان که در سال ۵۷۰۲ ق. / ۱۲۰۳ م. صادر گردید، همه لشکریان اقطاع دریافت داشتند، و زمینهای وسیعی که جزو اراضی دیوانی و سلطنتی بودند، به اقطاع اختصاص یافتند. لشکریان هر یک زمینهای کوچکی در دست گرفتند و خود مسئول زراعت آنها شدند. بدین ترتیب، در این دوره سپاهیان مغول بلاواسطه در بیان سلطان و روستاییان قرار گرفتند، و بهره مالکانه را مستقیماً از روستاییان دریافت می‌داشتند.^{۴۰۷} از این گذشته، بر طبق یرلیغ غازانی مقطع نه تنها حق داشت بهره مالکانه را از رعیت دریافت دارد، بلکه نسبت به زمین و آب نیز ذیحقی بود. در عین حال، وی گذشته از بهره مالکانه تمام

۴۵۳. تاریخ مبارک‌غازانی. پیشین، ص ۳۰۰ - ۳۰۲.

۴۵۴. همان، ص ۳۰۳.

۴۵۵. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد دوم، پیشین، ص ۵۶.

۴۵۶. اشپولر، پیشین، ص ۳۲۸.

۴۵۷. در عهد سلجوقیان مقطع‌های بزرگ دیوانی و لشکری‌عیان سلطان و مالکان اراضی خصوصی و اقطاعی قرار داشتند.

مالیات‌هایی را که قبلاً به نفع دیوان اخذ می‌گردید، از روستاییان دریافت می‌کرد، و تنها هـ
تن تبریز غله به دیوان می‌پرداخت. در این یرلیغ وابستگی روستاییان به زمین مورد تأیید قرار
گرفت، و مجازاتی برای روستاییان فراری تعیین شد. قرار بر این شد که هر سال «بینکچی
عارض» به منظور رسیدگی به اقطاع‌ها به اراضی مزبور فرستاده شود. کسی حق نداشت که این
اقطاع‌ها را از راه فروش یا بخشش به دیگری انتقال دهد. پس از سرک سیاهی نیز زمین به
فرزندان متوفی می‌رسید، و چنانچه وی فرزندی نداشت، یکی از غلامان وارث او می‌شد.
امیران صده و دهه نیز این حق را داشتند که در صورت عدم قابلیت مقطع‌ها، از او سلب
مالکیت کنند.

بر طبق فرمان غازانی مقرر گردید که اقطاع‌ها نخست میان امیران هزاره تقسیم گردند،
و سپس آنها زمین اقطاعی را میان امیران صده بخش کنند. امیران صده نیز وظیفه داشتند زمین
را به اقطاع‌های کوچک‌تر و انفرادی قسمت کنند، و آنگاه تقسیم و توزیع اراضی را به حکومت
اطلاع دهند. زمین می‌بایست بر حسب قرعه تعیین شود و حصه هر کس بر دفتر ثبت گردد و
رونوشت اسناد نزد امیر هزاره نگهداری شود. علاوه بر این قرار شد امیر هزاره در ظرف سه‌ماه
آلات و ادوات کشاورزی، مانند اسب و بذر، دریافت دارند.^{۴۵۸} در بخشی از متن یرلیغ
غازانی در «باب اقطاع دادن به لشکر مغول» چنین آمده:

سادران و تبرکانات و خاتونان و پسران و دختران و داسادان و اسراء نومان و
هزاره و صده و دهه و سلاطین و ملوک و بینکچیان و عموم اهالی تمامت
ولایات از آب آسویه تا حدود مصر بدانند که... درین وقت فرمودیم که تمامت
چریک مغول را بشمول عاطفت و عطیه در یک سلک کشند تا هیچ کدام از
انعام ما بی بهره نمانند و در وقت کوچ دادن و بلشگر بر نشستن قدرت و یسار
و استطاعت داشته باشند که سالک محافظت کنند... بنابراین مقدمات فرمودیم
تا در سالک و دیهها آب و زمین موضعی که هر یک نزدیک و مناسب ایشان
باشد از اینجو و دالای و زاراع آبادان و خراب ایلغامیشی کرده بموجبی که در
دفاتر و قوانین مثبت است باسم اقطاع در هر هزاره معین گردانند و تسلیم ایشان
کنند تا متصرف آن شوند... از مواضع آنچه باینجو و دیوان تعلق داشته باشد
جماعت رعایا که از قدیم الزمان باز رعیت آن موضع بوده‌اند و زراعت میکردند
هم بر آن قاعده زرع کنند و بهره آن براستی بچریک رسانند و سال و قوچور و
ستوجهات دیوانی بر موجب مؤاسره و تفصیل که ذکر رفت زیادت و نقصان
نا کرده بلشگر رسانند^{۴۵۹}...

بدین ترتیب، در میان بزرگان صحرانشین و لشکری سلسله مراتب فئودالی اقطاع داری پدید
آمد. در رأس، ایلخان بود، و پس از او به ترتیب امیر هزاره، امیر صده، امیر دهه و سرانجام
مقطع‌های صفی. اقطاع داران مادون تابع و فرمانبردار اقطاع داران سافوق بودند، و همه از
روستاییان اسکان یافته به شیوه فئودالی بهره‌کشی می‌کردند.

۴۵۸. تاریخ مبارک غازانی. پیشین، ص ۳۰۳-۳۰۹

۴۵۹. همان، ص ۳۰۳-۳۰۶

گذشته از این اقطاع ها، یک صدم از اسلاک سلطنتی برای «اقطاع سوقت» در اختیار بزرگان دیوانی و لشکری قرارگرفت. در این حالت، این اراضی از اسلاکی که مستقیماً تحت اختیار فرمانروا بودند، جدا می شدند.^{۴۶۰}

با رواج اقطاع نظامی سیاست ایجاد تمرکز غازان خان دچار تزلزل گردید، و راه برای ایجاد سلسله های محلی باز شد. در واقع پس از مرگ غازان خان سلسله های محلی، مانند آل مظفر، اینجویان، اتابکان لر کوچک، اتابکان لر بزرگ، ملوک کرب، جلایریان و غیره، در نقاط مختلف ایران بوجود آمدند.^{۴۶۱}

اقطاع عهد مغول با اقطاع دوره سلجوقیان و پیش از آن، این فرق را داشته است که حق وراثت و حق اقطاع دار نسبت به سردم قلمرو اقطاع رسماً از نظر حقوقی شناخته شده. از این گذشته، در این دوره سلسله مراتب فتودالی و اقطاع داری، شخص تر از گذشته بوده است، و نه تنها زمین و آب، بلکه اشخاص نیز جزو اقطاع بوده اند.^{۴۶۲}

پس از ایلخانان، تیموریان نیز سیاست آنها را راجع به اقطاع دنبال کردند. پادشاهان این دوره اقطاع های وسیعی میان سران نظامی خود و فتودالهای بزرگ ایرانی که جانب ایشان را گرفته بودند، تقسیم کردند. مثلاً، عادل شاه جلایر قصبه خجند را از تیموریان به اقطاع داشت.^{۴۶۳} تیمور محافظت قلعه کترین را به یکی از سرداران خراسان به نام «محمد تورانکه» بیادشاه پوران معروف بود تفویض فرمود و جماعتی از خراسانیان را پیش او بگذاشت و اطراف و نواحی آن ولایت را به اقطاع ناسزد او فرمود.^{۴۶۴} پسر شامشجاع سلطان سیلی نیز اقطاعی در سمرقند داشت. تیمور به رئیس طایفه ترکمانان آق قویونلو، یعنی اوزون حسن، نیز اقطاع هایی در ارمنستان و بین النهرین داد، و اوزون حسن پس از غلبه بر ابو سعید و اسیر کردن وی، بر قسمت اعظم قلمرو خاندان تیموری مسلط گردید.^{۴۶۵} حمدالله مستوفی قزوینی نیز به هنگام ذکر مشکین از بلاد آذربایجان، ولایت مشکین را اقطاع لشگریان می خواند.^{۴۶۶}

در اوایل دوره مغول بتدریج تغییراتی در حقوق اقطاع داران پدید آمد، و منجر به توسعه مصونیت های اداری و مالی آنها شد. مثلاً، در مجموعه دستور الکاتب فی تعیین المواقب در فرمانی مربوط به سال ۷۵۹ ه. ق. راجع به تعیین اقطاع شیخ علی، امیر هزاره، دیگر از تقسیم اجباری اراضی اقطاعی میان امیران صده و درجات پایینتر ذکری بمیان نیامده است. در این یرلیغ تأمین زندگی افراد هزاره به امیر محول شده است، و اقطاع دار به سوازیات مصونیت مالیاتی، از مصونیت اداری نیز برخوردار گردید. در ضمن بر طبق این فرمان افرادی که جزو هزاره نبوده اند،

۴۶۰. اشپولر، پیشین، ص ۳۲۸-۳۲۹.

۴۶۱. تاریخ ایران، جلد دوم، پیشین، ص ۴۳۰-۴۷۸.

۴۶۲. تاریخ مبادک غازانی، پیشین، ص ۳۰۵-۳۰۷.

۴۶۳. منتخب التواریخ معینی، پیشین، ص ۴۱۴. همینطور رجوع شود به همان، ص ۳۷۶، ۴۱۰ و

۴۱۶ راجع به اقطاع های آن دوره.

۴۶۴. ظفرنامه، پیشین، ص ۸۹۷.

۴۶۵. همان، ص ۴۹۹.

۴۶۶. نزهة القلوب، پیشین، ص ۹۴.

از ورود به قلمرو اقطاع منع شده، بازگرداندن رعایای فراری به اراضی اقطاع مورد تأکید قرار گرفته است.^{۴۶۷}

ضاهرآ پدر شیخ علی نیز اقطاع فوق را داشته است:

امیر طغا تیمور بداند که درین وقت اسارت فلان هزاره که داخل تومان اوست بشیخ علی که قدیم پدر او تعلق داشته تفویض فرمودیم...^{۴۶۸}
در مکتوب دیگری راجع به مشاورت در تدبیر مال و محافظت ملک در مجموعه دستورالکاتب درباره اقطاع امیران تومان و هزاره و صده چنین آمده است:
و جماعت اسراء تومان و هزاره و صده که وظایف و جاسگیات گرفته و سواض ولایات با قطاعات در تصرف دارند با سر معاملات و مقاطعات خود می‌روند و بعمارت و زراعت مشغول می‌شوند...^{۴۶۹}

دریافت اقطاع نظامی مشروط به انجام خدمت لشکری بوده است، و بقطع‌ها مجبور بودند که برادران و فرزندان و نواب و خویشان خود را بر «درگاه سلطنت ملازم گردانند»:

پس تدبیر آنست که چون اسرا جاسگیات خود گرفته باشند یا اقطاع در عوض آن از دیوان سده نواب و معتمدان خود را بر سر آن معاملات و اقطاع فرستند و خویشان یک لحظه در شب و روز از سلازمت درگاه سلطنت استبعاد نمایند تا بوقت احتیاج بجواب مخالفان مشغول گردند و اگر اسرا جمعی باشند که با ایشان تشدید و تعنیف نشاید کرد چون خواهند که غیبت نمایند حکم نفاذ یابد که جمعی از برادران و فرزندان و نواب و خویشان صاحب وجود با تمام لشکریان بردرگاه و سلطنت ملازم گردانند تا در وقت حاجت جان سپاری کنند...^{۴۷۰}

در قرنهای هفتم و هشتم هجری قمری دیوانیان و روحانیان نیز از عواید اراضی بهره می‌بردند، و این اراضی در تملک مشروط آنها قرار می‌گرفتند.

مجموعه دستورالکاتب فی تعیین المراقب از دو نوع اهدای مشروط زمین، یعنی ادرار و مقاصد، نام می‌برد، و آن دو را چنین تعریف می‌کند:

ادرار وجهی است که پادشاهان در حق کسی از مستحقان انعام فرمایند و بعد از دیر بر اولاد و احفاد او ابدی مقرر و مسلم دارند و مقاصد آنست که در عوض آن وجه سوزی دیوانی بملیک ابدی بر صاحب او و بر اولاد و احفاد او نسل بعد نسل مسلم دارند.^{۴۷۱}

در رساله خواجه نصیرالدین طوسی راجع به درآمد پادشاهان نیز درباره ادرار چنین آمده است: و کسانی باشند که زری معین ایشان را ادرار کرده باشند که در وجه خراج

۴۶۷. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد دوم، پیشین، ص ۶۳-۶۴.

۴۶۸. دستورالکاتب فی تعیین المراقب. پیشین، ص ۴۰۶.

۴۶۹. همان، ص ۱۸۷.

۴۷۰. همان، ص ۲۰۰-۲۰۱.

۴۷۱. به نقل از دستورالکاتب فی تعیین المراقب، در کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد دوم، پیشین، ص ۶۷.

ایشان رانند، یا بجهت معیشت بایشان دهند.^{۴۷۲}

بدین ترتیب، ادارک که با اقطاع الاوقاف دوره عباسیان مطابقت دارد، و در دوره سلجوقیان نیز اقطاعی شبیه آن وجود داشته است، اهدای بهره سالکانه بوده که به صورت سرورثی به دیوانیان و روحانیان واگذار می‌شده.^{۴۷۳} دیوانیان و روحانیانی که ادار در یافت می‌داشتند، قسمتی از خراج زمین و یا دیگر مالیاتهای یک موضع را صاحب می‌شدند. مثلاً، در مجموعه دستورالکاتب آمده است که «خواجه نجم‌الدین را اداراری بر متوجهات خطیره سحری و مقرست و تمسکات قدیم و جدید بذکر آن ناطق در اجراء آن بتمغچیان اشارت فرمودن خیری بموقع خواهد بود.»^{۴۷۴}

فتودالهای بزرگ دوره مغول نیز برای تابعان و چاکران خود ادار تعیین می‌کردند. در این موارد حصه‌ای از محصول اراضی ملکی به صورت ادار در اختیار اشخاص مختلف قرار می‌گرفت.^{۴۷۵} در پاره‌ای از موارد نیز وجهی از محصول زمینهای وقفی به شکل ادار برای اشخاص مقرر می‌شد. مثلاً، در مجموعه دستورالکاتب در این باره چنین آمده است:

وجهی از محصول فلان وقف بوجه ادار این ضعیف بشرط واقف مقرست و واجب این سال با وجود آنک [آنکه] از دیوان حکم داده‌اند و سحری داشته نرسیده، توقعست که آن وجه را بر سوجب تمسکات که بذکر آن ناطق است از متصرفان استیفا نموده تسلیم ملک الخواص اسیرعلی فرماید.^{۴۷۶}

مقاصه نیز زمینی دیوانی بوده که به مالکیت سرورثی افراد در می‌آمد. صاحب مقاصه از پرداخت مالیات معاف بود، و در اواخر دوره مغول صاحب آن از مصونیت اداری نیز بهره می‌برد. ماهیت اقطاع و مقاصه یکی بوده. تنها تفاوت آنها در این بوده که اقطاع مالکیت مشروط نظامیان، و مقاصه مالکیت مشروط دیوانیان و روحانیان بوده است. از این گذشته، هنگامی که اقطاع سرورثی شد، و از مصونیت‌های مالیاتی و اداری برخوردار گردید، ماهو با مقاصه، و نیز با سیورغال که خود صورت تکاملی از مالکیت مشروط زمین بوده، تفاوتی نداشته است.^{۴۷۷}

تکامل تیول (اقطاع) در دوره صفویه: دولت صفوی در اوایل قرن دهم هجری قمری/ شانزدهم میلادی بر اثر کوشش قبایل چادر نشین ترک بوجود آمد. از این روی زمام اسوار این دولت تا پایان قرن دهم قمری در دست بزرگان چادر نشین ترک (قزلباش) بود، و مأسوران عالیرتبه درباری و حکام ایالات و امیران سپاه از میان آنان برگزیده می‌شدند. منشاء این قبایل متفاوت بود، اگر چه اکثر آنها از آسیای صغیر به آذربایجان و ایران کوچ کرده بودند. در رأس آنها نیز خاندان فتودالی صفوی قرار داشت.^{۴۷۸}

۴۷۲. خواجه نصیرالدین طوسی، پیشین، ص ۳۱.

۴۷۳. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد دوم، پیشین، ص ۶۷-۶۸.

۴۷۴. دستورالکاتب فی تعیین المراتب. پیشین، ص ۳۶۷.

۴۷۵. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد دوم، پیشین، ص ۶۸.

۴۷۶. دستورالکاتب فی تعیین المراتب. پیشین، ص ۳۶۸-۳۶۹.

۴۷۷. درباره سیورغال به بخش آخر این فصل رجوع شود.

۴۷۸. تاریخ ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۴۹۹-۵۰۹.

در آغاز ارتش صفوی از افراد سپاهی قبایل چادر نشین تشکیل شده بود، و افراد اسکان یافته در اقلیت بودند. تازمان شاه عباسی اول حکام از اعیان قبایل قزلباش و گاهی از قبایل دیگر برگزیده می شدند. حکومتیهای درجه دوم نیز در پاره ای از موارد در دست رؤسای قبایل چادر نشین محلی قرار داشتند. گذشته از این، در اوایل دوره صفویان بعضی از حکام ایالات نیز از بستگان خاندان سلطنتی از قبیل پسران، نوادگان، برادران و برادرزادگان پادشاه بودند.^{۴۷۹} سران قبایل چادر نشین لقب خان یا سلطان داشتند، و امیران محلی اسکان یافته را ملوک می خواندند. بعضی از این ملکان تابع حکام ایالات شاهي یا بکلیگان بودند، و برخی دیگر مستقیماً تابع شاه بودند و والی نامیده می شدند.^{۴۸۰} اما در اواخر دوره صفویان والی را حاکم ایالتی می دانستند که از اتباع خاندان سلطنتی همان ایالت باشد. این خاندان سلطنتی قبل از به سلطنت رسیدن صفویان در آن منطقه فرمان می رانده است. این خاندانهای محلی در مازندران، گیلان، قندهار، استرآباد، کردستان، داغستان، گرجستان، خوزستان، مکران و لرستان حکومت داشتند. از میان آنها اسرای محلی والی نشین گرجستان، خوزستان، کردستان، لرستان و سیستان در تمام دوره حکومت صفویان برجای باقی ماندند. بدین ترتیب، صفویه نیز مانند سلسله های پیش از خودشان بعضی از خاندانهای محلی را حفظ کردند، و از آنها برای اداره برخی از ایالات استفاده کردند.^{۴۸۱}

حکومتیهای ولایتی این دوره شبیه به اقطاع های دیوانی دوره سلجوقیان بودند، چرا که حکام تیول دار نسبت به تیول خود دارای اختیارات وسیع اداری، مالی و نظامی بودند. این حکومتها در ازای خدمت نظامی و فراهم آوردن سپاه در اختیار حکام قرار می گرفتند.^{۴۸۲} در واقع، مهمترین خصیصه حکام تصدی فرماندهی قوای نظامی بود، و در نتیجه، اعطای قدرت فرماندهی همواره مقدم بر اعطای حکومت بود. به گفته اسکندر بیگ ترکمان در زمان شاه طهماسب اول سران ایالات بزرگ حاکم ایالات بودند، و همه آنها تیول و انکاء داشته اند. مثلاً طایفه استاجلو «طبل و علم و جیش و لشکر و تیولات معتبر داشتند».^{۴۸۳}

در دوره صفویه بزرگان و خدمتگزاران سواجب یا هدیه ای به نام تیول دریافت می داشتند. این اصطلاح ترکی که در قرن هشتم هجری قمری متداول گشت، عبارت بوده از اهدای تمام و یا سهمی از بهره قشودالی اراضی معینی. البته، در این دوره اقطاع ها به چند دسته کلی قسمت می شدند، اما در مورد همه آنها اصطلاح تیول بکار می رفت.^{۴۸۴}

۴۷۹. رهربرن، پیشین، ص ۵۹۱-۶۸.

۴۸۰. تاریخ ایران، جلد دوم، پیشین، ص ۵۱۱.

۴۸۱. رهربرن، پیشین، ص ۱۰۹-۱۳۰.

۴۸۲. مالک و ذراع در ایران، پیشین، ص ۲۱۵.

۴۸۳. تاریخ عالم آرای عباسی، جلد اول، پیشین، ص ۱۳۸.

۴۸۴. مالک و ذراع در ایران، پیشین، ص ۲۱۷-۲۱۹. اصطلاح تیول در زمان مغولها نیز بکار رفته است. مثلاً به گفته حافظ ابرو در زمان سلطان ابوسعید بهادرخان «امیر علی پادشاه بسوی تیول خود رفت و انزوا و عزلت گزید» (ذیل جامع التواریخ (شیدی، پیشین، ص ۱۴۱).

هنگامی که شخصی به اسارت ایالتی منصوب می‌گشت، تیولی به او واگذار می‌گردید. مثلاً، در سال ۹۲۵ ه.ق. / ۱۵۱۹ م. صدر خراسان به نام غیاث‌الدین محمد از طرف شاه صفوی به منصب امیری رسید، و ولایت هرات رود به اقطاع او مقرر گشت.^{۴۸۵}

استقلال مالی حاکم در زمانها و مکانهای مختلف به یک سیزان نبود. در دوره‌هایی که قدرت دولت مرکزی کاهش می‌یافت، حکام در اسور مالی از کسی اطاعت نمی‌کردند.^{۴۸۶} در پاره‌ای از سوار نیز به حکام استقلال کامل اداری و مالی اهداء می‌شد. مثلاً، شاه عباس اول حکومت فارس را همراه با امتیازات مالی و اداری به الله وردی خان واگذار نمود.^{۴۸۷}

بهرگونه، حکام ایالات در اوایل دوره صفویه بعنوان تیول دار ایالت تحت فرمان خود تلقی می‌شد، و بعنوان تیول دار سردی بسیار نیرومند بود.^{۴۸۸} وی از اختیارات وسیعی، مانند حق نظارت عمومی بر سازمانهای اداری و قضایی، برخوردار بود. برای نمونه، در فرمان انتصاب شاهزاده سلطان ابراهیم میرزا به سمت حاکم مشهد و ناظر آستان قدس رضوی، به او یادآوری می‌شود که «در تحقیق و تنقیش حال هر کس از ابراء و حکام و تیولداران و دارویشان و عیال و کلاتران... اهتمام نموده در منع و نهی ایشان از اعمال ناصواب مسامحه و اهمال ننماید.»^{۴۸۹}

شاهزادگان این دوره از حق قضاوت در ایالات برخوردار بودند. بعضی از حکام نیز از این امتیاز استفاده می‌کردند. مثلاً، افراد خانواده زیاد اوغلی که از سالیان دراز حکام قرا باغ بودند، تیول و امتیازات قضایی داشتند. با اینهمه، شاهان صفوی، بویژه شاه عباس اول، برای خود این حق را محفوظ داشته بودند که در صورت لزوم در کار قضاوت دخالت کنند.^{۴۹۰}

شاه عباس اول بانی قدرت صفویه را دگرگون ساخت، و دیگر مانند شاهان پیشین صفوی بر قوای ایلی اتکاء نمی‌کرد. وی قوای جدیدی از عناصر غیرایلی بوجود آورد، و برای تأمین زندگی سپاهیان جدید بخشی از اسلاک سلطنتی را به شکل تیول در اختیار آنها قرار داد. این تیولها موروثی بودند، مگر این که تیولدار از خدمت استعفاء می‌داد. «در مورد قشون ثابت هر یک از تیولها را به چند دسته از سپاهیان میدادند که بهر یک از افراد، تا بدین گونه افراد تیولدار در اسر وصول مالیات دچار اشکال نشوند.»^{۴۹۱} در پاره‌ای از سوار تیولداران سواجب خود را از خزانه سلطنت می‌گرفتند، و در بعضی موارد از محل تیول خود.^{۴۹۲} بدین ترتیب، به گفته شاردن «حقوق هر کس، حتی یک سرباز ساده، از عواید یک دهکده یا اراضی دیگر»

۴۸۵. دهر برن، پیشین، ص ۸۲.

۴۸۶. قاریخ عالم‌آرای عباسی. جلد اول، پیشین، ص ۴۳۵.

۴۸۷. همان، ص ۵۱۵.

۴۸۸. دهر برن، پیشین، ص ۸۴-۸۵، ۱۴۵-۱۴۶.

۴۸۹. به نقل از افضل‌التواریخ. در همان، ص ۹۲.

۴۹۰. همان، ص ۹۶-۹۷.

۴۹۱. مالک‌وزارخ در ایران، پیشین، ۲۱۷.

۴۹۲. همان، ص ۲۱۶-۲۱۷.

تعیین می‌گردید.^{۴۹۳}

گذشته از تیولهای لشکری، قسمتی از اسلاک خالصه (سلطنتی) و بسیاری از اراضی دیوانی بصورت سوقت یا دائمی، تیول‌سأوران حکومت، درباریان، روحانیان، خستگزاران جزء، اصناف درباری بودند. برای نمونه، سأسوران عالی‌رتبه، مانند قوری‌باشی، تنگچی آقاسی، قولر آقاسی، و غیره، تیول داشتند؛ قوری‌باشی ۲۵۸۰ تومان و ۳۳۸۷ دینار از کار زمین فارس به تیول داشت؛ گلپایگان تیول قولر آقاسی بود؛ و تنگچی آقاسی از الکاء ابرقوه ۷۱۱ تومان و ۱۰۳۵ دینار تیول داشت.^{۴۹۴}

خستگزاران جزء تیولی بدنام «همه ساله» داشتند. همه ساله عبارت بود از اتعاسی که در ازای خلعتی به اشخاص واکذار می‌شد، و شامل مبلغ ناچیزی از خراج (جلسی یا پولی) اراضی معینی بود. دریافت کنندگان این پاداش حق مداخله در اداره و حکومت نواحی که آن اراضی در آن واقع شده بودند، نداشتند، و مبلغ آن را به موجب حواله یا براتی که به عهده خزانه‌داری محل مورد نظر می‌شد، دریافت می‌داشتند.^{۴۹۵}

افرادی مانند مشعلدار، فرشباشی، صاحب جمع سیوه خانه، مسئول آبدارخانه و قهوه‌خانه نانه‌نویس، زرگرباشی، مساح، سگرباشی، سقاباشی، عطارباشی، و دهها شغل دیگر نیز همه سواجب و تیول داشتند.^{۴۹۶}

در دوره صفویان خاندانهای قدیمی نیز مانند سابق تیول‌دار بودند. در نواحی خاصه که قزلباشها در آن مستقر نبودند، و قوای محافظ و مدافع آنها را منحصرأً سلازمان درباری تشکیل می‌دادند، مین‌باشیان و یوزباشیان فرماندهی داشتند. اکثر این فرماندهان از خاندانهای اشرافی و برجسته محلی بودند و از عنوان یکی استفاده می‌کردند. مثلاً، در کتاب جامع‌مفیدی آمده است که اولین مین‌باشی که در یزد علم استقلال برافراشت، شخصی بود به نام مولانا فخرالدین احمد باقی. اجداد وی از دیرباز از برگزیدگان باقی بودند. مولانا فخرالدین نیز در دوره شاه‌عباس اول به دربار صفوی آمد و مأمور شد که در باقی و یزد در حدود سیصد سزدر بعنوان «سلازمان سرکار خاصه شریفه» گردآوری کند تا در لشکرکشی‌ها در زمره سلازمان سلطنتی خدمت کنند. در عوض شاه عباس «ولایت باقی و سریزد و فخرج یزد و بعضی از محال حومه کرمان و مغازه و نوقات و غیر ذلک را به تیول و غبط او مقرر فرمود... موسی‌آلپه در حکومت آن ولایات استقلال یافت.»^{۴۹۷} در زمان شاه طهماسب اول نیز ملکان سیستان تیول و سیورغال داشتند. به گفته مؤلف احیاءالملوک در آن زمان از چهارده بلوک سیستان، چهار بلوک آن متعلق به امیرسلطان بوده است، و ده بلوک دیگر «به تیول ملک الملوک [سلطان محمود] مقرر» بوده.^{۴۹۸} یکی دیگر از فئودالهای قدیمی آن دوره نیز ملک شاه‌حسین

۴۹۳. سیاحتنامه شاردن، جلد هشتم، پیشین، ص ۲۶۶.

۴۹۴. باستانی یاریزی، پیشین، ص ۱۸۴-۱۸۶.

۴۹۵. تاریخ ایران، جلد دوم، پیشین، ص ۵۵۹. همین‌طور کمپفر، پیشین، ص ۱۱۹-۱۲۰.

۴۹۶. باستانی یاریزی، پیشین، ص ۱۸۹-۱۹۰.

۴۹۷. به نقل از جامع‌مفیدی، در دره برن، پیشین، ص ۱۹۲.

۴۹۸. احیاءالملوک. پیشین، ص ۱۵۷.

سیستانی بود. ملک شاه حسین در رکاب شاه عباس در جنگهای مختلف شرکت کرده و گذشته از اسلاک خصوصی، از شاه عباس «تیول و سیورغال ابدی» داشت.^{۴۹۹}

بهرگونه، شاردن که در نیمه دوم قرن هفدهم چندین بار به ایران سفر کرده است، درباره تیول چنین می نویسد:

تیول بر دو قسم است، زیرا یا این اراضی ضمیمه شغل سعینی است، چون مناصب و مشاغل بزرگ، بعنوان حقوق، زمین هائی ضمیمه دارند، که همیشه منضم بآن شغل است؛ یا آنکه از طرف دیوان محاسبات به تیول برگزار میشود، که موجب یا حقوق همه ساله مأسوران از آن دریافت گردد، فی المثل، شاه مأسوری را با سواجب پانصد فرانک بخدش می پذیرد، دیوان محاسبات بازای این مبلغ دهکندهای را تیول اوسی کند، که طبق محاسبه، معادل پانصد فرانک درآمد سالانه دارد. تقریباً همیشه زمین، که تیول شد، درآمدی دارد و در صورت فقدان درآمد، پیشکار ایالت، که محل حواله در قلمرو اوست، کسر آثرا تدارک می بیند، یا آنکه تیولی باو میدهد، که بیش از پانصد لیور عایدی دارد، و آن دیگری اضافه مبلغ را به مباشر باز می گرداند... اسلاکی که باین نحو تیول اشخاص می گردد، از زانهای بسیار قدیم برآورد شده است...^{۵۰۰}

اراضی که به تیول داده می شدند، مورد تقبیش مأسوران دولت قرار نمی گرفتند، چنان که به گفته شاردن:

زمینهایی که بجای سواجب اشخاص در تیول آنها قرار می گیرد، تحت بازرسی مأسوران شاه قرار ندارد، و بمنزله ملک شخصی کسی است که بوی واگذار شده است. وی با درآمد وساکنان آن تیول بهرنوعی که دلش بخواهد رفتار می کند، و شبیه اسلاک [بنفیس] ما در اروپاست.^{۵۰۱}

تیول داران در اراضی خویش از دو حق عمده برخوردار بودند: نخست آن که هنگامی که آنها در دهات بسر می بردند، رعایا مجبور بودند وسیله اعاشه آنها را تأمین کنند، و دوم آن که حق اربابی آنها شامل باج و خراج و دریافت جریمه از روستاییان می شد.^{۵۰۲}

صاحبان تیول مازاد تولید را به مصارف بیهوده اختصاص می دادند، و در بهبود وضع کشاورزی و بازسازی تولید سرمایه گذاری نمی کردند. کمپفر در این باره می گوید:

در میان تیولداران از بیگبریگی ها، خانها و سلطان ها دیده می شوند. اینها بر اثر میل شدیدشان به تقلید از جلال و شکوه دربار تقریباً همه عواید ناحیه تحت حکومت خود را به مصرف بیجا می رسانند.^{۵۰۳}

۴۹۹. همان، ص ۴۹۹ و نیز ۴۶۶-۵۲۳.

۵۰۰. سیاحتنامه شاردن، جلد هشتم، پیشین، ص ۲۹۶.

۵۰۱. همان، ص ۲۹۸.

۵۰۲. همان، ص ۲۹۸. همینطور رجوع شود به مالک دزاد در ایران، پیشین، ص ۲۲۱-۲۲۲.

۵۰۳. کمپفر، پیشین، ص ۱۰۹.

سیورغال

مقدمه: سیورغال^{۵۰۴} زمینی (از یک ایالت تا یک ده) بود که سلطان به تابعان خویش واگذار می کرد تا بصورت سوروئی از مازاد حاصل از آن استفاده کنند. این نوع واگذاری زمین متکاملترین شکل اهدای مشروط اراضی به فئودالهای لشکری، اداری و روحانی بوده است، و نتیجه تکامل منطقی و طبیعی اقطاع بشمار می رود. تفاوت اصلی حقوقی سیورغال با اقطاع و تیول نیز در آن بوده که آن یک از مصونیت اداری و قضایی برخوردار بوده، صاحبان آن از خدمت نظامی و اداری معاف بودند.^{۵۰۵} اهمیت تاریخی انواع مصونیتها نیز بیشتر در ایجاد شرایطی بوده است که در آن رعایا به شکل مشخص تری به سالک وابسته می گردیدند. در عین حال، جدا شدن قلمرو فئودالها از سرزمین تحت اداره دولت، و استقلال سیاسی وی در ملک خویش نیز حایز اهمیت است. مصونیتهایی که صاحب سیورغال کسب می کرد، سهمترین وسیله اعمال اجبار غیر اقتصادی، به معنای انواع گوناگون تقیدات روستاییان، بود، و وابستگی رعایا به سالکان را افزایش می داد.

تکامل سیورغال در دوره مغول: سیورغال در اواسط قرن هشتم هجری قمری در عهد ایلخانان رواج یافت، اگر چه اقطاع هایی که از مصونیتهای مختلفی برخوردار بودند، در زمان سلجوقیان و اوایل دوره مغول نیز وجود داشتند. همانگونه که پیش از این گفته شد، در دوره سلجوقیان میل غالب اقطاع داران لشکری و دیوانی بر آن بود که تمایز میان اقطاع لشکری و دیوانی را کاهش دهند و هر دورا به نوع واحدی تبدیل گردانند تا از هرگونه مداخله عمال حکومت مصون باشند. بتدریج نیز اقطاع داران این امتیازات را از سلاطین کسب کردند. اما نشاء مصونیت نه عنایت حکومت مرکزی، بلکه شناسایی رسمی و حقوقی پویش تکامل مالکیت فئودالی بود. بهرگونه، یکی از نخستین فرمانهای راجع به چپیری مانند سیورغال در زمان ابوسعید بهادر خان در نیمه اول قرن هشتم هجری قمری صادر شده است. بر طبق این فرمان بخشی از سغان همراه با مصونیت مالیاتی بصورت سوروئی به شیخ زاهد واگذار می گردد.^{۵۰۶} خانواده شیخ نیز در زمان شاه طهماسب همچنان این سیورغال را در اختیار داشتند.

ستون دوره جلالریان و تیموریان از سیورغالهای بسیاری نام می برند، لیکن از امتیازات و مصونیتهای سیورغالهای آن زمان کمتر سخن می آورند. مثلاً، در ظفر نامه آمده است که «بعد از فتح خراسان از آثار انتقام صاحب قران گیتی ستان بعد از آنکه جماعتی از [اهالی جوین] بتبع قهرگشته شدند، آن فریه بسورغال از اقطاع وارشان امیر حاجی گشت و تا غایت اهالی آنجا بارکش و کارگزارایشانند...»^{۵۰۷}

۵۰۴. سیورغال کلمه ای مغولی به معنای عطیه است.

۵۰۵. همانگونه که اشاره شد، پیش از رواج سیورغال نیز پاره ای از اقطاع داران از مصونیت های اداری و قضایی برخوردار بوده اند.

506. F.M. Cleaves, The Mongolian Documents in the Musée de Téhéran, *Harvard Journal of Asiatic Studies*, vol. 16, Nos. 1 and 2 June 1953, PP. 107.

۵۰۷. ظفر نامه. پیشین، ص ۲۱۸. در مجموعه دستور الکاتب نیز اشاراتی راجع به اهدای سیورغال در عهد جلالریان وجود دارد. مثلاً، رجوع شود به دستور الکاتب فی تعیین الحراتب. پیشین، ص ۲۵۱، ۴۲۳، ۴۹۳.

در پاره‌ای از اوقات سیورغال بعنوان پاداش به اسراء اهداء می‌شد. چنان‌که به گفته شرف‌الدین علی یزدی اسیر تیمور «بازاء آن کار سردانه که ازو [بیشتر] صدور یافت همان موضع کاوگرش را بهودبری سیورغال او گردانید.»^{۵۰۸} تیمور به‌اعضای خانواده شامشجاع نیز حکومت شیراز و اصفهان و کرمان را واگذار کرد، و به سلطان ابواسحق، نبیره شامشجاع، سیرجان و قلعه آن را «برسم سیورغال کرامت فرمود...»^{۵۰۹}

نظری در کتاب منتخب‌التواریخ معینی نیز از سیورغالی‌های سلسله‌های محلی نام می‌برد: مثلاً، سلسله‌های لر کوچک و آل‌سفر به بزرگان و دست‌نشانگان خود سیورغال می‌دادند.^{۵۱۰} مدارک دوره سلاطین آق‌قویونلو و قراقویونلو تصویر دقیقی از مصونیت‌های سیور- غالباً به‌دست می‌دهند. مثلاً، در سال ۸۵۷ ه.ق. جهان‌شاه قراقویونلو فرمانی در تفویض مال و متوجهات دیوانی موضع جولاه [حلقا] به سیورغال قدوة الاعظم شیخ درائی صادر کرد که مصونیت‌های اینگونه سیورغالها را روشن می‌سازد. در قسمتی از متن این فرمان چنین آمده: کلانتران و کدخدایان و رعایاء موضع جولاه چون بر فرمان جهان مطاع واقف گردند بدانند که مال و متوجهات ایشان را از ابتدای تخاقویل سیورغال قدوة الاعظم شیخ درائی فرموده ارزانی داشتیم. باید او را حاکم و داروغه خود دانسته، از سخن و صواب دید او تجاوز نمایند و سال و متوجهات خود را بی‌قصور و انکسار بدو جواب گویند. با یراق و نوکر به دسنور قول همایون به معسکر مبارک حاضر گردانند...»^{۵۱۱}

بعضی از این سیورغالها به اسرای لشکری واگذار می‌شده است. این سیورغالها از معافیت‌های بسیاری استفاده می‌کردند. ساموران دولتی از ورود به این اراضی منع می‌شدند و «قلم و قدم کوتاه و کشیده» می‌داشتند. در فرمان مورخ ۳ رجب ۸۵۹ ه.ق. در واگذار کردن بلوک هرات و سروست و بوانات در فارس به سیورغال امیرجلال‌الدین ترخان آشکار است که پاره‌ای از رعایای مواضع ناسبرده متعلق و وابسته به امیر می‌گردند، و مصونیت قضایی و اداری به امیر واگذار می‌شوند. قسمتی از متن این فرمان چنین است:

امیرجلال‌الدین ترخان که بدین صفات رضیه انصاف دارد مدت‌هاست تا طوق عبودیت برگردن و حلقه رقیب درگوش و کمر اطاعت بر میان... عنان عنایت و زمام عاطفت بصوب تربیت و تمشیت او معطوف نمودیم و بلوک هرات و سروست و بوانات که از معظمت بلوکات دارالسلطنه شیراز است در بسته... به او ارزانی فرمودیم که

۵۰۸. ظفرنامه، پیشین ص ۳۷۰. هودبری که در بسیاری از احکام تیموری و متون قرن نهم قمری آمده، مرادف با سیورغال یا نوعی از آن بوده است.

۵۰۹. همان، ص ۴۰۵.

۵۱۰. منتخب‌التواریخ معینی، پیشین، ص ۶۵، ۱۸۶. به گفته نظری^{۵۱۲} بعد از فتح بغداد سلطان صاحب‌قران [تیمور] ایلچیان با حضار سرداران بلاد دیار بکر و سالاران تراکمه آق - قویونلو و قراقویونلو و سایر دیگر ترکمانان روان گردانید. بعضی که روی انقیاد بدرگاه نهادند سیور غالات یافته ایل‌والوس ایشان مصون و محفوظ ماندند... (همان، ص ۳۵۸).

۵۱۱. فرمانهای ترکمانان قراقویونلو و آق‌قویونلو. پیشین ص ۲۵-۲۶.

آنچه از مال و منال و سایر جهات آنجا بدیوان‌سی‌رسد سوی غلّه مقاسمه تصرف نماید و ابتدا [ی] ثیلان ثیل مقاسمه تعلق به امیرسشارالیه داشته باشد که جهت خود مزروع گردانیده حاصل متصرف شود. و جماعت ایوه آباده و محمدحضر و برادران از احشام ایکدشی فارس و فرزند احمدعلی ارغشی که در آن بلوک بزراعت مشغول‌اند از احشام مفروز شناخته داخل بلوک مزبور دانسته متعلق به امیرسشارالیه باشند.

این منشور... سمت اصدار و شرف‌نفاذ یافت تا اسراء عظام نامدار و وزراء کرام عالی مقدار و نواب و دیوانیان برین سوجب مقرر دانسته هرسال مال و منال جهات بلوک و جماعت احشام مذکوره در وجه مواجب امیراعظم سنارالیه حساب نمایند و اصلاً حوالتی بر آنجا نکنند.

سادات و قضات و سوالی و شایخ و اصول و کلانتران و اهالی و کدخدایان و ارباب و مزارعان و جمهور مقیمان آن بلوک و جماعت احشام مذکوره باید که شرایط اطاعت و انقیاد سرعی داشته از اواسر و نواهی امیرسشارالیه و گماشتگان او... تجاوز ننمایند و سراسم تقویت و تمشیت تقدیم نموده مال و منال و سایر جهات به سوجب حواله و برات ایشان جواب‌گویند و در جمیع امور و قضایا رجوع بدیشان نموده مجال مداخلت غیرمجال شمرند و جهات و رسومی که همیشه متعلق بداروغگان بوده مخصوص اودانند.

کلانتران احشام تراکمه به تخصیص قنغرادر بزرگ قلم و قدم کوتاه و کشیده داشته به علت مال و جهات و حق‌الحمايت و خارجیات و قسمت و طرح و قلان و بیگار و غیره مزاحم و متعرض ایشان نشوند...^{۵۱۲}

در قرن نهم هجری قمری درباره‌ی از سوارد شاهزادگان و اسرای محلی فرمانروایی یک ناحیه را به سیورغال دریافت می‌داشتند. مثلاً، امیرشمس‌الدین بن حاجی شرف از سلسله اسرای بدلیس در سال ۸۲۰ ه. ق. حکومت و سیورغال بدلیس را بدست آورد.^{۵۱۳} در سال ۸۷۰ ه. ق. نیز اوزوند حسن «سلطنت مملکت خراسان» را به پسرش واگذار کرد، و «مال و متوجهات» آن ناحیه را به سیورغال وی درآورد. برطبق این فرمان «مال و متوجهات آن ممالک به طریق هودبری سیورغال» به یادگار محمد واگذار گردیده بدین شرح:

سادات و حکام و قضات و شایخ و سوالی و معارف و مشاهیر و صدور و صواب و اشراف و اهالی و اصول و اعیان و جمهور سکنه و متوطه ممالک خراسان... و امیرتومانان و هزارجات و دهجات و ایل‌والوس و کلانتران و سرخیلان و اعراب و احشام و فریق بلوچ و سستحفظان حصون و قلاع و مقیمان صحاری و جبال و ممالک باید که آن عزیز فرزند را من حیث الاستقلال والی و حاکم خود دانسته... و مال و متوجهات آن ممالک را به طریق هودبری سیورغال دانسته، به سوجب حوالات وزراء و دیوانیان و عمال و گماشتگان او جواب‌گویند...^{۵۱۴}

۵۱۲. همان، ص ۲۸-۳۰.

۵۱۳. همان، ص ۲۰-۲۲.

۵۱۴. همان، ص ۷۰-۷۱.

یکی از سیورغالهای مذهبی این دوره، سیورغال ابدی سید رفیع الدین عبدالغفار شیخ الاسلام آذربایجان بود. بر طبق فرمانی که در سال ۸۷۵ ه.ق. توسط اوزون حسن صادر شد، "موضع انبند از اعمال رودقات نواحی تبریز" به شیخ واگذار گردید. در قسمتی از این فرمان چنین آمده است:

فرزندان اعزه دولتیار و اسراء نامدار و وزراء عالی بمقدار و حکام و نواب و دیوانیان و گماشتگان آذربایجان فخاصه دارالسلطنه تبریز بدانند که درین وقت از ابتداء توشقان نیل انبند را از اعمال رودقات نواحی تبریز مع سال و ستوجهات دیوانی آن سیورغال ابدی... سید [رفیع الدین] عبدالغفار... فرمودیم و ارزانی داشتیم و این حکم... سمت اصدار یافت تا... موضع مذکور را به تصرف و کلا و گماشته حضرت مشارالیه گذارند و سیورغال ابدی آنحضرت شناسند و از سال و اخراجات و زواید و عوارض و سایر تکالیف دیوانی معاف و مسلم و حر و سرفروغ القلم دانند و من جمیع الوجوه تعرض نرسانند و قلم و قدم و نظرو بصر کوتاه و کشیده داشته، از رعایا [ی] آنجا مطالبتی ننمایند... کدخدایان و رعایا [ی] قریه مذکوره باید که سال و ستوجهات و جهات دیوانی خود را به و کلاء حضرت قسمی پناهی جواب گویند... از جوانب برین جمله بروند و از فرسوده درنگذرند و همه ساله حکم مجدد نطلبند...^{۱۰۹}

در دوره آق قویونلو و قراقویونلو نه تنها اسیران و روحانیان، بلکه دیوانیان عالیرتبه نیز سیورغال دریافت می داشتند. مثلاً، در سندی که به تاریخ ۹۰۴ ه.ق. از طرف امیر الوند قراقویونلو صادر شده است، موضع نهر آس نزدیک گلپایگان به سیورغال ابدی خواجه جلال الدوله وزیر شاه واگذار گردید. در ضمن، این سیورغال نیز از پرداخت عوارض بیشمار معاف بوده است، و مصونیت اداری داشته.^{۱۱۰} البته، باید در نظر داشت که اگرچه صاحبان سیورغال از پرداخت مالیاتهای گوناگون معاف می شدند، اما صاحب سیورغال این عوارض و مالیاتها را به نفع خود از رعایا می ستانده است. بدین ترتیب، کماکان بار عمده مالیات بردوش روستاییان باقی می ماند، و به سبب مصونیتهای صاحب سیورغال، وابستگی رعیت به وی افزایش می یافت.^{۱۱۱}

تکامل سیورغال در دوره صفویه: در دوره صفویه بسیاری از شاهزادگان، اسیران، دیوانیان و روحانیان سیورغالهای ابدی که از مصونیتهای اداری و مالی برخوردار بودند، وجود داشتند. معمولاً این سیورغالها از محل اراضی بایر یا زمینهای خالصه به اشخاص واگذار می گردیدند. در اکثر موارد سیورغال پس از سرگ صاحب اصلی آن میان وراث قانونی او قسمت می شد، مگر در مواردی که حکومت آن را پس می گرفت، و یا کسی آن را غصب می کرد. گذشته از این، دیوان می بایست پاره ای از سیورغالها را پس از سرگ صاحب اصلی آن مجدداً مورد تأیید قرار دهد.^{۱۱۲}

۵۱۵. همان، ص ۷۴-۷۶.

۵۱۶. همان، ۱۲۴-۱۲۷.

۵۱۷. مالک وزارت در ایران، پیشین، ص ۲۰۹-۲۱۰.

۵۱۸. همان، ۲۲۷-۲۳۸.

قسمتی از سیورغالها نیز بعنوان پاداش اهداء می شدند. مثلاً، در عالم آرای شاه اسماعیل آمده است که شاه اسماعیل به هنگام دریافت خبر تولد شاه طهماسب قسمتی از املاک خالصه (سلطنتی) را بعنوان "مشتولاق" به سیورغال مخبر در آورد.^{۱۹} یا این که چون شاه اسماعیل به زیارت نجف اشرف رفت، "خدمتکاران آن آستانه را... سیورغال عنایت فرمودند."^{۲۰}

با اینهمه، "کاملاً روشن نیست که در دوره صفویه اصطلاح سیورغال در چه مورد منحصر به معنای سوروئی و در چه مورد منحصر به معنای تیولی بوده است که بجای مزاجب و حقوق به اشخاص می بخشیده اند."^{۲۱}

همانگونه که اشاره شد، سیورغالها از محل اراضی بایر و یا خالصه به اشخاص واگذار می گردیدند. مثلاً، سیورغال ابدی خلیفه درویش محمد که از طرف شاه طهماسب به او اهداء گردید، و از مصونیت‌های اداری و مالی برخوردار بوده، زمین بایری بوده است که خلیفه آن را آباد کرده بود. متن این فرمان چنین است:

فرمان همیون شد آنکه چون حسب الحکم جهانمطاع همیون سزرعه قزاقوچ و دوزده رود واقعه در کریوه سراب از اعمال دارالارشاد آورده بیل برافادت بناه خلیفه درویش محمد سعاف و مسلم است که مستوفیان عظام بعد از دایریت بمقدار شش خروار [غله] بوزن تبریز بسیورغال و انعام ابدی او اعتبار نمایند و درینولافادت دستگاه مشارالیه بعزغیه بوسی مشرف شده معروض داشت که مزرعه مزبور را بحال عمارت درآورده و استدعاء حکم مطاع نمود بنابر وفور عنایت بیدریغ شاهانه درباره آن افادت بناه مزرعه مزبوره را بهمانقاعده و بهمانمقدار بسیورغال ابدی او ارزانی داشتیم مستوفیان رقم این عطیه را در دفاتر خلود مثبت و مرقوم گردانیده از شایه تغییر و تبدیل مصون و محروس دانند عمال و متصدیان جهات دارالارشاد مذکوره والکاء سراب و تراکمه تبه حسب المسطور مقرر دانسته سن کل الوجوه قلم و قدم کوتاه و کشیده دارند و بهیچ وجه من الوجوه حوالتی و مطالبتی نکنند بعلت اخراجات و عوارضات بهراسم و رسم که باشد طلبی و توقعی نموده رعایت و مراقبت واجب و لازم دانند و از فرموده تخلف و تمرد نوزند از جوانب برینجمله روند و هر ساله حکم و پروانجه مجدد طلب ندارند.^{۲۲}

در زمان شامسلطان حسین نیز "سزرعه" دولت آباد و کبخسروآباد واقع در ناحیه جوشقان، به سیورغال سوروئی موسی بیک قولنراقاسی، بیگلربیگی سابق آذربایجان، واگذار شد. ظاهراً در این اراضی چهار قنات متروک وجود داشته است، و چهار سال پیش از فرمان سیورغال موسی - بیک دوتا از آنها را دایر کرده بود و در احیای بقیه قنات‌ها کوشیده بود. از این روی، وی از شاه تقاضا می کند مالیات و عوارض دیوانی زمینهایی که از این قنات‌ها بشروب می شده اند، به او بخشیده شود. برطبق فرمان شامسلطان حسین موسی بیک از پرداخت مالیات زاید - و نه مالیات

۵۱۹. عالم آرای شاه اسماعیل، پیشین، ص ۸۵.

۵۲۰. همان، ص ۱۶۸.

۵۲۱. مالک‌وزاراع در ایران، پیشین، ص ۲۲۹.

اصلی - معاف می‌گردد، و حق قضاوت بر روستاییان را نیز کسب می‌کند.^{۵۲۳}
 روحانیان و سادات در دوره صفویه از امتیازات بسیاری برخوردار بودند، و بسیاری از آنها سیورغال داشتند. شاردن درباره سیورغال مذهبی چنین می‌گوید:
 یک نوع موقوفه ارثی هم وجود دارد که موسوم است به سیورغال و در دست خانواده‌های روحانی معتبر و مشهور قرار دارد، و از سالیان دراز نسل به نسل منتقل می‌شود.^{۵۲۴}

در واقع به گفته اسکندربیک ترکمان یکی از ویژگیهای خاص دوره شاه عباس اول این بوده است که «سیورغالات بسیار به سادات داده می‌شد.»^{۵۲۵} البته، به قول اسکندربیک در زمان شاه طهماسب اول نیز سادات عالیرتبه «از سیورغالات که بایشان شفقت شده بود» برخوردار بودند.^{۵۲۶}

در عالم آرای عباسی سیورغال تعداد قابل ملاحظه‌ای از سادات و عالمان شیعه عنوان شده‌اند. مثلاً، میرغیاث الدین محمد از اعظم سادات حسینیّه اصفهان «صاحب سیورغالات کلی بود و حاصل اسلاک و ادارات مسلمانیان آن سلسله قریب به پنجهزار تومان می‌باشد...»^{۵۲۷}
 و میرزا ابراهیم همدانی از سادات طباطبائی از شاه عباس «سیورغال و ادارات سرغوب» داشت.^{۵۲۸}
 میرشمس الدین علی و علی حداد که در زمان سلاطین گورکانی از دیار عرب با «خیل و حشم و خپول و خدم» به خراسان آمدند و در سبزوار رحل اقامت افکندند و «اسلاک و رقبات بسیار» بهم رسانیدند، پنجاه تومان شاهی عراقی سیورغال داشتند.^{۵۲۹}

میرزا ابوطالب و میرزا ابراهیم از سادات مشهور در سال ۱۰۲۵ ه. ق. «در ظل رأفت... شاهانه... از سیورغالات و سایر محصولات اسلاک و رقبات موروثی که به ملکیت ایشان باقی مانده بزرگانه اوقات می‌گذرانیدند.»^{۵۳۰}

میرضیاء الدین فندرسکی که از سادات مهم استرآباد بوده، «اسلاک و رقبات کثیرالمنفع داشت»^{۵۳۱} و میرحیدر از سادات طباطبائی حسینی صاحب سیورغال بود.^{۵۳۲}
 میربیران یزدی پسر شاه نعمت‌الله «سیورغالات کلی» داشت^{۵۳۳}، و شاه سلطان محمد نیز به سیورغالات وی افزود.^{۵۳۴}

۵۲۳. مالک‌وزارح در ایران. پیشین، ص ۲۳۰-۲۳۱.

۵۲۴. سیاحتنامه شاردن. جلد هشتم، پیشین، ص ۴۲۰.

۵۲۵. تاریخ عالم آرای عباسی. جلد اول، پیشین، ص ۴۴.

۵۲۶. همان، ص ۱۴۴.

۵۲۷. همان، ص ۱۴۵.

۵۲۸. همان، ص ۱۵۰.

۵۲۹. همان، ص ۱۵۲.

۵۳۰. همان، ص ۱۵۱.

۵۳۱. همان، ص ۱۵۳.

۵۳۲. همان، ص ۱۸۲.

۵۳۳. همان، ص ۱۴۵.

۵۳۴. همان، ص ۲۲۸.

صوفیان قراجه داغ نیز که در لاهیجان زندگی می‌کردند، در اوایل دوره صفویه "معافیات" و "سیورغالات" داشتند.^{۵۳۵}

به گفته مؤلف احیاءالملوک در زمان شاه سلطان محمد نیز سید محمد کوثری از سادات سیستان سیورغال داشته است.^{۵۳۶}

سندی که در مورد سیورغال ابدی مولانا حسین اردبیلی، یکی از عالمان شیعه که از بستگان شیخ حیدر صفوی بوده، محفوظ مانده، مصونیت‌هایی را که سیورغالهای خانواده‌های سادات و روحانی از آن برخوردار بوده‌اند، روشن می‌سازد. متن این فرمان که در زمان شاه اسماعیل اول در سال ۹۱۵ ه.ق. صادر شده، چنین است:

فرمان همیون شرف نفاذ یافت بوقوف غلام شاه عالم نجم ثانی آنکه بنا بر وفور اعتناء و اهتمام دربار... مولانا کمال‌الدین حسین اردبیل مقرر شد که موضع کزج من افعال خلخال که از رقبات و مسلمیات زاویه سنوره و مقدسه صفویه علیه‌عالیه است و بمبلغ چهل و پنج هزار دینار تبریزی نقد و جنس... داخل جمع است در وجه سیورغال ابدی و انعام سمردی افادت بناه مشارالیه ارزانی داشته مقرر شناسند و مبلغ شش هزار دینار که نموده برینوجه آنجانب در وجه قطع شرعی موسی‌الیه مقرر دانسته و تغییر و تبدیل بقواعد آن راه ندهند و قریه اوسانی و سلطان‌آباد من افعال اردبیل بدستور سابق و قانون استمرار بسپورغال هودبری مشارالیه مقرر دانسته تعرض نرسانند و بعلت اخراجات حکمی و غیر حکمی بر آن حواله‌نشانند و تعرض نرسانند متولیان و ضابطان سرکار زاویه سنوره مذکوره برینموجب مقرر دانسته و همه ساله درین ابواب برویجه و نشان عالی طلب ندارند برینجمله روند.^{۵۳۷}

فرزندان مولانا حسین اردبیلی در زمان شاه‌عباس نیز منصب و لقب پدر را داشتند، و شاه‌عباس در سال ۱۰۱۶ ه.ق. مقدار سیورغال آنها را تقریباً به دو برابر افزایش داد.^{۵۳۸} متن فرمان مربوط به این سیورغال که عوارض و مالیات‌های گوناگون آن دوره را مشخص‌تر برسی‌شمارد، و مصونیت‌های صاحب سیورغال را دقیق‌تر بیان می‌دارد، چنین است:

فرمان همیون شد آنکه چون بموجب فرامین سطاغه لازم الاطاعه هشت تومان و هشت هزار و سیصد و نود دینار از بابت مالوجات محال مذکوره ضمن دارالارشاد آردبیل و خلخال بسپورغال اولاد افادت بناه مرحوم مولانا کمال‌الدین حسین اردبیلی که از جمله خدمتکاران قدیم این آستان ولایت نشان‌اند مقرر و مستمر بوده و چون از ابتداء سیجقان بیل تسع و الف سیورغالات آذربایجان را سوقوف فرموده بودیم درینولا اولاد سزبور را بعض بساطبوسی سرافراز کشته التماس حکم تأکید

۵۳۵. تاریخ عالم‌آرای عباسی. جلد دوم، پیشین، ص ۸۸۲.

۵۳۶. احیاء الملوک. پیشین، ص ۱۶۱-۲.

۵۳۷. Stern. پیشین، ص ۱۸۰.

۵۳۸. ظاهراً دلیل افزایش سیورغال گسترش تعداد خانواده شیخ و نیز تورم بوده است (همان، ص ۲۰۵-۲۰۷).

نمودند چون شفقت و مرحمت شاهانه دربارهٔ اولاد مرحوم مزبور خصوصاً جماعت
 ظهر درجه اعلی دارد سیورغال اولاد مزبور را بدستور سابق مرحمت فرموده ارزانی
 داشتیم کدخدایان و رعایا محال مذکوره اولاد مذکور را بدستور سابق صاحب
 سیورغال خود دانسته سال بسال سالوجیات و وجوهات و حقوق دیوانی خود را
 بدیوان جواب کفنه چیزی موقوف ندارند و قضایا سانه را بدیشان رفع نماید که
 سوانق حق و حساب بتفصیل رساله حکام کرام و داروغگان و عمال و سکنان و
 کلا نتران... بیواسون رعایا و سزارغان سیورغال ایشان نکردند و داروغگان بعلت پریشانی
 قضایا مزاحمت ترسانیده بصاحب سیورغال متعلق دانسته و بعلت اخراجات و عوارضات
 سسوده الاوات از غلنه و غلوفه و تنلغا و آلام و الاغ و بیکار و شیکار و سرشمار و طرح
 و دست انداز و عیدی و نوروزی و بیشکش و سلاسی و غیر ذلک بهرام و رسم
 که بوده باشند و حواله و اطلاقی نموده قلم و قلم کوتاه کشیده دارند...^{۵۳۹}
 گذشته از روحانیان، شاهزادگان و سکنان، امیران و دیوانیان نیز سیورغال داشتند مثلاً به گفته
 مؤلف اعیان الملوک در سیستان در زمان ملک محمود سیستانی "هیچ کس از هیچ گروه نماند که
 به سیورغال و اقطاع و الطاف بیدریغ ستاز نگردد"^{۵۴۰} در همان ایالت خانوادهٔ ملک جلال
 الدین فراهی و اولاد ملک عبدالله صاحب سیورغال بودند^{۵۴۱}، ملک شاه حسین سیستانی مؤلف
 اعیان الملوک نیز از شاه عباس اول "حکم تیول و سیورغال اسلامک قراء" را داشت^{۵۴۲}، یکی از
 وزراء شاه عباس اول، حاتم بیگ اردوبادی سیورغال وزارت داشت، و "معاذی یک صد تومان
 شاهی از قصرالدشت شیراز به رسم سیورغال" در اختیار او بود^{۵۴۳}، ملک شاه نظر ارسی نیز در
 ارسستان از شاه عباس ۱۲۴ پارچه آبادی سیورغال دریافت کرد^{۵۴۴}،
 شاه عباس پس از فتح قلاع ارتفاع بادکوبه به "اکثر آن قوم" سیورغال بخشید^{۵۴۵}، و
 پس از فرونشاندن شورشهای محلی خراسان به "جمعی از اهل خراسان... انعامات و سیورغالات"
 واگذار کرد^{۵۴۶}،
 بهرگونه، در این دوره به رغم گرایشهایی که گاه بگاه برای جلوگیری از آشفتگی اوضاع و
 کاهش درآمد دیوانی پدید می آمد، رسم اهدای سیورغال چنان رواج داشت که گروهی از
 اشراف و روحانیان آن زمان را "اصحاب سیورغال" می خواندند؛ مثلاً اسکندر بیگ ترکمان
 "سادات و علماء و ارباب عنایم" را "اصحاب سیورغالات" می نامید^{۵۴۷}

۵۳۹. همان، ص ۲۰۱-۲۰۲.

۵۴۰. اعیان الملوک، پیشین، ص ۱۳۸.

۵۴۱. همان، ص ۴۳۸-۴۳۹.

۵۴۲. همان، ص ۴۹۸-۴۹۹.

۵۴۳. تاریخ عالم آرای عباسی، جلد دوم، پیشین، ص ۷۲۵.

۵۴۴. باستانی یاریزی، پیشین، ص ۹۱، زیر نویس ۴۶.

۵۴۵. تاریخ عالم آرای عباسی، جلد دوم، پیشین، ص ۷۳۴.

۵۴۶. همان، ص ۶۷۸.

۵۴۷. تاریخ عالم آرای عباسی، جلد اول، پیشین، ص ۵۸۴.



تقیدات و تابعیتهای روستاییان در ایران

در شیوه تولید فئودالی روستاییان به فئودالها یا نهادی که نماینده آنهاست، وابسته، و مشمول تقیدات و تابعیتهای گوناگون اند. این وابستگی به سبب مالکیت زمین و آب توسط گروههای فوق بوجود می آید. چون تولیدکننده نظام فئودالی مالک قسمتی از وسایل تولید است، فعالیت زراعی و صنایع روستایی مربوط به آن را خود بطور مستقل انجام می دهد. از این روی، در چنین شرایطی وابستگی شخصی، یعنی فقدان آزادی شخصی، وابستگی به زمین، و قیدو بندهای گوناگون برای تصاحب سازاد تولید ضرورت می یابد. با این حال، این وابستگی در شرایط مختلف به شکلهای گوناگونی متجلی می گردد: یا به صورت وابستگی به زمین، و یا به علت شرایط سنتی و طبیعی خاص، در شکلی تعدیل یافته تر.

بهره کشی در شیوه تولید فئودالی در دو شکل اجبار اقتصادی و اجبار غیر اقتصادی یا مستقیم تجلی می یابد. شکل نخست بهره کشی، یعنی اجبار اقتصادی، در نظام فئودالی بصورت پرداخت بهره کار، جنسی و پولی است، و شکل دوم آن، یعنی اجبار غیر اقتصادی به گونه های متعددی، مانند شکلهای مختلف وابستگی و تابعیت در برابر فئودالها و یا پرداخت عوارض مختلف، مشتمل است. خصایص اساسی و عمومی اجبارهای غیر اقتصادی یا مستقیم عبارتند از: وابستگی روستایی به زمین؛ تابعیت روستایی از قدرت اداری، قضایی و انتظامی ارباب و ماسوران دولت؛ پرداخت عوارض و باجهای گوناگون، و بطور کلی، حقوق محدود روستاییان در ساخت اجتماعی جامعه.

تجزیه جماعتی روستایی و اضمحلال برده داری

در اواخر دوره اشکانیان و اوایل دوره ساسانیان، بین قرنهای اول و چهارم میلادی، غالب جمعیت ایران در مرکز و شرق فلات ایران یا به صورت مستقل در اراضی خود به کشاورزی مشغول بودند و یا در جماعتی آزاد روستایی زندگی می کردند. در همان زمان در نواحی غربی امپراتوری اشکانی و ساسانی بهره کشی از کار برده رواج داشت.^۱

۱. Lukonin، پیشین، ۲۰-۳۷ و اشکانیان. پیشین، ص ۵۴-۷۷.

بین قرنهای دوم و چهارم میلادی جماعت‌های روستایی یا توسط مالکان بزرگ تجزیه شدند و یا به سازهایی روستایی که از حقوق کامل شهروندی برخوردار نبودند و اراضی آنها در مالکیت مالکان بزرگ درآمده بودند، مبدل گردیدند. جماعت روستایی که در آن زمین به صورت جمعی در اختیار اعضای آن بوده، بتدریج دچار تحول گردید و زمین نه در اختیار جماعت، بلکه در اختیار خانواده قرار گرفت. جماعتها خودمختاری خود را از دست دادند؛ پاره‌ای از آنها ضمیمه اراضی سلطنتی شدند و بعضی از آنها به تصرف اربابان بزرگ درآمدند. در آن زمان اربابان بزرگ از پرداخت مالیات معاف بودند، در حالی که اعضای جماعتها و خرده مالکان مالیاتهای سنگینی می پرداختند.^۲ از این روی، بسیاری از اعضای جماعتها و نیز خرده مالکان یا زمینهای خود را ترک کردند و یا به التجاء بزرگان درآمدند. رواج رسم التجاء که در زمان بهرام دوم (۲۷۶-۲۹۳ م.) به اوج خود رسید، به ایجاد زمینداری بزرگ و بوجود آمدن روستایان وابسته به ارباب کمک کرد.^۳

در اواخر قرن پنجم میلادی وابسته کردن جماعتها بوسیله پادشاهان و بزرگان شدت گرفت. این وضع روستایان را بر علیه گروههای حاکم برانگیخت، و نهضت مزدکیان را بوجود آورد. نهضت مزدکیان بازتاب امیدها و خواسته‌های روستاییانی بود که به پایگاه پست‌تری تنزل کرده، تابع مالکان شده بودند.^۴ روستایان پس از تحمل تقیدات بسیار، کسب آزادی خود را در استقرار مجدد جماعت‌های روستایی می پنداشتند، و در ایجاد این جماعتها در پاره‌ای از ایالتها موفق شدند. لیکن این نهضت توسط خسرو اول سرکوب گردید، و جماعت‌های ایجاد شده تجزیه گردیدند و اراضی آنها میان مالکان قبلی تقسیم شدند. "به هرگونه، در دوره ساسانیان جماعت‌های آزاد روستایی حقوق خود را از دست دادند و به مالکان بزرگ وابسته گردیدند. این تحول یکی از طرق تکامل در جهت ایجاد روابط جدید زمینداری فتودالی بود.

تحول دیگر در همین جهت، از طریق آزاد شدن تدریجی بردگان صورت پذیرفت. بین قرنهای دوم و چهارم میلادی بردگانی که در املاک خصوصی کار می کردند، به تدریج

۲. تاریخ ایران. جلد اول، پیشین، ص ۱۱۰-۱۱۱ و شاهنامه. پیشین، ص ۴۰۴. در مورد تجزیه جماعتی در زمان بهرام دوم.

۳. به گفته مسعودی، بهرام دوم در آغاز پادشاهی در امور رعیت تفکریست و خاصان و خدمتگزاران و اطرافیان خویش تیولها داد. در نتیجه املاک رو بخرابی نهاد و از آبادکنندگان نهی شده که در املاک اهل نفوذ اقامت گرفتند و جز در املاک تیول آبادی نمایند و وزیران بر عایت خاصان پادشاه مالیات از ایشان مطالبه نکردند... در نتیجه مملکت بویرانی رفت و آبادی کاهش یافت و موجودی خزانه نقصان گرفت. (مروج الذهب، ص ۲۴۶). خوارزمی در مفاتیح العلوم که در نیمه دوم قرن چهارم هجری قمری تألیف شده است، التجاء را چنین تعریف می کند: «یعنی خرده مالکی آبادی خود را در پناه مردی نیرومند قرار دهد تا از او حمایت شود... گاهی شخصی توانگر خرده مالک را در پناه خود می گیرد و زمانی صاحب آبادی درخواست حمایت می کند» (مفاتیح العلوم پیشین، ص ۶۳-۶۴).

۴. درباره نهضت مزدکیان رجوع شود به فصل مربوط به جنبشهای ضد فتودالی روستایان و پیشه‌وران.

۵. تاریخ الرسل والملوک. پیشین، ۱۶۷-۱۷۵ و اخبار ایران. پیشین، ص ۸۲-۹۰.

آزادی خود را بدست آوردند. این بردگان که آنشهریک، بندک یاریسک نامیده می‌شدند، در کارهای خانگی، کشاورزی و سعادن شاهی کار می‌کردند. آنشهریکان که در املاک خصوصی—دست‌کرت— مستقر بودند، هم از طریق زاد و ولد و هم بوسیله گرفتن اسیران جنگی افزایش می‌یافتند. پاره‌ای از آنها نیز به‌سبب عدم پرداخت وام به‌سوق بردگی تنزل یافته بودند.^۶

در اواخر دوره اشکانیان و اوایل دوره ساسانیان، به‌سبب تلاشی برده‌داری در غرب امپراتوری ایران، بردگان آزادیی نسبی به‌بیزان یک‌دهم تا یک‌چهارم کسب‌کردند. برده‌ای که به‌جین آزادیی می‌رسید، می‌توانست سهمی از محصول را به‌نسبت آزادیی که کسب کرده، به‌خود اختصاص دهد. از این‌گذشته، اخلاف این گونه بردگان نیز آزادی نسبی پدران خویش را به‌ارث می‌بردند. آنشهریکان به زمین وابسته بودند و بمثابة جزئی از اسوال مالک به‌حساب می‌آمدند. پویش کسب آزادی نسبی بردگان در دوره ساسانیان شدت گرفت، و تجزیه برده‌داری را نوید می‌داد.^۷ آزاد ساختن نسبی بردگان کوششی بود از طرف برده‌داران به‌منظور حفظ منافعشان. ظاهراً برده‌داری دیگر سودآور نبود، و در نتیجه، می‌بایست از میان برداشته شود.^۸

مجموعه قوانین اوایل دوره ساسانیان، هائیکان هزار دادستان، اطلاعات بسیار سهمی درباره بردگان نیمه‌آزاد ارائه می‌دهد و آغاز شکلهای جدید بهره‌کشی را که به‌منظور علاقمند ساختن برده به‌کارش رواج می‌یابد، نشان می‌دهد. این شیوه جدید بهره‌کشی که شامل آزاد ساختن نسبی برده بود، در اراضی خصوصی—دست‌کرت— رواج یافت. برطبق یکی از سواد موجود در هائیکان، «هنگامی که کسی آنشهریک را به‌نسبت یک‌دهم آزاد کرده است، فرزندان [آنشهریک] نیز هر یک تا یک‌دهم آزاداند.»^۹ بردگان مانند اشیاء دیگر مورد معامله قرار می‌گرفتند، و برده‌ای که نیمی از آزادی خود را کسب کرده بود، می‌توانست نصف محصول را نیز به‌خود اختصاص دهد. هائیکان همچنین از برده‌ای (بندک) سخن می‌گوید که در مالکیت دو برده‌دار قرار داشته است و از طرف یکی از صاحبان خویش حق کسب درآمد را بدست آورده بوده است.^{۱۰}

درباره فرزندان بردگان در هائیکان چنین آمده است:

هنگامی که فرخ با [سهران] چنین استدلال می‌کند: و از سیزده آنشهریک من،

۶. اشکانیان، پیشین، ص ۶۹-۷۰.

۷. Lukonin پیشین، ص ۳۷-۳۸.

۸. در واقع، همان‌گونه که در فصلهای گذشته بیان گردید، پویشی مشابه در نظام برده‌داری رم‌عهد باستان نیز رخ داد. در آنجا نیز اقتصاد مبتنی بر کار برده روبه تلاشی نهاد، و برده داران برده‌های نیمه آزاد و مستأجرین آزادی را که به کولون-موسوم بودند، بر روی اراضی خویش مستقر ساختند. کولونها مانند آنشهریکان، به زمین وابسته بودند و با زمین مورد خرید و - فروش قرار می‌گرفتند. کولونها بتدریج به سرفه‌ای اروپایی تبدیل شدند (Hodgett) پیشین ص ۲۵-۳۵ Postam. پیشین ص ۵۵-۲۴۶.

(A.z Manfred (ed) 'A short History of The World' vol. 1, 1974, PP. 120-1.

۹. Bogdanov. 18. 'NO. پیشین، ص ۵۵.

۱۰. Bogdanov. 30. 'NO. پیشین، ص ۶۸.

یکی از آنها که به‌وی نیازداری، از آن شما باشد، و [عنگاسی] که [مهران] اعلام می‌دارد که ... پس از ده سال، و [اگر] در طی این ده سال، آتشهریک صاحب فرزندی شده... آنگاه [این برده] که بدین ترتیب زاده شده دیگر در سالکیت [فرخ] قرار ندارد.^{۱۱}

سالکیت خصوصی اراضی و برده در مایه‌یکان به‌رسمیت شناخته شده است. مثلاً، بر طبق یکی از مواد این مجموعه هنگاسی که شخصی اعلام می‌دارد: «این دست‌کرت و همه چیزهایی که ضمیمه این ملک است به‌شما واگذار می‌گردد» آنگاه «کشاورزی [آتشهریکی]... که در آن کار می‌کند، نیز واگذار می‌شود».^{۱۲}

اطلاعات ما راجع به آینده بردگانی که از آزادی نسبی برخوردار بودند، اندک است. با اینهمه، می‌دانیم که سالکاتی که از کار برده بهره‌می‌بردند، به‌تدریج اراضی خود را در مقابل دریافت سهمی از محصول به‌اعضای سابق جماعت‌های روستایی و بردگان آزاد شده اجاره دادند. هنگاسی که روستاییان به‌سبب مالکیت مبدل شدند، آزادی خود را از دست دادند و به روستاییان وابسته به‌ارباب تبدیل گردیدند.^{۱۳} بنابراین، آزاد ساختن برده به‌تجول روابط جدیدی در تولید میان سالکان اراضی و تولیدکنندگانی که قسمتی از وسایل تولید را در دست داشتند اما به‌اربابان وابسته بودند، انجامید. البته، این امر به‌معنای آن نیست که پس از دوره ساسانیان دیگر برده در جامعه ایران وجود نداشت. اگرچه این راست است که نهضت سزدکیان ضربه شدیدی به‌بقایای برده‌داری در ایران وارد آورد، اما پس از غلبه اعراب بر خاورمیانه برده‌داری مجدداً در سطح محدودی، بویژه در کارهای خانگی، رواج یافت.^{۱۴} یا اینهمه، به سبب رشد روابط جدید تولیدی، برده‌داری هرگز به‌شیوه مسلط تولید تبدیل نشد.^{۱۵}

بدین ترتیب، در اوایل دوره ساسانیان، از یک سوی با تلاشی اقتصاد مبتنی بر کار برده، و از سوی دیگر به‌سبب تجزیه نظام مبتنی بر جماعت‌های روستایی، شکل جدیدی از وابستگی فردی و تابعیت اقتصادی تکامل یافت.

تکامل وابستگی روستاییان در برابر فتودالها

در دوره ساسانیان، روستاییان که غالب جمعیت را تشکیل می‌دادند، «اگرچه رسماً آزاد بودند، در عمل به‌زمن وابسته بودند و با اراضی و دهکده‌ها فروخته می‌شدند».^{۱۶} در این دوره وسعت

۱۱. همان، ص ۴۲.

۱۲. همان، ص ۷۲.

13. J. Newman, *The Agricultural Life of The Jews in Babylonia*, 1932, PP. 49-61.

به گفته دانیل دلیت در سوره به‌عنگام فتوحات اعراب قسمتی از اراضی و وسیله روستاییان آزاد و بخشی دیگر، وسیله کولون‌هایی که به زمین وابسته بودند، گشت می‌شدند. (دقیقت پیشین ص ۸۸).

14. D. Sourdel, «Abd» *The Encyclopaedia of Islam*, I, 1960 PP. 31-4 and C.E. Bosworth, «Ghulam», *The Encyclopaedia of Islam*, II, 1965, P. 1081.

۱۵. استفاده از برده خانگی، حتی به‌نوبه نوایی در نقاط مختلف اروپا، بویژه در جنوب‌شرق اروپا، تا قرن یازدهم میلادی دوام آورد. مثلاً رجوع شود به

Charles Verlinden, *L'Esclavage dans L'Europe Medievale*, 1955.

16. Roman Ghirehman, *Iran from The Earliest Times to The Islamic Conquest*, 1961, P.310

اراضی سلفظتی و نجبای ساسانی افزایش یافت، و اسلاک بزرگ به واحدهای خودمصرف تبدیل شدند. اقتصاد طبیعی بر اقتصاد این اسلاک حاکم بود، و روستایان تمای نیازهای ارباب را در محل برآورده می‌ساختند. اربابان بزرگ آهنگر، نانوا، بافنده، نجار، آسیاب‌بان، و غیره، را که در اسلاک آنها مستقر بودند، در اختیار داشتند. روستایان برای ارباب بیگاری انجام می‌دادند، و مکلف بودند که ما دام العمر در زمین ارباب کار کنند.^{۱۷} به گفته آمین‌مارسلن نجبای ساسانی «حق زندگی و سرگ بردگان و مردم» را از آن خود می‌دانستند.^{۱۸} روستایان «به دنبال سواران می‌رفتند، چنان که گویی سرنوشتشان این بوده که جاودانه بندگی کنند و رنج برند، بی‌آن که به اجر فردی یا پاداش دیگری دلگرم شوند.»^{۱۹} وضع آنها چنان مساعد بود که منابع آن زمان بدون این که برده و رعیت را از یکدیگر تمیز دهند، هر دو را به یک نام، بنده، می‌خواندند. مثلاً، هنگامی که مهراگشتسپ به سب شیوع ویا از اسلاک خویش واقع در بابل گریخت، به گفته یک مصنف عیسوی سراقبت از اسلاک و «سایر بنده‌های خویش را» به یک نصرانی واگذار کرد.^{۲۰}

گذشته از این، در دوره ساسانیان مالکان بزرگ و دهقانان از مصونیت‌های قضایی و انتظامی برخوردار بودند، و این مصونیت‌ها وابستگی روستایان را در برابر مالک افزایش می‌داد.^{۲۱}

شرایط زندگی روستایان در دوره تسلط اعراب دچار دگرگونی نشدند، اگر چه فقه اسلامی از وابستگی روستایان و یا وجود گروه‌هایی که به زمین وابسته باشند، سخن نمی‌گوید. در فقه تنها از مسلمانان آزاد، اهل ذمه، یعنی پیروان دیگر ادیان صاحب کتاب که شخصاً آزاد بحساب می‌آمدند لیکن از حقوق مدنی محدودی برخوردار بودند، و بردگان بحث شده است. با اینهمه، روستایان در زمان امویان و خلفای عباسی به شکل‌های گوناگون از نقل مکان منع می‌شدند. مثلاً، به گفته بلاذری هنگامی که اعراب خانقین را فتح کردند، «عثمان‌بن-حنیف بر گردن پانصد و پنجاه هزار تن از رعایا [دوالی] مهرداد نهاد و در زمان او خراج به صدهزار درهم رسید.»^{۲۲} البته، این رسم که در نواحی مختلف قلمرو خلافت تا اواسط قرن سوم هجری قمری رواج داشت، به معنای وابستگی بلا شرط و دائم روستایان به زمین نبود، اما تشبیهی برای محدود ساختن آزادی نقل مکان روستایان به نظر می‌آید.

بهرگونه، در این دوره طبقه اصلی خراجگزار، یعنی روستایان، که رسماً آزاد بشمار می‌آمدند، در عمل وابسته و تابع بودند. فقها نیز برای این که با سنت و قرآن در تضاد واقع

۱۷. همان، ص ۳۴۳-۳۴۴ و مالک‌الوزادع در ایران. پیشین، ص ۵۷-۵۸.

۱۸. Amminus Marcellinus, Vol. II, 1963, P 393.

۱۹. همان.

۲۰. وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان. پیشین، ص ۳۷.

۲۱. Ghirshman, پیشین، ص ۳۱۱.

۲۲. فتوح البلدان. پیشین، ص ۷۳.

۲۳. Lokkegaard. پیشین، ص ۱۳۹-۱۴۰ و کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول.

جلد دوم، پیشین، ص ۱۶۳-۱۶۴.

نشوند، از بحث درباره وابستگی روستاییان به زمین یا به ارباب اجتناب ورزیده‌اند. با اینهمه، شواهد بسیار اندکی در این باره وجود دارند. مثلاً، در عراق روستاییانی وجود داشتند که به زمین وابسته بودند، اگر چه در پاره‌ای از منابع این روستاییان صاحب زمین نیز بوده‌اند.^{۲۴} قدامة بن جعفر نیز از روستاییان اراضی سخن گفته است که از تقیدات بسیاری برخوردار بوده‌اند: «اهلها رقيق.»^{۲۵} بلادزی به هنگام ذکر حکم ابوحنیفه و ابو یوسف، شرایط روستاییان اراضی مفتوحه را چنین بازگو می‌کند:

«هر زمینی را که به جنگ بکشايد، مانند سواد و شام و دیگر جایها، اگر امام آن را میان فاتحین بخش کند، زمین عشر باشد و ساکنان آن برده. اگر امام آن بخش نکرد و مشترکاً به تصرف همه مسلمین درآورد— همچنانکه عمر در سواد کرد— پس بر ساکنین آن جزیه قرار گیرد و بر زمینهاشان خراج. لیکن در شمار بردگان نیایند. و این قول ابوحنیفه باشد.»^{۲۶} در زمان عباسیان نیز بردگانی در کشتزارها کار می‌کردند که قن خوانده می‌شدند. قن به زمین وابسته بود، و با فروش زمین در اختیار صاحب جدید قرار می‌گرفت.^{۲۷} قن رسماً برده بود، و نسبت به روستاییان وابسته از موقعیت پست‌تری برخوردار بوده.

با اینهمه، ظاهراً وابسته کردن روستاییان به زمین و منع نقل مکان ایشان تا زمان غلبه مغول ضروری نبوده است. از آنجا که کشاورزی در بسیاری از نقاط به آبیاری نیاز داشته، و مؤسسات آبیاری مانند قنات و نهر در دست مالکان بوده است، و ساختن این مؤسسات برای همه امکان‌پذیر نبوده است، و کم‌زمینی‌نمایی وجود داشته، در روستاها کمبود مزارع‌گر احساس نمی‌شده. از این روی، «سکوت منابع موجود درباره وابستگی روستاییان ایران به زمین و منع نقل و مکان ایشان و بازگشت اجباری به محل پیشین— سکوتی تصادفی نیست.»^{۲۸} با اینهمه، سیاست دریافت مالیات و خراج روستایی بصورت دسته‌جمعی، به نحوی غیر مستقیم از فرار روستاییان جلوگیری می‌کرد. چرا که در صورت فرار روستاییان، سهم ایشان میان باقی‌ماندگان سرشکن می‌شد.^{۲۹} در عین حال، باید توجه داشت که عدم وابستگی رعیت به زمین، به معنای عدم وابستگی رعیت بطور کلی، نیست. چرا که تابعیت رعیت از فتوادل مالک به سبب مالکیت زمین و آب وجود داشت. از این گذشته، زارع مجبور بود علاوه بر پرداخت بهره مالکانه، عوارض دیگری به ارباب خصوصی یا دولت، بپردازد. مالکان نیز چه در دوره

۲۴. Lokkegaard، پیشین، ص ۱۷۲، ۹۴. در اروپا نیز وابستگی به زمین مدتها پیش از آن که بصورت قانونی به رسمیت شناخته شود، رواج داشت. مثلاً در قوانین لمباردها و مرو وینزها روستاییان رسماً وابسته به زمین شمار نمی‌آمدند، اما در عمل مالکان مانع خروج آنها از اراضی می‌شدند (Hodgett، پیشین، ص ۲۷). در انگلستان نیز س‌رواز تا قرن دوازدهم میلادی به رسمیت شناخته نمی‌شد، اما ق‌رها بود که شرایط اجتماعی بندگی روستایی در این جامعه وجود داشتند ("Serfdom"، پیشین، ص ۲۴۴).

۲۵. Qudam B. Jāfar's Kitāb al - Kharaj، پیشین، ص ۱۳۴.

۲۶. فتوح البلدان، پیشین، ص ۳۴۵.

۲۷. تاریخ خاندان طاهری، پیشین، ص ۳۶۶-۳۶۷.

۲۸. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، جلد دوم، پیشین، ص ۱۶۷.

۲۹. همان، ص ۱۶۸.

ساسانیان وجه در دوره اعراب، عملاً و یا رسماً از مصونیت‌های قضایی برخوردار بودند. چرا که در اوایل دوره اسلامی دهقانان که در بیشتر نقاط فلات ایران مالک اراضی بودند، در روستاها سکونت داشتند، بسیاری از امتیازهای خود را حفظ کردند.

به هرگونه، طی قرنهای سوم و چهارم هجری قمری، وابستگی روستاییان به فئودالها به سبب رواج اقطاع داری افزایش یافت. در عین حال، در قرن چهارم هجری قمری رسم التجاء از نورونق گرفت، و بسیاری از خرده مالکان و زارعان خود را تحت حمایت مالکان عمده قرار دادند، و بدین ترتیب، بتدریج به رعایای وابسته به آنها تبدیل شدند. اقطاع داران نیز عملاً حقوق عمومی و خصوصی را در دست خویش گرفتند، و قدرت اقتصادی و سیاسی خویش را افزایش دادند.^{۳۰} لمتون این پویش را چنین شرح می‌دهد:

بتدریج که ضعف قدرت مرکزی آشکار شد مردم ناچار شدند که برای حفظ اموال خود بیش از پیش دست بدامن حمایت متنفذان بزنند و چون این کار بنوبه خود باعث ازدیاد قدرت متنفذان می‌شد این تمایل بر حکومتها غالب می‌آمد که نه تنها بمقطع‌ها حق وصول خراج زمین را بدهند بلکه خود زمین‌ها را نیز ببخشید و بدین گونه مقطع‌ها فرصت می‌یافتند که باز هم دامنه حمایت خود را نسبت بدیگران وسیع‌تر کنند. سرانجام بتدریج که قدرت سیاسی و اجتماعی مقطع‌ها بیشتر می‌شد از یک سو حکومت مرکزی ناچار بیش از پیش بآنان اختیار می‌داد و از سوی دیگر روابط آنان با مردم محلی... دگرگون می‌گشت و بار خدست مردم سنگین‌تر می‌شد. در نتیجه، بتدریج وابستگی سکنه اقطاع نسبت به مقطع‌ها بیشتر، و تبعیت آنان از ایشان در امور سیاسی و اقتصادی افزون‌تر و اختلاف اجتماعی میان افراد نظامی و غیرنظامی عظیم‌تر می‌شد.^{۳۱}

در عهد آل بویه و سلجوقیان وابستگی روستاییان در برابر فئودالها به مناسبت گسترش اقطاع‌های نظامی و اداری و مصونیت‌های اداری، مالی و قضایی اقطاع‌ها شدت یافت. با اینهمه، نظام الملک روستاییان را افراد آزادی بحساب می‌آورد، چنان که به گفته او:

مقطعان که اقطاع دارند باید که بدانند که ایشان را بر رعایا جز آن نیست از فرمان که مال حق که بدیشان حواله کرده‌اند از ایشان بستانند بوجهی نیکو و چون آن بستند بتن و مال وزن و فرزند ائمن باشند و اسباب و ضیاع ایشان ائمن باشند و مقطعانرا برایشان سبیلی نبود...^{۳۲}

لیکن این امر خود بیانگر وجود تابعیتها و بی‌عدالتیهای حاکم بر آن زمان است که نظام الملک را بر آن می‌دارد که به مقطعان هشدار دهد. قدرتی که عملاً مقطع در اقطاع دیوانی داشته است، بر مراتب بیش از آن چیزی بوده است که نظام الملک در میاست‌نامه منعکس ساخته است. در بسیاری از موارد مقطع نسبت به رعایا اختیار کامل داشته است، و مأموران دیوانی در پاره‌ای از موارد حق مداخله در امور اقطاع‌های بزرگان نظامی، اداری و مذهبی

۳۰. Cahen، «Iktā»، پیشین، ص ۱۰۸۹.

۳۱. مالک وزاراع در ایران. پیشین، ص ۱۲۳-۱۲۴.

۳۲. سیامت نامه. پیشین، ص ۳۵.

را نداشته‌اند. مثلاً، در منشوری که از طرف دیوان طغرل بن محمد راجع به اقطاع شخصی که عنوان دادبیک داشته، صادر شده است، اقطاع وی از هرگونه مداخلهٔ مأموران دیوانی معاف بوده است.^{۳۳} در منشور اقطاع مازندران نیز نایبان و گماشتگان از مداخله در امور اقطاع «اصفهد مازندران» منع شده‌اند، بدین شرح: «... می‌فرماییم تا هر لایب و گماشتهٔ ساکه بدان ولایت [مازندران] رسد اقطاع سراج الدین بر موجب توقیع اعلیٰ مسلم دارند و در آن تصرف نکنند و مداخلت جایز ندارند.»^{۳۴}

در دورهٔ سلجوقیان روستاییان مکلف به انجام بیگاری برای مقطع بودند. فشار سنگین بیگاری و تقیدات گوناگون روستاییان را به قرار دسته جمعی از دهات و می‌داشت، و این امر موجب درگیری مقطع‌ها می‌شد. مثلاً، در منشوری راجع به تفویض ریاست بسطام، سلطان سنجر پس از ذکر رنج رعایا، چنین می‌گوید:

ریاست آن قصبه [بسطام] و نواحی باجل شرف‌الدین... تفویض فرمودیم و او را سکنل تقدیم مصالح آن رعایا... گردانیدیم تا... رسیدگان را استمالت دهد و بتلطف و مراعات بجای باز آرد و... رسوم ناپسندیده براندازد...^{۳۵}

در منشور دیگری که به عنوان منتخب‌الدین مؤید الملک یمین‌الدوله صادر شده است، سنجر از نابرده می‌خواهد که:

... در اظهار آثار خیرکوشد و جعلگی رعایا را آسوده دارد و رنج‌ها که در گذشته کشیده‌اند براحت و آسایش بدل گرداند... و مقطعان و ولایه و متصرفان را بگوید تادر نیکوداشت ایشان بهمه غایتی برسند و بزاوید و مؤن خطاب نرانند و رسوم محدثات نتهند...^{۳۶}

مؤلف عتبة‌الکتابه نیز در چند مورد از وضع نابسامان رعایا و فرار آنها از روستاها در زمان سلجوقیان شکایت می‌کند، و از کوشش خود برای بهبود وضع آنها سخن می‌گوید.^{۳۷} هجوم مغول درگونیه‌های عمیقی در اقتصاد سرزمین ایران پدید آورد؛ جمعیت ایران بر اثر کشتار و ویرانی مغولها به نحو فاحشی کاهش یافت، شهرهای بسیاری ویران شدند، وسعت اراضی زیر کشت تقلیل یافت و بسیاری از اراضی بدون استفاده باقی ماندند و یا به چراگاه تبدیل شدند.^{۳۸} از این روی، وسعت اراضی غیرمزروع افزایش یافت، و نیروی انسانی کمیاب گردید. در عین حال، سیاست مالیاتی مغولها و افزایش بهره‌کشی فتودالی بزرگان لشکری و چادرانشین موجب فرار دسته جمعی روستاییان شد. چنین اوضاع و احوالی زمینه را برای وابسته کردن روستاییان به زمین آماده ساخت. البته، مغولها با مفهوم وابستگی ناآشنا نبودند، چرا که بیان آنها فرد لشکری، یعنی صحرانشین عادی، وابسته محسوب می‌شد. اما به سبب

۳۳. مالک وزار دایران. پیشین، ص ۱۴۴

۳۴. عتبة‌الکتابه، پیشین، ص ۸۴

۳۵. همان، ص ۵۶

۳۶. همان، ص ۶۹

۳۷. همان، ص ۱۳۰، ۱۴۴

۳۸. جامع‌التواریخ، پیشین، ص ۱۱۰۳-۱۱۰۵

شرایط موجود در دامداری صحرانشینی، صحرانشینان به سران چادر نشین، و نه به زمین، وابسته بودند.^{۳۹} یاسای چنگیزی نیز بصورتی که در ایران اعمال می‌گشته است، بر وابستگی لشکریان دسته‌های دهه، صده و هزاره به امیران لشکر صحنه می‌گذارد.^{۴۰} این یاسا عدم پیروی از این رسم را در خود مجازات مرگ می‌دانست، و قبول افراد فرازی را ممنوع می‌ساخت.^{۴۱} یاسای چنگیزی مربوط به چریک فتودالها، اعم از ترک و مغول صحرانشین و ایرانیان و دیگر اقوام اسکان یافته، که در هزاره‌ها و صدها و دهه‌ها خدمت می‌کردند، بود. لیکن بسط مقررات یاسا به رعایای اراضی در ایران و دیگر نقاط اسپراتوری مغول، تحت تأثیر تغییراتی که در اقتصاد فتودالی به سبب انحطاط عظیم اقتصادی کشور، و بویژه نزول کشاورزی و کمبود نیروی انسانی در اراضی مزروعی نیز بوده است.^{۴۲}

بهرگونه، در سال ۷۰۳ ه.ق. / ۱۳۰۳ م. یرلیغ غازان خان تابعیت روستایان و وابستگی آنها به زمین را رسماً اعلام داشت. در یرلیغ مزبور در این باره چنین آمده است:

رعایای دیهه‌های آبادان و خراب که بدیشان [لشکریان] داده شده و از مدت سی سال باز متفرق شده و بشماره و قانون دیگر ولایات در نیامده پیش هر کس که باشد بازگردانند و اگر رعیت دیگر ولایت نیز پیش ایشان باشد ایشان نیز آن جماعت را بازگردانند و البته بهیچ وجه رعایای دیگر ولایت و مواضع بخود راه ندهند و بعلت آنکه رعایای ولایات دوراند با برانی تعلق ن سازند و بهیچ وجه ایشانرا جمع نگردانند و حمایت نکنند و بدیهه‌های خود راه ندهند و مردم چریک رعایای دیهه‌هایی که بایشان داده شده است از دیه هوجاوور بدیهه‌های دیگر نبرند و نگویند که هر دو مزرعه و دیه اقطاع ماست و ایشان رعیت ما اند و رعایای هر دیه در موضع خود زراعت کنند...^{۴۳}

با اینهمه، از آنجا که غازان خان تازه مسلمان شده بود، و می‌کوشید قوانین حقوقی مربوط به وابستگی افراد به زمین و شخص فتودال بانص قوانین فقه اسلامی مخالف نباشد، در فرمان مزبور به رغم سلب حق نقل مکان از رعایا، آنها را از نظر حقوقی افراد آزادی می‌خواند. بدین شرح: [اقطاع داران] نگویند که رعایای این مواضع باقطاع بما داده‌اند اسیر ما اند. لشکریانرا بر رعایا زیادت از آن حکم نیست که ایشانرا برزراعت دیه‌های خود دارند و بهره سال و متوجهات دیوانی براسگی از ایشان بستانند...^{۴۴}

غازان خان در یرلیغ دیگری درباره «آبادان کردن باثرات»، روستایان اراضی ملکی را نیز از نقل مکان منع می‌کند، و مالکان را از پذیرفتن روستایان فراری برحذر می‌دارد. رشیدالدین فضل الله در این باره چنین می‌نویسد:

۳۹. ب. ولادیمیرتسف، نظام اجتماعی مغول تهران ۱۳۴۵، ص ۱۶۸-۱۸۸.

۴۰. دهه و صده و هزاره تقسیمات اداری و نظامی بودند.

۴۱. علاءالدین عظاملک بن بهاءالدین جوینی، تاریخ جهانگشا، جلد اول، ۱۹۱۱، ص ۲۳-۲۴.

۴۲. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد دوم، پیشین، ص ۱۷۰-۱۸۰.

۴۳. تاریخ مبارک غازانی. پیشین، ص ۳۰۶.

۴۴. همان، ص ۳۰۶-۳۰۷.

[غازان خان] حکم فرمود که چون مغولان مستغلب اند قطعاً برعایای ولایات اگر در شماره موضعی دیگر آمده و اگر نیامده آبادان نکنند و هیچ رعیت را بخود راه ندهند و باسیران و بندگان خود آبادان کنند و تازیک نیز هم برعیتی که در شماره دیگر مواضع آمده باشند آبادان نکنند. اگر رعایائی که در شماره هیچ موضع نیامده باشند جمع گردانند...»^{۴۵}

بدین ترتیب، در دوره ایلخانان زارعان ایران رسماً به زمین وابسته شدند، و مالکان نیز حق فروش زمین را بدون رعایای آن، از دست دادند. از این روی، آزادی شخصی رعایا که در یرلیغ بدان اشاره می‌شود، «جز جعلی حقوقی چیزی نبوده و این جعل برای دولت ضرورت داشته تا رسماً نص فقه اسلامی را نقض نکرده باشد.»^{۴۶}

در منابع قرنهای هفتم و هشتم هجری قمری نیز اشارات صریحی درباره وابستگی روستاییان به زمین در ایران، آذربایجان، گرجستان، آسیای صغیر و کشور سلوکان مصر وجود دارند.^{۴۷} مثلاً، المقریزی که در قرن نهم هجری قمری سی‌زیسته، راجع به وابستگی روستاییان به زمین در دوره سلاطین سلوک چنین می‌نویسد:

[بیشتر] از این وضع که امروز فلاحی نامیده میشود کسی خبر نداشت. اکنون سزارعان بطور دائم در اراضی مقیم هستند و فلاح استوار [بستقر] نامیده میشوند و بصورت بنده کسی در آمده‌اند که آن ناحیه باقطاع بوی داده شد— جز اینکه امید فروخته شدن یا آزاد شدن ندارند. برعکس تازه‌اند بنده‌اند و فرزندان ایشان هم بنده خواهند بود.^{۴۸}

با اینهمه، به‌رغم قانون مربوط به منع نقل مکان، به سبب ظلم و جور و بی قانونی افسارگسیخته در این دوره، روستاییانی که به گفته رشیدالدین فضل‌الله «پای گریزشان بسته، بساط انبساطشان در نور دیده و پرده ناسوس و فنگشان دریده» شده بود، بصورت دسته جمعی از روستاها فرار می‌کردند. مثلاً، در زمان ایلخان الجایتو خان بسیاری از رعایای ولایت سرو و ابیورد به تصرفات سلک هرات گریختند، و رشیدالدین فضل‌الله از قائم مقام حاکم خراسان خواست که آنها را به محل سابقشان بازگرداند.^{۴۹} لیکن گذشته از مقاومت روستاییان، نیاز فئودالها به سزارعان نیز استقرار شیوه تفید رعایا را به زمین دچار اشکال می‌کرد. چرا که فئودالها رعایای فراری را به نزد خویش می‌پذیرفتند تا کمبود نیروی انسانی را در املاک خویش جبران سازند.

۴۵. همان، ص ۳۵۵.

۴۶. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد دوم، پیشین، ص ۱۸۱.

۴۷. همان، ص ۱۶۹ و نیز

A.n. Poliak, *Feudalism in Egypt, Syria, Palestine, and The Lebanon*, 1939, pp. 64-73.

۴۸. به نقل از المقریزی در کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد دوم، پیشین، ص ۱۷۰.

۴۹. به نقل از رشیدالدین فضل‌الله در همان، ص ۱۸۴. همین‌طور رجوع شود به تاریخ مبارک‌غازانی پیشین، ص ۲۴۳-۲۵۷ راجع به «ظلم متصرفان ولایات» و فرار روستاییان.

در زمان جلایریان وابستگی روستاییان به زمین باقی مانده بود، و مانند گذشته فرار دسته جمعی روستاییان که در متون آن زمان انعکاس یافته، رواج داشت، چراکه دولت مرکزی عموماً از احکام و بلوک سی خواسته تا اقداماتی برای بازگرداندن روستاییان فراری انجام دهند. مثلاً، در مجموعه، دستورالکاتب فی تعیین المراقب «در عرضه داشت رعایا بسلاطین» از طرف اهالی نخجوان چنین آمده است:

چند سالست نا حکومت و تصرفی آن را بظالمی متعدی که خون و مال بندگان خدای تعالی را بر خود مباح می داند و در عوض یک دینار متوجه علی الاقل بیست دینار از رعایا می ستاند که حواله کرده اند و جمعی نیز از کدخدایان فضول متعدی با او موافق و متفق شده این نوع بی راهی را راه باز داده اند و آن متعدی بمدد و معاونت ایشان هر چه می خواهد می کند و خرابی شهر بجایی رسیدگی بنجدانک خراب شد... و سلاک آن خانهای خراب در اطراف ممالک سرگردان و بی خان و مان می گردند و رعایا نیز جلاء وطن کردند...^{۵۰}

درسند دیگری در همین مجموعه، وضع رعایای ولایت همدان و فرار آنها چنین توصیف شده است: رعایای همدان بهمه ابواب آسوده خاطر بوده بهیچ تفرقه و تردد راه ندهند و غایبان را استمالت داده بوطن مألوف آرند و بعمارت و زراعت شغول گردانند...^{۵۱} در اوایل و اواسط دوره صفویه، به سبب اعتلای نسبی اقتصاد ایران و رشد جمعیتی که دلیل آن کاهش جنگهای داخلی بود، وابستگی روستاییان به زمین رسماً وجود نداشت. لیکن وابستگی فتودالی رعایا به مالکان به سبب مالکیت زمین وجود داشت چراکه گذشته از مالکان اراضی خصوصی، دولت به نظامیان و دیوانیان و روحانیان بطور مشروط (تیول و وقف) و غیر مشروط (سپهرغال) اراضی سکونی را واگذار کرده بود و حق دریافت تمام و یا قسمتی از خراج و دیگر مالیاتها را به ایشان تفویض نموده بود. در واقع، در این دوره اراضی که به صورت تیول به بزرگان لشکری و کشوری اهداء می شدند، از تفیش مأموران دولتی معاف بودند. شاردن در این باره چنین می نویسد:

زمینهایی که بجای سواجب اشخاص در تیول آنها قرار می گیرد، تحت بازرسی مأموران شاه قرار ندارد، و بمنزله ملک شخصی کسی است که بوی واگذار شده است وی با درآمد و ساکنان آن تیول بهر نوعی که دلش بخواهد رفتار می کند...^{۵۲}

حق قضاوت نیز در اختیار مالکان بود، و این اسر وابستگی روستاییان را در برابر فتودالها افزایش می داد. شاردن درباره «دوق عمده» مالکان اراضی در سیاحتنامه خویش چنین آورده است: اربابان، یا بعبارت بهتر کسانی که از این اراضی و تیول برخوردارند— اگر بتوان آنانرا چنین نامید— در این اراضی دو حق عمده دارند: نخست آنکه وقتی بخواهند چندگاهی در آنجا بسر برند، مردم آن ملک باید وسیله اعاشه ایشانرا فراهم کنند،

۵۰. دستورالکاتب فی تعیین المراقب. پیشین، ص ۴۶۷-۴۶۸.

۵۱. به نقل از دستورالکاتب فی تعیین المراقب در کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد متول.

جلد دوم، پیشین، ص ۱۸۷.

۵۲. سیاحتنامه شاردن. جلد هشتم، پیشین، ص ۲۹۷.

دوم آنکه حق اربابی آنها که پرسی‌النزاع یا باج و خراج نزاع گفته میشود، منبع عایدی عمده‌ای برای ایشان است، زیرا در شرق تقریباً کلیه مجازات‌ها بصورت دریافت جریمه اجرا میشود^{۵۳}...

اولناریوس که بعنوان منشی سفارت آلمان در عهد صفویه به ایران سفر کرد، نیز از حق قضاوت و حکمیت مالکان، به جز حق اعمال تنبیهات عمده، سخن گفته است.^{۵۴} اراضی سیورغالی نیز همواره از سعافیت‌های اداری، قضایی و مالی برخوردار بودند، و صاحبان آنها با رعایا به هرگونه که صلاح می‌دیدند، رفتار می‌کردند.

در پایان قرن یازدهم هجری قمری/ هفدهم میلادی وضع اقتصادی سرزمین ایران رو به انحطاط گذارد، و مالیات‌های گزافی به کشاورزان، پیشه‌وران و تجار تحمیل گردید. این اسرفتر شدید روستاییان را باعث گردید، و ورشکستگی روستاییان به نوبه خود پویش انحطاط اقتصادی را سریعتر کرد. سیاست خشن مالیاتی دولت و فشار فئودالها نیز مهاجرت دسته جمعی روستاییان برای فرار از مالیات‌های کمرشکن را شدت بخشید.^{۵۵} کمبود نیروی انسانی مجدداً به نحو بارزی آشکار گردید، و بدین ترتیب، وابسته کردن روستاییان به زمین ضروری شد. از این روی، شاه سلطان حسین در سال ۱۱۲۲ ه. ق/ ۱۷۱۰ م. طبق فرسائی موضوع تقید روستاییان به زمین را تأیید کرد. بر طبق این فرمان که در مخزن اسناد دولتی جمهوری سوسیالیستی ارمنستان پیدا شده، رعایای فراری مورد تنبیه قرار می‌گرفتند و به محل اقامتشان بازگردانده می‌شدند. در قسمتی از متن این فرمان چنین آمده است:

[اگر] کمتر از ۲ سال از موقعی که [رعایا] ترک دیار کرده‌اند، گذشته باشد، [و مالیات‌های دولتی را نیز پرداخته باشند، می‌توانید آنها را به محل سابقشان برگردانید]، اما اگر [از زمان کوچشان] بیشتر از دوازده سال گذشته باشد، هیچکس نباید آنها را از آن محل به محل سابق برگرداند.^{۵۶}

بدین ترتیب، در اواخر دوره صفویه به سبب انحطاط اقتصادی و فرار روستاییان، زارعان حق نقل مکان را از دست دادند.

تعهدات فنودالی روستاییان

گذشته از پرداخت بهره مالکانه به صورت جنسی و نقدی، روستاییان ایران همواره در دوره مورد مطالعه تعهدات بسیاری در برابر مالکان داشته‌اند. این تعهدات شامل پرداخت باجهای گوناگون جنسی و نقدی و نیز انجام بیگاری برای مالکان و دولت بوده‌اند.

در عهدساسانیان، روستاییان برای اربابان بیگاری می‌کردند و قلعه و کاخ اربابی را می‌ساختند. آنها وسایل مورد نیاز چاهار خانه‌ها را تأمین می‌کردند، از نظامیان در منزل خود پذیرایی می‌کردند، و دام اربابان را به چرای می‌بردند.^{۵۷} و به گفته کریستن سن «زارعین هردهی سکلف

۵۳. همان، ص ۲۹۸.

۵۴. مینورسکی، پیشین، ص ۴۷.

۵۵. تاریخ ایران، جلد دوم، پیشین، ۶۰۷-۶۱۲.

۵۶. م. ر. آرونووا و ک. ز. اشرفیان، دولت نادرشاه افشار، ۱۳۵۲، ص ۴۸.

۵۷. Ghirshman، پیشین، ص ۱۴۲.

بوده‌اند که لوازم روحانی مأسور آنجا را تهیه و آماده کنند.^{۶۰} دولت ساسانی نیز علاوه بر دریافت مالیات سرانه، در عید نوروز و مهرگان هدایایی به نام آیین از روستاییان اخذ می‌کرد.^{۶۱} در عین حال، روستاییان مکلف بودند که در رکاب ارباب به خدمت بپردازند و با وی در جنگها شرکت کنند.^{۶۲}

تعهدات روستاییان در زمان سلطه اعراب نیز با پرداخت بهره مالکانه تمام نمی‌شدند، و بسیاری از عوارض عهد ساسانیان در این دوره محفوظ ماندند. بیکاری برای ساختن راهها و قلاع، تأمین مالی هزینه‌های نظامی، و مالیاتی که در دوره ساسانیان به هنگام نوروز و مهرگان گرفته می‌شد، از تعهدات رایج در این دوره بودند.^{۶۳}

یکی از تعهدات سنگین روستاییان ایران در اوایل غلبه اعراب نیز پذیرائی از سپاهیان مسلمان به مدت یک شبانه‌روز بود. در متن یکی از عهدنامه‌هایی که اعراب با دهقانان محلی بستند، این تعهدات صریحاً چنین اعلام شده‌اند:

مکلف‌اند که هر سال، جزیه‌ای باندازه وسیع خود بکسی که در سرزمین شما حکومت می‌کنند، بپردازید، و نیز مکلف هستید مسلمانان را دلالت کنید و راه آنان راسرمت نمائید و برای مدت یک شبانه‌روز از ایشان پذیرائی کنید، و پیاده را به مقصد برسانید، و کسی را بر مسلمان مسلط نکنید، و درباره مسلمانان خیر خواه باشید و آنچه به ذمه شماست بپردازید، و تا زمانی که این واجبات راسراعات می‌نمائید در اسان خواهید بود، و هرگاه چیزی را شما تغییر بدهید یا آنکه با شما بسر می‌برد تغییر دهد و او را تسلیم نکنید در این حال اسانی نخواهید داشت، و هر کس مسلمانی را دشنام دهد از او باز خواست می‌شود و چنانچه او را بزند، بقتل می‌رسد.^{۶۴}

اطلاعات ما راجع به تعهدات و عوارض اضافی روستاییان در عهد سلسله‌های محلی ایران ناچیز است. لیکن می‌توان چنین پنداشت که رعایا مانند گذشته به جز پرداخت بهره مالکانه و خراج، عوارض دیگری به مالکان و دولت می‌پرداخته‌اند. مثلاً، می‌دانیم که در زمان غزنویان، سلطان محمود عوارض اضافی روستاییان را لغو کرده است.^{۶۵}

در دوره سلجوقیان نیز روستاییان علاوه بر پرداخت خراج ارضی، مکلف به پرداخت رسوم و عوارض بیشماری بوده‌اند که از طرف مقطع‌ها و حکومت مرکزی بر آنها تحمیل شده بودند. این عوارض و مالیاتهای اضافی یا بعنوان مالیات مستمر و یا بعنوان مالیات زاید، وضع شده بودند. گذشته از مقطع‌ها، حکام و دیوانیان نیز از روستاییان اسلاک و ققی و خالصه، اخذ می‌کردند، و به‌زور باج می‌ستاندند. مثلاً، در منشوری که در زمان سلطان سنجر به نام سلک

۵۸. ایران دد زمان ساسانیان. پیشین، ص ۱۴۲.

۵۹. همان، ص ۱۴۵.

۶۰. Amminus Marcellinus پیشین، ص ۳۹۳.

۶۱. مالک و زادع دد ایران. پیشین، ص ۱۱۲.

۶۲. تاریخ‌المسل والملوک. پیشین، ص ۴۱۴. همینطور رجوع شود به همان، ص ۴۲۲، ۴۲۳.

۴۲۴، ۴۲۷، ۴۳۰، برای عهدنامه‌های دیگر.

۶۳. کشاورزی و مناسبات ارضی دد ایران عهد مغول. جلد دوم، پیشین، ص ۲۶۸.

مسعود صادر شده، ملک مسعود موظف گردیده که حکام و مقطع‌ها و دیوانیان را به سبب اخذ مالیات‌های اضافی تنبیه کند^{۶۴}، و در منشور دیگری راجع به تفویض ریاست بسطام، سلطان سنجر به شرف‌الدین رئیس «آن قصبه» دستور می‌دهد که «رسیدگان را استمالت دهد و بتلف و سراعات بجای باز آرد... و رسوم ناپسندیده براندازد...»^{۶۵} در فرمان مربوط به ریاست سازندگان نیز از تاج‌الدین خواسته شده است که از اجحاف مأموران جلوگیری کند. بدین شرح:

نگذارد با ایشان [رعایا] بزوائد خطایی رانند و اسلاک و اسباب و چهارپایان و مواشی ایشان را از حکم اعتراضات و تکلیف ناوابجات مصون دارد و صاحب خراج معتبر از جهت خویش نصب کند که قانون خراج ولایت در دست او باشد^{۶۶}...

هدیه اجباری روستایی به مقطع در صورت تولد فرزند مذکور و یا عروسی یکی دیگر از تعهدات روستاییان این دوره بوده است. گذشته از این، خرج نعل‌بندی اسبهای مقطع‌ها به هنگام لشکر کشی نیز به عهده روستاییان بوده^{۶۷}، و نظامیان از حق اقامت در خانواده روستاییان برخوردار بودند^{۶۸}. در اسور آبیاری، مانند حفر قنات و کاریز و تنقیه سرتب آن، رعایا به نفع دولت و یا فتوادلها بیگاری می‌کردند، و این نوع کار را حشر می‌خواندند^{۶۹}.

عوارض «زایند»، «توفیر و تفاوت»، «تکلیف» و «اخراجات» در زسان مغولها دوام آوردند. گذشته از اینها، عوارض گوناگونی در این دوره رواج یافتند که تعداد آنها به سی‌گونه مالیات و «بیغار» می‌رسید. بسیاری از این عوارض به صورتی خودسرانه توسط مالکان یا روستاییان تحمیل می‌گردید. این عوارض، همراه با بی‌عدالتیها، خرابیها و کشتار مغولها، چنان وضعی ایجاد کردند که به گفته رشیدالدین فضل‌الله «از راه تنبع تواریخ و راه قیاس معقول پوشیده نماند که هرگز مالک خراب‌تر از آنکه درین سالها بوده، نبود»^{۷۰}...

در این دوره روستاییان علاوه بر پرداخت خراج ارشی، عوارض مختلفی به شرح زیر به دولت می‌پرداختند: مالیات سرانه که صرف نظر از معتمدات دینی ایشان اخذ می‌شد؛ عوارضی که از روستاییان و شهرنشینان به منظور تأمین مخارج فوق‌العاده از قبیل جنگ و جشنها و غیره، مأخوذ می‌گردید؛ نثار که مالیاتی جسمی بود و برای مصارف لشکر دریافت می‌شد؛ عقیقه که برای تأمین آذوقه و علوفه مورد نیاز لشکریان اخذ می‌گردید^{۷۱}؛ تمغاکه قسمتی از آن توسط روستاییانی که محصول خود را در شهر بفروش می‌رساندند، پرداخت می‌گردید؛ نواج یا راعداری؛ باغ شماره که از تاکستانها و نخلستانها دریافت می‌شد؛ خانه شماره که از هر

۶۴ عتبة الکتبه. پیشین، ص ۱۸-۲۳.

۶۵ همان، ص ۵۶.

۶۶ همان، ص ۲۳.

۶۷ تادریخ ایران جلد اول، پیشین، ص ۳۰۹.

۶۸ راحة الصدور وآية السرور، پیشین، ص ۳۳.

۶۹ برنلس، پیشین ص ۳۴.

۷۰ تادریخ مبارک غزالی، پیشین، ص ۳۴۹.

۷۱ ابن مالیات در زمان سلجوقیان نیز وجود داشته است.

مسعود صادر شده، ملکنمسعود موظف گردیده که حکام و مقطع‌ها و دیوانیان را به سبب اخذ مالیات‌های اضافی تنبیه کند^{۶۴}، و در منشور دیگری راجع به تفویض ریاست بسطام، سلطان سنجر به شرف‌الدین رئیس «آن قصبه» دستور می‌دهد که «رسیدگان را استمالت دهد و بقلظ و مراعات بجای باز آرد... و رسوم ناپسندیده براندازد...»^{۶۵} در فرمان مربوط به ریاست سازندگان نیز از تاج‌الدین خواسته شده است که از اجحاف ساموران جلوگیری کند. بدین شرح:

نگذارد با ایشان [رعایا] بزوائد خطابی رانند و اسلاک و اسباب و چهارپایان و مواشی ایشان را از حکم اعتراضات و تکلیف ناواجبات مصون دارد و صاحب خراج معتبر از جهت خویش نصب کند که قانون خراج ولایت در دست او باشد^{۶۶}...

هدیه اجباری روستایی به مقطع در صورت تولد فرزند ذکور و یا عروسی یکی دیگر از تعهدات روستاییان این دوره بوده است. گذشته از این، خرج نعل‌بندی اسبهای مقطع‌ها به هنگام لشکرکشی نیز به عهده روستاییان بوده^{۶۷}، و نظامیان از حق اقامت در خانواده روستاییان برخوردار بودند.^{۶۸} در اسرار آبیاری، مانند حفر قنات و کاریز و تنقیه مرتب آن، رعایا به نفع دولت و یا فتودالها بیگاری می‌کردند، و این نوع کار را حشر می‌خواندند.^{۶۹}

عوارض «زاید»، «توفیر و تفاوت»، «تکلیف» و «اخراجات» در زمان مغولها دوام آوردند. گذشته از اینها، عوارض گوناگونی در این دوره رواج یافتند که تعداد آنها به سی‌گونه مالیات و «بیغار» می‌رسید. بسیاری از این عوارض به صورتی خودسرانه توسط مالکان به روستاییان تحمیل می‌گردید. این عوارض، همراه با بی‌عدالتیها، خرابیها و کشتار مغولها، چنان وضعی ایجاد کردند که به گفته رشیدالدین فضل‌الله «از راه تتبع تواریخ و راه قیاس معقول پوشیده نماند که هرگز ممالک خراب‌تر از آنکه درین سالها بوده، نبود»^{۷۰}...

در این دوره روستاییان علاوه بر پرداخت خراج ارضی، عوارض مختلفی به شرح زیر به دولت می‌پرداختند: مالیات سرانه که صرف نظر از معتقدات دینی ایشان اخذ می‌شد؛ عوارضی که از روستاییان و شهرنشینان به منظور تأمین مخارج فوق‌العاده از قبیل جنگ و جشنها و غیره، مأخوذ می‌گردید؛ تغار که مالیاتی جنسی بود و برای مصارف لشکر دریافت می‌شد؛ علفه که برای تأمین آذوقه و علوفه مورد نیاز لشکریان اخذ می‌گردید^{۷۱}؛ تمغاکه قسمتی از آن توسط روستاییانی که محصول خود را در شهر بفروش می‌رساندند، پرداخت می‌گردید؛ باج یا راهداری؛ باغ شماره که از تاکستانها و نخلستانها دریافت می‌شد؛ خانه شماره که از هر

۶۴. عتبة الکتبه. پیشین، ص ۱۸-۲۳.

۶۵. همان، ص ۵۶.

۶۶. همان، ص ۲۳.

۶۷. تاریخ ایران، جلد اول، پیشین، ص ۳۰۹.

۶۸. داحه الصدور وآية السرد. پیشین، ص ۳۳.

۶۹. برتلس، پیشین ص ۳۴.

۷۰. تاریخ مبادک غازانی. پیشین، ص ۳۴۹.

۷۱. این مالیات در زمان سلجوقیان نیز وجود داشته است.

خانوار یا هر خانه اخذ می‌گردید؛ اخراجات که برای تأمین مخارج و نگهداری عمال دولت بود؛ رسم الوزاره که برای تأمین مخارج وزیر و دستگاه وی دریافت می‌شد؛ حق التولیه یا رسم الصداده که برای نگهداری و تأمین زندگی روحانی عالیه‌رتبه یا «صدری» که متصدی امور موقوفات کشور بوده است؛^{۷۲} رسم خزانه که برای نگهداری عمال خزانه گرفته می‌شد؛ حق التحصیل که به نفع تحصیلداران مالیات اخذ می‌گردید؛ حرز که به نفع مساح اراضی دریافت می‌شد؛ ساوری که پیشکشی اجباری برای سلطان و بزرگان کشوری بود؛^{۷۳} عیدی و نوروزی که به مناسبت دوعید بزرگ مسلمانان، یعنی عید فطر و عید قربان، و عید نوروز پرداخت می‌شد؛ سلامانه که به هنگام تبریک تقدیم می‌شد؛ شیلان بها که به هنگام بزم و ضیافت اهداء می‌شد؛ کراکیارق که برای تأمین مخارج تسلیحات و لوازم دربار سلطان و همسران عتدی و شاهزادگان و اسرا و لشکریان ایشان اخذ می‌گردید؛ طیارات که حق سلطان در تصاحب اموال مردگان بلاوارث و فراریان بود؛ طرح که خرید اجباری محصول اضافی توسط مقامات حکومت، و فروش اجباری محصول به قیمت نازل به خزانه و یا به امیر، فتودال محلی، را دربر می‌گرفت؛^{۷۴} بیغاره که کار اجباری رعایا به نفع دولت و یا فتودال و مالک خصوصی در امور آبیاری و ساختمانی و غیره، بود؛ نزل یا نزول که حق اقاقت نظامیان، ایلچیان، عمال دیوان، اسرا، سفرا و غیره، در خانه روستاییان، برای مدت نامعینی، بود؛^{۷۵} الاغ یا فراهم کردن اسبهای چاپار و پیک توسط روستاییان؛ و سرانجام چریک که انجام خدمات نظامی توسط روستاییان اسکان یافته، بویژه صحرائشینان، بود.^{۷۶}

فتودالها، اعم از صحرائشین و غیر صحرائشین، نیز عوارضی از روستاییان دریافت می‌کردند که اهم آنها عبارت بودند از: عیدی که هدیه‌ای به مناسبت عید قربان و فطر بود؛ نوروزی که هدیه‌ای به مناسبت جشن نوروز بود؛ شیلان بها که از روستاییان به هنگام ضیافت دریافت می‌شد؛ ترغو که نوعی پیشکش بود که روستاییان به ارباب اهداء می‌کردند، و تعهدی که عبارت بوده از این که فتودالها داسهای خود را برای چرا به صحرائشینان و روستاییان تابع خویش، و مرغان را به کشاورزان وابسته می‌سپردند.^{۷۷}

عوارض و تعهدات فوق معرف بهره‌کشی بیرحمانه از رعایای شهری، و بویژه روستایی، بودند، و میزان آنها از هیچ روی با سطح تکامل نیروهای عامل در تولید و درآمد روستاییان هماهنگ نبود. بدین سبب، در این دوره انحطاط کشاورزی و سقوط اقتصادی کشور امری طبیعی بود. مثلاً، در زمان غازان خان تبغور که برای تأمین مخارج سپاهیان از رعایا اخذ می‌گردید،

۷۲. در عین حال صدر از این حق برخوردار بوده که عسری از محصول را از رعایا دریافت کند.

۷۳. مثلاً رجوع شود به ظفرنامه. پیشین، ص ۸۷، ۹۰۲، ۹۱۲.

۷۴. مثلاً به گفته مؤلف تاریخ دهخدا. در سال ۶۹۸ ه. ق. مردم فارس مکلف شدند که گندم خویش را به طرح از قرار خرواری ۶ دینار به دولت بفروشند، در حالی که بهای آن در بازار آزاد ۳۰ دینار بود (تحریر تاریخ دهخدا، پیشین، ص ۳۶۳).

۷۵. حق نزول از دیرباز در ایران وجود داشت، و آن را خانهای مغول برقرار نکردند.

۷۶. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد دوم، پیشین، ص ۲۶۱-۳۰۲.

۷۷. همان، ۲۸۷-۳۰۳ و مالک‌وزاد در ایران، پیشین، ص ۲۰۷-۲۰۹.

رواج یافت، و این امر، همراه با اجعاف مأسوران، موجب خرابی وضع زارعان گردید. در تاربخ و صاف در این باره چنین می‌آید:

این ستمها موجب آن شد که در محصول نقصانی عظیم رخ نمود. چنانکه روایت کنند در عهد اتابک سعد ابوبکر از ولایت کربال در سال سیصد هزار خروار غله و در عهد عضدالدوله از این ولایت هفتصد هزار خروار غله حاصل می‌شد و امروز از کفایت عمال ملک خراج کربال از دلای و اینجو و خالصات و ارباب به مقدار چهل و دوهزار خروار می‌شود و سایر نواحی را بر این قیاس باید کرد.^{۷۸}

به گفته مؤلف همان کتاب در زبان ایلخان ابوسعید در فارس «حاصل رنج رعایا را یکجا بعموض خراج و بعنوان گوناگون دیگر تصاحب کردند و برای ایشان جز غم و حرمان چیزی باقی نگذاشتند».^{۷۹} و صاف نمونه بارزی از بی‌عدالتی و بی‌نظمی این دوره را درباره دریافت خراج در ولایت فیروزآباد نقل کرده است، بدین شرح:

[سباشر علاءالدین هندو] علاوه بر آنچه بعنوان دیگر از رعایا مطالبه کرد، که با وجود خراج، عین بی‌رسمی تواند بود، مخارج سه حاکم و شش نایب و هفت مقرر و دولت سوار و پیاده را نیز بمدت شش ماه بر رعایا تحمیل کرده بود تا خراج و سایر اخراجات مواضع خراجی را مستخلص کرد و حصه دیوانی را به جنس از محصولات برداشت و حقوق عمال خزانه را چون حق السعی و حق معتمد که باید از هر خروار سه من بپردازد نیز بر تخته یخ نگاشت. و در آخر بوسیله مساحان و خراصان بادپیمای دروغ آرای و مقرانی که نه ایشان را خبرت بود، نه عبرت و نه عقل و نه دین مبالغ توفیر را نیز تخریج کرد.^{۸۰}

وصاف سپس به شرح این امر می‌پردازد که از طرف سلطان ابوسعید جهت گردآوردن رعایا و آبادانی مواضع آنان به آن دیار می‌رود، و «رعایای حاضر را از مالیاتهای بی‌قانون» نجات می‌دهد. لیکن پس از مدتی خراج این منطقه به مقاطعه داده می‌شود، و قواعد ستمکارانه‌ای که لغو شده بودند، مجدداً رایج می‌گردند.^{۸۱}

کلاویخو که در زمان تیمور به ایران سفر کرده است، نیز درباره رسم نزل چنین می‌نویسد: برآستی که عادت و رسم در همه جای این سرزمین برین جاری است که به سفیرانی که نزد تیمور می‌روند و یا از نزد او باز می‌گردند، و همچنین پشاهزادگان و اسرا و بستگان و خویشان او بهنگام مسافرت همه جا باید منزل دهند. سفیران می‌توانند سه شبانه‌روز در هر جا بمانند و هر که از خویشان و بستگان نزدیک اعلیحضرت باشد، می‌تواند تا نه روز از خوارک و خانه بهره‌گیرد و هزینه آن بعهده انجمن مرکزی شهری است که در آن فرود آمده‌اند.^{۸۲}

۷۸. تهریز و تاربخ و صاف. پیشین، ص ۲۶۳.

۷۹. همان، ص ۳۶۱.

۸۰. همان.

۸۱. همان، ص ۳۶۳-۳۶۴.

۸۲. سفرنامه کلاویخو. (تهران، ۱۳۳۸)، ص ۳۱۰.

ری وضع ناساعد روستایان و ظلم نظامیان تیمورا در رابطه با رسم نزل چنین توصیف می‌کند: در هر دهکده‌ای که می‌رفتیم، بی‌درنگ در برابر ما کدخدایان می‌آمدند و از آنجا که فرستاده تیمور نیز چنانکه گفته شد با ما بود، هرچه به آنها امر می‌کرد از خوراک تهیه می‌کردند و کدخدایان موظف بودند که خوراک و آب و خدستکار برای خلعت ما آماده کنند. در صورتی که وی این فرمانها را بسرعت اجرا نمی‌کرد... فرمان سفیر مزبور کدخدا با چوب یا تازیانه ضربات بسیار می‌خورد... بدین طریق مردم همه این دهکده‌هایی که بر سر راه ما بود، سورد بازخواست واقع می‌شدند. در واقع بمجرد آنکه این ارباب جغتایی پدیدار می‌شد، همه مردم در صدد یافتن نهانگاهی بودند که در آن پنهان شوند. این نام جغتای به کلیه قبایل و خاندانهای اطلاق می‌شود که با تیمور بستگی دارند، یعنی از خانواده سلطنت هستند^{۸۳}.

سپاهیان به هنگام لشکرکشی از سیان مزارع عبور می‌کردند، و نیازهای خود را در محل به وسیله روستایان تأمین می‌کردند. مثلاً، گاو و یخو در سفرنامه خویش درباره خرابیهایی که سپاهیان تیمور به هنگام لشکرکشی باعث می‌شدند، چنین آورده است:

چون [تیمور] در آغاز بقدر کافی غله نیافته و کاه و یونجه جهت سیر کردن گاو و اسبان همراهانش نبوده، مردان خویش دستور داده است تا کمبود تدارکات را از حاصلی که اینک بر روی زمین آماده درو بود، جبران کنند^{۸۴}. در دوره مغولها صاحبان سیورغال از پرداخت عوارض دیوانی معاف بودند، لیکن این امر باعث نمی‌شد که بار تمهیدات روستایان سبکتر گردد، چرا که سیورغال دارها این عوارض را به نفع خود اخذ می‌کردند. احتمالاً این امر در سورد اسلاک وقتی که از عوارض دیوانی معاف بودند، نیز مصداق داشته است^{۸۵}.

بسیاری از عوارض و تمهیدات روستایان به دولت در فرمانهای دوره آق‌قویونلو و قراقویونلو منعکس شده‌اند. مثلاً، در فرمانی که در سال ۸۸۴ قمری توسط اوزون حسن صادر شده است و طبق آن تولید سقوفات سزار فاطمه و مساجد قم از پرداخت مالیاتهای دیوانی معاف گردیده، چنین آمده است:

... به همان دستور معاف و مسلم و ترخان و مرفوع القلم داند و تغییر و تبدیل به قواعد مستمر راه ندهند و کسی را در خانه‌های ایشان فرود نیاورند و چهارپایان ایشان را به الاغ نگیرند و شواشی و سماعی و تمغا نستانند و برزگران ایشان را بیگار و شکار نفرمایند و قیچورستانند و امیرانی نطلبند^{۸۶}...

در فرمان سیورغالی که در سال ۹۰۳ ه. ق. قاسم بیگ برای یکی از وزرای خویش صادر کرده، راجع به معافیت مالیاتی صاحب سیورغال و انواع گوناگون عوارض سخن به میان آمده است، بدین شرح:

۸۳. همان، ص ۱۳۱.

۸۴. همان، ص ۱۷۳.

۸۵. مالک‌وزراع در ایران. پیشین، ص ۲۱۰-۲۱۱.

۸۶. فرمانهای ترکمانان قراقویونلو و آق‌قویونلو. پیشین، ص ۸۶.

عمال و مباشران اسور... مقرر دانند... بعدالیوم مطلقاً به علت اخراجات و خارجیات و عوارضات و شناقص و شلتاقات و توجیهات و قسمت و توزیعات و علفه و علوفه و قتلغا و الاغ و الام و تغار و طرح و بیگار و شکار و سواری و داروغگی و رسوم عمال و حق السعی مباشر و رسم الصدارة و رسم الوزراة و عیدی و نوروزی و پیشکش و سلامانه و... سایر تکلیفات و مطالبات حکمی و غیرحکمی حوالتی ننمایند و طمع و توقعی نکنند و قلم و قدم از آنجا کوتاه و کشیده دارند^{۸۷}...

در دوره صفویه، مانند گذشته، علاوه بر خراج و بهره ارضی، روستاییان مکلف به پرداخت عوارض بسیاری بودند. این عوارض شامل علفه و علوفه که برای تأمین آذوقه و علیق لشکر اخذ می‌گردید، قنق لقی یا نزل، انجام بیگاری برای ساختن راهها، قلاع، قناتها، شکار و غیره، الاغ تأمین چهار پا برای چاپارخانه‌ها، پیشکشی، عیدی، نوروزی و غیره، می‌گردید.

در این دوره صاحبان سیورغال کماکان از معافیت مالیاتی برخوردار بودند، و فرمانهایی که از آن دوره در دست هستند، پاره‌ای از مالیاتهای مستمر و زاید را که از رعایا اخذ می‌گردیدند، روشن می‌سازند. مثلاً، در سندی مربوط به دوره شاه اسماعیل، صاحب سیورغالی از پرداخت مالیاتهایی به دولت، مانند مال الجبهات یا مالیات مستمر، اخراجات یا مالیات زاید، عوارض حکمی و غیرحکمی علفه و علوفه، سلامی و سواری پیشکشی و چریک انعام یا حق السعی محصلان مالیات، الاغ و سایر تکلیفات دیوانی و مطالبات سلطانی، معاف شده است^{۸۸}. در فرمانی دیگر مربوط به عهدشاه سلطان حسین نیز صاحب سیورغالی در ناحیه جوشقان از پرداخت عوارض و مالیاتهای مختلفی، مانند مالیات زاید ولایتی یا اخراجات مملکتی، مالیات زاید و مطالبات دیوانی یا اطلاعات دیوانی مخصوص سربازان پیاده، پیشکشی و مخارج ایلیچیان، علفه و علوفه، جو، کاه، طیور اهلی، علیق، بیگاری، عوارض صید یا شکار، طرح، دست انداز، الاغ، کبک و قراسوران، معاف می‌گردد. در این فرمان مقرر شده که مستوفیان عظام دیوان پاره‌ای از این مالیاتها را از محل مالیات مشترک روستاییان، یعنی بنیچه، بپردازند^{۸۹}. در فرمان سیورغالی که در زمان شاه طهماسب اول صادر شده است، درباره معافیت مالیاتی صاحب سیورغال چنین آمده است:

«... مستوفیان... عمال و متصدیان... حسب‌المسطور مقرر دانسته من کل الوجوه قلم و قدم کوتاه و کشیده دارند و بهیچ وجه من الوجوه حوالتی و مطالبتی نکنند بعلت اخراجات و عوارضات بهراسم و رسم که باشد طلبی و توقعی نموده رعایت و مراقبت واجب و لازم دانند^{۹۰}...»
 به گفته شاردن روستاییان اسلاک و تیولها مکلف بودند که وسیله اعاشه اربابان را به هنگام اقامت ایشان در ده فراهم کنند، و حق اربابی آنها را که باج و خراج نزاع بود، بپردازند^{۹۱}. گذشته از این، روستاییان به نفع ارباب بیگاری می‌کردند. شاردن در این باره، و نیز عوارض

۸۷. همان، ص ۱۱۵. همینطور رجوع شود به همان. ص ۱۲۱ و ۱۲۶ راجع به سایر عوارض.

۸۸. مالک‌وزار و دایران. پیشین، ص ۲۲۹.

۸۹. همان، ص ۲۳۰-۲۳۱.

۹۰. Stern پیشین، ص ۱۸۰. و نیز رجوع شود به همان، ص ۱۸۹ و ۱۹۷.

۹۱. سیاحتنامه شاردن. جلد هشتم، پیشین، ص ۲۹۸.

دیگر روستاییان، چنین سخن می‌گوید:

مالک [روستاییان] را در سحل به ساختن عمارات و باغها و اسور دیگر واسیدارد، یا آنکه مردم دهکده باید روزانه تعدادی بیگاری باو بدهند. ارباب برایگان از روستاییان وسایل حمل و نقل دریافت می‌کند. در مدت اقامت در ده خورد و خوراکش بعهده رعایاست. و گاه نیز پول غذا را بطور نقد دریافت می‌دارد. از تحصیلداران یا ناظرانی که ارباب می‌فرستد، بهمین نحو پذیرائی بعمل می‌آید، و گاه ارباب عوارض مشابه دیگری نیز مقرر می‌کند.^{۹۲}

در اواخر دوره صفویه، بویژه در زمان شاه سلطان حسین، وضع روستاییان به سبب انحطاط عمومی اقتصاد سرزمین ایران و خیستر از گذشته شد، و افزایش مالیاتها باعث گردید که چیزی بیش از ساراد تولید از روستاییان دریافت شود. ساوران مالیاتی با شکنجه و آزار مالیاتهای عقب سانبه را از روستاییان اخذ می‌کردند، و آنها را از هستی ساقط می‌ساختند، روستاییان بصورت دسته جمعی به سهاجرت پرداختند، اما فتودالها با صادر کردن فرسانی مانع نقل مکان آنها شدند.^{۹۳}

۹۲. همان، ص ۲۷۴-۲۷۵. ظاهراً این گونه عوارض و بیگاریها در املاک سلطنتی و تیولی بیش از املاک خصوصی دریافت می‌شده‌اند. (مینورسکی، پیشین، ص ۳۵).

۹۳. قاریخ ایران، جلد دوم، پیشین، ص ۶۰۸-۶۰۹. بدیهی است که پیش از عهد شاه سلطان حسین نیز خود کامکی فتودالها و حکام محلی موجب پراکنده شدن روستاییان و فقر شدید آنها می‌شده است. مثلاً، رجوع شوده قاریخ عالم آرای عباسی جلد اول، پیشین، ص ۳۶۱ و همان، جلد دوم، ص ۶۹۹.

۱۱

بهره‌کشی فئودالی

رابطه تسلط و تابعیت در جوامع فئودالی، مانند هر جامعه‌ای که در آن گروه‌های اجتماعی از موقعیتهای نابرابر اقتصادی و اجتماعی برخوردارند، به‌اخذ مازاد تولید می‌انجامد. در واقع، مالکیت فئودالی با تصاحب مازاد تولید بشکل بهره فئودالی تحقق و دوام می‌یابد، و این بهره‌کشی به‌صورت پرداخت بهره بوسیله کار، بوسیله محصول زمین، و سرانجام، پرداخت بهره بوسیله پول نمود پیدا می‌کند.

در شرایط مادی گوناگون، و در نتیجه بسبب وجود ویژگیهای تکامل جوامع مختلف، این امکان وجود دارد که یکی از شکلهای دریافت بهره (اجاره) فئودالی شکل غالب بهره‌کشی باشد. لیکن هر سه شکل بهره از محتوای یکسانی برخوردارند. بهره کار و بهره جنسی در شرایطی که اقتصاد طبیعی بر اقتصاد جامعه مسلط است، رواج می‌یابند، و بهره پولی در زمانی که روابط کالا- پولی در بطن نظام فئودالی گسترش می‌یابند، متداول می‌گردد.

مزارعه

مزارعه^۱ شکل اصلی بهره‌کشی فئودالی در ایران بوده است. در پاره‌ای از موارد نیز رابطه توزیعی میان مالک و زارع مبتنی بر پرداخت مال الاجاره مقطوع بوده. در هر یک از این دو حال آنچه زارع در اختیار مالک قرار می‌داده است، غالباً به‌صورت جنسی، و بعضاً نقدی، پرداخت می‌شده است.

مفهوم شیوه مزارعه در مراحل مختلف تکامل فئودالیسم در ایران تغییر یافته است. لیکن مزارعه که در اکثر موارد تنها از لحاظ حقوقی و ظاهری شکل اجاره داشته است، در واقع شکلی از تابعیت روستاییان در برابر فئودالها بوده است. روستاییان که رسماً افرادی آزاد شناخته می‌شدند، در عمل بعنوان مستأجر یا خرده مستأجر، و در بسیاری از موارد مستأجر سرروشی، به مالک وابسته بودند. اجاره‌ای که آنها به‌ارباب می‌پرداختند، معمولاً سهمی از

۱. مزارعه کلمه‌ای عربی است که از «زوع» به معنای تخم افشاندن می‌آید. اسلام در ایران. پیشون، ص ۱۷۲.

محصل به صورت جنسی، و در اسلاك اطراف شهرها بعضاً نقدی، بود.^۲

رواج شیوه مزارعه در ایران که یکی از مهمترین ویژگیهای فنوداليسم این سرزمین و کشورهای مجاور آن بشمار می آید، بدین سبب بوده که مالکان اراضی از خود زراعت سبزی بر بیگاری نداشتند، و زمین به حصه اربابی و رعیتی تقسیم نمی شده است. در نتیجه، زمینه برای نمو و رواج بهره کار مساعد نبوده است، و بیگاری تنها به صورت فرعی آن، یعنی بیگاری برای ساختن خانه اربابی، راهه و ساختن و تعمیر نهرا و قنات‌ها، رواج داشته است.^۳

در ایران تمامی مقولات زمینداری، مانند اراضی دیوانی، ملکی، اقطاعی، سلطنتی و وقفی، به بهره برداریهای کوچک تقسیم می شدند، و رعایای وابسته تحت شرایط گوناگون زمین را کشت می کردند، و سهمی از محصول (مازاد تولید) را بصورت جنسی و بعضاً نقدی، در اختیار ارباب قرار می دادند. اما سهم شدن مالک در محصول کار تولیدکننده بر طبق عوامل پنجگانه، یعنی زمین، آب، گاوکار، بذروکار در منابع دوره مورد مطالعه ثبت نگردیده است و از آن سخنی بمیان نیامده. ظاهراً نظام پنج – پنجی در دوره قاجاریه رواج یافته است، و حتی در این دوره نیز به ندرت مورد اجرا گذاشته می شده است. لمتون در کتاب مالک و ذراع در ایران درباره شیوه تقسیم محصول در سالهای قبل از اصلاحات ارضی چنین سخن می گوید:

بر حسب سنت در تقسیم محصول پنج عامل را در نظر می گیرند و آن عبارتست از: زمین، آب، چهارپا، بذروکار. نظراً به عوامل یکسهم میرسد و این یک سهم مخصوص کسی است که آن عامل را فراهم کرده باشد. اما در واقع این نکته نظریه سهوی و مجردی بیش نیست و هر چند اصولاً مسأله دارا بودن و فراهم کردن هر یک از این عوامل پنجگانه در امر تقسیم محصول مؤثرست، با اینهمه عملاً بندرت اتفاق می افتد که در مورد هر یک از عوامل مزبور تقسیم واقعی محصول برسبنای پنج سهم متساوی صورت گیرد.^۴

بهرگونه، در شیوه مزارعه رعیت سهمی از محصول را به مالک می داده است، و میزان این سهم برسبنای شرایط محلی فرق می کرده است، و به طور کلی بی ارتباط با عواملی که ارباب زمین فراهم می کرده است، نبوده، با اینهمه، تقسیم محصول بر طبق عوامل پنجگانه در دوره مورد مطالعه وجود نداشته است، و این امر مورد تأیید اکثر محققانی است که از نظرگاههای مختلف به بررسی این مسئله پرداخته اند.^۵

در فقه اسلامی مزارعه از نظر حقوقی یک عقد کوتاه مدت بین مالک و مستأجر زمین، یعنی روستایی، است. لیکن در عمل روستاییان به منزله مستأجران معمولی که اجاره خود را

۲. *The Cambridge History of Islam* پیشین، ص ۵۱۹ و

The Cambridge History of Iran، جلد پنجم، پیشین، ص ۵۲۵.

۳. مثلاً، رجوع شود به مالک و ذراع در ایران. پیشین، ص ۵۷۵-۵۸۶. و کشاورزی و مناسبات ارضی

در ایران عهد مغول، جلد دوم، پیشین، ص ۲۰۳-۲۰۴.

۴. مالک و ذراع در ایران. پیشین، ص ۵۳۶.

۵. مثلاً، رجوع شود به همان، و مینورسکی، پیشین، ص ۳۴ و نیز *The Cambridge History of Iran*

جلد پنجم، پیشین، ص ۵۲۵.

برای یک مدت معین به ارباب بپردازند، مدت اجاره آنها دستخوش هوی و هوس ارباب بود، و مالک می‌توانست آنها را بدون مقدمه از زمین بیرون راند. کشاورزان مزارعه‌گر تابع مالک زمین بودند، و در بسیاری از موارد وابستگی آنها به ارباب موروثی بود.

در دوره خلفای عباسی بحثهای بسیاری میان فقها راجع به حقوق اجاره‌داری و شکل دریافت بهره مالکانه، یا به‌صورت سهمی از محصول و یا به‌شکل مال‌الاجاره‌ای مقطوع، وجود داشته است. اما شواهد برآنند که این بحثها جنبه تفکر صرف نظری داشته‌اند، و واقعیت را منعکس نمی‌ساخته‌اند. به‌گفته لاکه‌گارد این امر «غیر قابل تصور است که بتوان سنت را به وسیله این قواعد نظری یا کتابی بپیوده متوقف ساخت».^۶ بهرگونه، پرداخت محصول به‌دوگونه ناسبرده پیش از غلبه اعراب بر سرزمین ایران، در این سرزمین رواج داشته‌اند،^۷ و در واقع ریشه در دوره امپراتوری بابل دارند.^۸

فقه هر عقد و پیمانی را از نظرگاه تساوی همه مسلمانان مطرح می‌سازد. روشن است که در یک جامعه فئودالی چنین تلقی از مسائل به‌دور از واقعیت است. پیمان کشت (عقد الزرع) و مزارعه در عمل عقدی ناساوتی بوده‌اند، و مال‌الاجاره که یا به‌صورت سهمی از محصول و یا به‌شکل مال‌الاجاره‌ای مقطوع، پرداخت می‌شده، چیزی جز بهره فئودالی نبوده است.

بهرگونه، ابوحنیفه مزارعه‌ای را که در آن تنها یک عامل، یعنی کار، از زارع باشد، و زارع از محصول به‌نسبت $\frac{1}{3}$ و یا $\frac{1}{4}$ سهم برد، نادرست می‌دانسته. چرا که چنین عقدی، به نظری، برای اکره، یا زارعی که هیچگونه وسیله تولید در اختیار نداشته، حالت دریافت مزد پیدا می‌کرده است. وی با مزارعه‌ای که به‌ثلث و ربع باشد، نیز مخالف است. لیکن ابو یوسف با چنین عقدی موافق بوده است.^۹ ظاهراً امام جعفر صادق نیز مزارعه‌ای را که یک طرف آن بنده باشد، نادرست می‌دانسته است.^{۱۰}

محقق حلی، فقیه شیعه، نیز سه شرط برای مزارعه قایل شده است: نخست آن که حاصل میان مالک و زارع شاع باشد، دوم آن که مدت معین گردد، و سوم آن که زمین آب داشته باشد، «یا از نهر یا از چاه یا چشمه یا برکه و [استخر]».^{۱۱}

در مورد محصول باغ نیز مساوات معمول بوده است. مساوات عقدی لازم بوده است، و معامله ایست بر درختها، به حصه‌ای از بار آنها، برای مدت معینی که با سرگ صاحب درخت و یا عامل مساوات باطل نمی‌شود.^{۱۲}

ظاهراً در قرن دوم هجری قمری مدت مزارعه دو سال تعیین می‌شده است. لیکن در کنار

۶. Lokkegaard، پیشین، ص ۱۷۴.

۷. خسرو روی، «مزارعه» (دهنمای کتاب، ۱۳۵۳، شماره‌های ۷ و ۸، ص ۴۸۹ و ۴۹۳).

۸. Newman، پیشین، ص ۴۹-۶۱.

۹. Abuyusuf، s. Kitab al-Kharaj، پیشین، ص ۱۱۶-۱۱۷.

۱۰. خسرو روی، «مزارعه»، پیشین، ص ۴۹۲.

۱۱. محقق حلی، شرایع الاسلام، ۱۳۴۶، ص ۲۷۳. و نیز همان، ص ۲۷۲.

۱۲. همان، ص ۲۷۸.

سزارعه‌گران مستأجران دیگری نیز وجود داشتند که به‌اکار (جمع اکره) یا سزدوران مشهور بودند، و مدت اجاره‌های آنها ناشخص بود. اکار از شرایط ناساعدی برخوردار بودند، و هیچگونه وسیله تولید در اختیار نداشتند.^{۱۳} برعکس، سزارعه‌گران معمولاً پاره‌ای از وسایل تولید، به‌غیر از زمین و آب، را صاحب بودند. این دوقشر عمده اجاره‌کننده اراضی در سراحل مختلف دوره سورد مطالعه وجود داشتند. مثلاً، به‌گفته نجم‌رازی «طایفه سیم سزارعان و سزدوران‌اند، که مال و ملک کم‌تر دارند، ملک دیگران کارند، و برزگری ایشان کنند»^{۱۴}... در عتبة الکعبه نیز از زارعانی که بعضی از وسایل تولید را در اختیار داشته‌اند، سخن رفته است.^{۱۵} به‌گفته رشیدالدین فضل‌الله پیش از غلبه مغولها و رواج هرج و مرج، بسیاری از سزارعه‌گران اراضی اقطاع گاوکار و بذر داشته‌اند. وی در این باره چنین می‌نویسد:

پیش ازین متصرفان ولایات همواره تقریر می‌کردند که بیشتر ولایات خرابست و رعایا درویش و استظهار ندارند که بکلی بگاو و تخم خود زراعت کنند و آب و زمین فراوان مهمل مانده و کسی بسخن ایشان التفات نمودی و تدارک نکردی و نیز تخمی چند که در [آن زمان] متقدم معین گردانیده از دیوان داده بودند جمله بوقت‌گرانی غله خرج کردند و دیوان و رعیت را موجب ضرر بود تدارک آن حال پادشاه اسلام خلد ملکه بر آن وجه فرمود که از هر حاکمی و مقاطعی مقداری معین جهت بهای عوایل و تخم و مایحتاج زراعت از مجموع او برالند و حجت بازستد تا در آن ولایات عوایل برکار کنند و زراعت در افزایش...^{۱۶}

پاره‌ای از زارعان نیز هیچگونه وسیله تولید در دست نداشتند، و «تخم و تقاوی» از مالک و دیوان (در سورد اراضی دیوانی) دریافت می‌داشتند.^{۱۷} به‌گفته وصال در دوره مغولها با رواج تبغور که نوعی عوارض بوده است، و نیز افزایش اجحاف مأموران، وضع سزارعه‌گران رو به‌خرابی‌گذارد، و آنها «تخم و تقاوی» خود را از دست می‌دهند.^{۱۸} ظاهراً روستاییان املاک رشیدالدین فضل‌الله نیز اکثراً از سزارعه‌گرانی بوده‌اند که گاوکار و بذر نداشته‌اند، و وی آنها را به‌سیل خویش در املاک جدید خود متمکن می‌ساخته است و همه وسایل تولید را در اختیار آنها قرار می‌داده.^{۱۹}

همانگونه که پیش از این بدان اشاره شد، اراضی همه اقسام املاک فتودالی، از بسیاری قطعات کوچک تشکیل می‌شدند که توسط روستاییان با شرایط گوناگون کشت می‌گردیدند در زمان عمر در اراضی دیوانی رابطه سزارعه برقرار بوده است، و زارعان از یک دهم تا یک

۱۳. Lokkegaard، پیشین، ص ۱۷۴-۱۷۶.

۱۴. مرهادالعباد، پیشین، ص ۵۱۹.

۱۵. عتبة الکعبه، پیشین، ص ۲۳-۲۴.

۱۶. تاریخ مبادک‌غازانی، پیشین، ص ۳۴۶.

۱۷. تحریر تاریخ وصال، پیشین، ص ۹۵، ۳۶۳.

۱۸. همان، ص ۲۶۱-۲۶۳.

۱۹. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، جلد دوم، پیشین، ص ۱۴۱.

دوم محصول را به دیوان می‌پرداخته‌اند.^{۲۰}

در زمان سلجوقیان نیز نظام سهم‌بری رواج داشته است. مثلاً، در فرمانی که توسط سلطان سنجر برای «رئیس» سازندگان صادر شده، از مالکان «اریاب» و رعایایی سخن می‌رود که محصول را میان خود تقسیم می‌کرده‌اند.^{۲۱} اسلاک خصوصی به‌اجاره نیز داده می‌شدند، و این امر در فرمانی که به‌عنوان قاضی القضاة استرآباد صادر شده، آشکار است. در این فرمان سنجر به‌ساوران دیوان دستور می‌دهد که «مستأجران ملک [قاضی] را از عوارض و قسم صیانت کنند»^{۲۲}...

وصاف از رواج نظام سهم‌بری در اراضی دیوانی در دوره ایلخانان سخن گفته است.^{۲۳} و به‌سبب یرلینگ غازی دربارۀ اقطاع لشکریان، اراضی اقطاعی در دست سزارعان بوده است، و طبق فرمان غازی خان «چریکیان» موظف بوده‌اند که «ده یکی از» محصول را به‌دیوان بدهند و «باقی ایشان با سزارعان خود بهم بردارند»^{۲۴}.

در فرمانی که در سال ۱۰۷۳ هجری قمری در دوره صفویه راجع به‌پرداخت مالیات روستاییان یکی از اسلاک موقوفه صادر شده است، از اجاره اراضی وقفی سخن رفته. در این سند از سزارعان و شیوه سزارعه در اوقاف غیاثیه‌گفتگو شده است.^{۲۵} اجاره دادن اسلاک سلطنتی نیز از رسوم متداول این دوره بوده است. مثلاً، در فرمانی که در سال ۹۹۶ هجری قمری صادر شده، و نیز در تذکره الملوک به‌ترتیب ذکر می‌شود از مستأجرین سزارع مغانات و مستأجرین محال اصفهان، شده است.^{۲۶} و به‌گفته شاردن، سزارعه هم در اسلاک شخصی و هم در اسلاک خالصه مرسوم بوده است.^{۲۷} کمپفر نیز در مورد اجاره اسلاک خالصه چنین می‌نویسد:

اجاره اسلاک به‌صورتی نیست که نزد ما معمول است بلکه زمینی را برای همه عمر به‌دهقانان می‌دهند که بکارند و زراعت کنند و تنها وظیفه‌ای که دهقانان در این قبال دارند این است که سهم معینی از حاصل را در سال به‌شاه بدهند و مابقی را به‌عنوان مزد زحمت خود بردارند.^{۲۸}

سهم مزادعان از محصول

وضع سزارعه و اساساً شکل رابطۀ توزیعی در دوره ساسانیان ناشخص است. اما از آنجا که کلمۀ سزارعه در قرآن ذکر نشده است، به‌احتمال زیاد مسلمانان سزارعه را از ایرانیان اخذ کرده‌اند. چراکه اعراب در نخستین سالهای تسلط خود بر ایران «بازارگان ایرانی وارد روابط

۲۰. yahya Ben Adam, S. Kitab al - Kharaj پیشین، ص ۵۳.

۲۱. غنۀ الکتاب پیشین، ص ۲۳-۲۴.

۲۲. همان، ص ۵۲.

۲۳. تحریر قادیخ ووصاف. پیشین، ص ۹۵.

۲۴. قادیخ مبارک غازی، پیشین، ص ۳۰۶.

۲۵. مالک‌وزاراع در ایوان، پیشین، ص ۲۲۵.

۲۶. همان، ص ۲۳۳.

۲۷. سیاحتنامه‌شاردن. جلد هشتم، پیشین، ص ۲۷۰.

۲۸. کمپفر، پیشین، ص ۱۱۱-۱۱۲.

مزارعه شدند که نمونه آنرا در فتح آذربایجان می‌بینیم.^{۲۹} لیکن، همانگونه که اشاره شد، توزیع محصول بر سبنای سهمی از آن میان مردم بین‌النهرین نیز مرسوم بوده است. در واقع، میان اعراب نیز این شیوه تقسیم محصول رواج داشته است. مثلاً، به گفته یحیی بن آدم و ابویوسف، پیغمبر اسلام اراضی خیبر را به سی و شش قسمت بخش کرد، و درآمد هجده قسمت آن را به کارهای روزمره و اداری اختصاص داد، و هجده قسمت بقیه را میان عده‌ای از مسلمانان و از جمله زنان خویش، تقسیم کرد. آنگاه وی این اراضی را به یهودیان اجاره داد. سهم مالکان جدید یک دوم محصول زمین و درختان میوه، و یک پنجم محصول خرما بود.^{۳۰} ظاهراً عمر و ابوبکر نیز اراضی خود را به اجاره می‌داده‌اند، و از یک چهارم تا یک سوم محصول را دریافت می‌داشته‌اند.^{۳۱} به گفته یحیی بن آدم، عمر زمین دیوانی (صافیه) را به مزارعه می‌داده است، و رعیت نصف، ثلث و در پاره‌ای از موارد عشر محصول را بدیوان می‌پرداخته است.^{۳۲} سهم رعیت غیر مسلمان (اهل ذمه) نیز در اراضی خصوصی یک سوم و یک پنجم محصول بوده است.^{۳۳}

در دوره خلفای عباسی مزارعه‌گران متعهد بودند که یک دوم تا دو سوم محصول را در اختیار مالکان قرار دهند. ظاهراً این نسبتها بر سبنای حاصل خیزی زمین، قدرت مالکان و سنن محلی تعیین می‌شده است.^{۳۴} از این گذشته، اگر ارباب بذره آب یا چهارپای کار را تأمین می‌کرد، باز هم سهم زارع از محصول کار وی کاهش می‌یافته است — لیکن نه به نسبت عوائل فراهم شده. مثلاً، می‌دانیم که در قرن سوم هجری قمری اگر بذره را ارباب تأمین می‌کرد، سهم رعیت از محصول به یک ششم یا یک هفتم محصول تقلیل می‌یافت.^{۳۵}

برای دآوری درباره سهم زارع و مالک در دوره سلسله‌های محلی و سلجوقیان منابع موجود اطلاعاتی در اختیار ما نمی‌گذارند. در دوره مغول نیز شواهد در این باره بسیار ناچیزند. ظاهراً در این دوره در ایالت خوزستان از اراضی دیوانی ۶۰ درصد محصول به جنس گرفته می‌شده. از این روی می‌توان فرض کرد که در اراضی ملکی و وقفی و اقطاعی نیز مانند اراضی دیوانی در همین حدود مأخوذ می‌گردیده.^{۳۶} اما به گفته و صاف در زمان اتابک سعید سعدبن زنگی در اکثر «آبها و زمینهای دیوانی اگر بذره و تقاوی از خاصه دیوان مقرر می‌شد، تقسیم [محصول] به مناصفه بود...»^{۳۷}

اطلاعات ما راجع به اجاره و مزارعه در دوره صفویه بیشتر از دوره‌های پیش از آن است.

۲۹. خسروی، «مزارعه» پیشین، ص ۴۹۳.

۳۰. Yahya Ben Adam, s Kitab al Kharaj پیشین، ص ۳۷ و ۳۹.

Abu Yusuf, s Kitab al Kharaj پیشین، ص ۱۰۲-۱۰۳.

۳۱. همان، ص ۱۱۶-۱۱۷.

۳۲. Yahya Ben Adam, s Kitab al - Kharaj پیشین، ص ۵۳.

۳۳. همان، ص ۱۰۶-۱۰۷.

۳۴. Lokkegaard, پیشین، ص ۶۸-۶۹، ۱۷۴.

۳۵. همان، ص ۱۷۵.

۳۶. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد دوم، پیشین، ص ۲۰۵.

۳۷. تحریر قادیخ و صاف. پیشین، ص ۹۵.

در این دوره تقسیم محصول در اکثر اراضی بر مبنای قرارداد مزارعه صورت می‌گرفته است. لیکن در اراضی سبزیکاری و صیفی کاری اطراف شهرها روش اجاره مرسوم بوده است. شاردن در این باره می‌نویسد:

در ایران، زمین را بسیار کم اجاره می‌دهند، و آنهم درباره زمینهای اطراف شهرهای بزرگی که محصول آن انواع سبزیهاست، اجاره صورت می‌گیرد، چون در این اراضی حوادثی رخ نخواهد داد که موجب تباه شدن درآمد گردد، در حالی که در زمینهایی که محصولشان غلات است، غالباً بر اثر خشکسالی یا تگرگ و دیگر حوادث نامطلوب محصول کاهش می‌یابد و دهقانان این زمینها را سالانه بازاری مبلغی با جاره می‌گیرند. مثلاً هر جریب از اراضی اطراف اصفهان سی اکو و بلکه بیشتر درآمد دارد^{۳۸}. در سیاحتنامه شاردن درباره مزارعه نیز چنین آمده است:

اما در کلیه اراضی دیگر مالک با زارع بر اساس نوعی مشارکت معامله می‌کند. ارباب زمین می‌دهد و گاه نیز کود و آب فراهم می‌کنند یا آنکه با موافقت طرفین آنچه ضرورت دارد، بطور نصفه کاری تهیه می‌گردد. زارع بخرج خود شخم می‌زند، بذر می‌باشد و دروسی کند و بعد محصول را طبق توافق طرفین تقسیم می‌کنند. [مالک بسته به وضع زمین گاه] نصف محصول را بر میدارد و گاه ربع آن را. اما معمولاً پس از آنکه بذر لازم برای کشت سال بعد را برداشتند، ثلث محصول سهم ارباب میشود، و اگر اتفاقاً وضع محصول آنقدر باشد که حتی نتوانند بذر کافی برای سال بعد برداشت کنند، زارع ناگزیر است ... بذر تهیه کند. طریق دادن زمین بزارع چه بوسیله شاه و چه بوسیله مالک خصوصی، در سراسر کشور چنین است.^{۳۹}

تقسیم محصول میوه، حبوبات، و محصولات داسی نیز به صورت زیر بوده است: محصول میوه را یا تقسیم میکنند یا با زارع قرار می‌گذارند که سهم ارباب را بخرد، و بهای آن را بتدریج بپردازد. در تعیین قیمت حبوبات همه را یکسان می‌گیرند، از جمله:

هنگام خرید و فروش گندم، جو، برنج، نخود، عدس، می‌گویند: فلانقدر من، و هر من بقرار فلان مبلغ فروخته میشود. میوه‌های درختی بیشتر بفتح ارباب تقسیم میشود تا حبوبات، زیرا آنقدر برایش خرج ندارد. معمولاً یا نصف یا دو ثلث میوه متعلق به ارباب است.

در اسور درآمد مواشی نیز بهمان طرز زمینهای کشت شده عمل میشود. ثلث پشم و بچه‌های شکم حیوان متعلق به ارباب است، اما چوب درآمد بیشتری برای ارباب دارد، زیرا دو ثلث آن متعلق به اوست و یک ثلث به دهقان و بریدن و فروش چوب نیز بعهده دهقان است.

بطور کلی طریقه بهره‌برداری زمین از طرف مالکان خصوصی باین طریق است،

۳۸. سیاحتنامه شاردن. جلد هشتم، پیشین، ص ۲۶۹. هر جریب زمین در اطراف اصفهان ۶۶ تومان به اجاره می‌رفته است. (هینورسکی، پیشین، ص ۳۴).

۳۹. سیاحتنامه شاردن. جلد هشتم، پیشین، ص ۲۶۸-۲۶۹.

و در مورد زمینهای دولتی و خالصه نیز بهمین نحو عمل میشود^{۴۰}...
نظر کمپفر در مورد سهم زارعان نواحی اطراف اصفهان دقیق تر از نظر شاردن است. وی در این باره می نویسد:

سهمی که باید دهقان بپردازد در هر کجا بستگی دارد به عرف محل مورد بحث، نوع سیوه های درختی و صیفی و همچنین اوضاع و احوال محلی. در برخی نواحی ثلث محصول گندم و جو به دهقان می رسد در حالی که دوسوم دیگر سهم شاه می شود؛ در این مورد بهرحال باید تصریح کرد که اداره اسلاک خاصه بذر را می دهد و حفر قنات را سجاز می دارد (در حالی که دیگران برای آبیاری سزارع خود باید متحمل مخارج گزافی بشوند). دهقان نیز با سهم خود متعهد است که با گاو ورز و اسباب و وسایل خود زمین را شخم بزند و کود بدهد. از اینها گذشته باید به بعضی از بیگاری ها نیز تن بدهد. هرگاه شاه علاوه بر بذر، گاو ورز و اسباب و وسایل را نیز بدهد و دهقان را از قید بیگاری آزاد سازد، در آن صورت فقط یک ربع محصول برای دهقان می ماند. اگر باز بعد از همه اینها شاه کارگرهای لازم برای مزرعه را نیز خود تأمین کند سهم دهقان به یک هشتم تقلیل می یابد. در صورتی که دهقان بدون هیچ کمکی برنج، ارزن، پنبه، عدس، یونجه، هندوانه و خربزه و لیموترش بکار، دو پنجم حاصل به او و سه پنجم دیگر به شاه می رسد. اگر سهم دهقان نسبت کم بنظر می آید در عوض باید دانست که این ترتیب و قاعده معقول و منصفانه است زیرا برنج و سایر محصولات که کشت آنها با زحمت زیاد توأم است گرانتر هم به فروش می رسد. محصولی که عایدی کمتری دارد زحمت کمتری هم می خواهد. در مورد کشت خشخاش که به کار تهیه تریاک می آید ۵۰٪ محصول بابت مزد زحمت به کشتکار داده می شود و بقیه نصیب شاه می گردد.

قاعده ای که در مورد کشت و کار اسلاک خاصه ذکر شد در نواحی مختلف کشور و به خصوص در اصفهان برقرار است. در مناطق دیگر هنوز رسوم و عادات قدیمی جاری است و طبق آنها بهره مالکانه برحسب وضع زمین بر بنای تخمین و تقویمی که قبلاً از آن [یاد شده] به صورت نقدی یا جنسی تحویل می گردد. در بعضی مناطق پرداخت این بهره برای رعایا کار مشکلی نیست در حالی که در مناطق دیگر تحمل آن سخت است و این بستگی دارد به تخمین و تقویم زمین در ادوار مختلف و همچنین به میزان طمعکاری رؤسای وقت.^{۴۱}

کمپفر درباره بهره جنسی و پولی در اراضی سلطنتی نیز اطلاعات جالبی ارائه می دارد، بدین شرح: ... در مورد صیفی، انگور و سایر سیوه های باغداری که در مزارع کشت می شود دفترخانه خاصه دریافت بهره را به صورت جنسی نمی پسندد و حتی در این مورد میزان محصول هم تأثیری ندارد. قیمت معتبر محصولی را که سهم شاه است

۴۰. همان، ص ۲۷۶-۲۷۷.

۴۱. کمپفر، پیشین، ص ۱۱۲-۱۱۳.

مطالبه می‌کنند و پانزده درصد بر آن می‌افزایند. اما در مورد غله از هر نوع که باشد می‌خواهند که بهره‌مقرر از عین جنس تحویل گردد؛ مبلغ پنج چهارم محدودی (درست یک دهم تالر) یا یک درهم نقره نیز بر هر صدسن... می‌افزایند. کار به همین جا ختم نمی‌شود اضافه دیگری نیز از محصول غلات و سبزی می‌گیرند که به ۲٪ بهره متعلقه بالغ می‌گردد و آنرا نیز باید نقداً پرداخت. قبل از اینکه دفترخانه خاصه حسابها را در دفاتر ثبت کند باید قیمت اجناسی را که بابت بهره مالکانه املاک سلطنتی به‌صورت جنس تحویل شده است معین کرده باشند.

بر خلاف املاک شاه اراضی که در تملک خصوصی است از پرداخت عوارض ذکر شد معاف است^{۴۲}...

بهرگونه، در تمامی دوره مورد مطالعه شیوه سزارعه نوع غالب پرداخت مازاد تولید (به شکل جنسی و بعضاً پولی) بوده است، و یکی از ویژگیهای روابط فئودالی خاورمیانه بحساب می‌آید.

در این شکل بهره‌کشی میزان اجاره لزوماً تمام کار اضافی را جذب نمی‌کرده است. در شرایطی مساعد، اسکان داشت که رعیت زمان بیشتری برای کار لازم در اختیار داشته باشد، و بدین سبب اندوخته‌ای کسب کند و خود به‌بهره‌کشی از رعایای دیگر پردازد. لیکن، از سوی دیگر، اگر مقدار بهره جنسی یا پولی از تولید ضروری فراتر می‌رفت، چنان که در بسیاری از اوقات نیز چنین بوده است، بازسازی شرایط کار، وسایل تولید و گسترش تولید کم و بیش اسکان ناپذیر می‌گردید، و وضع تولیدکننده به‌حد اقل فیزیکی معیشت کاهش می‌یافت. اسکان وقوع چنین وضعی به‌هنگام هجوم قبایل کوچ‌نشین خارجی و رواج رباخواری و افزایش مالیاتها و عوارض گوناگون فئودالی، زیاد بود. تغییر نسق بندی زمین، بدست آوردن محصول بیشتر به‌سبب حاصل خیزی خاک، قحطی، مرض، تقسیم موروثی زمین و رباخواری نیز به ایجاد قشربندی بین روستاییان کمک می‌کردند.

در بسیاری از موارد نیز شیوه سزارعه بیشتر به‌حال فئودال مفید بود تا زارع، و هر قدر کشاورز فقیرتر بود، مالک شرایط سخت‌تری را به‌وی تحمیل می‌کرد. چرا که سهم مالک از محصول با افزایش عواملی که در اختیار رعیت قرار می‌داد، افزایش می‌یافت. در عین حال، پرداخت مساعده از طرف مالک به‌زارع برای تهیه وسایل کار یا رباخواری توأم می‌گردید، و وابستگی و فقر روستایی تشدید می‌شد. بدیهی است که چنین وضعی بحال تکامل اقتصادی جاسعه مفید نبود. از این گذشته، از آنجا که مالک از خود زراعتی نداشت، و مازاد تولید را غالباً به‌مصارف بیهوده می‌رسانید، و یا مانند قشربالای طبقه فئودال قسمتی از مازاد را در رباخواری و بازرگانی داخلی و خارجی بکار می‌انداخت، رشد تولید دچار محدودیت قابل ملاحظه‌ای بود.

شیوه تقسیم اراضی بین مزارعان

اراضی سزروع در دوره مورد مطالعه اکثراً ملک فئودالها و یا وقف و یا دیوان بودند، و تنها

در سوارد نادر، و بعنوان بقایای دوره‌های پیشین به روستاییان تعلق داشتند. روستاییان این اراضی را با شرایط گوناگون، بواسطه یا بی‌واسطه جماعت روستایی، از مالکان و دیوان دریافت می‌داشتند.

جماعت‌های روستایی ایران در دوره سورد سطالعہ یا چهار تلاشی گردیدند و یا به جماعت‌های غیر مستقل و تابع فئودالها و دیوان تبدیل شدند. اراضی سزروع پاره‌ای از جماعت‌های باقی مانده سرزبندی گردیدند، و اراضی جماعت‌هایی که دچار تلاشی شدند و یا بر اثر غصب زمین از طرف فئودالها از میان برداشته شدند، به قطعاتی ثابت تقسیم گردیدند و سورد بهره‌برداری روستاییان سزارعه‌گر قرار گرفتند. سراتع و چراگاه‌ها نیز در تملک مالکان خصوصی و یا دیوان بودند لیکن عموم روستاییان از آنها استفاده می‌کردند. استفاده عمومی از سراتع نیز از بقایای رسوم جماعت‌های روستایی بود.

متون تاریخی دوره سورد سطالعہ واژه‌های سزارعان، برزگران، سزدوران و اکار را برای تولید کنندگانی که بر روی زمین کار می‌کرده‌اند، بکار برده‌اند. گرچه روستاییان تولید کننده طبقه واحدی را تشکیل می‌داده‌اند، لیکن به قشرهای مختلفی تقسیم می‌شده‌اند. سزارعه یکی از عوامل مؤثر در ایجاد این قشر بندی بود چرا که این شیوه باعث ایجاد اختلاف در وضع اقتصادی تولید کنندگان می‌شد، و حتی این امکان را بوجود می‌آورد که تولید کنندہ‌ای به نوبه خویش از کار دیگران استفاده کند. در عین حال، مالکیت پاره‌ای از وسایل تولید، مانند گاو و شخم، بذرو خیش، توسط رعیت که به سبب تقسیم کار ابتدایی مقدور بوده، قشر بندی میان طبقه تولید کنندہ روستایی را افزایش می‌داده است. عوامل دیگری که در این قشر بندی مؤثر بوده‌اند، تصاحب اراضی از طرف اعیان، هرج و مرج در اسر دریافت مالیات ارضی، پویش تلاشی تدریجی جماعت‌های روستایی، گسترش و رونق تولیدات کالایی ساده در شهرها و نواحی مجاور آنها (بویره بین قرنهای سوم و ششم هجری قمری و پس از آن بین قرنهای نهم و دوازدهم هجری قمری)، رواج ربا خواری در نواحی مجاور شهرها و، در نتیجه، ورشکستگی عده‌ای از رعایا، می‌باشند. سزارعان^{۴۳} یا برزگران با عوامل و ابزار خویش زراعت می‌کردند، و بعضی از آنان (سزدوران^{۴۴} و اکار) جز نیروی کار، سهارت و تجربه سوروئی خویش در اسر زراعت، هیچگونه وسیله تولید در اختیار نداشتند. اکثر روستاییان در ازای پرداخت سهمی از محصول زمین را بمزارعه کشت می‌کردند، و بقیه آنها مال الاجاره‌ای مقطوع می‌پرداختند.^{۴۵} سزارعه گران و روستاییان گروه اخیر اخلاف روستاییان عضو جماعت‌ها بودند که زمین خود را در پویش تکامل فئودالیسم از دست داده بودند.

تولید کنندگان روستایی در دو نوع نقطه مسکونی، یعنی ده و سزارعه، زندگی می‌کردند.

۴۳. «طایفه سیم هزارعان و مزدوران‌اند، که مال و ملک کمتر دارند، ملک دیگران کارند. و برزگری ایشان کنند» (مهردادالمعاد، پیشین، ص ۵۱۹). همینطور رجوع شود به «تاریخ مبادک غزانی». پیشین، ص ۳۰۶ و «تاریخ قم». پیشین، ص ۱۱۲-۱۱۳ و نیز «دستورالکاتب فی تعیین المراقب». پیشین، ص ۱۵۰ و ۳۸۰ و همچنین به کمپفر، پیشین، ص ۱۱۲.
۴۴. عتبة‌الکعبه. پیشین، ص ۶۷ و کمپفر. پیشین، ص ۱۱۲-۱۱۴.
۴۵. همان. ص ۱۱۲.

ده واحدی قدیمی بود که جماعت روستایی و یا در اکثر موارد، بویژه در دوره مورد مطالعه، بقایا و یا خاطره آن را دربرمی‌گرفت. جماعت‌های روستایی با گسترش مالکیت فئودالی آزادی خود را از دست دادند، و تابع فئودال‌ها یا دیوان شدند. روستاییان عضو جماعت‌ها که در دهات زندگی می‌کردند و حق مالکیت اراضی خویش را نداشتند، اراضی سزبور را از مالک یا دیوان دریافت می‌داشتند و بمزارعه کشت می‌کردند. شیوه بهره‌کشی مزارعه از روستاییان دهات یا از طریق جماعت روستایی و یا، در صورت تلاشی جماعت، مزارعه‌گرانی که از اعضای پیشین جماعت بودند، اعمال می‌شد.

مزارع که نقاط مسکونی کوچک و بزرگ و جدید التأسیس بودند، در تملک مالکان و یادیوان قرار داشتند. این مزارع با جماعت‌های روستایی و یا بقایای آنها ارتباط نداشتند، و توسط مالکان بزرگ و یا دیوان احداث شده بودند. مزارع به‌وسیله مزارعانی که به‌سبب تلاشی جماعت‌ها از آنها کاملاً جدا شدند بودند، و یا کسانی که فئودال‌ها به‌عنوان صاحب ملک آنها را از تملک زمین محروم‌شان کرده بودند، کشت می‌شدند. هر مزارعه نیز غالباً ملکی کوچک و یا بزرگ مرکب از چند قطعه زمین بود.^{۴۶}

هر دستگاه اقتصادی روستایی «خانه» و یا «خانوار» خوانده می‌شد، و وسعت دهات بر حسب تعداد «خانه» و «خانوار» تعیین می‌گردید.^{۴۷} معمولاً دستگاه روستایی شامل خانه روستایی و محوطه اطراف آن بود. غالباً خانه روستایی در تملک وی بود، و تنها در بعضی از نقاط مالک آن را در اختیار وی قرار می‌داد. لیکن اراضی مزروع از طرف دیوان، اوقاف و فئودال‌ها در اختیار رعیت گذاشته می‌شد تا مورد بهره‌برداری وی قرارگیرد. این اراضی تنها در بعضی موارد نادر به روستاییان تعلق داشتند.^{۴۸}

در بسیاری از موارد یک خانوار منفرد روستایی قادر نبود خیش سنگین و یا سبک و گاوآهن تر برای کشیدن آن را تهیه کند، و نمی‌توانست کارهای ضروری آبیاری را به‌تنهایی انجام دهد. از این روی چند خانوار روستایی متحد شده، یکجا خیش، گاو و بذر را فراهم می‌کرده، با هم مساحت معینی را که «جفت» (به‌عربی فدان) می‌خواندند، زراعت می‌کردند.

مقدار زمین مورد بهره‌برداری زارع به‌دو شیوه عمده، یعنی برحسب «جفت» (و در بعضی نقاط خیش) و بر حسب سهم آب، حساب می‌شد. جفت که هم واحد اندازه‌گیری زمین بوده و هم واحد اخذ مالیات از روستاییان و نیز واحد تعیین میزان درآمد، به‌دو معنا به‌کار گرفته می‌شد: نخست به‌معنای خیش سبک یا سنگینی باگاوهایی که آن را بکشند و نیروی کار انسانی برای مراقبت از آن، و دوم به معنای قطعه زمینی که در یک فصل به کمک یک خیش و

۴۶. برای نمونه رجوع شود به قهریز نادریخ و صاف. پیشین، ص ۳۶۳ و نزهة القلوب. پیشین،

ص ۴۸-۴۹ و همچنین نادریخ مبارک‌غازانی. پیشین، ص ۳۰۵-۳۰۶ برای تمایز بین «دیه»

و مزارعه.

۴۷. به گفته حمدالله مسعودی هر یک از ده‌مظم قری، اصفهان را «کما بیش هزار خانه باشد ...» (نزهة القلوب. پیشین، ص ۵۲).

۴۸. رجوع شود به کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد دوم، پیشین، ص ۹۶-۱۲۸ و مالک‌وزارع در ایران. پیشین، ص ۳۷، ۵۳-۵۲۹.

گاوهای تر شخم و کشت می‌شد. البته مساحت یک جفت زمین در نقاط مختلف بر حسب سبکی و یا سختی خاک، شرایط کشت و کار، آب و هوا، شیوه آبیاری، عده گاوهای تر و نیروی انسانی مراقب آن، تغییر می‌کرده است، و در پاره‌ای از سوارده شامل یک خانوار، و در بعضی دیگر چند خانوار زارع، می‌شده است.^{۴۹} ظاهراً در دوره صفویه واحد زراعت یا جفت را نسق می‌نامیدند. مثلاً از جمله وظایف وزیر پایتخت در اداره زمینهای خالصه‌ای که مستقیماً اداره می‌شدند، این بود که «معال خاصه» را چنان اداره کنند که هیچ جا بدون گاوهای مورد نیاز («بی‌نسق») و ناسزروع نماند، و آنچه برای زراعت ضروری بوده، بعنوان بذر و مساعده با سزارعان بدهد و هنگام برداشت محصول باز پس گیرد، و برای مستغلات املاک خالصه‌ای که رعیت نداشته، رعیت پیدا کند.^{۵۰}

در سوارده‌ی که مساحت زمین ده بر حسب «جفت» تعیین می‌شد، اصل تساوی حصه‌ها مورد نظر بود. در عین حال، بر مبنای رسمی که قبل از اصلاحات ارضی رواج داشته است، می‌توان چنین استنتاج کرد که اراضی مورد بهره‌برداری سزارعان همواره در یک نقطه واقع نمی‌شده است، و طبق رسوم گوناگون محلی، مثلاً از طریق پشک انداختن، زمینها بین زارعان گردش می‌کرده. این امر نیز گرایش به تساوی حصه‌ها را بین سزارعان تقویت می‌کرده است. یکی دیگر از حقوق سهمی که به «جفت» تعلق می‌گرفته، حق استفاده از سراتع ده و جمع‌آوری خار و خاشاک آنها برای سوخت بود. این حق هم در املاک اربابی و هم در زمینهای خرده مالکان رعایت می‌شد.

تمامی حقوق نامبرده معرف بقایای سنن جماعت‌های روستایی آزاد بود که طبق آن حقوق فردی از حقوق برتر جماعت‌ناشی می‌گردید. لیکن با رواج مالکیت فئودالی، از یک سوی مالکیت جماعتها رو به زوال نهاد، و از سوی دیگر گرایش به حفظ تساوی حصه‌ها و ساخت اولیه ده، سبب کشت و کار، و بویژه مالکیت گاوکار، باقی ماند. لیکن هر چند که منافع اقتصادی مالک فئودال اقتضا می‌کرد «جفت»‌های مختلف به یک قطعه زمین واحد تبدیل شوند، اما عین

۴۹. همان. ص ۳۷-۴۲، ۵۳۲-۵۳۹، ۶۳۷-۶۴۸ و کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد دوم، پیشین، ص ۱۰۲-۱۰۴. پیش از اصلاحات ارضی در بسیاری از نقاط مرکزی و شرقی ایران چند ذراع بر اساس تقسیم‌کاری که مبتنی بر امتیازات اقتصادی و پایگاه اجتماعی بود، در چند جفت زمین، بامقدار آب و گاوکار معینی، بوسه‌ای ابزار کار متعلق به بنه در یک سال زراعی به کشت می‌پرداختند. عضویت زارعان در بنه به حق نسق داشتن و سکونت دائمی در ده، آگاهی از فنون کشاورزی و موافقت ارباب بستگی داشته است. مزارعه شیوه اصلی بهره‌کشی از روستاییان عضو بنه بود، اما سهم هر عضو به وضع زارع در بنه بستگی داشته است و بر مبنای عرف محل فرق می‌کرده. آبیاری بیشترین سهم و برزرگی کمترین سهم را از حاصل کار اعضای بنه بدست می‌آوردند. ارباب و مباشرش نیز گرداننده اصلی بنه بودند. اراضی ده پس از این که به زمینهای خوب بود، حاصلخیز و کم‌قوه طبقه‌بندی می‌شدند، برای یک فصل زراعی بر حسب قرعه میان بنه‌ها تقسیم می‌شدند. شکی نیست که بنه از بقایای رسوم جماعت‌های روستایی بوده که با شرایط تولید فئودالی تطبیق یافته است. برای مطالعه بیشتر درباره بنه رجوع شود به جواد صفی نژاد، بنه. ۱۳۵۳.

۵۰. مالک و زارع در ایران. ص ۲۳۴-۲۳۵.

و عوامل دیگر نیز به گرایشهای جمعی دامن می‌زدند. ظاهراً از نظر دولت نیز آسانتر این بوده که برای دریافت خراج با جوامع روستایی یک جا برخورد شود. چنین حالتی در دوره ساسانیان و کم و بیش در دوره‌های بعدی، وجود داشته است. گذشته از این، پس از رواج اقطاع - داری و افزایش استیازات مقطع‌ها در مورد وضع عوارض و بیگاری، گرایش بر این بود که عوارض و تعهدات روستاییان را به تناسب سهم هر یک از رعایا از زمین مورد بهره‌برداری تقسیم کنند. از سوی دیگر، تقسیم زمین متصرفی زارع میان وراث وی اشکالی در تعهد پرداخت عوارض و بیگاری بر حسب «جفت»، ایجاد نمی‌کرده است.^{۵۱}

بهرگونه، تقسیم زمین به «جفت» که تا پیش از اصلاحات ارضی دوام آورد، بیانگر این امر است که مالکیت فتودالی در بسیاری از نقاط ایران، بویژه نواحی شرقی و مرکزی، هم از طریق تجزیه جماعتها و گسترش قشربندی بیای اعضای آن، و هم بوسیله غصب اراضی جماعتها توسط بزرگان، تکوین یافته است.

شیوه دیگر تعیین مقدار زمین مورد بهره‌برداری رعیت بر حسب سهم آب بود. پیش از اصلاحات ارضی این شیوه بیشتر در اراضی خرده مالکی مورد استفاده قرار می‌گرفته تا املاک اربابی. ظاهراً دلیل این امر اینست که املاک خرده مالکان و روستاییان صاحب زمین بیشتر در نواحی کوهستانی و کمتر حاصل خیز واقع بوده‌اند. در عین حال این شیوه در نقاطی معمول بوده است که کشت و کار بیشتر با بیل صورت می‌گرفته. در شیوه تعیین مقدار زمین مورد بهره‌برداری زارع بر حسب سهم آب، آب موجود به تعداد مختلفی از حصه‌های متساوی المدت تقسیم می‌شده است و به زمین اختصاص می‌یافته. در چنین حالتی مساحت و شکل زمین نسبت به موقع زمین فرق می‌کرده است، و نسبت این تغییر بیش از دهاتی بوده که مبنای تقسیم زمینهایشان بر «جفت» قرار داشته است.^{۵۲}

تغییرات بهره مالکانه و مالیات ارضی

در دوره مورد مطالعه دولت در بسیاری از موارد، یعنی در مورد اراضی ملکی، از طریق اخذ مالیات در استفاده از مازاد تولید با مالک خصوصی سهم بود. در اراضی دیوانی، پس از غلبه اعراب بر ایران، و در پاره‌ای از مواقع در اراضی سلطنتی، نیز مالیات و بهره مالکانه یکی بوده‌اند. در واقع هنگامی که تولیدکننده مستقیماً رویاروی مالکان خصوصی قرار نمی‌گرفت و تحت تابعیت مستقیم دولت واقع می‌شد، اجاره و مالیات بر یکدیگر منطبق می‌گردیدند. در چنین حالتی مالیاتی وجود نداشت که از اجاره زمین متمایز باشد: بهره - مالیات تماماً از طرف زارع به دولت پرداخت می‌شد. این بهره - مالیات به وسیله مأموران به شکل خراج ارضی از رعایا دریافت می‌شد، و سپس میان خدنگزاران دولت، اعم از لشکری، کشوری و مذهبی، برسم «نان پاره»، «جامگی»، «سواجب»، «مرسوم»، «مستمری»، «ادارار»، «علیق سرکوب»، و

۵۱. همان. ص ۳۷-۴۲.

۵۲. همان. ص ۴۲-۴۳.

غیره، توزیع می‌گردید. در اراضی نیز که شاهان، خلفا و ایلخانان به بزرگان لشکری و کشوری آنها را بشکل اقطاع الاستقلال واگذار می‌کردند، بهره فئودالی شامل خراج و عوارض بود که دیوان حق وصول آن را به مقطع‌ها تفویض کرده بود. در پاره‌ای از اراضی اقطاع التملیک نیز مازاد تولید بین مقطع و دولت تقسیم می‌شد، و اگر مقطع از پرداخت مالیات معاف بود، در این صورت تمام مازاد در اختیار وی قرار می‌گرفت. در زمینهای وقفی که از پرداخت مالیات معاف بودند، نیز تمام مازاد در اختیار اولیای موقوفات قرار داشت. بهره فئودالی در اراضی ملکی و یورت بین فئودالها و دولت تقسیم می‌گردید، مگر در سوادری که این اراضی از مصونیت مالیاتی برخوردار بودند. البته، سهم فئودالها و دیوان در ایالات مختلف متفاوت بوده است. بخش اعظم مازاد تولید در دست ارباب یا مقطع قرار می‌گرفت، اما نسبت بین سهم مالک و دیوان نیز بر حسب نوع مالکیت ارضی و همچنین مقررات مالیاتی و رسوم خاص هر ایالت، حدود برخورداری از مصونیتها و معافیتها تغییر می‌کرد. در سوادری نیز که وصول بهره مالیات اراضی سلطنتی و دیوانی به مقاطعه داده می‌شد، مقاطعه‌گر مبلغ مقطوعی به شاه یا دیوان می‌پرداخت، و خود مستقیماً مازاد تولید را از زارع دریافت می‌کرد.^{۵۳}

در دوره ساسانیان دو نوع مالیات عمده وجود داشت که عبارت بودند از خراج ارضی و مالیات سرانه. میزان مالیات سرانه بر مبنای ثروت و موقعیت طبقه‌ای افراد تعیین می‌شد، و نجیب زادگان از پرداخت آن معاف بودند. پرداخت خراج ارضی نیز به عهده رعایا بود.^{۵۴}

منابع موجود درباره میزان خراج ارضی دوره ساسانیان اختلاف نظر دارند. ظاهراً تا زمان خسرو اول یک ششم تا یک سوم محصولات کشاورزی که بر مبنای حاصل خیزی زمین تعیین می‌شد، از روستاییان اخذ می‌گردید.^{۵۵} به گفته دینوری «پادشاهان ایران از محصولات زمینهای زراعتی بر اساس نصف و ثلث و ربع و خمس تا عشر مالیات می‌گرفتند و زیادی و کمی مالیات به نزدیکی و دوری سزارع از شهرها و مقدار و ارزش نوع محصول بستگی داشت.»^{۵۶} طبری نیز در این باره چنین می‌نویسد:

پادشاهان ایران قبل از کسری انوشیروان مالیات را از شهرستانهای کشور بشرط اینکه معمور و آبادان باشد بطور مختلف دریافت می‌کردند، یعنی بعضی از آنها را به پرداخت یک ثلث و برخی یک ربع و پاره‌ای یک خمس و بعضی دیگر را به پرداخت یک سدس درآمد مکلف می‌نمودند، و از مالیات سرانه هم میزان معینی دریافت می‌کردند.^{۵۷}

۵۳. دیوان قسمتی از مازاد تولید شده در شهر رانوز بصورت مالیات دریافت می‌داشت. مالیاتهای شهری شامل مالیات پیشه‌وران، بازرگانان و سرانه می‌شدند. بدیهی است که منشاء درآمد بازرگانان در پویش تولید مادی نمی‌باشد، و درآمد آنها تنها از طریق توزیع مجدد مازاد تولید کسب می‌گردد.

۵۴. ایران در زمان ساسانیان. پیشین. ص ۱۴۳-۱۴۵، Frye، پیشین، ص ۲۱۸ و تاریخ ایران. جلد اول، پیشین، ص ۸۹.

۵۵. ایران در زمان ساسانیان. پیشین، ص ۱۴۴-۱۴۵.

۵۶. اخبار الطوال. پیشین، ص ۷۵.

۵۷. تاریخ الرسل والملوک. پیشین، ص ۱۹۹.

خراج اراضی بیشتر به صورت جنسی مأخوذ می‌گردیده است، و تا زمان قباد تقویم آن بر مبنای دریافت سهمی از محصول بوده. طبری تغییر شیوه تقویم خراج ارضی را بدین ترتیب شرح می‌دهد: قباد پور فیروز در اواخر ایام سلطنت خود فرمان داد زمینهای زراعت اعم از کوهستانی یا بیابانی را مساحی نمایند تا دریافت خراج از آنها عادلانه صورت گیرد. کارگزاران چنان کردند که فرموده بود، لیکن آن پادشاه پیش از پایان کار مساحی درگذشت، و چون فرزندش انوشیروان بجای او نشست فرمان داد کاری که در عهد پدر آغاز گردیده بود، انجام پذیرد و اضافه نمود که باید تعداد درختهای نخل و زیتون را در سرتاسر کشور ضبط نمایند و کسانی را که باید مالیات سرانه بپردازند نیز سرشماری کنند.^{۵۸}

در زمان خسرو اول پس از اصلاحات مالیاتی که بعمل آمد، قرار بر این شد که "خراج مملکت را به سودای اختصاص بدهند که مدار معیشت انسان و حیوان باشد از قبیل گندم و جو و برنج و انگور و تره‌بار و نخل و زیتون...."^{۵۹} آنگاه، به گفته طبری، خراج و مالیات سرانه به ترتیب زیر تعیین گردید:

... از هر یک جریب سزرعه گندم و جو یک درهم و از هر یک جریب انگور هشت درهم، و از هر جریب تره‌بار هفت درهم و از هر چهار نخل فارسی یک درهم، و از هر شش درخت غیر مرغوب یک درهم، و از هر شش درخت زیتون یک درهم. و باید چنین وجوهی را فقط از نخیلی که در باغستانها یا اماکن دور افتاده نباشد مطالبه نمایند، اما سایر غلات هفتگانه را از دادن رسوم معاف داشتند، در نتیجه مردم از حیث زندگانی تقویت یافتند و مقرر شد که همه طبقات مردم را به استثنای خاندانها و بزرگان و لشکریان و هیربدان و دبیران و خدستگزاران شاه و دولت مکلف به پرداخت مالیات سرانه باشند. و این وجوه را به چند درجه طبقه بندی کردند: دوازده درهم، هشت درهم، شش درهم، و چهار درهم که نسبت به زیادی و کمی درآمد اشخاص متفاوت باشد. و افراد کمتر از بیست یا بیشتر از پنجاه ساله را هم از پرداخت جزیه بکلی معاف بدارند... و [انوشیروان] مقرر نمود که وجوه مالیاتی را بطور عمومی سالی سه مرتبه تحصیل کنند، یعنی سه قسط چهار ماهه... و همچنین مقرر داشت که... هر کسی محصولش به آفتی دچار گردید، مالیاتش را به نسبت زیانی که به وی رسیده است تقلیل بدهند...^{۶۰}

مالیات ارضی هم به صورت جنسی و هم به شکل پولی مأخوذ می‌گردیده است چرا که بخشی از محصولات کشاورزی صرف تأمین معیشت ارتش و دستگاه دولت و دربار می‌شد. از این روی، در نقاط مختلف انبارهای دولتی بنا شده بودند تا مالیات جنسی را تحویل بگیرند. لیکن مالیات سرانه روستاییان و پیشه‌وران شهرها نقداً پرداخت می‌شد. شکی نیست که نهضت سز دکیان از عوامل مؤثر در ایجاد اصلاحات مالیاتی خسرو اول

۵۸. همان.

۵۹. همان. ص ۲۰۰.

۶۰. همان. ص ۲۰۰-۷۰۱. هم به منظور رجوع شود به فارنامه. پیشین، ص ۱۰۷-۱۰۸.

انبار الطوال. ص ۸۶ و اخبار ایران. پیشین، ص ۹۷.

بوده است. ضرورت اصلاحات در عهد قباد نیز احساس می‌شد، و بدین سبب کارهای مقدساتی در این زمینه در زمان وی آغاز گشت. اصول حاکم بر دریافت خراج نیاز به تغییر داشتند چرا که شیوه‌های قدیم تقویم مالیات کهنه شده بودند و قادر به تأمین نیازهای روزافزون دولت ساسانی نبودند. اغتشاشات روستاها نیز اقدامات جدیدی را ضروری می‌ساختند.

بهرگونه، تازمان خسرو اول خراج بشکل سهمی از محصول وصول می‌گردید، و تا زمان تعیین این سهم کسی حق نداشت محصول را برداشت کند. این شیوه اخذ مالیات به خودسری و رشوه‌خواری مأموران مالیاتی می‌انجامید. در اصلاحات جدید شیوه اخذ خراج بر مبنای مساحت زمین بود، و مساحت اراضی در دفاتر دیوانی ثبت گردید. با اینهمه، نباید از یاد برد که اصلاحات خسرو اول در بطن نظام فتودالی انجام گرفت، و به علت وسعت امپراتوری نمی‌توان انتظار داشت که در تمام ایالات معمول شده باشد. به احتمال زیاد، در پاره‌ای از نقاط فلات ایران، بویژه نواحی شرقی آن، همان شیوه قدیم رواج داشته.

از میزان کل خراج جنسی و نقدی این دوره اطلاعی در دست نیست. با اینهمه، می‌دانیم که در سال ۶۰۸ م. کل عواید دولت ساسانی در زمان خسرو پرویز بالغ بر ششصد میلیون درهم بوده. طبری در این باره چنین می‌نویسد:

خسرو پرویز در هیجدهمین سال سلطنت خود دستور داد مجموع اموالی را که از درآمد باج و خراج تحصیل می‌شود، تعیین کنند، و بر حسب این فرمان به او گزارش دادند که مجموع درآمدهای اسسال به چهارصد و بیست میلیون شقال طلای مسکوک بالغ گردیده، که روی هم رفته مساوی با وزن هفت بارشش صد میلیون درم بود. خسرو پرویز فرمود که این تقدینۀ هنگفت را به بیت‌المالی که در شهر تیسفون بنیاد گردیده بود منتقل و جمع‌آوری نمایند،... همچنین نقود و مسکوکات دیگری داشته... علاوه بر اینها انواع گوناگونی از جواهرات و نفایس و جاسه‌های گرانبهایی که مقدار آنها را جز خداوند نمی‌داند در گنجهای او موجود بود^{۶۱}.

در این دوره بزرگترین رقم مالیات را محله سواد یا ایران‌شهر می‌پرداخته است. محله سواد در عهد قباد ۱۵۰ میلیون درهم خراج می‌پرداخت، و خراج کرمان، فارس و اصفهان نیز بیش از خراج سایر نقاط بود^{۶۲}.

مقررات مالیاتی و شیوه تقویم خراج ارضی خسرو اول تا فتح ایران توسط اعراب متداول بود، و اعراب نیز پس از غلبه بر ایران از آن پیروی کردند. چنان که به گفته طبری "عمر هیچ یک از مقررات مالیاتی انوشیروان را در عراق مخصوصاً آنچه بستگی به محصول زمین و نخل و زیتون و باج‌های سرانه داشت تغییر نداد و آنچه را کمتری از مستمریها لغو نموده بود نیز ملغی ساخت." ^{۶۳} عمر مقررات مربوط به جزیه را نیز بر مبنای مقررات قدیمی پذیرفت، و به موجب آنها

۶۱. قادیخ الرسل والملوک. پیشین، ص ۲۳۳-۲۳۴. آشکار است که در چنین وضعی بخش بزرگی از مازاد تولید بلا استفاده باقی می‌مانده است، و کمکی به رشد نیروهای عامل در تولید نمی‌کرده.

۶۲. سدید نفیسی، قادیخ اجتماعی ایران، ۱۳۴۶، ص ۱۳۳-۱۳۴، ۱۴۵.

۶۳. قادیخ الرسل والملوک. پیشین، ص ۲۰۱.

با اهل ذمه رفتار کرد، اما مقرر داشت که "هرجریب خالی از کشت و زرع بقدر استعدادی که در حاصل‌خیزی دارد خراج بسته شود، یعنی آن را در ردیف اراضی سزروعی قرار بدهند و مالیات هریک جریب‌گندم یا جو را که سابقاً یک‌قفیز بوده است، به دو قفیز برسانند، که اختصاص به خواربار سپاهیان داشته باشد...^{۶۴}"

در اوایل هجرت پیغمبر، منبع درآمد مسلمانان منحصر به زکوة بود. پس از جنگ بدر غنایم نیز بدان افزوده‌گشت، و آنگاه از یهود و نصاری‌ای مقیم عربستان جزیه نیز دریافت‌گردید. پس از فتح شام و سواد، خراج و ده‌یک یا عشر محصول زمین و گمرک تجارت نیز متداول گشت.^{۶۵} پس از غلبه بر ایران، عمر از مقررات و شیوه وصول مالیات در ایران پیروی کرد، و از مالکان اراضی که تسلیم شدند، خراج دریافت کرد.^{۶۶} لیکن در این دوره میزان خراج و جزیه افزایش یافت. مثلاً، به‌روایتی عمر برای هر جریب زمین یک درهم و یک قفیز خراج جنسی مقرر کرد. و به‌روایتی دیگر، وی خراج هر جریب تا کستان را ده درهم، هر جریب نخلستان را هشت درهم، هر جریب نیشکر را شش درهم، هر جریب شیدر را پنج درهم، هر جریب‌گندم را چهار درهم و هر جریب‌جو را دو درهم، هر جریب کنجد را پنج درهم، هر جریب بقولات را سه درهم و هر جریب پنبه را پنج درهم تعیین کرد.^{۶۷} در حالی که در زمان خسرو اول روستاییان برای هر جریب‌گندم و جو یک درهم، و برای هر جریب تا کستان هشت درهم خراج می‌پرداختند.^{۶۸} میزان مالیات سرانه نیز افزایش یافت، لیکن در این دوره تنها از اهل ذمه اخذ می‌گردید.^{۶۹} در زمان عمر از هر سرد بالغ و سالمی سالانه چهل درهم نقره یا چهار دینار طلا دریافت می‌شد. گذشته از این، از هریک از اهل ذمه مقیم شام و عراق مقداری گندم و روغن اخذ می‌گردید.

با اسلام آوردن بسیاری از اهل ذمه از میزان جزیه دریافتی کاسته شد. از این روی مقرر گردید که از ثروتمندان سالی چهل و هشت درهم، از مردم متوسط‌الحال سالی بیست و چهار درهم و از سردم فقیر سالی دوازده درهم جزیه گرفته شود.^{۷۰} به گفته ذنیت بیشتر کسانی که قبل از تسلط اعراب از مالیات سرانه معاف بودند، در این دوره برای ادامه معافیت خود از پرداخت مالیات سرانه، اسلام آوردند. لیکن کسانی که پیش از حمله اعراب نیز مالیات سرانه می‌پرداختند، غالباً به دین سابق خویش باقی ماندند.^{۷۱}

فقه‌های اسلام اراضی را برحسب روش مالیاتی که زمین مشمول آن می‌شده است، بر دو

۶۴. همان.

۶۵. جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ۱۳۴۵، ص ۱۶۶-۱۷۸.

۶۶. فتوح البلدان، پیشین، ص ۷۰-۷۶.

۶۷. مالک‌وزادع دایران، پیشین، ص ۷۹-۹۰.

۶۸. ذنیت، پیشین، ص ۴۲-۴۳.

۶۹. همان، ص ۵۷.

۷۰. جرجی زیدان، پیشین، ص ۱۷۳-۱۷۴. به گفته مؤلف تاریخ قم، «مزارعان و معاهدان از اهل ذمت جزیه سرهای ایشان برد و صنف بوده است، صنف اول هر مردی بیست و چهار درهم، صنف دوم دوازده درهم...» (تاریخ قم، پیشین، ص ۱۱۲-۱۱۳).

۷۱. ذنیت، پیشین، ص ۵۷.

نوع می دانسته اند: زمین عشری و زمین خراجی.^{۷۲} ساوردی اراضی عشری را بر سه نوع می دانسته: (۱) زمینهایی که مالکان آنها اسلام آورده بودند؛ (۲) اراضی آبادی که به زور شمشیر مسخرگشته بودند؛ و بعنوان غنایم جنگی میان مجاهدان تقسیم شده بودند؛ (۳) اراضی که مسلمانان آنها را احیاء کرده بودند. وی اراضی خراجی را که فیء خوانده می شدند، به دو دسته تقسیم می کند: (۱) زمینهایی که ساکنان آن به حکم شرایط تسلیم از حق مالکیت خود صرف نظر کرده بودند؛ (۲) اراضی که به حکم شرایط تسلیم ساکنان آن دارای حق مالکیت بودند. فروش اراضی خراجی نوع اول مجاز نبود، اما فروش زمینهای نوع دوم اسکان پذیر بود.^{۷۳}

فقه اسلامی پنج نوع مالیات دیوانی را به رسمیت می شناخته که عبارت بوده اند از: (۱) زکوة یا مالیات بر بازارگانی، پیشه ها و دام داری؛ (۲) عشر یا یک دهم محصول اراضی متعلق به مسلمانان؛ (۳) خراج یا مالیات ارضی که یا بصورت سهمی از محصول و یا صرفنظر از میزان محصول بر حسب مساحت زمین به جنس یا به نقد دریافت می شده؛ (۴) خمس یا یک پنجم غنایم جنگی که مسلمانان به هنگام جهاد با کفار بستان می آوردند و در اختیار امام وقت قرار می دادند؛ (۵) جزیه یا مالیات سرانه که تنها از اهل ذمه اخذ می گردیده.^{۷۴}

در قرن اول هجری قمری از غیر مسلمان در اراضی دیوانی و ملکی خراج اخذ می گردید، و نرخ آن از یک پنجم تا دوسوم محصول، و معمولاً یک دوم، نوسان می کرد.^{۷۵} لیکن مسلمانان صاحب زمین یک دهم محصول را به دیوان می پرداختند.^{۷۶} البته اگر ناسلمانی اسلام می آورد، از پرداخت جزیه و خراج معاف می گردید.^{۷۷} از این روی مردم سرزمینهای مفتوحه برای فرار از پرداخت مالیات بیشتر بتدریج اسلام آوردند. در نتیجه، حجاج عامل بنی امیه در عراق، برای جلوگیری از کاهش مالیات مقرر داشت که اعرابی که از آن پس صاحب زمینهای خراجی می شدند، و نیز ایرانیانی که از پرداخت خراج معاف شده بودند، مجدداً خراج بپردازند. بدین ترتیب، در قرن دوم هجری قمری اراضی خراجی زمینهایی بشمار می آمدند که در تصرف مسلمانان و نوسلمانان بود. در خراسان نیز آخرین عامل بنی امیه هم از اعراب و عجم از ایرانیان به نسبت مساحت اراضی آنها خراج دریافت می کرد. اما غیر مسلمانان گذشته از پرداخت خراج، ناگزیر از پرداخت مالیات سرانه نیز بودند.^{۷۸}

۷۲. Abu Yusuf's Kitab al - Kharaj ، پیشین ، ص ۸۲ ؛ Qudama B. Jāfar's Kitab al Kharaj ،

پیشین ، ص ۲۵-۲۶ ؛ Yahya Ben Adam's Kitad al - Kharaj ، پیشین ، ص ۲۶-۳۳ .

۷۳. مالک و ذارع در ایران ، پیشین ، ص ۶۸-۶۸ .

۷۴. اسلام در ایران ، ص ۱۷۰-۱۷۱ و زیدان ، پیشین ، ص ۱۶۶-۱۷۸ .

۷۵. Lokkegaard ، پیشین ، ص ۷۲ .

۷۶. به گفته ابویوسف در اراضی دیم مسلمانان عشر پرداخت می شده است ، و در زمین آبی يك دوم عشر (Abu Yusuf's Kitab al -Kharaj) ، پیشین ، ص ۱۳۰ .

۷۷. اسلام در ایران ، پیشین ، ص ۱۷۱ .

۷۸. مالک و ذارع در ایران ، پیشین ، ص ۷۲-۷۴ .

در زمان بنی‌امیه، گذشته از درآمدهای حاصل از جزیه، خراج و دیگر مالیاتهای قانونی، مالیاتهای غیر قانونی نیز به‌سردم تحمیل گشت، و عباسیان نیز سواردی بدان افزودند. البته، بسیاری از این عوارض در دوره ساسانیان نیز معمول بود.^{۷۹}

در زمان امویان، سنگینی بار مالیات بردوش روستاییان قرار داشت. اما عاملان اسوی بر همه اهل دمه و مسلمانان غیر عرب و عرب جور و ستم روا می‌داشتند. آنها خودسرانه عوارضی بر سردم تحمیل می‌کردند، و برای وصول مالیات بیشتر به انواع تقلبها متوصل می‌شدند.^{۸۰}

تا زمان معاویه رسم بر این بود که قسمت اعظم عواید هرايالتی در محل مصرف شود. از این روی ایالات مختلف از لحاظ مالی مستقل بودند. لیکن معاویه این رسم را ملغی ساخت و مقرر داشت که هرولاتی سهمی از درآمدش را به‌خزانه دمشق ارسال دارد.^{۸۱} بدین ترتیب، خراج و عوارض اخذ شده از روستاییان و سردم شهرها، از کشورهای مفتوحه خارج گردید، و بخش بزرگی از مازاد تولید این کشورها در اختیار قوم فاتح قرار گرفت. خروج مازاد تولید ماعی بر سر راه رشد نیروهای عامل در تولید ایجاد کرد، و این امر تا زمان سقوط خلفای عباسی و احیای حکومتیهای محلی ادامه داشت.

مقدار و مبلغ درآمد امویان از جزیه، خراج و سایر مالیاتها بر ما معلوم نیست. در دوره عباسیان خراج دریافتی افزایش یافت، و عابدی خالص خزانه بغداد بطور متوسط سالانه به ۳۶ میلیون درهم بالغ گردید.^{۸۲} فهرست مالیاتاتی که مربوط به دوره خلافت مأمون است، نمایانگر این امر است که مقدار قابل توجهی از مالیاتها بصورت جنسی دریافت می‌شده. مثلاً، خراج کرمان پانصد دست جامه یعنی، بیست هزار رطل خرما و هزار رطل زیره؛ خراج فارس سی هزار شیشه گلاب، بیست هزار رطل مویز سیاه؛ خراج اهواز سی هزار رطل شکر؛ خراج سیستان شامل سیصد دست پارچه تافته، بیست هزار رطل شکر سفید؛ خراج خراسان دوهزار شمش نقره، چهار هزار رأس اسب تاتاری، هزارتن بنده، بیست و هفت هزار دست جامه، سی هزار رطل هلیله، و خراج گرگان هزار کلاف ابریشم، بوده است.^{۸۳}

اطلاعات ما راجع به نرخهای واقعی ارضی در نقاط و دوره‌های مختلف محدود است، اما می‌دانیم که نرخ خراج در نواحی مختلف و برای اراضی متفاوت یکسان نبوده است و تقویم آن به شیوه‌های گوناگونی انجام می‌شده. عوامل سهمی که از نظر شرعی در تعیین میزان مالیات و شیوه‌های تقویم آن مورد توجه قرار می‌گرفته، اوضاع جغرافیایی، نوع زراعت، نوع تصرف، شیوه آبیاری و کمیت محصول بوده است. با اینهمه، عامل اساسی در این باره غالباً آداب و رسوم محلی بوده.^{۸۴}

۷۹. زیدان، پیشین، ص ۲۲۹-۲۳۹، ۲۴۴-۲۴۷.

۸۰. همان، ص ۲۲۹-۲۳۷.

۸۱. دنیت، پیشین، ص ۵۴.

۸۲. زیدان، پیشین، ص ۲۶۰-۲۷۶. اگر درآمد ایالات را به این رقم اضافه کنیم، عظمت این رقم بیشتر نمایان می‌گردد.

۸۳. عبدالرحمن بن خلدون، مقدمه، جلد اول، ۱۳۵۲، ص ۳۴۱-۳۴۵.

۸۴. مالک‌الوزارع و ذابیان، پیشین، ص ۸۸.

تا زمان منصور خلیفه عباسی روش تقویم خراج در سواد برحسب مساحت زمین، بصورت جنسی و نقدی، بود. ظاهراً این روش، همراه با افزایش قیمتها، مشکلاتی برای مالیات دهندگان بوجود آورد، و موجب ویرانی سواد گردید. از این روی در زمان منصور مقرر گردید که خراج برحسب محصول واقعی زمین تقویم گردد، و آن عبارت بود از نصف محصول دیمی و یک سوم محصول زیننهایی که با "دالیه"، یا نوع خاصی از چرخ چاه، آبیاری می شدند، و یک چهارم محصول زیننهایی که با دولاب که آنهم نوعی چرخ چاه بوده، شروب می گردیدند. نخلهای خرما و تاکها و درختان میوه را نیز می شمردند و نرخ خراج آنها بستگی به وضع جغرافیایی داشت، اما در هر حال مقدار مالیات از نصف محصول تجاوز نمی کرد.^{۸۵}

اراضی فارس که تا دوره آل بویه در دست اشراف ملاک بودند، خراج و عشر می پرداختند. گذشته از این، از مراتع خراجی به نام سراعی اخذ می گردید، و آب نیز خراج داشته است.^{۸۶} به گفته اصطخری نرخ خراج در نقاط مختلف فارس در قرن چهارم هجری قمری متفاوت بوده است. در شیراز که بالاترین نرخ خراج را داشته، از هر جریب بزرگ گندم و جوایی ۱۹۰ درهم، از هر جریب بقولات ۱۹۲ درهم، از هر جریب شبدر یا سبزیجات آبی ۲۳۷ درهم، و از هر جریب تاکستان ۱۴۲۰ درهم دریافت می شده است. خراج کوار دوسوم میزان معمول در شیراز بوده. خراج محصول دیمی نیز یک سوم خراجی بوده که به محصول آبی تعلق می گرفته است. خراج محصولی که به وسیله چاه آبیاری می شده، دوسوم، و خراج محصولی که یک بار آبیاری می شده، یک چهارم بوده است.^{۸۷}

در مواردی که خراج بصورت سهمی از محصول تقدیم می شده، دو روش متداول بوده است. خراج رؤسای عشایری که اسنادی از علی، عمر و سایر خلفا در دست داشتند، مآخذ خراج از قرار یک دهم، یک سوم و یک چهارم بوده، و میزان خراج دیگران را بیت المال تعیین می کرده. رعایای اراضی سلطنتی در فارس، خراج را بصورت مقاسمه (سهمی از محصول) و یا به مقدار مقطوعی می پرداختند.^{۸۸}

در مناطقی نیز که شرایط جغرافیایی گوناگونی داشته است، سیاهه های مالیاتی مختلفی متناسب با محیط تهیه می شده. مثلاً، در قم هفت سیاهه مالیاتی وجود داشته است، و خراج برحسب مساحت تقویم می شده. در نهاوند خراج گندم آبی که با آب رودخانه شروب می شده است، هر جریب $\frac{1}{4}$ - درهم، خراج جوایی که با همان شرایط آبیاری می شده، $\frac{1}{4}$ - ۴ درهم و خراج گندمی که با آب قنات آبیاری می گردیده، $\frac{1}{4}$ - درهم بوده است.^{۸۹}

در اواخر دوره خلفای عباسی، و بین قرنهای چهارم و ششم هجری قمری وسعت اراضی اقطاعی به ضرر اراضی دیوانی گسترش یافت. در اراضی دیوانی دولت بلاواسطه از روستاییان بهره کشی می کرد، و مالی الاجاره این اراضی با مالیات مطابق بود. روستاییان "ضیاع السلطان"

۸۵. همان، ص ۹۰.

۸۶. همان، ص ۹۰-۹۹.

۸۷. مسالك ديمالك، پیشین، ص ۱۳۶-۱۳۷.

۸۸. همان، ص ۱۳۷.

۸۹. تاریخ قم، ص ۱۲۰.

نیز مال‌الاجاره ثابتی بصورت نقدی و یا جنسی (سهمی از محصول) می‌پرداختند. خراج اراضی اقطاعی نیز به نفع صاحب اقطاع اخذ می‌گردید. لیکن پس از این که مقطع‌ها اراضی را بصورت اقطاع التملیک بدست آوردند، اجاره را بلاواسطه از روستاییان دریافت کردند. در آغاز مقطع‌ها عشری به خزانه می‌پرداختند؛ بدین ترتیب، درآمد مقطع شامل تفاوت بین خراجی بود که از روستاییان اخذ می‌گردید و عشری که به دولت پرداخت می‌شد. بتدریج مقطع‌ها از پرداخت این عشرسرباز زدند، و خراج را تماماً به نفع خود اخذ کردند. در دوره آل بویه نیز مقطع‌ها رسماً از پرداخت مالیات به دولت معاف شدند، و این رسم بتدریج در تمام خاورمیانه گسترش یافت.^{۹۰} بدین ترتیب، خراج اراضی اقطاعی، بصورت جنسی و بعضاً نقدی، تماماً در اختیار مقطع‌ها قرار گرفت. گذشته از خراج ارضی، مقطع‌ها رسوم و عوارض بسیاری که از طرف حکومت مرکزی و یا از جانب مقطع‌ها به روستاییان تحمیل شده بودند، دریافت می‌داشتند.

در دوره سلجوقیان وضع خراج مانند گذشته بود. عمل جمع خراج اراضی دیوانی بوسیلهٔ عمال خراج صورت می‌گرفت. مالکان اراضی خصوصی خراج را به عمال حکومت می‌پرداختند، و مقطع‌ها پانامایندگان آنها عمل جمع خراج ارضی را در اقطاع‌ها به عهده داشتند. خراج هم به نقد و هم به جنس گرفته می‌شد، و سبب تعیین آن مقدار غلات بود. موعد پرداخت خراج نیز پس از فصل برداشت خرس بود، اما عملاً در غالب موارد آن را پیش از پایان فصل درو اخذ می‌کردند. درباره‌ی از موارد نیز خراج را در دو نوبت می‌ستانده‌اند. علاوه بر خراج ارضی، عوارض و رسوم بسیاری نیز رسوم بوده‌اند که در پاره‌ای از موارد بعنوان مالیات مستمر، و در موارد دیگر بعنوان مالیات زاید وضع می‌شده‌اند.^{۹۱} این اسر بار سنگینی بر دوش روستاییان بود، و سوجب فرار دسته‌جمعی آنها می‌گردید.^{۹۲}

غلبهٔ مغول سقوط شدید نیروهای عامل در تولید، انحطاط عمومی اقتصاد سرزمین ایران و بویژه کاهش تولیدات کالایی ساده و ویرانی شهرها، و در نتیجه گسترش اقتصاد طبیعی را باعث گردید. از این روی، در دورهٔ مغولها وصول بهره به صورت نقدی کاهش یافت، و خراج در بسیاری از نقاط به صورت جنسی اخذ گردید. در عین حال، در این دوره خودکامگی در وضع و وصول مالیات‌ها بمراتب بیشتر از گذشته بود. انواع مالیات‌ها از طرف دیوان، فئودالها و بزرگان صحرائشین به روستاییان و مردم شهرها تحمیل گردید. روستاییان به صورت گروهی از روستاها مهاجرت کردند، و روستاها رو به ویرانی نهادند.^{۹۳} کاهش عمومی و شدید عدهٔ نفوس تولید کنندگان و تقلیل مساحت اراضی مزروع و افزایش دزدی و غارت قبایل کوچ‌نشین، درآمد حکومت مرکزی ایلخانان را کاهش داد. از این روی، غازان‌خان به اصلاحات در زمینهٔ وصول خراج دست یازید. وی در نطقی خطاب به امیران نظامی انگیزهٔ خود را دربارهٔ اصلاحات چنین بیان داشته است:

۹۰. Cahen «İktâ» پیشین، ص ۱۰۸۸.

۹۱. مالک‌وزار «دایران» پیشین، ص ۱۵۳-۱۵۵.

۹۲. مثلاً رجوع شود به «احق‌الصدور و آیه‌الحرود» پیشین، ص ۳۹۵، ۳۷۰، ۳۲.

۹۳. علاء الدین عظام‌الملک بن بهاء الدین جوینی، «تاریخ جهانگشا» جلد دوم، ۱۹۳۷، ص ۲۲۹-۲۳۰.

تاریخ مبادک غازانی، پیشین، ص ۲۴۳-۲۷۴.

... من جانب رعیت تازی که نمی‌دارم اگر مصلحت است تا همه را غارت کنم برین کار از من قادرتر کسی نیست با اتفاق بغارتیم لیکن اگر من بعدتغارو آش توقع دارید و التماس نمایند با شما خطاب عذیب کنم و باید که شما اندیشه کنید که چون بر رعایا زیادتى کنید و گاو و تخم ایشان و غلها بخورائید من بعد چه خواهید کرد و آنچه شما ایشانرا زن و بچه می‌زنید و می‌رنجانید اندیشه باید کرد که زنان و فرزندان ما نزد ما چگونه عزیزاند و جگر گوشه از آن ایشان همچنین باشند و ایشان نیز آدمیانند چون ما و حق تعالی ایشانرا بما سپرده و نیک و بد ایشان از ما خواهد پرسید جواب چگونه گوئیم بوقتی که ایشانرا می‌رنجانیم جمله سیریم و هیچ خلل عائد نه چه واجب آید و چه بزرگی و سردانگی حاصل آید از رعیت خود رنجانیدن الا آنکه شوی بزه آن برسد و بهر کاری که روی آرند نسج نباید که رعیت ایل از یاغی پیدا باشد و فرق آنست که رعایاء ایل از ما ایمن باشند و از یاغی نایمن چگونه شاید که ایل را ایمن نداریم و از ما در عذاب و زحمت باشند و هر آینه نفرین و دعای بدایشان مستجاب بود و از آن اندیشه باید کرد من شما را همواره این نصیحت میکنم و شما متنبه نمیشوید...^{۹۴}

در این اصلاحات سیلخ خراج هر منطقه و نسبت مقدار جنسی و نقدی آن، و زمان وصول آن (بهار و پاییز) تعیین گردید. حواله تعهدات نقدی دولت و برات آن که به عهده خزانه داریهای محلی بود، لغو گردید، و اقامت لشکریان و کارسندان در خانه رعایا ممنوع شد. در شهرها نیز پاره‌ای از مالیاتهای مربوط به بازرگانی و صنعت از میان برداشته شدند و در بعضی از نقاط کاهش یافتند.^{۹۵} بدیهی است که تثبیت دقیق میزان بهره و مالیات قادر به از میان برداشتن سوء استفاده مأسوران دولتی نبود، اما تا اندازه‌ای اسکان آن را دشواری ساخت.

در این دوره سیورغال، سلک حر و اراضی وقفی از پرداخت هرگونه مالیات و خراجی معاف بودند، و مالکان آنها علاوه بر بهره مالکانه، باجهای متعددی از روستاییان دریافت می‌داشتند. خاندان سلطنتی و صاحبان مقاصه نیز از معافیت مالیاتی برخوردار بودند. لیکن مالکان خصوصی و «چریکیان» اقطاع دار مازاد تولید را بین خود و دولت به نسبت معینی تقسیم می‌کردند. در این نوع اراضی «دهیک» از محصول در اختیار دیوان قرار می‌گرفت.^{۹۶} در عین حال، می‌دانیم که در ایالت خوزستان از اراضی دیوانی ۶ درصد محصول به جنس اخذ می‌گردیده است. اگر فرض کنیم در اراضی سلکی نیز ۶ درصد از محصول از روستاییان اخذ می‌شده،

۹۴. همان، ص ۲۶۹.

۹۵. همان، ص ۵۷-۶۸، ۲۷۰-۲۷۷. برای بحث کاملتری راجع به اصلاحات غازان خان رجوع

شود به کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد اول پیشین، ص ۹۲-۱۰۴.

۹۶. در فرمان غازان خان مربوط به اقطاع لشکریان آمده است که «چریکیان» اقطاع دار «دهیک» از [محصول] بما رسانند و باقی ایشان با مزارعان خود بهم بردارند... (تاریخ مبادل غازانی، پیشین، ص ۳۰۶). خواجه نصیرالدین طوسی در این باره می‌نویسد: «اما اهل زراعت یا توانگر باشند یا درویش، و آنجا که کشت کنند یا باغ باشد یا آب‌زمین نیکو بود، باید که اگر توانگر باشد و جای نیک بود از دهیکی بدهند و (آنرا عشر گویند)، و اگر جای بد بود (و مرد درویش) از بیست یکی بدهند (و نصف عشر گویند)»... (خواجه نصیرالدین طوسی، پیشین، ص ۳۰)

سهم مالک خصوصی. ۵ درصد از محصول بوده است. لیکن در همه نقاط میزان مالیات یکسان نبوده است. مثلاً، در عراق در اراضی دیوانی که سوقتاً به اجاره افراد درسی آمده، سهم دولت، اجاره‌دار و سزاعه‌گر هر یک ثلث محصول بوده است.^{۹۷} در یکی از اسناد دوره جلایریان نیز نرخ خراج در اراضی سلکی. ۲ درصد محصول تعیین شده که ظاهراً استثنایی بوده است.^{۹۸} در دوره میان القراض ایلخانان و ظهور صفویه نیز تغییرات ناچیزی در زمینداری و سیاست مالیاتی رخ داده است. مثلاً، اوزون‌حسن خودسرانه بر میزان مالیات‌ها افزود، و مالیات‌های جدیدی وضع کرد.^{۹۹} در زمان وی میزان مالیات نقاط مختلف متفاوت بود. مالیاتی که از روستاییان اخذ می‌گردید، عبارت بود از مالیاتی که بر هر «جفت» زمین تعلق می‌گرفت، و میزان آن بین ۱۴ تا ۲ درصد نوسان می‌کرد. گذشته از این، روستاییان مالیاتی نیز بابت حق سرق، بارهای هیزم، علوفه و غیره، می‌پرداختند. در این دوره نیز صاحبان سیورغال از پرداخت مالیات معاف بودند، و عوارض و مالیات‌ها را به نفع خود از رعایا می‌ستاندند.^{۱۰۰}

در این دوره علاوه بر خراج اصلی (اصل)، مالیات دیگری به نام فرع نیز وجود داشت. خواجه نصیرالدین طوسی فرع را یک دهم تا دو دهم خراج اصلی می‌داند، و وصاف آن را یک دهم خراج اصلی بحساب می‌آورد.^{۱۰۱}

بهرگونه، آداب و رسوم محلی در تعیین میزان بهره فئودالی و مالیات اهمیت داشته است، و بهره بر حسب شرایط اجبار غیر اقتصادی و تابعیت شخصی روستایی تعیین می‌شده. بدیهی است که این اسرنتها از ویژگیهای خاص بهره فئودالی در ایران نبوده است. همانگونه که پیش از این گفته شد، در دوره مغولها به سبب انحطاط عموسی اقتصاد سرزمین ایران، وصول بهره بصورت نقدی کاهش یافت، و خراج ارضی اکثراً به جنس دریافت می‌شد. مثلاً، در زمان غازان خان خراج اصلی خوزستان به جنس و غله، و به صورت مقاسمه (سهمی از محصول) پرداخت می‌گردید. در خراسان و فارس نیز خراج و مالیات‌های روستایی به جنس اخذ می‌گردید. از سکاتبات رشیدی نیز چنین بر می‌آید که بهره مالکانه در اراضی سلکی به جنس دریافت می‌شده است، و بخشی از بهره مالکانه توسط فئودالهای بزرگ به شکل انعام و هدیه بین ستمندان، بویژه روحانیان، و یا به شکل ادرار بین تابعان فئودالها توزیع می‌گردیده است.^{۱۰۲} با اینهمه، بهره نقدی، در کنار بهره جنسی، در تقاطعی که تولیدات کالایی ساده تکامل

۹۷. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد دوم، پیشین، ص ۲۰۵-۲۰۶. در واقع اوزون حسن پیش از افزایش مالیات‌ها به اصلاحاتی در این زمینه اقدام کرده بود (ولادیمیر مینورسکی، بیعت مقاله مینورسکی. ۱۹۶۴ م، ص ۲۲۸).

۹۸. The Cambridge History of Iran. جلد پنجم، پیشین، ص ۵۳۱.

۹۹. مالک و زارع در ایران. پیشین، ص ۲۰۵.

۱۰۰. همان، ص ۲۰۵-۲۱۰.

۱۰۱. The Cambridge History of Iran. جلد پنجم، پیشین، ص ۵۳۱.

۱۰۲. مثلاً رجوع شود به تعزیر قاریخ و صاف. پیشین، ص ۳۶۱، و نیز کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد دوم، پیشین، ص ۱۹۵-۲۰۳ و مالک و زارع در ایران. پیشین، ص ۱۹۳-۱۹۴.

یافته بود، رواج داشته است.^{۱۰۳}

در این دوره مالیات سرانه نیز وجود داشت. لیکن بر خلاف گذشته که جزیه تنها از ناسلمانان گرفته می‌شد، در دوره مغولها از همه مردم کشور، اعم از سلمات و ناسلمات، اخذ می‌گردید، و تنها علمای سلمات و روحانیان مسیحی، سالخوردگان، ناتوانان و بیماران، فقیران و کودکان از پرداخت آن معاف بودند. در زمان گیوکه‌خان، توانگران ده دینار و مستمندان یک دینار مالیات سرانه می‌پرداختند. در عهد منکوقان از هر ده نفر، هفتاد دینار مالیات سرانه اخذ می‌گردید، و سپس این مبلغ میان آنها سرشکن می‌شد.^{۱۰۴} ظاهراً پیش از غازان خان مالیات سرانه را نیز به مقاطعه می‌داده‌اند، و مبلغ آن را بر مبنای مخارج دیوان تعیین می‌کرده - اند.^{۱۰۵}

از چهارپایان نیز مالیاتی اخذ می‌گردید. به گفته خواجه نصیرالدین طوسی از چهار- پای در قدیم مالیات نمی‌گرفته‌اند، و در دوره مغولها «از هر چهارپای که زاینده بود... از صدیکی گرفته‌اند، و از آنچه کمتر بود زر گرفته‌اند بهمان نسبت. و این را مراعی خوانده‌اند، و بعد از آن از پنجاه یکی گرفته‌اند.»^{۱۰۶}

شاه اسماعیل اول برای جلب نظر روستاییان، خراج ارضی را تایک ششم محصول کاهش داد. لیکن در زمان وی گذشته از خراج ارضی، عوارض دیگری به نفع مالک یا دیوان دریافت می‌شد، و انجام بیگاری برای احداث قلاع، جاده‌ها، تنقیه و ساختن قنات‌ها متداول بود.^{۱۰۷} دالسانداری که در زمان شاه طهماسب اول به ایران سفر کرده، میزان خراج ارضی را یک ششم محصول ذکر می‌کند. وی درباره خراج ارضی، مالیات سرانه و مالیات چارپایان چنین می- نویسد:

این پادشاه بر خلاف رؤسای دیگر کشورها هیچیک از اقلام درآمدهای خود را باوض عوارض و مالیات فراهم نمی‌کند بلکه از طریق وصول یک ششم محصولات کشاورزی و غلات و دیگر رستتیها و انگور و محصولات سراتع، بلسست می‌آورد و سالانه بابت یک هزار 'عشر' زمین سی و شش سکه طلا می‌گیرد که اندکی بیشتر از چهار سکون طلاست. عشر سقیاسی است که ده‌تای آن به کشتزاری عادی تعلق می‌گیرد. از این رو هر کس بابت هر زمینی کمتر از نیم دوکات می‌پردازد و از هر خانه‌ای پنج درصد سال الاجاره وصول می‌شود. مسیحیان در پاره‌یی از نواحی پنج و در برخی هفت و در بعضی هشت دوکات بابت هر خانوار به نسبت آبادانی و ثروت شهرستانی که در آن بسر می‌برند، می‌پردازند. شاه بابت هر گله‌ای که عبارت از چهل گوسفند باشد خراجی از قرار سالانه پانزده بیستی می‌گیرد که به پول ما معادل سه دوکات می‌شود اما بابت حیوانات نر چیزی نمی‌پردازند. بابت هر

۱۰۳. تهویر قاریخ و صاف. پیشین، ص ۲۱۱-۲۱۲.

۱۰۴. قاریخ جهانگشا. جلد دوم، پیشین، ص ۲۵۴-۲۵۶.

۱۰۵. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد دوم، پیشین، ص ۲۴۰-۲۴۲.

۱۰۶: خواجه نصیرالدین طوسی، پیشین، ص ۳۱.

۱۰۷. قاریخ ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۵۱۲.

ماده‌گاو در سال به پول ما دو دوکات وصول می‌شود و بدین منوال دیگر چیزها. اینهاست درآمد شاه که می‌گویند بالغ بر سه میلیون سکه طلا در سال است.^{۱۰۸}

در دوره سلطنت شاه‌طهماسب اول بر خراج و دیگر مالیاتها (توفیر و تفاوت) افزوده گشت، و این سیاست تأثیر بدی بر اقتصاد ایران داشت و مانعی در برابر رشد نیروهای عامل در تولید بوجود آورد. از این روی شاه عباس اول میزان مالیاتها را تا اندازه‌ای کاهش داد، و پاره‌ای از آنها را، بویژه در نواحی مرکزی ایران، از میان برداشت. لیکن در عهد جانشینان وی میزان مالیاتها و عوارض مجدداً افزایش یافتند، و در آغاز قرن دوازدهم ه. ق/ اواخر قرن هفدهم م. میزان عوارض و مالیاتها بشدت بالا رفت، و مالیاتهای جدیدی وضع گردید. پس از دوره شاه عباس اول، دو عامل سهم در افزایش مالیات مؤثر بودند: نخست توسعه روابط کالایی-پولی و نیاز دولت و فتودالها به پول و درآمد بیشتر؛ و، دوم، قطع جنگ با ترکیه و خان نشینهای ازبک که غنایم جنگی دائم و مستمر را کاهش داد. افزایش مالیاتها انحطاط اقتصادی را سریع کرد، و فقر بیشتر روستاها، و در نتیجه ضعف بازار داخلی و سرکوبی تمایلات ترقیخواهانه‌ای که در آغاز قرن یازدهم هجری قمری در اقتصاد سرزمین ایران پدید آمده بودند، را موجب گردید.^{۱۰۹}

مالیات ارضی مانند گذشته مالیات اصلی بود، و بیشتر به جنس وصول می‌گردید. در اکثر موارد مالیات به میزان ۱۵ تا ۲۰ درصد محصول بود.^{۱۱۰} در پاره‌ای از نقاط نیز مالیات نقداً پرداخت می‌شد. مالیات باغها و بستانها یک‌دهم و توستانها ۵۰ درصد محصول بود. دامداران اکثر نقاط، باستانهای دامداران عراق عجم، مالیاتی به میزان یک هفتم پشمی که از داسها حاصل می‌شد، می‌پرداختند، و یک هفتم زاد و ولد داسها نیز در اختیار شاه قرار می‌گرفت. یک سوم بهای اسب و خر نیز بعنوان مالیات از صاحبان آنها دریافت می‌شد. آب بها یا مالیات آب نیز وجود داشت. به گفته شاردن اراضی و باغات اصفهان و حومه آن، سالانه در هر جریب زمین مقداری بابت استفاده از آب رودخانه به شاه می‌پرداختند. ثلث محصول ابریشم و پنبه سراسر کشور نیز متعلق به شاه بود.^{۱۱۱} جزیه تنها از ناسلمانان اخذ می‌گردید، و مقدار آن برای هر مرد بالغ بیست تا پنجاه ساله، سالانه به‌طور متوسط یک مثقال طلا بوده است.^{۱۱۲}

در دوره صفویه نیز مالکان اراضی خصوصی سازاد تولید را بین خود و دولت تقسیم می‌کردند. در اراضی دیوانی و خالصه مالیات با بهره مطابق بود و سازاد تماماً در اختیار دولت و شاه قرار می‌گرفت، و سپس بین خاندان سلطنتی، امیران، دبیران و روحانیان توزیع می‌گردید. اراضی سیورغالی، وقفی و یورتهای ایلات چادر نشین نیز غالباً از پرداخت مالیات معاف بودند،

۱۰۸. سفرنامه‌های دلیزیان در ایران. پیشین، ص ۴۴۷-۴۴۸.

۱۰۹. تاریخ ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۵۵۱، ۵۶۰، ۶۰۷-۶۰۹.

۱۱۰. مالک‌وزار عدد ایران. پیشین، ص ۲۳۶.

۱۱۱. سیاحتنامه شاردن. جلد هشتم، پیشین، ص ۲۷۹-۲۸۱ و تاریخ ایران. جلد دوم، پیشین،

ص ۵۶۰-۵۶۱.

۱۱۲. همان، ص ۵۶۱.

و صاحبان آنها مازاد تولید و عوارض روستایی را به نفع خویش تصاحب می کردند.^{۱۱۳}

شیوه های تقویم مالیات ارضی

در دوره ساسانیان تا زمان پادشاهی قباد، مالیات ارضی، خراگ، متناسب با میزان محصول تقویم می شد، و نرخهای مالیاتی بر حسب نوع کشت، جنس محصول و حاصلخیزی زمین تعیین می گردید.^{۱۱۴} اما شیوه تقویم مالیات بر حسب سهمی از محصول موجب نوسان درآمد دولت می شد، و بازرسی و نظارت بر امر اخذ مالیات را دشوار می ساخت. در نتیجه، خزانه به هنگام نیاز تهی بود و این امر وصول خراجهای فوق العاده را ضروری می کرد. خراج فوق العاده نیز خشم مردم را بررسی انگیزخت و مانعی بر سر راه تکامل نیروها قرار می داد. از این رو اغلب اتفاق می افتاد که پادشاهان جدید به هنگام جلوس رعایا را از پرداخت مالیاتهای عقب افتاده معاف می کردند تا بدینوسیله رضایت آنان را جلب کنند.^{۱۱۵} در عین حال، در شیوه تقویم مالیات بر حسب سهمی از محصول، سأسوران مالیاتی خودسرانه میزان آن را تعیین می کردند، و سوءاستفاده سأسوران عدم رضایت رعایا را فراهم می کرد. تمامی این عوامل قباد را بر آن داشت تا شیوه تقویم مالیات را تغییر دهد. از این روی به فرمان سأسوران دولتی به مساحی ارضی پرداختند. لیکن این امر به سبب قیام مزدکیان و سرگ قباد متوقف گردید. انوشیروان پس از سرکوبی نهضت مزدکیان مساحی ارضی را دنبال کرد و شیوه تقویم مالیات را بر حسب مساحت زمین متداول ساخت. این شیوه نیز عادلانه نبود، و مورد اعتراض قرار گرفت. ظاهراً در جلسه ای که مقررات جدید مورد بررسی قرار گرفت، یکی از دبیران نسبت به این سرکه مبلغ خراج از یک محل معین نمی تواند دائماً یکسان باشد، و این که ممکن است محصول به علل مختلف خشک گردد، شیوه جدید تقویم مالیات را مورد انتقاد قرار داد. لیکن اعتراض وی مورد قبول انوشیروان قرار نگرفت و موجب سرگ وی شد.^{۱۱۶}

به هرگونه، شیوه تقاسمه، یعنی تقویم مالیات بر حسب سهمی از محصول، بیشتر مورد نظر رعایا بوده است، و به گفته مؤلف قادیخ قم مردم تقاسمه را عادلانه تر می دانسته اند.^{۱۱۷} با اینهمه، اعراب تا زمان خلافت منصور، خلیفه عباسی، شیوه تقویم خراج بر حسب مساحت زمین را حفظ کردند. تا این که به سبب مشکلاتی که این روش ایجاد می کرد، و نیز کاهش درآمد دیوان، شیوه تقویم مالیات بر حسب مساحت زمین در عراق کنار گذاشته شد، و خراج بر حسب محصول واقعی زمین تقویم گردید.^{۱۱۸} اما این شیوه در نقاط مختلف امپراطوری عباسی و حکومتهای

۱۱۳. همان و، مالک و زاد در ایران. پیشین، ص ۲۲۹-۲۳۱.

۱۱۴. قادیخ الرسل والملوک. پیشین، ص ۱۹۹ و اخبار الطوال. پیشین، ص ۷۵.

۱۱۵. ایران در زمان ساسانیان. پیشین، ص ۱۴۵.

۱۱۶. قادیخ الرسل والملوک. پیشین، ص ۱۹۹-۲۰۰.

۱۱۷. قادیخ قم. پیشین، ص ۱۸۲-۱۸۳.

۱۱۸. قادیخ الرسل والملوک. پیشین، ص ۲۰۱ و مالک و زاد در ایران. پیشین، ص ۹۰-۹۱.

محلی بکار گرفته نمی‌شد. مثلاً، در اواسط قرن چهارم هجری قمری در فارس خراج به‌سه شیوه تقویم می‌گردید: (۱) برحسب وسعت زمین (مساحت)؛ (۲) برحسب سهمی از محصول (مقاسمه) (۳) بر مبنای مقاطعه، یعنی پرداخت مبلغی مقطوع.^{۱۱۹} در قم نیز بین قرنهای سوم و چهارم قمری تقویم مالیات بر حسب مساحت بود. در عین حال، در همان دوره سیاهه‌های مالیاتی مختلفی که متناسب با شرایط محلی تعیین شده بودند، وجود داشتند.^{۱۲۰}

مسئولیت پرداخت خراج یک ناحیه دسته جمعی بوده است، اگر چه مقدار خراج در مورد هر فردی جداگانه تعیین می‌شده است. اگر کسی به‌علتی قادر به پرداخت خراج نبود، خراج وی میان سایر مؤدیان سرشکن می‌شد. معمولاً خراج را به اقساط وصول می‌کردند، و در وصول آن سال شمسی را ملاک قرار می‌دادند.^{۱۲۱} عمال دیوان، خراج را در خرمنگاه وصول می‌کردند، و تا زمانی که اجازه‌نامه صادر نمی‌شد کسی حق نداشت غلات را به نقاط دیگر منتقل سازد.^{۱۲۲}

در اسر وصول خراج شکلات فراوانی وجود داشته است، و منشاء انواع سوء استفاده‌ها و رشوه‌خواریها بوده. بسیاری از روستاییان توانایی پرداخت آن را نداشتند، و اعمال زور توسط مأموران مالیاتی که اسری متداول بوده، منجر به شورشهای متعددی می‌گشت. مثلاً، در قم شورشهایی ازین قبیل در زمان خلافت مأسون، معتصم، سستین و معتضد رخ داد.^{۱۲۳}

عمال دیوان خراج نیز برای سوء استفاده به انواع حیل‌ها متوسل می‌شدند. آنها در تسعیر مبلغ خراج از درهم به دینار تقلب می‌کردند، و ذراعی کوتاه‌تر از حد مقرر و معمول برای سحای زمین بکار می‌گرفتند. حکام محلی نیز کراراً از مردم مالیات وصول می‌کردند، و رعایا را مجبور می‌کردند که در یک سال چندین بار خراج بپردازند. بدیهی است که این عوامل مائمی بر سر راه رشد کشاورزی فراهم می‌آوردند.^{۱۲۴}

در زمان سلجوقیان، مغولها و صفویه نیز مقاسمه شیوه اصلی تقویم مالیات بود.^{۱۲۵} در دوره سلجوقیان احجاف عمال خراج بسیار بود، و در بسیاری از موارد پرداخت خراج پیش از فصل برداشت محصول صورت می‌گرفت.^{۱۲۶} با اینهمه، خودکامگی عمال خراج و فئودالها در هیچ دوره‌ای به اندازه دوره مغولها نبوده است.^{۱۲۷}

۱۱۹. مالک وممالك. پیشین، ص ۱۳۶-۱۳۷.

۱۲۰. تاریخ قم. پیشین، ص ۱۰۱-۱۰۶، ۱۱۲-۱۲۲.

۱۲۱. همان. ص ۱۴۳-۱۴۶. این رسم در زمان سامانیان نیز رواج داشته است (تاریخ الرسل والملوک).

پیشین، ص ۲۰۱).

۱۲۲. تاریخ قم. پیشین، ص ۱۴۹-۱۵۱.

۱۲۳. مالک وازار دایران. پیشین، ص ۱۱۰.

۱۲۴. همان. ص ۱۱۱-۱۱۳.

۱۲۵. همان، ص ۱۵۴، ۲۳۶ و کشاورزی ومناسبات ادبی دایران عهد مغول. جلد دوم، پیشین،

ص ۱۹۶.

۱۲۶. مالک و زاد دایران. پیشین، ص ۱۵۴-۱۵۵.

۱۲۷. کشاورزی ومناسبات ادبی دایران عهد مغول. جلد دوم، پیشین، ص ۲۰۷-۲۲۶.

۱۲

پویش عمومی تکامل روابط ارضی در ایران

در اوایل قرن سوم میلادی اتحاد سرزمینهای ایرانی زبان تحت حکومت ساسانیان بوجود آمد، و روابط ارضی جدیدی در جامعه استقرار یافت. از یک سوی برده‌داری به سبب عدم کارایی آن از میان رفت، و از سوی دیگر جماعت‌های روستایی که یا از درون نجزیه شده بودند و یا از بیرون مورد تجاوز بزرگان قرار گرفته بودند، به زیر سلطه سالکان قدیمی و جدید درآمدند. بخشی از اراضی خردسالکان نیز از طریق رسم التجاء در اختیار سالکان بزرگ قرار گرفت.

سالکان بزرگ این دوره شامل خاندان ساسانی، شهرداران، شش خاندان قدیمی ایرانی، روحانیان، وزرگان و نژادگان، یعنی ماسوران عالیرتبه لشکری و کشوری و اسواران می‌شدند. لیکن آزادگان کثیرالعددترین زمینداران آن زمان پس از بزرگ سالکان، بویژه در زمان سلطنت خسرو اول، بودند. آزادگان صاحبان اراضی و قراء بوده، دهقان نامیده می‌شدند. تمامی قشرهای فوق زمینداران جامعه را تشکیل می‌دادند و سازاد تولید را به صورت جنسی و در پاره‌ای از موارد به شکل نقدی از روستاییان دریافت می‌داشتند.

بدین ترتیب، سرزمین ایران در آغاز دوره ساسانیان به تدریج به سوی روابط فئودالی گرایید، و نهضت سزدکیان که بر ضد استقرار تابعیت فئودالی روستاییان پای‌گرفت، در نابودی بقایای روابط حاکم بر جماعت‌های روستایی در شرق و مرکز فلات ایران، و تلاشی روابط برده‌داری در غرب فلات ایران و بین‌النهرین، مؤثر افتاد.

در اواسط قرن هفتم میلادی دولت ساسانیان بر اثر حمله اعراب سقوط کرد. پویش تکامل فئودالیسم که در دوره ساسانیان آغازگشته بود، پس از تسلط اعراب نیز ادامه یافت. لیکن فتوحات اعراب باعث شد که برای مدت کوتاهی پویش سزبور بطی‌ترو سست‌تر از گذشته گردد. این امر بدان سبب بود که در آغاز اعراب از یک‌سوی اشکال غیر متکامل و ناقص مالکیت فئودالی زمین و آب، یعنی مالکیت فئودالی دولت و مالکیت غیر مشروط را رواج دادند، و از سوی دیگر به برده‌داری که در سرزمین ایران کم و بیش از میان رفته بود، جان تازه‌ای بخشیدند. اما به تدریج در اواخر قرن اول هجری قمری، سران عرب به پویش عمومی فئودالی شدن کشورهای مفتوحه کشانده شدند.

از آنجا که اعراب با بقولات زمینداری جامعه فئودالی کمتر آشنا بودند، فتوحات آنها

با تجدید تقسیم اراضی کشورهای مفتوحه همراه بود. اراضی دهقانان، یعنی مالکان خصوصی کوچک، و بعضی از اشراف درجه اول، مثلاً اشراف فارس، درتصاحب آنها باقی ماندند، و اراضی دهقانان و اشرافی که بر ضد اعراب به جنگ پرداخته بودند، و نیز اراضی سلطنتی و اراضی متعلق به معابد زرتشتیان در اختیار دولت عربی قرار گرفتند، و اراضی دیوانی خوانده شدند. مالکیت دیوان بر اراضی نوعی از مالکیت فئودالی زمین بود، چرا که دولت به نمایندگی طبقه غیر تولیدکننده آن دوره، یعنی بزرگان عرب، و به تدریج عرب و ایرانی، مازاد تولید را همراه با عوارض گوناگون فئودالی از روستاییان دریافت می‌داشت و بین آنها توزیع می‌کرد. در اراضی ملکی نیز دهقانان و بزرگان عرب بر سبای روابط فئودالی از روستاییان بهره‌کشی می‌کردند و مازاد تولید را بین خود و دولت تقسیم می‌کردند. از این روی در اوایل تسلط اسلام و نیز در دوره اسویان، مالکیت خصوصی و بویژه مالکیت دیوانی، برانواع دیگر مالکیتها مسلط بودند.

پس از پیروزی عباسیان و قشرهای اعیان و دهقانان ایرانی که از ایشان حمایت کرده بودند، گرایش بسوی فئودالیسم در ایران شدیدتر گردید. با اینهمه، به‌رغم تسلط روابط فئودالی، از کاربرد نیز در اسلاک استفاده می‌شد.

در قرنهای دوم و سوم هجری قمری، دو نوع دیگر مالکیت فئودالی زمین و آب، یعنی وقف و اقطاع، به مالکیتهای دیوانی، ملکی و سلطنتی افزوده‌گشت. در عین حال قسمتی از اراضی دیوانی و ملکی از طریق مصادره و رسم‌التجاء به‌تصاحب خاندان عباسی درآمد. به تدریج زندگی روحانیان از عواید وقف تأمین گردید، و اسیران و دبیران همراه با رواج اقطاع مستقیماً در رابطه با روستاییان قرار گرفتند و مازاد تولید روستاییان را بین خود و وابستگانشان تقسیم کردند.

مالکیت مشروط فئودالی، یعنی اقطاع، که یک نوع آن در عهد اسویان پدید آمده بود، در زمان عباسیان بسیار رواج یافت. در آغاز بخشی از خراج یا عوارض دیگر اراضی دیوانی خاصی را در ازای خدمت نظامی و اداری برای مدت معینی به‌خدمتگزاران نظامی و اداری واگذار می‌کردند: اقطاع الاستغلال. به تدریج انواع دیگری از اقطاع رواج یافت، و از آن میان تنها نوع خاصی از آن، یعنی اقطاع التملیک، به معنای واگذاری مالکیت زمین در ازای خدمت نظامی یا اداری به‌مقطع بود. به‌هرگونه، در این دوره اراضی اقطاع به‌ضرر اراضی دیوانی گسترش یافتند، و دگرگونی در ترکیب سلی طبقه حاکمه رخ داد. اعراب انحصار مشاغل عالیه دولت را از دست دادند، و نمایندگان اشراف ایرانی و مالکان اراضی (دهقانان) در کنار اعراب مشاغل نظامی و اداری را اشغال کردند.

مالکان بزرگ خود به‌اسر زراعت نمی‌پرداختند، و زمین مانند گذشته به‌قطعات کوچک بین روستاییان تقسیم می‌شد. تولیدکنندگان نیز بعنوان مستأجران سوروئی مازاد تولید را بصورت جنسی و بعضاً نقدی، در اختیار مالکان و مسترفان اراضی قرار می‌دادند. اکثر جماعت‌های روستایی نیز بر سبای روابط فئودالی تابع دولت، دهقانان و یا اقطاع داران بودند. گذشته از بهره‌مالکانه که معمولاً بصورت سهمی از محصول پرداخت می‌شد، روستاییان انواع بیگاریها را متحمل می‌شدند و عوارض گوناگونی به‌اربابان خصوصی، اقطاع داران و دولت می‌پرداختند. در قرن سوم هجری قمری به تدریج به‌سبب توسعه و تکامل روابط فئودالی در داخل

قلمرو خلافت، مقدمات سقوط سیاسی خلافت عرب فراهم آمد. امپراطوری خلفای عباسی ترکیب ناجوری بود از قبایل و اقوام مختلف که بر اثر فتوحات اعراب متحد شده بودند. مردم کشورهای تابع نه از زندگی اقتصادی واحدی و نه از زبان مشترکی برخوردار بودند، و از لحاظ تکامل اقتصادی—اجتماعی در مراحل مختلفی قرار گرفته بودند. این عوامل، و در نتیجه، سستی نسبی روابط اقتصادی و نژادی بین مردم، از عوامل سهم تاریخی سقوط سیاسی خلافت گردید. گذشته از این، قیاسهای آزادیخواهانه مردم ایران و دیگر کشورها علیه خلافت عباسی که نیروی جنگی خلفا و قدرت حکومت ایشان را در محل کاهش داد، و نیز رشد مالکیت بزرگ فئودالی اراضی به صورت اقطاع که به ضرر مالکیت دیوانی توسعه یافت، و در نتیجه افزایش قدرت سیاسی و نظامی اقطاع داران، قدرت مرکزی خلافت را به شدت متزلزل ساخت. تجزیه طلبی سیاسی فئودالهای بزرگ افزایش یافت و منجر به ایجاد حکومتهای مستقلی گردید که در قرنهای سوم و چهارم هجری قمری در ایران و سایر کشورهای تابع خلافت تشکیل شدند.

در ایران افراد با نفوذ، اعیان و دهقانان که بسیاری از آنها همچنان نفوذ محلی خود را حفظ کرده بودند، حکومتهای سوروئی ایالات مختلف را بدست آوردند، اگرچه همواره تابعیت خلیفه را در ظاهر قبول کردند. سپاهیان سلسله های محلی را غالباً مزدوران تشکیل می دادند، و سران آنها به سرعت مهمترین امتیازات طبقه حاکمه، از جمله حق استفاده از مازاد تولید جامعه را به خود اختصاص دادند. به تدریج حقوق عامه به دست افراد متنفذ نظامی که اقطاع داشتند، سپرده شدند. در نتیجه توأم با اعطای اختیارات، وابستگی روستاییان به اقطاع داران افزایش یافت. سرانجام، همراه با افزایش قدرت سیاسی و اجتماعی مقسطه ها، از یک سوی گرایش به عدم تمرکز شدت گرفت، و از سوی دیگر روابط مقطع ها با مردم محلی به سوی تابعیت و وابستگی بیشتر سوق داده شدند. البته انواع مالکیت های فئودالی زمین و آب که در دوره های گذشته پدید آمده بودند، برجای باقی ماندند، اما تناسب میان انواع مالکیت ها دگرگون گردید، و اراضی اقطاع به ضرر املاک خصوصی، اراضی جماعت های آزاد و اراضی دیوانی افزایش یافتند. از این روی بین قرنهای چهارم و ششم هجری قمری، اشکال تکامل یافته تر مالکیت فئودالی، یعنی مالکیت مشروط و مبتنی بر سلسله مراتب، نوع غالب زمینداری در فلات ایران گردید. در آغاز، این اراضی سوروئی نبودند، اما به تدریج مقطع ها آنها را به املاک سوروئی خویش مبدل ساختند، و حکومت های محلی را بوجود آوردند. لیکن استقرار جامعه متکامل فئودالی از لحاظ اقتصاد سرزمین ایران اهمیت ترقیخواهانه ای داشت. چراکه پس از سقوط حکومت عباسیان دیگر خراج و عوارض مأخوذ از روستاییان و شهریان از کشور خارج نمی شد و در داخل ایران مصرف می گردید. گذشته از این، بین قرنهای چهارم و ششم هجری قمری، هجوم و تاخت و تاز بیگانگان و نیز جنگ های داخلی کم و بیش نسبت به گذشته کاهش یافت.

در این دوران دولت در اراضی دیوانی کماکان بلاواسطه در مقابل روستاییان قرار می گرفت، و در نتیجه مال الاجاره این اراضی با مالیات مطابق بود. در عین حال، دولت در مازاد تولید روستاییان اراضی سلکی شریک بود و خراج یا بهرم—مالیات را به شکل جنسی و

نقدی دریافت می‌کرد. مالکان اراضی اقطاع و سلکی و وقفی نیز اسلاک خود را به روستاییان وابسته اجاره می‌دادند، و سهمی از محصول را بصورت جنسی و بعضاً نقدی تصاحب می‌کردند.

در پایان قرن چهارم هجری قمری دست اندازی فتودالها به جماعت‌های روستایی و اراضی خرده مالکان شدیدتر شد، و فتودالها اراضی اینان را به طرق مختلف تصاحب کردند. بدین ترتیب، در پایان قرن پنجم هجری قمری پویش تبدیل روستاییان آزاد به وابستگان و تابعان فتودالها کم و بیش پایان یافت. این امر خود یکی از جلوه‌های ویژه تکامل فتودالیسم بود.

فتوحات مغولها در ایران موجب سقوط شدید نیروهای عامل در تولیدگردید، و بهره‌کشی از تولیدکنندگان و تقیدات و وابستگی آنها به فتودالها به حد اعلاى خود رسید. شهرنشینی کاهش یافت و زندگی صحرانشینی و تولید کشاورزی مبتنی بر داسداری غیر ساکن گسترش پیدا کرد. بسیاری از اراضی غیر مزروع باقی ماندند و یا به چراگاه ایلات تبدیل شدند.

در این دوره در ترکیب طبقه حاکمه تغییرات نسبتاً وسیعی رخ داد. با اینهمه پاره‌ای از سلسله‌های محلی و بخش بزرگی از خانواده‌های روحانی، و ساسوران کشوری برجای باقی ماندند و امتیازات سابق خود را حفظ کردند. در واقع از آنجا که مغولها برای دستگاه اداری و وصول مالیات کارکنان آرسوده و آسوزش دیده نداشتند، مجبور شدند که ساسوران محلی ایرانی را برای اداره امور بکارگیرند. از این روی در بسیاری از بلاد ایران خانواده‌های قدیمی که از فتودالهای محلی بشمار می‌آمدند، موقعیت خود را حفظ کردند. در عین حال، مغولها که بطور کلی با پیروان ادیان مختلف مدارا می‌کردند، پس از این که از نفوذ و اعتبار معنوی و مذهبی روحانیان مسلمان در میان عامه مردم با خبر شدند، بخشی از اسلاک سوقوفه را در اختیار آنان باقی‌گذاشتند. با این ترتیب، در دولت هلاکویان، گروه حاکمه فتودال به چهار قشر که از لحاظ ملیت، زبان، مذهب و شیوه زندگی با یکدیگر تفاوت داشتند، یعنی خاندان سلطنتی و اعیان نظامی چادر نشین مغول، ساسوران کشوری که اکثر ایرانی بودند، روحانیان عالی مقام مسلمان و در پاره‌ای از نقاط مسیحی و اعیان محلی شهرستانی ایرانی، تقسیم می‌شدند. از لحاظ سیاسی رهبری در اختیار اعیان چادر نشین مغول و ترک بود. آنان به شیوه چادر نشینی زندگی می‌کردند، لیکن صاحب اراضی مزروعی وسیعی گشتند و از روستاییان ساکن اراضی مزبور به شیوه گذشته بهره‌کشی می‌کردند.

طبیعتاً میان قشرهای مختلف طبقه حاکمه تضادهای داخلی وجود داشت. ساسوران کشوری ایران که در رأس دستگاه اداری قرار داشتند، می‌کوشیدند تا دولتی متمرکز بوجود آورند و علیه تنوع و نفوذ اعیان چادر نشین ترک و مغول و گرایشهای گریز از مرکز آنان مبارزه کنند. اما فتودالهای اقطاع دار مغول و ترک به اتکال نیروی نظامی قبایل خویش و قدرت اقتصادی که از اقطاعهای خود کسب می‌کردند، در جهت ایجاد عدم تمرکز و تجزیه فتودالی می‌کوشیدند. از سوی دیگر، بین اعیان نظامی و چادر نشین و مالکان قدیمی و اسکان یافته ایرانی به سبب دست اندازی چادر نشینان به اراضی خصوصی آنها مبارزه‌ای وجود داشت. این تضادها به تدریج در عهد نخستین جانشینان هلاکو به عصیان فتودالهای چادر نشین مغول

که از اطاعت حکومت مرکزی سر باز زدند، منجر گردید، و سپس به قیاسهای عمومی که اکثراً تحت رهبری فتودالهای محلی و اسکان یافته بودند، انجامید.

در عهد مغولها سنگینی بار بهره‌کشی فتودالی شلت یافت، و به سبب کاهش شدید جمعیت فعال و غیرفعال رعایا رسماً به زمین وابسته شدند و بر تقیدات آنها افزوده گشت. روستاییان نزدیک بهی نوع مالیات و بیغار به مالکان می‌پرداختند. بهره‌کشی وحشیانه صاحبان امتیاز نواحی بسیاری را ویران کرد و موجب فرار دسته‌جمعی روستاییان گردید. در نتیجه، بر اثر سقوط عمومی نیروهای عامل در تولید و افزایش تمایلات گریز از مرکز، غازان‌خان دست به اصلاحاتی زد که تا اندازه‌ای بار روستاییان و شهرنشینان را سبک‌تر کرد و موجب اعتلای نسبی اقتصاد کشور گردید. این اصلاحات انقراض دولت هلاکویان را به تأخیر انداخت، اما قادر به سماعت از تلاشی آن نبود. از این روی همراه با تقویت موقع اعیان چادر نشین که بر اراضی وسیعی مسلط بودند و بر دستگاه اداری نفوذ فراوان داشتند، اقدامات غازان خنثی گردید. افزایش مقدار اراضی فتودالهای بزرگ و اعیان چادر نشین نفوذ سیاسی و اقتصادی آنان را دو چندان کرد. این امر به مبارزه شدیدی میان گروههای مختلف فتودال، و در نتیجه، استقرار سلسله‌های محلی انجامید. تشدید مبارزه میان قشرهای گوناگون فتودال و افزایش تقیدات روستاییان، فرار روستاییان و در بعضی از اوقات عملیات پراکنده روستاییان شورشی و نهضت‌های ضد مغولی و ضد فتودالی را دامن زد. اما از آنجا که تولید کنندگان روستایی و شهری به رهبری قشر فتودالهای کوچک ایرانی که وضعشان به سبب تسلط بزرگان چادر نشین متزلزل شده بود، به مبارزه با سلطه بزرگان مغول برخاستند، نتوانستند خود را از یوغ اسارت مغولها و فتودالهای محلی خارج سازند. در عین حال، وضع طبقه حاکمه آن زمان بر اثر لشکر کشیهای تیمور مستحکم گردید. تیمور از پشتیبانی بخشی از طبقه فتودال، به ویژه بزرگان چادر نشین که نمی‌توانستند به اتکال نیروی خود از پس نهضت‌های مردم بر آیند، برخوردار بود. وی منافع طبقه فتودال را تأمین کرد و نهضت‌های سردم را فرو نشاند و سنن مغولها را به ایران بازگرداند. گذشته از این، تیمور با برانداختن حکومت‌های محلی، حکومت مرکزی را برای مدتی تقویت کرد. پس از سرگ تیمور، اسیرا طوری عظیم وی که مانند گذشته از پایه اقتصادی یکسان و هم‌آهنگی برخوردار نبود و هر نقطه آن در دست سیورغال‌داران و اقطاع‌داران بود، فرو ریخت. پس از حکومت تیمور سردم ایران مورد تهاجم چادر نشینان غز، آق‌قویونلو و قراقویونلو، قرار گرفتند. حکومت‌های جدید نیز به بزرگان چادر نشین متکی بودند، اما برای جلب اعیان اسکان یافته و روحانیان ایرانی میان آنان اقطاعها و سیورغالهایی که از معافیت‌های مالیاتی، اداری و قضایی برخوردار بودند، توزیع کردند. بدین ترتیب، در دوره میان انقراض ایلخانان و ظهور صفویه در زمینه زمینداری، ترکیب قشرهای طبقه حاکمه و دیگر روابط ارضی، دگرگونیهای ناچیزی پدید آمدند. در این دوره نیز طبقه فتودال از چهار قشر بزرگان نظامی قبایل چادر نشین، بزرگان محلی اسکان یافته، روحانیان و سائوران‌کوشی تشکیل می‌شد. بار عمده مالیات بر دوش روستاییان باقی ماند، و بر اثر رواج مالکیت غیر مشروط زمین، یعنی سیورغال، وابستگی روستاییان به فتودالها شدیدتر شد. تمرکز اراضی در دست مالکان بزرگ و رواج معافیت‌های مالیاتی، اداری و قضایی موجب ضعف شدید حکومت مرکزی گردید. بدین ترتیب، در قرن نهم هجری قمری تمایلات گریز از مرکز شدت یافتند و سلسله‌های محلی

ایرانی و ترک نژاد در نقاط مختلف فلات ایران تأسیس شدند.

در اوایل قرن دهم هجری قمری اتحاد سیاسی کشور در چهار چوب دولت صفوی که بر اثر مساعی قبایل چادر نشین ترک که در مقابل خطر حملهٔ مخالفان مقتدری مانند ترکیه عثمانی و ازبکان چادر نشین متحد شده بودند، بوجود آمد. با اینهمه، دولت صفوی بیشتر شبیه به دولتهایی بود که در قرون وسطی در فلات ایران تشکیل شده بودند چرا که این دولت نیز در آغاز مجموعهٔ ناجوری بود از قبایل و اقوام مختلف که صفویان در زیر حکومت خویش آنها را متحد ساخته بودند. از این روی صفویان از طریق تحمیل یک مذهب دولتی، یعنی شیعهٔ امامیه، کوشیدند تا وحدت اقوام و نواحی مختلفی را که دارای روابط اقتصادی متفاوتی بودند، حفظ کنند. بدین سبب در دورهٔ صفویه روحانیان شیعه جایگزین روحانیان سنی گشتند و همراه با استفاده از عواید وقف، اراضی و سیورغالهای وسیعی بدست آوردند. با اینهمه، در دورهٔ صفویه نیز بزرگان نظامی قبایل چادر نشین که امیران قزلباش^۱ در میان آنان مقام نخست را داشتند، در رأس فتودالها قرار گرفتند. پس از امیران چادر نشین به ترتیب رؤسای سلسله‌های قدیم ایرانی و فتودالهای اسکان یافتهٔ محلی، روحانیان عالیمقام شیعه، و سرانجام، مأموران عالی‌رتبهٔ کشوری از اهمیت برخوردار بودند. بدین ترتیب، در اوایل دورهٔ صفویه نیز به‌رغم تغییراتی که با روی کار آمدن سلسلهٔ جدید در رأس قشرهای طبقهٔ حاکمه بوجود آمد، دگرگونی مهمی از نظر ترکیب طبقهٔ فتودال رخ نداد.

جنگهای متوالی داخلی و خارجی به‌هنگام به‌سلطنت رسیدن شاه‌عباس اول مردم را فقیر و ناتوان ساخته بودند و باعث افزایش تسایلات‌گریز از مرکز شده بودند. از این روی شاه‌عباس برای جلوگیری از عدم تمرکز به‌قشر اداری طبقهٔ فتودال روی آورد و نقش عنصر ایرانی را در دولت خویش تقویت کرد. اتکای شاه به‌خانهای ایلات ترک کاهش یافت، و نقش ارتش دائمی در مقابل سپاهیان ایلاتی قزلباش که غالباً سرکشی می‌کردند، افزایش یافت. با اینهمه، شاه‌عباس نیز قادر نبود که کاملاً تجزیه طلبی فتودالی را از میان بردارد. از این روی وسعت اراضی تیولی بیش از انواع اراضی دیگر باقی ماند، و بخش مهمی از عواید تیولها در اختیار امیران و مأموران کشوری قرار گرفت. زندگی بزرگان لشکری بوسیلهٔ تیول تأمین می‌گردید، و قدرت مأموران کشوری نیز از طریق تیول آنها و مدیریت املاک دیوانی حفظ می‌شد. در قرن یازدهم هجری قمری اراضی وقفی وسعت فراوان یافتند، و بسیاری از روحانیان وابسته به‌خاندان صفوی و روحانیان عالیمقام، صاحب تیول و سیورغال شدند. سران ایلات نیز گذشته از تیول، چراگاههایی به‌نام یورت و الکا در اختیار داشتند.

روستاییان بعنوان سستاجران موروثی بهرهٔ مالکانه را به‌صورت جنسی، و در اطراف شهرها بعضاً پولی، به‌مالکان می‌پرداختند. در عین حال، آنها موظف بودند که سالیانه باجها و عوارض

۱. قبایل قزلباش قبایل چادر نشین ترک بودند که بر اثر فشار و سیاست مراکزیت طلبی سلاطین عثمانی در آسمای صغیر به آذربایجان و ایران کوچ کرده بودند. در آغاز این قبایل شامل ایلات شاملو، روملو، اوستاجلو، تکه‌لو، افشار، قاجار و ذوالقدر بودند. قبایل قزلباش تابع دست‌نشاندهٔ خاندان صفوی بحساب می‌آمدند و سپاهیان فتودالی آنها را تشکیل می‌دادند. در پایان قرن دهم هجری قمری شانزده ایل قزلباش وجود داشتند.

مختلفی به مأسوران دولتی و اربابان پردازند. سهم سالک از محصول نیز کم و بیش بر سبنای این اسرکه چه مقدار از عوامل تولید در اختیار رعیت قرار داشت، تغییر سی یافت. لیکن هنوز نظام تقسیم محصول بر سبنای عوامل پنجگانه زمین، کار، آب، گاوکار و بذرواج نیافته بود. طی قرنهای دهم و یازدهم هجری قمری، همانگونه که اشاره رفت، نفوذ مأسوران کشوری که به روحانیان و تجار بزرگ متکی بودند، جایگزین نفوذ بزرگان چادر نشین قزلباش شد، اما این گرایش به مرکزیت قدرتمند مستمر و کامل نبود چرا که بزرگان نظامی و شهرستانی هنوز در مرکز و نواحی خود از نفوذ زیادی برخوردار بودند و نیروی نظامی برای مقاومت در مقابل نیروها و گرایشهای مرفقی در اختیار داشتند.

سرانجام در پایان قرن یازدهم گرایشهای ارتجاعی بر اقتصاد ایران مسلط شدند. بهره فئودالی و مالیاتها افزایش یافتند، و نقیدات فئودالی تشدید شدند. این عوامل، همراه با گسترش رباخواری در روستاها، موجب ورشکستگی شدید روستاییان را فراهم آوردند و رشد بازار داخلی را مانع شدند. محدودیت رشد بازار نیز مانع گسترش تولیدات کالایی شد. مقاومت روستاییان، بویژه روستاییان سقیم در کشورهای تابع، افزایش یافت. در عین حال، تضادهای موجود میان طبقه فئودال به سبب کاهش درآمد آنها که ناشی از وابستگی فئودالها به کالاهای شهری و افزایش مالیات دولت بود، فزونی گرفتند. قشرهای مختلف طبقه فئودال برای کسب قدرت و تجدید تقسیم اراضی با یکدیگر درگیر شدند و جنگهای خانگی فئودالی اواخر دوره صفویه را بوجود آوردند. این جنگها نیز به نوبه خود سقوط نیروهای عامل در تولید را باعث شدند. در پاره‌ای از نقاط روستاییان بصورت دسته جمعی به مهاجرت پرداختند، و کاهش نیروی کار بر روی زمین نیز باعث وابستگی بیشتر روستاییان گردید.

۱۳

بیش عمومی تکامل نیروهای عامل در تولید کشاورزی

در اواخر دوره اشکانیان از یک سوی روابط سبتی بر برده‌داری در غرب سرزمین ایران رو به تلاشی نهادند، و از سوی دیگر جماعت‌های ابتدایی روستایی در مرکز و شرق فلات ایران بیش از گذشته از درون و بیرون تجزیه شدند. در این دوره در نواحی شرقی امپراطوری داسپوری معمول بود و در سرزمین‌های باختری، بویژه بین‌النهرین، داسپوری و کشاورزی رونق داشتند. صیفی‌کاری واحداث باغهای میوه و تاکستانها به میزان وسیعی ستداول بودند، و گندم وجوسمهرترین کشت غلات را تشکیل می‌دادند.^۱ پیشرفتهایی در داسپوری، و بویژه سرغداری که محصول آن در بازارهای خارجی بفروش می‌رسید، پدید آمدند. کشت نیشکر نیز که از چین به ایران وارد شده بود، در این دوره مرسوم گردید. به گفته گیرشم سفیران چین در دربار ایران یونجه، سو، پیاز، خیار، زعفران و گل یاس را از ایران به کشور خویش بردند، و در مقابل زردآلو، هلو، و کرم ابریشم را از چین به ایران آوردند. با اینهمه در دوره اشکانیان پیشرفت در فن کشاورزی آهسته گردید، و رونق دوره سلوکیهارا نداشت.^۲

در عهد ساسانیان روابط ارضی سبتی بر فئودالیسم تکامل یافتند. جماعت‌های روستایی آزادی خود را از دست دادند. پاره‌ای از آنها تحت تسلط بزرگان زمیندار درآمدند، و بعضی از آنها از درون تجزیه شدند. برده‌هایی نیز که بر روی دستکرت‌های غربی امپراطوری ساسانیان زندگی می‌کردند، به تدریج آزادی خود را بستان آوردند و از آنجا که وسیله تولیدی در اختیار نداشتند، بربنای روابط تولیدی جدید در اراضی مالکان زمین بکار پرداختند. روابط جدید برای تکامل کشاورزی سودمند بودند. ارباب ثروتمند در موقعیتی قرار داشت که می‌توانست از زمین بهره بهتری گیرد و از ابزار و محصولات جدید استفاده برد، در حالی که این اسکانات برای کشاورزان آزاد جماعتها و نیز برده‌های آزاد شده وجود نداشت. در عین حال، انگیزه تولید کننده جدید نیز بیش از انگیزه برده بود. معهذا، تکامل نیروهای عامل در تولید و در نتیجه روابط جدید انسان‌ها در تولید وابسته کردن و سلب آزادی از روستاییان آزاد را نیز همراه داشت.

۱. قادیخ ایران. جلد اول، پیشین، ص ۶۳.

۲. Ghirshman پیشین. ص ۲۸۵-۲۸۶.

به هرگونه، در دوره ساسانیان کشاورزی مانند گذشته نوع غالب فعالیت اقتصادی را تشکیل می‌داد، و اقتصاد طبیعی حاکم بر اقتصاد جاسمه بود. لیکن به سبب استقرار روابط جدید ارضی تولید محصولات کشاورزی بهبود یافت و گسترش پیدا کرد، و این امر با تخصص و تقسیم کار بیشتر در امور تولیدی فراهم آمد. در زمینه کشاورزی نوآوری‌هایی در رشته‌هایی مانند کشت درخت‌توت و پرورش کرم ابریشم پدید آمدند، و ایجاد و گسترش مؤسسات آبیاری از قبیل بند و نهر نیز به باوری بیشتر تولید یاری رساندند. در این دوره ایرانیان آسیاب بادی را ابداع کردند،^۳ و در قرن چهارم میلادی نیز استفاده از آسیاب آبی در کنار آسیابهای دستی و آسیابهایی که به کمک چهارپایان حرکت در می‌آمدند، متداول گشت.^۴ مؤسسات آبیاری مانند بندهای بزرگ و کوچک و کانال‌کشی در نواحی غربی سرزمین ایران، بویژه در خوزستان و بین‌النهرین سفلی، گسترش یافتند و باعث افزایش تولید کشاورزی شدند.^۵

از مطالب منقول در یکی از منابع عهد ساسانیان، یعنی بوندهشن، که اطلاعات وسیعی درباره گیاهان صحرایی، سبزیکاری، نباتات صنعتی و درختان میوه در دسترس می‌گذارد، چنین برمی‌آید که در این دوره زرع بیشتر نباتاتی که در دوره متأخر قرون وسطی در ایران کشت می‌شده، رواج داشته است. مثلاً، در بوندهشن چنین آمده است:

انواع گیاهان بسیار است: از دار و درخت و درختان بارور و غلات و گلها و علفهای معطر و کاهوها و ادویه و علوفه و گیاههای وحشی و گیاههای دارویی و نباتات صمغی و دهنی و رنگی و نسجی. و دیگر گیاهانی که میوه آن بدرد غذای آدمی نمی‌خورد و چندین سال عمر میکند مانند سرو و چنار و سفیدار و شمشاد و از این قبیل... و محصولات جمله درختان چندساله که در غذای آدمی بکار می‌آیند چون خرما... انگور و به و سیب و لیمو و انار و هلو و انجیر و فندق و بادام... و هر چه کار بیل خواهد که درخت ناسیده میشود و هر چه کار خواهد تا حاصل دهد و ریشه آن پژمرده و تباه شود مانند گندم و جو و دیگر غلات... هر گیاهی که برگ خوشبو دارد و پرورش آن مستلزم کار آدمی است و چند سال عمر میکنند... هر چه در اوقات مختلف سال در نتیجه کار آدمی گل‌های خوشبو دهد و یا ریشه چند ساله دارد و در همان اوقات سال گل دهد و با شاخه‌ها و جوش‌های تازه و گل‌های خوشبو، مانند گل‌سوری و نرگس و یاسمن... همه آنچه بی‌رنج دست آدمی میوه و یا گل خوشبو در همان اوقات سال دهد، گیاه وحشی بهار یا نهال خوانند. هر آنچه خوراک دام و یا چارپایان را بکار آیند گیاه ناسیده میشود. هر آنچه در طبع بکار آید... و هر آنچه

3. Joseph Needham, *Science and Civilization in China*, Vol. I' 1954' P. 240.

۴. Ghirshman. پیشین- ص ۳۴۳. آسیاب آبی که در اواخر قرن اول میلادی در فلسطین اختراع شد، تنها در قرنهای هشتم و نهم میلادی در اروپای غربی مورد بهره‌برداری قرار گرفت (Anderson، پیشین. ص ۱۸۴، ۷۹).

۵. در این مورد رجوع شود به فصل مربوط به کاربردپذیری شیوه تولید آسیابی در ایران. مؤسسات آبیاری در منطقه تحت نفوذ حکومت مرکزی، یعنی در جنوب غربی و بین‌النهرین سفلی، قرار داشتند.

خوردنش با نان خوش باشد مانند گشنیز و... هر آنچه مانند پنبه و غیره برای بافتن بکار آید گیاه جاسک نامیده میشود. هر مچک روغن داری مانند کنبج... و دیگر از اینگونه گیاه روغن نامیده میشود. هر آنچه برای رنگ کردن جامه بکار رود مانند زعفران و سبن... و مانند اینها گیاه رگ - رنگ خوانده میشود. هر آنچه ریشه اش صمغی و یا چوبش خوشبو است مانند کندر... و درخت سندل... و کافور و نعنا و مانند اینها خوشبو باد نامیده میشوند. اگر صمغ از گیاهی جاری شود، آن گیاهها را ودک نامند... هر یک از گیاههای یاد شده که برای مداوا بکار رود داروک خوانند. سی‌گونه میوه عمده وجود دارد و ده جنس از آنها درون بیرونشان بکار خوردن آید مانند انجیر و سیب و به و لیمو و انگور و توت و گلابی و مانند اینها. و ده‌گونه نیز بخش بیرونشان بکار خوردن آید و درونشان نه. مانند خرما و شفتالو و زردآلو و مانند اینها. و برخی میوه‌ها هم درونشان را میتوان خورد و بیرونشان را نه، مانند گردو و فندق و بادام و نارگیل و فندق وحشی و شاه‌بلوط و پسته...^۶

آمین مارسلن در قرن چهارم میلادی از رواج کشت گندم، جو، انگور و انجیر و دیگر میوه‌ها در ایران یاد می‌کند. ایسوس استولینیک وقایع نگار سوریه‌ای نیز از کشت گندم، جو، نخود، بقولات، عدس، شلغم، پنبه‌رک، علفهای تلخ، زیتون و انگور در ناحیه سرزی ایران و امپراطوری بیزانس در بین‌النهرین علی‌الآخر می‌دهد.^۷

در مورد ابزار شخم در عهد ساسانیان اطلاعات کافی وجود ندارد. ظاهراً خیش، اعم از سنگین یا سبک، از چوب ساخته می‌شده است و تنهاتیفه‌ای آهنین داشته است. در آغاز این خیش از چوبی که شاخه کوتاهی به آن نصب بوده است و زمین را با آن خراش می‌داده‌اند، پدید آمده بود. در واقع تکامل خیش ایرانی در دوره سورد مطالعه بسیار آهسته و ببطیء بوده است.

برای شخم و خرمن کوبی از گاو نر استفاده می‌شده است، و غالباً یک جفت گاو را به گاو آهن می‌بسته‌اند. اصطلاح "جفت‌گاو" نیز در اسور کشاورزی معروف واحد کشت بوده است، و منظور مساحت زمینی بوده که طی یک فصل زراعی توسط یک جفت گاو نر شخم زده می‌شده. در عین حال، "جفت‌گاو" واحدی برای تقویم مالیات بوده است. فردوسی در سورد استقرار این روش در زمان هوشنگ افسانه‌ای چنین آورده است:

جدا کرد گاو و خرو گو سپند	بورز آوریید آنچه بد سودمند
جهاندار هوشنگ با هوش گنت	بداریید شاندر ا جدا جفت جفت
بدیشان بورزید و زیشان خورید	همی بساج را خویشتن پرورید ^۸

اقتصاد طبیعی بر امپراطوری حاکم بود، و واحدهای تولید فتودالی بصورت مستقلی نیازهای

۶. به نقل از بوده‌شن، در کشاورزی و مناصبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد اول، پیشین.

ص، ۲۹۹-۲۹۸.

۷. همان، ص ۲۵۱-۲۳.

۸. شاهنامه. پیشین، ص ۲۶.

در عهد بنی امیه بدرقاریهای مأسوران وصول خراج شدت گرفت و دربارهای از مناطق موجب مهاجرت روستاییان و بایرماندن اراضی گردید.^{۱۳} و از آنجا که اعراب اسب را گرامی می داشتند و گاو را خوار می شمردند، پرورش اسب از محدود چیزهایی است که در دوره اسویان رونق داشت.^{۱۴}

بدین ترتیب، تکامل نیروهای عامل در تولید در اوایل دوره اسلامی آهسته گردید چرا که فتح ایران و دیگر کشورها توسط اعراب با اسارت و بردگی عده زیادی از مردم غیر لشکری همراه بود. در عین حال، اعراب زندگی چادرنشینی را تا اندازه ای رواج دادند، و با افزایش مالیاتها و خارج ساختن آن از سرزمین ایران، به رشد نیروها صدمه وارد ساختند.

پس از پیروزی عباسیان و قشرهای اعیان و دهقانان ایرانی که از ایشان پشتیبانی کرده بودند، گسایش بسمه سوی فتودالیزم در ایران شدیدتر شد. با اینهمه، در این دوره نیز عده کثیری برده وجود داشتند که در کنار تولید کنندگان نظام فتودالی بکار گرفته می شدند. اما بطور کلی در دوره عباسیان نیروهای عامل در تولید رشد کردند. شهرها گسترش یافتند، و افزایش سباده کالا میان شهرها و روستاها و بازرگانی با چادرنشنان، و نیز تجارت به وسیله کاروانها، به رشد و ترقی شهرها و تولید کالایی ساده یاری رساندند.^{۱۵} بخشی از دهات و مزارعی که در زمان اسویان ویران شده بودند، آباد گردیدند. نهرهای سواد تعمیر گشتند و آبیاری به اسر کشاورزی کمک کرد.^{۱۶}

سقوط خلفای عرب و ظهور سلسله های سحلی ایرانی در تحکیم جامعه متکامل فتودالی از لحاظ اقتصاد سرزمین ایران اهمیت ترقی خواهانه ای داشت. چرا که در ظرف سه قرن، یعنی از قرن چهارم تا قرن هفتم هجری قمری، نیروهای عامل در تولید ایران دوران تعالی و ترقی را گذراندند و این دوره تنها در طی چند دهه که فتوحات سلجوقیان جریان داشت، قطع شد. در این دوره دیگر خراج و عوارض مأخوذ از روستاییان و مردم شهرها از کشور خارج نمی شد و در داخل ایران مصرف می گردید. بخشی از این مازاد نیز به مصرف ایجاد، تعمیر و احیای مجاری آبیاری و احداث قناتها، رسید. در عین حال، در این دوره ایران مورد هجوم بیگانگان قرار نگرفت، به غیر از هجوم ترکان غز، و جنگهای داخلی کمتر موجب ویرانیهای بزرگ گردیدند.

در این دوره توجه به اسر کشاورزی افزایش یافت، و جغرافیدانان قرن چهارم هجری قمری اطلاعات مشروحی درباره جغرافیای اقتصادی ایران گردآوری کردند. یکی از کاملترین فهرست اساسی مزروعات ایران را ابومنصور سوفی هروی در نیمه دوم قرن چهارم هجری قمری فراهم آورد. وی در کتاب الابنیه عن حقایق الادبیه، از غلات، گیاهان صنعتی، بقولات، سبزیجات و چاشنیهای گوناگون یاد کرده است، و خواص دارویی آنها را بر شمرده است.^{۱۷}

۱۳. همان، ص ۴۱-۴۴.

۱۴. مثلاً، در روزگار هشام بن عبدالملک چهار هزار اسب که متعلق به او و بزرگان عرب بودند، در مسابقه های اسبدوانی شرکت می کردند (همان).

۱۵. تاریخ ایران. جلد اول، پیشین، ص ۲۰۶-۲۱۰.

۱۶. بهرامی، پیشین، ص ۴۵.

۱۷. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد منول. جلد اول، پیشین، ص ۳۰۱-۳۰۹.

در دوره تسلط سلسله‌های محلی ایرانی و سلجوقیان، کشت مزروعات قدیم توسعه یافت و زراعت انواع جدید مرسوم گشت. کشت برنج که در زمان ساسانیان معمول نبود، در خوزستان و پاره‌ای از نقاط فارس، خراسان، سیستان و نواحی کرانه بحر خزر گسترش بسیار یافت. کشتهای جدیدی از قبیل انواع مرکبب نیز در جنوب ایران، کرانه جنوبی بحر خزر و واحه بلخ متداول گشتند. جو و ارزن (نان فقیران) و گندم در غالب نقاط فلات ایران کشت می‌شدند. یونجه برای عذیق اسبان بکار می‌رفت و در بسیاری از نقاط کشور کشت می‌گردید. کشت پنبه در خراسان، شمال ایران، فارس و آذربایجان جنوبی گسترش یافت. کتان در فارس کشت می‌شد و در نساجی و روغن کشی مورد استفاده قرار می‌گرفت.^{۱۸} به گفته اصطخری «از شبنیز و جنابا و کازرون و قوج جاسه‌های کتان برخیزد،»^{۱۹} و یا این که «به همه اران و آذربایگان جاسه کتان از دربند برند،»^{۲۰} ظاهراً در این دوره با افزایش سطح زیر کشت پنبه، نسوجات پنبه‌ای نیز از رونق بیشتری نسبت به گذشته برخوردار بوده است. به قول اصطخری «ازری پنبه به بغداد آرند و به آذربایگان برند و جاسه نرم سنیر خیزد،»^{۲۱} و «از یزد و ابرقوه جاسه‌های پنبه خیزد و حریر.»^{۲۲} زعفران در عراق عجم، قم، لرستان، فارس، دربند، نهاوند و پاره‌ای از نقاط ساوراء النهر،^{۲۳} رونس در خراسان، و نیل در کرمان کشت می‌شدند،^{۲۴} و از آنها برای رنگرزی استفاده می‌کردند. کشت بقولات در اکثر نقاط رواج داشت، وصفی کاری و کشت سبزیجات در اطراف شهرها متداول بودند. خربزه در بسیاری از نقاط بعمل می‌آمد و بهترین نوع آن در اصفهان و سرو کشت می‌شد.^{۲۵} به گفته اصطخری «سیوه‌های سرو به از میوه‌های دیگر شهرهای خراسان بود، تا آن حدکی خربزه آنجا را خشک کنند و کشته خربزه به آفاق ببرند. و هیچ جایی دیگر نشوده‌ام کی خربزه کشته توان کرد کی تباه نشود.»^{۲۶} زیره در کرمان بسیار بود،^{۲۷} و خیار در نقاط مختلف کشت می‌شد.^{۲۸}

در قرن چهارم هجری قمری نوغان‌داری در طبرستان، خراسان، واحه سرو و فارس مرسوم بود، و به قول اصطخری «اصل ابریشم در روزگار از سرو به طبرستان افتاد، و هنوز تخم از سرو به طبرستان برند.»^{۲۹}

۱۸. قادیخ ایران. جلد اول، پیشین، ص ۲۶۲ و مسالک و ممالک. پیشین، ص ۱۷۲-۱۷۹ و ۲۱۴. به قول اصطخری درباره‌ای از نقاط کرمان مردم «نان ارزن خورند» (همان، ص ۱۴۳).

۱۹. همان، ص ۱۳۴.

۲۰. همان، ص ۱۵۷.

۲۱. همان، ص ۱۷۱.

۲۲. همان، ص ۱۳۴.

۲۳. همان، ص ۱۳۴-۱۵۷-۱۶۵-۲۳۴.

۲۴. همان، ص ۱۴۳.

۲۵. قادیخ ایران. جلد اول، پیشین، ص ۲۶۳.

۲۶. مسالک و ممالک. پیشین، ص ۲۰۸.

۲۷. همان، ص ۱۴۳.

۲۸. قادیخ ایران. جلد اول، پیشین، ص ۲۶۳.

۲۹. مسالک و ممالک. پیشین، ص ۲۰۸ و نیز ۱۳۴.

درختان میوه نیز در اکثر نقاط وجود داشتند. زیتون در فارس، و مرکبات در فارس، خوزستان، کرمان و بلخ بعمل می‌آمدند. در جیرفت «هرچه درگرسیر و سردسیر بود، آنجا یابند، چنانکه در یک وقت برف و رطب و گوز و ترنج به هم باشد».^{۳۰} در قم نیز پسته کاری و فندق - کاری رونق بسیار داشتند.^{۳۱} کشت نخل خرما که از قدیم در ایران متداول بود، در این دوره گسترش بسیار یافت و در بسیاری از نواحی گرمسیر و معتدل وجود داشت.^{۳۲} کشت مویز متداول بود، و در برخی از نقاط فلات ایران انواع مختلف انگور بعمل می‌آمد. مثلاً به گفته اصطخری در قزوین «انگور و بادام و سوز چندان بود که به شهرها ببرند».^{۳۳} و «به همه سیستان نعمت و انگور از [طاق] برند».^{۳۴} نیشکر نیز در خوزستان، کرمان و بلخ کشت می‌شد،^{۳۵} و خوزستان سی هزار رطل شکر لیشکر بعنوان خراج به خزانه تحویل می‌داد.^{۳۶}

گل‌های معطر و گیاهان دارویی در فارس و کرگسان کشت و به شهرهای مختلف صادر می‌شدند. گلاب فارس مشهور بود، و در قرن چهارم هجری قمری خراج این منطقه سالیانه سی- هزار شیشه گلاب و بیست هزار رطل کشمش بود.^{۳۷}

دامداری نیز در این دوره پیشرفت کرد. بخشی از دامها متعلق به مردم اسکان یافته بود، اما چادر نشینان دام بیشتری در اختیار داشتند. گوسفندداری بیشتر در فارس، کوهستان، خراسان و سواره‌النهر رواج داشت.^{۳۸} مثلاً، اصطخری در ذکر رسوم فارس از قبایل عربی نام می‌برد که گوسفند و مادیان بسیار داشته‌اند. وی در این باره می‌نویسد:

و پیش از این گفتیم که این طایفه قرب پانصد هزار خانه باشند، و از یک قبیله باشند که دوهزار سوار بیرون آید. و هیچ قبیله کم از صد سوار نبود. و تابستان و زمستان بر چراخوارها گردند و اندک مایه مردم از ایشان به‌سرود و جروم مقام دارند... و گویند که اصل ایشان از عرب است. ایشان را گوسفند و مادیان باشد و اشتر کم دارند، و شنوده‌ام که این مردمان صد قبیله زیادت باشند و ما را سی‌واند قبیله بیش معلوم نبود.^{۳۹}

استفاده از آسیاب‌هایی که به کمک نیروی حیوانی و دستی به حرکت در می‌آمدند سطرود گردید و آسیاب‌های آبی و در بعضی نقاط مثلاً سیستان، بادی، گسترش بیشتری یافتند.^{۴۰} در واحه یزد برای

۳۰. همان، ص ۱۴۳.

۳۱. همان، ص ۱۶۶.

۳۲. همان، ص ۹۱، ۹۳، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۳۴، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۲، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۹۴، ۱۹۸.

۲۲۰، ۲۱۶.

۳۳. همان، ص ۱۷۲.

۳۴. همان، ص ۱۹۷.

۳۵. همان، ص ۹۰-۹۱، ۱۴۳-۱۳۴-۲۲۰.

۳۶. تاریخ ایران. جلد اول، پیشین، ص ۲۶۴.

۳۷. همان.

۳۸. مسالک و ممالک، پیشین، ص ۱۰۳-۱۰۴-۱۶۷-۲۱۶-۲۲۱-۲۲۷.

۳۹. همان، ص ۱۰۳-۱۰۴.

۴۰. در زرنج سیستان «پیوسته باد سخت‌وزد و آسیا بر باد ساخته باشند» (همان، ص ۱۹۴).

مبارزه باریک روان درخت گز غرس می کردند،^{۴۱} و در سیستان «گرد بـــرگرد ریگ دیواری [می ساختند] از چوب و خاشاک بلندتر از ریگ، و در بین این دیوار جایها باز [می گذاشتند] تا باد درآید و ریگ را [بردارد] و بمس دیوار برون [برد]».^{۴۲}

در دوران یادشده در اکثر نقاط ایران کارهای بزرگی در زمینه آبیاری انجام گرفت که مساحت اراضی مزروع را افزایش داد. تعداد قنات‌ها افزایش یافتند، و بسیاری از اراضی آبی ایران بوسیله آب قنات آبیاری می شدند.^{۴۳} از آب چاه و نه‌های متفرع از رود نیز برای زراعت استفاده می کردند.^{۴۴} بندها و سد‌هایی نیز بر روی رودخانه‌ها بسته شدند. عضدالدوله دیلمی بر رود کر بند مشهور عضدی یا بند امیر را احداث کرد. اتابک چاولی نیز بند قدیمی را مجرد بر رود کر را تعمیر کرد. این بلخی در باره بندهای رود کر چنین می نویسد:

[کر] رودی عاصی است کی هیچ جای را آب ندهد الا جایاکی بند کرده اند تا آب در نیافته است و بر نواحی افتاده و بندهاکی برین رود کر ساخته اند اینست: بند را مجرد. از قدیم باز بودست و نواحی قریه را مجرد آب از آن می خورد و ویران شده بود پس اتابک چاولی آنرا عمارت کرد و فخرستان نام نهاد. بند عضدی هم آنست کی در جهان مانند آن نیست و صفتش آنست کی این نواحی کربال پیش ازین بند صحرا بود بی آب و عضدالدوله تقدیر کرد کی چون این بندها ساخت آب رود کر بر آن صحرا عظیم سی گرفت. پس مقدران را و صانعانرا بیاورد و مالهای بسیار بذل کرد تا مصرفهای آب بساختند از چپ و راست رود کرد. پس شادروانی عظیم کرد از سنگ و صهروج در پیش و پس بند و آنکه این بند برآورد از معجون صهروج و ریگ ریزه چنانکه آهن بر آن کار نکنند... وجوہها ساخته اند بر آن و جملاتی نواحی کربال بالائین آب ازین بند مییابد و بند قصار بر کربال زیرین ساخته اند مختل شده بود و اتابک چاولی عمارت آن کرد...^{۴۵}

در پشت بند عضدی دهرچ عظیم برای بالا آوردن آب احداث گردید، و در کنار هرچرخ آسیاب آبی ساخته شد. در خوزستان نیز بر رود کارون چرخهای مذکور برای بالا آوردن آب احداث گردید.^{۴۶} با اینهمه، تمامی کشتها آبی نبودند، و بخش سهمی از آنها از آب باران استفاده می کردند.^{۴۷}

بدین ترتیب، نیروهای عامل در تولید در کشاورزی بین قرنهای چهارم و هفتم هجری قمری از رشد قابل ملاحظه‌ای برخوردار بودند، و این رشد کماکان در دوره سلجوقیان حفظ

۴۱. تاریخ ایران. جلد اول، پیشین، ص ۲۶۲.

۴۲. ممالك و ممالك. پیشین، ص ۱۹۴.

۴۳. همان، ص ۱۱۲، ۱۴۳، ۱۵۴، ۱۷۲ و ۲۱۶ و مثلاً حمودة الارض، پیشین، ص ۱۱۳، و نیز فارسنامه. پیشین، ص ۱۶۷-۱۶۸.

۴۴. تاریخ ایران. جلد اول، پیشین، ص ۲۶۱.

۴۵. فارسنامه. پیشین، ص ۲۰۸-۲۱۱.

۴۶. همان.

۴۷. مثلاً، حمودة الارض، ص ۱۱۳ و فارسنامه. پیشین، ص ۱۸۰. به گفته خوارزمی «غذی، عثری، بعل و بخش... زراعتی است که از آب باران شروع می شود» (مغایط المعلوم پیشین، ص ۷۱).

شد. در آغاز قرن هفتم هجری قمری نظام فتودالی در سرزمین ایران بطور کلی رویه پیشرفت بود. مالکیت فتودالی زمین و آب تسلط بود، و اشکال متکاملتر آن استقرار یافته بودند. مؤسسات آبیاری جدید احداث گردیدند و مؤسسات قدیمی تعمیر شدند. کشاورزان نیز به رغم سطح ابتدایی ابزار زراعتیهای کوچک و تسلط روابط توزیعی فتودالی، بر اثر آسودگی و تجربه بیشتر حاصل فراوانی از زمین بلست می آوردند. شهرهای پرجمعیت و پررونق نیز که بر مبنای تولید پیشه‌وری و مبادله با روستاها نیازهای خود را تأمین می کردند، بوجود آمدند، و تجارت محلی و صادراتی از رونق بسیاری برخوردار بود.^{۴۸} تمامی این پدیده‌ها نمایانگر گرایشهای مترقی در جامعه فتودالی ایران در آغاز قرن هفتم هجری قمری بودند. در عین حال، در قرن ششم هجری قمری تضادهای طبقه‌ای شدت یافتند، و تضاد درونی میان قشرهای مختلف طبقه فتودال نیز حادث گردید. بزرگان نظامی اقطاع دار و بزرگان محلی شهرستانی با دبیران و روحانیان عالیمقام در تضاد بودند. چرا که گروه نخست گرایش به عدم تمرکز داشت و گروه دوم منافعش با افزایش تمرکز تأمین می گردید. در چنین اوضاع و احوالی مغولها به سرکردگی چنگیزخان به جوامع ستمدن و اسکان یافته آن روزگار هجوم آوردند.

فتوحات مغولها تغییرات عمیقی در اقتصاد و روابط اجتماعی مالک مفتوحه پدید آورد. لیکن مهمترین اثر آنها ویران کردن نیروهای عامل در تولید، و در نتیجه کندی ساختن تکامل اقتصادی-اجتماعی جوامع مفتوحه، بود. البته هجوم صحرائشینان به جوامع ستمدن و اسکان یافته همواره با ویرانی و غارت سرزمینهای مفتوحه همراه بوده است. مثلاً، شکلی نیست که ورود ترکان غز تا حدودی، بویژه در خراسان، خرابیهایی ببار آورد.^{۴۹} ورود قبایل صحرائشین عرب به ایران نیز در آغاز مشکلاتی برای جامعه اسکان یافته ایرانی به همراه داشت. لیکن هجوم صحرائشینان عرب و غز از نظر گسترش زندگی صحرائشینی خرابی قابل توجهی ببار نیاورد. در شهرهایی که اعراب ساکن شدند، شیوه زندگی بدوی را رها ساختند. آن عده از آنها نیز که در نواحی مرکزی و شرقی ایران شیوه زندگی صحرائشینی را دنبال کردند، اگرچه در پاره‌ای از اوقات مشکلاتی برای روستاییان ساکن فراهم آوردند، اما روابط اقتصادی بین آنها و روستاییان بطور کلی برای هر دو گروه سودبخش بود چرا که موجب گسترش مبادله میان آنها شد. در عین حال، اقتصاد شبانی در برخی از نواحی به حال اقتصاد مبتنی بر کشاورزی ساکن سودمند افتاد چرا که بخشی از اراضی که در غیر این صورت بلا استفاده باقی می ماندند، مورد بهره برداری قرار گرفتند. بدین ترتیب، در دوره اسلامی اراضی بیشتری نسبت به گذشته مورد استفاده قرار گرفتند.^{۵۰} لیکن فتوحات بی دربی چنگیزخان و جانشینان وی از بسیاری جهات با فتوحات صحرائشینان دیگر تفاوت داشت. امپراطوری چنگیزخان در مقایسه با فاتحان صحرائشین قبلی، بر مراتب متشکل تر بود. بدین سبب، در فتوحات چنگیزخان بی رحمیها و ویرانیهایی بصورتی متشکل اعمال می شدند، و تمام عناصری که ممکن بود مقاومتی از خود نشان دهند، نابود می گردیدند.

۴۸. در مورد تولید پیشه‌وری، بازرگانی و شهرها رجوع شود به فصل بعد.

۴۹. تاریخ ایران، جلد اول، پیشین، ص ۲۹۳-۲۹۵، ۲۹۸-۳۰۱، سلاجوقنامه. پیشین، ص ۴۹-۵۱

Lambton «Ilat» پیشین، ص ۱۰۹۹.

50. R.N. Frye (ed.) *The Cambridge History of Iran*, Vol. IV, 1975, PP. 309-10

آنها پس از غارت شهرها، سپاهیان را می‌کشتند و افراد خانواده‌های ایشان را به‌بردگی واسی‌داشتند، صنعتگران ماهر را بین شاهزادگان و بزرگان مغول تقسیم می‌کردند، و دختران و زنان جوان را به‌کنیزی می‌بردند. در زمان آباقاخان، مغولها در یک لشکرکشی مردم‌گرگان، خیوه و قراقس را قتل‌عام کردند، و سپس در بخارا ده‌هزار نفر را به‌قتل رساندند و «جز زدن و بردن و کشتن و... کندن و سوختن کاری»^{۵۱} نکردند. آنها پس از قتل و غارت بخارا، «پنجاه هزار از دختران و پسران زیباروی را برده ساخته تالب آب آمو برانندند»^{۵۲} به‌گفته‌ی وصاف مغولها در یکی از جنگها در ماوراءالنهر «می‌زدند و می‌کشتند و می‌کندند و می‌سوختند. تا دیناری زرو و یک سن غله اگر نزد کسی می‌یافتند به‌زجر و شکنجه می‌گرفتند. چنانکه از خوردنی و پوشیدنی هیچ باقی نگذاشتند و هفت سال آن سرزمین از اسکان خالی بود»^{۵۳}.

راز موفقیت‌های نظامی مغولها نیز این بود که مقاومت در مقابل آنها به‌شکل متفرقی صورت می‌گرفت، و این امر از تجزیه‌طلبی فتودالی و تضاد بین روستاییان و اربابان ناشی می‌گردید. سپاهیان مغول به‌زندگی سخت و ساده عادت داشتند، و از تحرک بسیاری نیز برخوردار بودند. در عین حال، درگیری طبقه‌ای بین مغولها در لفافه‌ی روابط پدرسالاری تجلی می‌یافت.

به‌هرگونه، می‌توان سه مرحله از تکامل اقتصادی- اجتماعی ایران را در زمان تسلط مغولها از یکدیگر تمیز داد. نخستین مرحله از سال ۶۱۷ ه.ق/ ۱۲۲۰ م. تا سال ۶۸۹ ه.ق/ ۱۲۹۰ م. مشخص می‌گردد. ویژگی این مرحله تباهی عظیم اقتصاد ایران، کاهش سطح زیر کشت، مهاجرت توده‌های صحرانشین به ایران و در نتیجه تقویت بخش دامداری صحرانشینی در اقتصاد کشور، سقوط زندگی شهری و تشدید گرایش به سوی اقتصاد طبیعی، افزایش مالیاتها و میزان بهره‌کشی فتودالی، تجدید تقسیم اراضی، افزایش تقیدات و وابستگیهای فتودالی و تشدید تناقضات طبقه‌ای، است.

در مرحله دوم که سالهای بین ۶۸۹ و ۷۲۶ هجری قمری را در بر می‌گیرد، کشاورزی تاحدی بر اثر اصلاحات غازان‌خان رشد نمود، اگر چه هرگز به سطح قبل از قرن هفتم هجری قمری نرسید. در این مرحله خانواده‌های فتودال ایرانی و سلسله‌های محلی قدرت بیشتری بدست آوردند، اقطاع داری گسترش یافت و گرایشهای گریز از مرکز تشدید گردید.

ویژگی مرحله سوم، یعنی از سال ۷۲۶ تا ۷۸۲ هجری قمری، پاشیدگی وعدم مرکزیت فتودالی، افزایش بهره‌کشی و در نتیجه، گسترش قیاسهای روستاییان و پیشه‌وران، است.^{۵۴}

در مرحله اول نخستین نتیجه هجوم و فتوحات مغولها تقلیل شدید جمعیت ایران، بویژه تولیدکنندگان، در شهرها و روستاها بود.^{۵۵} در واقع رفتار مغولها با مردم مناطق متصرفه از شیوه نبرد آنان بیشتر ر انبار بود. این رفتار موجب ویرانی مناطق بسیاری شد، و این ویرانی برای حکومت ایلخانان مشکلات فراوانی ایجاد کرد. ارقاسی که مؤلفان مختلف راجع به کشتار

۵۱. تحریرتاریخ وصاف. پیشین، ص ۴۵.

۵۲. همان.

۵۳. همان.

۵۴. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهدمغول. جلد اول، پیشین، ص ۹۰-۹۲.

۵۵. تحریرتاریخ وصاف. پیشین، ص ۴۵.

مغولها ذکر کرده‌اند، وحشتناک است. اگر چه این ارقام با اغراق آمیخته است، اما معرف کشتار وسیع بوسیله قبایل مغول می‌باشد. آنها در سال ۶۱۷ هجری قمری در نیشابور ۷۰۰۰۰ نفر را سربریدند. پس از تسخیر مرو در سال ۶۱۸ هجری قمری نیز ۷۰۰۰۰ نفر به قتل رسیدند. در پایان سال ۶۱۹ هجری قمری نیز ۱۰۰۰۰ نفر پس از تسخیر مجدد هرات به هلاکت رسیدند، و ۲۰۰۰۰ نفر در بلخ کشته شدند. مغولها در ناحیهٔ بیهقی خراسان ۷۰۰۰۰ نفر، و در سال ۶۱۷ هجری قمری در نسا ۷۰۰۰۰ نفر را به قتل رساندند.^{۶۰} به گفتهٔ مؤلف مرصادالعباد، «در شهر ری پانصد هزار آدمی بقتل آمده است و اسیر گشته»،^{۶۱} و در همدان مغولها «خلق بسیار را شهید کردند و بسی اطفال و عورات را اسیر بردند و خرابی تمام کردند».^{۶۲} پس از تسخیر سمرقند به دست چنگیزخان نیز تنها ربعی از جمعیت پیشین باقی ماند.^{۶۳}

مغولها پس از تسلط بر شهرها، سردم آنها را بر حسب جنسیت و سَن‌شان تقسیم بندی می‌کردند و از میان سردان آنان را که مهارتی داشتند (از جمله کشاورزان) بعنوان «غنیمت» خاص فرمانروا جدا می‌کردند و آنان را در مشرق به خدمت خان مغول و می‌داشتند.^{۶۴} پاره‌ای از آنان را نیز برای انجام مقاصد جنگی بکار می‌گرفتند. بازرگانان را نیز پس از کشف محل داراییشان می‌کشتند، و نعلش آنها را «طعمه حیوانات می‌کردند».^{۶۵}

خراسان بیش از هر نقطه‌ای در کشور صدمه دید. این منطقه که پیش از ورود مغولها از رونق بسیاری برخوردار بود، بر اثر حملهٔ مغول ویران گردید و جمعیت آن بشدت کاهش یافت. به گفتهٔ یاقوت مؤلف معجم البلدان بلخ در آغاز قرن هفتم هجری قمری شهری آباد و ثروتمند بوده است و انبارهای غلهٔ آن غذای خراسان و خوارزم را تأمین می‌کرده است. این شهر بر اثر حملهٔ مغول ویران گردید و مردم آن به قتل رسیدند.^{۶۶} از این روی هنگامی که مارکوپولو در نیمهٔ دوم قرن هفتم از آن ناحیه می‌گذرد، آن را ویران و مخروبه می‌یابد.^{۶۷}

روستاهای خراسان نیز بر اثر فتوحات مغولها ویران و خالی از سکنه شدند، و تمام اسماعیلیان ناحیهٔ کوهستان به فرمان هلاکو خان به قتل رسیدند. نیشابور و طوس بکلی ویران گردیدند، و جمعیت روستاهای اطراف این دو شهر بشدت تقلیل یافت. هنگامی که در سال ۱۲۳۹ م. خان مغول به ترمیم هرات پرداخت، بسیاری از جابه‌بافانی را که مغولها به اسارت برده بودند، به این شهر بازگرداند و آنها را به تعمیر نه‌های اطراف هرات واداشت چرا که در آن ناحیه کشاورزی برای انجام این کار باقی نمانده بود.^{۶۸}

۵۶. کشاورزی و مناسبات ارضی ددایران عهدمغول. جلد اول، پیشین، ص ۶۱-۶۲.

۵۷. مرصادالعباد. پیشین، ص ۱۷.

۵۸. همان، ص ۱۹.

۵۹. کشاورزی و مناسبات ارضی ددایران عهدمغول. جلد اول، پیشین، ص ۴۲.

۶۰. اشپولر، پیشین، ص ۳۱۵.

۶۱. همان.

۶۲. The Cambridge History of Iran. جلد پنجم، پیشین، ص ۴۸۶-۴۸۷.

63. The Travels of Marco Polo 1958, P. 43.

۶۴. The Cambridge History of Iran. جلد پنجم، پیشین، ص ۴۸۶-۴۸۹.

طبرستان که پیش از حمله مغول خطه‌ای آباد بود، در زمان مغولها رونق خود را از دست داد و کم و بیش خالی از سکنه گردید.^{۶۵} طالقان، ری، همدان، قم، اصفهان، مراغه، اردبیل، گنجه، موصل و بغداد نیز از خرابی و کشتار مغولها در اسان نماندند. رشیدالدین- فضل‌الله در این باره چنین می‌نویسد:

از راه تتبع تواریخ و راه قیاس معقول پوشیده نماند که هرگز ممالک خراب‌تر از آنکه درین سالها بوده نبوده... و [مغولها] بوقت استخلاص ولایتها و شهرهای معظم بسیار خلق ولایات با طول و عرض را چنان قتل کردند که بنادر کسی بماند مانند بلخ و شیورغان، طالقان و مرو سرخس و هراة و ترکستان و ری و همدان و قم و اصفهان و مراغه و اردبیل و بردع و گنجه و بغداد و موصل و اربیل و اکثر ولایاتی که باین مواضع تعلق دارد و بعضی ولایات بواسطه آنکه سرحد بود و عبور لشکر بسیار بکلی خلق آنجا کشته شدند یا بگریختند و باثربماند چون ولایات ایغورستان و دیگر ولایات که میان قان و قاید و سرحد شده و بعضی ولایات که میان دربند و شروانست و بعضی ایلستان دیار بکر مانند حران و روجه و سروج و رقه و شهرهای بسیار ازین طرف و آن طرف فرات که تمامت باثرب معطلت و آنچه در میان ولایات دیگر خراب گشته بواسطه کشتش چون باثرب بغداد و آذربایجان و غیر آن در ترکستان و ایران زمین و روم از شهرها و دیهه‌ها خراب که خلق مشاهده میکنند زیادت از آنست که حصر توان کرد بر جمله اگر از راه نسبت قیاس کنند ممالک از ده یکی آبادان نباشد و باقی تمامت خراب و درین عهدا هرگز کسی دربند آبادان کردن آن نبوده و اگر بنادر از روی هوس آغاز عمارت موضعی کردند مانند آنکه هولگوخان و اباقاخان و ارغون‌خان و گیخاتو خواستند که سرائی چند در الاتاغ و ارمیه و سقورلوق و سچاس خوجان و زنجان و سرائی منصوبه اراک بسازند و معمور کنند یا بازاری و شهری بنا کنند و آبادان گردانند یا جویی آب روانه گردانند بسیار ولایات بدان واسطه خراب‌تر شد و اموال بی‌حساب خرج رفت و بیکبار رعایای بسیار از دیگر ولایات بالاحاج بیرون آوردند و یکی از آن مواضع آبادان نشد و بجائی نرسید...^{۶۶}

بدین ترتیب، با در نظر گرفتن اخبار مندرج در منابع آن زمان تردیدی وجود ندارد که در سال ۶۵۷ هجری قمری جمع نفوس ایران، بویژه در مشرق و شمال کشور، چند بار کاهش یافته بود. این امر نمایانگر کاهش عظیم نیروی تولیدکننده است که رکن اساسی رابطه انسان با طبیعت را می‌سازد.

یکی دیگر از عواملی که بر اثر حمله مغول به ایران موجب سقوط نیروهای اقتصادی گردید، انحطاط و سقوط شبکه آبیاری، مانند قنات و نهر، می‌باشد. نهرهای هرات در زمان حمله مغولها ویران شدند و شهرهای آن منطقه بدون آب ماندند. سد مرو که بر روی رود مرغاب بسته شده بود، ویران گردید، و قناتها بر اثر عدم تعمیر، تنقیه، و لارویی آنها رو به خرابی نهادند.

۶۵. همان.

۶۶. تاریخ مبارک غازانی. پیشین، ص ۳۴۹-۳۵۱.

مؤسسات آبیاری باروری تولید کشاورزی را بالا می‌بردند، و ویرانی آنها زیان شدیدی به تولید کشاورزی وارد می‌ساخت.^{۶۷}

کاهش شدید جمعیت و ویرانی مؤسسات آبیاری، همراه با از میان رفتن داسهای کار برای امور زراعتی و بذر، موجب سقوط شدید کشاورزی گردید.^{۶۸} به گفته سیفی الهروی به هنگام حمله مغول 'نشودم که... از حدود بلخ تا حد داسغان یکسال پیوسته خلق گوشت آدمی و سگ و گربه می‌خوردند چه چنگیزخان یا جملہ انبارها را سوخته بودند.'^{۶۹} ظاهراً در سالهای نخستین حمله مغولها گندم کاشت نمی‌شد چرا که روستاییان از ترس جان فراری شده بودند و عده‌ای از آنها با شیخون زدن به کاروانها غذای خود را تأمین می‌کردند.^{۷۰} و در واقع تازمان غازان خان کمبود نیروی انسانی، بذر و دام برای زراعت ادامه داشت، و مؤسسات آبیاری نیز ویران باقی ماندند.^{۷۱}

یکی از عواقب سوء تسخیر ایران و سلاطین مجاور آن توسط مغولها همانا سیاست بهره‌کشی از روستاییان بود که به وسیله نخستین جانشینان چنگیزخان و بعد از ایشان توسط ایلخانان اولوس هلاکوئی اعمال شد. همانگونه که در فصلهای گذشته بدان اشاره شد، این سیاست به نحوی بی‌رحمانه موجب فقیرتر شدن روستاییان گردید و امکان احیای مجدد کشاورزی را مشکل ساخت. در واقع، اوضاع و احوال چنان ناساعد بود که سیاستهای اصلاحی غازان - خان در زمینه مالیاتی، آبیاری و کمک به روستاییان نیز کاملاً مؤثر واقع نشدند.^{۷۲}

یکی دیگر از عوامل مهمی که در زمان مغولها وقفه‌ای در تکامل نیروهای عامل در تولید در کشاورزی پدید آورد، تقویت دانداری صحرائشینان و ایلات در ایران و آسیای میانه بود. همانگونه که در فصل سئوالمه ایلات در تاریخ ایران خواهیم دید، دانداری مبتنی بر کوچ‌نشینی تازمان ورود مغولها در اقتصاد سرزمین ایران نقشی کم اهمیت داشته است. هجوم مغولها به ایران همراه با ورود قبایل مختلف ترک و مغول بود. گذشته از این، حمله مغولها باعث خرابی بسیاری از روستاها شد، و ساکنان این روستاها برای تأمین معیشت خود به اقتصاد شبانی و زندگی نیمه کوچ‌نشینی روی آوردند. بسیاری از اراضی مزروعی بلااستفاده افتادند و بسیاری از آنها به چراگاه قبایل مغول و ترک تبدیل گشتند.

آذوقه سپاهیان مغول در نخستین لشکرکشیهایشان به ایران از طریق غارت تأمین می‌گردید. بدین منظور «برای تغذیه سپاهیان هنگام عبور از مناطق ویران شده و یا صحراها

۶۷. *The Cambridge History of Iran*. جلد پنجم، پیشین، ص ۴۷۸-۴۷۹ و اشپولر، پیشین، ص ۳۲۰.

۶۸. مثلاً، پس از این که خان مغول به ترمیم هرات پرداخت، دام‌کار وجود نداشت و «اهالی بالفرض خود را به گاو آهن بستند و ناچار عده‌ای را برای بدست آوردن دام‌کاری با افغانستان گسیل داشتند» (کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، جلد اول، پیشین، ص ۱۱۶-۱۱۷).

۶۹. به نقل از سیفی الهروی در همان، ص ۱۱۵.

۷۰. همان، ص ۱۱۵-۱۱۶.

۷۱. اشپولر، پیشین، ص ۳۲۰.

۷۲. همان و کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، جلد اول، پیشین، ص ۶۶.

گله‌هایی از گاو و گوسفند و نیز مقدار کافی سواد غذائی دیگر، و هم چنین حیوانات باربر (اسب و شتر) فراهم می‌شدند.^{۷۳} در زمان هلاکوخان نیز «چراگاه‌هایی که لشکر وی از آن عبور می‌کرد، ضبط می‌شد.»^{۷۴} بدین ترتیب، بسیاری از اراضی مزروعی تبدیل به چراگاه گردیدند. به گفته سارکوپولو در زمان مغولها رعایای روستاهای جنوب کرمان از دهات خویش فرار کرده بودند و به زندگی شبانی روی آورده بودند.^{۷۵} به قول مؤلف منتخب التواریخ معینی نیز در زمان هلاکوخان عمده‌ای از امیران محلی به زندگی مبتنی بر کوچ‌نشینی پرداختند چرا که «ولایت خراب و رعایا آواره» شده بودند.^{۷۶} حمدالله مستوفی نیز از وجود ایلات مغول در ناحیه سلطانیه، دشت مغان و ساوجبلاغ سخن می‌گوید، و به زندگی مبتنی بر کوچ‌نشینی در ملایر و نهاوند اشاره می‌کند.^{۷۷} پاره‌ای از قبایل مغولی که به اولوس هلاکوخان کوچ کرده بودند، نیز در خراسان، افغانستان، سیستان، فارس، کرمان، داغستان و آسیای صغیر اقامت داشتند.^{۷۸}

ایلات ترک و مغول که به زندگی مبتنی بر صحرانشینی خو گرفته بودند و بر طبق یاسای چنگیزخان از یکجانشینی منع شده بودند، با سردم اسکان یافته دشمنی می‌ورزیدند. در عین حال، وضع برتر اقتصادی و سیاسی صحرانشینان پس از تسلط بر سرزمینهای تکامل یافته‌تر، آنها را به زندگی ساکن متمایل نمی‌ساخت. بدین سبب مغولها اراضی وسیعی را تصاحب کردند و کشاورزان را از آن اراضی بیرون راندند. در نتیجه واحه‌های آباد به دشت مبدل گشتند. مثلاً، ناحیه بادغیس خراسان که پیش از حمله چنگیزخان خطه‌ای آباد و پر جمعیت بود، پس از قتل عام مغولها به چراگاه تبدیل شد.^{۷۹} بدین ترتیب، گسترش چراگاهها به ضرر اراضی مزروعی که تولید آن از باروری بیشتری برخوردار بود، یکی از علل وقفه در توسعه نیروهای عامل در تولید کشور بشمار می‌آید. توسعه دانداری مبتنی بر صحرانشینی و یا نیمه صحرانشینی به نحو بارزی تضاد بین این شیوه زندگی و کشاورزی ساکن را تشدید کرد. تضاد مذکور از آن روی اهمیت دارد که در دانداری مبتنی بر صحرانشینی که به سراتع وسیع نیاز دارد، تهیه و ذخیره علیق و کشت و زرع علف و نگهداری داسها در آغل جدا از هم وجود ندارد. داسهای صحرانشینان از علف سراتع تغذیه می‌کنند، و در نتیجه، از آنجا که داسها تنها علف را نمی‌چرند بلکه بخشی از آن را پایمال می‌کنند، استفاده کامل از سرتع اسکان پذیر نیست. گذشته از این صحرانشینان و داسهای آنها مدام در حرکت می‌باشند و سرعت و وسعت حوزه حرکت آنان به وفور و یا کمبود و جنس علوفه و نیز وضع آبیاری سراتع بستگی دارد. از آنجا که سراتع در فلات ایران غالباً در مجاورت روستاها و واحه‌ها و زمینهای سیل گیر اطراف رودخانه‌ها و

۷۳. اشپولر، پیشین، ص ۴۰۴.

۷۴. همان.

۷۵. The Cambridge History of Iran. جلد اول، پیشین، ص ۴۱۴.

۷۶. منتخب التواریخ معینی، پیشین، ص ۴۳.

۷۷. نزهة القلوب، پیشین، ص ۶۹۰، ۶۹۱.

۷۸. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد اول، پیشین، ص ۶۸-۷۰.

۷۹. همان، ص ۷۱.

دره‌های کوهستانی قرار دارد، صحرانشینانی که به سراتع وسیع‌تر نیاز داشتند، اراضی کشاورزی را غصب می‌کردند و آنها را به چراگاه تبدیل می‌کردند. بدیهی است که در چنین حالتی صحرانشینان با روستاییان اسکان یافته در تضاد قرار می‌گرفتند. گذشته از این، صحرانشینان در جستجوی سراتع به ییلاق و قشلاق می‌پرداختند، و در ضمن این حرکت صدها کیلومتر مسافت را طی می‌کردند. در بین راه نیز دامهای آنان که در کشتزارها رها می‌شدند، سزارع روستاییان را پایمال می‌کردند. در عین حال، صحرانشینان که همواره مسلح بودند، به غارت روستاییان نیز مبادرت می‌ورزیدند. تماسی این مسائل مانعی بر سر راه تکامل نیروهای عامل در تولید ایجاد می‌کردند، و کوشش امیران فتودال محلی و نیز برخی از حکام مغول را برای احیای کشاورزی با اشکال روبرو می‌ساختند.^{۸۰}

سیادت سیاسی صحرانشینان، بویژه بزرگان نظامی قبایل ترک و مغول، نیز اثر نامطلوبی بر کشاورزی آن روزگار داشت. یکی از منابع درآمد بزرگان قبایل کسب غنائیم جنگی و غارت سردم اسکان یافته بود. اگر هم جنگی با دشمن خارجی رخ نمی‌داد، بزرگان صحرانشین بر ضد یکدیگر به جنگ می‌پرداختند به هر صورت، در این میان روستاییان و سردم شهرها مورد غارت قرار می‌گرفتند و اموال خود را از دست می‌دادند.^{۸۱} سپاهیان مغول نیز در آغاز مواجب خود را از غنائیم جنگی و غارت سردم بدست می‌آوردند. در واقع در مجموعه دستورالکاتب که در اواسط قرن هشتم هجری قمری فراهم آمده، دوام غارت سردم را توسط امیران مغول مشخص می‌سازد. مثلاً، اهالی مرند به دیوان شکایت می‌برند که «اسرا و ایلچیان و صادر و وارد که بدین خرابه می‌رسند اولاً در خانهای کدخدایان و رعایا فرود می‌آیند... و آنچه از تعدی و تظاول ممکن و مقدر باشد بجای می‌آرند و بعد از آنکه علوفه و علفه و اخراجات و توقعات ایشان تسلیم می‌رود هر کس از ایشان در هر خانه‌ای که فرود آمده هر چه از آلات و ادوات می‌یابند بر می‌گیرند...»^{۸۲}

بهرگونه، وضع نامطلوب اقتصاد و پایان گرفتن فتوحات نظامی، و نیز افزایش تمایلات گریز از سرکز اعیان چادر نشین، غازان خان را بر آن داشت تا در اواخر قرن هفتم هجری قمری اصلاحاتی در زمینه مسائل اقتصادی و اجتماعی بعمل آورد. وی که مسلمان شده بود و از پشتیبانی فتودالهای اسکان یافته مسلمان و بخشی از اعیان چادر نشین مغول و ترک که مسلمان شده بودند، برخوردار بود، حکومت مرکزی را تقویت کرد و به کمک خواجه رشیدالدین فضل‌الله اصلاحاتی در جهت تثبیت خراج و معانت از خودکامگی در وصول آن صورت داد. این اصلاحات اجتناب ناپذیر بودند چرا که بدون آنها بازسازی تولید کشاورزی و در پی آن تأمین زندگی گروههای غیر تولیدکننده، امکان ناپذیر بود. در واقع یکی از نقطهای غازان خان خطاب به امیران و اعیان چادر نشین که در تادیخ مبادک غلظانی ارائه شده، به نحوی روشن نمایانگر نیات وی در این زمینه است. در بخشی از این نطق چنین آمده است:

«من جانب رعیت تازی که نمی‌دارم اگر مصلحت است تا همه را غارت کنم برین کار از من

۸۰. همان، ص ۱۲۱-۱۲۷.

۸۱. همان، ۷۴-۷۶.

۸۲. دستورالکاتب فی تعیین المراقب. پیشین، ص ۴۶۵-۴۶۶.

قادرتر کسی نیست باتفاق بغارتیم لیکن اگر من بعد تغار و آش تسوق دارید و التماس نمایید با شما خطاب عنیف کنم و باید که شما اندیشه کنید که چون بر رعایا زیادتى کنید وگساو و تخم ایشان و غلها بخورائید سن بعد چه خواهید کرد...^{۸۳}

غازان خان سپاهی منظم و دائمی بوجود آورد، و مزد آنها را از طریق عواید اقطاعهایی که در نزدیکی اردوگاههای آنان بودند، تأمین کرد. امتیازاتی برای مالکانی که به احیای زمینهای بایر می پرداختند، در نظر گرفته شد، و اقطاع داران از تجاوز به املاک مالکان خصوصی و املاک وقفی بر حذر داشته شدند. سپاهیان که اقطاع داشتند، بذریافت کردند، و دولت به تعمیر و احداث مؤسسات آبیاری پرداخت. لغو تعهدات نقدی دولت و برات آن به عهده خزانه داریهای محلی، نیز تا اندازه ای از بار سنگین مالیات روستاییان کاست. تقلیل میزان مالیات بازرگانی و صنعت در پاره ای از شهرها و لغو مالیاتهای مزبور در برخی نقاط دیگر، نیز تاحدی به رونق شهرها و روستاها یاری رساند.^{۸۴}

منابع تاریخی و جغرافیایی قرن هشتم هجری قمری نیز از رشد محصولات کشاورزی و رونق نسبی آن سخن می رانند. مثلاً، به گفته مؤلف *نزهة القلوب* که در سال ۷۴۰ هجری قمری تألیف شده است، در اطراف اصفهان کاریزهای بسیاری وجود داشته اند و محصول فراوان بعمل می آمده است و مقداری از آن به هند و روم صادر می شده.^{۸۵} ری که در دوره مغولها «بکلی خراب شد» در عهد غازان خان «بحکم یرلیغ درواندک عمارتی» بوجود آمد.^{۸۶} در روستاهای قزوین، ابهر، ساوه، لر بزرگ و کوچک، همدان، یزد، خوزستان، سیستان و کوهستان ویرخی از نواحی خراسان در اوایل قرن هشتم هجری قمری نیز از آب قنات برای آبیاری مزارع استفاده می کردند، و محصول غلات و میوه جات آنها قابل ملاحظه بوده است.^{۸۷} با اینهمه بطروشفسکی که مطالب تألیفات جغرافیایی پیش از غلبه مغول را با آثار حمدالله مستوفی و حافظ ابرو مقایسه می کند، به این نتیجه گیری می رسد «که برغم پیشرفت مشهودی که در آغاز قرن چهاردهم در کشاورزی پدید آمده بوده مع هذا از سطحی که در آغاز قرن سیزدهم واجد بوده بسیار دور بوده است.»^{۸۸} مثلاً، بر مبنای مطالب این کتابها درسی یا بیم که در همدان، رودراور و اسفراین در آغاز قرن هفتم هجری قمری به ترتیب ۶۶، ۹۳، ۵۱ دهکده وجود داشته اند، در حالی که در همین نقاط در زمان حمدالله مستوفی یعنی در اواسط قرن هشتم هجری قمری به ترتیب ۲۱۲، ۷۳، و ۵ دهکده معمور بوده.^{۸۹} یا این که یاقوت در آغاز قرن هفتم از دهات بسیاری در اطراف خواف و ترشیز نام می برد که حمدالله مستوفی به آنها اشاره نمی کند، اگر چه

۸۳. قاریخ مبارک غازانی. پیشین، ص ۲۶۹.

۸۴. همان، ص ۲۴۳-۲۴۷ و ۲۸۲-۳۲۳.

۸۵. *نزهة القلوب*. پیشین، ص ۵۲-۵۵.

۸۶. همان، ص ۵۷.

۸۷. همان، ص ۶۱-۶۵، ۷۷-۸۱، ۸۳-۸۴، ۱۳۰-۱۳۴، ۱۷۳-۱۸۰، ۱۸۱-۱۹۶.

۸۸. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد اول، پیشین، ص ۱۶۰.

۸۹. همان، ص ۱۶۰-۱۶۱.

حافظ ابرو در آغاز قرن نهم هجری قمری از دهکده‌های اطراف خواف و ترشیز، البته به تعداد کمتری، سخن می‌گوید.^{۹۰} پطروشفسکی از طریق مقایسه مقدار مالیات پیش از غلبه مغول و بعد از تسلط آنان، نیز این حکم را که سطح کشاورزی ایران در آغاز قرن هشتم هجری قمری کمتر از سطح آن در آغاز قرن هفتم بوده است، مورد تأیید قرار می‌دهد و کاهش مالیات دریافتی را نتیجه انحطاط کشاورزی می‌داند.^{۹۱} بدین ترتیب، کشاورزی ایران و کشورهای مجاور آن به رغم اعتلای نسبی که در آغاز قرن هشتم هجری قمری پیدا کرد، سمه‌ها به سطح پیش از فتوحات مغول نرسید. حتی به گفته پطروشفسکی «بعدها هم، برغم برخی ادوار اعتلاء و پیشرفت که بسته و گریخته پیش می‌آمد (مثلاً در نیمه اول قرن پانزدهم و در قرن هفدهم میلادی) هرگز به رونق و شکفتگی دوران قبل از مغول و، دقیقتر بگوئیم، دوره‌ای که از قرن دهم شروع می‌شده و به آغاز قرن سیزدهم پایان می‌یافته، نایل نگشت.»^{۹۲} اگرچه او اذعان دارد که در برخی از «نواحی استثنائاً اعتلای کشاورزی در قرن چهاردهم میلادی حتی از سطح آغاز قرن سیزدهم نیز بالاتر بوده. اما این مستثنیاتی بیش نبوده و جنبه عمومی نداشته.»^{۹۳} پیشرفت این نواحی محدود به رشد بعضی از شهرهای بزرگ تجاری و صنعتی بستگی داشته است، اگرچه رشد این شهرها در قرنهای هفتم و هشتم هجری قمری صرفاً به سبب تجارت ترانزیتی بوده است. بهرگونه، رشد شهرهای مزبور، بویژه اصفهان و تبریز، پیشرفت غله‌کاری، صیفی‌کاری و باغداری را باعث می‌شده. اراضی اطراف شهرها به اربابان با نفوذ تعلق داشتند که با بازار شهر در ارتباط بودند و تولید آنها به منظور فروش در بازار صورت می‌گرفت. بهرگونه، در قرنهای هفتم و هشتم هجری قمری سهم‌ترین غلاتی که در سراسر قلمرو ایلخانان کشت می‌شدند، عبارت بودند از گندم و جو. اجناس گندم به سه گروه تقسیم می‌شد: آنچه در اراضی آبی کشت می‌شد، آنچه در اراضی دیم بعمل می‌آمد و آنچه به هنگام فراوانی آب رودخانه‌ها در اراضی دره‌ها کشت می‌گردید. محصول غلات بسیاری از بلوکات در قرن هشتم هجری قمری نیز فراوان بوده است و تقریباً ارزان.^{۹۴}

برنج در دوره مغولها در تمام نواحی که قبلاً به کشت آن می‌پرداختند، کشت نمی‌شد. به گفته حمدالله مستوفی برنج تنها در زنجان، داذین و دوان در فارس، سراسر گیلان، بویژه رشت و لاهیجان، کشت می‌شده است.^{۹۵} مثلاً، «ارتفاعات [زنجان] اکثر غله بود و در رودخانه جالیز و برنج نیز کارند»^{۹۶} و رشت «حاصلش غله و پنبه و ابریشم و برنج است»^{۹۷} و لاهیجان

۹۰. همان، ص ۱۶۱-۱۶۳.

۹۱. همان، ص ۱۶۷-۱۷۳.

۹۲. همان، ص ۱۷۴.

۹۳. همان، ص ۱۷۵. پطروشفسکی این نواحی استثنایی را حومه و اطراف اصفهان و تبریز می‌داند.

(همان، ص ۱۷۵-۱۸۱).

۹۴. همان، ص ۳۱۳-۳۱۶.

۹۵. نزهةالقلوب، پیشین، ص ۶۷، ۱۴۰، ۲۰۲-۲۰۴.

۹۶. همان، ص ۶۷.

۹۷. همان، ص ۲۰۳.

نیز حاصلش برنج و ابریشم و اندک غله می باشد.^{۹۸}

کشت بقولات، بویژه باقلا و نخود معمول بود. یونجه که خوراک اصلی اسبان بود، در نواحی مختلف بدست می آمد. گیاههای رنگ کننده نیز مانند سابق وجود داشتند، و مهمترین نوع آن زعفران و روناس بود. در این دوره احتمالاً به سبب انحطاط عمومی اقتصاد کشور و کاهش بازرگانی، کشت نیل در کرمان متروک گشت، اما در زمان غازان خان تخم نیل از هندوستان به تبریز آورده شد. کنگد مهمترین گیاه روغنی آن دوره بود، و بتدریج جایگزین مصرف روغن زیتون گردید. خشخاش که پس از تسخیر روم شرقی توسط سلجوقیان از آسیای میانه به ایران آورده شد، در سطح وسیعی کشت نمی شد و رواج کشت آن در ایران مربوط به دوره متأخرتری می باشد.^{۹۹}

کتنان که یکی از قدیمترین کشتهای ایران بوده است، در قرن هشتم هجری قمری تنها در کازرون کشت می شد و آن هم به مقدار کم. در عوض استفاده از پارچه های پنبه ای بسیار رواج یافت. به گفته حمدالله مستوفی کازرون «آبش از سه کاریز که بدان دیوها منسوبست و اعتماد بر باران دارند،... و آنجا پنبه بسیار بود و قماش کرباسین از کازرون بهمه اطراف برند و سخت بسیار بود و اندکی کتنان باشد و قماش آنجا اگر جزیه آب کاریز راهبان شوند، طراوت نپذیرد».^{۱۰۰}

پنبه در نقاط گوناگونی کشت می شد، و محصول پنبه خوزستان، کازرون، رودبار، زیر-کسوه در ایالت قهستان بسیار بوده.^{۱۰۱} در واقع در دوره ایلخانان کشت پنبه از متداولترین انواع نباتات صنعتی بحساب می آمده.

کشت پالیزی و سبزیجات و چاشنیها نیز رونق قابل ملاحظه ای داشته است، اگر چه بعضی از آنها به سبب انحطاط عمومی اقتصاد کشور اهمیت سابق خود را از دست داده بودند. مثلاً، در قرن چهارم هجری قمری فلفل از بندر سیراف به خارج صادر می شده لیکن در قرنهای هفتم و هشتم هجری قمری کشت فلفل کاهش یافت و تنها در داخل ایران بمصرف می رسید.^{۱۰۲}

در این دوره نیز همان درختهای میوه ای که پیش از آن در ایران وجود داشتند، بعمل می آمد. لیکن بلافاصله پس از غلبه مغول باغداری ضعیف گردید تا این که بتدریج از نو احیاء شد. حمدالله مستوفی درباره باغداری بطور اعم و کشت درختان بارور در حومه شهرها که

۹۸. همان، ص ۲۰۴.

۹۹. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد اول، پیشین، ص ۳۲۴-۳۳۵.

۱۰۰. نزهة القلوب. پیشین، ص ۱۵۱. ابن بلخی درباره کتنان کازرون چنین می نویسد، در کازرون «چوب کتاب بهاورند و دسته ها بندند و آنرا در حوضهای آب اندازند و رها کنند تا پیوسد پس بیرون آورند و گاه آن دور کنند و برینند و آن ریمان کتنانرا به آب کاریز راهبان بشویند و این کاریز راهبان آب اندک دارد اما آنرا خاصیت این است که کتنان کی بدان شویند سپید آید...» (فارسنامه. پیشین، ص ۱۹۸).

۱۰۱. نزهة القلوب. پیشین، ص ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۵۱، ۱۶۶، ۱۷۷.

۱۰۲. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد اول، پیشین، ص ۳۳۸-۳۵۰.

غالباً جنبه کالایی داشته است، مفسلاً سخن می‌گوید. به گفته وی کشت درختان میوه در ایران به جز در عراق عجم، گیلان، فارس، خراسان و دهستان که میوه اندک بوده، در اکثر نقاط رواج داشته است.^{۱۰۳}

در اواسط قرن هفتم و در قرن هشتم هجری قمری اقداماتی در امر آبیاری در سطح وسیع و کوچک انجام گرفت. سد ساهه که به دستور شمس الدین وزیر ایلخانان ساخته شد، سد طیس و سد کبار که قوسی بوده است، از آثار این دوره‌اند.^{۱۰۴}

حفر قنات نیز به رغم انحطاط امر آبیاری، گسترش یافت، اگر چه بیشتر تعمیر قناتهای سابق مورد نظر بوده. در قرن هشتم هجری قمری از آب رودهای کارون، کرخه و دزفول برای آبیاری استفاده می‌شد. خواجه رشیدالدین فضل‌الله نیز مبلغ هفتاد تومان برای احیای یکی از بندهای کارزون خرج کرد تا آب را بر املاک خویش سوار نماید. از فراه رود و هیرمند و هریود نیز برای آبیاری استفاده می‌شد.^{۱۰۵} در اصفهان علاوه بر آب زنده‌رود، از آب چاه و کاریز نیز بهره می‌بردند. به گفته حمدالله مستوفی «آب زنده‌رود بر جانب قبله بر ظاهر شهر میگذرد و ازو نه‌رها در شهر جاری باشد، و آب چاهش در پنج و شش گزی بود و در گوارندگی و خوشی آب رود نزدیک بود.»^{۱۰۶} در فارس نیز کمافی‌السابق از رود کر استفاده می‌شد. بر این رود سه سد وجود داشت که از دوران سابق باقی مانده بودند. لیکن از آب رودهای گرگان، سفیدرود و شاه‌رود استفاده مطلوبی بعمل نمی‌آمده است. این امر ظاهراً در ارتباط با سقوط اقتصادی آن منطقه بوده است.^{۱۰۷}

از چرخهای بزرگ نیز برای بالا کشیدن آب استفاده می‌شد. رودهای کوچک نیز برای مشروب ساختن سزارع مورد بهره‌برداری قرار می‌گرفتند.^{۱۰۸}

در قرنهای هفتم و هشتم هجری قمری در حومه و اطراف شهرها تولید برای فروش متداول بود، لیکن در بخش اعظم کشور اقتصاد طبیعی حاکم بود. گذشته از این، به سبب انحطاط عمومی اقتصاد ایران در بسیاری از نقاط مالیاتها بصورت جنسی دریافت می‌شدند. پطروشفسکی بر مبنای ارقام مالیاتی دهات مجاور شهرهای بزرگ و کوچک و دهات دور افتاده، به این نتیجه‌گیری می‌رسد که «تولید کالایی فقط در نواحی کشاورزی معدودی که در مجاور شهرهای بزرگ و نواحی واقع بر سر شاهراههای کاروان رو قرار داشته، حکم فرما بوده.»^{۱۰۹} علاوه بر این، بر مبنای افزایش مالیاتها و بهره‌سالکانه‌ای که بصورت جنسی دریافت می‌شد، گرایش به سوی اقتصاد طبیعی را پس از غلبه مغول می‌توان روشن ساخت. اشپولر نیز این امر را با

۱۰۳. همان، ص ۳۵۰-۴۰۱.

۱۰۴. آب و فن آبیاری در ایران باستان، ص ۲۳۰. سد ساهه و سد طیس در دوره صفویه از نوع تعمیر شدند (همان).

۱۰۵. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، جلد اول، پیشین، ص ۲۰۳-۲۰۵.

۱۰۶. نزهة القلوب، پیشین، ص ۵۳ و نیز ص ۵۳-۵۵.

۱۰۷. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، جلد اول، پیشین، ص ۲۰۵-۲۰۸.

۱۰۸. همان، ص ۲۰۸-۲۱۰.

۱۰۹. همان، ص ۱۹۰، و نیز ص ۱۸۱-۱۹۰.

توجه به وضع اقتصادی آن دوره اجتناب ناپذیر می‌داند.^{۱۱۰}

مالکان بزرگ بهره‌مالکانه را اغلب بصورت جنسی دریافت می‌داشتند. مثلاً، عواید املاک فراوان خواجه رشیدالدین فضل‌الله بیشتر به جنس اخذ می‌گردیده. بخش مهمی از غلات و محصول باغهای املاک وی نیز بین خانواده و خدمتگزاران و مباشران وی بصورت جنسی تقسیم می‌شده است.^{۱۱۱}

بدین ترتیب، سقوط نیروهای عامل در تولید پس از غلبه مغولها بر سرزمین ایران موجب عقب ماندگی اقتصادی از مالک غربی گردید. اقتصاد طبیعی به زیان تولید کالایی بر اقتصاد کشور، بویژه در کشاورزی، تسلط گردید. البته، در دوره کوتاهی در زمان ایلخانان و نیز طی قرنهای بعد از دوره مغول، مثلاً در نیمه اول قرن نهم، اوایل قرن دهم و سه ربع اول قرن یازدهم هجری قمری کشاورزی ایران از اعتلایی نسبی برخوردار گردید.

در اواخر قرن هشتم هجری قمری سرزمین ایران مورد تاخت و تاز سپاهیان تیمور قرار گرفت، و نهضت‌های مردم، بویژه سرداران، سرکوب گردیدند. لشکر کشیهای تیموریز خرابیهایی در روستاها و مؤسسات آبیاری بیار آوردند. مثلاً، تیمور در سیستان بندرستم را که بسیاری از اراضی آن منطقه را آبیاری می‌کرد، بکلی ویران نمود.^{۱۱۲} شاهرخ پسر تیمور نیز که می‌کوشید از اتکاء به چادر نشینان مغول و ترک خودداری کند و به بزرگان اسکان یافته ایرانی، بویژه دیران و روحانیان عالمقام، ستکی گردد، پاره‌ای از نقاط، مانند اصفهان، را احیاء کرد، امتیازاتی برای روستاییان قایل شد و به سیاست غازان خان در مورد تثبیت بهره فتودالی بازگشت نمود. لیکن اقدامات وی بسیار نارسا بودند، و تضاد بین اقتصاد ساکن و غیرساکن همچنان باقی ماند. این تضاد در دوره تسلط غزان آق‌قویونلو و قراقویونلو و تاخت و تاز آنها در فلات ایران، دوام یافت، و به رشد نیروها در کشاورزی صدمه وارد می‌ساخت. جنگهای پایان ناپذیر فتودالهای چادر نشین نیز موجب افزایش مالیاتها، و در نتیجه، خرابی بیشتر روستا گردید.^{۱۱۳} تا این که در اوایل دوره صفویه شاه اسماعیل اول برای جلب حمایت روستاییان خراج راتا یک ششم محصول کاهش داد. لیکن وضع رعایا که در عهد شاه اسماعیل اول اندکی بهبود یافته بود، در دوره سلطنت شاه طهماسب اول به سبب گسترش جنگهای داخلی و خارجی، و در نتیجه افزایش مالیاتها، و نیز خودکامگی فتودالها و بزرگان چادر نشین رو به وخاست گذارد. در سال ۹۷۹ ه. ق/ ۱۵۷۱ م. نیز طاعون و خشکسالی موجب فقیرتر شدن روستاییان گردید.^{۱۱۴}

وضع داخلی سرزمین ایران در آغاز حکومت شاه عباس اول (۹۹۹-۱۰۳۹ ه. ق. ۱۵۸۷-۱۶۲۹ م) بسیار بحرانی و وخیم بود. شاه عباس پس از این که نفوذ امیران چادر نشین را کاهش داد و حکومت مرکزی را تقویت کرد، اقداماتی در جهت رشد نیروهای عامل در تولید بعمل آورد. میزان مالیاتها تقلیل یافت و پاره‌ای از شهرها و مردم آنها از

۱۱۰. اشپولر، پیشین، ص ۳۱۴-۳۱۵.

۱۱۱. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد اول، پیشین، ص ۱۹۲-۱۹۴.

۱۱۲. بهرامی، پیشین، ص ۵۵-۵۶.

۱۱۳. تاریخ ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۴۷۰-۴۸۲.

۱۱۴. همان، ۵۱۲-۵۲۶.

پرداخت مالیات معاف شدند.^{۱۱۰} امنیت راه‌ها بیشتر شد، راه‌ها گسترش یافتند و کاروانسراهای متعددی بین راه‌ها بنا شدند. تولیدات کالایی افزایش یافتند، بازرگانی خارجی توسعه پیدا کرد و در امر ارتباط شهر و ده بهبودی حاصل گردید.^{۱۱۱}

بدین ترتیب، در آغاز قرن یازدهم هجری قمری به سبب اقدامات شاه عباس و نیز پایان جنگ‌های صفویان با ترکیه و خان‌نشینهای ازبک و استقرار یک صلح طولانی (۱۰۵۰-۱۱۳۵ ه.ق./۱۶۴۰-۱۷۲۲ م.)، حرکت و رشدی در نیروهای عامل در تولید ایران پدیدار گشت که تا اواخر قرن یازدهم ادامه یافت.

در دوره مذکور یکی از اقدامات مهم در جهت رشد تولیدات کشاورزی تعمیر و گسترش مؤسسات آبیاری بود. در این دوره بسیاری از قنات‌ها و مجاری قدیم مورد تعمیر قرار گرفتند و کاربری‌های جدید احداث شدند. شاردن که در نیمه دوم قرن هفدهم میلادی به ایران سفر کرده است، تحت تأثیر مهارت مردم در ایجاد قنات و نیز عظمت قنات‌ها، در این باره چنین می‌نویسد:

ایرانیان برای پیدا کردن آب پای کوه‌ها را می‌شکافند، و بعد از اکتشاف رشته آبی، آنرا به وسیله قنات زیرزمینی بفواصل هشت تا ده فرسنگی و بعضی اوقات بسی بیشتر هدایت می‌کنند، و از نقاط بلندتر بمناطق پست‌تر جاری می‌سازند، تا آب جریان کند. در فن اکتشاف و هدایت آب هیچ مردی در جهان بیای ایرانیان نمی‌رسند. این مجاری زیرزمینی بعضی اوقات ده تا پانزده تراز^{۱۱۲} است، و چنین قنات عمیقی من بچشم خود دیده‌ام.^{۱۱۳}

ظاهراً در نیمه دوم قرن یازدهم، در پاره‌ای از نقاط تعداد قنات‌ها کاهش می‌یابد، چنانکه به گفته شاردن «در سواد (آذربایجان) نیز برایم حکایت کردند که فقط در ظرف شصت سال اخیر، از تعداد کاربری‌های این ایالت چهار صد رشته کاسته شده است.»^{۱۱۴}

کاربرکنان (کهریزکنان و یا مقنی‌ها) لایه‌های آب‌دار را کشف کرده، چاه‌ها را در جهت لازم حفر می‌کردند. آنان کار تعمیر و تنقیه قنات‌ها را رهبری می‌کردند، اما احداث و تعمیر و تنقیه چاه‌ها توسط روستاییان برسم بیگار انجام می‌گرفت.^{۱۱۵}

از آب رودخانه‌ها، چشمه‌ها و چاه‌ها نیز برای آبیاری مزارع استفاده می‌شد. به گفته شاردن «علاوه بر انهار و قنات، از آب چاه نیز تقریباً در سراسر امپراتوری استفاده می‌کنند.»^{۱۱۶} وی همچنین طرز استفاده از چاه را بدین صورت شرح می‌دهد:

۱۱۵. البته در عهد جانشینان شاه عباس اول میزان مالیات‌ها و عوارض مجدداً افزایش یافتند (همان، ص ۵۶۰).

۱۱۶. همان، ص ۵۳۰-۵۶۰.

۱۱۷. تراز معادل ۱/۹۴۹ متر است.

۱۱۸. سیاحتنامه شاردن، جلد چهارم، ۱۳۳۶، ص ۳۰۲.

۱۱۹. همان، ص ۳۰۳.

۱۲۰. کشاورزی و مناسبات ادبی در ایران عهدنفل. جلد اول، پیشین، ص ۲۱۶.

۱۲۱. سیاحتنامه شاردن، جلد چهارم، پیشین، ص ۳۰۳.

۱۲۲. همان، ص ۳۰۳-۳۰۴.

آب چاه را بوسیله گاو، با سطلهای بزرگ چرسی که معمولاً بوزن دویست تا دویست و پنجاه لیور آب می‌گیرد، استخراج می‌کنند. این سطل دارای حلقی (لوله‌ای) در قسمت پایین بطول دوتاسه‌پا، و بقطر نیم پاست، که طنابی بدان تعبیه شده و همیشه بطرف بالای چاه نگهش می‌دارد، و مانع خروج آب از دهانه آن می‌گردد. گاو دلو را بوسیله طناب ضخیمی که بدور چرخ بقطر سه‌پا، و همانند قرقه‌ای در بالای چاه بسته شده‌ی پیچید، بیرون می‌کشد، و آنرا به‌وضوحه‌ای که در همان نزدیکی است — بوسیله لوله سزبور خالی می‌سازد، و آب از آنجا باراضی مربوطه توزیع می‌گردد. باید متوجه بود که برای تسهیل استخراج آب بوسیله گاو، یک سرآشینی در حدود سی درجه احداث می‌کنند، و حیوان را در سرازیری هدایت می‌نمایند، و باغبان نیز روی طناب می‌نشیند و بدین‌طریق هم خودش آسوده می‌شود، و هم از گاو دلجوئی می‌کند، بطوریکه این طرز عمل، علی‌رغم بدویت کامل آن، مناسب و راحت و کم خرج می‌شود، چون مستلزم بیشتر از یک نفر برای کار نمی‌باشد.^{۱۲۳}

بهای آب رودخانه بیشتر از بهای آب چشمه بود چرا که به گفته شاردن آب رودخانه گوارایی و خالصی بیشتری داشته.^{۱۲۴}

در این دوره بندهایی بر رودهای مختلف ساخته شدند که در به‌زیر کشت بردن اراضی اطراف بندها مؤثر افتادند. این بندها عبارت بودند از بند قهرود (در دوره شاه‌عباس اول)، بند مقصر در کاشان، پل بند خواجو، بند اخلمد در مشهد (در دوره شاه‌عباس دوم)، بند فریمان در مشهد (در دوره شاه‌عباس دوم)، بند کلات و کربت و سلاسی و گلستان و طرق در مشهد، بند اشرف در بهشهر، و بند قزوین.^{۱۲۵} کوششهایی نیز به‌منظور انتقال آب کوهرنگ به زاینده رود صورت گرفت که سرانجامی نداشت.^{۱۲۶}

از آنجا که اراضی اطراف اصفهان بیشتر جزء اراضی سلطنتی و دولتی به حساب می‌آمدند، شاهان صفوی به تقسیم آب زاینده رود بر بنای اصولی دقیق توجه فراوان مبذول می‌داشتند. این تقسیم‌بندی نخست در زمان شاه‌طهماسب، و سپس در زمان شاه‌عباس براساس نظریات شیخ-بهای تکمیل گردید. طوماری تهیه شد که مطابق آن آب رودخانه به سی‌وسه سهم بین بلوکات تقسیم می‌گردید: النجان چهار سهم، اوشیان چهار سهم، ماربین چهار سهم، جی و بزود شش سهم، کراج سه سهم، رود دشت شش سهم، برلان چهار سهم و کرکن دو سهم.^{۱۲۷}

ایالات مختلف میراب-مخصوصی داشتند که آب رودخانه‌ها را تقسیم می‌کردند و از بابت آن حقوقی دریافت می‌داشتند.^{۱۲۸} اما آبیاری بوسیله کاریز و چاه مجانی بود. در ازای آبیاری مزارع و بستانها به‌وسیله جویها و ترعه‌های متفرع از رودخانه‌ها از هر جریب اندکی بیش از

۱۲۳. همان، ص ۳۰۶.

۱۲۴. آبیاری در ایران باستان. پیشین، ص ۲۳۰-۲۳۱.

۱۲۵. بهرامی، پیشین، ۵۸-۵۹.

۱۲۶. باستانی پاریزی، پیشین، ص ۶۴-۶۵.

۱۲۷. سیاحتنامه شاردن. جلد چهارم، پیشین، ص ۳۰۵.

یک‌عباسی در سال اخذ می‌گردید. ۱۲۸

شاردن درباره شیوه توزیع آب در اراضی و باغها که کم و بیش در طی قرون وسطی تغییر نکرده، چنین می‌گوید:

اما توزیع آب انهار و چشمه‌ها بر حسب احتیاج هفتگی یا ماهیانه است، و بدین طریق می‌باشد: یک فنجان گرد معین بسیار نازکی که در مرکز قاعده آن سوراخ کوچکی احداث شده، و از آنجا آب بتدریج داخل می‌شود، بروی چشمه آبیکه بمزرعه هدایت می‌شود، قرار می‌دهند، و هنگامیکه فنجان فرو میرود، پیمانه پر شده یعنی بمیزان لازم رسیده است، و از نو همین حرکت را تجدید می‌کنند تا آب مقرر بمزرعه برود. معمولا دوتاسه ساعت می‌کشد که این فنجان فرو رود... باغها بر حسب میزان دفعاتیکه ماهیانه از آب استفاده می‌کنند، سالیانه پول می‌پردازند. در روز مقرر بهیچوجه از دادن آب امتناع بعمل نمی‌آید، و در نوبت معین همه کس جوی آب باغ خویش را برای آبیاری باز می‌کند... ۱۲۹

کمپرنیز در مورد آبیاری اصفهان در اواخر قرن یازدهم هجری قمری چنین می‌نویسد:

زاینده رود در طول ضلع جنوبی اصفهان جاری است. زاینده‌رود در فاصله سه‌روز مسافت از کوهستانها سرچشمه می‌گیرد... پایتخت قسمت اعظم صفا و طراوت و آبادی خود را مدیون همین رودخانه است. زاینده‌رود در فاصله زیاد سبندی شده و به یک شبکه متنوع تقسیم می‌شود و قسمتی از آن برای آبیاری مزارع بیرون شهر و قسمتی برای تأمین آب استخرها و حوضهای بی‌شمار قصور و خانه‌های مسکونی مصرف می‌شود؛ در آنجا که آب بصورت فواره‌هایی به آسمان می‌جهد که باعث التذاذ خاطر بینندگان می‌شود ولی اغلب آب آرام و راکد در حوضهای گرد آماده استفاده مردم است... گویا هر سال در حدود یک صد کودک در این حوضها خفه می‌شوند.

هر کدام از این انشعابات مخصوص آبیاری دارای اصطلاحات خاص فنی است که بلافاصله معنی دقیقی را متبادر به ذهن شنونده می‌کند. انشعاب اول را به هر تعداد که باشد سادی می‌نامند؛ شاخه‌ای را که از آن منشعب می‌شود جدول می‌گویند. باریکه‌ای را که از جدول برای آبیاری مزارع و خانه‌های مردم می‌گیرند جوی می‌خوانند. هریک از تقسیمات گروه اول و دوم باز بر حسب محلی که در آن جاری می‌شود دارای اساسی خاص معینی است. بدین ترتیب میراب باشی هانظارت دقیق بر آبیاری دارند و بخوبی می‌توانند در کار خود که اغلب موجب نزاع و زد و خورد می‌شود نظم ایجاد کنند. زیرا آب در این شبکه‌هایی که باتجرت تمام ایجاد شده است دائم جریان ندارد بلکه صرفه جوئی بسیار و در ساعات و روزهای معین و یا حتی یک بار در هفته در این سجاری آب جاری می‌شود. ۱۳۰

سیاحان خارجی که در قرن هفدهم میلادی به ایران سفر کرده‌اند، بر این نظر اند که در این قرن

۱۲۸. تاریخ ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۵۶۵.

۱۲۹. سیاحتنامه شاردن. جلد چهارم، پیشین، ص ۳۰۴.

۱۳۰. کمپفر، پیشین، ص ۱۷۸-۱۸۸.

رشد کشاورزی درباره‌ای از نواحی، بویژه در حومه شهرها که روابط کالا - پولی در آنجا رواج داشته است و محصولات کشاورزی آن برای فروش در شهرها تولید می‌شده، چشمگیر بوده است. در این دوره گندم و جو، مانند گذشته، متداولترین نوع غله بوده، و در همه نقاط کشت می‌شده است. به گفته شاردن «متداولترین غلات ایران عبارتست از گندم که بسیار خوب و عالی است، جو، برنج و ارزن که در بعضی نقاط، مانند کردستان، هنگامیکه پیش از رسیدن محصول، گندمشان تمام بشود، از آن نان تهیه می‌کنند».^{۱۳۱}

ظاهراً در ایران کشت جوسیه (جودار) و چاودار (دوس) رواج نداشته است.^{۱۳۲} اولتاریوس که در نیمه اول قرن هفدهم میلادی به ایران آمده است، در این باره چنین می‌نویسد:

ایرانیان از غلات و سزروعات زمین بیشتر برنج و گندم و جو را کشت می‌کنند. جودار را بهیزی نمی‌گیرند و نمی‌کارند. و اگرگاهی دانه جودار در گندم زار بروید (وجودار واقعاً از گندم است) بدان همچنان نگرند که با به علفهای هرزه می‌نگریم. درباره دوس بالکل اطلاعی ندارند.^{۱۳۳}

بقولات و علوفه نیز کشت می‌شدند. در اشدادالزادعه که در زمان شاه طهماسب اول تألیف شده، از یونجه نیز نام برده می‌شود.^{۱۳۴} اولتاریوس که از یونجه تحت عنوان گنجه یاد می‌کند، می‌نویسد:

ایرانیان یک جنس علف دارند که خود گنجه می‌خوانند و بوسیله کشتن تخم آن زرع می‌کنند. ارتفاع آن به بیش از یک و نیم زراع میرسد و برگهایش مانند شیدر است، گلهای آبی دارد (اولین باری که گل می‌دهد) و در آن زمان برای اولین بار دو می‌کنند. و شش هفته بعد باری دیگر می‌برند. و در ظرف مدت شش سال بدین منوال از آن علف می‌چینند. و در سال هفتم زمین آنرا شخم می‌زنند و مجدداً می‌کارند و مزرعه یا سرتع مزبور باید مانند مزارع غلات آبیاری شود. ایرانیان بهترین علوفه را بلست می‌آورند.^{۱۳۵}

کشت گیاهان رنگی و نباتات صنعتی که در آغاز قرون وسطی چندان متداول نبود، در این دوره بسیار توسعه یافت. در واقع، روناس یکی از کالاهای مهم صادراتی بود، و حنا نیز از گیاهان عمده آن دوره بود.^{۱۳۶} پنبه کاری که در قرن دهم هجری قمری در نقاط محدودی متداول بود، چرا که به سبب اعتلای نسبی اقتصاد ایران در قرن یازدهم، تقاضا برای پوشاک پنبه‌ای بیشتر شد. به گفته شاردن، پنبه کاری در بسیاری از نقاط ایران رواج داشته، پنبه زارها در نقاط

۱۳۱. سیاحتنامه شاردن. جلد چهارم، پیشین، ص ۳۰۶-۳۰۷.

۱۳۲. همان، ص ۳۰۷.

۱۳۳. به نقل از اولتاریوس، در کشاورزی و مناسبات ادبی در ایران عهد مغول. جلد اول، پیشین، ص ۳۲۳.

۱۳۴. همان، ص ۳۲۶.

۱۳۵. همان، ص ۳۲۷.

۱۳۶. همان، ص ۳۴۹ و تادیخ ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۵۶۶.

مختلف پراکنده بوده‌اند.^{۱۳۷} اولتاریوس نیز این حکم را مورد تأیید قرار داده، به فراوانی پارچه‌های پنبه‌ای اشاره می‌کند.^{۱۳۸} کشت کتان نیز مرسوم بود، و از آن هم برای پارچه‌بافی و هم بمنظور روغن‌گیری استفاده می‌کردند. به‌گفتهٔ اولتاریوس «درگیلان کتان می‌کاشتند و پارچه‌ای کتانی می‌بافتند، و از آن پیراهن می‌دوختند.^{۱۳۹}»

از گیاهان روغنی، کنجد مقام اول را داشت. کشت این گیاه از قدیم مرسوم بود، و در دورهٔ صفویه متداولترین روغن نباتی از آن بدست می‌آمد. در واقع، در ایران مصرف روغن کنجد بتدریج جایگزین مصرف روغن زیتون گردید.^{۱۴۰}

شاهدانه برای ساختن حشیش بکار می‌رفته است، و در لرستان، اطراف کازرون و شیراز کشت می‌شده. کشت خشخاش که در زمان سلجوقیان در ایران مرسوم گردید، تا زمان صفویه گسترش نیافت.^{۱۴۱} به‌گفتهٔ شاردن بهترین خشخاش آن دوره در لنجان بعمل می‌آمده.^{۱۴۲} مصرف کنندگان اصلی تریاک نیز اعیان و ثروتمندان بودند.^{۱۴۳} توتون و تنباکو نیز در بیشتر نقاط بعمل می‌آمدند و به‌هند صادر می‌شدند. کشت توتون در اواخر قرن دهم هجری قمری متداول گشت، و بهترین نوع توتون و تنباکو در خوزستان، همدان، کرمان و خراسان زراعت می‌شدند.^{۱۴۴}

کشت پالیزی و سبزیها و چاشنیها بسیار متداول بود. به‌گفتهٔ شاردن «در ظرف چهارماه فصل خربزه بقدری از این میوه به‌اصفهان وارد می‌شد که خوراک یک روز مردم آنشهر بیش از مقدار مصرف یکماههٔ خربزه در تمام فرانسه بود»^{۱۴۵}. وی همچنین از بیست نوع خربزه در ایران یاد می‌کند. در کتاب اشدادالزراعه نیز از پنجاه نوع خربزه در نزدیکی هرات سخن رفته است، و فهرستی از سبزیهای پالیزی و چاشنی در آن آمده است.^{۱۴۶}

باغهای میوه و تاکستانها پس از یک‌دورهٔ انحطاط مجدداً در قرن یازدهم هجری قمری گسترش یافتند.^{۱۴۷} پسته ملایر و قزوین، بادام یزد و کرمان، کشمش، ترشی‌میوه، آلو و مربا، گلاب و عطریات به‌هند صادر می‌شدند.^{۱۴۸} زیتون در سطح محدودی در خوزستان و نواحی کرانهٔ دریای خزر به‌بار می‌آمده، اما به‌گفتهٔ شاردن ایرانیان روغن گرفتن از زیتون را خوب بلد

۱۳۷. سیاحتنامهٔ شاردن. جلد چهارم، پیشین، ص ۶۱.

۱۳۸. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد منول. جلد اول، پیشین، ص ۳۳۹.

۱۳۹. همان، ص ۳۳۴.

۱۴۰. همان، ص ۳۳۲.

۱۴۱. همان، ص ۳۳۱-۳۳۳-۳۳۵.

۱۴۲. سیاحتنامهٔ شاردن. جلد چهارم، پیشین، ص ۴۹.

۱۴۳. باستانی‌پاریزی، پیشین، ص ۲۴۶.

۱۴۴. تاریخ ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۱۶۶.

۱۴۵. همان.

۱۴۶. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد منول. جلد اول، پیشین، ص ۳۴۱.

۱۴۷. تاریخ ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۵۶۶.

۱۴۸. باستانی‌پاریزی، پیشین، ص ۱۲۶-۱۲۸.

نبوده‌اند.^{۱۴۹} مقدار زیادی انگور خشک می‌شده و برای تهیهٔ سوز بکار می‌رفته است. شاردن تنها به‌وجود دوازده تا چهارده نوع انگور بنفش و سرخ و سیاه اشاره می‌کند و به‌قول وی شراب اصفهان از انگور نوع کشمش تهیه می‌شده. وی در عین حال انگور اصفهان را بهترین نوع انگور ایران می‌دانسته.^{۱۵۰}

در این دوره بر اثر رشد و توسعهٔ روابط کالا — پولی روستاییان محصول درختان خودرو و وحشی را نیز جمع‌آوری می‌کردند و در بازارها بفروش می‌رساندند.^{۱۵۱}

کشت نخل خرما در خوزستان، جلگه‌های پست فارس، سیستان و بویژه کرمان، بسیار متداول بود. جنس خرمای ایران بسیار مرغوب بود و به هندوستان و دیگر کشورها صادر می‌گردید. بهترین خرمای آن دوره نیز در جهرم بعمل می‌آمد.^{۱۵۲}

کشت پرتغال در کرانه‌های بحر خزر زواج داشت، و پرتغال مازندران به خارج صادر می‌شد. انار یزد و شیراز و پیاز درشت خراسان نیز به خارج صادر می‌شد.^{۱۵۳}

پرورش گل‌نسترن و تولید روغن گل و گلاب در فارس رونق داشت. ظاهراً در اوایل قرن یازدهم میلادی ایرانیان شیوهٔ تولید روغن گل را از هندیان اخذ کردند. روستاییان نیز در مجاورت شهرها به کشت گل برای فروش می‌پرداختند.^{۱۵۴}

در قرن یازدهم هجری قمری پرورش کرم ابریشم به اوج خود رسید. اولتاریوس تولید ابریشم خام را بیست هزار عدل و شاردن آن را بیست و دو هزار عدل (هر عدل معادل ۱۱ کیلو) تخمین می‌زنند. به گفتهٔ شاردن تولید ابریشم خام گیلان دوهزار، مازندران دوهزار، خراسان سه هزار، آذربایجان سه هزار، قره‌باغ دوهزار و گرجستان دوهزار عدل بود. از این مقدار تنها در حدود یک هزار عدل در ایران مصرف می‌شد، و بقیه به هندوستان و اروپا صادر می‌گردید.^{۱۵۵} معمولاً در برابر صدور ابریشم، کالاهای اروپایی، بویژه ماهوت، وارد می‌شد. تجارت ابریشم غالباً در دست ارامنه بود، و عده‌ای از آنها از این راه ثروت فراوانی بهم رسانیدند.^{۱۵۶}

ایلات گله‌های بزرگ بز و گوسفند داشتند. گذشته از ایلات، سلاطین صفوی و مالکان نیز گله‌های متعددی را صاحب بودند. به گفتهٔ شاردن گله‌های ایلات بسیار بزرگ بوده‌اند، و در یک مورد گلهٔ عظیمی را به چشم دیده که به‌قول وی «از یک سر آن تا سردیگرش دو ساعت طول کشید تا آنرا طی کردم».^{۱۵۷}

گله‌های بز فراوان بودند، و محصولات شیری آنها به انضمام نان و میوه و سبزی غذای اصلی

۱۴۹. میاهتنامهٔ شاردن. جلد چهارم، پیشین، ص ۷۸-۷۹-۷۹.

۱۵۰. همان، ص ۷۹.

۱۵۱. تادیک ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۵۶۸.

۱۵۲. همان، ص ۵۶۷، و نیز میاهتنامهٔ شاردن. جلد سوم، ۱۳۳۶. ص ۳۳۸-۳۳۹.

۱۵۳. تادیک ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۵۶۷.

۱۵۴. کشاورزی و مناسبات ادبی در ایران عهد مغل. جلد اول، پیشین، ص ۳۳۹-۴۰۱.

۱۵۵. تادیک ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۵۶۷-۵۶۸.

۱۵۶. باستانی یادریزی. پیشین، ص ۱۱۴، ۱۱۷-۱۱۸.

۱۵۷. میاهتنامهٔ شاردن. جلد هشتم، پیشین، ص ۲۸۰.

طبیقه تولیدکننده را تشکیل می‌دادند. و از آنجا که حمل و نقل کاروانی رونق داشت، اسب و شتر فراوان یافت می‌شدند، و سیاحان از کثرت آن سخن رانده‌اند.^{۱۵۸}

در این دوره، و بطور کلی در قرون وسطی، ایرانیان به‌خصوص خاکها و گیاهان مختلف آگاهی داشتند. این آگاهی نشان دهنده این امر است که فن زراعت در این سرزمین از پیشرفت چشمگیری برخوردار بوده است. تألیفاتی نیز که درباره فن کشاورزی وجود داشته، بیانگر این واقعیت‌اند. مثلاً، دائرة المعارف فارسی به نام *فیه فاعله علائی* که در اوایل قرن دوازدهم میلادی تنظیم و تحریر شده و کتاب *الاحیاء والاموات* رشیدالدین فضل‌اله همدانی، معرف شناخت زراعی آن دوره‌اند. در دوره غازان خان نیز کتاب *علم فلاح و باغبانی* اطلاعات جالبی درباره فن زراعت ارائه می‌دارد. دائرة المعارف دانش نامه جهان که در نیمه دوم قرن نهم هجری قمری تصنیف شده است، بخشهایی در مورد تجسس آب چشمه، کاریز و چاه، و نیز شیوه‌های تفحص محل آبهای تحت الارضی دارد. در سال ۹۲۱ هجری قمری نیز کتاب *ادشادالزراعه* که رساله جالبی در فن کشاورزی است، تألیف شد. بخشی از این کتاب به شناسایی خاک، قلمه زدن و دیگر مسائل مربوط به زراعت در ناحیه هرات می‌پردازد و شیوه‌های کشت و زرع خاکهای گوناگون را برمی‌شمارد.^{۱۵۹}

در ایران توسعه کم خرج سطح زیر کشت در نقاطی امکان پذیر بوده که زمین و آب محدودیتی نداشته‌اند. بدین ترتیب، در قرون وسطی توسعه کم خرج شیوه‌های زراعت و روش کشت متناوب (سه کشتی) مقدور نبوده است چرا که در بیشتر نقاط ایران مقدار آب محدود، و در نتیجه زمین قابل کشت کم بوده است. از این روی، از آنجا که در اراضی که آبیاری می‌شدند، آبیاری پرخرج بوده است، روش تبدیل کشت بیشتر متداول بوده. در این روش یک قطعه زمین معین سالیانه چندبار کشت می‌شد، بدین معنا که بعد از غلات بقولات، یونجه و یا صیفی کشت می‌گردیده، البته، ترتیب کشت در مناطق مختلف فرق می‌کرد. در بسیاری از نقاط ایران نیز سالیانه دو محصول برداشت می‌شد. کشت اول در پاییز یا زمستان (زمستانی یا شتوی)، و کشت دوم در بهار یا تابستان (تابستانی یا صیفی) صورت می‌گرفت. کشت تابستانی و زمستانی بی‌دری در قطعه زمین واحدی انجام می‌گردید.^{۱۶۰}

در کتاب *ادشادالزراعه* از تبدیل کشت و تواتر کشت انواع مزروعات در یک قطعه زمین واحد سخن رفته است.^{۱۶۱} شاردن نیز در این باره چنین می‌نویسد:

«در مجاورت شهرهای بزرگ زمین هرگز روی استراحت بخود نمی‌بیند، فی‌المثل بمحض اینکه میوه‌ای چیده شد، چیز دیگر در آن میکارند.» و «بعد از دویاسه سال زمین کود داده خشک می‌گردد، در اینموقع فی‌النور آنرا از نوتوقیت می‌کنند،

۱۵۸. تاریخ ایران، جلد دوم، پیشین، ص ۵۶۸-۵۶۹.

۱۵۹. بهرامی، پیشین، ص ۶۶ و کشاورزی و مناسبات ادبی «د ایران عهد مغول. جلد اول، پیشین، ص ۳۰-۴۱.

۱۶۰. همان، ۲۳۶-۲۳۸.

۱۶۱. قاسم بن یوسف ابونصری هروی، *ادشادالزراعه*، ۱۳۴۶، ص ۵۴-۵۸.

آبیاری می نمایند، و از نو قدرت اولیه تجدید می گردد^{۱۶۲}».

به گفته شاردن درباره ای از اراضی نیز جو دیوار در سال برداشت می شده است.^{۱۶۳} و از آنجا که به سبب رواج روش کشت پی در پی حاصلخیزی خاک کاهش می یافت، کتابهای مربوطه فن کشاورزی، مانند اشداد الزداعه، به مقدار کود و نوع کودی که برای انواع مختلف خاکها ضروری بود، اشاره کرده اند.^{۱۶۴} شاردن نیز درباره استعمال کود انسانی و حیوانی در واحه اصفهان چنین می نویسد:

ایرانیان علاوه بر آبیاری اراضی مزروعی، از فضولات... استفاده می نمایند. در ایران برای تقویت نیروی زمین... روستائیان بدقت تمام زباله های شهرها را جمع-آوری می کنند، و درگونی بر پشت الاغ بار کرده، بمسکن خویش برمی گردند؛ و این خرج مهمی برایشان ندارد...

مشاهده می شود که روستائیان بعد از خالی کردن بار الاغها و قاطرهای خویش در بازار، بیلی در دست در حین مراجعت مشغول پاک کردن چاههای فضولات، و بار کردن آن به چهارپایان خویش می باشند.

خانه هائیکه فاقد چاه در کوچه می باشد، با دهاتیان دقیق و مواظب قرار و مداری گذاشته اند، و دارای یک درآسی هستند، یعنی روستائیان مالانه هدیه ای از میوه جات بصاحبخانه تقدیم می دارند، و این ورودیه آنها به عمارت مربوطه بشمار می رود. اینان بدقت تمام هر هفته بدان خانه، مخصوصاً بمنازل متمکنین می روند، تا بهتر خر خود را بار کنند. خر بزه زارها و اراضی خیار کاشته را که نیازمند کود گرم می باشند، با فضولات کبوتران و مدفوعات انسانی تقویت می کنند. دهقانان مدعی هستند که در کیفیت میوه هائی که در اراضی تقویت شده با فضولات و مدفوعات چاههای اشخاصی که بمثل اروپائیان بسیار گوشت می خورند و شراب می نوشند بار می آید، اختلاف شایان توجهی مشاهده می شود. این کودها را همانطوریکه وارد اراضی ده می شود، بکار نمی برند چون در آنصورت به نیروی حرارت خاک را می سوزاند.

دهقانان این فضولات را در کودال حیاط خود در طول تمام تابستان انبار می کنند، و هنگامیکه حفره نیمه پر شد، سر آنرا با خاک پر کرده می پوشانند. برف و بارانیکه زود می آید، آنرا کاملاً بعمل می آورد، و مدت دو سال همینطور می ماند، و در خاتمه مدت مزبور کود مصرفی بوجود می آید. ایرانیان سه قسم کود دارند؛ نخست قاتی-پاتی (زباله و آشغال و غیره)، دوم فضولات گنداب در شهر، و چاههای شخصی که با بیلی جمع آوری می گردد، و بهیچوجه مخلوط با خاک نمی باشد، سوم مدفوعات کبوتران.^{۱۶۵}

۱۶۲. سیاحتنامه شاردن، جلد چهارم، پیشین، ص ۳۰۹.

۱۶۳. همان.

۱۶۴. اشداد الزداعه، پیشین، ص ۵۴-۵۸.

۱۶۵. سیاحتنامه شاردن، جلد چهارم، پیشین، ص ۳۰۸-۳۰۹.

جمع کردن سرگین کبوتران که یکی از انواع با ارزش کود بشمار می‌آمده، نیز همواره در ایران مرسوم بوده است.^{۱۶۶} شاردن دربارهٔ جمع‌آوری و اهمیت سرگین کبوتران چنین می‌نویسد:

در کلیهٔ نواحی امپراتوری ایران کبوترهای اهلی و وحشی وجود دارد؛ ولی کبوتر وحشی بمقدار بسیار کثیری مشاهده می‌شود و چون فضلهٔ این پرنده برای خریزه‌زار کود بسیار خوبی بشمار می‌رود، در سرتاسر کشور با مواظبت و دقت شایان توجهی تعداد عظیمی کبوتر پرورش داده می‌شود... در حوالی اصفهان بیش از سه هزار کبوترخان می‌شمارند، و تمامی اینها چنانکه سن دیده‌ام، بیشتر برای تحصیل کود ساخته شده است، نه برای پرورش و تغذیهٔ کبوتران...^{۱۶۷}

در قرون وسطی در ایران برای شخم و خرسنگوبی و نیز در آبیاری بوسیلهٔ چاهها، و در مواردی در آسیابها، حمل کود، غلات و میوه و غیره، از گاو نر استفاده می‌شده است. غالباً برای شخم یک جفت گاو را به گاوآهن می‌بسته‌اند. در ایران خیش سنگین و سبک‌تر از چوب بوده است، و تنها میلهٔ میخی شکل شیارکننده تیغه‌ای فلزی داشته. خیش سبک متداولتر بوده است. لیکن در پاره‌ای از نقاط غربی و شمال غربی ایران و نواحی کوهستانی از خیشهای سنگین که توسط هشت جفت گاو کشیده می‌شده‌اند، استفاده می‌کرده‌اند.^{۱۶۸} اولتاریوس دربارهٔ خیش سبک و سنگین می‌نویسد:

ایرانیان نیز برای شخم زمین خیش بکار می‌برند. در جاهایی که زمین سخت و رس‌دار باشد، مثل اراضی ایروان و ارمنستان، خیشها چنان بزرگند که از ۱۲ تا ۲۴ گاو میش‌بان می‌بندند و چهار نفر برای هدایت آن لازم است— شیار این خیشها یک فوت (پا) عمق و دو فوت عرض دارد.^{۱۶۹}

خیش سبک به یک جفت گاو احتیاج داشته است، ظاهراً در ایران بیشتر چنین بوده، مثلاً، رافائل-دومان که در قرن یازدهم هجری قمری به ایران سفر کرده، دربارهٔ خیش سبک در واحهٔ اصفهان چنین نوشته است:

اینجا (در ایران) گاوهای نر تاحدی ضعیف میباشد و از لحاظ بزرگی و نیرو بهیچوجه با گاوهای ما مشابهت ندارند. گذشته از این، ایشان (ایرانیان) نیازی باینکه چهار یا شش گاو نر را به خیش ببندند، ندارند زیرا که فقط زمین را می‌خراشند و حال آنکه در فرانسه زمین را می‌شکافند و شخم می‌زنند. ایشان (ایرانیان) در مورد اینکه زمین را شخم بزنند و شیار بکشند و قطعات خاک را خرد کنند و خاک شخم زده را صاف کنند— نیز مانند ما عمل نمی‌نمایند.^{۱۷۰}

شاردن نیز دربارهٔ ابزار شخم به نحو دقیقتری سخن گفته است:

شخم بوسیلهٔ گاوآهن که بوسیلهٔ گاوهای لاغری کشیده می‌شود، بعمل می‌آید.

۱۶۶. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد اول، پیشین، ص ۲۴۵.

۱۶۷. مباحثات شاردن. جلد چهارم، پیشین، ص ۱۲۳.

۱۶۸. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد اول، پیشین، ص ۲۴۷-۲۵۳.

۱۶۹. به نقل از اولتاریوس، در همان، ص ۲۵۲.

۱۷۰. به نقل از رافائل دومان، در همان.

گاوهای ایران همانند مال ما (اروپائیان) چاق نمی‌باشند؛ خیش را بشاخ حیوان نمی‌بندند، بلکه با دایره‌ای بسینه‌اش تعبیه می‌کنند. گاوآهن خیلی کوچک، و بالنتیجه تیغه‌اش فقط سطح زمین را خراش می‌دهد؛ و بتدریج که شیارها احداث می‌شود، شخم‌زنان کلوخه خاکها را بوسیله تخماتهای درشت چوبی و با مسلفه خرد می‌کنند؛ این آلت کوچکی است که دارای دندانهای کوچکی می‌باشد، و آنگاه بوسیله بیلای زمین را مسطح، و همانند قطعات اراضی باغچه مربعاتی درست می‌کنند، و در اطراف آن نیه‌هایی بارتفاع یک پا، یا کمتر و بیشتر بر حسب مقتضیات آبیاری بوجود می‌آورند. مقدار آبی که برای آبیاری مربعات ضرورت دارد، معادل میزانی است که یک مرغابی بتواند در آن‌شنا بپردازد؛ و بدین طریق برای باغ و بوستان هر هفته آب می‌دهند.^{۱۷۱}

عمق شیار خیشهای سبک بسیار کم بوده است، و بدین سبب به ناچار چندین بار شخم زمین تکرار می‌شده. مثلاً در کتاب اشداد الزداعه آمده است که برخی از خاکها به چند کثرت شخم نیاز داشته‌اند.

بدین ترتیب خیش ایرانی در قرون وسطی کمتر تغییر یافته است، و ابتدایی باقی می‌ماند. البته، عدم تکامل خیش در کنار شیوه‌های متکامل فن فلاحات و زراعت، مؤسسات آبیاری زمینی و زیرزمینی، و نیز پیشرفتهای حاصل در تولید پیشه‌وری، متناقض نظر می‌آید. ظاهراً دلیل عمده عدم تکامل خیش این بوده که خیش در بسیاری از موارد در اختیار روستاییان بوده است، در حالی که آنها غالباً بذر را از ارباب دریافت می‌داشته‌اند. از این روی روستاییان امکانات بهتر ساختن خیش را نداشته‌اند چرا که روابط انسانها در تولید نه قدرت مالی و نه انگیزه معنوی برای چنین کاری را فراهم می‌آورده. پطروشفسکی به حق در این باره چنین می‌نویسد:

برای عقب‌ساندگی آلات کشاورزی فقط یک توجیه می‌توان یافت و بس: باین معنی که ریشه این عقب‌ساندگی، نه در وضع فنون و صنعت بلکه، در روابط اجتماعی ایران زمان قرون وسطی بوده — ایران در آنزمان قادر بتولید آلات کشاورزی بهتر و عالیتر و مکملتر بوده است ولی جامعه فتودالی ایران مانند دیگر کشورهای آسیای غربی و افریقای شمالی در این زمینه مشوق و محرک ترقی نبوده است. اگر آلات کار تکمیل می‌یافت مخارج تولیدات کشاورزی افزوده میشد. ولی نه روستائی که مقید و وابسته به مالک فتودال بوده در زیر بار شیوه مزارعه و بیغار و بهره و مالیات مالک و دولت خرد شده بود در این افزایش هزینه ذینفع بود و نه مالک فتودال که از خود زراعتی اربابی نداشت و بدین سبب در اندیشه توسعه تولیدات کشاورزی نبود؛ زیرا محصول اضافی را که مالک مزبور — بصورت بهره — مأخوذ میداشت، بخشی از آنرا مستقیماً خود وی و خانواده‌اش و نوکران نظامی و آدمهایش مصرف میکردند و قسمتی را هم در رباخواری و بازرگانی بکار می‌انداخت

۱۷۱. اشداد الزداعه. پیشین، ص ۵۴-۵۸. و نیز کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهدمنول. جلد اول، پیشین، ص ۲۵۵-۲۵۶.

و چیزی صرف تکمیل کشاورزی نمی‌کرد. باضافه، هزینه تولیدات کشاورزی — از قبیل خرید عوامل (گاو کاری) و بذر — خودگزارف بود... روستائی بیابست این هزینه‌ها را بعهده‌گیرد و یا — چنانچه مالک متعهد سخارج سزبور میشد — میزان بهره اضافه میگشت. و در هر دو مورد این سخارج را روستائی از سهم محصول خویش میبرد. و بدیهی است که روستائی مایل نبود بجای آلات شخم قدیمی که از نیاکان خویش به ارث برده بود و نوع آن در طی قرنهای متمادی متناسب خاک و شرایط هر محل، بتدریج پدیده آمده بود — آلات سکل ترو بالضروره گران قیمت تری ابتیاع کند. بدین سبب به آلت کار چندان توجهی نمیشد و اهمیت برای آن قائل نبودند.^{۱۷۲}

خرمن کوبی نیز در خرسنگاه و در صحرا به کمک گاوان نر که با حرکتی دایره‌ای غله را لگد کوب می‌کردند، صورت می‌گرفت. در پاره‌ای از نقاط نیز خرمن کوب ابتدایی تری به کار می‌رفت. شاردن خرمن کوب دوره صفویه را بدین شکل توضیح می‌دهد:

ایرانیان بمانند ما (اروپائی‌ان) گندم را در انبار غلات با خرمن کوب نمی‌کوبند، بلکه در مزارع آنرا از خوشه جدا می‌سازند، بدین طریق: سنبه‌ها را توده‌وار، گرد بقطر سی تا چهل پا رویهم جمع می‌آورند، بدون این که از آسیب صاعقه یا دزد، مثل ماترس داشته باشند؛ آنگاه یک قسمت از آن را با سه شاخه بکنار کشیده در یک فضایی بپهنای سه تا چهار پا، از رویش سورتمه کوچکی را که دارای چرخهای آهنین است، عبور می‌دهند؛ درازای سورتمه در حدود سه پا و پهنایش دو باشد. قسمت بالایش (جلویش) که باریکتر از پایین است، مخصوص نشیمن راننده می‌باشد. قسمت پائین (عقب) که از چهار قطعه تخته چهار گوش تشکیل شده، در وسط مجهز به سه دانه تیرک است که بمنزله محور چرخها بشمار می‌رود؛ این چوبهای گرد، یا استوانه... می‌باشد، و از چرخهای دنداندار آهنین می‌گذرد. این چرخها بمانند سیخ گردان است جز اینکه دندانهایش تیزتر، و تقریباً بمانند اهره می‌باشد. هرگونه حیوانی از قبیل اسب، الاغ، گاو و قاطر را بر خرمن کوب می‌بندند، و هر بار قط از یک رأس از این چهار پایان استفاده می‌کنند، و آنگاه بسرکی روی آن می‌نشانند؛ و او نیز سرعت ارابه را میراند. چرخهای خرمن کوب خوشه‌ها را می‌برد و می‌شکند، و بدون اینکه سنبل خراب شود، چون از میان دندانها می‌لغزد؛ دانه‌ها را بیرون می‌ریزد. اشخاصی که در کنار ایستاده‌اند، خوشه‌ها را با سه شاخه بزیار ارابه هدایت می‌کنند، و دانه‌ها در نتیجه ثقلت مدام بیابین می‌روند. روستائی‌ان ایرانی بر حسب عظمت و مقدار توده محصول، تا هفت یا هشت دستگاه خرمن کوب پشت سرهم در اطراف یک کپه راه می‌اندازند؛ و هر چهارپایی سه یا چهار ساعت متوالی کار می‌کند، و بعد از انجام خدمت، او را از خرمن کوب باز می‌نمایند.^{۱۷۳}

۱۷۲. همان، ص ۲۵۸-۲۵۹.

۱۷۳. سیاحتنامه شاردن. جلد چهارم، پیشین، ص ۳۱۰-۳۱۱.

رافائل دومان نیز از نوعی خرمن کوب سخن می‌گوید که نام محلی آن «شؤن» بوده است:
 آنان (ایرانیان) برای دروگندم، آنرا از ریشه با داس می‌برند ولی دسته نمیکنند. و
 از آن در نقطه‌ای از مزرعه که برای خرمن صاف و کوییده شده توده‌ای میسازند...
 آنها عرابه گونه کوچکی دارند که روستایی... روی آن مینشیند. چرخهای آهنینی که
 عرابه بیاری آنها میچرخدگاه بتعداد بیست— سی هستند و قطر دایره هر یک قریب
 نیم فوت است. این آلت... شؤن... نامیده میشود. و قاطر ماده‌ای که چشمانش
 بسته است آنرا سیکشد و دائماً بدور آن توده گندم میچرخد. این آلت کاه را خرد
 میکند و دانه را از خوشه‌ها جدا میسازد.^{۱۷۴}

پاک کردن برنج نیز با وسایل دستی صورت می‌گرفته است. به گفته شاردن این عمل در
 هاونی چوبی انجام می‌شده. در بعضی نقاط نیز برنج پاک کنی درگودالی که یک مترواندی
 عمق و طول داشته است و جدار آن از آجسر پوشیده بوده، بوسیله میله‌ای که حلقه آهنی
 داشته است، صورت می‌گرفته. به گفته شاردن کسانی که بندگان بسیاری داشته‌اند، با وسایل
 دستی به پاک کردن برنج می‌پرداخته‌اند.^{۱۷۵}

مبارزه با آفات کشاورزی نیز در ایران قرون وسطی شناخته شده بوده است، و رسالات
 مربوط به کشاورزی به این اسر پرداخته‌اند. نزهت نامه علانی و کتاب علم فلاح و زراعت
 که در قرن دهم هجری قمری منتشر شده به امر مبارزه با آفات اشاره کرده‌اند. البته، مبنای
 توصیه‌های این رسالات برای برطرف ساختن و از بین بردن آفات گاهی بر مبنای تجربه و گاهی
 بر مبنای معتقدات و خرافات عامه، قرار داشته است.^{۱۷۶}

رشد و توسعه اقتصاد کالا— پولی در قرنهای دهم و یازدهم هجری قمری، و نیز
 گسترش شهرها، اربابان و دولت را بر آن داشت تا قسمتی از بهره مالکانه را به نقد دریافت
 کنند و گاهی آن را افزایش دهند. لیکن افزایش بهره مالکانه همراه با اهمیت حیات چادر نشینی
 در زندگی اقتصادی— اجتماعی کشور، به سود رشد بیشتر نیروها نبود. از این روی، به رغم
 رشد نسبی آن دوره، به گفته شاردن حتی یک دوازدهم اراضی کشور مزروع و مسکون نبوده
 است و حاصلخیزترین اراضی به سبب تقلیل عده نفوس بی آب و نکاشته می‌ماند.^{۱۷۷} در حالی
 که به قول شاردن «خزانة شاه یک گودال بی انتهای واقعی [بود] زیرا همه چیز در آن ناپدید
 [می‌شد] و مقدار اندکی از آن خارج [می‌گردید]». «^{۱۷۸} مازاد تولید غالباً مصرف می‌شد و
 بخش مهمی از آن به مصارف تجملی و بیهوده می‌رسید؛ مثلاً، به گفته شاردن شامسلیمان روزی
 هزار تومان خرج می‌کرده است»^{۱۷۹} جواهرات خواهر شاه عباس دوم چهل هزار تومان قیمت

۱۷۴. به نقل از رافائل دومان، در کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد منول. جلد اول، پیشین، ص ۲۶۱.

۱۷۵. سیاحتنامه شاردن. جلد چهارم، پیشین، ص ۳۱۱-۳۱۲.

۱۷۶. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد منول. جلد اول، پیشین، ص ۲۹۲-۲۹۳.

۱۷۷. تاریخ ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۵۷۰.

۱۷۸. سیاحتنامه شاردن. جلد هشتم، پیشین، ص ۳۰۵.

۱۷۹. همان، ص ۳۶۳.

داشته است؛ به گفته شاردن سینی طلایی که وی با خواهر شاه عباس دوم معامله کرده است ششصد اونس وزن داشته؛^{۱۸۰} یکی از بستگان شاه عباس دوم کلکسیون گران قیمتی از ساعت‌های اروپایی داشته است و در کاخی بزرگ و زیبا زندگی می‌کرده؛ شاردن بهای تاج، شمشیر و خنجر مرصع حاضران در جشن تاجگذاری شاه سلیمان را بیش از صد هزار تومان تقویم کرده؛ جشن عروسی پسر بزرگ خوانسار شاه سلیمان با دختر دیوان پیگی چهارده روز ادامه داشته است و چهار صد هزار لیره خرج برداشته.^{۱۸۱} از این روی به رغم اعتلای نسبی کشاورزی در قرن یازدهم هجری قمری، بتدریج در اواخر قرن یازدهم و در اوایل قرن دوازدهم هجری قمری گرایشهای ارتجاعی در کشاورزی ایران نمایان شدند. تسلط روابط فئودالی و دوام زندگی چادرنشینی رشد نیروها را مانع شدند. افزایش مصارف دستگاه اداری دولت و فئودالها موجب بالا رفتن مالیاتهای کشاورزان، پیشه‌وران، تجار و حتی چادرنشینان گردید. و در واقع در اوایل سلطنت شاه سلطان حسین میزان این مالیاتها دو تا سه برابر افزایش یافتند. مالیاتهای گزاف نیز فقر روستاییان را بیشتر کرد، و موجب فرار آنها از روستاها گردید. از این روی تقیدات روستایی گسترش یافتند و زمینه مساعدی را برای انحطاط کشاورزی و نیروهای آن فراهم آوردند.^{۱۸۲}

بدین ترتیب، کشاورزی ایران که از زمان ساسانیان تا زمان حمله مغول بطور کلی راه تکامل را پیمود، رشد آن بر اثر هجوم مغولها دچار وقفه گردید. در دوره مغولها نیروهای عامل در تولید کشاورزی سقوط کردند، و زندگی چادرنشینی گسترش یافت و در تضاد با زندگی مردم اسکان یافته قرار گرفت. در قرن هشتم هجری قمری کشاورزی از اعتلایی نسبی برخوردار گردید، اما سطح نیروهای عامل در تولید هرگز به سطح آن در آغاز قرن هفتم هجری قمری نرسید چرا که گرایشهای ترقیخواهانه کمتر و ضعیف‌تر از گرایشهای ارتجاعی و تمایل به انحطاط، که شامل روابط عقب مانده فئودالی و بهره‌کشی شدید می‌شدند، بودند. در قرن یازدهم نیروهای عامل در کشاورزی رشد کردند، و پیشرفتهایی در امر آبیاری، فن زراعت، تنوع محصولات—جز ابزار کشاورزی—پدید آمدند. لیکن تفوق روابط فئودالی و بالا بودن میزان بهره و تقیدات روستایی سوانعی اساسی بر سر راه تکامل نیروها در کشاورزی ایجاد کردند و انحطاط آن را باعث شدند.

۱۸۰. میاحتمانه شاردن. جلد سوم، پیشین، ص ۲۹۱.

۱۸۱. باستانی یاریزی، پیشین، ص ۲۱۴، ۲۰۸. برای مطالعه شیوه زندگی ثروتمندان عهد صفویه رجوع شود به همان، ص ۲۰۳-۲۲۰.

۱۸۲. تاریخ ایران، جلد دوم، پیشین، ص ۶۰۷.

۱۴

بیش عمومی تکامل نیروهای عامل در تولید در شهرها

تحول عمومی نیروهای اقتصادی شهرها در دوره اشکانیان و ساسانیان:

ایران در عهد اشکانیان همچنان در بازرگانی بین‌المللی نقش میانجی را ایفا می‌کرد، و کاروانها راههای بازرگانی آن را مورد استفاده قرار می‌دادند. در این دوره مراکزی بوجود آمدند که در بازرگانی ترانزیت تخصص داشتند. مراکزی نیز برای دلالان، عمال همه نوع حمل و نقل، کاروان‌دارها و تشکیلات دریانوردی برای حمل و نقل دریایی ایجاد شدند.^۱

در پایان قرن دوم و آغاز قرن اول پیش از میلاد از رونق بازرگانی و رفت و آمد کاروانها کاسته شد، چراکه به‌سبب مشکلات سیاسی و جنگهای داخلی حفاظت و امنیت شاهراهها رو به‌ضعف‌گذاری کردند. قبایل بدوی عرب به کاروانها شلیخون می‌زدند و رفت و آمد آنها را پرخطر می‌ساختند. از این روی رفت و آمد در راههای فرعی و دریایی، یعنی از خلیج فارس به کرانه‌های هندوستان، افزایش یافت.

در دوره اشکانیان سه راه عمده بازرگانی وجود داشتند. جاده استخر-کرمانیا-سیستان، ایران را به هندوستان مربوط می‌ساخت. یکی دیگر از راههای مهم این دوره که در عهد سلوکیان اهمیت بسیار یافت، جاده‌ای بود که از خلیج فارس آغاز می‌گشت و در مسیر دجله به سلوکیه می‌رسید و از آنجا به دورا-اوروپوس و سپس به مراکز بازرگانی سوریه منتهی می‌گشت. این راه به بازرگانی کرانه‌های فنیقیه، که بلاواسطه با یونان وارد داد و ستد می‌شد، یاری می‌رساند. در قرن دوم و اول پیش از میلاد نیز راه بازرگانی به چین اهمیت یافت. در این راه کالا از طریق ترکستان چین به‌سرو و سپس به شهر صد دروازه و اکباتان و سلوکیه حمل می‌شد.^۲

در این دوره صادرات ایران شامل پوست، پوستین، منسوجات، اشیاء چوبی، چهارپایان، پرندگان، برنج، زعفران، ادویه، منگهای قیمتی، قیر و روغن معدنی بودند. در عوض پاپیروس، اشیاء مفرغی، شیشه، ظروف سفالین، رنگ ارغوانی و مقدار زیادی اشیاء فلزی به‌سرزمین ایران

۱. Ghirshman، پیشین، ص ۲۸۳.

۲. همان، ص ۲۸۳-۲۸۵ و اشکانیان. پیشین، ص ۷۴-۷۵.

وارد می‌شد. فولاد چین و هند نیز از طریق ایران به بین‌النهرین و سوریه صادر می‌گشت. پادشاهان اشکانی نیز از گسترش بازرگانی حمایت می‌کردند چرا که حقوق گمرکی یکی از منابع مهم عواید خزانه سلطنتی بود.^۲

سبنای پولی دولت اشکانیان برنقره استوار بود، و در قرن دوم پیش از میلاد از لحاظ تسهیل بازرگانی و داد و ستد با روم، پول اشکانیان از حیث وزن با دینار رومی برابر گردید. لیکن در قرن اول میلادی جنس فلز سکه‌ها خراب شد و از وزن آنها کاسته گردید.^۳ پول در شهرها در جریان بود. در روستاها کمتر سبالات پولی رواج داشت و بطور کلی اقتصاد طبیعی بر اقتصاد جاسعه حاکم بود. صنایع دستی و تولید کالایی ساده نیز در شهرها رواج داشتند.

صنایع دوره سلوکیان و اشکانیان تحت تأثیر صنایع یونان بودند. در واقع تأثیر متقابل صنایع یونان و شرق زمین بر یکدیگر آشکارا در صنایع این دوره تجلی می‌یابند. ورود یونانیان به ایران هم موجب ترقی و رونق سبالات بازرگانی میان شرق و غرب شد و هم به نزدیکی و نفوذ متقابل فرهنگ‌های متفاوت انجامید. البته، تماس متقابل دو تمدن شرقی و یونانی در این دوره، در زمینه نهاد‌های سیاسی و زندگی اجتماعی نیز قابل ملاحظه است.

به هرگونه، در دوره اشکانیان ظروف سفالین غالباً ساده و بی‌آرایش بوده‌اند. این ظروف در اکثر موارد برای رفع نیازسندهای زندگی روزمره بکار برده می‌شده‌اند. از کارهای جدید و تخصصی این دوره صنعت لعاب دادن سفال بوده. صنعتگران این دوره لعاب را نسبتاً ضخیم می‌داده‌اند، و در نتیجه، تنها ساده‌ترین نقش‌ها ممکن بود از زیر آن نمایان گردد. معمولاً این لعاب‌ها نیز یک رنگ بوده‌اند. خمره‌های بزرگ نیز جهت انبار کردن آذوقه و غیره، ساخته می‌شدند. داخل پاره‌ای از آنها را قیراندود می‌کردند تا برای نگهداری روغن و سایر مایعات از آنها استفاده شود. چراغ‌های این دوره نیز سفالی بوده‌اند. ساده‌ترین آنها عبارت بودند از ظروف مدوری که یک طرف آن نوله‌ای برای قرار دادن فتیله داشته‌اند. ظروف آبخوری و کاسه نیز به اقسام مختلف ساخته می‌شده‌اند.^۴

سنگبری در این دوره رونق داشته، اما از لحاظ اصول فنی و صنعتی چندان قابل توجه نبوده است و به پای گچ‌بری این دوره نمی‌رسیده.^۵

در باره فلزکاری دوره اشکانیان، به جز در مورد ضرب سکه‌های سسی و نقره‌ای، اطلاعات قابل ملاحظه‌ای در دست نیستند. ظاهراً در این دوره بزرگترین ضرابخانه‌ها در اکباتان و تیسفون قرار داشته‌اند. بسیاری از این سکه‌ها نیز دارای ارزش صنعتی بوده‌اند. لیکن از آنجا که صنعتگران موظف بودند کار زیاد و مهمی را در سنت کوتاهی به پایان برسانند، از این روی نصاب این سکه‌ها به خوبی و وقت نقوش دیگر این دوره نیستند.^۶

۲. Ghirshman، پیشین، ص ۲۸۳-۲۸۵.

۳. اشکانیان، پیشین، ص ۶۴-۶۷.

۴. ج. کریستی ویلسن، قادیخ صنایع ایران، ۱۳۱۷، ص ۸۵-۹۱.

۵. همان، ص ۹۵-۹۶.

۶. همان، ص ۱۰۰-۱۰۱.

از منسوجات عهد اشکانیان نیز نمونه‌های زیادی بدست نیامده‌اند. لیکن چنه تکه پارچه ابریشمی این دوره در سرزمین کشف شده‌اند. در ناحیه لولان در منتهی‌الیه شرقی ایران امروز چند تکه ملبله دوزی و قلاب دوزی پیدا شده که ظاهراً متعلق به این دوره بوده‌اند. بیشتر پارچه‌های ابریشمی در اوایل دوره اشکانیان از چین به ایران وارد می‌شدند و تا زمان ساسانیان ورود ابریشم از چین متداول بوده. در دوره ساسانیان پرورش کرم ابریشم و صنعت بافت پارچه‌های ابریشمی در ایران رواج یافت و به سرعت متداول گشت.

در عهد اشکانیان فن بافتندگی متداول در چین در شرق ایران رواج داشته است و بتدریج که این فن به غرب ایران برده شد، بافتندگان ایرانی تغییراتی در آن بوجود آوردند. نمونه‌های چینی این بافت را دوتار و یک بود تشکیل می‌داد که بود در وسط دوتار با بافت ساده قرار می‌گرفت و پارچه، چه در رو و چه در پشت، تارنما می‌گردید. در ایران نیز همین نوع بافت بکار می‌رفت، اما از یک تار و دو بود استفاده می‌شد. در این بافت تار در میان دو بود قرار می‌گرفت و پارچه از هر دو بود نما بود و نخ تار در طرفین پارچه دیده نمی‌شد.^۸

پادشاهی اشکانیان در آغاز قرن سوم میلادی رو به انقراض نهاد. اقتصاد کشور بر اثر جنگهای فرسوده‌کننده با رومیان، و بویژه بحران عمومی برده‌داری در غرب امپراتوری که از لحاظ اقتصادی جنبه قطعی داشت، ضعیف گردید. شکلهای جدید بهره‌کشی رواج یافتند. تا این که حکومت ساسانیان اتحاد سرزمینهای ایرانی زبان را از نو تحت حکومت واحدی بوجود آورد.

در دوره ساسانیان حاصلخیزترین اراضی و شهرهای مهم ایران همچنان در ناحیه غربی امپراتوری قرار داشتند، و راههای بازرگانی آن این منطقه را به بندرهای دریای مدیترانه و ارمنستان و آلبانی و گرجستان و لازیکا، و سواحل خلیج فارس و جنوب عربستان می‌پیوستند. اقتصاد این عهد بر کشاورزی استوار بود و اقتصاد طبیعی بر آن تسلط داشت. لیکن بازرگانی به خاطر سوقیت جغرافیایی ایران رشد یافت و پیشرفت پیشه‌ها و حرفه‌ها محسوس بود.^۹ پول بیشتر از گذشته به گردش افتاد، اگر چه گردش آن تنها به شهرها و بازرگانی خارجی محدود می‌گردید. مسکوکات ساسانی که غالباً به نقره و سرب می‌شدند، به مقدار وسیعی در سادات بازرگانی در گردش بود. وزن واحد مسکوک نقره ساسانی هم وزن مسکوک اشکانی بود. بتدریج با گسترش بازرگانی، و در نتیجه، ضرورت افزایش ضرب سکه، نیز ضرب سکه دقت سابق را از دست داد و از ارزش صنعتی آن کاسته شد. در اواخر دوره ساسانیان نیز سکه‌های متعددی در نقاط مختلف سرزمین ایران بوجود آمدند.^{۱۰}

رواج واقعی برات نیز مربوط به این دوره است و بانکداران یهودی بابل و مؤسسات مشابه ایرانی در بهجریان انداختن آن مؤثر بودند. در واقع از دوره ساسانیان به بعد برات بصورت سند تملک درآمد. مؤسسات بانکی نیز که در دست ایرانیان و یهودیان قرار داشتند، در بسیاری از اوقات سادات پولی را به وسیله اسناد مکتوب انجام می‌دادند. با انجمن، مزد

8. Hase E. Wulff, *The Traditional Crafts of Persia* 1966, PP. 173-5.

9. Ghirshman, پیشین، ص ۳۴۱ تاریخ ایران، جلد اول، پیشین، ص ۱۴۱-۱۴۲.

۱۰. ویلمن، پیشین، ص ۱۱۲-۱۱۳.

و حقوق بسياری از سپاهيان، ديبران و کارگران شهری بصورت جنسی پرداخت می‌شد و ماليات نیز به‌جنس دریافت می‌گردید. بدین ترتیب، به‌رغم گسترش مبادلات پولی در شهرها، اقتصاد طبیعی حاکم بود.^{۱۱}

در عهد ساسانیان بازرگانی خارجی رونق داشت و شامل کالاهای گرانبها و مصنوعات تجملی می‌شد که مورد استفاده دربار ساسانی و طبقه اشراف بود. البته باید در نظر داشت که اهمیت بازرگانی در ایران قرون وسطی همواره به‌دو مسأله مربوط بوده است: نخست مسأله موقعیت جغرافیایی ایران، و دوم سطح تکامل اقتصادی، فقدان جنگهای خارجی و هرج و مرج داخلی. ایران از دیرباز شاهراه میان آسیا و دریای مدیترانه و دریای سیاه بوده، و اغلب رفت و آمدهای بازرگانی ملل مغرب‌زمین به‌آسیای مرکزی و خاور دور از طریق ایران انجام می‌گرفته است. از این روی سهم‌ترین عاملی که از آغاز فتوداليسم در ایران به‌رشد بازرگانی کمک کرده است، همانا موقعیت جغرافیایی ایران بوده است، و نه اهمیت سطح تکامل اقتصادی و یا ویژگیهای «آسیایی» این سرزمین.

بازرگانی خاور و روم و بیزانس از طریق ایران انجام می‌شد. کالاها از مغرب و از طریق بین‌النهرین شمالی و یا جنوب غربی ارمنستان به‌ایران و آسیای میانه حمل می‌شدند و از آنجا به‌چین و شمال هندوستان ارسال می‌گردیدند. در این داد و ستد خرید و حمل و نقل ابریشم نقش مهمی داشت. در این دادوستد ابریشم مقام نخستین را اشغال می‌کرد و بدین سبب شاهراه اصلی که از راه خشکی به‌چین می‌رفت، به‌نام «راه ابریشم» معروف گردید. در واقع، طی قرنهاي سوم و چهارم میلادی به‌رغم انحطاط اقتصادی-اجتماعی اسپراتوری روم، مصرف ابریشم کم و بیش در سطح قبلی باقی ماند.^{۱۲}

ساسانیان تجارت ترانزیت ابریشم و سایر کالاهای ترانزیت را تحت نظارت خود درآوردند، و مدت سه‌قرن بر سر این مسئله بین ایران و روم شرقی درگیری ایجاد گردید. بیزانس مجبور بود کالاهای مورد نیاز خود، بویژه ابریشم چین، را از طریق ایران وارد کند چرا که بتدریج آن راههای خشکی و دریایی‌ای که بیزانس را به‌شرق آسیا مربوط می‌ساخت، تحت نظارت ایران درآمد. مهم‌ترین کالایی که بصورت ترانزیت از ایران می‌گذشت، ابریشم بود. لیکن چون ایرانیان مقدار بسیاری از ابریشم خام چین را به‌خود اختصاص می‌دادند، قادر بودند محصولات خویش را به‌قیمتهای گزاف به‌کشورهای دیگر بفروشند. البته، از قرن ششم میلادی به‌این سوی سردم بیزانس به‌کشت درخت توت و پرورش کرم ابریشم پرداختند و تا اندازه‌ای از وارد کردن ابریشم بی‌نیاز شدند.^{۱۳}

بهرگونه، کالاهایی که از طریق ایران به‌چین فرستاده می‌شدند، و سکه، سنگهای گرانبهای طبیعی و مصنوعي شام، مرجان و سروارید دریای سرخ، منسوجات شام و مصر و ادویه بودند. ایران نیز از سرزمینهای مجاور ظروف سفالین تجملی، مصنوعات شیشه‌ای سوری، فلسطینی و اسکندرانی وارد می‌کرد. مبادله منسوجات و تجارت پوشاک نیز مهم بود. عنبر از

۱۱. Ghirshman، پیشین، ص ۳۴۱-۳۴۲.

۱۲. L. Boulnois, *The Silk Road*, 1966, PP. 114-5.

۱۳. همان، ص ۱۱۵-۱۱۶.

دریای سیاه وارد می‌شد. پاپیروس نیز هنوز خریدار داشت، اگر چه در این دوره پارشمن (بوست) جایگزین آن گردید.^{۱۴}

در این دوره تجارتخانه‌های صادراتی که سابقاً همه چیز می‌فروختند، تخصص یافتند و تمایزی بین بازرگانی صادراتی و داخلی بوجود آمد. در نتیجه، تعداد دلان افزایش یافت.^{۱۵} بازرگانی خشکی در راههای کاروان رو قدیم صورت می‌گرفت. شاهراه بزرگی تیسفون را به حلوان و کنگاور و همدان متصل می‌ساخت. از همدان نیز راههای مختلفی منشعب می‌شدند. یکی از این راهها به سمت جنوب کشیده می‌شد و پس از عبور از خوزستان و فارس به خلیج فارس می‌رسید. راه دیگر به ری می‌رفت و از آنجا پس از گذشتن از کوههای گیلان و سازندران به دریای خزر می‌رسید و یا از راه خراسان و کابل به هندوستان می‌پیوست. راهی نیز از ترکستان و حوضهٔ تاریم به چین اتصال می‌یافت.^{۱۶}

در عهد ساسانیان شهرهای قدیمی بین‌النهرین و نواحی غربی ایران مرکز بازرگانی و دادوستد بودند. در این شهرها ایرانیان، سوریان، یهودیان و مردم اقوام دیگر زندگی می‌کردند. بازار در قلب این شهرها قرار داشت و کالاهای گوناگون نقاط مختلف در آن بفروش می‌رسیدند. با اینهمه، در این دوره، به سبب نضج روابط فتودالی، شهرنشینی در نقاط دیگر ایران کاهش یافت و غالب زمینداران در روستاها روزگار می‌گذراندند.^{۱۷} اما از آنجا که بازرگانی بین‌المللی رونق داشت، به رغم گرایش به روستانشینی در نزد مالکان، شهرنشینی، بویژه در قرن ششم میلادی، به آهستگی گسترش یافت. رونق بازرگانی و تولید کالایی ساده و گسترش راهها موجب رونق شهرهای قدیم و جدید شدند. رونق بازرگانی میان شرق و غرب تمرکز امور اقتصادی را بوجود آورد، و تمرکز امور اقتصادی خود به پدید آمدن مراکز بازرگانی، یعنی شهرها، یاری رساند. پیدایش مراکز بازرگانی نیز رشد حرفه‌ها را موجب گردیدند.

همانگونه که گفته شد، در این دوره شهرهای قدیم در غرب ایران همچنان مراکز عمدهٔ تولیدات پیشه‌وری و بازرگانی بودند. شهرهای جدیدی نیز که توسط شاهان ساسانی ساخته شدند «شهرهای شاهی»، مانند شاپور، گندی‌شاپور و نیشابور، در آغاز تکیه‌گاههای حکومت ساسانیان بر املاک آنها بشمار می‌آمدند و توسط نمایندگان دولت مرکزی اداره می‌شدند.^{۱۸} شهرهای خودمختار عهد سلوکیان و اشکانیان نیز در این دوره استقلال خود را از دست دادند. مبنای اقتصادی این دولت-شهرها برده‌داری بود. در قرن سوم میلادی برده‌داری رو به ضعف گذارد و دخالت شاهان ساسانی در امور شهرهای خودمختار افزایش یافت.^{۱۹} مثلاً، شوش در قرن چهارم میلادی از حق خودمختاری محروم گردید.^{۲۰} این شهر به دست شاپور

۱۴. ایران در زمان ساسانیان. پیشین، ۱۴۵-۱۵۰ Ghirshman، پیشین، ص ۳۴۲.

۱۵. همان، ص ۳۴۳.

۱۶. کریستن سن، پیشین، ص ۱۴۸.

۱۷. Ghirshman، پیشین، ص ۳۴۴.

۱۸. ولادیمیر گریگوریوویچ لوکوتین، تمدن ایران ساسانی، ۱۳۵۰، ص ۶۲-۶۵، ۱۰۲-۱۰۵.

۱۹. البته، شکل ظاهری سازمانهای مختلف این شهرها تا مدتی برجای ماند.

۲۰. همان، ص ۱۰۲.

دوم ویران گردید چنانکه مردم شهر در مقابل از دست رفتن استقلال خود مقاومت می کردند.^{۲۱} در واقع، تکامل روابط فئودالی، موجب دگرگونی وضع دولت-شهرها و تبدیل آنها به شهرهایی از نوع «شهرهای شاه» گردید. در قرن ششم میلادی نیز همراه با تمرکز جدیدی که در عهد ساسانی وجود آمد، شهرها مجدداً رونق یافتند و شهرهای جدیدی بنا شدند. بدین ترتیب، با سه‌تقسیم نقش دولت در بازگشتی بین‌المللی و فعالیتهای صنعتی مربوط به آن، از یک‌سوی وابستگی اقتصادی حکومت به اقتصاد شهرها افزایش یافت، و از سوی دیگر شهرها تحت تسلط دولت و دست نشاندهگان پادشاهان ساسانی درآمدند.

بدیهی است که علت ایجاد شهرهای جدید و تجدیدنمای شهرهای قدیم را باید در پویایی عمومی تقسیم اجتماعی کار یافت. روابط جدید فئودالی و تحکیم مالکیت فئودالی بر اراضی موجب تجدید سازمان اقتصادی گردید. گسترش شهرها به‌جندایی هر چه بیشتر تولید پیشه‌وران از تولید کشاورزان انجامید. لیکن به‌رغم تمرکز تولید کالایی ساده در شهرها، تقسیم اجتماعی کار میان کشاورزی و صنعت به‌نحو کاملی انجام نشد و قرن‌ها طول کشید. البته، این امر منحصراً به ایران نبود، و در اروپا نیز، اگر چه همراه با ویژگیهای خاص خود، چنین تقسیم کاری به‌درازا کشید.^{۲۲} با اینهمه، شکی نیست که در دوره ساسانیان تقسیم اجتماعی کار میان تولید پیشه‌وری و تولید کشاورزی نسبت به گذشته افزایش یافت. تولیدکنندگان شهرها را تولیدکنندگان آزاد تشکیل می‌دادند. آنها اگر چه مالیات سرانه می‌پرداختند، لیکن برخلاف روستاییان از خدشت نظامی معاف بودند و وضع آنها به‌مراتب بهتر از وضع روستاییان بود.^{۲۳} البته در این دوره کشاورزان گذشته از تولید کشاورزی، بسیاری از نیازهای اربابان را نیز تأمین می‌کردند. قسمتی از مازاد کشاورزی نیز توسط ارباب صرف خرید کالاهای شهری، مانند ظروف فلزی، جامه‌های ابریشمی و غیره، می‌شد. از این روی به‌رغم استقلال نسبی روستاها و تقسیم اقتصاد طبیعی، مبادله‌ای متقابل، اگر چه محدود، بین شهرها و روستاها، بویژه روستاهای اطراف شهرها، صورت می‌گرفت.

به‌هرگونه، با پیدایش پدیده‌های نوین اقتصادی، تولید گسترش یافت، پیشه‌های نو به‌وجود آمدند، و تعداد کسانی که به کار صنعت پیشه‌وری می‌پرداختند، فزونی گرفت. این امر منجر به گسترش شهرها، و در نتیجه، توسعه پیشه و حرف و مبادله گسترده‌تر پول و کالا شد. توسعه شهرها به نیروی انسانی بیشتر و ماهرتر نیازمند بود. لیکن روستاییان آن عهد در عمل به‌زین و ارباب وابسته بودند، و گذشته از این، مهارت لازم را نداشتند. از این روی، شاهان ساسانی اسیران جنگی را در شهرهای مختلف به کار می‌داشتند و صنعتگران را مورد تشویق قرار می‌دادند. مثلاً، شاپور اول علمای از رومیان را در گندی شاپور مقیم ساخت و از مهارت ایشان در ساختمان و فن معماری استفاده کرد. شاپور دوم نیز عده‌ای از نگرزان و بافندگان سوری را اسیر کرد و میان شوش و شوشتر و سایر بلاد اهواز ساکن ساخت. اینان در آن ناحیه

۲۱. قادیح ایران باستان، پیشون، ص ۴۱۶-۴۱۷. دورا-اروپوس نیز در سال ۲۵۶ م. به تصرف سپاهیان شاپور درآمد و از امتیاز خودمختاری محروم شد (لوکونین، پیشون، ص ۱۰۴-۱۰۵).

۲۲. مثلاً رجوع شود به Dobb، پیشون، ص ۷۰-۱۲۲.

۲۳. وضع ملت و دولت و دزدان در دوره شاهنشاهی ساسانیان. پیشون، ص ۶۸-۶۹.

زاد و ولد کردند و بافتن دیبای تشتری (شوشتری) و سایر انواع پارچه‌های ابریشمی را به ایرانیان آموختند.^{۲۴}

بهرگونه، آثاری که از فرهنگ مادی و تمدن ایران عهد ساسانیان به یادگار مانده‌اند، نمونه‌هایی ارزنده از پیشرفت پیشه‌ها و چیره‌دستی پیشه‌وران آن دوره هستند.

یکی از تولیداتی که در این دوره از پیشرفت قابل ملاحظه‌ای برخوردار گردید، صنعت ابریشم‌بافی بود. پارچه‌های ابریشمی این دوره با نقشه‌های پرکار تهیه می‌شدند و در سالک غربی بسیار خواهان داشتند. فن رنگرزی و نقشه‌نگاری، و نیز دستگاههای جدید نساجی، از چین و سوریه وارد شده بودند، لیکن بافندگان ایرانی در آنها تغییراتی بوجود آورده بودند. استفاده از فنون و دستگاههای جدید به‌میب وجود کارگاههای ابریشم‌بافی که در انحصار دولت بود، سهلتر گردید و موجب پیشرفت این صنعت شد.^{۲۵} مراکز عمده ابریشم‌بافی و حریربافی در شوش و شوشتر قرار داشتند. در شوشتر و دزفول و گندیشاپور انواع مخنّف حریر و پارچه‌های ابریشمی بافته می‌شدند که عم به‌مصرف داخلی می‌رسیدند و هم به کشورهای دیگر صادر می‌شدند.^{۲۶}

در این دوره گذشته از نوع بافتی که بر سبنای اصول فنی قدیمی بود، نوع بافت جدیدی که ظاهراً از چین اقتباس شده بود، رواج یافت. در این نوع بافت، پارچه‌ها از چهارپود و سه تار که یکی از آنها ضخیم و دودیکر نازکتر بودند، بافته می‌شدند. پارچه‌های این دوره پودنا بودند و بافتی سنگین و کناره‌های محکمی داشتند. بافندگان آن زمان پنج‌الی شش بود در این نوع بافت بکار می‌گرفتند.^{۲۷}

در دوره ساسانیان ساختن ظروف و مصنوعات فلزی به‌سطحی عالی رسید. پاره‌ای از این ظروف ساده بودند و تنها به‌تزیین لبه آن اکتفا می‌شد. پاره‌ای دیگر نقشهای گوناگون و گاهی برجسته داشتند. فلزکاران این دوره در سهارت و استادی از فلزکاران هم عصر خود در دیگر کشورها پیش بودند. در واقع، مقداری از مصنوعات این فلزکاران به اروپا صادر می‌شدند و از این طریق برفن فلزکاری نقاط اطراف ایران اثر می‌گذاشتند. گذشته از این، آنچه در این زمینه به‌عنوان هنر اسلامی شناخته شده است، اساساً بر سبنای سنت عهد ساسانی بوده است.^{۲۸}

صنعت قالیبافی نیز در این دوره از پیشرفت زیادی برخوردار بوده است. بارگاه سلاطین ساسانی در مدایب بافرش زربافت و جواهر نشان معروف به‌فرش چهارفصل بهارستان مغروش بوده. این همان فرشی است که در حمله اعراب به ایران پاره‌پاره شد و به‌تاراج رفت.^{۲۹}

صنعت چوب رواج داشت و طرحها و اسلوب ساسانی در صنعت چوب‌کاری دوره اسلامی ادامه یافت.^{۳۰} حجاری نیز یکی از کارهای مهم این دوره بوده است. قسمتی از حجاریهای آن

۲۴. همان، ص ۷۰-۷۱.

۲۵. Wolff، پیشین، ص ۱۷۳-۱۷۴.

۲۶. ویلسن، پیشین، ص ۱۱۵-۱۱۶ و ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص ۱۴۸-۱۴۹.

۲۷. Wolff، پیشین، ص ۱۷۳-۱۷۴.

۲۸. همان، ص ۱۴ و ویلسن، پیشین، ص ۱۱۰-۱۱۲.

۲۹. ایران‌شهر، پیشین، ص ۱۸۸۱.

۳۰. همان، ص ۱۸۵۴.

زمان که بر روی صخره‌های عظیم انجام شده‌اند، پادشاهان و رویدادهای مهم تاریخی را نشان می‌دهند. البته، حجاریهای ساسانی بیانگر پیشرفت منظم و مهارت و ذوق صنعتی نیستند، لیکن پاره‌ای از حجاریهای این دوره معرف درجات مختلف استعداد و ذوق صنعتی بوده‌اند.^{۳۱} صنعت شیشه و بلورسازی که ظاهراً از بین‌النهرین به ایران نفوذ یافته بود، در زمان ساسانیان پیشرفت کرد. شیشه‌سازان این دوره مهارت بسیاری، بویژه در مورد نقشه‌نگاری مصنوعات شیشه‌ای، داشته‌اند. در دوره اسلامی نیز فنون و اسلوب شیشه‌سازی دوره ساسانی مورد تقلید قرار گرفت و در آن تغییری بوجود نیامد.^{۳۲}

گچبری و حکاکی این دوره نیز حاکی از مهارت و استادی صنعتگران آن دوره است. لیکن چنین تصور می‌شود که طرز عمل این صنعت در زمان ساسانیان تغییر چندانی نکرده، بسیاری از نقشها و طرحها در طی این دوره یکسان باقی می‌مانند.^{۳۳} سفال سازی دوره ساسانیان نیز از پیشرفت چشم‌گیری برخوردار نبوده است. سفال این دوره محدود به ظروفی بوده‌اند که جهت نیازهای معمولی ساخته می‌شده‌اند. اشیاء و ظروفی که برای تزیین و تشریفات ساخته می‌شدند اغلب از فلز قیمتی بوده‌اند. در واقع ظروف غذاخوری نجبا و اشراف ساسانی نیز از فلزات گرانبها ساخته می‌شدند. لعاب دادن که از خصایص سفال اشکانی بود، در دوره ساسانیان نیز ادامه یافت. لیکن شکل سفال لعاب داده و نقش آن در زمان ساسانیان بهتر از سفال اشکانی بوده است.^{۳۴}

قرار دادن گنبد روی اتاق سریع به وسیله چهار پایه نیز از مراحل ترقی معماری زمان ساسانی است که با طرزکار رویان فرق داشته است. چرا که رویان گنبد را روی اتاق مدور یا هشت‌گوش قرار می‌داده‌اند. پاره‌ای از محققان بر این عقیده‌اند که در دوره ساسانیان هنگامی که چوب کمیاب شد، گنبدزنی روی اتاقها جایگزین تیرهای چوبی گردید. به هرگونه، گنبدزنی از فنی عالی برخوردار بوده و در این دوره پیشرفت قابل ملاحظه‌ای داشته است. بزرگترین گنبد مربوط به دوره ساسانیان گنبدی است به قطر ۶ متر دربنایی به نام چارقابوکه احتمالاً آتشکده بوده است. بسیاری از ساختمانهای این دوره نیز دیوارهایی ضخیم داشتند که یا از سنگ تراشیده و یا از پاره آجر و گچ ساخته شده بودند.^{۳۵}

اسلحه سازی نزد پیشه‌وران دوره ساسانی رواج داشته است. از نوشته‌های آمین‌مارسلن نیز چنین بر می‌آید که سلاحهای اسواران ایرانی در نظر رویان شگفت می‌نموده‌اند.

بدین ترتیب، در دوره ساسانیان بسبب تکامل روابط نوین فنودالی، جدایی صنعت دستی از کشاورزی بارزتر از گذشته گردید. حرفه‌ها و پیشه‌ها به سطح عالی‌تری رسیدند و صنایع جدیدی مانند ابریشم‌بافی توسعه‌ای بسیار یافتند. بازرگانی نیز به سبب راه ترانزیتی غرب و شرق که از طریق ایران می‌گذشت، توسعه یافت و تخصص در آن فزونی گرفت. پیدایی مراکز بازرگانی در رابطه با تجارت بین‌المللی، و تا اندازه‌ای داخلی، نیز به رشد شهرها و پیشه‌ها یاری رساند.

۳۱. ویلسن، پیشین، ص ۱۰۲-۱۱۰

۳۲. Wulff، پیشین، ص ۱۶۸.

۳۳. ویلسن، پیشین، ص ۱۱۳-۱۱۵، ۱۱۷-۱۱۹.

۳۴. همان، ص ۱۱۶-۱۱۷.

۳۵. همان، ص ۱۱۹-۱۲۵.

پیشرفت تولید کالایی ساده و گسترش شهرنشینی نیز نیاز به کالاهای کشاورزی را برای ارضای نیازهای مردم شهرها افزایش داد. مواد خام کشاورزی چون چرم، پنبه، کتان، ابریشم، پوست و غیره، در صنعت دستی مورد استفاده داشتند، و مواد غذایی مانند گندم و جو مورد نیاز مردم شهرها بودند. نیاز به افزایش محصولات کشاورزی سبب شد که بر وسعت کشتزارها افزوده شود. این امر نیز به آبیاری بهتر بستگی داشت. از این روی، آبیاری و مؤسسات آبیاری جدید، بویژه در نقاطی که شهرها تمرکز یافته بودند، مانند بین‌النهرین و نواحی غربی فلات ایران، گسترش یافتند. مؤسسات آبیاری مانند بند و نهر و قنات، برای آبیاری کشتزارهای پیرامون شهرها و مراکز پرجمعیت احداث شدند. مثلاً، در ناحیه تیسفون و دهلران بندها و نهرهایی توسط دولت ایجاد گشتند که در افزایش جمعیت و محصول این مناطق مؤثر افتادند.^{۳۶} در اواسط قرن ششم میلادی نیز یکی از بزرگان محلی کرمان به نام آذرماهان شهرماهان را بنیاد نهاد. این شخص قناتهایی در این منطقه حفر کرد که سطح زیرکشت منطقه را بالا برد و موجب افزایش محصول کشاورزی گردید.^{۳۷}

بدین ترتیب، کشتی به خشکی خواهیم راند اگر پیشرفت رشته‌ای از صنعت دستی و کشاورزی، و نیز مؤسسات مربوط به آنها را جدا از پیشرفت عمومی اقتصاد جامعه مورد مطالعه قرار دهیم. با اینهمه، ذکر این نکته ضروری است که در این دوره اساساً اقتصاد جامعه بر مبنای کشاورزی بنا شده بود و اقتصاد طبیعی، یعنی تولید به منظور مصرف و نه فروش، مسلط بوده. در نتیجه، زندگی قشرهای مختلف طبقه حاکم، مانند اشراف عالیمقام، نظامیان، دبیران و روحانیان، از طریق دریافت مازاد کشاورزی تأمین می‌شد. بازرگانان نیز که به کار تجارت اشتغال داشتند، هنوز به سبب تسلط اقتصاد طبیعی از نفوذ اقتصادی و اجتماعی برخوردار نبودند. در واقع تقسیمات اجتماعی که در کتابهای مقدس و اسناد مربوط به آن دوره عنوان شده‌اند، قشر بازرگان را همراه با کشاورزان و پیشه‌وران در طبقه چهارم، پس از روحانیان، لشکریان و دبیران، قرار می‌دهند. بدیهی است که این امر نمایانگر ضعف قدرت اقتصادی و در نتیجه اجتماعی بازرگانان در آن دوره است.^{۳۸}

تحول عمومی نیروهای اقتصادی شهرها در دوره اعراب، حکومت‌های محلی و سلجوقیان

در اوایل تسلط اعراب، یعنی در قرن اول و نیمه دوم قرن دوم هجری قمری، میزان خراج و جزیه افزایش یافت و به تدریج بخشی وسیعی از آن به سوی مراکز حکومت خلفا در بین‌النهرین سرازیر گردید. سنگینی بار خراج همچنان برگردۀ کشاورزان قرار داشت. لیکن پیشه‌وران نیز از

36. Robert M. Adams, *Land Behind Baghdad*, 1965. PP. 69-71 and James A. Neely, «Sassanian and Early Islamic Water - Control and Irrigation Systems on The Deh Luran Plain, Iran.» in *Irrigation, s Impact on Society*, Anthropological Papers of The University of Ariyona, No 25, 1974, PP. 39-40
37. Paul Ward English, *City and Village in Iran*, 1966, P. 22.

۳۸. وضع ملت و دولت و دودبار در دوره شاهنشاهی ساسانیان. پیشین، ص ۲۴-۲۵.

سیاست مالیاتی اعراب برکنار نماندند و این امر به رشد نیروهای اقتصادی در شهرها صدمه می‌زد.^{۳۹} گذشته از این کشورگشایی خلفا چه در ایران و چه در دیگر کشورهای مفتوحه هابردگی عده زیادی از مردم غیر لشکری همراه بود. از کار این بردگان در کشاورزی، آبیاری، دامداری پیشه‌وری و معادن دولتی استفاده می‌شد.^{۴۰}

در عهد بنی‌امیه قدرت تماماً در دست اشراف قبایل عرب بود. بزرگانی نیز که در اداره امور امپراتوری دست داشتند، بتدریج به مالکان بزرگ اراضی مبدل شدند و برخی از آنان نیز بر امور بازرگانی دست یافتند. لیکن در عهد عباسیان مشاغل غالبه دولت از انحصار اعراب خارج شد و بسیاری از اشراف و دهقانان ایرانی به مشاغل دولتی گمارده شدند. در این دوره گرایش به سوی نفوذالیسم شدیدتر شد، اما هنوز عده زیادی برده وجود داشت. با اینهمه، شیوه غالب تولید از هیچ روی مبتنی بر برده‌داری نبود. در قرنهای دوم و سوم و چهارم هجری قمری در شهرهای بزرگ عراق و ایران برده‌فروشان کارپروتنی داشتند و بازارهای برده‌فروشان در بغداد، سامره، نیشابور، بلخ، اصفهان و ری به فروش صنعتکاران، کارگران غیرماهر، سربان، غلامان جنگی و غیره، می‌پرداختند.^{۴۱}

وسعت امپراتوری اسلامی، بویژه در دوره عباسیان، عامل مهمی برای توسعه بازرگانی بود، و افزایش مبادله کالا میان شهر و روستا و بازرگانی با صحرائشینان، و نیز تجارت به وسیله کاروانها به رشد و ترقی شهرها در قرن سوم و بویژه در قرن چهارم هجری قمری یاری رساند. البته، تفاوت‌های بسیاری در این مورد بین نواحی مختلف وجود داشتند، لیکن رویه‌مرفته در این دوره بازرگانی بین‌المللی اهمیت بسیار یافت. با اینهمه، اقتصاد طبیعی کماکان نوع غالب اقتصاد امپراتوری اسلامی بود.

در سال ۶۳۶ میلادی اعراب سوریه را اشغال کردند و بدین ترتیب بازرگانی سوریه با اروپای غربی قطع گردید، و تعداد زیادی از پیشه‌ورانی که در نساجی مهارت داشتند در داخل مرزهای اسلامی به تولید پرداختند. در سال ۶۴۱ میلادی نیز اسکندریه فتح شد و بین سالهای ۶۴۷ و ۶۹۸ میلادی اعراب بر افریقای شمالی مسلط شدند. از این روی، تماسی بازرگانی دریای سرخ و نیل، و نیز افریقای مرکزی، به دست اعراب افتاد. پس از فتح اسپانیا در سال ۷۱۲-۷۱۳ میلادی نیز اعراب تسلط خود را بر مدیترانه اعمال داشتند. با فتح ایران نیز اعراب بر یکی از مهمترین مراکز ابریشم بافی دنیا مسلط شدند و انحصار بازرگانی ابریشم خام چین را در اختیار خود گرفتند. با اینهمه، ایران بتدریج موقعیت خود را از نظر ابریشم-بافی باز یافت و در اوایل دوره تسلط اعراب به بهترین تولیدکننده، فروشنده و مصرف‌کننده نواحی غربی امپراتوری اسلامی تبدیل شد.^{۴۲}

پس از استقرار صلح در امپراتوری اسلامی و تعیین مرزهای آن، بازرگانی در این منطقه شکوفا شد و فلات ایران از نظر موقعیت جغرافیایی و ترانزیتی آن نقش مهمی در بازرگانی

۳۹. تاریخ ایران. جلد اول، پيشمين، ص ۱۷۷-۱۸۳.

۴۰. «Abd» Sourdcl، پيشمين، ص ۳۱-۳۴، Ghulam، Bosworth، پيشمين، ص ۱۰۸۱.

۴۱. همان.

۴۲. Boulnois، پيشمين، ص ۱۷۹-۱۸۹، ۱۹۵-۱۹۷.

بین‌المللی یافت. چراکه غالب راههای مهم زمینی با چین، هند و اروپا از ایران می‌گذشتند. راه چین که از سواحل مدیترانه آغاز می‌گردید، پس از عبور از دمشق، بغداد و ری به خراسان، و از آنجا از طریق ترکستان به چین می‌رسید. در خراسان نیز راه دیگری این منطقه را به هرات و هند مربوط می‌ساخت. بخش قابل ملاحظه‌ای از بازرگانی سالک اسلامی با اروپا در اوایل قرون وسطی نیز از طریق رودخانه ولگا و شمال بحر خزر انجام می‌شد. در اواسط قرن دوم هجری قمری (هشتم میلادی) بازرگانی مدیترانه کاهش یافت، و در عوض تجارت از طریق دریای سیاه افزایش یافت. در واقع، راه دیگری که به جاده ابریشم مشهور گردید، از دریای سیاه و طرابوزان و شمال ایران می‌گذشت و به آسیای میانه و چین منتهی می‌شد. این راه در اواسط قرون وسطی یکی از مهمترین راههای بازرگانی بود. در جنوب ایران و خلیج فارس نیز راهی معروف به راه ادویه وجود داشت. از طریق این راه ادویه هند به مصر و اروپا صادر می‌شد.^{۴۳}

پس از سقوط خلفا، و مصرف خراج و عوارض مأخوذ از روستاییان و مردم شهرها در ایران، نیروهای عامل در تولید پیشرفت کردند و اقتصاد فتودال شکوفا گشت. این شکوفایی کم و بیش تا آغاز قرن هفتم هجری قمری، یعنی تا زمان حمله مغولها، دوام یافت. در این دوره بازرگانی خارجی و داخلی رونق گرفت، و به سبب وجود امنیت نسبی و تکامل نیروهای اقتصادی، گسترش یافت. رشد بازرگانی، گسترش تولیدات کشاورزی و پیشه‌وری نیز به پیشرفت و تکامل شهرها کمک کردند. شهرها مراکز پیشه، هنر و بازرگانی شدند، و جمعیت آنها افزایش بسیار یافت. جمعیت پاره‌ای از این شهرها صدها هزار نفر بود و از این لحاظ قابل مقایسه با شهرهای اروپا در قرون وسطی نبود. اکثر این شهرها در مسیر راههای کاروان رو و طرق بازرگانی دریایی قرار داشتند. مهمترین این شهرها از لحاظ اقتصادی عبارت بودند از نیشابور، ری، اصفهان و شیراز.^{۴۴} شهرهای دیگر مانند هرات، مرو، طوس، بلخ، کابل، گرگان، آمل، همدان، قم، استخر، فسا، بندر، سیراف، کازرون، اهواز و شوشتر از نظر تولیدات صنعتی دستی و بازرگانی اهمیت داشتند، اما کوچکتر از چهار شهر قبلی بودند.^{۴۵}

این فقیه در کتاب البلدان تصویر جالبی از تخصص شهرها و مناطق مختلف ایران در اواخر قرن سوم هجری قمری بدست می‌دهد. وی در «ذکر کالاهای شهرها» چنین می‌نویسد:

۴۳. گوستا و لوبون، *تاریخ تمدن اسلام*، دعب. ۱۳۳۴، ص ۶۹۲-۷۰۱ و ۶۲۹-۷۰۱ و

Colin Mc Evedy, *The Penguin Atlas of Medieval History*, 1971, P. 42.

۴۴. برای بررسی جالبی راجع به نیشابور و مسائل اقتصادی - اجتماعی آن در قرنهای چهارم و پنجم هجری قمری رجوع شود به

Richard W. Bulliet, *The Patricians of Nishapur*, 1972.

به عقیده بولیت اگر نیشابور توسط مغولها ویران نمی‌شد، سرمایه داران تجاری آن شهر به تدریج استقلال و حاکمیت بیشتری در مقابل حکومت کسب می‌کردند. (همان، ص ۸۱).
بررگان نیشابور در زمان سلجوقیان از قدرت سیاسی برخوردار بودند و گاه بیگاه در مقابل خواستهای دولت مقاومت می‌کردند و سلجوقیان ناگزیر بودند خواستهای آنها را در نظر بگیرند (همان، ص ۶۱-۷۵).
همینطور رجوع شود به عتبة‌الکتابه. پیشین، ص ۹۷ در باره اظهار نظر مردم راجع به حاکم ناحیه‌ای در نزدیکی نیشابور.

۴۵. *تاریخ ایران*، جلد اول، پیشین، ص ۲۷۵-۲۷۶.

و سردم حوزه دجله و عراق و میشان (ميسان) و دشت میشان (دست ميسان) راست ساختن و بافتن پرده‌ها و فرشها و میانی و حریر و درانک و دورنک و جز آن از دیگر انواع فرش و گستردنی که دیگران را نیست... و بصریان راست نخلستانها و انواع خرما....

و سردم شوش راست به ویژه، و جندی شاپوریان را، سهارت درباقتن جامعه‌های ابریشم و دیبا، و شوشتریان را نیز همین ویژگی هست.

سپس شهرهای جبل است و شگفتیهای آنها، چون میوه سره بسیار و زعفران و انواع پنبه و گونه گونه فراورده دلبذیر از شیر چون پنیر و لوز، و بردمان همدان راست به ویژه، سهارت در ساختن اقسام آیسنه و کفچه خوان و بخوردان و طبلهای مذهب که در ساختن آن بر همه مردم زمین سرنند. و مردم ری راست سینی‌های رنگ روغنی و حریر و ابزار بسیاری که از چوب سازند چونان اقسام شانه و نمکدان و کفجلیز. چنانکه آنان راست پوشاکیهای سپید طرازی و طبلسانهای سپید سره و جامه‌های منیره.

سپس بغداد دوم بود، یعنی اصفهان، و مواهبی که بردش از آنها برخوردارند... زیرا آنان راست اقسام جامه‌های مروی و عتایی و ملحم‌های شگفت، و حله‌های ابریشمین دست بافت و دست نابات و جامه‌های سعیدی.

و مردم فارس راست برتری در ساختن ابزارهای آهنین ظریف و استوار... این است که مردم فارس در ساختن گونه‌گونه گردن‌بند و قفل (کلید) و آینه پرداخت انواع شمیر و زره و جوشن از همه ماهرتراند. چنانکه نیز آنان راست جامه‌های جبایی و سینیزی (شینیزی) و گلاب‌جوری (گوری) و گل [حمام] سیرافی و لباسهای نسایی و روغنهای شاپوری و جامه‌های کازرونی. و مردم سیستان راست ساختن مشربه‌های سیستانی، و گونه‌گونه کوزه و ابزار بسیاری دیگر که برنج و روی سازند.

و مردم طبرستان و دیلمستان و قزوین راست بافتن پوشاکهای رویانی و آسلی و تهیه دستارچه و دستار و گونه‌های بسیاری از جامه‌های پنبه‌ای و پشمی و ابریشمی و کتان.

و گرگانیان راست آن ابریشم که دیگران ندارند و از گرگان به همه شهرها برند. نیز آنان راست استادیی درباقتن دیبا و با شامه و جامه‌ها و پرده‌های گوناگون و جز آن.

و نیشابور راست جامه‌های ملحم و طاهری و تافته و رافته و این جز در نیشابور نیست.

و مردم مرو راست جامه‌های ابریزی و ملحم‌های سره که بهترین نوع ملحم است.

و در خراسان میوه‌های سره بسیار و انگورهای خوش طعم هست و آنان نیز راست مویز کشمهرانی و کشمش و خربزه‌ای که خشک (کشته) کنند [وبه بغداد

برند]...^{۴۶}

راه‌های کاروان‌رو از همدان، ری، نیشابور، سرات، اصفهان، شیراز و اهواز می‌گذشتند. بلخ و کابل نیز بر سر راه بازرگانی به هند قرار داشتند. آمل و ساری بندرگاه‌های مهم ایران در سواحل بحر خزر بودند، و بازرگانی با خوارزم، قفقاز و نواحی اطراف ولگا و روس از این بنادر انجام می‌شد. در جنوب شهر سیراف مهمترین بندر آن روزگار بود و بازرگانان سیراف تجارت از راه دریا را در دست داشتند. بنادر کم اهمیت‌تری نیز در خلیج فارس وجود داشتند، مانند بندرگاه‌های جنبابه، کیش و هرمز. کالاهای شهرهای ایران از این بنادر به بصره و بنادر عربستان، مصر، هندوستان و چین صادر می‌شدند.^{۴۷}

بطور کلی، راه‌های کاروان‌رو ایران آسیای مرکزی را از یک سوی به بغداد، و از سوی دیگر به آسیای صغیر و دریای سیاه متصل می‌ساختند. راه‌های دریایی جنوب نیز پس از بوجود آمدن حکومت‌های مستقل ایرانی توسعه یافتند و بنادر خلیج فارس رونق یافتند. بندر سیراف تا حدود سال ۵۳۹ ق.م. که بر اثر زلزله و تمرکز بازرگانی در دریای سرخ روبه‌ویرانی گذارد، مهمترین بندر خلیج فارس بود. اصطخری در وصف این شهر به‌خصوص ویژگی بازرگانان ایرانی که در قرن چهارم هجری قمری به‌سفر و بازرگانی دریایی می‌پرداختند، اشاره می‌کند و از جد، پشت‌کار، اسساک و حرص آنان در جمع‌آوری پول سخن می‌گوید، بدین شرح:

آنگاه از آنجا به سیراف رسد، و اندرپارس فرضه بزرگ آنست. شهری بزرگ است از اعیان شهرهای پارس، و آنجا کشت و کشاورزی نباشد، و آب از دور برنده^{۴۸}... بازرگانان بر جمع سال حریص باشند و اهل سیراف و سواحل دریاگذار باشند. و شونده‌ام کسی مردی از سیراف به بازرگانی دریا شد و چهل سال در کشتی بماند کی به خشک بر نیامد. و چون به کنار دریا رسیدی به شهرها دلش نخواستی که از دریا برون آید. کسان خود را بفرستادی تا بازرگانی بکردندی و آنچه بایستی بساختند و پیش او باز آمدندی. و چون کشتی تباه‌شدی به دیگری انتقال کردی. و مردمان سیراف را بازرگانی دریا روزی تمام هست. خداوند کتاب‌گوید من آنجا کسانی دیدم که هریک را چهار بار هزار دینار بود و بیشتر. و کس باشد کی بسیاری بیش ازین دارد و جامه او همچو جامه مزدورش باشد.^{۴۹}

بازرگانان سیراف ثروت بسیار داشتند به گفته اصطخری «من بازرگانان دیدم درین شهر هریک را شست بار هزار دینار درم بود سرمایه».^{۵۰}

به قول اصطخری «از سیراف ستاع دریا خیزد، چون عود، عنبر و کافور و جواهر و خیزران

۴۶. احمد بن ابی یعقوب، ترجمه مختصر البلدان، ۱۳۴۹، ص ۸۵-۸۷.

۴۷. قادیخ ایران، جلد اول، پیشین، ص ۲۶۶-۲۶۷.

۴۸. مسالك و ممالك، پیشین، ص ۳۶.

۴۹. همان، ص ۱۲۰-۱۲۱. اصطخری از حرص بازرگانان کازرون در جمع‌آوری مال نیز سخن می‌گوید (همان، ص ۱۲۱).

۵۰. همان، ص ۱۳۴. در آن دوره چهل میلیون درهم تقریباً معادل خراج یکسال ونیم ایالت فارس بوده است (قادیخ ایران، جلد اول، پیشین، ص ۲۶۸).

وعاج و آبنوس و [فلل] و جندل و دیگرگونه طیب و داروها، و از آنجا به آفاق برند.^{۵۱} این کالاها از هندوستان و چین وارد می‌شدند و از سیراف به شهرهای ایران و کشورهای مجاور صادر می‌گردیدند.

نیشابور که اصطخری آن را «ابرشهر» می‌خواند، بزرگترین شهر خراسان بود.^{۵۲} از آنجا «جامه‌های ابریشم و کرباسهای باریک» برسی‌خیزید که به «آفاق» صادر می‌شد.^{۵۳} غلات، پنبه، روغن کتان و کنجد و رنگهای گیاهی، کشمش، خرما و انواع میوه‌جات خشک شده، ترشی‌جات و مرباجات، شراب، عسل و شکر خوزستان، ابریشم خام، عطریات، دارو، شتر و اسب از طریق راههای دریایی و زمینی از ایران به کشورهای کرانه دریای مدیترانه، عربستان و هندوستان و چین صادر می‌شدند. مصنوعات ایران، بویژه زری، منسوجات ابریشمی و نیمه ابریشمی، کتان و پنبه‌ای و پشمی، قالی پشمی و ابریشمی، اشیاء برنجی و نقره‌ای و ظروف سفالی نیز به کشورهای کرانه دریای مدیترانه و عربستان صادر می‌شدند.^{۵۴}

رواقی بازرگانی خارجی و داخلی سرزمین ایران در زمان سلجوقیان و خوارزمشاهیان نیز ادامه یافت، و کاهش قدرت حکام و فرمانروایان محلی و تشکیل دوامپراتوری مقتدر و وسیع در این دوره، به برقراری امنیت و تسهیل بازرگانی کمک کرد. شرکت‌های بزرگی توسط بازرگانان بوجود آمدند که در مقیاس بین‌المللی به تجارت می‌پرداختند. در عین حال، آغاز جنگ‌های صلیبی و تجدید ارتباط اروپا با شرق و تجارت مدیترانه موجب رونق بازرگانی شد. راه‌های اصلی کاروان‌رو و بازرگانان همچنان از ایران می‌گذشت و این امر به رشد و ترقی شهرهای ایران یاری رساند.^{۵۵}

در این دوره در هر پیشه چندین شاگرد و گاهی چند برده با استادان پیشه‌ور کاری می‌کردند. کارگاه‌های پیشه‌وری کوچک بودند و غالباً در کنار خانه استاد قرار داشتند. در بسیاری از کارگاه‌ها دکان پیشه‌وران چسبیده به کارگاه ایشان بود. در غالب اوقات نیز پیشه‌وران کارگاه یادگانی از خود نداشتند و به اصطلاح دوره‌گرد بودند. در بسیاری از شهرها نیز هر پیشه‌ای دارای بازاری مخصوص خود داشته است.^{۵۶} چنانکه به گفته اصطخری در سرور حرفه‌ای بازاری جداگانه داشته است. در پاره‌ای از سوار نیز تعداد زیادی کارگر بر روی کالانی کاری می‌کردند، اگرچه این امر چیزی بیش از در کنار هم قرار گرفتن پیشه‌های مختلف نبود، چرا که هنوز زنجیر تولید و تقسیم کار از نوع سرمایه‌داری وجود نداشت. ظاهراً این روش معرف انجام اعمال مستقل از هم بود که در یک کارگاه صورت می‌گرفت و بیشتر در کارگاه‌های نساجی رواج داشت. ریسندگی غالباً توسط زنان، و بافندگی و پوشهای بعدی نساجی توسط مردان انجام می‌شد.^{۵۷} در اطراف شهرهای بزرگ، مانند نیشابور، نیز صنایع خانگی در روستاها وجود داشتند که در ارتباط با

۵۱. مسالك و ممالك. پیشین، ص ۱۳۴.

۵۲. همان، ص ۲۰۴.

۵۳. همان، ص ۲۰۵.

۵۴. تاریخ ایران، جلد اول، پیشین، ص ۲۶۸-۲۷۰.

۵۵. همان، ص ۳۱۰ و McEvedy، پیشین، ص ۷۲.

۵۶. مسالك و ممالك. پیشین، ص ۲۰۸.

۵۷. The Cambridge History of Iran، جلد چهارم، پیشین، ص ۳۲۵-۳۲۶.

بازرگانان شهری بودند.^{۵۹} درباره‌ی از اوقات دولت مستقیماً در امر تولید دخالت می‌کرده است چنانکه به‌گفته‌ی ابن بلخی آب قنات کازرون که تنها آبی بوده است که کتان را سفید می‌کرده، در اختیار دیوان پادشاه بوده و بافندگان کازرون برای دیوان جابه‌کازرونی می‌بافته‌اند:

و سرای اسیر را عادت چنان رفتست کی مایه از دیوان اطلاق کنند تا جولا هکان
جابه از بهر دیوان بافند و معتمد دیوان ضبط میکند و بیاعان معتمد باشد کی قیمت
عدل بر آن نهند و رقم برزنند و بغربا بفروشد و بروزگار ستقدم چنان بودی کی
بیاعان بارهای کازرونی در بستندی و غربا بیامدندی و همچنان در بسته
بخریدندی بسی آنک بگشادندی از آنک بر بیاعسان اعتماد داشتندی و بهر شهر
کی ببردندی و خط بیاع بدان عرض کردند پیسود باز خریدندی ناگشاده چنانکه
وقت بودی کی خرواری کازرونی به دست برقتی ناگشاده...^{۶۰}

کارگاههای دولتی معمولاً در پایتختها برای تولید منسوجات تجملی، اسلحه، سکه و کاغذ مورد نیاز حکومت وجود داشتند.^{۶۱} از کارگاههای نوع سرمایه‌داری خبری نبود، اگرچه درباره‌ی از کارگاههای نساجی بزرگ روابط مبتنی بر کار روزمزدی وجود داشتند، لیکن این روابط بسیار محدود بودند و از هیچ روی اهمیت نداشتند. تولید کالایی ساده، یعنی تولید توسط پیشه‌ورانی که مالک وسایل تولید خویش بودند، مسلط بود. پیشه‌وران شهرهای بزرگ و کوچک غالباً در تولید کالای خاصی مهارت داشتند و در کار خود از معروفیت خاصی برخوردار بودند. مثلاً، به‌گفته‌ی نرشخی که در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری قمری می‌زیسته، «اندز شهر بخارا استادان بودندی که معین بودند بر این شغل [را]، و از ولایتها بازرگانان بیامدندی... از آنجا جامها بردندی تا به‌شام و مصر و در شهرهای [روم]، و به‌هیچ شهر خراسان نداشتندی...» ظاهراً پاره‌ای از استادانی که در این حرفه تخصص داشته‌اند، پس از مدتی کار در بخارا، به‌خراسان مهاجرت می‌کنند.^{۶۲}

در این دوره سرمایه‌تجاری و رباخوار در دست بازرگانان جمع گردید. بسیاری از بازرگانان ثروت عظیمی در اختیار داشتند و در سطح بین‌المللی تجارت می‌کردند. لیکن وابستگی بازرگانان به‌فئودالها زیاد بود چراکه آنان تنها قسمتی از سرمایه خود را از طریق خرید و فروش کالا به‌سست می‌آوردند. بخش قابل ملاحظه‌ای از سرمایه‌ایشان از راه خرید و فروش زمین، پرداخت وام به‌فئودالهای بزرگ، خرید و فروش کالا برای دیوان و یا مقاطعه‌کاری مالیاتهای کشاورزی، کسب شد.^{۶۳} از این روی به‌رغم ثروت عظیم آنان، قدرت سیاسی از آن‌فئودالهای

۵۹. Buillet، پیشین، ص ۱۱-۱۲.

۶۰. فلاسناحه، پیشین، ص ۱۹۹. در عین حال ابن بلخی به این امر اشاره می‌کند که «چون خیانت در میان آمد و مردم مصلح نماندند آن اعتماد بر خاست و مال دیوانی نقصان گرفت و غربا تجارت کازرون در باقی نهادند خاصه در عهد امیر ابوسعید کی بدسیرتی و ظلم او پیوسته نبود و اگر مشغلی باشد کسی این ترقیب بدان کردن مال بسیار از آنجا حاصل گردد...» (همان).

۶۱. The Cambridge History of Iran، جلد چهارم، پیشین، ص ۳۲۶.

۶۲. تاریخ بخارا، پیشین، ص ۲۸.

۶۳. همان، ص ۲۸-۲۹.

۶۴. The Cambridge History of Iran، جلد چهارم، پیشین، ص ۳۲۶.

نظامی و اداری بود. بهرگونه، روحیه جمع‌آوری پول، حساگری، وسعت تجارت و وابستگی بازرگانان به زمین در داستانی که سعدی درباره یکی از این بازرگانان نقل می‌کند، به‌خوبی نشان داده می‌شود:

بازرگانی را شنیدم که صدوپنجاه شتر بار داشت و چهل بنده خدمتکار. شبی در جزیره کیش سرا بحیره خویش درآورد. همه شب نیارمید از سخنها پریشان گفتن، که فلان انبارم بترکستان و فلان بضاعت بهندوستانست و این قبالة فلان زمینست و فلان چیز را فلان، زمین. گاه‌گفتی خاطر اسکندریه دارم کسه هوائی خوشست. بازگفتی نه، که دریای مغرب مشوشست. سعدیا، سفری دیگرم در پیشست، اگر آن کرده‌شود، بقیت عمر خویش بگوشته بشینم. گفتم آن کدام سفرست؟ گفت گوگرد پارسا خواهم بردن بچین که شنیدم قیمتی عظیم دارد و از آنجا کاسه چینی بروم آرم و دیبای روسی بهند و فولاد هندی بحلب و آبگینه حلبی بیمن ویرد یمانی بیارس وزان پس ترک تجارت کنم و بدکانی بشینم.^{۶۵}

خست و حرص در جمع‌آوری پول و خرج نکردن آن را نیز سعدی در حکایت دیگر راجع به یک مالدار، عنوان می‌کند:

مالداری را شنیدم که ببخل چنان معروف بود که حاتم طائی در کرم. ظاهر حالش بنعمت دنیا آراسته و خست نفس جبلی دروی هم‌چنان متمکن، تابجائی که نانی بجائی از دست ندادی و گربه بوهریه را بلقمه‌ای نلواختی و سگ اصحاب الکف را استخوانی نینداختی. فی‌الجملة، خانه او را کس ندیددی در گشاده و سفته او را سرگشاده. درویش بجز بوی طعماش نشنیدی سرخ از پس نان خوردن اوریزه نچیدی شنیدم که بدریای مغرب اندر، راه مصر برگرفته بود و خیال فرعونى در سر...^{۶۶}

بهرگونه، توسعه بسیار بازرگانی بین قرنهای چهارم و هفتم هجری قمری بیانگر رشد تولید برای فروش، که بصورت تولید کالایی ساده بود، است. اگرچه باید توجه داشت که به‌رغم گسترش بازرگانی و روابط کالا - پولی که در شهرها و اطراف آنها رواج داشت، اقتصاد طبیعی در غالب نقاط مسلط بود. گذشته از این، بخشی از بازرگانی آن دوره شامل کالاهای ترانزیتی می‌شد که از هیچ روی بر تولید داخلی اثر نمی‌گذاشت. لیکن، در عین حال، قسمت سهمی از این بازرگانی به کالاهای داخلی اختصاص داشت و مبادله کالا بین نقاط مختلف ایران را در بر می‌گرفت. چنانکه تخصص محلی در تولید کالاهای مختلف، چه در کشاورزی و چه در کالاهای پیشه‌وری بیانگر این اسراست. همانگونه که در فصل مربوط به نیروهای عامل در تولید در کشاورزی گفته شد، محصولات مختلفی، مانند انواع میوه‌ها و نباتات در مناطق خاصی برای صدور به شهرها تولید می‌شدند. شهرها نیز در تولید کالاهای پیشه‌وری خاصی مهارت داشتند. مثلاً، پاره‌ای از شهرها در تولید انواع پارچه‌های ابریشمی تخصص داشتند، و بعضی دیگر به تولید پارچه‌های پنبه‌ای مشغول بودند. قالی، اشیاء فلزی و اسلحه نیز در شهرهای خاصی تولید می‌شدند. باین ترتیب، در شهرها تولید کالایی ساده رواج داشت، و قسمتی از محصولات کشاورزی نیز به‌منظور

۶۵. سعدی، گلستان. ص ۲۸۰-۲۷۲.

۶۶. همان، ص ۲۷۴-۲۷۵.

فروش در بازار تولید می‌شدند. چرا که بسیاری از شهرها برای تأمین سواد کشاورزی و خوراکی به تولید روستاهای پیرامونشان نیاز داشتند. با اینهمه، غالب جمعیت و نیروی انسانی در روستاها زندگی می‌کردند و در روابط فتودالی به تولید کشاورزی می‌پرداختند، و تنها بخش کوچکی از محصول اضافی خود را در بازار شهرها عرضه می‌کردند. تولید کالایی ساده و بازرگانی نیز در چهارچوب نظام فتودالی صورت می‌گرفت.

توليدات شهری و تحول آنها از زمان تسلط اعراب تا هنگام حمله مغولها

پس از تسلط اعراب دوره جدیدی در تاریخ صنعت پیشه‌وری ایران آغاز گردید. اعراب صنعت و معماری خاصی از خود نداشتند و از این روی بتدریج صنعت پیشه‌وری ایران نقشی اساسی در صنعت امپراتوری اسلامی ایفا کرد. بخش مهمی از آنچه معمولاً «صنعت عصر اسلام» نامیده می‌شود، اصلش ایرانی است. با اینهمه، اسلام و آیین جدیدی که در ایران رواج یافت، در گسترش صنایع ایران بی‌تأثیر نبود. بدیهی است که فتوحات اعراب تغییرات مهمی در صنایع ایران ایجاد نکردند و پیشه‌وران بر مبنای روشهای قدیم بساختن اشیاء پرداختند. در واقع، آن اصول فنی و صنعتی که در عهد ساسانیان مراعات می‌شد تا مدتی پس از تسلط اعراب ادامه یافتند. صنعتگران شیوه‌های قدیم را حفظ کردند، اما بتدریج اسلوبهای صنعتی جدید را بکار گرفتند و بسیاری از سبکها در نتیجه قبول مذهب اسلام و مقتضیات آن تحول یافتند و مطابق نیازهای جدید پیشرفت نمودند. مثلاً، اشیاء سفالی در دوره اسلامی مانند سایر صنایع از روی اصول و نمونه‌های قدیم ساخته می‌شدند، اگرچه بتدریج روشهای جدیدی در تولید آنها ابداع گردیدند.^{۶۷} بر مبنای حفريات نیشابور که توسط متخصصان موزه متروپولیتن نیویورک انجام شده، می‌توان گفت که نیشابور در قرن سوم هجری قمری یکی از مراکز عمده سفال سازی اسلامی بوده است.^{۶۸} نقاط دیگری مانند اصطخروری نیز در این زمینه تخصص داشته‌اند، و حفريات انجام شده در این مناطق نیز بیانگر ادامه فن و اسلوب عهد ساسانی در این صنعت است.^{۶۹} لیکن در قرن پنجم هجری قمری چینی آلات بسیاری از چین به ایران وارد گردید و سفال سازان ایران به تقلید از آنها ظروف مشابهی ساختند. در واقع، از آن به بعد نوآوریهای فنی بر مبنای تقلید از چینی‌آلات چینی صورت گرفت و صنعتگران ایرانی ظروفی که با ظروف چینی قابل مقایسه بودند، بوجود آوردند.

در دوره اعراب، حکومتهای محلی و سلجوقیان اغلب لعاب ظروف به رنگ آبی نزدیک به سبز ساخته می‌شد، لیکن در قرن سوم هجری قمری لعاب تیره، سبز کم رنگ، زرد و سبز زیتونی نیز رواج یافت. بر روی پاره‌ای از ظروف نیز تصاویری کنده می‌شد، و یا قبل از آن که لعاب داده شوند، شکلهایی کشیده می‌شد.

ظروف سفالی عالی و صنعتی برای بزرگان شهری و روستایی و درباریان و ظروف ساده

۶۷. Wulff، پیشین، ص ۱۴۲ و ویلسن، پیشین، ص ۱۲۷.

۶۸. همان، ص ۱۲۷-۱۲۹ و Wulff، پیشین ص ۱۴۳.

۶۹. ویلسن، پیشین، ص ۱۲۷-۱۲۸.

برای مردم عادی و شهر و روستا ساخته می‌شدند. لعاب‌کاری و مینا‌کاری که تحت تأثیر ظروف چینی رواج یافت، برای اجناس گران‌قیمت بکار می‌رفت، و کوزه‌گران ایران بین قرنهای دوم و چهارم هجری قمری از انواع شیوه‌های تزیین ظروف سفالی بهره می‌جستند.^{۷۰}

اسلام استعمال فلزهای گرانها را که در دوره ساسانیان و پیش از آن برای ساختن ظروف تجملی بکار می‌رفت، منع می‌کرد. از این روی سفال‌سازی که قرن‌ها بدین کار اشتغال داشتند، برای ساختن ظروف بهتر، فن سفال‌سازی، و بویژه لعاب‌کاری، را تکامل دادند. عمل آوردن لعاب جلادار نیز از ابداعات سهم کوزه‌گران قرنهای دوم و سوم هجری قمری است.^{۷۱}

در دوره سلجوقیان و خوارزمشاهیان صنعت سفال‌سازی پیشرفت شگفتی داشت، و سبکهای نو و اسلوبهای جدید به کار گرفته شدند. بسیاری از طرحها و شیوه‌های دوره قبل از سلجوقی نیز توسط سفال‌سازان این دوره تکمیل شد. انواع رموز فنی مانند لعاب جلادار، نقاشی روی لعاب و زیر لعاب به یک یا چند رنگ و حکاکی و برش در سراز مختلف سفال‌سازی مورد استفاده قرار گرفتند. در اوایل این دوره ساختن سفال صرفاً نتیجه صنعت و هنر سفال‌ساز بود، لیکن به تدریج به تزیین ظروف اهمیت بیشتری داده شد و بهترین مینیاتورهای زمان سلاجقه روی ظروف سفالی آن زمان نقاشی گردید. و بهترین و کاملترین سفالهای این دوره از لحاظ رنگ، شکل، ترسیم و ظرافت در اواخر این دوره پدید آمدند. در واقع سفال‌سازی در این دوره به عالیترین مرتبه خود در ایران رسید.^{۷۲}

در دوره سلجوقیان و خوارزمشاهیان سفال در بسیاری از نقاط ایران ساخته می‌شد، اما کاشان مرکز صنعت سفال این زمان بود. امکان دارد که لفظ کاشی برای سفال رنگی مشتق از کلمه کاشان باشد. از سراز عمده دیگر این صنعت شهر ری، ساوه، نیشابور، شوش و تبریز بودند. در آق کند نزدیک میانه نیز سفال سفید رنگی ساخته می‌شد که اشکال حیوانات و پرندگان و غیره، روی آن نقش می‌شد. عمل شفاف کردن ظروف و کاشی در آن دوره نیز از خدمات صنعتگران ایرانی به صنعت سفال در جهان بود.^{۷۳}

قسمتی از سفالهای دوره سلجوقیان که تزیین آنها حک یا بریده شده بودند، در کارخانه‌های شاهی ساخته می‌شدند. برخی دیگر از این سفالها نیز برای فترا و «عوام» ساخته می‌شدند، مثلاً یکی از انواع سفالهای این دوره معروف به «گبری» بود که در روستاها مورد استفاده قرار می‌گرفت.

کوزه‌گران این دوره از ظروف چینی ساخت چین نیز تقلید می‌کردند، و بعضی از کاسه‌های سفید و کرم رنگ و فنجان و ابریهایی که در ری کشف شده‌اند، این امر را تأیید می‌کنند.^{۷۴}

کاشان مهمترین مرکز سفال‌سازی در این دوره بود. صنعتگران کاشان رموز فنی سفال

۷۰. Wulff, پیشین، ص ۱۴۳-۱۴۶. *The Cambridge History of Iran* جلد چهارم، پیشین، ص ۳۵۳-۳۵۶.

۷۱. همان وزکی محمد حسن، صنایع ایران بعد از اسلام، ۱۳۲۰، ص ۱۳۲.

۷۲. ویلسن، پیشین، ص ۱۴۳-۱۴۴ و Wulff، پیشین، ص ۱۴۶.

۷۳. ویلسن، پیشین، ص ۱۴۴-۱۴۶.

۷۴. Wulff، پیشین، ص ۱۴۶-۱۴۸.

سازی و لعابکاری رایجی از اسرار فنی خورد می‌دانستند، و آنها را تنها به فرزندان خود می‌آموختند و ایشان را به هرات، گرگان، تبریز و سایر نقاط می‌فرستادند که کارگاهی برای خود تهیه کنند و بکار پردازند. البته، یکی از مزایای کاشان در امر سفال‌سازی نزدیک بودن معدن کبالت در فین بود. در عین حال سفال‌سازان کاشان از معدن لاجوردی نیز که در جنوب کاشان واقع بود، بهره‌برداری می‌کردند.^{۷۵}

فلزکاری در اوایل دوره اسلامی نیز تحت تأثیر فلزکاری عهد ساسانیان بود، و تنها بتدریج تحت تأثیر اسلام طرحهای جدیدی در آن بکار گرفته شد، بدین صورت که نقش انسان و حیوان جای خود را به نقش گل و تارک و حروف کوفی دادند. اشیایی از طلا و نقره نیز ساخته می‌شدند، و برنزکاری اوایل این دوره شامل سینی و ابرقی و آبخوری می‌شدند. ابریهایی برنزی این دوره گاهی ساده و گاهی با تزیین برجسته یا قلم‌زده‌اند.^{۷۶} اسلحه‌سازی نیز رونق داشت و ظاهراً خراسان، ماوراءالنهر، فارس، همدان و ری در این زمینه صاحب تخصص بوده‌اند.^{۷۷}

در دوره سلجوقیان فلزکاری رونق بسیار یافت. طرحهای جدیدی مورد بهره‌برداری قرار گرفتند و بر ظروف برنز و طلا و نقره نقش بستند. جواهرسازی پیشرفت کرد، و میناکاری رواج داشت. صنعت اشیاء ریخته‌گری برنز با تزیین برجسته نیز مرسوم و برنزکاری این دوره شامل اشیاء مختلفی مانند ابرقی، هاون، شمعان، چراغ، جعبه و غیره می‌شد. فلزکاران ایرانی مشکی‌کاری را با مهارت بسیار در تزیین و ساختن ظروف فلزی بکار می‌گرفتند. آنان صنعت ترصیع اشیاء برنزی را با سایر فلزات، از قبیل مس و نقره، تکمیل کردند و اسلوب ابتکاری هرات، نیشابور، سیستان و مرو که مرکز فلزکاری ایران بودند، بتدریج در تمام خاورمیانه مرسوم گشت و مورد تقلید قرار گرفت.^{۷۸} نقاط دیگری که در فلزکاری مهارت داشتند عبارت بودند از اصفهان، همدان و شیراز.^{۷۹} اسلحه‌سازی نیز در دوره سلجوقیان رونق داشت و مهمترین مراکز تولید آن در شمال‌شرقی ایران قرار داشتند.^{۸۰}

پس از پیروزی اعراب، مدت‌ها پولهای ساسانیان و اسپراتوری بیزانس در جریان بودند. خالد بن ولید برای نخستین بار در اسپراتوری اسلام سکه زد و پس از آن معاویه سکه‌هایی با اسلوب ایرانیان به جریان انداخت. در زمان عبدالملک بن مروان در سال ۷۷ هجری قمری نیز کوششهایی در زمینه ایجاد پول اسلامی و اصلاحات پولی آغاز گردید، و سکه‌های اسلامی جانشین سکه‌های ساسانیان گردیدند. از این روی، ضرب سکه در ایران، عراق و دمشق رواج یافت. در این دوره سه نوع سکه طلا به نام دینار، نقره به نام درهم، و مسین به نام فلوس، در جریان‌گذاری شدند و تاکنون هفتاد ضربخانه عهد اسویان شناخته شده‌اند. پاره‌ای از ضربخانه‌های آن عهد در جبال، فارس، عراق، خوزستان و خراسان واقع شده بودند، و بنابراین ضرب

۷۵. ایران‌شهر، پیشین، ص ۱۸۲۸.

۷۶. Wulff، پیشین، ص ۲۰ و ویلسن، پیشین، ص ۱۲۹-۱۳۰.

۷۷. زکی محمد حسن، پیشین، ص ۳۵۳-۳۵۷.

۷۸. ویلسن، پیشین، ص ۱۴۶-۱۴۸ و ایران‌شهر، پیشین، ص ۱۸۳۹-۱۸۴۰.

۷۹. زکی محمد حسن، پیشین، ص ۲۵۰.

۸۰. همان، ص ۲۶۹.

سکه در آن دوره تاحد زیادی تحت تأثیر فن و مهارت صنعتگران ایرانی بوده است. در زمان عباسیان نیز ضرب سکه غالباً در ایران انجام شده است. البته در ایران درهم و قلوس در جریان بودند، و تولید سکه‌های طلا تا سال ۲۲۰ ه.ق. در ایران آغاز نشد. در قرن دوم بسیاری از شهرهای مهم به ضرب سکه‌های مسین پرداختند. سلسله‌های محلی مانند طاهریان، سامانیان، آل بویه، غزنویان و غیره، نیز در قلمرو فرسانروایی خویش سکه می‌زدند، و بر روی این سکه‌ها علاوه بر نام خود، اسم خلیفه را نیز ضرب می‌کردند. بیشتر سکه‌های سلسله‌های محلی از نقره بود، اما سکه‌های طلا و مسین نیز وجود داشتند.^{۸۱} رواج سکه و افزایش مقدار آن بین قرنهای سوم و چهارم هجری قمری بیانگر گسترش بازرگانی و تولید کالایی ساده در شهرها، و بطور کلی اعتدالی سطح نیروهای عامل در تولید در این دوره است.

صنایع ساختمانی نیز پس از فتوحات اعراب مدتها تحت تأثیر سبک و روش معماری ساسانی بود. در آغاز از آجر نپخته بیشتر استفاده می‌شد تا این که در نواحی شرقی ایران به کار گرفتن آجر پخته گسترش یافت. در واقع، در آغاز دیوارهای بیشتر مساجد اولیه از آجر نپخته بود، و فرو ریختن بسیاری از آنها در این دوره به این دلیل بوده است.^{۸۲}

کارگران این دوره در آجرپزی و آجرکاری مهارت بسیاری داشتند. در ساختمان بناهای اولیه به آرایش و تزیین اهمیت بیشتری داده می‌شد و به استفاده از آنها کمتر توجه می‌گردید. آجرکاری نیز برای تزیین ساختمانها به کار گرفته می‌شد، و آجرکاری قبرشاه اسماعیل سامانی نمونه خوبی از این روش است. شیوه‌های جدیدی نیز در قرار دادن گنبد روی بنای مربعی شکل ابداع گردید.^{۸۳}

آجرکاری ایران در معماری دوره سلجوقی به اوج شکوفایی خود رسید، و سبک و اسلوب این دوره تقلیدی از معماری غزنوی یا دیگران نبود، و از ابتکار و زیبایی خاصی برخوردار است. معماران آن دوره کمتر به آرایش ساختمان می‌پرداختند و بیشتر به تناسب و شکل ساختمان توجه داشتند. در عهد سلجوقیان در سق‌سازی نیز پیشرفتی حاصل شد و طاقهای هلالی شکل تبدیل به یک سلسله گنبد‌های کوچک گردید. گذشته از این سبکهای جدیدی در قرار دادن گنبد روی پایه‌ها معمول شد. در قسمت مرکزی ایران پایه‌هایی که در هشت گوشه گنبد را نگاه می‌داشت، جای دیوار را گرفت، و بکار بردن اصول ریاضی در ساختن گنبد‌های کاسل مرسوم گشت.^{۸۴} گچ‌بری دوره سلجوقیان نیز قابل توجه است. نقشه‌های این گچ‌بریها که با کمال دقت تهیه می‌شدند، متناسب با فضایی بوده که نقشه روی آن قرار می‌گرفته است.^{۸۵}

اسلوب ساسانی و یونانی در صنعت چوب‌کاری دوران اسلامی تا عهد مغول ادامه یافت و در آن تغییری حاصل نشد. از کارهای چوب‌بری دوره سلجوقی نیز نمونه‌های معدودی در دست‌اند و بیشتر مربوط به بناهای مساجد هستند. وضع شیشه‌سازی و بلورسازی اوایل دوره اسلامی

۸۱. *The Cambridge History of Iran* جلد چهارم، پیشین، ص ۳۶۴-۳۷۷.

۸۲. همان، ص ۳۴۳.

۸۳. ویلسن، پیشین، ص ۱۳۲-۱۴۱.

۸۴. همان، ص ۱۵۲-۱۶۳.

۸۵. همان، ص ۱۵۰-۱۵۲.

نیز تحت تأثیر فنون دوره سامانی بوده است، و احتمالاً بخشی از ظروف شیشه‌ای و بلوری که در آن دوره استفاده می‌شده، از سوریه می‌آمده است. لیکن این صنعت در ایران مانند سایر فنون مورد توجه قرار نگرفت و احتمال می‌رود بیشتر نمونه‌هایی که در کاوشهای شهرهای قدیم ایران به دست آمده، از خارج از ایران وارد شده باشند.^{۸۶} به هرگونه، از کاوشهای شهرهای قدیم ایران چنین برمی‌آید که قسمتی از این ظروف در ایران ساخته می‌شده‌اند. یکی از فنون آن دوره در این زمینه نیز حکاکی یا برش روی شیشه به وسیله دست یا به وسیله چرخ بوده. ظروف شیشه‌ای قرن سوم هجری قمری نیز که در سامره و ری پیدا شده‌اند، دارای تزیین حک شده هستند. گذشته از این، در نیشابور نیز قطعاتی بدست آمده که روی آنها اشکال و طرحهای هندسی نقش شده‌اند. کشف قالب برای ساختن ظروف شیشه‌ای در نیشابور نیز به اثبات این امر که در نیشابور ظروف شیشه‌ای ساخته می‌شده‌اند، کمک می‌کند.

ظروف شیشه‌ای اوایل دوره اسلامی شامل تنگ، جام، قوری، گلدان و فنجان‌اند که برای استفاده در منازل ساخته می‌شدند. پاره‌ای از این ظروف نیز برای حفظ روغن و عطر بکار می‌رفتند.^{۸۷}

حجاری در دوره بعد از اسلام به سبب منع ساخت صورت انسان در دین اسلام، پیشرفت نکرد و تنها نمونه‌های بسیار معدودی در این زمینه یافت شده‌اند.

پس از بوجود آمدن امپراتوری اسلام، صنعت نساجی پیشرفت کرد و بازار تجارت محصولات نساجی توسعه یافت. منسوجات ابریشمی ایران به نقاط مختلف حمل می‌شدند، و در واقع، برخی از شهرهای ایران مالیات را به صورت جنسی از پارچه‌ها و منسوجات گران بها می‌پرداختند. در قرن سوم هجری قمری خراسان، گرگان، طبرستان، آذربایجان، گیلان، کردستان و فارس در حریریافی مشهور بوده‌اند، و این کالا یکی از مهمترین منابع عایدات این نقاط بوده است.^{۸۸}

شهرهای شوشتر، یزد و فسا در بافتن منسوجات ابریشمی مهارت داشتند. فسادرتیه منسوجات ابریشمی بر بسیاری از شهرها برتری داشته است، و در آن انواع پارچه‌های تافته و زری که با طلا و نقره زینت می‌یافته، بافته می‌شده است. منسوجات پشمی و ابریشمی فسا در همه جا شهرت داشته است، و اشخاص ثروتمند از منسوجات این شهر استفاده می‌کرده‌اند.^{۸۹} پیشه‌وران دوره ساسانیان کمتر می‌توانسته‌اند مفتولهای ضخیم طلا را برای زینت در پارچه‌های نازک بکار گیرند، و تنها آنها را در فرش‌بافی مورد استفاده قرار می‌دادند. به هرگونه، اگر چه تاریخ ایجاد مفتولهای نرم و نازک طلا و به کار بردن آنها را در منسوجات ابریشمی دقیقاً نمی‌دانیم، لیکن این امر روشن است که در دوره اسلامی پیشه‌وران سیم و زر را بصورت ورقه‌های نازک درآوردند و بدور نخ پیچیدند و در پارچه بافی بکار گرفتند.^{۹۰}

۸۶. زکی محمد حسن، پیشین، ص ۲۷۴-۲۷۷.

۸۷. Wulff، پیشین. ص ۱۶۸-۱۶۹.

۸۸. زکی محمد حسن، پیشین، ص ۲۲۷-۲۲۸.

۸۹. ایران شهر، پیشین، ص ۱۸۰.

۹۰. همان Wulff، پیشین، ص ۱۷۶.

در اوایل دوره تسلط اعراب، ایران مهمترین تولیدکننده، فروشنده و مصرف‌کننده ابریشم در نواحی غربی امپراتوری اسلامی بود. هنگامی که در سال ۷۵۱ م. اعراب بر سپاهیان چین پیروز شدند، سردار عرب بسیاری از بافندگان ابریشم را به کوفه به اسارت برد، و این بافندگان به‌گسترش روشهای جدید ابریشم بافی در ایران کمک کردند. از زمان سرو وینژی‌ها نیز اروپای غربی بیشتر ابریشم مورد نیاز خود را از ایران می‌خريد و تنها مقدار کمی ابریشم از چین و آسیای مرکزی و امپراتوری بیزانس به اروپا صادر می‌گردید. قسمتی از ابریشم ایران نیز به چین صادر می‌شد. همانگونه که پیش از این گفته شد، در این دوره بسیاری از نواحی ایران به کار ابریشم بافی اشتغال داشتند. شهر سرو در تولید تخم ابریشم تخصص داشت و آن را به نواحی دیگر صادر می‌کرد. پبله در شهرهای دیگر نیز تولید می‌شد، و شهرهای بسیاری در فارس، خوزستان و جبال به کار ریسندگی، بافندگی، رنگرزی و گلدوزی می‌پرداختند.^{۹۱}

پارچه‌های کفانی شهرهای فارس، و بویژه کازرون، نیز از شهرت بسیار برخوردار بودند. عدلهای کازرونی که دارای علامت کازرون بود، در تمام بازارهای آسیای مقدم و میان و افریقای شمالی بفروش می‌رسیدند. بالاپوشهای راه راه و پارچه‌های پشمی شیراز نیز طالب داشتند، و انواع پارچه‌های پنبه‌ای از منسوجات خشن که برای استفاده فقرا و مردم عادی بود، تا منسوجات ظریف در غالب نقاط ایران تولید می‌شدند.^{۹۲}

در دوره سلجوقیان صنایع نساجی پیشرفت و توسعه بسیار یافت. نوعی پارچه در این دوره مرسوم گشت که مرکب از دو پارچه به‌رنگ مختلف بود که با یکدیگر بافته می‌شد، و گاهی یکی از آنها رو آمده، شکل و طرح آن را بوجود می‌آورد. تکه‌های پارچه که از آن دوره به‌بست آمده است نمایانگر انواع مختلف پارچه‌های ابریشمی است. یک قسم پارچه ابریشمی از آن دوره در دست است که با تغییر نور تغییر رنگ می‌دهد، و نیز پارچه ابریشمی سبک و نازکی وجود دارد که روی آن طرح حیوانات با خطوط کوفی نقش گردیده. در سوزۀ لوور نیز یک تکه پارچه ابریشمی سفیدی وجود دارد که نقش آن به‌رنگ سفید است. این پارچه به‌قدری ریز بافته شده که نقش آن قابل رویت نیست مگر آن که آن را از یک طرف نگاه کنند. روی بعضی از پارچه‌های ابریشمی نیز طرحهای پیچیده و بسیاری که اصل آنها در زمان ساسانیان رایج بوده، دیده می‌شوند. به‌هرگونه، صنعت نساجی این زمان از لحاظ طرز بافندگی، ابتکار، انواع نقشه و زیبایی رنگ در سطحی عالی قرار داشته است. در این دوره بافندگان ایرانی دپود و یک تار را در بافتن پارچه به‌کار می‌برده‌اند. بافت زمینه ساده و تار و پود هر یک بطور مساوی در آن نمایان بوده است. نوع دیگر این بافت، پارچه‌ای بوده که در سطح آن تارها نمایان بوده‌اند و پود نقشه، که کمی ضخیمتر و تاب آن نیز کمتر بوده، با تار اصلی در فواصل غیرمستای نامنظم بافته می‌شده است. پارچه‌های دیگری نیز متداول بوده‌اند که دولا بافته می‌شده‌اند و دو بافت مختلف داشته‌اند.^{۹۳} نمونه‌ای از پارچه مخملی مربوط به قرن ششم هجری قمری نیز به‌دست آمده

۹۱. Boulnois، پیشین، ص ۱۸۰-۱۸۸.

۹۲. زکی محمد حسن، پیشین، ص ۲۲۸-۲۳۲ و تاریخ ایران. جلد اول، پیشین، ص ۲۶۵-۲۶۶.

۹۳. ایران شهر، پیشین، ص ۱۸۰۳-۱۸۰۴.

است که نمایانگر سطح پیشرفته این صنعت در دوره سلجوقیان است.^{۹۴} در سال ۷۵۱ م. اعراب عده‌ای از اسرای چینی را در سمرقند به کار تولید کاغذ وا داشتند، در کارگاه‌های سمرقند تولیدکنندگان چینی فن کاغذ سازی را به افراد محلی آموختند. بدین ترتیب، کاغذ چینی که تا آن زمان در ایران کمیاب بود و در اروپا تقریباً وجود نداشت در نقاط مختلف امپراتوری اسلام مورد استفاده قرار گرفت. البته، همواره کاغذ سمرقندی معروفیت خود را حفظ کرد، لیکن این صنعت در نقاط دیگر نیز رواج یافت. مثلاً، هارون الرشید توسط پیشه‌وران چینی در بغداد کارگاه کاغذسازی بوجود آورد. کارگاهی نیز در سواحل جنوب شرقی شبه جزیره عربستان و دمشق ایجاد شد. قسمتی از محصول کارگاه کاغذسازی دمشق نیز به اروپای غربی صادر می‌شد.^{۹۵}

در اوایل دوره اسلامی، صنعت قالیبافی مانند سایر رشته‌های صنعتی تحت تأثیر قالیبافی ساسانیان بود. در این دوره قسمتی از مالیات ایالات نیز به فرش پرداخت می‌شد و مثلاً، قسمتی از مالیات طبرستان ششصد تخته قالی جهت دربار خلفا بوده است که به بغداد فرستاده می‌شد. در قرن سوم هجری آذربایجان از مهم‌ترین مراکز بافت قالی و زیلو بود.^{۹۶} قالیهایی پشمی و ابریشمی شیراز و دیگر شهرهای فارس، خوزستان و خراسان نیز شهرت بسیار داشتند.^{۹۷} در زمان سلجوقیان نیز صنعت قالی بافی رونق داشت و در قرن ششم هجری قمری این صنعت بسیار پر دامنه شده بود. فن بافندگی در آن دوره نیز اساساً مانند امروز بوده و تنها طرح آن با طرح‌های دوره‌های اخیر تفاوت داشته است.^{۹۸}

بهرگونه، تحکیم جامعه متکامل فتودالی، بین قرنهای چهارم و پنجم هجری قمری، از لحاظ اقتصاد ایران اهمیت بسیار داشت. هنگامی که خلفا ناگزیر شدند برای تأمین وفاداری اعیان و دهقانان ایرانی ایالات مختلفی را بصورت موروثی به متنفذترین نمایندگان اعیان و بزرگان آن ایالات بسپارند، بتدریج حکومت‌های مستقل پدید آمدند. در پاره‌ای از موارد نیز فتودالهای محلی به اتکای نیروی نظامی خویش بدون این که از طرف خلیفه منصوب شده باشند حکومت را بلست می‌گرفتند. در هر صورت، در چنین حکومت‌هایی خراج و عوارض شهری و روستایی به سرزمین خلفا فرستاده نمی‌شدند و در ایران مصرف می‌گردیدند. بخشی از این مالیات‌ها نیز صرف احداث کارهای عام المنفعه می‌شدند. گذشته از این، از قرن چهارم تا اواسط قرن پنجم هجری قمری ایران مورد هجوم بیگانگان قرار نگرفت، و کمتر از گذشته دستخوش جنگ‌های داخلی گردید. تماسی این عوامل در رشد نیروهای عامل در تولید مؤثر افتادند. و این رشد از نیمه دوم قرن پنجم تا آغاز قرن هفتم نیز همچنان ادامه داشت. بطور کلی، در سه قرن چهارم، پنجم و ششم هجری قمری نیروهای عامل در تولید ایران، چه در کشاورزی و چه در تولید پیشه‌وری، دوره تعالی و پیشرفت را می‌پیمودند و این پیشرفت تنها در طی چند دهه، که

۹۴. Wulff، پیشین، ص ۱۷۷.

۹۵. Boulnois، پیشین، ص ۱۷۹-۱۸۰.

۹۶. زکی محمد حسن، پیشین، ص ۱۵۰-۱۷۱ و Wulff، پیشین، ص ۲۱۳.

۹۷. تاریخ ایران، جلد اول، پیشین، ص ۲۶۵.

۹۸. Wulff، پیشین، ص ۲۱۳.

همزمان با فتوحات سلجوقیان است، گسیخته شد.

تحول عمومی نیروهای اقتصادی شهرها در دوره مغولها

فتوحات مغول در حیات اقتصادی— اجتماعی ایران اثر بسیار سوئی داشت و موجب سقوط شدید— اما نه کامل— نیروهای عامل در تولید گردید. همانگونه که در فصل پیش گفته شد، فتوحات مغول کاهش شدید جمعیت در شهرها و روستاها، بویژه در خراسان، ماوراءالنهر و طبرستان، را در پی آورد. گذشته از حمله مغولها، یورش سپاهیان قپچاقی و جغتایی که با ایلخانان خصوصت سی ورزیدند، نیز آسیبهای بسیار بر اقتصاد ایران وارد آورد. درگیریهایی درونسی سران مغول نیز اوضاع اقتصادی— اجتماعی ایران را وخیمتر ساخت. گسترش زندگی صحرانشینی نیز به سقوط اقتصادی، بویژه کشاورزی، کمک کرد. تسلط سیاسی فتودالهای چادر نشین و نظامی، که ایرانیان را منبعی دائمی برای غارت می پنداشتند، نیز در آشفته تر شدن اوضاع سهیم بود. از این روی یکی از مهمترین عواملی که بازسازی اقتصادی را مشکل می ساخت، سیاست مالی ایلخانان بود. سنگینی بار بهره کشی فتودالی که در دوران مغولها شدت یافت، بر اثر سیاست خود کامانه آنان بیشتر شد. هرج و مرج بر وصول خراج حاکم گردید. ساموران و مقاطعه کاران مالیاتی، بی آن که نظارتی بر اعمال ایشان وجود داشته باشد، اقدام به وصول مالیات می کردند و مبالغ وصولی را تصاحب کرده، تذبذیر می نمودند. در فاصله سالهای ۶۴۸ و ۶۵۹ ه. ق. (۱۲۵۰-۱۲۶۰ م.) کسانی که مالیاتها را به دلیلی نپرداخته بودند، همراه با اعضای خانواده ایشان به بردگی فروخته می شدند. در عین حال بر سنگینی بار بیگاریها و تقیدات روستاییان افزوده گشت و وضع آنان تحمل ناپذیر گردید.^{۹۹}

در این دوره شهرهای بسیاری مانند مرو، بلخ، هرات، نیشابور، ری، قزوین و جز اینها، ویران گشتند. بسیاری از شهرها مدتها ویرانه باقی ماندند و بازسازی پارهای از آنها نیز بجایی نرسید. به گفته رشیدالدین پیش از غازان خان در شهرهای غارت شده ایران از هر ده خانه پنج خانه خالی و ویران بودند. مالیاتهای گزافی که به مردم شهرنشین تحمیل گشت، تمغایی که از کارگاههای پیشه وری و بازرگانی اعم از تجارت عمده و خرده فروشی، و حتی خرید و فروش آذوقه و هیزم، و نیز مصنوعات شهری اخذ می گردید، در ایران سابقه نداشت و اخذ آن تأثیر سوئی بر رشد بازرگانی و تولید پیشه وری داشت. رسم دیگری که در این دوره رواج یافت به «طرح» مشهور بود. بر اساس آن پیشه واران و بازرگانان شهری مجبور بودند محصولات خود را به بهایی کمتر از قیمت بازار به خزانه ایلخانان بفروشند، و محصولات کشاورزی را از دولت چهار تا پنج بار گرانتر از قیمت بازار خریداری کنند. بدیهی است که این اسر تراکم سرمایه تجاری و رشد اقتصاد شهرها را مانع می شد. گذشته از این، برای انتقال کالا از نقطه ای به نقطه دیگر حقوق گمرکی یا باج پرداخت می شد. لیکن بار سنگین مالیاتها بیشتر بر دوش صنعتکاران و روستاییان قرار داشت. تجار بزرگ عمده فروش تحت حمایت ایلخانان قرار داشتند و از معافیتها و امتیازاتی برخوردار بودند. صنعتکاران مجبور بودند بخشی از مصنوعات خویش را به خزانه

۹۹. The Cambridge History of Iran، جلد پنجم، پیشین، ص ۴۸۳-۵۰۰.

دولت و یا فتودالها بدهند و برای دولت و اشراف مغول بیگاری انجام دهند. بسیاری از آنان نیز به بردگی گرفته شدند، و عده‌ای از آنان، مانند ابریشم بافان هرات، به مغولستان فرستاده شدند. پاره‌ای از ایشان نیز به جبر در کارخانه‌های دولتی اسلحه و البسه و دیگر لوازم لشکریان را تهیه می‌کردند. این کارخانه‌ها که در سال ۶۲۸ ه.ق / ۱۲۳۰ م. بوجود آمدند، در مالکیت خزانه ایلخانان یا شاهزادگان مغولی بودند. کارخانه‌هایی که پیشه‌وران در آنها کار می‌کردند، در بخارا، سمرقند، نیشابور، توس، اسفراین، تبریز و هرات قرار داشتند. در فرمانهای غازان‌خان از این پیشه‌وران به عنوان اسیرانی نام برده می‌شود که مزدشان به صورت جنسی پرداخت می‌شد.^{۱۰۰}

پاره‌ای از پیشه‌وران آن دوره نیز برای فرار از ظلم مغولها به مهاجرت پرداختند. مثلاً، در اوایل قرن دهم هجری قمری یکی از معروف‌ترین فلزکاران و نیز شخصی به نام محمود کرد بوده است که احتمالاً خانواده وی در زمان مغولها به ترک وطن مجبور شده.^{۱۰۱} بدین ترتیب، قنوجات مغولها شیوه برده‌داری را سقناً احیاء کرد. از کار بردگان به میزان وسیعی در داسداری، پیشه‌وری و کشاورزی استفاده می‌شد. در عهد هلاکوخان و در اوایل قرن هشتم هجری قمری اسیران را به رسم برده در اراضی به کار واسی داشتند. مثلاً، در باغ رشیدالدین در نزدیکی تبریز، ۱۲۰ برده زن و مرد که از نقاط مختلف آورده شده بودند، کار می‌کردند. عده‌ای از بردگان را اسیران جنگی تشکیل می‌دادند و بقیه از برده‌فروشان خریداری شده بودند. کسانی که قادر به پرداخت مالیات خود نبودند، و یا مقروضینی که نمی‌توانستند دین خود را ادا کنند، نیز ممکن بود برده شوند. تجار بزرگی نیز که از حمایت اشراف مغول برخوردار بودند و از سعافیه‌های مالیاتی بهره می‌بردند، به هنگام سفرهای تجاری خویش از سردم آذوقه، علیق و وسایل نقلیه دریافت می‌داشتند. از این روی مردمی که قادر نبودند مالیات، عوارض و قروض عقب افتاده خویش را بپردازند، ناگزیر به رباخواران متوسل شده، مقروض و وابسته ایشان می‌گشتند. تجار عمده که از حمایت اشراف مغول برخوردار بودند، به رباخواری می‌پرداختند و بسیاری از صنعتکاران و بینوایان شهری که قادر به پرداخت مالیاتهای کلان نبودند، به آنها روی می‌آوردند. گذشته از این، تجار عمده در همه جا وصول مالیاتهای دولتی و عوارض شهری یا تمغا را نیز به مقاطعه خویش داشتند. روستاییان بی‌چیز و بی‌نوا نیز بر اثر سیاست مالیاتی و هرج و مرج فتودالی از دهات می‌گریختند و مزارع را ناکشته برجای می‌گذاشتند.

بهره‌برداری بی‌حساب از معادن نیز بی‌پولی (پول نقره) را موجب گشت. از این روی، از میزان نقره خالص سکه‌ها کاسته شد و ارزش واقعی پول در جریان پایین آمد. تمامی عواصل فوق باعث شدند که خزانه دولت تهی گردد چرا که دیگر کمتر کسی قادر به پرداخت خراج و مالیات بود، و آنچه به دست مأموران وصول مالیات می‌رسید، غالباً حیف و میل می‌شد.^{۱۰۲} اقتصاد طبیعی گسترش یافت و اقتصاد کالایی تنها در نواحی مجاور

۱۰۰. همان، ص ۵۰۵-۵۱۳ و تاریخ ایران، جلد دوم، پیشین، ص ۳۹۵-۳۹۸.

۱۰۱. زکی محمد حسن، پیشین، ص ۲۶۵.

۱۰۲. تاریخ ایران، جلد دوم، پیشین، ص ۳۹۷-۳۹۸، ۴۰۶.

راههای کاروان روضه‌های بزرگ باقی‌مانده مالیاتهای کشاورزی غالباً بصورت جنسی دریافت می‌شدند و سواجب و مرسومات نظامیان، دبیران و روحانیان نیز بصورت جنسی پرداخت می‌شدند.^{۱۰۳}

با این ترتیب، نقوحات مغول با شیوه بهره‌کشی وحشیانه خویش سقوط شدید نیروهای عامل در تولید کشور را فراهم آورد، و در پایان قرن هفتم انحطاط شدید اقتصادی آشکار گردید. شهرنشینی بی‌رونتی شد و انحطاط کشاورزی و افزایش مالیاتهای سنگین بر پیشه‌وران شهری و تقیدات آنان، به رکود شهرها کمک کرد. انحطاط کشاورزی نیز بازار مناطق شهری را محدود ساخت، و این امر تأثیر سوئی بر رشد فعالیتهای صنعتی و بازرگانی در شهرها داشت. بنابر این، انجام اصلاحاتی ضروری می‌نمود، و این امر در زمان غازان‌خان صورت گرفت. مهم‌ترین این اصلاحات که هدفش بازسازی اقتصاد کشور بود، عبارت بودند از تثبیت خراج و مالیات کشاورزی و مالیاتهای دیگر، سبک‌سازی از سوء استفاده و خودکامی در وصول مالیاتها، کاهش مالیات پیشه‌وران و بازرگانان (تمغا) و از میان برداشتن آنها در بارهای از شهرها، الغای صدور و توزیع برات و فسخ نزول، ممنوع ساختن مقاطعه مالیات، کاهش عوارض گوناگونی که به نفع خان، شاهزادگان، امیران و لشکریان از مردم دریافت می‌گردید؛ توزیع اقطاع بین نظامیان، ایجاد تسهیلات مالیاتی برای کسانی که به آبادی و عمران اراضی متروکه و بایر می‌پرداختند، کوتاه کردن دست تجار عمده از طریق رسم مقاطعه، ممنوع ساختن وامهایی که جنبه رباخواری داشت، لغو روش پرداخت جنسی به صنعتکاران که در کارخانه‌ها کار می‌کردند؛^{۱۰۴} رایج ساختن پول واحد نقره در سراسر کشور و جایگزین ساختن درهم، که ۲/۱۰ گره نقره است، به جای مسکوکات گوناگونی که در ایالات مختلف ضرب می‌شدند،^{۱۰۵} و سرانجام

۱۰۳ The Cambridge History of Iran. جلد پنجم، پیشین، ص ۵۱۳.

۱۰۴. سوء استفاده‌های مأموران دولتی در کارگاهها، مانند جیف و میل جیره صنعتکاران، منجر به این شد که کارگاههای سازنده اسلحه، زیر و برگ و لباس و غیره تقریباً محصولی تولید نکنند چرا که در چنین شرایطی صنعتکارانی که اسیر - برده بودند، بکار خود علاقه‌ای نشان نمی‌دادند. از این روی کار بردگان نفعی نداشت، و غازان‌خان جیره را لغو کرد و اجازه داد که صنعتکاران به اختیار خویش در کارگاه کار کنند. مزد آنها نیز پولی و جنسی شد (قادیخ هبادک غازانی، پیشین، ص ۳۳۶-۳۴۰).

۱۰۵. شش درهم یک دینار نقره، و ددهزار دینار (نومان) واحد محاسبه بود اصلاحات پولی فسادان خسان زوددی در نقاط مختلف کشور، و حتی در کشور جغتایان، متداول گشت (قادیخ ایران، جلد دوم، پیشین، ص ۴۰۷).

در اواخر قرن هفتم هجری قمری به سبب تهی شدن خزانه دولتی و بروز مشکلات مالی کمیخا توخان به تقلید از چین پوهای کاغذی منتشر کرد (همان، ص ۳۹۰-۳۹۱). چاپخانه‌هایی برای تهیه پوهای کاغذی که چاپ خوانده می‌شدند، در شهرهای ایران، از جمله تبریز، ایجاد گردیدند. این امر موجب بروز اعتیاشاتی در شهرها گردید، و در نتیجه چاپ پس از اندک مدتی کتفا گذاشته شد. جوزاغا بارباروکه در عهد آق‌قویونلو به ایران سفر کرده است، در مورد چاپ که ظاهراً در این دوره در ناحیه جغتای رواج داشته است، چنین می‌نویسد، «مختصر پولی که در آن دیار رایج است از کاغذ است که هر سال آنها را تجدید چاپ می‌کنند»

برقرار ساختن اساسی واحد برای اوزان و مقادیر.^{۱۰۶}

اصلاحات غازان‌خان و انتقال موقتی قدرت سیاسی از دست اعیان چادر نشین مغول به دست فتودالهای اسکان یافته دیوانی، با این که موجب اعتلای نسبی اقتصاد کشور گردید، اما چندان موفق نبود. گرایش به سوی اقتصاد طبیعی، انحطاط اقتصادی - اجتماعی جامعه، کاهش روابط اقتصادی بین نواحی مختلف ایران و مقاومت سخت بزرگان نظامی چادر نشین مغول و ترک که قسمتی از منافع خود را در این اصلاحات از دست می‌دادند، جعلگی از عواملی بودند که موفقیت کامل این اصلاحات را مانع می‌شدند. از این روی به رغم پیشرفتی موقتی که در عهد غازان‌خان در اقتصاد ایران رخ داد، سطح تکامل اقتصادی کشور هرگز به سطح پیش از هجوم مغولها نرسید.

پس از سرگ ایلیخان ابوسعید نیز مجدداً حکومت ایران تجزیه گردید و کشور صحنه نبردهای داخلی فتودالها گردید. تضاد میان قشرهای مختلف فتودال و مردم در نتیجه برگشت امیران فتودال به اسلوبهای بهره‌کشی پیش از غازان‌خان و غارت مستقیم روستاییان و پیشه‌وران که هنگام جنگهای داخلی از طرف فتودالها اعمال می‌شد، شدت گرفت. سیاست مقید ساختن روستاییان به زمین و تشدید بهره‌کشی فتودالی در قرنهای هشتم و نهم، مبارزه بین طبقات مختلف را حادتر ساخت. این تضادها به شکل فرار دسته‌جمعی و عملیات گروههای پراکنده روستاییان شورشی و قیاسهای بزرگ تظاهر نمودند. در این دوره پیشه‌وران و فقیران شهری باتفاق روستاییان در قیام بر علیه حکومت مغولها شرکت داشتند و بردگان فراری نیز به ایشان می‌پیوستند. این طبقات تحت رهبری فتودالهای کوچک ایرانی که به سبب دست‌اندازی بزرگان چادر نشین به اراضی آنان با مغولها خصومت می‌ورزیدند، به مبارزه پرداختند و در نقاطی مانند خراسان و سازندران به موفقیتهایی چون تأسیس دولتهای جدید، دست یافتند. مهمترین این قیاسها، قیاسهایی از نوع سربدار بودند. در زبان سربداران مالیاتهای پیشه‌وری و روستایی کاهش یافتند و مساوات اجتماعی بر مراتب پیش از گذشته رعایت می‌شد. بدین سبب شهرهای حکومت سربداران، بویژه سبزوار، آباد و معمور گردیدند.^{۱۰۷}

هنوز اقتصاد ایران از بلایای هجوم مغولها خلاص نشده بود که کشور دستخوش فتوحات و غارتگریهای تیمور گردید. تیمور منافع طبقه فتودال، بویژه گروه اعیان چادر نشین را از نواحیاء کردو نهضت‌های مردم را فرو نشاند. او نهضت سربدار را که در سمرقند و اطراف آن تشکیل شده بود، برانداخت. و این نهضت را در ماوراءالنهر از میان برداشت. سبزوار را غارت و ویران کرد و بسیاری از مردم آن شهر را بقتل رسانید.^{۱۰۸} سیستان را به ویرانی کشاند و مردم آن را قتل و عام کرد.^{۱۰۹} تبریز دوبار مورد هجوم سپاهیان تیمور قرار گرفت و بسیاری مردم آن بقتل رسیدند.

→ در پایان مال‌بواهای کغذی کوته را به ضرابخانه می‌برد و آوردند. معادل آنها پول تازه می‌گیرند (سفرنامه دین‌زبان در ایران، پیشین، ص ۸۶).

۱۰۶. قادیخ ایران، جلد دوم، پیشین، ص ۴۰۲-۴۰۷.

۱۰۷. همان، ص ۴۴۶-۴۵۸.

۱۰۸. همان، ص ۴۵۸-۴۶۱.

۱۰۹. احیاء الملوك، پیشین، ص ۱۰۴-۱۱۴.

گرگانج، سرای برکه و حاجی طرخان نیز توسط تیمور ویران شدند. اصفهان نیز مورد غارت تیمور واقع شد و هفتاد هزار تن از مردم آن شهر قتل و عام شدند. تیمور همچنین نهضت مردم را در گرگان فرونشاند و دولت سادات سازندگان را از میان برداشت. در عین حال، تیمور تعدادی از قبایل چادر نشین ترک را از آسیای میانه به شمال ایران و آذربایجان منتقل ساخت، بدین ترتیب، به اقتصاد چادر نشین قدرت بیشتری بخشید.^{۱۱۰} با اینهمه، وی کوشید نیروهای عامل در تولید را در ماوراءالنهر از طریق غارت نقاط دیگر پیشرفت دهد و با ایجاد قنات‌ها، وابسته، و انتقال پیشه‌وران به سمرقند رشد اقتصادی را در این منطقه افزایش داد. لیکن بطور کلی در دوره تیمور نیز نیروهای عامل در تولید انحطاط یافتند و بهره‌کشی از روستاییان و مردم شهری افزایش یافت.

در دوره مغول‌ها و تیموریان به سبب انحطاط شدید نیروهای عامل در تولید، بطور کلی در صنایع دستی از اختراع و ابتکار خبری نیست. با اینهمه، در بعضی صنایع، بویژه در ماوراءالنهر در دوره تیموریان، پیشرفتهایی حاصل گردید.

تولیدات شهری در دوره مغول‌ها

پس از غلبه مغول فلزکاری دچار رکود گردید و صنعت فلزکاری از ایران و عراق به مصر و سوریه انتقال یافت. این امر به احتمال زیاد به سبب مهاجرت و فرار بسیاری از صنعتگران نواحی دوردست، و به اسارت درآمدن پاره‌ای از آنها و انتقالشان به مغولستان، رخ داد. منابع تاریخی نشان می‌دهند که صنعتگران ایرانی در این دوره در مصر،^{۱۱۱} و نیز در هندوستان پراکنده شده بودند.^{۱۱۲} اما در اواخر دوره مغول، بویژه در عصر تیموریان به این صنعت توجه بیشتری شد و شبکه‌های جدیدی در فلزکاری بکار گرفته شدند. اشکال و تصاویری که قیافه و لباس اعضای دربار تیموریان را داشتند، جایگزین اشکال و تصاویر عربی دوره پیش از مغول شدند. ترصیع فلز نیز در عصر تیموری پیشرفت بسیاری داشتند.^{۱۱۳} لیکن بطور کلی تزیینات فلزکاری این دوره شبیه کارهای سکتب سوصل و کارهای ملوکی سوریه و مصر بوده است.^{۱۱۴} در این دوره سلاح‌های جالب توجهی ساخته می‌شد، و پاره‌ای از آنها نیز سرخ به نقوش نقره و طلا به شکل اژدها و سیمرغ بوده‌اند.^{۱۱۵} به گفته مارکوپولو صنعتگران کرمان «در ساختن آلات و ادوات جنگی از قبیل زین و برگ، سهمیه، شمشیر، کمان و ترکش مهارت زیاد» داشته‌اند.^{۱۱۶} صنعت شیشه و بلورسازی نیز در این دوره رو به انحطاط نهاد. تا این که تیمور در اوایل

۱۱۰. نادریخ ایران، جلد دوم، پیشین، ص ۴۶۱-۴۶۲.

۱۱۱. ویلسن، پیشین، ص ۱۷۴.

۱۱۲. زکی محمد حسن، پیشین، ص ۲۴۵.

۱۱۳. ویلسن، پیشین، ص ۱۷۴.

۱۱۴. زکی محمد حسن، پیشین، ص ۲۶۲-۲۶۵.

۱۱۵. همان، ص ۲۶۵-۲۷۱.

۱۱۶. سفرنامه مارکوپولو، ۱۳۵۰، ص ۳۸.

قرن نهم هجری قمری عده‌ای از صنعتگران این رشته را در سمرقند گردآورد، و بر اثر این اقدام صنعت شیشه‌سازی، حداقل در سمرقند، رونق گرفت.^{۱۱۷} آئینه‌سازی و شیشه‌گری حلب نیز در قرن هشتم معروف بوده است.^{۱۱۸}

در صنعت چوب‌بری این دوره نیز پیشرفت چشم‌گیری حاصل نمی‌گردد. تنها در نیمه دوم قرن ششم هجری قمری این صنعت، بویژه در ترکستان غربی، از لحاظ فنی و هنری ترقی کرد. در عصر تیموریان نیز در چوب‌بری از اسلوب و روش دوره مغول‌پیروی می‌شد.^{۱۱۹} پیش از حمله مغولها صنعت نساجی ایران شهرت بسزایی داشت. زری‌های یزدی در نقاط مختلف طالب داشتند، و همه ساله مقدار زیادی پارچه‌های نفیس زری به کشورهای باختری و خاور دور صادر می‌گردید. در شهرهایی مانند نیشابور، شوشتر، سرو، اصفهان و شیراز نیز پارچه‌بافی معمول بود، و پارچه‌های ابریشمی و پنبه‌ای منقوش این شهرها مشهور بودند.^{۱۲۰} اما در دوره مغول بعضی از مراکز نساجی ایران، بویژه هرات، شوش و شوشتران اهمیت و مقام خود را در بافندگی از دست دادند. در آغاز مغولها بسیاری از بافندگان هرات را به اسارت بردند. در سال ۱۲۳۶ م، هنگامی که خان مغول تصمیم به بازسازی این شهر گرفت، عده‌ای از بافندگان را به شهر بازگرداندند، اما نه به‌خاطر بافندگی. چرا که به‌سبب کاهش جمعیت روستاها، از بافندگان برای تعمیر نهرهای آبیاری و کارهای کشاورزی استفاده کردند.^{۱۲۱}

بهرگونه، در این دوره ابتکار ابداعی در این صنعت رخ نداد و این امر در مورد بعضی از انواع پارچه‌های به‌دست آمده که در بافت آن مهارت کافی بکار نبوده شده، آشکار می‌گردد. گذشته از این در دوره مغولها تنوع زیبایی رنگهای پارچه‌ها نیز کاهش یافت، بدین ترتیب، فن نساجی در مقایسه با رونق نساجی در دوره سلجوقیان و پیشرفت بعدی آن در عهد صفویه، انحطاط یافت.^{۱۲۲} با اینهمه، مارکوپولو که در نیمه دوم قرن سیزدهم میلادی هفتم هجری قمری در ایران سفر می‌کرده است، از نساجی ایران تعریف می‌کند و می‌نویسد:

در ایران عده زیادی از دسترنج خود اسرار معاش می‌کنند. بسیاری از صنعتگران و نساجان مصنوعات خود و پارچه‌های زری نفیسی با نقشهای خوش‌نما می‌بافند و تجار ایرانی آنها را به کشورهای دیگر می‌فرستند.^{۱۲۳} مارکوپولو از پارچه‌های یزد، کرمان و تبریز تعریف می‌کند و در مورد شالهای ترمه کرمان می‌نویسد:

زنان و دختران این شهر بر روی پارچه‌شال با ابریشم‌گلدوزی می‌کنند و صورت حیوانات و سرغان و اشجار گوناگون و گلها را به‌طرز خوش‌نمایی بر روی پارچه

۱۱۷. Wulff. پیشون، ص ۱۶۹ و زکی محمد حسن، پیشین، ص ۲۷۶.

۱۱۸. هانری رنه دالمانی، سفرنامه از خراسان تا بختیاری، ۱۳۳۵، ص ۴۲۶.

۱۱۹. زکی محمد حسن، ص ۲۷۷-۲۸۳ و ایرانشهر، پیشین، ص ۱۸۵.

۱۲۰. همان، ص ۱۸۰.

۱۲۱. The Cambridge History of Iran، جلد پنجم، پیشین، ص ۴۸۷.

۱۲۲. زکی محمد حسن، پیشین، ص ۲۳۵-۲۳۸.

۱۲۳. The Travels of Marco Polo، پیشین، ص ۲۶.

پشمی مجسم می‌نمایند این پارچه‌های گلدوزی شده باندازه‌ای ممتاز و جالب هستند که در میان ثروتمندان دست‌بست می‌گردند و برای پرده و مخنه و روی بالشی و رویه‌لحاف و غیره بکار می‌برند.^{۱۲۴}

در دوره تیموریان صنعت نساجی در شرق ایران رونق یافت. شهرهای سمرقند و هرات در زمان تیمور مهم‌ترین مرکز بافندگی پارچه‌های نفیس گردید و سبک آن نیز پیشرفت کرد. در عین حال، در دوره تیموریان این صنعت در شهرهای یزد، اصفهان، کاشان و تبریز نیز رونق یافت، و منسوجات این شهرها به کشورهای مجاور صادر می‌شدند.

قالیبافی، که اوایل دوره مغول رونق خود را از دست داد، در زمان غازان خان پیشرفت کرد. تبریز در زمان غازان خان از نظر قالی‌بافی پیشرفت بیشتری نسبت به شهرهای دیگر ایران داشت. چرا که از اواسط دوره مغول و ایلخانان، آذربایجان بزرگترین مرکز فرهنگی و سیاسی ایران گردید. و از آنجا که این منطقه به اروپا نزدیک بود و از نظر بازرگانی با کشورهای اروپایی ارتباط داشت، قالی‌بافی رونق گرفت و تبریز به بزرگترین بازار قالی جهان تبدیل شد. در دوره تیموریان نیز به این صنعت توجه بسیار سبذول گردید و از جمله شواهد پیشرفت این صنعت در این دوره وجود نقشه‌های قالی است که در مینیاتورهای این زمان دیده می‌شود. نقشه‌ها و طرح‌های قالی در زمان تیموریان و نیز در دوره صفویان از کارهای کمال‌الدین بهزاد، سلطان محمد و میرسیدعلی و محمدی تأثیر پذیرفته‌اند.^{۱۲۵}

پس از آن که شهر ری توسط مغولها منهدم گردید، آن شهر مرکزیت خود را در زمینه سفال‌سازی از دست داد. لیکن کاشان کماکان یکی از عمده‌ترین مراکز سفال‌سازی باقی ماند. در عین حال، سفال‌سازی در ورامین، سلطانیه، تبریز و سلطان آباد نیز رواج یافت. اغلب ظروفی که در سلطان آباد (اراک) پیدا شده‌اند دارای تزیین برجسته‌اند و پاره‌ای از آنها از حیث زیبایی و شکل دارای خصایص صنعتی بسیار عالی می‌باشند. نیشابور، سمرقند، ساوه و مشهد نیز از مراکز عمده سفال‌سازی دوره مغول بودند.^{۱۲۶}

ظروف جلادار دوره مغول به همان رسم سبک ری و کاشان در اوایل قرن هفتم هجری قمری ادامه یافت. کاشیهای داسغان نیز از عالیترین نمونه سفال جلادار ایران بود، اگر چه احتمال می‌رود که محل اصلی ساخت آنها کاشان بوده باشد. در این دوره یک نوع سفال دیگر، یعنی سفال موزائیک، در ایران رواج یافت. البته، سفال موزائیک با تزیینات آجری لعابدار که در زمان قدیم در ایران و عراق مرسوم بود، نسبت داشت. لیکن در دوره مغولها این سبک تکمیل گردید، و سفال‌سازان ایرانی آن را به حد کمال رسانیدند و طرحها و رنگ آمیزی جدیدی ابداع کردند که قرن‌ها بعد مورد استفاده قرار گرفت. صنعت سفال موزائیک در اصفهان پیشرفت بسیار کرد و ابنیه‌های قرن نهم با کاشی‌کاری موزائیک در اصفهان فراوان بوده است.^{۱۲۷}

صنعت سعماری ایران از صنایع معدودی است که در این دوره پیشرفت بسیار داشت، و

۱۲۴. همان، ص ۳۱، ۳۲.

۱۲۵. زکی محمد حسن، پیشین. ص ۱۵۰-۱۷۱ و ایران‌شهر. پیشین. ص ۱۸۸۲-۱۸۸۳

۱۲۶. ویلسن، پیشین، ص ۱۷۲.

۱۲۷. همان، ص ۱۷۳-۱۸۰.

نمونه‌های فراوانی که معروف هنر آن زمان است، در دست است. در واقع، صنعت سفال‌سازی نیز در پی رواج معماری پیشرفت نمود. در این دوره در تزئین بیشتر ساختمانها دقت شده، و بناهای عظیمی با کاشیهای الوان بی‌نظیری پوشیده شده‌اند. در حالی که در دوره سلجوقیان به تناسب ساختمان و آجرکاری اهمیت بیشتری داده می‌شد.^{۱۲۸}

غازان‌خان در تبریز ابنیه‌های مختلفی بنا نمود و وزیر او رشیدالدین فضل‌الله، محل زیبایی بنام رشیدیه در شمال شرقی تبریز بنا کرد. مساجد، مقابر، منارها و کاروانسرایهای بسیاری نیز در این دوره بنا شدند.^{۱۲۹}

تیمور نیز معماران، نقاشان و صنعتگران بسیاری را از نواحی گوناگون بمسمرقند برد و ایشان را در کار ساختمانهای عظیمی که دارای تزئین عالی بودند، بکارو داشت. این عمل نیز در ساختمان و طرح بنا سبکی ایجاد کردند که به‌رغم منشاء گوناگون صنعتگران، ایرانی بود. در زمان تیمور سبک گنبد پیازی شکل تکمیل گردید و در دوران پس از تیموریان نیز از آن بسیار تقلید گردید. برای حفظ این نوع گنبد، گنبدی دیگر از داخل می‌ساختند که معمولاً بوسیله تیر و شمعکهای آجری به گنبد خارجی متصل می‌شود.

طاق روسی نیز در این دوره به‌طاق ضربی تبدیل گردید. اگر چه این دوطاق از لحاظ ساختمان با یکدیگر فرق دارند، اما هر دو یک منظور را بر آورده می‌کردند، و آن عبارت بود از حفظ گنبد مدور روی اطاق مربع.^{۱۳۰}

تحول عمومی نیروهای اقتصادی شهرها در دوره صفویه

در قرن دهم هجری قمری/ شانزدهم میلادی اتحاد سیاسی کشور در چهارچوب دولت صفوی موجب گسترش بازرگانی و تا اندازه‌ای صنایع پیشه‌وری، بویژه در ربع اول این قرن، گردید. در عین حال، در این دوره روابط بازرگانی و مناسبات سیاسی ایران با روسیه و تا حدودی کشورهای اروپای غربی گسترش یافت.

در آغاز، شاه اسماعیل اول برای جلب نظر روستاییان خراج را تا یک ششم کاهش داد، و این امر به توسعه اقتصادی و افزایش رابطه شهر و ده کمک کرد. لیکن اعتدای نسبی اقتصادی که در ربع اول قرن دهم بوجود آمد، به سبب سیاست مالیاتی شاه طهماسب اول دچار وقفه گردید. شاه طهماسب بر سالیانه‌ها افزود، و این امر ثروت عظیم بی‌حاصلی را برای خزانه سلطنتی گرد آورد که شامل ۳۸۰ هزار تومان سکه طلا و نقره، ششصد شمس طلا و نقره، دویست خروار ابریشم، سی هزار دست لباس از منسوجات گرانبها، و سلاح کامل سی هزار

۱۲۸. همان، ص ۱۸۷.

۱۲۹. الجایو خدا بنده که بعد از عازاران‌خان به سلطنت رسید، در پایتخت خود، سلطانیه، مقبره و مسجد عظیمی بنا کرد که از عالیه‌ترین آثار ساختمانی ایرانی بشمار می‌رود. این بنا هشت ضلعی است و گنبد آن بزرگترین گنبد ایران است. ارتفاع فضای زیر گنبد تقریباً ۵۱ متر و عرض آن ۲۴ متر و ۴۰ مانهتمتر است (همان، ۱۸۳-۱۸۷).

۱۳۰. همان، ص ۱۸۳-۱۸۷.

سوار می‌شد. اما به‌رغم این ثروت عظیم، شاه طهماسب به مدت چهارده سال سواجب لشکریان را نپرداخت. از این روی، در اواخر سلطنت شاه طهماسب تا آغاز قرن یازدهم اقتصاد کشور به‌سبب افزایش مالیاتها، طاعون و خشکسالی شدید در سال ۹۷۹ ه.ق. دچار انحطاط شد. گذشته از این، راهها بر اثر حمله راهزنان و جنگهای خانگی فتودالها ناسان بودند و جاده‌های مهم کاروان روکه از سمت غرب به‌حلب و از جنوب به‌هرمز امتداد می‌یافتند، متروک ماندند. این عوامل قیام روستاییان و پیشه‌وران شهرها، بویژه درگیلان و تبریز، را دامن زدند. مثلاً، در سال ۹۷۹ ه.ق. در تبریز که در آغاز قرن دهم سیصد هزار نفر جمعیت داشت و مرکز و محل تلاقی راههای ترانزیتی اروپا و آسیا، و راههای کاروان‌روی تجاری و محل تحویل و توزیع کالاهای و مرکز صنایع ابریشم‌بافی، ریسباف، تیماج‌سازی و غیره، بود، مردم به‌رهبری پیشه‌وران و کسبه بر علیه فتودالها و تجار بزرگ قیام کردند. شاه طهماسب مجبور شد امتیازات بسیاری به‌مردم شهر تبریز بدهد، از جمله معافیت مالیات پیشه‌وران و معافیت شهر از پرداخت تمام عوارض دیوانی. در سالهای آخر سلطنت شاه طهماسب نیز به‌سبب انحطاط و کاهش سطح زندگی مردم شهرها وصول تمغا، یعنی مالیات خرید و فروش که از خرده‌فروشان و پیشه‌وران و شاغلان شهری دریافت می‌شد، لغو گردید. لیکن بجای آن مالیاتی نسبتاً جزئی از پیشه‌وران بنام «سال محترقه» وصول گردید. حقوق گمرکی از کالاهای وارداتی و صادراتی و ترانزیتی که «باج» خوانده می‌شد، نیز کماکان اخذ می‌گردید.^{۱۳۱}

در قرن دهم هجری قمری مناسبات بازرگانی ایران و کشورهای اروپایی در سطح محدودی گسترش یافت، و تنها تجارت ایران با روسیه، آنهم پس از ایجاد روابط سیاسی میان دولت صفوی و روسیه اواخر قرن دهم نسبتاً افزایش یافت.^{۱۳۲}

طی قرن یازدهم هجری قمری نیروهای عامل در تولید، هم در کشاورزی و هم در تولید کالایی ساده شهری، توسعه یافتند. زندگی شهری گسترش یافت. تولیدات کالایی به میزان قابل ملاحظه‌ای افزایش یافتند، و روابط کالا-پولی و بازرگانی، بویژه بازرگانی خارجی، پیشرفت کردند. رشد تولید صنعتی دستی و کشاورزی موجب گسترش شهرها گردید و بسط بازار داخلی را امکان‌پذیر ساخت.

در همان قرن کشورهای اروپای غربی، بویژه انگلستان و هلند، بتدریج وارد مرحله

۱۳۱. تادیخ ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۴۱۲-۵۲۶.

۱۳۲. همان، ص ۵۱۷-۵۱۹ ولارنس لکه‌هارت، انقراضی سلسله صفویه، ۱۳۴۳، ص ۶۲-۶۵. روابط ایران با اروپا پس از حمله مغول آغاز گردید، اما پس از فتح قسطنطنیه بدست ترکان عثمانی قطع گردید. در دوره مغول امپراطوران روم شرقی، پاپ و دیگر پادشاهان اروپا، سفیرانی به دربار مغولها فرستادند. از آن پس تاحدی تجارت اروپا با کشورهای غربی آسیا و چین رونق گرفت. ایران از نو مرکز تجارت اروپا و آسیا شد، و تبریز به یکی از مراکز بزرگ مبادلات بازرگانی تبدیل گردید و تا اواخر دوره تیموریان این موقعیت را حفظ کرد. پس از فتح قسطنطنیه در سال ۸۵۷ ه.ق. / ۱۴۵۳ م. راه تجارت اروپا با آسیا قطع شد. از این روی اروپاییان، بویژه پرتغالیها، برای رسیدن به هندوستان و چین دست یافتن به کالاهای آسیا، راه دریایی جنوب آفریقا را کشف کردند (نصرت‌الله فلسفی، سیاست خارجی ایران در دوره صفویه، ۱۳۳۷، ص ۵-۹).

سرمایه‌داری شدند و آسیا، آفریقا و آمریکا، بطور کلی، به‌منبعی برای تراکم اولیه سرمایه اروپا تبدیل شد.^{۱۳۳} لیکن، اگر چه روابط بازرگانی ایران و کشورهای اروپایی، بویژه هلند و انگلیس و تا اندازه‌ای فرانسه، در قرن یازدهم، و حتی قرن دوازدهم، افزایش بسیار یافت و شرکت‌های هند شرقی انگلیس و هلند در ایران امتیازاتی کسب کردند، با اینهمه این امتیازات در ازای منافع سیاسی و اقتصادی اخذ شده از کشورهای اروپایی، داده شدند، و ورود کالاهای غربی هرگز به‌قدری نرسید که مانند قرن سیزدهم صنایع پیشه‌وری ایران را از میان بردارد. در واقع، رقابت این شرکت‌ها با یکدیگر نیز مانع تحقق خواسته‌های آنها به‌ضرر ایران بود.^{۱۳۴} از این‌روی، در این دوره ایران به‌یک کشور وابسته و یا نیمه مستعمره تبدیل نشد. لیکن این امر به‌معنای تکامل نظام اقتصادی—اجتماعی ایران، و بنابراین گسترش روابط جدید در تولید، نیست. این درست است که در پایان قرن یازدهم، و حتی در زمان شاه عباس اول، عقب‌ماندگی اقتصادی—اجتماعی ایران از کشورهای اروپایی بیش از پیش آشکار گردید، و هنوز روابط فئودالی بر نظام اقتصادی—اجتماعی جامعه مسلط بود، لیکن اقتصاد ایران در قرن یازدهم بطور کلی دوره اعتلای اقتصادی را می‌گذراند، و انحطاط جامعه فئودالی هنوز آغاز نگشته بود.

در قرن یازدهم هجری قمری/ هفدهم میلادی مبادله جنس با جنس در تجارت عمده کاهش یافت و مبادله کالا به‌وساطت پول افزایش پیدا کرد، و سکه نقره صفوی یا سکه‌های خارجی وسیله مبادله گردید. به‌گفته شاردن در معاملات عمده تجاری واریز حساب به‌وسیله کیسه‌های پول که هر یک حاوی ۲۰۰۰ عباسی (۰/۰ تومان) بود، صورت می‌گرفت و محتوای کیسه‌ها بدقت توزیع می‌شد.^{۱۳۵} تجار بزرگ نمایندگان سیاری داشتند و عمال ایشان در کشورهای مختلف دور و نزدیک به تجارت مشغول بودند. در عین حال، از آنجا که فئودال‌های بزرگ از آنان حمایت می‌کردند، مورد احترام نیز بودند. تجارت خارجی در دست تجار مسیحی، بویژه ارمنیان، و پس از آنان تا حدودی هلندی‌ها، انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها، قرار داشت، و تجار مسیحی با روسیه و سمالک اروپای غربی به تجارت می‌پرداختند. هندوها نیز تجارت با هندوستان و کشورهای خاور دور را در اختیار داشتند. لیکن تجارت داخلی در دست تجار ایرانی بود. تجار ارمنی جلفای نو ثروت هنگفتی کسب کرده بودند، و به‌سبب در دست داشتن انحصار صدور ابریشم ایران سود زیادی نصیب ایشان می‌شد. شاهان صفوی از تجار ارمنی برای فروش پارچه‌های ابریشمی، زربفت، مخمل و دیگر مصنوعات کارگاه‌های درباری، در اروپا استفاده می‌کردند، و از مال التجاره آنان حقوق گمرکی نمی‌گرفتند.^{۱۳۶}

۱۳۳. رجوع کنید به اقتصاد سیاسی توسعه نیافتگی ددش. پیشین.

۱۳۴. مثلاً رجوع شود به لکه‌هات، پیشین، ۴۱۱-۴۶۲، ۴۸۳-۴۹۱ و سیاست خارجی ایران

دردرد صفویه، پیشین، ۱۳۴-۲۴۴، ۲۵۳-۲۷۳

Abdul Amir Amin, *British Interests in The Persian Gulf*, 1967, PP. 1-14.

۱۳۵. میاحنانه شاردن. جلد چهارم، پیشین، ص ۳۷۵.

۱۳۶. شاهان صفوی تجارت خارجی ابریشم را در انحصار خود داشتند. مثلاً، در زمان شاه عباس اول کسی نمی‌توانست بی‌اجازه وی به‌صدور ابریشم مبادرت ورزد. مأموران شاه تمام محصول ابریشم ایران را از نواحی مختلف کشور به قیمتی ارزان می‌خریدند و در انبار شاهی گرد

بهرگونه، در پایان قرن یازدهم تمایلات ارتجاعی در ساخت اقتصادی- اجتماعی ایران نمایانگر شدند و انحطاط و تلاشی جایگزین اعتدالی اقتصادی اوایل و اواسط قرن یازدهم گردید. افزایش مخارج طبقه غیر تولیدکننده به بهره‌کشی بیشتر از روستا انجامید، این امر فقر بیشتر روستاییان، و در نتیجه محدود ساختن گسترش بازار، را موجب شد. انحطاط کشاورزی و ورشکستگی روستاها به تکامل تولیدات پیشه‌وری و گسترش بازرگانی صله زد، و موجب کاهش حجم بازرگانی داخلی، و در نتیجه، سست شدن روابط اقتصادی میان نواحی مختلف ایران گردید. لیکن این مسائل کاهش دیوانسالاری و مخارج تجملی فنودالها و هزینه‌های بیهوده را فراهم نیاورد، و به همین سبب خرابی عمومی وضع اقتصادی و معیشت و نیز تشدید درگیریهای داخلی طبقه حاکم و فساد کلی دستگاه دولتی، اضمحلال دولت صفوی را باعث گردید. افزایش سالیانها و عوارض بازرگانی در اواخر قرن یازدهم و اوایل قرن دوازدهم برای تجار خرد و متوسط و پیشه‌وران مهلک بود. استبداد و سلطه فنودالها در شهرها نیز مانع رشد گرایشهای ترقیخواهانه آغاز قرن یازدهم شد. با اینهمه، این سوانح، چنانکه خواهیم دید، تنها به سبب گسترش رابطه بازرگانی ایران با کشورهای اروپایی بوجود نیامدند. عامل خارجی تنها در قرن نوزدهم میلادی بتدریج ایران را به کشوری وابسته مبدل ساخت و سانی بر سر راه تکامل آن بوجود آورد.

روابط اقتصادی ایران با اروپا در دوره صفویه

رابطه اروپاییان با ایران در دوره صفویه، با ورود پرتغالیها آغاز گردید. هنگامی که پرتغالیها به هندوستان دست یافتند، تجارت دریایی مشرق زمین را به انحصار خود درآوردند. آنان به منظور تقویت



می‌آوردند و شاه آن را به بهائی که خود تعیین می‌کرد به نمایندگان بازرگانی پرتغال و اسپانی که واسطه صدور آن از راه خلیج فارس بودند، یا به ارامنه که ابریشم را از خاک عثمانی صادر می‌کردند، می‌فروخت. سیاست خارجی ایران در دوره صفویه، پیشین، ص ۲۱۸. لیکن به رغم انحصار تجارت ابریشم در دست شاهان صفوی، برخی از رجال دربار و حکام از قاجاق ابریشم و معامله آن با تجار ایرانی سود بسیار می‌بردند. از این روی ایشان از امتیازات شرکت‌های هند شرقی و فروش انحصاری ابریشم به آن شرکت نارضاضی بودند. ظاهراً این نارضاضی به آنجا کشیده شد که به گفته بی‌ی‌ترو دلاواله در برخی نقاط بحرین و کربلا و بزرگان دولت با ایشان بدرفتاری سهار کرده و چند تن از گماشتگان و مأموران تجار انگلیسی را بسختی مضروب و مجروح ساخته، و این کار را بگردن دزدان و راهزنان گذاشته‌اند، (به نقل از بی‌ی‌ترو دلاواله در همان، ص ۲۲۰). به قول دلاواله اصولاً مردم ایران بر انگلیسیان بچشم کینه می‌نگرند، زیرا با خریدن ابریشم ایران بسیاری از بازرگانان ایرانی و وزیران و اعیان کشور را از سودی که از این راه می‌بردند، محروم ساخته‌اند (همان). بهر گونه، چالب اینجاست که به گفته دلاواله شاه عباس نیز عمال شرکت هند شرقی را که می‌خواستند ابریشم گیلان را بصورت قاجاق ارزان بخرند و صادر کنند، قویب داد و مقداری ابریشم نامرغوب را به قیمت ابریشم مرغوب به آنان فروخت (همان، ص ۳۲۰-۳۲۱).

سیادت دریایی خود و تسلط بر خطوط تجارتي خليج فارس، در سال ۹۱۳ هـ. ق/ ۱۵۰۷ م. جزيرهٔ هرمز را متصرف شدند و اسيर هرمز را خراج گزار خود ساختند. قراردادی نیز با اسيير هرمز بسته شد که طبق آن از کالاها و اجناس پرتغال پيش از مقداری معين حقوق گمرکی گرفته نمی‌شد، و سال التجارهٔ هرمز نیز در پرتغال از پرداخت عوارض معاف می‌گردید. تجارت کشتیهای بومی بدون اجازهٔ ماسوران پرتغالی نیز ممنوع گردید. تجارتخانهٔ بزرگی در هرمز تأسیس گردید و مقدار زیادی کالا به آنجا فرستاده شد و برای جلب نظر مردم به قیمتی ارزان فروخته شد. تا اواخر قرن دهم هجری، یعنی تازمان شاهعباس اول، پرتغالیها در خليج فارس قدرت بسیاری داشتند و انحصار تجارت خليج فارس در دست آنان بود. تنها در زمان شاه عباس اول که رابطهٔ ایران با کشورهای اروپایی گسترش یافت و کشتیهای هلندی و انگلیسی به اقیانوس هند و دریاهاى جنوب ایران آمدند، بود که پرتغال فرمانروایی مطلق خود را در خليج فارس از دست داد.

شاهعباس از گسترش رابطهٔ ایران با اروپا دو هدف داشت. نخست این که با پادشاهان اروپا بر ضد دولت عثمانی متحد شود، و دوم آن که با آنان برای فروش ابریشم ایران که در انحصار وی بود، قراردادهایی منعقد سازد. در آن زمان ابریشم ایران در بنادر خليج فارس ارزانتر از بنادر عثمانی بفروش می‌رسید، و بازار خوبی در اروپا داشت. لیکن ابریشم و سایر کالاها از دو راه عمده به اروپا صادر می‌شدند: یکی از راه تبریز و طرابوزان و یا از بغداد و حلب، و دیگری از طریق خليج فارس. راه نخست دردست عثمانیها بود و بازرگانان ایران ناگزیر بودند که حقوق گمرکی و حق العبور چشم‌گیری به‌عمال دولت عثمانی بپردازند. از این گذشته، راههای عثمانی هنگام جنگ بسته می‌شدند و در هنگام صلح نیز پرخطر بودند. البته، در زمان شاه طهماسب اول و جانشینانش «ایوان مهیب» تزار روسیه و الیزابت ملکهٔ انگلستان کوشیدند که تجارت ایران و اروپا از طریق روسیه انجام گیرد، اما عملاً در این امر موفق نشدند و بیشتر کالاهای ایران از خاک عثمانی می‌گذشت. راه دریایی خليج فارس نیز تحت تسلط پرتغال بود، و آنان خرید و بازرگانی کالاهای ایران را در انحصار خود گرفته بودند، و به بازرگانان ایرانی، و حتی شاهان صفوی، اجازه نمی‌دادند که ابریشم و کالاهای دیگر را مستقیماً و بی‌واسطهٔ ایشان از راه خليج فارس به هندوستان یا اروپا صادر کنند. بهرگونه، اینها عواملی بودند که شاهعباس را برانگیختند تا به یاری کشتیهای شرکت هند شرقی انگلیس پرتغالیها را از جزیرهٔ هرمز بیرون راند. با اینهمه، پس از چندی شاهعباس به پرتغالیها اجازه داد که در بندرکنگ قلعه و تجارتخانه‌ای بسازند و در بحرین به‌صيد مروارید مشغول شوند. کالاهای پرتغالی نیز در آن بندر از عوارض و حقوق گمرکی معاف شدند و نیمی از درآمد گمرک بندرکنگ به ایشان داده شد. این پیمان تازمانی که شاهعباس دوم مسقط را از چنگ پرتغالیها بدر آورد، اجرا شد. در آن زمان شاهعباس دوم از اجرای سواد قرار داد سرباز زد و تنها یک دهم آنچه در قرارداد آمده بود، یعنی ده هزار تومان، به آنان پرداخت شد. لیکن پس از آن که پرتغال از تمام حقوق خود در خليج فارس چشم پوشید، شاهعباس دوم حاضر شد نزدیک به سی هزار تومان بعنوان درآمد گمرکی بندرکنگ به پرتغالیها بپردازد. تا این که پرتغالیها در سال ۱۰۸۶ هـ. ق. این بندر را نیز از دست دادند، و با افزایش قدرت و تسلط شرکتهای

تجارتی انگلستان و هلند در دریا‌های شرق زمین دست پرتغالیها از این منطقه کوتاه شد.^{۱۳۷} نخستین ارتباط شرکت هند شرقی انگلیس با ایران عملاً در اوایل قرن هفدهم میلادی در زمان شاه عباس اول آغاز گردید. ریچارد استیل^{۱۳۸} که در سال ۱۰۲۳ ه.ق/ ۱۶۱۴ م. از ایران به هندوستان می‌رفت، نظرش به اسکانات تجارت در ایران جلب شد و طی گزارشی به شرکت، نیاز مردم ایران به پارچه و نسوجات دیگر را به علت «سرمای سخت زمستان» متذکر گردید. سرانجام این شرکت از شاه‌عباس اجازه آزادی تجارت در ایران را دریافت کرد و در سال ۱۶۱۷ م. تجارتخانه‌ای در اصفهان، و پس از آن در جاسک، افتتاح نمود.^{۱۳۹} در عین حال، شاه‌عباس به نمایندگی شرکت وعده داده همه ساله بین ۱۰۰۰ تا ۳۰۰۰ عدل ابریشم در اختیار شرکت بگذارد، و خروج این ابریشم از جاسک را بدون حقوق گمرکی امکان‌پذیر سازد.^{۱۴۰} شاه عباس در نظر داشت که برای ابریشم خریداران تازه‌ای دست و پا کند و حتی امکان حمل آن را از راهی غیر از راه بازرگانی روم، یعنی خاک عثمانی، به اروپا فراهم سازد. و از آنجا که سایل بود این امر توسط پرتغالیها صورت گیرد و در پی کوتاه کردن دست ایشان از امور بازرگانی بود، به انگلیس و هلند روی آورد. البته، عمال دولت اسپانیا و پرتغال کوشیدند تا روابط شاه‌عباس با شرکت هند شرقی به نتیجه‌ای نرسد، اما موفق نشدند.^{۱۴۱} بهرگونه، جزایر قشم و هرمز به کمک نیروی دریایی انگلیس از دست پرتغالیها خارج گردید، و در ازای این کمک شاه‌عباس شرکت هند شرقی را از پرداخت حقوق گمرکی در هرمز معاف داشت و نصف عواید گمرکی آن بندر را به نمایندگان شرکت واگذار نمود. لیکن بزودی کار مبادلات بازرگانی از آن جزیره به بندر گمبرون (بندرعباس) منتقل گردید و شاه‌عباس به وعده خود وفا نکرد. با این ترتیب، اسیدهای شرکت هند شرقی به یأس مبدل گردید، بویژه پس از این که رقابت شرکت هند شرقی هلند با این شرکت سبب کساد بازرگانی انگلیس و ایران شد.^{۱۴۲}

شرکت هند شرقی هلند که به بهانه یاری رساندن به انگلیس هنگام درگیری این کشور با پرتغال بر سر جزیره هرمز، به ایران وارد شد، در آغاز از پرداخت حقوق گمرکی در گمبرون استناعت ورزید؛ اما در سال ۱۰۳۳ ه.ق/ ۱۶۲۳ م. به کسب آزادی تجارت و تحصیل سهم عمده‌ای از تجارت ابریشم موفق شد.^{۱۴۳} گذشته از این، شرکت هند شرقی هلند پس از مدت کوتاهی عملاً

۱۳۷. همان، ص ۱۰-۱۵۸

138. R. Steele

۱۳۹. همان، ص ۲۰۲-۲۰۵ و لکهارت، پیشین، ص ۴۱۱.

۱۴۰. همان، ص ۴۱۳.

۱۴۱. سیاست خارجی ایران در دوره صفویه. پیشین، ص ۲۰۷-۲۰۸.

۱۴۲. همان، ص ۲۲۱-۲۲۳.

۱۴۳. پاره‌ای از مواد قرارداد شاه‌عباس با شرکت هند شرقی هلند عبارتند از آزادی سفر و خرید و فروش کالا برای اتباع هلند، معافیت از پرداخت عوارض مکرر حق راه‌داری، اجازه صادرات و واردات کالا تنها به مقدار معین، اجازه استفاده از اوزان و مقادیر هلند در معاملات بازرگانی با ایران، صدور هر نوع کالا، مگر اسب و کالاهایی که صدور آنها از جانب دولت ممنوع بود، منع ورود بی اجازه مأموران قضایی ایران بداخل مرکز تجارت شرکت هند شرقی هلند (همان، ص ۲۵۶-۲۵۷).

انحصار تجارت ادویه را در ایران و خلیج فارس در دست خود گرفت.^{۱۴۴} در اینجا ذکر این نکته ضروری است که پیش از عقد قرارداد بین شاه عباس و شرکت هند شرقی که طبق آن شاه عباس متعهد گردید که تمام ابریشم خود را منحصرأ به عمل شرکت بفروشد تا از طریق خلیج فارس به اروپا صادر گردد، ارمنیان جلفا با آن مخالفت آغاز کردند، چرا که قسمتی از ابریشم ایران توسط ایشان از خاک عثمانی به اروپا فرستاده می شد. پس شاه عباس ابریشم ایران را در حضور نمایندگان اسپانیا، شرکت هند شرقی انگلیس و ارمنیان به سزایده گذاشت تا هر کس گرانتر خرید، به او بفروشد. سر انجام، تنها ارمنیان حاضر شدند ابریشم را به بهای گزافی که سابقه نداشت، بخرند. از این روی، تمام محصول ابریشم آن سال در دست تجار ارمنی قرار گرفت، و همراه با انواع پارچه ها، قالی و کالاهای دیگر به اروپا صادر گردید. نمایندگان شرکت هند شرقی انگلیس نیز پس از این رویداد، در آن سال از خرید و صدور ابریشم منصرف گشتند.^{۱۴۵} البته، در سالهای آخر پادشاهی شاه عباس نیز بازرگانی ایران و انگلیس به سبب رقابت هلندیها از رونق چندان برخوردار نبود. در زمان شاه صفی نیز شرکت هند شرقی انگلیس فرمان جدیدی درباره تجارت ابریشم بدست آورد که شامل تمام حقوق و امتیازات پیشین شرکت نبود. در عوض، در زمان شاه صفی هلندیها سفته های قابل توجهی کسب کردند. در این دوره قسمت عمده صادرات ایران به دست بازرگانان هلندی افتاد، و هلندیها از پرداخت حقوق و عوارض گمرکی نیز معاف شدند. این امر موجب اعتراض انگلیس گردید، اما به درخواست آنان توجهی مبذول نشد. گذشته از این، رقابت هلندیها با انگلیسیها افزایش یافت و شرکت هند شرقی انگلیس تصمیم گرفت در عراق عرب با هلندیها به رقابت پردازد. لیکن در این کار نیز شرکت انگلیسی با شکست روبرو شد. و پس از آن که این شرکت با شرکت هند شرقی اختلافاتی پیدا کرد، حکومت ایران موقع را مغتنم شمرده، قسمتی از امتیازات شرکت انگلیسی را لغو کرد و از پرداختن مبلغی که همه ساله بابت عواید گمرکی بندر عباس به انگلیسیها پرداخت می شد، خودداری کرد.^{۱۴۶}

شرکت هند شرقی انگلیس در اواسط و اواخر قرن هفدهم به سبب جنگ داخلی در انگلیس

۱۴۴. لکه هارت، پیشین. ص ۳۱۶-۳۱۷. در زمان شاه صفی قسمت عمده فلفل و انواع ادویه هندوستان و جزایر جاوه و سوماترا توسط هلندیها به ایران وارد می شد. هلندیها در آن زمان همه ساله نزدیک به دوهزار و پانصد خروار ادویه در ایران می فروختند. (میساست خواجهی ایران در دوره صفویه. پیشین، ص ۲۶۱، ۲۶۵).

۱۴۵. همان، ص ۲۱۸-۲۱۹.

۱۴۶. همان، ص ۲۳۶-۲۴۲. شرکت هند شرقی انگلیس در سال ۱۰۸۱ ه.ق. ۱۶۷۰ م به چارلز دوم متوسل شد، اما این تثبیت بجایی نرسید. به گفته شاردن شیخ علیخان زنکه وزیر اعظم شاه سلیمان که از آمدن سفیر انگلیسی به این منظور متغیر شده بود، به نماینده شرکت می گوید، معلوم می شود این توهستی که پیوسته انگلیسیها را بتکرار درخواستهای بی معنی تحریک می کنی و هر روز دودرع پسا رجه سرخ بدوش یک نفر افکنده، سفیر تازه ای برای ما می فرستی! دولت ایران تاکنون هزار بار اجر خدمتی را که انگلیسیها کرده اند، داده است، و آنکه اول بار خلاف قرارداد رفتار کرده است، ما نیستیم، بلکه شما هستید، و ما حق داریم که آن قرارداد را لغو شده بدانیم، (به نقل از شاردن، در همان، ص ۲۴۲).

و نیز به علت رقابت شرکت هند شرقی هلند و فرانسه، با مشکلات بسیاری مواجه بود^{۱۴۷}. تا این که در سال ۱۶۸۲ م. بر اثر مساعی دوتن از مدیران شرکت قرار شد شرکت هند شرقی انگلیس با تجار ارسنی اصفهان وارد مذاکره شده، تجارت ارسنی را به فرستادن سال التجاره‌های خویش از طریق بمبئی به اروپا وادارد^{۱۴۸}. از این روی مقدار زیادی پارچه انگلیسی به ایران حمل گردید. در سال ۱۶۹۳ م. نیز عامل شرکت سوظف گردید هرچه بیشتر ابریشم و کرک کرمان را خریداری کرده، قسمتی از آن را از طریق تهاتر انجام دهد. با اینهمه، پس از مرگ شامسلیمان شرکتهای هند شرقی انگلیس و هلند تا مدتی از فعالیت بازماندند.^{۱۴۹} البته، شامسلطان حسین با شرکت انگلیسی رابطه بهتری داشت، اما این امر موجب آن نگردید که فعالیت این شرکت در اواخر دوره صفویه پیرونی گردد. در سال ۱۱۱۷ ه. ق/ ۱۷۰۵ م. نیز خلیج فارس عرصه جولان دزدان دریایی شد، و چون انگلیسیها از عهده دفع ایشان بر نیامدند، بتدریج از اعتبارشان در ایران کاسته شد.^{۱۵۰}

بهرگونه، آن قسمت از کالاهای ایرانی که توسط شرکت هند شرقی انگلیس در اوایل قرن هیجده میلادی صادر می شد، علاوه بر ابریشم و کرک کرمان که مورد تقاضای کلاه دوزان و پاره‌ای از صنایع انگلیس بود، شامل زری، قلابدوزی، قالی، پارچه، مصنوعات چرمی، پادزهر، ساغری، پسته، بادام، میوه‌های خشک، انغوزه، زرنیخ، اشق، سازو، مقل، خاکسرخ، فیروزه، سنگ لاجورد، صدف، گلاب، شراب و عرق شیراز بود. این کالاهای بطور کلی به انگلستان صادر می شدند، به جز شراب و عرق شیراز که در هندوستان به فروش می رسیدند. واردات ایران از انگلستان نیز عبارت بودند از پارچه انگلیسی، فاستونی، سرب، قلع، ساعت، لکن، فنجان و نعلبکی، بشقاب، قمرز دانه و مسکوکات اسپانی. این شرکت از هندوستان نیز چوب سفید، آبنوس، روغن نارگیل، شکر، پارچه نخی هندی به ایران وارد می کرد. از این گذشته، شرکت هند شرقی انگلیس از طریق اجاره دادن کشتیهای خود به بازرگانان ایرانی، ارسنی و هندی به منظور حمل کالامیان ایران و هندوستان سود بسیاری کسب می کرد.^{۱۵۱}

تجارت هلندیها با ایران در زمان شاه عباس و پس از تصرف جزیره هرمز آغاز شد. در سال ۱۰۳۳ ه. ق/ ۱۶۲۳ م. نیز میان دو طرف قراردادی بسته شد که طبق آن هلندیها آزادی تجارت در ایران را به دست آوردند و از پرداخت هرگونه عوارض مگر حق راهداری معاف بودند، اما اجازه نداشتند که بیش از مقدار لازم کالا وارد یا صادر کنند، و یا این که کالاهایی را که صدور آنها از جانب دولت ایران ممنوع بود، از ایران خارج سازند. پس از مرگ شاه عباس، شرکت

۱۴۷. همان، ص ۲۶۵-۲۶۹ و لکهات، پیشین، ص ۴۱۸-۴۱۹
 ۱۴۸. شرکت لوانت (Levant) در ترکیه که یکی از شرکتهای استعماری انگلیس بود، با سیاست شرکت هند شرقی مخالفت ورزید. لیکن کرایه راه از طریق دریا به مراتب کمتر از راه خشکی بود. از این گذشته، از آنجا که انگلیس از پرداخت حقوق گمرکی در گمبرون معاف بود، قیمت کالای آن ارزاتر از کالایی بود که از راه خشکی توسط شرکت لوانت به ایران می رسید (همان، ص ۴۲۰-۴۲۱).

۱۴۹. همان، ص ۴۲۰-۴۲۴، ۴۲۷.

۱۵۰. همان، ص ۴۵۲-۴۵۵ سیاست خارجی ایران در دوره صفویه. پیشین، ص ۲۴۴.

۱۵۱. لکهات، پیشین، ص ۴۳۸-۴۳۹.

هندشرقی هلند بهای کالاهای ایرانی را افزایش داد تا از این طریق با شرکت هندشرقی انگلیس به رقابت برخیزد.

در دوره پادشاهی شاهصفی هلندیها نقش عمده‌ای در تجارت ایران بهمه داشتند و از پرداخت حقوق و عوارض گمرکی واردات معاف بودند. بخش عمده محصولات هندی، مانند ادویه، توسط این شرکت به ایران وارد می‌شدند. این شرکت برای خارج ساختن رقبای خود در سال ۱۰۰۱ ه.ق. / ۱۶۴۱ م. نیز کالاهای اروپایی را از قیمت اصلی ارزانتر می‌فروخت، اما این کالاها، کالاهای مشابه کالاهای ایرانی نبودند که موجب ورشکستگی پیشه‌وران ایرانی کردند. این امر، در واقع، تنها موجب تضعیف موقعیت شرکت هندشرقی انگلیس در ایران می‌شد.^{۱۵۲}

در سال ۱۰۰۵ ه.ق. / ۱۶۴۵ م. هلندیها قلعه قشم را متصرف شدند، اما برای حفظ آن با مشکلاتی مواجه گردیدند. پس به ناچار با شاهعباس دوم از در دوستی درآمدند و پس از تقدیم هدایای گوناگون، باردیگر از پرداخت حقوق گمرکی معاف شدند و اجازه یافتند ابریشم را از هر نقطه ایران که مایل باشند، خریداری کنند.^{۱۵۳} پس از آن هلندیها در بصره تجارتخانه شرکت هندشرقی انگلیس را ویران کردند، و به کمک اعراب پرتغالیها را از مسقط راندند و سلطه خود را در هندوستان و خلیج فارس گسترش دادند. با اینهمه، آنها نتوانستند از شاهعباس دوم امتیازاتی نظیر امتیازات شرکت انگلیسی دریافت کنند؛ و اگرچه تجارت انگلستان با ایران بسیار کم اهمیت شده بود، کاملاً از میان نرفت.^{۱۵۴}

بهرگونه، شرکت هلندی که از پرداخت حقوق گمرکی برای وارداتش معاف بود، مجبور بود که حداقل سالی ششصد عدل ابریشم به قیمتی که دولت ایران تعیین می‌کرد، بخرد. به این دلیل هلندیان از صادرات ایران سود فراوانی نمی‌بردند و سودایشان بیشتر در رابطه با واردات کسب می‌گردید. لیکن شرکت در کار تجارت بسیار مکار بود، و از این روی برای تجار ایرانی، ارسنی و انگلیسی در در فرام می‌کرد. هلندیها به سبب در دست داشتن انحصار فروش واردات ایران از اروپا و هندوستان، همواره با ارزان فروختن کالاها به رقبای خود ضرر وارد می‌کردند. اگرچه تجار ایران با آنان به مخالفت برمی‌خاستند و حاضر نمی‌شدند کالاهای آنان را به قیمتی که معین شده بود، بخرند، نماینده شرکت آن کالاها را خود به اصفهان و شهرهای مرکزی ایران می‌برد و ارزانتر از بهای بازار می‌فروخت. از آنجا که تجار همواره مقداری از همان کالاها را در انبار داشتند، زیان می‌دیدند و ناچار با نمایندگان شرکت کنار می‌آمدند.^{۱۵۵} در عین حال

۱۵۲. سیاست خارجی ایران در دوره صفویه. پیشین، ص ۲۵۳-۳۶۱.

۱۵۳. برای مطالعه علل حمله هلندیها به قلعه قشم رجوع شود به همان، ص ۲۶۱-۲۶۴ و لکه هارت، پیشین، ص ۴۱۷.

۱۵۴. سیاست خارجی ایران در دوره صفویه. پیشین، ص ۲۶۴-۲۶۵.

۱۵۵. به گفته شاردن در سال ۱۰۸۵ ه.ق. نامه‌هایی از بندرعباس رسید که دو کشتی هلندی با مال التجاره بسیار بدان بندر وارد شده است. تجار ایرانی از این خبر سخت متشور و متفیر شدند و بشکایت برخاستند، زیرا چندماه پیش از آن هفت کشتی هلندی با کالای بسیار به بندرعباس آمده، و چون تا آن زمان دو سال بود که بسبب جنگهای اروپا هیچ کشتی هلندی به بنادر ایران نیاورده بود، بازرگانان ایرانی بگمان اینکه باز مدتی سفائن هلندی بسواحل

شرکت برای حفظ روابط اقتصادی و سیاسی خود هدایا و تحف بسیاری به شاهان صفوی و درباریان تقدیم می کردند و از این طریق خود را به ایشان نزدیک می ساختند.^{۱۰۶}

هلندیها در زمان سلطنت شامسلیمان کم و بیش تسلط خود را بر تجارت خارجی ایران از دست دادند. آنان در این زمان تنها سالی سیصد عدل ابریشم می خریدند و از آنجا که از میزان وارداتشان بسبب جنگهایشان با کشورهای اروپایی کاسته شده بود، و تجارت رقیبان ایشان، یعنی انگلیسیها و فرانسویها، نیز گسترش یافته بود، از تجارت با ایران سود قابل ملاحظه بدست نمی آوردند. آنان از این امر می نالیدند که عمال شامسلیمان از انبارهای او ابریشم بدوی مصرف به ایشان می فروشتند. سرانجام، برای سرعوب ساختن دولت ایران بندرعباس را گلوله باران کردند، و همانگونه که قبلاً گفته شد، قلعه جزیره قشم را به تصرف درآوردند.^{۱۰۷} لیکن از این کار سودی نصیب ایشان نشد، و تا آخر دوره صفویه اهمیت سابق خود را باز نیافتند.^{۱۰۸}

صادرات شرکت هندشرقی هلند از ایران بطورکلی شباه صادرات شرکت هندشرقی انگلیس بود. این شرکت نیز علاوه بر ابریشم، قالی، قالینهای زربفت، مخمل، کرک، کهربا، انغوزه، مسکوکات طلا و نقره عباسی ایران، شراب سفید و قرمز شیراز، پسته، بادام، بادام زمینی، لاک، نیل و روناس از ایران صادر می کردند. واردات به ایران نیز شامل ماهوت، پارچه های روسیزی و سفرهای، عاج، حصی لبان، فلفل، هل و انواع ادویه جات و شکر و عطریات می شدند. هلندیها نیز مانند انگلیسیها از طریق حمل و نقل سافرو و حمل مال التجاره تجار ایرانی، ارمنی و هندی میان ایران و هندوستان سود می بردند.^{۱۰۹}

تجار فرانسوی نیز در زمان شاه عباس دوم و در عهد جانشینان وی، بویژه شامسلطان حسین، امتیازاتی در ایران بدست آوردند. لیکن از آنجا که فرانسویها به سبب ضعف اقتصاد فتووالی فرانسه نتوانستند از این امتیازات، که شامل حق قضاوت کنسولی نیز می شد، استفاده کنند، بازگانی با آنان از اهمیت زیادی برخوردار نبود.^{۱۱۰}

→

خلیج نخواهد آمد، تمام محمولات کشتیهای هفتگانه را خریده بودند. هلندیان نیز از طریق نیرنگ می گفتند، که ممکن است کشتیهای ایشان بعلت جنگ تا چندی به ایران نهاید. . . پس از آنکه محمولات هفت کشتی سابق الذکر بفروش رسید نماینده شرکت هلندیان نامه ای به سیلان نوشت تا دو کشتی دیگر از ادویه و محصولات هندوستان روانه ایران کنند، چه میدانست که تجار ایران ناگزیر باید محمولات این دو کشتی را هم بخرند تا بتوانند اختیار فروش ادویه و امتهای را که در انبارهای ایشانست نگاهدارند. . . (به نقل از شاردن در همان، ص ۲۷۱-۲۷۲).

۱۵۶. همان، ص ۲۷۰-۲۷۶.

۱۵۷. ظاهرأ شاه سلیمان هنگامی که به نماینده شرکت اجازه مرخصی می داد تا از اصفهان خارج شود، گفته است «شایسته نبود که قومی ناچر از پادشاهی باغروش توب دادخواهی کند» (همان، ص ۲۷۷).

۱۵۸. همان، ص ۲۷۶-۲۸۰ و لکه هارت، پیشین، ص ۴۵۷-۴۶۲.

۱۵۹. همان، ص ۳۳۹-۳۴۰. در قرن یازدهم سه کاروانسرای اصفهان محل فروش کالاهای اروپای غربی، بویژه منسوجات، بوده است و کسانی که بفروش این کالاها اشتغال داشته اند به هلندره - فروشان معروف بوده اند (تاریخ ایران، جلد دوم، پیشین، ص ۵۸۰).

۱۶۰. لکه هارت، پیشین، ص ۴۸۳-۵۳۵.

ایران با روسیه نیز ارتباط بازرگانی داشت و میزان معاملات تجاری این دو کشور در اواخر قرن هفدهم میلادی بسیار افزایش یافت. تجار روسی در اصفهان، قزوین و دیگر شهرهای شمال ایران به تجارت می‌پرداختند.^{۱۶۱} لیکن ورود آنان توأم با دریافت امتیازاتی از دولت ایران نبود، و بطور کلی حجم تجارت آنان در دست اراسته قرار داشت.^{۱۶۲} در دوره صفویه صادرات ایران به روسیه شامل انواع و اقسام منسوجات ابریشمی، اطلس و مخمل قزلباشی، کمان مشهدی، اسلحه، ابریشم خام، متقال، پوستین، سرواریده‌رسم، فیروزه، رنگ، خشکبار و منسوجات پشمی می‌شدند. در عوض از روسیه به ایران انواع خز، چرم خام، چیت، ماهوت، پارچه کتانی، آهن، مس، مصنوعات فلزی، شیشه و مصنوعات شیشه‌ای، پوستین، کاغذ، شکر، عسل، سون، ودکا، خاویار و ماهی و اسلحه آتشین وارد می‌شد.

در قرن یازدهم از ایران به ترکیه از راه بغداد توتون، مازو، منسوجات پشمی خشن و ابریشمی، قالی، انواع تیماج، حصیر، انواع ظروف و فولاد و آهن قطعه و سیله صادر می‌شد. صدور آهن از ایران به ترکیه ممنوع بود، لیکن این امر همواره نادیده گرفته می‌شد.^{۱۶۳}

در اواخر قرن هفدهم تمایلات ارتجاعی در اقتصاد ایران آشکار گردیدند. صدور ابریشم ایران نیز در این زمان رونق سابق را نداشت چرا که نه تنها هلندیها کمتر از گذشته ابریشم را صادر می‌کردند، بلکه دولت گورکانی نیز ورود آن را به هندوستان ممنوع ساخته بود، و در کشور عثمانی نیز فروش آن رونق نداشت.^{۱۶۴} گذشته از این، در اواخر قرن هفدهم قیمت ابریشم ایران بیشتر از قیمت ابریشم هندوستان بود.^{۱۶۵} از این روی محصول ابریشم کشور بیشتر در کارگاههای اصفهان، کاشان، تبریز و مشهد بکار گرفته می‌شد و به مصرف داخلی می‌رسید.^{۱۶۶} در عین حال، کاهش تجارت ایران که از اوایل سلطنت شامسلیمان محسوس گشت، در درآمدهای گمرکی آن زمان به خوبی منعکس است. درآمد گمرکات در بندر عباس و کنگ که در عهد شاه عباس دوم به ۲۴۴ تومان می‌رسید، در شش هفت سال اول سلطنت شامسلیمان بین ۹۱۰ تا ۱۱۰۰ تومان نوسان می‌کرد. گذشته از عوامل فوق الذکر باید متذکر شد که کشف راه دریایی اروپا به هندوستان از طریق دماغه امیدنیک، و نیز تسلط هلندیها بر تجارت ایران با کرانه اقیانوس هند، موجب کاهش حمل کالاهای ترانزیتی از جاده‌های کاروان‌رو ایران، و در نتیجه، تقلیل نقش ترانزیتی ایران در تجارت بین المللی گردید.^{۱۶۷} بدون شک این امر به تراکم سرمایه تجاری بیشتر در دست بازرگانان داخلی لطمه وارد می‌ساخت. لیکن همانگونه که پیش از این گفته شد، ارتباط شرکتهای بزرگ استعماری با بازار ایران در دوره صفویه موجب ایجاد تابعیت

۱۶۱. قاریخ ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۵۷۸.

۱۶۲. لکهات، پیشین، ص ۶۷.

۱۶۳. قاریخ ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۵۸۷-۵۷۹.

۱۶۴. سیاست خارجی ایران در دوره صفویه. پیشین، ص ۲۷۸.

۱۶۵. لکهات، پیشین، ص ۴۳۸.

۱۶۶. سیاست خارجی ایران در دوره صفویه. پیشین، ص ۲۷۸.

۱۶۷. قاریخ ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۶۱۰-۶۱۲.

اقتصادی - اجتماعی ایران نشد.

تولیدات شهری و تحول آنها در دوره صفویه

در دوره صفویه یکی از پیشه‌های پررونق طلاکاری، نقره‌کاری و برنج‌کاری بود. آهن و فولاد نیز گاهی طلا و نقره کوب می‌شد. و اصولاً ترصیع کاری اشیاء برنجی که در قرن نهم هجری قمری انحطاط یافته بود، در این دوره رونق گرفت. ظروف مسی اغلب سفیدگری می‌شدند تا به شکل نقره جلوه نمایند. آهن و فولاد نیز در ساختن ظروف مورد استفاده داشتند، و پیشه‌وران معروفی مانند اسامی حلبی که در نیمه اول قرن دهم در این زمینه از شهرت بسیاری برخوردار بوده، در این زمینه کار کرده‌اند. طرح تزئینی ظروف در این دوره نیز خاص خود بود.^{۱۶۸}

شاه عباس نیز عده زیادی از ارامنه جلفای آذربایجان را به اصفهان آورد و ایشان را در شهر جلفا اسکان داد. و صنعتگران ارمنی در زمینه صنایع فلزی کمک شایانی به صنایع دستی ایران کردند.^{۱۶۹}

از کارهای دیگر فلزی در این دوره ساختن اسلحه و زره بود، و در این قسمت صنعتگران مهارت زیادی کسب کردند. آهن و فولاد در اسلحه سازی بکار گرفته می‌شدند و بسیاری از اسلحها نقره و طلا کوب می‌شدند. در زمان شاه عباس نیز توپ برنجی در ایران ریخته شد.^{۱۷۰} شاردن نیز از کمانهای زیبای ایرانی که به کشورهای شرقی صادر می‌شد و همچنین شمشیر ایرانی سخن گفته است. ظاهراً در اواخر قرن یازدهم هجری قمری تفنگ نیز ساخته می‌شده است. قدیمیترین تفنگی که در ایران بدست آمده، تفنگی است قتیله‌ای به طول یکسترو هشتاد سانتیمتر. تفنگ دیگری نیز از آن دوره وجود دارد که اندازه دهانه آن ۳ میلیمتر بوده و مخزن آن گنجایش باروت زیادی داشته است.^{۱۷۱}

شیوه ساختن فولاد را نیز هانری رنه دالمانی بدین گونه شرح می‌دهد:

پس از آنکه شیء مخصوصی یکدفعه آهنگری می‌شد آنرا مدت شش تا هفت روز در آب گرم می‌گذاشتند، و دقت می‌کردند که درجه حرارت ملائم و یکلست باشد. در زیر دیگ پهن می‌سوزانند و پس از هفت روز آنرا از دیگ بیرون می‌آوردند و همینکه سرد می‌شد آنرا صیقل می‌دادند.

برای صیقل دادن فولاد ساده معدنی مخصوصی را در آب حل می‌کردند و آنرا بوسیله پارچه‌ای گرم‌گرم در روی فولاد می‌مالیدند و پس از انجام اعمال لازم آنرا با آب می‌شستند.

طریقه ساختن فولاد مدت مدیدی جزء اسرار مخفی صنعتگران بود که بهیچوجه بروز

۱۶۸. م. س. دیماند، «اقتصاد صنایع ایران». ۱۳۳۶، ص ۱۵۳-۱۵۴ و کی محمد حسن، پیشین، ص ۲۶۵-۲۶۶.

۱۶۹. ویلسن، پیشین، ص ۲۰۰.

۱۷۰. همان، ص ۲۰۰-۲۰۱.

۱۷۱. دالمانی، پیشین، ص ۳۸۳-۳۹۶ و ایران‌شهر، پیشین، ص ۱۸۴۴-۱۸۴۵.

نمی‌دادند، و نسل‌اندز نسل بورات آنها منتقل می‌گردید... برای بدست آوردن فولاد آهن خالص را با گرافیت و ذغال و سنگ آهک به‌طور مخلوط در بوته ریخته و با حرارت زیاد این مواد را بحال میعان درمی‌آورند و چندی بهمین حال در بوته نگاه می‌دارند و بعد از آن شمشهائی ساخته به مصرف می‌رسانند^{۱۷۲}. در اواخر قرن یازدهم و نیز در قرن دوازدهم هجری قمری همراه با انحطاط عمومی اقتصاد ایران، صنعت فلز سازی و پاره‌ای از صنایع دستی دیگر روبه‌ضعف و اضحلال گذاردند^{۱۷۳}.

پول متداول ایران در زمان صفویه سکه‌های طلا، نقره و مس بود. مسکوک طلا را در سوار خاص، مانند فرا رسیدن سال نو، ضرب می‌کردند و در معاملات و دادوستدهای عادی کمتر بکار می‌رفت^{۱۷۴}. در زمان شاه عباس اول رایج بیشتر عباسی بود که نخست به فرمان شاه‌عباس اول به نقره ضرب شد، و وزن رسمی آن مساوی با یک مثقال، یا ۶۴/۴ گرم، بود. پس از عباسی، نیم‌عباسی (صد دینار) و شاهی و بیستی نیز از نقره بود. هر نوع سکه مسی نیز پول خوانده می‌شد. هر شهری پولهای مسین جداگانه و با نشان مخصوص خود سکه می‌زد که همه ساله تغییر می‌یافت بطوری که هیچ پول مسین در سال بعد جز در محل ضرب خود ارزش و اعتبار نداشت. در آغاز سال شمسی همه پولهای مسین را عوض می‌کردند و نشان آنها را که صورت‌هایی از حیوانات مختلف بود، تغییر می‌دادند^{۱۷۵}.

خرانه شاهی از ضرب پولهای مسین استفاده بسیار می‌برد زیرا مقدار مسی که برای سکه زدن شصت و چهار غازیگی (یک نوع سکه مسی) بکار می‌رفت، بیش از یک عباسی ارزش نداشت^{۱۷۶}. از هر پول طلایی نیز که در ایران سکه می‌زدند، در حدود سی دینار، و از هر عباسی نقره حداقل دو دینار به خرانه شاهی می‌رسید.

در زمان شاه‌عباس اول پول نقره در ایران بسیار بود چرا که بازرگانان ارمنی که از ایران ابریشم و کالاهای دیگر به اروپا صادر می‌کردند، در مقابل آن گذشته از کالاهای اروپایی، مقداری نقره وارد می‌کردند که به مصرف سکه زدن می‌رسیدند. اما در زمان شاه‌عباس دوم ارمنه بیشتر سکه‌های طلایی فرنگی همراه می‌آوردند و از فروش آنها ابا داشتند. از این روی در آن دوره از مقدار مسکوکات نقره کاسته شد. البته، به فرمان شاه‌عباس اول بیرون بردن سکه‌های طلا از ایران ممنوع بود.

ضربخانه در دست شاه بود و گاهی آن را به اشخاص اجازه می‌داد. برای ضرب سکه نخست فلز مذاب را از دیگهای مخصوصی در قالبهای بلند می‌ریختند تا بصورت شمش درآید. آنگاه شمشها را به قطعات متساوی‌الوزن می‌بریدند و به ضرب چکش گرد می‌ساختند. سپس با شستن و جوشاندن، آن را سفید می‌کردند و سکه می‌زدند^{۱۷۷}.

۱۷۲. دالمانی، پیشون، ص ۳۷۷-۳۷۸.

۱۷۳. زکی محمد حسن، پیشون، ص ۲۷۳ و ویلن، پیشون، ص ۲۰۹.

۱۷۴. سیاحتنامه شاردن، جلد چهارم، پیشون، ص ۳۸۳.

۱۷۵. زندگانی شاه‌عباس اول، پیشون، ص ۲۵۹.

۱۷۶. یک‌شاهی مساوی با پنجاه دینار، ربع یک عباسی، و ده غاز یکی بود (همان، ص ۲۵۹-۲۶۰).

۱۷۷. سیاحتنامه شاردن، جلد چهارم، پیشون، ص ۳۸۱-۳۸۵.

در قرن یازدهم مردم ایران آئینه‌های مفرغی را برآئینه‌های شیشه‌ای که تجار از ایتالیا وارد می‌کردند، ترجیح می‌دادند و معتقد بودند که جلا و صیقل آئینه‌های شیشه‌ای بواسطه خشکی هوا دوامی ندارد. در مفرغ این آئینه‌ها به نسبت زیادی نقره مخلوط می‌کردند تا از زنگ زدن محفوظ بماند، و آنگاه به شکلها و اندازه‌های مختلف آئینه می‌ساختند.^{۱۷۸}

شیشه‌سازی در این دوره، مانند شیشه‌سازی عهد مغول، پیشرفت نکرد. البته، تولید شیشه در این دوره متداول بوده، اما جنس آن سرغوب نبوده است. رنگ شیشه خاکستری بوده و حبابهای هوا زیاد داشته است. بهترین شیشه را شیشه گران شیراز می‌ساختند. شاه‌عباس نیز سعی داشت به کمک صنعتگران ونیزی این صنعت را احیاء کند، اما چندان موفق نشد.^{۱۷۹}

چرا که در این دوره شیشه‌ها و آئینه‌های ایتالیایی، بویژه ونیزی، با قیمت کمتری به بازارهای ایران وارد می‌شدند، و از زمانی که این شیشه‌ها به ایران وارد شدند، این صنعت رو به ضعف گذارد.^{۱۸۰}

صنعت سفال‌سازی اگر چه مورد علاقه شاهان صفوی بود، لیکن آن مقاسی را که چند قرن پیش بدست آورده بود، حاصل نکرد. ظروف سفالین به مقدار زیاد از چین به ایران وارد می‌شدند، و سفال‌سازان ایران از آنها تقلید می‌کردند و از طرحهای ظروف چینی بهره می‌جستند. ظروف لعابی شفاف نیز ساخته می‌شدند، اما ظرافت صنعتی دوره‌های پیش را از دست داده بودند.^{۱۸۱}

شاه‌عباس اول مقدار زیادی ظروف چینی و ۳۰۰ نفر سفال‌ساز از چین به ایران آورد. او علاقه بسیاری به جمع‌آوری ظروف سفالین داشت، و مقدار زیادی از این ظروف را در عالی‌قاپو و مقبره شیخ صفی‌الدین نگاه می‌داشت. ظاهراً شاه‌عباس پس از آن که متوجه شد بازرگانان شرکت هند شرقی هلند به تجارت ظروف چینی می‌پردازند، از تجار چینی دعوت کرد تا از طریق راههای زمینی محصولات چینی را به اروپا صادر کنند، و بدین وسیله دست هلندیها را از این تجارت کوتاه ساخت. در عین حال، وی چندین کارگاه سلطنتی چینی‌سازی نیز احداث کرد.^{۱۸۲}

در این دوره کارگاههای متعددی نیز برای ساختن ظروف سینایی در سراسر کشور وجود داشتند، و بهترین نوع این ظروف در شهرهای شیراز، مشهد، یزد، کرمان و زرنند ساخته می‌شدند. لعاب این ظروف از سینای خالص بود و تمییز آن از ظروف شباه چینی مشکل بود. در واقع، در اروپا این ظروف به جای ظروف چینی خرید و فروش می‌شدند. نائین، ری و سلطان‌آباد نیز در امر ظروف سفالی شهرت داشتند.^{۱۸۳}

در دوره صفویه طرز عمل جدیدی که به نام کاشی هفت‌رنگ موسوم است، رواج یافت، و آن عبارت بود از کاشیهای یک پارچه بزرگ که روی آن طرحی نقاشی می‌شد. این طرز کار

۱۷۸. ایران‌شهر. پیشین، ص ۱۸۴۷-۱۸۴۸.

۱۷۹. Wulff، پیشین. ص ۱۶۹ و کی محمد حسن، پیشین. ص ۲۷۷.

۱۸۹. دالمانی، پیشین. ص ۴۲۶-۴۲۷.

۱۸۰. ویلسن، پیشین، ص ۱۹۹-۲۰۰.

۱۸۲. Wulff، پیشین. ص ۱۴۹-۱۵۰.

۱۸۳. ایران‌شهر. پیشین، ص ۱۸۲۶-۱۸۲۹.

جدید هم ارزان‌تر و هم آسان‌تر از موزائیک کاری بود.^{۱۸۴} البته، در این دوره کاشی یکرنگ و موزائیک نیز ساخته می‌شدند، و در تزئین معماری بکار گرفته می‌شدند.^{۱۸۵} نجاری در اوایل دوره صفویه به اوج خود رسید، اما در اواخر قرن یازدهم و نیز در قرن دوازدهم، صنعت چوب‌بری و منبت کاری روبه انحطاط نهاد.^{۱۸۶} خاتم کاری نیز که احتمالاً از هند به ایران آمده، در دوره صفویه مرسوم بود، و صندلیها و درهای خاتم نفیسی از آن دوره باقی مانده‌اند.^{۱۸۷}

معماری این دوره پیشرفت شایانی داشت، و از خدمات معماران این دوره متناسب بودن گنبد با سایر قسمتهای بنا و مسجد است. از گچ‌بری و کاشی کاری نیز در بناهای این دوره استفاده می‌شد. پلها و کاروانسراهای بسیاری نیز در این دوره ساخته شدند، و پاره‌ای از بناهای قدیمی تعمیر و احیاء گردیدند.^{۱۸۸}

در تمام ایران کاغذسازی رواج داشت، اما جنس آن از جنس کاغذ اروپایی و آسیای میانه بدتر بود. از این روی مقدار زیادی کاغذ از آسیای میانه وارد می‌شد.^{۱۸۹}

در میان دیگر مصنوعات، اشیاء چرمی، و بویژه آنچه از چرم ساغری (قزوين) و انواع الوان تیماجها (تبریزی و غیره)، ساخته می‌شدند، معروف بودند.^{۱۹۰} صنعت صحافی و جلد سازی نیز که از غرب به ایران آمده بود، مرسوم بود. جلدها اغلب از چرم، چوب، طلا یا نقره جواهر نشان تهیه می‌شدند. از چرم نیز استفاده زیادی در این مورد بعمل می‌آمد. در قرن دهم هجری قمری جلد کتاب با ظرافت بیشتری تزئین می‌شد و طلا کاری بیش از قرن نهم در آن بکار می‌رفت. از زمان شاه طهماسب نیز جلد مقوایی نقاشی شده مرسوم گردید. در قرنهای یازدهم و دوازدهم تزئینات جلد کتاب به اسلوب صفوی ادامه یافت، لیکن فن استفاده از لاک بیشتر بکار گرفته می‌شد.^{۱۹۱}

تولید رنگهای مختلف نیز رونق داشت، و از سنگ لاجورد، چوب برزیل و ژاپن، و از ورناس، زعفران، نیل، انار، آب‌لیمو و غیره، رنگ ساخته می‌شد. سنگ لاجورد از سرزمین ازبکان، نیل و چوب ژاپن از هندوستان و چوب برزیلی از اروپا وارد می‌شدند.^{۱۹۲}

از پیله‌گوسفند و خاکستر علفهای معطر نیز صابون می‌ساختند که بیشتر برای مصرف عموم بود. اعیان و اشراف از صابون بهتری که از حلب وارد می‌شد، استفاده می‌کردند.^{۱۹۳}

۱۸۴. Wulff، پیشین، ص ۱۵۰.

۱۸۵. ویلسن، پیشین، ص ۲۰۵ و دیماند، پیشین، ص ۱۹۸-۲۰۱.

۱۸۶. Wulff، پیشین، ص ۹۱.

۱۸۷. دیماند، پیشین، ص ۱۲۵.

۱۸۸. ویلسن، پیشین، ص ۲۰۱-۲۰۹ و Wulff، پیشین، ص ۱۲۱.

۱۸۹. تاریخ ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۵۷۵-۵۷۶.

۱۹۰. همان، ص ۵۷۵.

۱۹۱. زکی محمد حسن، پیشین، ص ۱۴۳-۱۴۹ و ایران‌شهر. پیشین، ص ۱۸۶۷-۱۸۶۸.

۱۹۲. تاریخ ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۵۷۵.

۱۹۳. همان، ص ۵۷۶.

در دوره صفویه صنعت قالی‌بافی به اوج شهرت و حداعلای خود رسید و قالیهای ایران به قطعات زیاد از طریق بغداد و ترکیه به اروپای غربی صادر می‌شدند. در این دوره کارگاههای فرش‌بافی سلطنتی به‌منظور تهیه و تأمین نیازهای کاخها که به‌سرعت ساخته می‌شدند، دایر گردیدند و پشم مورد استفاده این کارگاهها از پشم‌گوسفندان شاهی تأمین می‌گردیدند. در کارگاههای مذکور سفارشهای شاهزادگان، امیران و وزیران زیر نظر ماهرترین استادان و هنرمندان بافته می‌شدند. حتی فرشهای اختصاصی جهت هدیه برای دربار سلاطین و قطعاتی به‌منظور اهداء به نمایندگان اروپایی در این کارگاهها تهیه می‌شدند.

نقش بیشتر قالیهای ایران در قرن یازدهم گل و گیاه بود، و نقش گلستانی با حوضها و جویها نیز رواج داشت. اصولاً استادان این زبان در تلفیق و ترکیب نقشها از آزادی بیشتری برخوردار بودند و خلاقیت بیشتری از خود بروز می‌دادند.

اغلب قالیهای این دوره پشمی و ابریشمی بوده‌اند. پاره‌ای از قالی و قالیچه‌های اوایل دوره صفوی نیز با نخلهای طلا و نقره بافته شده‌اند. قالیهای پشمی و ابریشمی‌کاشان مشهور بودند. در کرمان، هرات، شیراز، همدان، فراهان، خراسان، اردبیل، تبریز و سمنندج قالیبافی رواج داشت، و قالیهای این نقاط هر یک از لحاظ فنی، سبک و نقشه با یکدیگر تفاوت داشتند. امروزه بسیاری از این قالیها زینت‌بخش موزه‌های بزرگ دنیا هستند.

صنعت قالیبافی نیز در اواخر دوره صفوی و در زمان تسلط افغانها به‌سبب متفرق شدن هنرمندان و قالی‌بافهای ناسی، اهمیت سابق خود را از دست داد و رو به ضعف گذارد.^{۱۹۴}

در دوره صفویه نساجی یکی از رشته‌های صنعتی است که پیشرفت بسزایی، بویژه در عهد شاه‌عباس اول، می‌یابد و بیش از حرفه‌های دیگر پیشرفت می‌کند. انواع پارچه‌های ابریشمی، مخملی، گل‌دوزی شده، قلمکار، شالهای ترمه و شال کمر در این دوره بافته می‌شدند.

رایجترین کار این دوره تولید پارچه‌های ابریشمی به‌اسم «تافته» بافت اصفهان و اربانه بوده است. در این بافتها اغلب پودها بیشتر از تارها در نمای پارچه به چشم می‌خوردند. پارچه‌های چندلایی نیز مهمترین تخصص صنعت بافندگی یزد بوده است. پارچه‌های سه‌لایی نیز در این دوره تکامل چشم‌گیری پیدا کردند و عموماً سبک و نرم بودند. در اواخر قرن دهم نیز پارچه‌های دولایی که دارای چند بافت بودند، رواج یافتند. دستگاههای بافندگی پارچه‌های دولایی آن زمان به‌عرض ۷۱ سانتیمتر بوده‌اند. پارچه دولایی که نام «غیث» روی آن بوده، نیز بوسیله دستگاهی که عرض آن ۱۲۴ سانتیمتر بوده، بافته می‌شدند. پارچه‌های سه‌لایی نیز به‌عرض ۷۲ سانتیمتر بوده‌اند. پارچه‌های دارای چند تار و چند پود نیز در کاشان بافته می‌شدند که دارای رویه صاف و یکنواختی بوده‌اند. پارچه‌های دارای چند تار و چند پود با بافتهای ساده، ارباب، ساتن و مخمل از قرن یازدهم به بعد در شهرهای اصفهان، کاشان و یزد بافته می‌شدند.^{۱۹۵} در شهرهای کرمان، یزد، مشهد، تبریز، شیراز و کاشان کارگاههای بزرگ نساجی پارچه‌های ابریشمی و زربفت و مخمل می‌بافتند. صنعت ابریشم‌بافی نیازهای اعیان و بزرگان و تجار عمده

۱۹۴. دیماند، پیشین، ص ۲۶۱ - ۲۷۱ و ویلسن، پیشین، ص ۱۸۸ - ۱۹۴ و نیز زکی محمد حسن، پیشین، ص ۱۵۰ - ۱۷۱.

۱۹۵. همان، ص ۲۵۰ - ۲۵۱ و ایرانشهر، پیشین، ص ۱۷۹۸ - ۱۷۹۹، ۱۸۰۵.

و نیز بازار خارجی را رفع می کرد. صدجور زربفت و زری وجود داشت و برای بافتن زربفت دورو، در آن واحد پنج یا شش نفر کار می کردند. برای تهیه این نوع پارچه ۲۴ تا ۳۰ ماسوره لازم بوده، در حالی که برای تهیه پارچه های معمولی بیش از دو ماسوره مورد نیاز نبوده است. زربفت دو روی گزی ۵۰ تومان (۲۵۰۰ عباسی) قیمت داشت، در حالی که قیمت نیروی کار کارگران که آن را تهیه می کرده اند، بیش از یک عباسی نبوده.

در یزد، کرمان و قزوین نیز منسوجاتی از پشم شتر، و در سازندران و دورق در کرانه خلیج فارس پارچه هایی از پشم گوسفند بافته می شدند. پارچه های پنبه ای خشن (کرباس) نیز برای مصرف عموم تولید می شدند.^{۱۹۷}

اکثریت پیشه‌وران ایرانی را در زمان صفویه نساجان و رنگرزان تشکیل می دادند.^{۱۹۷} و یکی از بزرگترین نساجان عصر صفوی خواجه غیاث الدین علی بوده است که مورد توجه دربار صفوی بود. این شخص استعداد زیادی برای ابداع و ایجاد طرحهای مختلف داشته، و در نقل آنها بر روی پارچه از مهارت بسزایی برخوردار بوده است، و در این مورد کسی در ایران به پای او نمی رسیده.^{۱۹۸}

این صنعت نیز در اواخر دوره صفویه و در زمان تسلط افغانها رو به انحطاط گذاشت.^{۱۹۹} با این ترتیب، صنایع پیشه‌وری در اوایل دوره صفویه بتدریج پیشرفت کرد و در عهد شاه عباس به اوج خود رسید، و پس از آن به سبب انحطاط عمومی جامعه فتودالی و تمایلات ارتجاعی در اقتصاد ایران، مانند افزایش بسیار بهره فتودالی و مالیاتها که روستاییان، پیشه‌وران و تجار متوسط و خرد را فقیر می ساخت، و، در نتیجه، رشد بازار داخلی و پیدایش بازار واحد در شهرها را با محدودیت مواجه می ساخت، تولیدات کالایی ساده و بازرگانی کاهش یافت.^{۲۰۰} در عین حال، از اواخر قرن یازدهم به این سوی بسبب ثبات نسبی کشور تحت حکومت صفویان تعداد مالکان بزرگ فزونی گرفت، و خانواده‌هایی که زندگیشان از طریق دریافت مازاد تولید کشاورزی تأمین می گشت، برای این که امکان مصرف تجملی بیشتری را داشته باشند، فشار خود را بر رعایا افزودند.^{۲۰۱} جنگهای میان فتودالها نیز که به خاطر کسب قدرت و تجدید تقسیم اراضی صورت می گرفتند، شدت یافتند.^{۲۰۲} این جنگها

۱۹۶. تاریخ ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۵۷۲-۵۷۳.

۱۹۷. همان، ص ۵۷۲.

۱۹۸. ویلسن، پیشین، ص ۱۹۹.

۱۹۹. زکی محمد حسن، پیشین، ص ۲۵۱.

۲۰۰. طی قرن یازدهم هجری قمری مالیات روستاییان، چادر نشینان، پیشه‌وران و تجار افزایش یافت، و در اوایل سلطنت شاه سلطان حسین دو تاسه برابر شد. گذشته از این در این دوره مالیاتهای جدیدی نیز وضع شدند (تاریخ ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۶۰۷).

۲۰۱. برای مطالعه شیوه مصرف بزرگان عهد صفویه رجوع شود به باستانی پاریزی، پیشین، ص ۲۹۸-۲۰۴.

۲۰۲. تاریخ ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۶۱۳-۶۱۷.

همراه با بهره‌کشی بیشتر بودند چرا که کشاورزی منبع اصلی تأمین مالی این درگیریها بود. در نتیجه، در اواخر قرن یازدهم هجری قمری/ هفدهم میلادی، سقوط و انحطاط اقتصادی—اجتماعی نمایانگر شد، و در قرن دوازدهم زمینه برای تسلط افغانها، و پس از آن نفوذ غرب، آماده گردید.

۱۵

اصناف پیشه‌وری در ایران

پیدایی اصناف با شهرنشینی همراه است، و افول آنها با از بین رفتن تدریجی صنایع دستی و گسترش تولید کالایی آغاز می‌گردد. از این روی، اصناف در نظامهای ماقبل سرمایه‌داری خاص شهرها هستند چراکه تنها در شهرها پیشه‌وران تمام وقت به تعداد کم و بیش زیاد یافت می‌شوند. مالکیت وسایل تولید پیشه‌وران و صنعتکاران در دست خود ایشان است، و از این روی روش تولید آنان تولید کالایی ساده است.

از لحاظ نظری، صنف شامل اشخاصی می‌شود که عضو یک پیشه خاص یا شاخه تخصصی یک حرفه‌اند. بدیهی است که عملاً ضروری نیست که همه پیشه‌وران عضو صنف باشند. در واقع اگر رقابت قابل ملاحظه‌ای بین گروههای شغلی مختلف وجود نداشته باشد، این عده به ایجاد سازمانهای صنفی منظم نخواهند پرداخت. در بسیاری از شهرهای ماقبل سرمایه‌داری نیز بردگان و کشاورزان حق عضویت در اصناف را نداشته‌اند. زنان نیز کمتر از مردان می‌توانستند در سازمان صنفی نقشی داشته باشند.

می‌توان عناصری را که در مورد اصناف شهرهای فئودالی قابل تعمیم به همه نقاطاند، بدین ترتیب بیان کرد: (۱) اصناف پیشه‌وری بطور کلی واحدهای محلی هستند و به‌ندرت در سطح کشور عمل می‌کنند، چراکه در ساختمانهای اقتصادی-اجتماعی ماقبل سرمایه‌داری بازار ملی واحدی وجود ندارد؛ (۲) اصناف در سحله‌های خاصی از شهرها اقامت دارند و تجمع می‌کنند؛ (۳) اصناف سازمان داخلی خود را که از سلسله مراتب مشخصی برخوردار است، دارند؛ (۴) سلسله مراتب داخلی اصناف کم و بیش شامل اصناف مختلف نیز می‌باشد چراکه همه اصناف از پایگاه اجتماعی یکسانی برخوردار نیستند.

کارکردهای اصناف فئودالی نیز بدین قراراند: (۱) حفظ انحصار در یک فعالیت اقتصادی، اگر چه این امر همواره درست نیست و به‌نوع حرفه و شرایط تاریخی بستگی دارد؛ (۲) انتخاب اعضای صنف حرفه‌ای خاص؛ (۳) آموزش حرفه‌ای اعضا؛ (۴) تنظیم فعالیت‌های اعضای صنف؛ (۵) حمایت از اعضا در مقابل اجحاف بزرگان شهری و دولت؛ (۶) کمک اعضای صنف به یکدیگر در مواقع ضروری؛ (۷) کارکردهای مذهبی و اجرای مناسک خاص هر صنف. گذشته از این کارکردها، اعضای صنف رؤسا و کارمندان صنف را بر می‌گزینند، و

بنوان یک واحد، و به شکل صنفی، به دولت مالیات می‌پردازند. بدیهی است که فقدان دیوانسالاری گسترده نقش اصناف را به عنوان واحدهای مالی-اداری، مهم می‌سازد. البته، نمی‌توان ادعا کرد که اصناف قرون وسطی می‌بایست تمامی این کارکردها را داشته باشند تا آنها را صنف بنامیم. اهمیت و شدت این کارکردها در نقاط مختلف و در دوره‌های گوناگون متفاوت‌اند. لیکن آشکار است که هر چه تعداد این کارکردها افزایش یابد، قدرت اصناف بیشتر خواهد بود. از این روی می‌توان صنف را به معنایی وسیع بخشی از مردم شهر دانست که در حرفه معینی بکار مشغول‌اند و کارکردهای مالی-اداری خاصی دارند.

اطلاعات ما راجع به اصناف دوره ساسانی، و بطور کلی اصناف دوره‌های پیش از حمله مغولها، بسیار محدود‌اند. لیکن می‌دانیم که در این دوره پیشه‌وران و بازرگانان در شهرها اقامت داشته‌اند، و این که پیشه‌وران یک حرفه در کویهای معینی سکنی داشته‌اند. در دوره ساسانیان کشاورزان و پیشه‌وران و تجار، تحت عنوان طبقه چهارم، پس از روحانیان، نظامیان و دبیران، نام برده می‌شدند.^۱ هر طبقه‌ای رئیسی داشته است، و رئیس طبقه چهارم را واستر-پوشان‌سالار (و به قولی هوتوخش‌بذ واستریوش‌بذ) می‌خواندند. وظیفه اصلی واستریوشان سالار اخذ مالیاتهای ارضی و غیر ارضی بوده است. زیر دست هر رئیسی نیز عارضی بوده تا 'ایشان [اعضای طبقه] را شمرده دارد و بعد از و مفتشی اسین تا تقییش دغل ایشان کند... و معلمی دیگر تا از کودکی باز هر یک را به حرفه و عمل او تعلیم دهد، و به تصرف معیشت خود فرو آراشد،^۲ هر یک از طبقات به چند صنف تقسیم می‌شدند. مثلاً، لشکریان به سوار و پیاده، و پس از آن، براتب و اعمال متفاوت، و طبقه چهارم به 'برزگران و راعیان و تجار و سایر محترفه' بخش می‌شده‌اند.^۳

وضع پیشه‌وران شهرها بهتر از روستاییان بود. آنان مالیات سرانه می‌پرداختند، اما از خدمت نظامی معاف بودند و وابسته به اربابان نبودند. با اینهمه، آنان نیز جزئی از فرومایگان جامعه به حساب می‌آمدند و اجازه نداشتند «اقتحارات مختص مردمان کریم الاصل را توقع و ادعا کنند»^۴ گذشته از این، ظاهراً ایشان اجازه تغییر حرفه نیز نداشته‌اند، چنانکه در کتاب مینوگ خرد می‌آید که 'خوشکاری پیشه‌وران اینکه بدان کار که ندانند دست نبرند و آن که دانند خوب و بد نگرش(دقت) کنند و مزد قانونی خواهند.'^۵ و رسم چنان بود که هیچکس

۱. در اوستا تنها یک بار از چهار طبقه روحانیان، لشکریان، کشاورزان (واستریوشیون) و پیشه‌وران (هویتی) نام برده شده است. به غیر از این دیگر همه جا کشاورزان و پیشه‌وران تحت یک عنوان درآمده. در ادبیات دینی پهلوی تقسیم قدیم به چهار طبقه باقی مانده، لیکن دبیران جداگانه نام برده می‌شوند و کشاورزان و پیشه‌وران تحت عنوان طبقه چهارم درآمده‌اند (وضع ملت و دولت در دودبار در دوره شاهنشاهی ساسانیان. پیشین، ص ۲۴-۲۵).

۲. همان، ص ۲۶. در ادبیات دینی پهلوی اعضای طبقات چهارگانه به بدن انسان تشبیه شده که در آن روحانیان به منزله سر و نظامیان به جای دست، کشاورزان در حکم شکم و صنعتگران بمنزله پای درآمده‌اند (همان، ص ۶۸).

۳. همان، ص ۲۵.

۴. همان، ص ۶۹.

۵. همان.

بغیر صنعتی که خدای جل جلاله برای آن آفریده باشد، مشغول نشود.^۶ از تاریخ زندگی متسخی چنین بر می آید که پیشه‌وران ایران در این دوره، بویژه کفش-گران سازمان صنفی و جشنهای صنفی داشته‌اند. از صورت جلسه‌های مجامع روحانیان نستوری در قرن پنجم و ششم میلادی نیز این امر مستفاد می‌شود که پیشه‌وران عضو صنف یا دسته‌ای بوده‌اند، چراکه اعضای پاره‌ای از آنان در کنار اعضای روحانیان، در زیر صورت جلسه‌ها آمده است. در منابع دیگر نستوری نیز نام رئیس نقرسازان و رئیس زرگران و دیگر مصنوعات سری و فلزی قید شده‌اند. لیکن سازمان داخلی و زندگی اصناف که شامل اتحادیه صنفی تجار نیز می‌شده، بر ما آشکار نیستند.^۷ بدیهی است که در این دوره پاره‌ای از پیشه‌وران به کارهای باغداری و کشاورزی نیز مشغول بوده‌اند چراکه فعالیت صنعتی ایشان برای معیشت آنان کافی نبوده است، و کشاورزی در شهرهای کوچک نقشی پس مهم بازی می‌کرده.

بهرگونه، دولت ساسانی در اسور بازرگانان، و صنعتگران دخالت می‌کرد چراکه این امپراتوری بزرگ برای حفظ «نظم و قانون»، تهیه و تدارک خدمات عمومی و دریافت مالیات، ناگزیر از مداخله در اسور بازرگانان و صنعتگران بود. دولت برای انجام خدمات عمومی، ایجاد راه و ساختمانهای مختلف از پیشه‌وران بیگاری طلب می‌کرد. در عین حال دولت متمرکز ساسانی برای حفظ نظم مجبور بود که از وجود نان، علوفه و غیره، در شهرها مطمئن باشد تا شورش برنخیزد. از این روی اصناف از اختیارات وسیعی برخوردار نبودند. گذشته از این، در این مرحله از تکامل اقتصادی-اجتماعی، دولت مجبور بود با اصناف بصورت دسته‌جمعی مواجه شود چراکه این امر نظارت دولت بر اعضای صنف را به سبب کوچک بودن دستگاه دیوانسالاری امکان‌پذیر می‌ساخت.

اطلاعات ما در باره سازمان و کارکردهای اصناف در دوره تسلط اعراب و حکومتهای محلی نیز محدوداند. تنها بر این مسئله آگاهیم که افراد یک حرنه در کوی واحدی مسکن داشته‌اند، و بازارهایی مانند بازار بزازان، درودگران، مسگران، قفل‌سازان، هلبی‌سازان و آهنگران از بازارهای اصلی شهرها بودند. در حاشیه بازارهای اصلی، بازار نعلبندان، زین‌سازان و بالان‌دوزان قرار داشتند. و در خارج دروازه‌های شهر بازارهای مردم روستایی و فروشنده‌گان دوره‌گرد، پیله‌وران، سبد فروشان و غیره، جای داشتند. در حومه شهرها نیز دباغ‌خانه‌ها، رنگرزی‌خانه‌ها سفال‌سازیها، کوره‌های آجرپزی و رویگرخانه‌ها و سلاخ‌خانه‌ها قرار داشتند. اصطخری درباره بازارهای نیشابور چنین می‌نویسد:

و بازارها در ربض باشند. و چشمه بازارهاشان دیوبازار است -- یکی را چهارسوی بزرگ خوانند سوی مشرق. بازارها دارد تا گورستان سمر، و بردست راست هم چنین بکشد تا گورستان حسین، و بردست چپ هم برین جمله تا سر پول. و چهار-

۶. همان، ص ۶۷.

۷. تاریخ ایران، جلد اول، پیشین، ص ۱۴۱-۱۴۴. در عین حال، در این دوره به سبب تکامل ابتدایی فئودالیسم، عده‌ای از پیشه‌وران در دهات زندگی می‌کرده‌اند. مثلاً در دهکده پاللوکتا در کنار فرات ناسجان، قالی بافان، گازران و رنگ رزان اقامت داشته‌اند (همان، ص ۱۴۴).

سوی کوچک نزدیک میدان حسین است — آنجا که سرای میر است.^۸

در مرو نیز پیشه‌وران بازارهای خاص خود داشته‌اند، چنان که به‌گفته اصطخری «ترتیب بازارهای پیشه‌وران چنان کی هر حرفتی بازاری جداگانه دارند».^۹

تجمع فراد یک حرفه در محلی خاص نشانه‌ای از آگاهی آنان از منافع مشترکشان است، و اختصاصیهای دسته‌جمعی پیشه‌وران حرفه‌های مختلف به‌هنگام فشار دولت، بیانگر این امر است. از این روی می‌توان حدس زد که نوعی سازمانهای صنفی پیشه‌وران در این دوره وجود داشته‌اند. قدرت اصناف محدود بوده است و قیمت‌کالاهایا را به‌دلخواه خویش تعیین نمی‌کرده‌اند.^{۱۰} پاره‌ای از حرفه‌ها مجبور بودند مالیات را به‌جنس بپردازند. و مالیات به دولت یا فتو‌الهای محلی پرداخت می‌شد. در شهرهای بزرگ نیز محتسب مسئول اوزان و مقیاسها، و نیز تثبیت قیمت‌ها و اوضاع بازار بطور کلی، بود.^{۱۱}

در اواخر دوره اسلامی و پس از آن در قرنهای پنجم و ششم هجری قمری همراه با رشد شهرنشینی و بازرگانی، فعالیت اصناف گسترش یافت. در رسائل اخوان الصفا از وجود اصناف سخن رفته است.^{۱۲} غزالی نیز در کتاب کیمیای سعادت از سه نوع انجمن و اتحادیه نام می‌برد که شامل انجمن حمالان، پیشه‌وران و بازرگانان می‌شود. ظاهراً اصناف در این دوره رؤسای خود را انتخاب می‌کرده‌اند، و مسئول حفظ معیارهای حرفه خویش بوده‌اند. رؤسای صنف مسئول تخصیص مالیات و عوارض بین اعضا بوده‌اند و مالیات را برای دولت جمع‌آوری می‌کرده‌اند. در عین حال، اصناف از طریق اعتصاب مخالفت خود را با بی‌عدالتی اعلام می‌داشته‌اند، چنان که در سال ۵۱۲ ه.ق. در زمان منکوبار در بغداد چنین اعتصابی به‌راه افتاد.^{۱۳}

در این دوره پیشه‌وران اغلب تحت نفوذ جرگه‌های اخوت درویشان بودند، و سلک اخوان آهی، اهل الفتوة، در میان آنان نفوذ بسیار داشت. آنان در زیر لافقه مذهب با فتو‌الها مخالفت می‌کردند و قتل ظلمه را مجاز می‌دانستند.^{۱۴}

در دوره ایلخانان غازان خان بر سر پیشه‌های خاصی «امینی مستظهر نصب فرمود تا ضامن باشد و سال بسال وجه» ستاند، و «سلاح بموجب مقرر مفصل» رساند، «تا حاجت نباشد که تحصیل آنرا ایلجیان به‌همه ولایات روند و اخراجات اندازند».^{۱۵} به‌دستور غازان خان «اهل هر حرفتی از اوزان هر شهری با همدیگر ضم کردند و فرمود که باسم علفه و جاسگی

۸. مسالك وممالك. پیشین، ص ۲۰۴.

۹. همان، ص ۲۰۸.

۱۰. The Cambridge History of Iran، جلد چهارم، پیشین، ص ۳۲۴-۳۲۵.

۱۱. آن. لمیتون، جامعه‌ی اسلامی در ایران. ۱۳۵۱، ص ۷۱.

۱۲. احمد اشرف، «ویژگیهای شهرنشینی در ایران» نامه علوم اجتماعی، دوره ۱، شماره ۴، تیرماه ۱۳۵۳، ص ۳۴.

۱۳. The Cambridge History of Iran، جلد پنجم، پیشین، ص ۲۷۸.

۱۴. تاریخ ایران. جلد اول، پیشین، ص ۳۱۰-۳۱۱.

۱۵. تاریخ مبارک غازانی. پیشین، ص ۳۳۷.

هیچ بایشان ندهند و معین گردانند که از هر سلاحی چندین دست از بابت خاص و خرجی بچه مقدار قیمت برسانند و فرمود که باوجود آنکه ایشان اوزان و اسیران مانند بموجبی که دیگران بمایه خود ساخته در بازار می‌فروشند، ایشان بمایه دیوان ساخته، حساب کنند.^{۱۶} با این ترتیب، این امر نشان می‌دهد که پیشه‌های معینی شامل گروه‌های خاصی می‌شده‌اند که از دیگر گروه‌ها متمایز بوده‌اند، اگر چه ظاهراً پیشه‌وران مذکور جزء اسیران بوده‌اند.

منبع دیگری که در قرن هشتم هجری قمری از اصناف ایران سخن می‌گوید، سفرنامه ابن بطوطه است. به گفته او «هر دسته از پیشه‌وران اصفهان رئیس و پیش‌کسوتی برای خود انتخاب می‌کنند که او را کلو مینامند.»^{۱۷} ابن بطوطه از اصناف شیراز و تبریز نیز سخن بیان آورده است.^{۱۸}

توده وسیع صنعتکاران را استادها تشکیل می‌دادند. هر یک از آنان نیز تعدادی شاگرد داشتند. لیکن برخلاف اصناف اروپایی، در اصناف ایرانی رسته جورنی‌من^{۱۹} یا شاگردان استادان اروپایی که نمی‌توانستند به‌مقام استاد برسند، وجود نداشت. در ایران تمامی شاگردان به‌مقام استاد می‌رسیدند. به آن عده از شاگردانی نیز که به‌مقام استاد می‌رسیدند، اما به‌سبب عدم اسکانات مالی نمی‌توانستند دکانی برای خود ایجاد کنند، خلیفه می‌گفتند. در عین حال، عناصر تهی‌دست و بی‌طبقه، مانند عیاران و گدایان، نیز اصناف خاص خود داشتند. در این دوره نیز ظاهراً جرگه‌های اخوت درویشان با اصناف ارتباط داشتند، اما منابع موجود راجع به این امر سخن نمی‌گویند.

در دوره مغولها اصناف حق تعیین قیمت را نداشته‌اند. مثلاً، به گفته کلاویخو که در زمان تیمور به ایران سفر کرده است، «[در سمرقند]... قصاب‌گرا فروشی را که گوشت به قیمت گزاف فروخته بود، کشتند.»^{۲۰} در عین حال، کفشدوزان نیز که «سودهای غیر مشروع» داشتند، مورد عقوبت حکومت تیمور قرار گرفتند.^{۲۱}

اغلب اعضای اصناف از آزادی فردی برخوردار بودند، لیکن مجبور بودند قسمتی از محصول خود را به دیوان و فتودالهای محلی بدهند و برای دیوان بیکاری انجام دهند. در کنار پیشه‌وران آزاد، عده‌ای پیشه‌ور اسیر نیز وجود داشتند که برای کارگاه‌های حکومت مغولها کار می‌کردند.^{۲۲}

در دوره صفویه به‌سبب رونق نسبی اقتصاد کشور و گسترش شهرنشینی و تولید کالایی ساده، بر تعداد اصناف و فعالیت‌های آنها افزوده گشت. با اینهمه، در این دوره نیز اصناف تحت

۱۶. همان.

۱۷. سفرنامه ابن بطوطه. ۱۳۴۸، ص ۱۹۱.

۱۸. در شیراز «هر یک از اصناف پیشه‌وران در بازار جداگانه‌ای متمم‌کن می‌باشند و از افراد صنفهای دیگر در میان آنان داخل نمی‌شوند» (همان، ص ۱۹۴). در تبریز «هر یک از اصناف پیشه‌وران در این بازار [تیرین] محل مخصوصی دارند» (همان، ص ۲۲۵).

19. Journeymen

۲۰. سفرنامه کلاویخو. پیشین، ص ۲۸۲.

۲۱. همان.

۲۲. همان، ص ۲۸۲-۲۸۳. The Cambridge History of Iran. جلد پنجم، پیشین، ص ۵۱۲-۵۱۳.

نفوذ حکومت شهر بودند و استقلال کسب نکردند.

اغلب اعضای اصناف از نظر حقوقی آزاد بودند و غالباً دکه محل کار خود را از مالکان دکانها در بازار و یا در کاروانسراها اجاره می کردند. پاره‌ای از آنان نیز هیچگونه دکانی برای کار نداشتند، و سفارشات مشتری را در منزل وی انجام می دادند.^{۲۳}

به گفته شاردن در اصفهان «هر رشته‌ای از صنعت رئیسی دارد که از میان صناعان مربوطه از طرف شاهنشاه برگزیده شده».^{۲۴} لیکن از مطالب کتاب تذکرة الملوك چنین برمی آید که اعضای صنف شخصی را که مورد اطمینان ایشان بوده انتخاب می کردند و سواببی برای وی در نظر می گرفتند. انتخاب این شخص در سندی قید می شد و این سند به سهر نقیب یا نایب کلانتر شهر می رسید، و پس از آن که کلانتر این سند را گواهی کرد، خلعتی به رئیس صنف اهداء می کرد.^{۲۵} رؤسای اصناف تاحدی از حق قضاوت درباره امور داخلی صنف برخوردار بودند. شکایت مشتری درباره‌ای از موارد توسط محتسب و در مواردی دیگر، توسط رئیس صنف بررسی می شد.^{۲۶}

به گفته شاردن اصناف «بهیچوجه اجتماع» نمی کرده‌اند.^{۲۷} لیکن از مطالب تذکرة الملوك چنین مستفاد می شود که آنها مجامعی داشته‌اند.^{۲۸} در سه ماه اول هر سال کلانتر شهر به کسک نقیب و رؤسای اصناف طرز تقسیم کل مالیات پیشه‌وران (بنیچه) را میان اصناف تعیین می کرده است. در قرن یازدهم هجری قمری پاره‌ای از اصناف مقدار معینی از محصول خویش را بصورت جنسی بعنوان مالیات به مخزنه تحویل می دادند. برخی دیگر از اصناف نیز مالیات خود را نقداً پرداخت می کردند.^{۲۹}

به گفته شاردن پیشه‌وران مجبور بودند برای شاهان صفوی بیگاری انجام دهند. پاره‌ای از پیشه‌وران، مانند کفشدوزان، کلاهدوزان و جوراب بافان از انجام بیگاری معاف بودند، اما مجبور بودند وجهی به نام «خرج پادشاه» بپردازند.^{۳۰}

پاره‌ای از پیشه‌وران صنعتکاران تنها برای دربار کاری کرده‌اند، و در حقیقت مستخدم دولت بوده‌اند. ظاهراً این عده عضو صنف نبوده، در دربار زندگی می کرده‌اند. وضع این عده از وضع پیشه‌وران دیگر بهتر بوده. آنان در بست در اختیار دربار بودند و هر سال از کار آنان بازدید بعمل می آمد و پس از آن به ایشان حقوق پرداخت می شد. این پیشه‌وران مادام العمر در خدمت دربار بودند و هرگز از شغل خود برکنار نمی شدند. آنان از تعطیلات بهره می جستند، و به هنگام پیری یا ناتوانی از حقوقشان کاسته نمی شد. فرزندان ایشان درس ۱۲ الی ۱۵ سالگی به خدمت پذیرفته

۲۳. میا حننامه شاردن. جلد چهارم، پیشین، ص ۲۹۷-۲۹۸.

۲۴. همان، ص ۲۹۹.

۲۵. مینودسکی، پیشین، ص ۳۱-۳۲.

۲۶. میا حننامه شاردن. جلد چهارم، پیشین، ص ۲۹۹-۳۰۱.

۲۷. همان، ص ۲۹۹.

۲۸. مینودسکی، پیشین، ص ۱۵۲.

۲۹. تاریخ ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۵۷۱.

۳۰. میا حننامه شاردن. جلد چهارم، پیشین، ص ۳۰۰-۳۰۱.

می‌شدند، و پس از مرگ پدر مستمیری او را دریافت می‌داشتند.^{۳۱}

به گفته شاردن پیشموران فاقد ضابطه خاص و بازرسان مربوطه بودند، و تنها «آداب چندی را که رئیس صنف مربوطه مقرر داشته [بود] رعایت» می‌کردند.^{۳۲} هرکس می‌توانست به حرفه دلخواه خود بپردازد، و تنها مجبور بود اسم و رسم و محل سکونت خویش را نزد رئیس صنف به ثبت برساند، و وجه کمی از این بابت بپردازد. رئیس صنف نیز در مورد منشأ و محل آموزش و استادی که صنعت را به وی آموخته بود، سؤال نمی‌کرد.^{۳۳}

تمهداتی برای کارآموزی و شاگردی وجود نداشته است، و شاگردان برای کارآموزی چیزی نمی‌پرداخته‌اند، بلکه مزدی که برحسب سن و سال شاگرد افزایش می‌یافته، نیز پرداخت می‌شده است. استاد می‌توانست به دلخواه خود شاگردش را اخراج کند، و بر عکس شاگرد مختار بود استاد را ترک گوید. از این روی، به قول شاردن «استادان در آموختن صنعت کش می‌روند، و ارباب بجای تعلیم رسوم صنعت سعی دارد که هر چه بیشتر از شاگرد کار بکشد، و برای تعلیم نوآموز بسیار بخود زحمت نمی‌دهد، بلکه مطابق سودی که می‌تواند از وی بکشد، او را بکار می‌گیرد.»^{۳۴}

در مورد قیمت‌گذاری نیز رؤسای اصناف و محتسب، سیاهه قیمت‌ها را تهیه می‌کردند و آن را اعلام می‌نمودند.^{۳۵}

در این دوره نیز اصناف تحت نفوذ فرقه‌های درویشان حیدری و نعمت‌اللهی بودند و رابطه نزدیکی با آنان داشتند.^{۳۶}

۳۱. مینورسکی، پیشین، ص ۳۲-۳۳.

۳۲. سیاحتنامه شاردن. جلد چهارم، ص ۲۹۹.

۳۳. همان، ص ۲۹۹-۳۰۰.

۳۴. همان، ص ۳۰۰.

۳۵. تذکره الملوك. پیشین، ص ۴۹.

۳۶. تاریخ ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۵۷۱.

جنبشهای ضد فئودالی روستاییان و پیشه‌وران

۱۶

در ایران

در طول تاریخ فئودالیسم همواره بین طبقات اصلی این نظام، یعنی فئودالها و روستاییان، به شکلهای گوناگون درگیری وجود داشته است. سایر گروههای پایین جامعه نیز مانند پیشه‌وران و بینوایان شهرها، معمولاً در این درگیری از روستاییان پشتیبانی کرده‌اند. البته جنبشهای ضد فئودالی روستاییان در قرون وسطی غالباً با شکست مواجه گردیده‌اند، لیکن این نهضتها موجب تغییرات وسیعی در جوامع مختلف بوده‌اند و به شکلهای گوناگون یا باعث از میان برداشتن بقایای روابط کهن و یا ایجاد اصلاحات و روندهای جدید در تاریخ، گشته‌اند. آن دسته از قیامهای دهقانی نیز که همراه با سایر گروههای پایین جامعه و تولیدکنندگان شهرها صورت گرفته‌اند، در تغییر و تکامل نظامهای اقتصادی — اجتماعی مؤثر افتاده‌اند؛ این جنبشها در شرایط خاصی از تکامل اقتصادی — اجتماعی جوامع مختلف یا بقایای روابط کهن در تولید را از میان برداشته‌اند، یا در ایجاد فئودالیسم متمرکز مؤثر واقع شده‌اند، یا به سلطه بیگانگان خاتمه داده‌اند و یا در مرحله تلاشی فئودالیسم تاریخ را به پیش رانده و اوضاع و احوال مساعدی برای تسلط طبقات نوحاسته بوجود آورده‌اند. بطور کلی، در جوامع مختلفی که از مرحله فئودالی گذشته‌اند، هر یک از این اثرات در دوره خاصی از تحول نظام فئودالی با جنبشهای دهقانی پدید آمده‌اند. اکثر این نهضتها «برحسب شرایط زمان‌گاه بصورت عرفان، گاه به شکل ارتداد آشکار، و گاه بصورت قیام مسلحانه تجلی یافته‌اند.» و طبیعی است که انتظار داشته باشیم که نهضتهای نظام فئودالی در لفاظیه مذهبی بروز نمایند چرا که در این دوره «سردمان جز دین و الهیات معتقدات دیگری را نمی‌شناختند و نمی‌دانستند». در واقع، در بسیاری از جوامع قرون وسطی تماسی شکلهای مختلف ایدئولوژی به مذهب وابسته بوده است: فلسفه، سیاست، حقوق و غیره. بنابراین، هر نهضت اجتماعی و سیاسی در نظام فئودالی به شکل مذهبی تجلی یافته است. عقاید و عواطف مردم از مذهب تغذیه می‌شده‌اند، و از این روی طبیعی است که مردم خواستههای خود را در لفاظیه مذهب عنوان کنند. لیکن علت نهایی و اصلی این جنبشها چیزی جز فشار و بهره‌کشی فئودالی که خود نتیجه درگیری نیروهای عامل در تولید با روابط انسانها در تولید است، نمی‌باشد. این اساس این درگیری را تشکیل می‌داده، لیکن این جنبشها در شرایط مختلف اقتصادی — اجتماعی شکلهای گوناگونی از نظر عقیدتی بخود

می‌گرفته، و شیوه‌های مختلفی را برای مبارزه مطرح می‌ساخته است.

در این فصل می‌کوشیم به‌نحوی خلاصه، و صرفاً به‌منظور بدست دادن تصویری مقدماتی از نهضت‌های ضدفتودالی، جنبشهای برجسته روستایی و پیشه‌وری ایران را در دوره مورد مطالعه برشماریم و ویژگیهای آنها را مشخص سازیم. می‌خواهیم بنشاء این نهضتها را دریابیم، و نقش گروههای مختلفی را که در این نهضتها شرکت داشته‌اند، روشن نماییم، و به‌طور خلاصه نظریه‌های سیاسی و مذهبی این جنبشها را که بوسیله آنها این گروهها وضع خود را در ذهنشان مشخص کرده‌اند، بیان کنیم، و سرانجام اثراتی را که این جنبشها بعنوان محصول ضروری شرایط تاریخی حیات اجتماعی بجای گذاشته‌اند، مورد بررسی قرار دهیم.

نهضت مزدکیان

نخستین نهضتی که در اوایل دوره تسلط فتودالسم بر ایران به‌قوع پیوست و موجب دگرگونیهای عظیمی در سازمان دولتی گردید، نهضت مزدکیان است.

در فاصله قرنهای سوم و پنجم میلادی تجاوز و دست‌اندازی بزرگان ساسانی به جماعت‌های آزاد شدت گرفت و روابط فتودالی گسترش یافت. در عین حال، در این دوره باززگانی افزایش یافت و پیشه‌ها توسط ابداء کردند. لیکن هنوز بقایای برده‌داری در غرب امپراتوری ساسانی وجود داشتند، و انسانها در پی خلاصی از بندگی و تابعیت بودند. صاحبان اراضی می‌کوشیدند تا جماعت‌های روستایی را تابع خویش سازند و روابط جدید را بر این جماعتها تحمیل کنند. «خاصان و خدمتگزاران و اطرافیان» پادشاهان ساسانی نیز اسلاک وسیعی بدست آوردند. بهره‌کشی جدید از روستاییان موجب خرابی اسلاک و فرار روستاییان گردید. بسیاری از خرده مالکان و روستاییان آزاد نیز در «اسلاک اهل نفوذ اقامت گرفتند و جز در اسلاک تیول آبادی نماند و وزیران به‌رعایت خاصان پادشاه مالیات از ایشان مطالبه نکردند... در نتیجه مملکت به‌ویرانی رفت و آبادی کاهش یافت و موجودی خزانه نقصان گرفت.»^۱

در عهد پیروز پادشاه ساسانی (۴۵۹ - ۴۸۴ م.) قحطی عظیمی رخ داد، چنانکه به گفته طبری «مردم در زمان او [پیروز] مدت هفت سال به‌تجطی گرفتار شدند.»^۲ در این قحطی «رودخانه‌ها و قنوات و چشمه‌سارها خشک گردید و باغها و درختان بی‌ثمر گشت، و رستنیهای بیشه‌ها و دشتها و تپه‌ها بکلی از میان رفت، و حتی پرندگان و دوندگان نابود شدند، و چهارپایان و دواب به‌حدی ناتوان گشتند که قدرت باربرداری نداشتند. آب دجله فرو نشست. مصیب و بلا از هر سو مردم مملکت را فرا گرفت.»^۳ پیروز برای سبک کردن بار مردم خراج ارضی را بخشید، لیکن جنگهای طولانی وی با هیاتله خزانه را تهی ساخت، و شکست وی از آنها، غرامت سنگینی را بر عهده کشور گذاشت. از این روی عوارض و مالیاتهای عقب افتاده

۱. مروج الذهب. پیشین، ص ۲۴۶.

۲. تاریخ الرسل والملوک. پیشین، ص ۱۵۷.

۳. همان، ص ۱۵۸.

مجدداً وصول شدند و مالیات سرانه‌ای از تمام کشور دریافت گردید. به هرگونه، پس از پیروز برادرش بلاش (۴۸۴-۴۸۸ م.) به سلطنت رسید. وی وضع مملکت را بسیار خراب دید، و خزانه را تهی یافت. روستاییان فقیر و تهیدست شده بودند و از زمین و خانه خود فرار می‌کردند. پس بلاش بر آن شد تا اقداماتی جهت بهبود وضع کشور و مردم بعمل آورد. از این روی مالکان بزرگ و دهقانانی را که با روستاییان خویش بدرفتاری می‌کردند، تنبیه کرد.^۴ در نتیجه، روحانیان و اعیان به مخالفت با وی پرداختند و سرانجام او را کور کردند و قباد (فرزند پیروز) رابه سلطنت نشاندند. لیکن در زمان پادشاهی قباد نیز بحران اقتصادی- اجتماعی ادامه یافت، و کمبود محصول مردم بینوا و تهی دست را به غارت انبارها و داشت.^۵

در عین حال، در دوره ساسانیان جدایی بسیار مشخص بین نجبا و اشراف از یک سوی، و مردم شهرها و روستاها از سوی دیگر، بوجود آمد. قشرهای مختلف طبقه حاکم از مراتب مختلفی برخوردار بودند، و هرکس در جامعه درجه و مقامی ثابت داشت. در واقع، یکی از قواعد تغییر ناپذیر سیاست ساسانیان این بود که هیچکس نباید خواهان درجه‌ای «فوق آنچه بمقتضای نسب باو تعلق می‌گیرد» باشد.^۶ قوانین کشور نیز حافظ «پاکی خون خاندانها و حفظ اسوال غیر منقول آنان» بودند.^۷ تعدد زوجات رواج داشت، و اعیان و نجبا حرمسراهای بزرگی داشتند.^۸ اشراف و روحانیان از قدرت بسیاری برخوردار بودند، در امور مملکت دخالت می‌کردند و با نظر خود شاهان ساسانی را برمی‌گزیدند. در چنین اوضاع و احوالی نهضت مزدکیان میان روستاییان و پیشه‌وران شهرها توسعه یافت.

آیین مزدک، مانند آیین مانی، کلام را با بحث راجع به رابطه نور و ظلمت آغاز می‌کند. به گفته شهرستانی «قول مزدکیه موافق قول اکثر مانویه است در کونین و اصلین الا آنکه مزدک گوید که افعال نور بقصد و اختیار است و افعال ظلمت [به بخت] و اتفاق و نور عالم حساسی است و ظلمت جاهل اعمی و مزاج بر [بخت] و اتفاقت، نه بقصد و اختیار.»^۹ بدین ترتیب، در کیش مزدک اختلاط و آمیزش نور و ظلمت که عالم محسوس مادی از آن پدید آمده، برخلاف تعالیم مانی، نتیجه طرح و نقشه قبلی نبوده، بر حسب تصادف رخ می‌دهد. در عین حال، در تعالیم مزدک برتری نور بیش از آیین مانی مورد تأکید قرار می‌گرفته است.

مانویان بر این عقیده بودند که انسان با رفتار و کردار خودی خود باید به راهی ذرات روشن وجود خود بکوشد، و بدین وسیله سبزه راهشایی را در مبارزه و نزاع با ظلمت و بدی یاری رساند. پس مقصد نهایی تکامل این عالم، عالمی که مخلوطی از نور و ظلمت است، نجات ذرات نور می‌باشد. از این روی آیین مانی علیه جور و ظلم بود و بدین سبب میان طبقات پایین جامعه گسترش یافت. لیکن مقاوت مانویان علیه ظلم و جلوه‌های گوناگون آن، و نیز

۴. همان، ص ۱۵۸-۱۶۵ و تاریخ ایران، جلد اول، پیشین، ص ۱۰۳-۱۰۹.

۵. ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص ۳۱۵-۳۲۲، ۳۶۸.

۶. همان، ص ۳۳۹.

۷. همان، ص ۳۴۰.

۸. همان، ص ۳۴۶ و کریستیان بارتلمه، زن در حقوق ساسانی، ۱۳۴۲، ص ۲۳.

۹. ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی، الممال و النحل، ۱۳۵۰، ص ۱۹۵-۱۹۷.

دین رسمی آن زمان، جنبه منفی و کاملاً فردی داشته است. در حالی که مزدک با تأکید بر این نکته که پیروزی ظلمت بر نور بر حسب اتفاق و بدون قصد رخ داده است، انسانها را در پیروزی قطعی بر بقایای شر برمی‌انگیخت. وی نور را آگاه و ظلمت را کور می‌دانست، و حرکت نور را ارادی و حرکت ظلمت را غیر ارادی می‌پنداشت. بنابراین، از نظر وی پیروزی نور ضروری و قطعی، و پیروزی ظلمت تصادفی و سوقی بود. مزدک تداخل این دو، و پیدایش جهان مادی را نیز تصادفی می‌دانست. در باور او در مرحله نخست نور و ظلمت جدا از یکدیگر وجود داشته‌اند، و سپس به نحوی تصادفی اختلاط یافته‌اند. آنگاه جدا شدن نور از ظلمت که وقوع آن قطعی است، به یاری مردم و از طریق مبارزه آنها با نیروهای تاریکی (شر)، تحقق می‌یابد. بدین ترتیب، آموزش مزدک خوشبینانه، مثبت و مبارزه‌جویانه است. مزدک علت رشک، حسد، تعصب، خشم و خودخواهی را که موجب تاریکی می‌شوند، عدم مساوات بین آدمیان می‌دانست. در باور او زهد و تزکیه نفس به‌سورت فردی باعث تسلط بر ظلمت نمی‌گردد، چرا که علت اساسی تاریکی را نابرابری میان مردمان می‌دانست. برای از میان برداشتن کینه و تضاد، نخست می‌بایست علت اصلی آن را از بین برد.^{۱۱} پس، از آنجا که به عقیده مزدک «بیشتر منازعت مردم را سبب مال و نسوان بود، زنان را حلال گردانید و اموال مباح داشت و تمام مردم را در اموال و نسوان شریک گردانید، چنانچه در آب و آتش و علف شریک می‌باشند»^{۱۲} بدین ترتیب، مزدکیان این افکار را بنای عتاید و نظریات اجتماعی خود قرار دادند، و زهد و ترک «خواسته» را پیشه خویش ساختند. آنها بر این عقیده بودند که وسایل معیشت در روی زمین باید در دسترس همه باشد تا افراد آن را به تساوی بین خود تقسیم کنند. در باور آنها نابرابری در این دنیا به‌جبر و قهر بوجود آمده است، و هیچکس حق داشتن مال و زن بیش از دیگر هم‌نوعان خود ندارد: «همی‌گفت هر کو توانگر بود نهی دست با او برابر بود»^{۱۳}

طبری درباره مزدکیان و خواسته‌هایشان چنین می‌نویسد:

«مزدک و مزدکیان می‌گفتند: خداوند ارزاق را در زمین قرار داد تا مردم آنها را مابین خود به موازات قسمت کنند، گویند: مزدکیان برای گرفتن حق فقرا از اغنیاء دست تعدی بر دیگران گشودند، و گفتند: باید از توانگران گرفت و به تهی‌دستان داد، هر کس چیزی از مال یا خواسته یا زن اضافه بر حاجت داشته باشد، نباید تنها در اختیار وی بماند»^{۱۴}

بدینسان، نمی‌توان ادعای بسیاری از کسانی را که از روی تعصب و بر سبنای منافع اربابان نعمت مزدکیان را به‌روایی و ترویج فحشاء متهم ساخته‌اند، پذیرفت، چرا که چنین اعمالی خلاف

۱۰. ایران در زمان ساسانیان. پیشین، ص ۳۶۴-۳۶۷.

۱۱. الملل والنحل، پیشین، ص ۱۹۷.

۱۲. شاهنامه. پیشین، ص ۳۱۲.

۱۳. تاریخ‌المرسل والملوک. پیشین، ص ۱۶۷.

اصل زهد و ترک خواسته‌که «پایه و اساس عقاید مزدکیان را تشکیل می‌داد»، است.^{۱۴} واقع، به روایتی مزدکیان حتی ریختن خون و خوردن گوشت حیوانات را حرام می‌دانستند و ریاضت-کش بودند.^{۱۵}

به هرگونه، به سبب اوضاع و احوال نامساعد اقتصادی، تجاوز به جماعت‌های روستایی، افزایش بهره‌کشی روستایی و مالیات‌های شهری، روستاییان و پیشه‌وران، یا به قول طبری پیروان «پست و فرومایه»^{۱۶} مزدک، و به قول ابن اثیر «طبقات عوام»^{۱۷} در لاف‌آیین مزدک پیاخواستند، انبارهای دولتی را بر روی مردم گشودند و بسیاری از املاک خصوصی را بصورت دسته‌جمعی متصرف شدند. به گفته طبری «[مزدک] طبقه پست عامه را به قبول دعوت خود وادار و تشویق نمود و آنان را علیه طبقه اشراف برانگیخت، و راه را برای غاصبان در دست درازی به اموال دیگران باز کرد».^{۱۸}

در آغاز قباد از این نهضت پشتیبانی کرد و به کمک آن قدرت اشراف و روحانیان را متزلزل ساخت و مداخله آنها را در امور کشور، و بویژه موضوع وراثت سلطنت، محدود کرد. خسرو اول نیز پس از قلع و قمع مزدکیان اگرچه اموال بزرگان را به آنها بازگرداند، لیکن دهقانان (خرده‌سالکان) را تکیه‌گاه اصلی خویش ساخت. بهرگونه، نجبا و روحانیان پس از گرویدن قباد به مزدکیان، وی را در سال ۴۹۶ م. به زندان افکندند. قباد بزودی از زندان خلاص گردید، و پس از این که مجدداً به سلطنت رسید، «نظر مشترکی»^{۱۹} با نجبا و اعیان پیدا کرد و مزدک و بسیاری از پیروان وی را کشت. لیکن تصفیه قطعی و خونین مزدکیان را خسرو اول بعمل آورد.^{۲۰} پس از آن، پیروان آیین مزدک حکم فرقه‌ای سری را پیدا کردند، و بدین شکل به حیات خود ادامه داد و بعد از ساسانیان در عهد اسلام و پس از آن بارها به شکل‌های دیگری ظاهر شد.

طبری راجع به سرکوبی مزدکیان و اقدامات خسرو اول در جهت تقویت دهقانان و بازگرداندن املاک اعیان و دهقانان به ایشان چنین می‌نویسد:

[خسرو اول] جمع کثیری از آنها [مزدکیان] را که دست تعدی به اموال مردم سراز کرده بودند، به قتل رسانید، و اموال غصبی را به صاحبانشان بازگردانید... و نیز قیام هر کس به هر نحوی ستم به کسی کرده و چیزی از او برده باید اولاً آنچه را گرفته از وی استرداد کنند و به صاحبانش بدهند، سپس او را به مجازاتی که بجرم او متناسب باشد، تنبیه نمایند. و نیز در مورد بزرگ زادگانی که ولی آنها سرگشته است، دستور داد که دخترانشان را با کسانی که لایق همسری آنان باشند، تزویج کنند

۱۴. ایران در زمان ساسانیان. پیشین، ص ۲۶۷.

۱۵. روضة الصفا. جلد اول، پیشین، ص ۱۶۷.

۱۶. تاریخ الرسل والملوک. پیشین، ص ۱۶۷.

۱۷. اخبار ایران. پیشین، ص ۸۲.

۱۸. تاریخ الرسل والملوک. پیشین، ص ۱۸۴-۱۸۵.

۱۹. تاریخ ایران. جلد اول، ص ۱۱۳، ۱۱۵.

و هزینه این ازدواج را از بیت‌المال بردازند، و جوانان این قبیل خانواده‌ها وافر بود تا با دختران اشراف تزویج دهند و آنان را تحت سرپرستی قرار داد و بی‌نیاز گردانید... همچنین فرمان داد زهرها و رودخانه‌ها را لارویی نمایند و کهریزها و قنوات را مرست کنند، و ساختمانها و خانه‌ها را با دریافت کمک از بیت‌المال تعمیر نمایند. و نیز دستور داد پلهای شکسته و گذرگاههای ویران و دهات خراب را بطوری مرست و تعمیر نمایند که بحال روز اول خود درآید، همچنین احوال سرداران را بررسی نمود و نقایص هر یک از آنها را از حیث مال یا سوار یا مسائل دیگر جبران کرد، و آنچه را که موجب اصلاح و صعشان بشود برایشان مقرر داشت و برای آتشکده‌ها گماشتگانی برگزید، و راه‌ها را اصلاح و آسان گردانید و در عرض راه کاخها و قلعه‌هایی را برای سکونت و حفظ امنیت احداث نمود...^{۲۰}

سخنان فوق به‌خوبی وسعت درگیری و هدف نهضت مزدکیان را آشکار می‌سازد. ظاهراً تعداد روستاییانی که در این نهضت شرکت داشته‌اند، بسیار بوده است. چنانکه در کتاب «دوخته‌الصفاء» آمده است که «[خسرو اول] فرسود تا میان نهر و دارها زدند در یک چاشنگاه صدهزار نفر از زناده را بخلق آویختند».^{۲۱} در واقع، کشتار روستاییان به‌حدی بود که به‌گفته مؤلف «دوخته‌الصفاء» «چون کشتن [مزدکیان] از حد بگذشت، نوشیروان ترسید که رعیت به کلی نیست شوند. بر جمعی از آنطایفه ابقاء کرده مالها از ایشان میستاند و بخداوندان اصلی میداد اگر در حیات بودند و الا بوارث میرسانید اگر وارث هم نماند بود بعمارت موضعی صرف می‌نمود که در ایام تسلط مزدک خراب شده بود».^{۲۲}

نهضت مزدکیان موجب تغییرات بسیاری در دولت ساسانی گردید، و در واقع علت سستیم اصلاحات اقتصادی (بویژه مالیاتی) نوشیروان بود. مؤیدان مؤید در فهرست مراتب و مناصب مقام قبلی خود را از دست داد و بعد از چندین مقام غیر روحانی قرار گرفت. قدرت اشراف و بزرگان عالیمقام متزلزل گردید، و از نفوذ آنها در اداره امور کاسته شد. نهضت مزدکیان وضع مالی و سنتهای طبقه حاکم را دچار تزلزل ساخت، اما پس از شکست آن خاندان ساسانی بودند که از وضع جدید بهره‌بردند. خسرو اول با استفاده از موقع متزلزل اشراف قدیمی، به‌قشری از بزرگان دریاری و مالکان زمین کمک کرد که وابسته به‌شخص وی بودند. وی از دهقانان پشتیبانی کرد و آنها را تکیه‌گاه دولت ساسانیان ساخت. دولت مرکزی قدرت بیشتری کسب کرد و گرایشهای گریز از مرکز با اصلاحات نظامی که برای ازمیان برداشتن وابستگی نظامیان به بزرگان محلی بعمل آمد، کاهش یافتند.^{۲۳} بدین ترتیب، نهضت مزدکیان موجب تقویت نیروهای نوین مزدک‌گرایی قرن‌ها پس از قتل و عام مزدکیان دوام آورد، و بسیاری از نهضت‌های

۲۰. تاریخ‌المرسل والملوک. پیشین ص ۱۷۷-۱۷۸.

۲۱. دوخته‌الصفاء. جلد اول، پیشین، ص ۷۷۸.

۲۲. همان، ص ۷۷۹.

۲۳. ایران در زمان ساسانیان. پیشین، ص ۳۸۷-۳۹۷ و تاریخ ایران. جلد اول، پیشین،

ص ۱۱۸-۱۲۳.

ایرانی، مانند خرم‌دینان، از افکار مزدک تأثیر پذیرفته‌اند. شهرستانی مؤلف کتاب الملل والنحل نیز که در قرن پنجم هجری قمری می‌زیسته، از فرقه‌های مختلف مزدکی نام برده است. این فرقه‌ها عبارت بودند از «کودکیه و ابومسلمیه و ماهانیه و اسبید جاسکیه»^{۲۴} به گفته شهرستانی «کودکیه... بنواحی اهواز و فارس و شهرزور بودند و دیگر طوایف بنواحی سفدو و سمرقند و شاش و ایلاق»^{۲۵}.

نهضت‌های مردم در دوره تسلط اعراب و سلسله‌های محلی

کم‌وبیش در تمامی دوره تسلط اعراب بر ایران و نواحی سجاور، ایرانیان و دیگر اقوام تابع، و نیز اعراب، بر علیه تسلط بیگانه و بهره‌کشی روزافزون قیام کرده‌اند. و در واقع به سبب همین قیام‌ها و نیز پوشش‌های داخلی پیشرفت و تکامل نظام فتودالی بود که ارکان حکومت عباسیان در ایران متزلزل گردید و مقدمات سقوط آنها فراهم آمد.

در این مرحله مبارزه ایرانیان و اعراب شکل‌های مختلفی داشت و بر حسب شرایط زمان بصورت ارتداد آشکار، مقاومت فرهنگی، نفوذ در دستگاه خلافت و قیام مسلحانه آشکار گردید. ناخرسندی اعراب از سیاست سران اعیان عرب، و بویژه طرفداران اسویان، به ظهور نهضت شیعیان و خوارج انجامید. قیام‌های خوارج همواره از پشتیبانی کشاورزان و فقیرترین بدویان، پیشه‌وران شهری، بردگان مسلمان و اهل ذمه برخوردار بود. شیعیان نیز حمایت بسیاری از گروه‌ها را داشتند. سران شیعیان عرب بودند، لیکن در عهد اسویان بسیاری از سواالی که از وضع و تابعیت تحقیرآمیز خود در برابر اعراب ناراضی بودند، در عراق و ایران به اعراب فقیر پیوستند. پس از مرگ معاویه مخالفت مردم با اسویان آغاز گشت. لیکن پیش از آن روستاییان بصورت غیرمستحکم با سیاست سران عرب مبارزه را آغاز کرده بودند. فشار سران عرب بر روستاییان باعث فرار آنها از روستاها گردید، و خلفای عرب به شکل‌های مختلف، و از جمله آویختن گردن بندهای سربی به گردن روستاییان، از حرکت آنها به شهرها و نقاط دیگر سمانعت بعمل آوردند.^{۲۶} در بسیاری از نقاط ایران نیز مردم بارها از پرداخت خراج سرباز زدند، اگرچه همواره مقاومت آنها درهم شکسته شد.^{۲۷}

نخستین قیام علیه حکومت بنی‌اسیه به رهبری امام حسین صورت گرفت که پس از مقاومتی شجاعانه سرکوب گردید. پس از رویداد کربلا، مختار به همراهی محمد بن الحنفیه برادر ناتنی امام حسین، و چهار هزار تن از شیعیان شورش کردند و در سال ۶۶ ه.ق. بر کوفه مسلط شدند. مختار وجوه‌خزانه را میان قیام‌کنندگان تقسیم کرد و بسیاری از قاتلان حسین و طرفداران

۲۴. الملل والنحل. پیشین، ص ۱۹۸. درباره عقاید این فرقه‌ها رجوع شود به زیر نویس صفحه ۱۹۸، همان کتاب.

۲۵. همان.

۲۶. فتوح البلدان. پیشین، ص ۷۲.

۲۷. Baladhuri، پیشین، جلد اول، ص ۱-۴۸۸ و همان، جلد دوم، ص ۴۱، ۴۰، ۴۵، ۱۳۰، ۱۳۳ و نیز تاریخ قم، ص ۱۶۲.

بنی‌اسیه را اعدام نمود. لیکن پس از اندک زمانی میان طرفداران سخاوت و اشراف عرب و سواالی تفرقه افتاد. سواالی که ایرانی بودند، به قشرهای پایین جامعه اتکاء داشتند و برابری همه مسلمانان را طلب می‌کردند. سخاوت نیز جانب آنان را گرفت. از این‌روی اشراف برای جلوگیری از نفوذ عناصر تساوی طلب به نهضت خیانت‌کردند و از آن روی گردانند. در نتیجه، لشکر شیعیان از سپاه عبدالله بن زبیر شکست خورد.

نهضت خوارج که هم‌زمان با نهضت شیعیان پدید آمد، از پشتیبانی بیشتری بین مردم فقیر برخوردار بود و صفوف آن را کشاورزان، بدویان فقیر، پیشه‌وران ایرانی و عرب پر می‌کردند. خوارج بر این عقیده بودند که در داخل جامعه اسلامی باید مساوات کامل برقرار باشد، و مسلمانان عرب و غیر عرب باید از پرداخت خراج و مالیات سرانه معاف باشند. به عقیده آنها خلیفه می‌بایست توسط مردم انتخاب گردد، و همه مسلمانان نیز حق انتخاب شدن و انتخاب کردن را دارند. به گفته شهرستانی، خوارج «جایز داشته‌اند که در عالم اساسی نباشد اصلا و اگر احتیاج با سام باشد جایز است بنده باشد و جایز است که حرایش و نبطی و قریشی باشد.»^{۲۸}

نهضت خوارج که شکلات فراوانی برای حکومت امویان بوجود آورد، در آغاز یک جنبش خالص عربی بود. لیکن از پایان قرن اول هجری قمری بتدریج ایرانیان نیز به این نهضت پیوستند.^{۲۹} خوارج به شش فرقه تقسیم می‌شدند.^{۳۰} یکی از شعبات متعصب آن از رفیان بودند که به گفته شهرستانی «با نافع [بن ازرق] خروج کردند و به اهواز آمدند و براه‌واز و کوره‌های آنجا غالب آمدند و بر سایر بلاد فارس و کربان در ایام عبدالله بن زبیر، و عامل او را در آن نواحی بکشتند...»^{۳۱} در قرنهای دوم و سوم هجری قمری سیستان از مراکز سهم خوارج بود. در آن ناحیه حسیه شورش بزرگی برادر انداخت و مردم را از پرداخت خراج به حنفی عباسی بازداشت. و در واقع، مردم سیستان مدت‌ها خراجی به بغداد نپرداختند.^{۳۲} خوارج سیستان از ضدان دفاع می‌کردند، و به فقرات کمک می‌رسانند.^{۳۳}

در اوایل قرن دوم هجری قمری طرفداران بنی‌عباس حزبی مذهبی تشکیل دادند و به مخالفت با امویان برخاستند. ایشان استفاده از نفوذ اقوام تابعه ایرانی و عربی، بویژه ایرانیان، به تبلیغ بر علیه بنی‌اسیه پرداختند، و سرانجام به کمک ایرانیان حکومت عباسیان را بوجود آوردند. عباسیان از دشمنی مشرعی وسیع بدویان، روستاییان و طبقات پایین شهرها، و نیز خصوصیت بزرگان زبندار، بویژه دهقانان ایرانی، و بازرگانان^{۳۴} بهره جستند و برای جلب

۲۸. الملل والنحل. پیشین، ص ۸۴.

۲۹. اسلام در ایران. پیشین، ص ۴۶-۴۸.

۳۰. الملل والنحل. پیشین، ص ۸۳.

۳۱. همان، ص ۸۷.

۳۲. تاریخ سیستان. پیشین، ص ۱۵-۱۶.

۳۳. اسلام در ایران. پیشین، ص ۶۷.

۳۴. یکی از رهبران واقعی سازمان مخفی پیروان بنی‌عباس، میاهان بازرگان ایرانی بود. (تاریخ ایران. جلد اول، پیشین، ص ۱۹۱).

روستاییان و پیشه‌وران وعده کاهش سیزان خراج و بیغار دادند. لیکن سران عباسیان از اتکاء به مردم فقیر اباداشتند، و از این‌روی هنگامی که یکی از داعیان آنها در خراسان به نام خدش تحت لفافه دعوت به نفع عباسیان به تبلیغ عقاید اجتماعی مزدک پرداخت، و تقسیم زمین و سایر اسباب را وعده داد، وی را به نحو فجیعی بقتل رساندند.^{۳۵}

بهرگونه، کار عباسیان در خراسان بالا گرفت چرا که در این ناحیه و پیرامون آن شورشیان و جنبشهایی وجود داشتند که در جهت از میان برداشتن دولت اموی گام برمی داشتند. در این میان ابومسلم خراسانی^{۳۶} از جانب ابراهیم بن محمد، رئیس خاندان عباسی، برای رهبری قیام به خراسان فرستاده شد. ابومسلم در یکی از دهکده‌های کوچک سرو به نام سفیدنج فرود آمد و دعوت خویش را آغاز کرد. وی در دیگر دهکده‌های خراسان نیز دعوت خویش را تکرار کرد تا این که به گفته طبری در یکروز مردم شصت دهکده به وی پیوستند.^{۳۷} در کنار روستاییان، پیشه‌وران و دهقانان محلی نیز وارد پیکار شدند. مثلاً، به قول طبری ساکنان یک ده دسته‌ای تشکیل دادند مرکب از ۹۰ پیاده (ظاهراً روستایی)، و چهار سوار (ظاهراً دهقان)، و مردم دهکده‌ای دیگر ۱۳۰۰ پیاده و ۱۶ سوار به جانب ابومسلم فرستادند.^{۳۸} در عین حال، می دانیم که یکی از سرداران لشکر ابومسلم، خالد بن برمک، یعنی دهقان زاده‌ای بانفوذ، بود.^{۳۹} در کنار ایرانیان، بعضی از قبایل جنوب عربستان، یعنی خاندانهای یمنی که در خراسان می زیستند، و نیز بندگان بسیاری از «صاحبان نعمت» در این قیام شرکت کردند. از نظر اعتقادات مذهبی نیز ترکیب نهضت ناستجانس بود. فرقه‌های مختلف اسلام و فرقه زردشتی خرمیان نیز به این قیام پیوستند. بدیهی است که عامه روستاییان، پیشه‌وران و بردگان «نه بخاطر عباسیان بلکه بامید نجات از ظلم و ستم»، قیام کردند.^{۴۰} بهرگونه، پس از جنگهای گوناگونی که بین لشکریان بنی امیه و ابومسلم در خراسان، ساهندگان، نهاوند و عراق در گرفت، حکومت امویان از میان برداشته شد. لیکن پس از این که عباسیان به حکومت رسیدند، به مردم پشت کردند، ابومسلم را بقتل رساندند و مالیاتها را افزایش دادند. از این‌روی انزجار و نفرت مردم و روستاییان ایران نسبت به آنها شدت گرفت.

حکومت عباسیان موجب استحکام نظام فئودالی و زمینداری بزرگ گردید و ترکیب طبقه حاکم را دگرگون ساخت. در عهد امویان قدرت کاملاً در دست اشراف قبایل عرب بود، لیکن در زمان عباسیان مشاغل عالی از انحصار اعراب بیرون آمد و نمایندگان اشراف ایرانی در کنار

۳۵. همان، ص ۱۹۱-۱۹۲ و اسلام در ایران. پیشین، ص ۶۸-۶۸.

۳۶. ابومسلم که بنده یکی از پیروان عباسیان بود، در زندان باماهان آشنا گردید. ماهان او را خرید و به رئیس خاندان عباسی بخشید. ابراهیم بن محمد نیز ابومسلم را آزاد کرد و به سمت فرستاده خود به خراسان گسیل داشت تا مقدمات قیام را فراهم آورد (محمد عبدالغنی حسن، ابومسلم خراسانی، ۱۳۵۳، ص ۱۵-۱۷).

۳۷. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، جلد دوم، ۱۳۵۳، ص ۴۵۱۶-۴۵۱۶.

۳۸. همان، ص ۴۵۱۸.

۳۹. تاریخ ایران. جلد اول، پیشین، ص ۱۹۵-۱۹۶.

۴۰. اسلام ایران. پیشین، ص ۷۱. و نیز ابومسلم خراسانی. پیشین، ص ۱۶-۵۱.

اعراب، در دستگاه خلفای عباسی صاحب نفوذ و اعتبار شدند. بدین ترتیب، دستگاه خلافت رنگ نیمه ایرانی به خود گرفت. طبقه حاکم سنت اختیار کرد، و مذهب سنت از آن زمان بصورت معتقدات و ایدئولوژی طبقه‌ای فتودالها درآمد. بین فرقه‌های مختلف شیعه و خوارج از یک سوی، و مذاهب سنی از سوی دیگر، سرزشخصی پدید آمد. خلفای عباسی و طبقه حاکم نیز کوشیدند تا رنگ حکومت دینی به قدرت خویش بخشند، و فقها را به گرد خویش جمع کردند. آنها شیعیان را از خود راندند و عده‌ای از آنها را سخت تارومار کردند. از این‌روی فرقه‌های گوناگون شیعه با خلافت عباسیان به مخالفت پرداختند و در این امر از حمایت سردم که در لافاه مذهب با طبقه حاکم مبارزه می‌کردند، نیز بهره‌مند شدند. و در واقع این وضع تا زمان تأسیس حکومت صفوی دوام آورد.

در زمان خلفای عباسی گرایش به سوی فتودالسم شدیدتر شد و مالکیت‌های بزرگ اقطاع رواج یافتند. بتدریج برسیان خراج و بیگاریها نیز افزوده گشت، و تعداد خرده‌مالکان و جماعت‌های آزاد روستایی به وسیله رسم التجاء و دست‌اندازی مستقیم بزرگان، کاهش یافتند. بدین سبب نارضایی مردم، بویژه روستاییان، به شکل قیاس‌های مختلف بروز کرد و شورهای روستایی در اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم هجری قمری، بسیاری از نقاط قلمرو عباسیان را فرا گرفتند. هدف این مبارزات نیز در درجه اول فتودالهای عرب، و سپس فتودالهای محلی وابسته به عباسیان بودند. ویژگی تقریباً همه این قیاس‌ها نیز این بود که در لافاه مذهبی رخ نمودند. البته لافاه عقیدتی بسیاری از شورهای این دوره عقاید خرم‌دینان که خود تحت تأثیر افکار مزدکیان قرار داشتند، بود. بقیه این قیاس‌ها نیز زیر نفوذ عقاید شیعیان میانه‌رو، غلات و اسماعیلیان صورت گرفتند. بدین ترتیب، شکل مبارزه تاریخی همه این نهضت‌ها را اندیشه‌های مذهبی تکامل آنها در نظام عقاید دینی، تعیین می‌کرد. لیکن به‌رغم اختلاف‌های مذهبی که این نهضت‌ها را یکدیگر متمایز می‌ساخت، تمامی آنها مقام خلافت اسویان و عباسیان را مورد سؤال قرار می‌دادند و شعار عدالت عمومی و برابری اجتماعی را برای خود برگزیده بودند. در عین حال، وجه مشترک تمامی نهضت‌های شیعه نیز کوشش برای استقرار امامت «حقیقی» علویان و حکومت روحانی بود. در واقع، اصل امامت نقش مهمی در مبارزات سیاسی این نهضت‌ها ایفا می‌کرد. از نظرگاه سنت نیز این همان ارتداد آشکار بود که یکی از ویژگی‌های نهضت‌های مخالف دستگاه حاکم عصر فتودالسم را تشکیل می‌داد. چرا که در اوایل ایجاد حکومت اسلامی گروه حاکم با اصل سیاسی انتقال موروثی امامت در خاندان رسول مخالف بودند، اما عناصر ناراضی از آن دفاع می‌کردند. البته، بین عناصر ناراضی (شیعیان) نیز این امر که امامت حق کدام یک از پسران اسامان‌علوی است، موضوع اختلاف و انشعاب بود.^{۴۱}

مهمترین فرقه‌های تشیع عبارت بودند از شیعه کیسانیه، زیدیه، امامیه، غلات و اسماعیلیه.^{۴۲} سه فرقه کیسانیه، زیدیه، امامیه شیعیان میانه‌رو بودند چرا که به‌غیر از مسئله امامت، در مورد

۴۱. برای مطالعه اصل امامت و نقش آن در نهضت‌های مختلف در ایران رجوع شود به برنلس، پیشین، ص ۷۴-۸۸.

۴۲. در مورد اختلاف موجود بین فرقه‌های مختلف شیعه رجوع شود به الملل والنحل، پیشین، ص ۱۰۶-۱۳۴.

سایر مسایل با مذاهب سنی اختلاف چندانی نداشتند. در حالی که شیعیان غلات و اسماعیلیه از مبانی اسلامی بسیار فاصله گرفتند و در ظاهر نقاب استتار تشیع را بر صورت داشتند.^{۴۲} با اینهمه، تمامی فرقه‌های شیعه در مورد «سلطنت عدل» بر روی زمین با یکدیگر توافق داشتند. و در واقع، انگار «مهدی‌سعود» که وجه مشترک بیشتر نهضت‌های شیعه بود، با خواستها و آرزوهای مردم برای تحقق عدالت ارتباط داشت.

به هرگونه، در زمان خلافت عباسیان، مردم در نقاط مختلف سرزمین ایران قیاسهایی برپا کردند. تا اواسط قرن سوم هجری قمری بیشتر این شورشها زیر لفاظی معتقدات غیر اسلامی صورت گرفتند، و بتدریج از اواسط قرن سوم هجری قمری معتقدات فرقه‌های شیعه بر این نهضتها مسلط گردیدند. در آغاز پیروان فرقه زیدیه، و پس از آن قرمطیان و اسماعیلیان، و آنگاه شیعه امامیه و غلات رهبری عقیدتی نهضت‌های ایرانی را بدست گرفتند. لیکن الحاد‌های گوناگونی که در چهارچوب عقیدتی اسلام در ایران بوجود آمدند، از تعالیم مزدک تأثیر بسیار داشتند و الحاد مزدکیان را با اصول عقاید شیعه آمیختند.^{۴۴}

در سال ۱۳۰ ه.ق. شورش به رهبری سنباد در شهرهای نیشابور و ری بوقوع پیوست. ظاهراً محرک این قیام قتل ابوسلم بوده. نظام الملک پس از این که نقش زن مزدک را در ترویج مذهب شوهرش در شهری مشخص می‌کند، درباره قیام سنباد چنین می‌نویسد:

«و چون ابوجعفر المنصور ببغداد ابوسلم صاحب الدعوة را بکشت در سال صدومی از هجرت... رئیس بود در شهر نیشابور که نام او سنباد و با ابوسلم حق صحبت قدیم داشت و او را برکشیده بود پس از قتل ابوسلم خروج کرد و از نیشابور بری آمد و گبرکان طبرستان را بخواند و دانست که اهل کوهستان بیشتر راضی و شبیهی و مزدکی‌اند خواست که دعوت آشکار کند نخست با عییدم حنیفی را که قبل از منصور عاقل ری بود بکشت و خزانه‌ها که ابوسلم نهاده بود برداشت چون قوی حال گشت طلب خون ابوسلم کرد و دعوی کرد که رسول ابوسلم بود و مردمان عراق و خراسان را گفت که ابوسلم را نکشته‌اند ولیکن قصد کرد منصور بقتل او و او نام بهین خدای تعالی کیوتری گشت سپید و پیرید و اکنون در حصاری است از مس کرده و با مهدی و مزدک نشسته است و هر سه بیرون می‌آیند و مقدم ابوسلم بود و مزدک وزیرش و نامه بمن آمده است چون راضیان نام مهدی بشنیدند و مزدکیان نام مزدک جمعی بسیار گرد آمدند و کار او بزرگ شد و بجائی رسید که صدهزار مرد بر او گرد آمدند... و خرمیدان را گفتی که مزدک شیعی بود و من شما را فرمایم که با شیعه دست یکی دارید و خون ابوسلم بازخواهید و هر سه گروه را راست همی داشت و چندین سپاه سالاران منصور بکشت و لشکرها بشکست تا بعد از هفت سال... [سنباد کشته شد و فرمانده سپاه عباسیان] هر چه از گبرکان یافت همه را بکشت و سالهاء ایشان غارت کرد و زن و فرزندان ایشان ببردگی برد

۴۳. اسلام در ایران. پیشین، ص ۲۵۷-۳۲۷.

۴۴. مثلاً رجوع شود به برداشت نظام الملک از این مسئله در سیاست نامه. پیشین، ص ۲۳۰-۲۳۱.

۲۴۷، ۲۴۵، و نیز الملک والنحل. پیشین، ص ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۳۴، ۱۴۰.

و بیندگی می داشت.^{۴۵}

پس از این که سیاد کشته شد، فرقه های مختلفی از خرم دینان چون کوز کیه، ابوسلمیه، ماهافیه و اسیدجامکیه یا سیدجامکان، پدید آمدند. پیروان کوز کیه در اهواز و فارس و شهرزور و پیروان سه فرقه دیگر در ساوراء النهر می زیستند.^{۴۶} یکی از این فرقه ها، یعنی سید جامکان، بین سالهای ۱۶۰ و ۱۶۷ ه.ق. نهضت عمومی بزرگی به رهبری مقنع را در آسیای صغیره براه انداختند. به گفته شهرستانی «مقنع که دعوی الوهیت کرد و اباطیل فاسده و تصاویر خامنه ظاهر کرد، اول بر [مذهب رزاسیه] بود و [رزاسیه] صنفی از خرمیه اند که بترک فرایض قائلند و گویند دین معرفت امام است...»^{۴۷} به قول نرشچی که مقنع را سردی دانستند، و از اعلای یکی از روستاهای سوسی داند، مقنع پیروان بسیاری داشته است.^{۴۸} و به گفته ابوریحان بیرونی مقنع «آنچه را که مزدک تشریح کرده بود او هم امضاء کرد»^{۴۹} بدین ترتیب، آشکار است که رهبران تپاهای اوایل دوره عباسیان العاد مزدکیان را با اصول عقاید شیعه می آمیختند تا از این طریق افراد بیشتری را به خود جلب کنند.

در سال ۱۵۰ ه.ق نیز عصیانی بزرگ به رهبری استادسیس در خراسان به وقوع پیوست که روستاییان در آن شرکت داشتند. مقدسی درباره این قیام چنین می نویسد:

«گویند حدود سیصد هزار رزم آور از غزات از هرات و بادغیس و کنج رستاق و سیستان و اطراف آج گرد آمدند؛ با بیلها و تیشه ها در دست و سر کرده ایشان استادسیس بود و بر عامه خراسان چیره شدند...»^{۵۰}

استادسیس و یارانش از لشکریان خلیفه عباسی شکست خوردند، «و در میدان جنگ نود هزار ایشان» بقتل رسیدند.^{۵۱}

در سال ۱۶۲ ه.ق. روستاییان گرگان که عقاید مزدکی داشتند، قیاسی عظیم بپا کردند. پیروان این نهضت را «سرخ علمان» می خواندند. نظام الملک درباره سرخ علمان می نویسد:

«بهر وقتی خرم دینان خروج کرده اند و باطنیان با ایشان یکی بوده اند و ایشان را قوت داده که اصل هر دو مذهب یکیست و در سینه اثنین و ستین و سایه در ایام خلیفه مهدی باطنیان گرگان که ایشان را سرخ علم خوانند با خرم دینان دست یکی کردند و گفتند ابومسلم زنده است ما ملک بستانیم و پسر او ابولغرا را مقدم خویش کردند و تا بری بیامدند حلال و حرام را یکی داشتند...»^{۵۲}

۴۵. سیاست نامه. پیشین، ص ۲۳۰-۲۳۱.

۴۶. الجبل والنحل، پیشین، ص ۱۹۸.

۴۷. همان، ص ۱۱۳. به قول شهرستانی غلات شیعه را در اصفهان خرمیه و کردیه، در ری مزدکیه و سنندیه و در آذربایجان ذقوله می خوانده اند (همان، ص ۱۳۴).

۴۸. تاریخ بغداد، پیشین، ص ۹۰-۹۳، و نیز سیاست نامه، پیشین، ص ۲۳۷-۲۴۴.

۴۹. ابوریحان بیرونی، آثار الباقیه، ۱۳۵۲، ص ۲۷۳.

۵۰. مطهر بن طاهر مقدسی، آفرینش و تاریخ، جلد ششم، ۱۳۵۲، ص ۸۸.

۵۱. همان.

۵۲. سیاست نامه، پیشین، ص ۲۵۲.

آنگاه پس از این که عمال خلیفه عباسی در شمال و غرب سرزمین ایران متحد شدند، این نهضت را فرو نشاندند.^{۵۳} لیکن در زمان هارون الرشید بار دیگر «خرم‌دینان خروج کردند از ناحیت اصفهان از ترس دین و کاپله و قاب و دیگر روستاها و مردم بسیار از ری و همدان و دسته و گروه بیرون آمدند و باین قوم پیوستند و عدد ایشان بیش از صد هزار بود...»^{۵۴} هارون الرشید بیست هزار سوار برای مقابله با ایشان فرستاد، و این لشکر «خلق بیحد و بی عدد از [سرخ‌علمان] بکشتند و فرزندان ایشان را به بغداد بردند و فروختند.»^{۵۵} تا این که در حدود سال ۲۰۱ ه. ق. (۸۱۶ م) بزرگترین نهضت مردم در عهد خلفای عباسی به رهبری بابک آغاز گشت و تا سال ۲۲۳ ه. ق. دوام آورد. لغافه عقیدتی این نهضت نیز مانند عصیانهای پیش از آن، عقاید خرم‌دینان بود.

خرم‌دینان نام مشترک بسیاری از فرقه‌هایی بود که بر سبنای عقاید مزدکیان به وجود آمده بودند. آنها مانند مزدکیان به دو سید اجهانی که دائماً در نبردند، یعنی ثنویت نور و ظلمت، اعتقاد داشتند. به گفته شهرستانی «طایفه خرم‌دینیه بدو اصل [نور و ظلمت] قایلند و ایشان را بتناسخ و حلول میل است و باحکام حلال و حرام قایل نیستند.»^{۵۶} نظام الملک نیز مانند دیگر دشمنان نهضت‌های مردم درباره عقاید خرم‌دینان چنین می‌نویسد:

«قاعده مذهب خرم‌دینان آنست که حرام را حلال دانند و هر رنجی از تن برداشته‌اند و ترک شریعت بگفته چون نماز و روزه و حج و زکوة و حلال داشتن خمر و مال و زن و مردمان و هر چه فریضه است از آن دور بودن و هرگاه که جمعی سازند یا بهمی بنشینند و مشاورت کنند سخن ایشان آن باشد که اول بومسلم را صلوات دهند و بر مهدی و بر فیروز پسر فاطمه دختر ابومسلم که او را کودک دانا خوانند و بتازی الفتی العالم از اینجا معلوم گشت که اصل مذهب مزدک چگونه است و خرم‌دینان و باطنیان بیکدیگر نزدیک باشند و پیوسته میخواهند تا چگونه اسلام را براندازند و این ملحدان خویشتن بمحبت آل رسول علیه السلام نمایند تا مردم را صید کنند چون قوت گیرند و مردم بسست آورند جهد کنند تا شرع را براندازند...»^{۵۷}

نمی‌دانیم خرم‌دینان تا چه اندازه در کیش مزدک ابداعاتی کرده‌اند. لیکن شکی نیست که این نهضت تحت تأثیر عقاید مزدکیان منشاء مادی ظلمت را سازمان اجتماعی می‌دانستند که بر عدم تساوی بنا شده است. آنها ریشه بی‌عدالتی را در وجود نابرابری در مالکیت و سایل تولید و عدم تساوی اجتماعی می‌پنداشتند. خرم‌دینان به تناسخ اعتقاد داشتند،^{۵۸} و این عقیده که در بیشتر نهضت‌های انقلابی ایران قرون وسطی دیده می‌شود «گویا ناشی از این اعتقاد بوده است که

۵۳. همان.

۵۴. همان.

۵۵. همان، ص ۲۵۲-۲۵۳.

۵۶. الملل والنحل، پیشین، ص ۱۸۳.

۵۷. سیاست نامه، ص ۲۵۷-۲۵۸.

۵۸. الملل والنحل، پیشین، ص ۱۸۳. هاشمیه، رزامینه و غلات شیه، نیز به تناسخ معتقد بوده‌اند.

(همان، ص ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۳۴).

«قهرمان» نمی‌میرد مگر آن‌که ریشهٔ پیداد را برکنند و داد را بر تخت بنشانند، و چون از بدروزگار هیچ قهرمانی فرصت اجرای این کار را نمی‌یافته، ناچار معتقد می‌شدند که روان او در تن قهرمان دیگری حلول می‌کند».^{۵۹}

خرمیدیان برای برانداختن ستم عباسیان و سرنگون ساختن خلافت عربی دست به مبارزات مسلحانه زدند و آزادی و اعتراض علیه ستمگری را شعار خویش ساختند. بدین ترتیب، نهضتی سترگی پدید آمد که دیر زمانی ارکان خلافت عباسیان را به لرزه درآورد. پیش از این گفته شد که در سال ۲۰۱ ه. ق. بابک به رهبری خرمیدیان رسید. وی پسر یک روغن فروش بود، و مادرش دایه‌گی می‌کرد.^{۶۰} خود وی نیز در جوانی نخست گاوهای مردم را می‌چراند، و به قول واقدبن عمرو «در خدمت شیل بن منقذ ازدی در دیهی بالای کوهی بود و چهارپایانش را نگاه می‌داشت و از غلامان تنبور زدن آسخت، پس از آن به تبریز از اعمال آذربایجان رفت و دو سال نزد محمد بن رواد ازدی بود».^{۶۱} بابک در هیچ‌یک سالگی به سرخ علمان خرمیدینی پیوست و بزودی در رأس آنها قرار گرفت و جنگ با خلافت عباسی را رهبری کرد. این نهضت سرعت در آذربایجان ایران و اران، که اسروه در آذربایجان شوروی واقع است، گسترش یافت. سپاهیان بابک در سه جنگ بر لشکریان مأمون خلیفهٔ عباسی پیروز شدند.^{۶۲} آنگاه خرمیدیان ناحیهٔ اصفهان نیز به بابک پیوستند، و تعداد آنها بسیار افزایش یافت. از تعداد کشته‌شدگان خرمیدیان می‌توان به وسعت این نهضت پی برد، چنان که به گفتهٔ نظام‌الملک در یکی از جنگهایی که در زمان مقتصد بین خرمیدیان و سپاهیان خلیفه در گرفت، «از خرمیدیان صدهزار مرد کشته شد».^{۶۳} و به گفتهٔ ابومنصور بغدادی تعداد پیروان بابک در آذربایجان و دیلمستان به سیصد هزار تن می‌رسیده است.^{۶۴} بدیهی است که این پشتیبانی عظیم جز به کمک روستاییان اسکان‌پذیر نبوده. لیکن به جز روستاییان، خرده‌سالکان ایرانی که با حکومت عباسیان مخالف بودند، نیز در این نهضت شرکت داشتند. به گفتهٔ ابوعلی بلعمی «سبب دراز ماندن بابک آن بود که مردمان جوان و دهقانان و خداوندان نعمت، که... مسلمانان اندر دل ایشان تنگ بود...»^{۶۵} در این جنبش فعالیت داشتند.

خرمیدیان بیشتر در روستاها و کوهستانها زندگی می‌کردند، و در همان ناطق به مقابله با لشکریان خلیفه می‌پرداختند. ابوعلی بلعمی به هنگام ذکر یکی از دلایل دوام نهضت خرمیدیان، شیوهٔ جنگهای بابک را چنین توصیف می‌کند:

دیگر سبب آن بود که چند کثرت سپاه سلطان هزیمت کرده بود و سواویگاه او [بابک] در کوههای ارسنیه و آذربایجان بود، جایهای سخت دشوار، که سپاه آنجا در نتوانستی

۵۹. مصطفی رحیمی، دیدگاهها، (تهران، ۱۳۵۲)، ص ۲۷.

۶۰. ابن‌الدین، الفهرست، ۱۳۴۳، ص ۶۱۲.

۶۱. سعید نفیسی، بابک خرم‌دین، ۱۳۴۸، ص ۹.

۶۲. سیاست نامه، پیشین، ص ۲۵۳.

۶۳. همان، ص ۲۵۴.

۶۴. رحیمی، پیشین، ص ۳۳.

۶۵. به نقل از ابوعلی بلعمی در بابک خرم‌دین، پیشین، ص ۴۲.

رفتن، که صد پیاده درگذاری بیستادندی، اگر صد هزار سوار بودی باز داشتندی و کوهها و دربندها سخت بود، اندر یک دیگر شده، در میان آن کوههای حصاری کرده بود،... چون لشکری بیامدی گرداگرد آن کوهها فرود آمدندی و بدیشان راه نیافتندی و او آنجا همی بود، تا روزگار بسیار برآمد، چون سپاه امن یافتندی یک شب شبیخون کردندی و خلعتی را هلاک کردی و سپاه اسلام را هزیمت کردی، تا دیگر بار سلطان بصد جهد لشکر دگر بار گرد کردی و بفرستادی و بدین جملت بیست سال یماند و آن مردسان که در آن کوهها بودند، از دهقانان و دیگران، همه تابع او بودند...»^{۶۶}

بابک و پیروانش بیست و دو سال با سپاهیان خلیفه جنگیدند، و همه سرداران خلیفه، بجز افشین، را شکست دادند. عاقبت افشین از طریق خدعه و نیرنگ و نفاق افکنی بابک را تسلیم خلیفه عباسی کرد، و بابک نیز به هنگام سرگ روی خود را به خون آلود «تا مردم نگویند که از بیم رویش زرد شد.»^{۶۷}

متأسفانه منابع موجود از هیچ روی اطلاعاتی راجع به اقدامات اجتماعی خرم‌دینان در اختیار نمی‌گذارند. آنها صرفاً به بدگویی از عقاید این نهضت، و نیز وقایع نگاری جنگهای آن می‌پردازند. لیکن بر اساس عقاید مزدکی خرم‌دینان، و نیز پشتیبانی وسیع روستاییان و خردم سالکان نواحی شمال و غرب ایران از آنها، می‌توان ادعا کرد که خرم‌دینان سیاستی در زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی داشته‌اند.

لهضت خرم‌دینان پس از شکست خوردن و بقتل رسیدن بابک، فرو نشست، لیکن چنین می‌نماید که قرن‌ها پس از این رویداد، خرم‌دینان در نواحی مختلف سرزمین ایران باقی می‌مانند و گاه بیگاه سر به شورش بر می‌داشتند، چنان که به گفته سعید نفیسی «تا ۲۷۸ سال پس از پایان کار بابک، خرم دینان آذربایجان هنوز بر خلفای بغداد بر می‌خاسته‌اند.»^{۶۸} در عین حال، قیام بابک شرایط مساعدی برای ایجاد حکومت‌های محلی ایرانی فراهم آورد که بلافاصله، و بویژه در قرن چهارم هجری قمری، در ایران و نواحی مجاور آن تأسیس شدند. در واقع، قیام بابک خرم‌دین راه را برای به حکومت رسیدن اسارت‌های موروثی هموار ساخت.

از سوی دیگر، ظلم و ستم عمال خلفای عباسی موجب بوجود آمدن شورش‌ها و قیاسهایی شده که رهبری عقیدتی آنها در دست مسلمانان بود، یکی از این قیاسها که از پشتیبانی روستاییان و پیشه‌وران برخوردار بود، و به رهبری حمزه بن اترک (آذرک) بوقوع پیوست. این نهضت را که

۶۶. همان، ص ۴۲-۴۳.

۶۷. میاست نامه، پیشین، ص ۲۵۶. درباره جنگهای بابک خرم‌دین رجوع شود به بابک خرم‌دین

پیشین، ص ۱۵-۱۵۶.

۶۸. همان، ص ۱۵۷. در سال ۲۲۵ ه.ق. نیز در طبرستان قیامی به رهبری مازیار بوجود آمده که به سبب انگیزه‌های شخصی مازیار و حرص و آرزوی به جایی نرسیده، اگرچه مازیار مدتی بر نواحی کوهستانی جنوب بحر خزر حکومت کرد. در مدت حکومت وی، بسیاری از مردم بیگناه و خرده پاصرفاً بخاطر این که مسلمان بودند، به بند کشیده شدند و مورد آزار قرار گرفتند. بدین ترتیب، این نهضت سرعت از مردم جدا شد و در مقابل آنها قرار گرفت (رحیمی، پیشین ص ۳۶-۴۰).

در سال ۱۸۲ ه.ق. در سیستان گسترش یاف، خوارج رهبری می کردند. خمره موفق شد سیستان را چند سالی از قلمرو خلافت خارج سازد. وی بر طبق معتقدات خوارج مردم را از پرداخت خراج به عمال خلیفه بازداشت، و خراج لشکریان خویش را از محل غنائیم جنگهایی که با «کفار» بر پا ساخت، تأمین کرد. پیروان حمزه سپاهیان خلیفه هارون الرشید را بارها شکست دادند و آنها را تارومار کردند.^{۶۹} تا این که دولت خلفا برای مبارزه با «بددینان» از گروههای مختلفی بهره برداری کرد. یکی از کسانی که وارد صفوف «سپارزان راه دین» یا «غازیان» شد، یعقوب لیث بود که برای خلفا مزدوری می کرد، البته یعقوب لیث پس از سرکوب کردن یکی از شورشهای خوارج، علیه خلیفه قیام کرد و حکومت سیستان را بدست آورد.^{۷۰}

بدرفتاری، ظلم و اجحاف عمال خلفای عباسی شورش دیگری را در سال ۱۹۱ ه.ق. در ماوراءالنهر بوجود آورد. این شورش به رهبری رافع بن لیث صورت گرفت و در سال ۱۹۵ ه.ق. توسط مأمون که در آن زمان حاکم خراسان بود، فرونشاند. در خاموش ساختن این شورش نوح سامانی و برادران وی خدمات بزرگی به مأمون کردند، و مأمون نیز به پاس آن سه بخش از ماوراءالنهر را به آنها داد. این سه بخش در سال ۲۴۱ ه.ق. متحد شدند و سراسر ماوراءالنهر در اختیار سامانیان قرار گرفت.^{۷۱}

در سال ۲۵۰ ه.ق. قیاسی با شرکت روستاییان، تحت لافقه تشیع، در طبرستان بوقوع پیوست. طبرستان، گیلان و ناحیه کوهستانی دیلم به سبب موقعیت جغرافیاییشان دیرتر از سایر نقاط ایران مورد تجاوز اعراب قرار گرفتند. از این روی قدرت خلفا در این ایالات ضعیف بود و شاهزادگان قدیم همچنان بر این نواحی مسلط بودند. مردم این نواحی تا اواسط قرن سوم هجری قمری غیر مسلمان باقی ماندند. اسلام در نیمه دوم قرن سوم توسط شیعیان عنوی که از دست خلفا به دیلم و گیلان پناه برده بودند، در این مناطق نفوذ پیدا کرد. روابط فتودالی آمیخته با آداب و رسوم عهد پدر سالاری نیز در قرن سوم هجری قمری بر این منطقه مسلط گردید. با اینهمه، در این قرن جماعتهای آزاد روستایی هنوز وجود داشتند. در عین حال، از آنجا که کشور کوهستانی و کم حاصل دیلم نمی توانست معیشت همه ساکنانش را تأمین کند، عمده ای از کوهستانیان دیلمی این منطقه را ترک گفتند و به صفوف لشکریان سردور ایران، بجلی و خلفای عباسی پیوستند. این مزدوران بتدریج کارشان در قرن چهارم هجری قمری بالا گرفت و به کمک هم ولایتیهای خویش سلسله های جدیدی چون سالاریان، آل زیار، آل بویه را بوجود آوردند.^{۷۲} با تأسیس حکومتیهای مذکور، نظام فتودالی در این نواحی استقرار یافت و دست اندازی به جماعتهای آزاد روستایی فزونی گرفت. از سوی دیگر، نماینده طاهریان در طبرستان روستاییان را تحت فشار قرار داد و خراج آنها را به سه برابر افزایش داد. گذشته از این، وی آن سرغزارهایی را که به جماعتهای روستایی تعلق داشتند و بصورت دسته جمعی مورد استفاده روستاییان قرار می گرفتند، به نفع دیوان تصاحب کرد. این تجاوز که در سال ۲۵۰ ه.ق. صورت

۶۹. تاریخ سیستان. پیشین، ص ۱۵۶-۱۶۰.

۷۰. تاریخ ایران. جلد اول، پیشین، ص ۲۲۵-۲۲۶.

۷۱. همان، ص ۲۱۹-۲۲۲.

۷۲. همان، ص ۲۲۸-۲۳۰.

گرفت قیام روستاییان را در سرز طبرستان و دیلم باعث گردید.^{۷۳} شورشیان حسن بن زید (اسام زیدیه) را که در ری پنهان شده بود، در رأس قیام قرار دادند. حسن بن زید نیز با استفاده از حمایت مردم حکومت مستقل و شیعه علویان را در گیلان و دیلم بوجود آورد. در سال ۲۸۷ ه.ق. اسماعیل سامانی سپاه علویان را شکست داد و سلطه فئودالی سامانیان را در سواحل دریای خزر مستقر ساخت.^{۷۴} لیکن در سال ۳۰۱ ه.ق. عناصر ناراضی روستاها و شهرها تحت رهبری حسن بن علی سلقب به اطروش قیام کردند، و دولت علویان را از نو در سواحل بحر خزر احیاء کردند. اطروش و پیروانش نه تنها عمال سامانی، بلکه فئودالهای محلی یا دهقانان را از اراضی بیرون راندند، و پس از آن اراضی را بین روستاییان تقسیم کردند.^{۷۵} اطروش که مردی عادل بود، خراج را به یک دهم کاهش داد و به گفته ابن اثیر «بگرفتن ده یک اکتفا کرد».^{۷۶} البته حکومت علویان پس از فوت اطروش رو به ضعف گذارد و به مرور زمان به یک اسارت عادی فئودالی مبدل گردید. سرانجام این حکومت در سال ۳۱۶ ه.ق. توسط آل زیار از میان برداشته شد.

در فاصله سالهای ۲۵۶ و ۲۷۰ ه.ق. نیز قیام زنگیان ارکان خلافت عباسیان در عراق و ایران را به لرزه درآورد. این قیام را بردگان سیاهپوستی که از آفریقا خریداری شده بودند، برپا کردند. مالکان خصوصی و نیر دولت از آنان برای پاک کردن زسین و کندن علفهای هرزه، استفاده می کردند. به گفته طبری تنها در یک ناحیه ۱۵۰۰۰ برده کار می کرده اند و پاره ای ز آنان به کار جمع آوری شوره مشغول بوده اند.^{۷۷}

قیام زنگیان به رهبری یکی از خوارج ازرقی به نام علی بن محمد برقی صورت گرفت. در این قیام تعداد کثیری برده، و نیز بدویان فقیر و روستاییان شرکت داشتند، لیکن نقش عمده به عهده زنگیان بود. قیام کنندگان به بخش بزرگی از خاک عراق، بصره و خوزستان مسلط شدند و پس از این که اراضی خصوصی را متصرف شدند، اربابان اراضی را بشدت مورد تنبیه قرار دادند.^{۷۸} نظام الملک درباره خروج علی بن محمد به خوزستان و بصره به نحو خصمانه ای می نویسد:

«در سنه خمس و خمسين و بايتين از هجرت محمد عليه السلام برقي خروج کرد باهاواز و بصره زنگيان را سالها فریفته داشت و دعوت کرده بود و وعده ها داده و بوقتی که با ایشان وعده کرده بود خروج کرد و زنگیان با او یکی شدند و اول اهاواز بگرفتند و بصره و جمله خوزستان بگرفتند و زنگیان خداوندان خویش را بگرفتند و بکشتند و دست بفساد و ظلم بر آوردند و بکرات خلیفه معتمد لشکر بفرستاد و ایشان بشکستند و برقی چهارده سال و چهار ماه و شش روز پادشاهی

۷۳. کامل. جلد یازدهم، پیشین، ص ۲۹۶، ۲۹۸ و بار تولد، پیشین، ص ۶۸-۶۹.

۷۴. اسلام ددایران، پیشین، ص ۲۶۶.

۷۵. همان، ص ۲۶۶-۲۶۷ و نیز بار تولد، پیشین، ص ۶۸-۶۹.

۷۶. کامل. جلد سیزدهم، پیشین، ص ۱۳۴.

۷۷. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، جلد چهاردهم، ۱۳۵۴، ص ۶۳۰۴، ۶۳۱۳.

۷۸. همان، ص ۶۳۰۶-۶۳۴۳.

می کرد و آخر بر دست موفق برادر ستمدگرتار شد بحیثیت و همه زنگیان را بکشتند و علی بن محمد برقی را یغناد بردار کردند و مذهب او هم مذهب مزدک و بابک و قراسطه بود و بتدریج همه معانی بود.^{۷۹}

البته، زنگیان تنها بردگانی را که در قیام شرکت کرده بودند، آزاد ساختند. در واقع، آنها در نواحی متصرفه خود بعضی از مردم را به بردگی واداشتند.^{۸۰} با اینهمه، از آنجا که این قیام اهمیت استفاده از کاربرده را در زندگی اقتصادی عراق و ایران کاهش داد، نقشی مفرقی در تاریخ ایفا کرده و تسلط فتودالبسم بر بقایای گرایشهای برده داری را باعث شده است. سران زنگیان پس از تصاحب اراضی، خود به زمینداران عمده تبدیل شدند و مانند دیگر اربابان به بهره کشی از روستاییان پرداختند. از این روی بین آنها و روستاییان جدایی افتاد، و همین امر انجام موجب شکستشان گردید.^{۸۱}

یکی از بزرگترین قیاسهای عهد عباسیان در سال ۲۷۷ ه.ق. رخ داد. این نهضت که به نهضت قرمطیان معروف است، دربرگیرنده بدویان فقیر، روستاییان و پیشه‌وران سوریه، عراق، بحرین، یمن و خراسان بود. قرمطیان دسته‌ای از زنگیان بودند، لیکن سازمان مخفی آنها احتمالاً پیش از قیام زنگیان وجود داشته است.

نخستین قیام قرمطیان در سال ۲۷۷ ه.ق. در عراق سفلی صورت گرفت. آنها در کوفه سفره اخوت گسترده و «دارالهیجره» ای تأسیس کردند که خزانه‌ای عمومی داشت. قرمطیان نیز متعهد بودند خمس درآمد خود را به آن خزانه بپردازند. این قیام در عراق سفلی در سال ۲۹۴ ه.ق. توسط سپاهیان خلیفه سرکوب گردید. لیکن پیش از این تاریخ، در سال ۲۸۱ ه.ق. قرمطیان بحرین دست به شورش بردند و در سال ۲۸۶ ه.ق. شهر لحساء را تصرف کردند و سیاست اقتصادی - اجتماعی خویش را در این شهر بکار گرفتند. قرمطیان در سال ۲۸۷ ه.ق. در سوریه نیز قیام کردند و تا پایان قرن چهارم هجری قمری در نقاط مختلف سوریه و فلسطین قیاسهای پراکنده‌ای براه انداختند. در قرن چهارم ه.ق. نیز قرمطیان در ناحیه سولتان هندوستان حکومتی بوجود آوردند که توسط سلطان محمود غزنوی از میان برداشته شد. گذشته از این، سلطان محمود عمده زبادی از قرمطیان را در شهر ری بقتل رسانید. البته، پیش از غزنویان، سامانیان نیز در سرکوبی قرمطیان خراسان و ماوراءالنهر دست داشتند.^{۸۲}

روستاییان پشتیبان اصلی قرمطیان بودند، لیکن پیشه‌وران و بدویان فقیر نیز در این نهضت شرکت داشتند. مثلاً، در سال ۲۵۹ ه.ق. «قرمطیان و مزدکیان» که اکثر کشاورز و شبان بودند، در ناحیه هرات و غور به رهبری مردی به نام بوبلال خروج کردند. نظام الملک در این باره می نویسد:

«در سال دویست و نود و پنج از هجرت والی هرات محمد هرثمه خبر کرد اسیر

۷۹. میاست نامه. پیشین، ص ۲۴۷.

۸۰. تاریخ طبری. جلد چهاردهم، پیشین، ص ۶۳۲۵، ۶۳۴۳.

۸۱. تاریخ ایران. جلد اول، پیشین، ص ۲۳۱-۲۳۳.

۸۲. اسلام در ایران. پیشین، ص ۲۹۸-۲۹۹، برنلس، پیشین، ص ۹۱-۱۳۶ و میاست نامه. پیشین،

ص ۲۳۲-۲۳۶، د ۲۴۴-۲۵۲.

عادل سامانی را که مردی در کوه‌پایه غور و غرجستان خروج کرده است و او را بویلال میگویند و از هر طبقه مردم بر او جمع شده و خویشان را دارالعدل نام نهاده است و مردم بی‌حد از روستای هرات و نواحی روی بوی نهاده‌اند و بیعت می‌کنند و عدد ایشان فزون از ده هزار مردست اگر در کار او تغافل کنند باضعاف آن مردم گرد آیند... و مذهب خوارج و قراطه آشکار [کرده‌اند] و بیشتر ایشان شبان و کشاورزند...»^{۸۳}

قرمطیان بحرین نیز شعار مساوات اجتماعی را که شامل بردگان نمی‌شد، ارائه می‌داشتند. کشاورزان آزاد و پیشه‌وران که جمعیت اصلی را تشکیل می‌دادند، از پرداخت مالیات معاف بودند. لیکن دولت آنها تعدادی برده در اختیار داشت که بنابه درخواست کشاورزان برای کار در سزارع و باغهای در اختیارشان قرار می‌داد. ناصر خسرو درباره قرمطیان لحسا چنین می‌نویسد:

«و [قرمطیان] را در آن وقت سی هزار بنده زرخید زنگی وحشی بود و کشاورزی و باغبانی کردند و از رعیت عشرچیزی نخواستی و اگر کسی درویش شدی یا صاحب او را تعهد کردند تا کارش نیکو شدی و اگر زرکسی را بردگیری بودی، بیش از سایه او طلب نکردندی و هر غریب که بدان شهر افتد و صنعتی داند چندانکه کفاف او باشد، مایه بدادندی تا او اسباب و آلتی که در صنعت او بکار آید بخریدی، و برادر خود رسیدی و زرایشان همانقدر که ستمه بودی باز دادی و اگر کسی از خداوندان ملک و آسیاب را ملکی خراب شدی و توت آبادان کردن نداشتی، ایشان غلامان خود را ناسزد کردند که بشدندی و آن ملک و آسیاب آبادان کردند و از صاحب ملک هیچ نخواستندی و آسیابها باشد در لحسا که ملک سلطان باشد و بسوی رعیت غله آرد کند و هیچ نستاند و عمارت و سزد آسیابان از مال سلطان دهند...»^{۸۴}

بدین ترتیب، قرمطیان برده‌داری را نفی نمی‌کردند، بلکه می‌خواستند به جای افراد، جماعت صاحب برده باشد. از این روی آنها در پی احیای جماعت آزاد روستایی و پیشه‌وری بر مبنای برده‌داری بودند.

قرمطیان بحرین به تشریفات ظاهری دینی و به محرمات دینی توجهی نداشتند، نماز نمی‌گذاشتند و روزه نمی‌گرفتند. آنها با پیروان سایر ادیان و فرقه‌های اسلام بسیار بدرفتاری می‌کردند، و بر علیه هر کسی که تعالیم ایشان را نمی‌پذیرفت، دست به عمل شدید می‌زدند. از این روی حملات دسته‌های مسلح قرمطی به شهرها و روستاها، و نیز برده ساختن اسیران، بتدریج آنها را از مردم جدا کرد و نفوذشان را در عراق و ایران از بین برد.^{۸۵}

در اواسط قرن دوم هجری قمری یکی از فرقه‌های شیعه به نام اسماعیلیه پدید آمد که در قلمرو خلافت عباسی نقش مهمی داشت. پیدایش فرقه اسماعیلیه در ارتباط با انشعابی بود

۸۳، همان ص ۲۴۵-۲۴۶.

۸۴. ناصر خسرو، سفرنامه، ۱۳۳۶، ص ۱۱۰.

۸۵. اسلام در ایران. پیمون، ص ۲۹۸-۳۰۹.

که در اواسط قرن دوم در میان شیعیان رخ داد. اسماعیلیان امامت را حق اسماعیل، فرزند امام جعفر صادق، می‌دانستند، و از آنجا که اسماعیل پیش از وفات پدر درگذشت، اسماعیلیان فرزند ارشد وی محمد بن اسماعیل را هفتمین امام شناختند.

در فاصلهٔ قرنهای دوم و سوم هجری قمری دو فرقهٔ فرعی از اسماعیلیه بوجود آمدند. یکی از این دو فرقه پس از مرگ محمد بن اسماعیل اعقاب وی را به امامت قبول کردند؛ این گروه در آغاز قرن چهارم به اسماعیلیهٔ فاطمیه معروف شدند. پیروان فرقهٔ فرعی دیگر بر این عقیده بودند که شمار امامان نیز مانند پیاسبران برسل نباید از هفت بیشتر باشد؛ در نیمهٔ دوم قرن سوم این گروه را قریطیان نامیدند. تفاوت بین قریطیان و اسماعیلیان فاطمی از لحاظ اجتماعی این بود که قریطیان برنامهٔ اجتماعی مشخص داشتند و آن را در بحرین عملی ساختند، در حالی که اسماعیلیان فاطمی فاقد چنین برنامه‌ای بودند و تنها مرام مبهمی دربارهٔ استقرار «سلطنت عدل» پس از به حکومت رسیدن «امام مهدی» ارائه می‌داشتند.

بهرگونه، در نیمهٔ دوم قرن سوم هجری قمری اسماعیلیان سازمان مخفی و نیرومندی بوجود آوردند و نفوذ خود را در نقاط مختلف قلمرو خلافت گسترش دادند. لیکن نفوذ واقعی آنها در قرن پنجم هجری قمری افزایش یافت. پس از فتوحات سلجوقیان، و بویژه پس از سقوط سوریه، اسماعیلیان بر آن شدند تا همهٔ عناصر ناراضی را به سوی خویش جلب کنند. در چنین اوضاع و احوالی حسن بن صباح^{۸۶} در سال ۴۸۳ ه.ق. با تسخیر دژ الموت اساس حکومت اسماعیلیان را در ایران بنا نهاد، و در اندک مدتی به زوریا به عیله، دژها و شهرکهای نقاط کوهستانی ایران را به تصرف خویش درآورد؛ سیمون دژ لمبر، دیره، استوناوند و شم کوه و غیره در کوههای البرز؛ گردکوه در نزدیکی دامغان؛ طبس، تون، توشیز، زوزن، خور و غیره در کوهستان (قهبستان)؛ شاه دژ و خان لنجان نزدیک اصفهان؛ کلات تنبور و چند دژ دیگر در کوهستان فارس و کلات ناظر در خوزستان. و این حکومت از سال ۴۸۳ ه.ق. تا سال ۶۵۴ ه.ق. دوام آورد.^{۸۷}

اطلاعات ما راجع به روابط اقتصادی و وضع زندگی مردم دژها و پیرامون آنها، و نیز پایگاه اجتماعی نهضت اسماعیلیان بسیار اندک است. با اینهمه می‌دانیم که نظام الملک دربارهٔ حسن صباح این قضاوت را داشته که وی «بزودی 'ضعفای عوام' را همراه خواهد کرد».^{۸۸} از این روی می‌توان ادعا کرد که حسن صباح تاحدی به عاصهٔ مردم تکیه داشته است. در عین حال، شورشهای بزرگی که در قهبستان و در منطقهٔ قزوین توسط اسماعیلیان بوقوع پیوستند، و آشوب و فتنه‌ای که کرمان، اصفهان، فارس و همدان را در زمان حکومت سلجوقیان فراگرفت، بدون پشتیبانی روستاییان و پیشه‌وران که تحت فشار اقطاع داران و سائوران مالیاتی قرار

۸۶. حسن صباح پیرو فرزند ارشد المستنصر، یعنی نزار، بود. پس از این که فرزند پسر دوم خلیفه، یعنی مستعلی، وارث امامت و خلافت اعلام گردید، انشعابی میان اسماعیلیهٔ فاطمیه بوجود آمد و دو فرقهٔ فرعی نزاریه و مستعلیه تشکیل گردیدند. نزاریه در ایران و کشورهای شرقی اسلامی تفوق یافت و مستعلیه در مصر و کشورهای غربی مسلمان (همان، ص ۳۱۰-۳۱۱).

۸۷. همان، ص ۲۹۴-۳۱۳.

۸۸. به نقل از ابن اثیر، در برتلس، پیشین ص ۱۳۸.

داشتند، اسکان‌پذیر نبوده، تعدادی از داعیان اسماعیلیان نیز از میان پیشه‌وران برخاسته‌اند. با اینهمه در بیشتر موارد شورش اسماعیلیان جنبه عمومی و مختلط داشته است و طبقات و قشرهای گوناگونی در آن شرکت داشته‌اند. سران ایشان بر ضد دولت فتودالی سلجوقی قیام کردند، اما پس از تسخیر قلاع و بلاد مختلف، اراضی بسیار به‌سخت آوردند و بناچار به فتودالهای جدیدی تبدیل شدند. و در واقع در قرن ششم هجری قمری بین اسماعیلیان اختلاف افتاد و یکی از آن دو بیشتر به‌خواسته‌های عامه فرقه توجه داشت و گروه دیگر نماینده منافع فتودالهای جدید بود.^{۸۹} بدین ترتیب، اگر در قرنهای چهارم و پنجم هجری قمری در خراسان و آسیای میانه مذهب اسماعیلی یک مسئله ایدئولوژیکی بود، در اواخر قرن پنجم صرفاً یک امر سیاسی نبود و مضمونی پیچیده داشت. چراکه در هم آسختن منافع و مصالح طبقات و قشرهای مختلف، وضع نامشخصی را برای نهضت اسماعیلی پدید آورده بود.^{۹۰} گذشته از این، نهضت اسماعیلیان هرگز بشدت نهضتهای نیرومند خرمینیان و قریطیان نرسید. در واقع علت فروکش قیامهای روستایی و پیشه‌وری در قرن پنجم هجری قمری تحکیم نظام فتودالی و تکامل آن است. حکومت‌های محلی استوار گشته بودند و نبرد با خلافت عباسی پایان یافته بود. مالکان جدید پای‌گرفته بودند و اقطاع‌داران جایگزین دهقانانی که با سیاست خلفای عباسی مخالفت داشتند، شدند. حکومت‌های محلی نیز آنقدر توانایی داشتند که این قیام‌ها را در آغاز آنها سرکوب کنند. در چنین اوضاع و احوالی عدم رضایت مردم به‌شکل سرکشیهای منفرد، ارتداد، تصوف و عرفان جلوه‌گر شد. در عین حال، بارشد شهرنشینی و تولید کالایی ساده نقش پیشه‌وران در مبارزه مردم بیشتر شد و تحت شرایط خاص تکامل روابط فتودالی در ایران، مبارزه در شهرها رنگ مذهبی به‌خود گرفت. و از آنجا که شهرها مرکز اقتاست امیران و دبیران بودند و آنها نیز با بازرگانان ارتباط داشتند، این مبارزات از یکسوی میان اعیان و تجار که غالباً سنی بودند، و از سوی دیگر پیشه‌وران و روستاییان که غالباً شیعه یا پیرو شعبه خاصی از مذهب سنی بودند، به‌وقوع می‌پیوستند. لیکن این مبارزات هنوز کاملاً به‌شکل تقسیم طبقات به‌دو گروه متخاصم که در بالاترین مراحل تکامل نظام‌های فتودالی اسکان‌پذیر است، درنیامده بودند.^{۹۱}

۸۹. اسلام در ایران. پیشین، ص ۳۱۱-۳۱۳.

۹۰. برتلس، پیشین، ص ۱۴۴.

۹۱. ذکر این نکته ضروری است که بسیاری از پیشه‌وران تحت لفافه دین با سیاست فتودال‌ها مبارزه می‌کردند و زیر نفوذ چرخه‌های اخوت و درویشان بودند. در واقع نفوذ تصوف در قرنهای پنجم و ششم هجری قمری تاحدی بازتاب عدم رضایت عامه مردم از گسترش بی‌عدالتی و ظلم فتودال‌های دوره سلجوقیان بود. یکی از اشکال این مقاومت تصوف بود. البته صوفیان به گونه‌ای غیر جدی و متغیر ثروت و ثبمل را محکوم می‌کردند، لیکن این چیزی بود که قشرهای پایین جامعه را به‌خود جالب می‌کرد. آنها در عین حالی که گردآوری ثروت را تنقیح می‌کردند، از مبارزه اجتماعی و فعالیت عملی اجتناب می‌ورزیدند. به هر گونه، در قرن ششم هجری قمری روحانیان رسمی سنی با تصوف میانه‌رو آشتی کردند و صوفی بودن به اصطلاح و نشانه خوش سلیقه‌گی گردید، و نه تنها قشرهای پایین شهرها و روستاییان، بلکه اعیان فتودال و بازرگانان عمده نیز به آن پیوستند و مرید شیخ‌های مختلف شدند. (اسلام در ایران، پیشین، ص ۳۲۹-۳۵۱).

نهیضهای مردم در دوره تسلط مغولها

یکی از سهمناکترین ادوار تاریخ مردم سرزمین ایران دوره سلطه مغولهاست. در این دوره عده کثیری از مردم شهرها و دهات بقتل رسیدند، بسیاری از آنان آواره گردیدند و پاره‌ای از آنان اسیر و بنده شدند. نیروهای عامل در تولید در سطح شهر و روستا سقوط کردند و بی‌عدالتی و نابسامانی گسترش یافت. بهره‌کشی فتودالی فزونی گرفت و تقیدات جدیدی که به‌راتب سخت‌تر از گذشته بودند، رواج یافت. در چنین اوضاع و احوالی مبارزه مردم بر علیه بیگانگان و فتودالها و غیر چادر نشین شدت گرفت. لیکن در آغاز دوره مغولها مبارزه روستاییان به شکل فرار دسته جمعی تجلی یافت. در واقع، فرار روستاییان به مناطقی که بهره‌کشی و تقیدات فتودالی آنجا سلاصتر بودند، همواره یکی از شکلهای مبارزه روستاییان علیه فتودالها بوده. عده‌ای از روستاییان نیز به کوهستان و جنگل پناه می‌بردند، و در آن نواحی علیه دولت ایلخان و سران فتودال آن به جنگی نامنظم می‌پرداختند.

فرار روستاییان در زمان جلوس غازان خان به تخت سلطنت گسترش عظیمی یافت چراکه در حدود سالهای ۶۷۹ و ۶۸۹ ه. ق. نابسامانی اوضاع اقتصادی و بهره‌کشی فتودالی به اوج خود رسیده بود. چنانکه به گفتهٔ وصاف «حاصل این ستمها آن شد که در سال بعد سی‌وسه موضع از بهترین مواضع خراجی... از سکنه خالی شد چنانکه هیچ آدمی و چارپای در آن حدود نماند.»^{۹۲} رشیدالدین فضل‌الله نیز راجع به دسته‌جات عاصیان که وی آنها را «راهن» و «دزد» می‌خواند، سخن گفته است. این گروه‌ها را مردم فقیر روستاها، قشر پایین شهرها، غلامان فراری و صحرانشینان فقیر تشکیل می‌دادند، و از هر نژادی بین آنها وجود داشته است. به گفتهٔ رشیدالدین بین این عاصیان «از مغول و تازی و ترک و کرد و لور و شول و شامی هر چه تمام‌تر بودند. غلامان گریخته نیز با ایشان می‌پیوستند و رنود و اویش شهرها پیش ایشان می‌رفتند و بعضی روستاییان و اطراف نشینان با ایشان یکی می‌شد و قلاوژی [راهنمایی] می‌کردند.»^{۹۳} مردم فقیر شهرها نیز به عاصیان کمک می‌کردند، و عاصیان «در تمامت شهرها جاسوس داشتندی تا از عزیمت اصناف مردم ایشانرا خبر کنند.»^{۹۴} در واقع، ایشان را «در میان هر قومی از صحرانشینان و دیه‌نشینان دوستان و شریکان بودند.»^{۹۵} مردم شهرها و روستاها از آنان حمایت می‌کردند و آنان را در خانه‌های خویش جای می‌دادند، و عاصیان «بسیل سهمانی بخانه‌های آن جماعت رفتندی و بهنگام خوف پیش آن جماعت گریختندی.»^{۹۶}

حمایت مردم از این گروه‌ها مانع سرکوبی آنان توسط ایلخانان می‌شد چراکه به گفتهٔ رشیدالدین «اگر در حوالی خیلی یا دهی یا شهری راه زدندی هر چند نزدیک بودی و دفع آن ممکن، اهل آن موضع در میان نمی‌آمدند...»^{۹۷} و «بعضی دزدان که مدتها راه می‌زدند و با آن کار

۹۲. تمهید تاریخ و صاف. پیشین، ص ۳۶۲.

۹۳. تاریخ مبادک غازانی. پیشین، ص ۲۷۷.

۹۴. همان.

۹۵. همان، ص ۲۷۸.

۹۶. همان.

۹۷. همان.

شهرت می‌یافتند اگر وقتی در می‌افتادند، طائفهٔ ایشان را حمایت می‌کردند که چنین بهادر را چگونه توان کشت، او را تربیت باید کرد.^{۹۸} بدین ترتیب، این غاصیان مورد توجه مردم فقیر بودند و با آنها ارتباط نزدیکی داشتند. از این‌روی هنگامی که به کاروانها حمله می‌کردند «بانگ زدنمی که ما را با آنانکه چیزی ندارند یا کمتر دارند کاری نیست. آن جماعت جدا شدند و دزدان دیگران را می‌زدند و می‌کشتند.»^{۹۹} و «با آنکه یاساق پیشینه آن بود که به هر وقت که دزد درآید کاروانی و ایلچی ره‌گذری تمامت متفق باشند و ایشان را دفع کنند درین مدت چون دزدان براه می‌آمدند آن قوم مدد هم‌دیگر نمی‌کردند.»^{۱۰۰} به هرگونه، از آنجا که این گروهها به مردم فقیر تنگی بودند، دولت ایلخانان قادر به سرکوبی کامل آنان نبود، و این دسته‌ها مدت‌ها به کار خود ادامه می‌دادند. تا این که بتدریج نهضت مردم تشکل بیشتری پیدا کرد و لبهٔ تیز آن ستوجه حکومت مغولها شد. مثلاً، در حدود سال ۶۶۴ ه.ق. مردم فارس به رهبری سیدشرف‌الدین ابراهیم، قاضی‌القضاة فارس، بر علیه حکومت مغول قیام کردند، اما بیرحمانه سرکوب شدند. البته رهبران این قیام از قشرهای پایین جامعه برخاسته بودند، و مالکان ایرانی و حتی عده‌ای از صحرائشیان ترک نیز در آن شرکت داشتند.^{۱۰۱} لیکن از آنجا که سیدشرف‌الدین خود را مهدی خواند، مردم فقیر به امید استقرار عدالت و انقراض دولت ایلخانان به وی پیوستند بدین ترتیب، از آنجا که در خاورمیانه رابطهٔ دولت و حقوق و قوانین با دین نزدیک بود، مجدداً پیام مردم به شکل مذهبی بروز کرد و مانند گذشته تشیع لفاظیه عقیدتی نهضتهای مردم شد. در واقع، شکست اسماعیلیان نزاری و سقوط حکومتهای سرزمین ایران توسط مغولها منجر به تشدید نفوذ یکی از فرقه‌های شیعه، یعنی شیعهٔ دوازده امامی، در میان مردم گردید. در این دوره نیز انگار «ظهور مهدی» برای مردم نشانهٔ وقوع انقلاب اجتماعی در قالب دین بود. در عین حال، شیعه با روحیهٔ مبارزه جویان آن دوره هماهنگ بود. نخست به این دلیل که مذهب تسنن هنوز مذهب طبقهٔ حاکم بود و شیعیان مورد تعقیب و آزار قرار می‌گرفتند، و دوم بدین سبب که احترام به امامان شهید که در عقاید شیعیان نقش سهمی ایفا می‌کرد، خویشاوند روستاییان ستم‌دیده بود.

به هرگونه، در سال ۷۰۳ ه.ق/ ۱۳۰۳ م. قتل‌های به رهبری شیخ یعقوب بوقوع پیوست، و «فتنان» سوفی شدند که پسرعموی غازان‌خان، یعنی لافرانگ، را با خود همراه سازند. شورشیان بر آن بودند تا از طریق نفوذ در دستگاه ایلخانان قدرت را بدست گیرند و سپس عقاید اجتماعی خود را عملی سازند. لیکن توطئهٔ آنان کشف گردید و توطئه‌گران بازداشت شدند. شیخ یعقوب را نیز عمال حکومت از «بالای کوهی که بر آنجا بود فرو انداختند و اصحاب او را بیاسا رسانیدند.»^{۱۰۲} به گفتهٔ رشیدالدین شیخ یعقوب و پیروانش ظاهر شیخان داشته‌اند و از طریقت درویشان استفاده می‌کرده‌اند، لیکن در باطن همان سزدکی بوده‌اند.^{۱۰۳} از این‌روی،

۹۸. همان، ص ۲۷۷-۲۷۸.

۹۹. همان، ص ۲۷۷-۲۷۸.

۱۰۰. همان.

۱۰۱. تهر قاریخ و صاف. پیشین، ص ۱۹۱.

۱۰۲. تاریخ مبارک‌الغازانی. پیشین، ص ۱۰۳.

۱۰۳. همان.

چنین می‌نماید که برنامه اجتماعی پیروان شیخ یعقوب مانند برنامه مزدکیان استقرار برابری اجتماعی بوده است.

در فاصله سالهای ۷۳۱ و ۷۸۲ ه.ق. نهضت‌های غول و ضدغول‌دالی ایران بر اثر تشدید فشار فتودال‌های صحرائشین مغول و ترک و افزایش بهره‌کشی اسیران از روستاییان، بالا گرفت. عدم تجانس اقتصادی، ملی و فرهنگی، سقوط تولیدات کالایی ساده، گسترش اقتصاد طبیعی، عدم تمرکز که با اقطاع داری ملازمه دارد، و در نتیجه، ضعف قدرت مرکزی ایلخانان، سقوط حکومت هلاکویان را فراهم آوردند. این عوامل موجب افزایش قدرت اعیان نظامی چادر نشین مغول و ترک و دست‌اندازی آنها بر املاک فتودال‌های ایرانی و دست‌درازی به جان و مال روستاییان و شهرنشینان که هنگام جنگ‌های داخلی فتودال‌ها اعمال می‌شد، گردید.^{۱۰۴} دولتشاه سمرقندی اوضاع و احوال آن روزگار را از نظرگاه خویش چنین توصیف می‌کند:

«و بعد از فوت سلطان ابوسعید انقلاب کلی واقع شد، و امنیت رخت بریست، فتنه نایم بیدار شد، چون سلطان را خلفی ولی‌عهدی نبود که بر مستقر خانی قرار گیرد، و اسرای اطراف تغلب بنیاد کردند، و دم استقلال زدند، هر سرداری سلطانی شد، و هر جفته با سیری قانع نمی‌شد، ملوک الطوائف عبارت ازین است، و در آذربایجان شیخ حسن امیر چوپان و شیخ حسن جلایر خروج کردند، و در عراق و فارس محمد مظفر ظفر یافت، و در خراسان سربداران... علاءالدین وزیر را بکشتند، و... قریب پنجاه سال در ایران زمین ملوک اطراف یکدیگر را گردن نمی‌نهادند، و ولایت و شهر بشهر و دیه بدیه به خصوصیت مشغول بودند...»^{۱۰۵}

به گفته طهیرالدین مرعشی نیز در این دوره «عرصه خراسان به رعایا تنگ شد و ظلم از حد بگذشت، علی‌الخصوص طایفه تازی که در معرض تلف می‌ماندند و مردم به سقوه آمدند...»^{۱۰۶} در نتیجه، تضاد بین اعیان نظامی چادر نشین مغول و ترک از یک‌سوی، و فتودال‌های کوچک ایرانی، مردم خردپا، پیشه‌وران و روستاییان از سوی دیگر، تشدید گردید. از این‌روی در مرحله نخست تولید کنندگان جامعه، یعنی روستاییان و پیشه‌وران، در کنار فتودال‌های کوچک ایرانی به مبارزه با مغول‌ها پرداختند. در نقاطی نیز که این قیاسها به موفقیتی دست می‌یافتند مرحله دیگری از مبارزه آغاز می‌گردید: مبارزه درونی میان فتودال‌های کوچک که هدفشان تنها سرکوبی اعیان چادر نشین مغول و ترک بود، و روستاییان، پیشه‌وران و مستمندان شهرها که شعار از میان برداشتن تنقیدات فتودالی و مساوات اجتماعی را مطرح می‌ساختند. لیکن از آنجا که روستاییان تشکلی نداشتند و ماهیت حکومت فتودالی را درک نمی‌کردند، غالباً رهبری آنان به دست کسانی می‌افتاد که به طبقه فتودال وابسته بودند و اتحاد با روستاییان و پیشه‌وران را تنها وسیله‌ای برای کسب قدرت می‌پنداشتند.

بزرگترین نهضت‌های روستاییان و پیشه‌وران باشعارهای مساوات اجتماعی میان سالهای ۷۳۱ ه.ق. / ۱۳۳۰ م. و ۷۸۲ ه.ق. / ۱۳۸۰ م. به وقوع پیوستند، و مهم‌ترین آنها از لحاظ

۱۰۴. کشاورزی و مناسبات ارزی در ایران عهد مغول. جلد دوم، پیشین، ص ۳۱۸-۳۲۳.

۱۰۵. تذکره المشراء، پیشین، ص ۲۵۳-۲۵۴.

۱۰۶. تاریخ طبرستان و رویان و هازندران. پیشین، ص ۱۰۴.

و بمعیت و از نظر تاریخی، نهضت سربداران خراسان بود. خروج سربداران ناگهان و بدون نقشه انجام گرفت. میرخواند دربارهٔ منشاء قیام سربداران چنین می‌نویسد:

«تبيين اينمقال آنست که در آن اوان ايلچی بيشتين فرود آمده از دوبرادر که ايشانرا حسن حمزه و حسين حمزه می‌گفتند، شراب و شاهد طلبید. حسن و حسين درباب شاهد نه گفتند نشنید و خواست که بر بعضی عورات دست‌درازی کند، برادران شمشیرها کشیده گفتند ما سر پداریم و تحمل این قضیحت نداریم و بزخم تیغ ایلچی را کشتند.»^{۱۰۷}

پس از این رویداد که در سال ۷۳۷ ه.ق. رخ داد، علاءالدین محمد هندو وزیر ایلخان در خراسان درصدد دستگیری قاتلان برآمد، اما مردم به سرکردگی عبدالرزاق نامی که یکی از اتابکان محلی و از سادات علوی بود، قیام کردند.^{۱۰۸} عبدالرزاق مرید حسن جویری بود.^{۱۰۹} به گفتهٔ میرخواند وی «جمعی از جوانان را گرد کرد و ایشان او را بسر داری قبول کردند و مدعی ایشان آنکه طایفهٔ مسلط شده ظلم می‌کنند اگر خدای تعالی ما را توفیق دهد دفع ظلم کنیم والا سرخود را برادر اختیار داریم و تحمل جور و ستم نداریم و چون خود را بدین نام خواندند، لقب سربداری پیدا شد.»^{۱۱۰}

سربداران پس از شکست نیروهای نظامی علاءالدین هندوی وزیر، نخست در کوه‌ها به جنگ‌های غیر منظم پرداختند، و سپس در سال ۷۳۸ ه.ق. سبزوار را تصرف شدند و حکومت سربداران را تأسیس کردند. ایشان به زودی نقاط اطراف سبزوار را نیز به زیر فرمان خویش درآوردند، و تازمان حملهٔ تیمور به خراسان حکومت آن ناحیه را در دست داشتند. تیمور، یعنی فروغ نشانندهٔ نهضت‌های مردم، پس از این که سربداران بر علیه او خروج کردند، در سال ۷۸۵ ه.ق. سبزوار را تسخیر کرد و سربداران را به نحو فجیعی بقتل رسانید.^{۱۱۱}

۱۰۷. درضة المصفا. جلد پنجم، پیشین، ص ۶۰۱.

۱۰۸. پدر عبدالرزاق در اصل از خدام شاه جوین بوده است، «به قول دولتشاه «مردم حشمت بزرگ بوده، و در املاک و اسباب دنیا سواى در ناساحت بیهق نظیر نداشت» (تذکرة الشعراء، پیشین، ص ۳۱۲).

۱۰۹. حسن جویری از قریهٔ جور برخاسته بود و پس از مرگ استاد خویش شیخ خلیفه در نیشابور به تبلیغ پرداخت. اکثر مریدان وی از پیشه‌وران بودند، و خود او نیز به کسب حلال روز می‌گذرانید، (اسلام در ایران، پیشین، ص ۳۷۵). او تحت تفاقهٔ تصوف و تشیع قیام علیه حکومت ایلخانان را تبلیغ می‌کرد، و تدارک مقدمات چنین قیامی را وظیفهٔ اصلی طریقت خویش می‌دانست. کشاورزی و مناسبات ادبی در ایران عهد مغول. جلد دوم، پیشین، ص ۳۵۲-۳۶۰. به گفتهٔ میرخواند شوخ حسن جویری می‌گفت که «حالاً وقت اخفاست و می‌فرمود که آلات مرتب داشته، موقوف اشارت باشند» (درضة المصفا، جلد پنجم، پیشین، ص ۶۰۵، و نیز ص ۶۰۴-۶۰۷).

۱۱۰. همان، ص ۶۰۲.

۱۱۱. برای شرح تاریخ دولت سربداران رجوع شود به کشاورزی و مناسبات ادبی در ایران عهد مغول.

جلد دوم، پیشین، ص ۳۶۰-۴۲۲ و نیز

John Masson Smith, Jr. The History of The Sarbadar Dynasty, 1970.

در قیام سرداران فتودالهای کوچک ایرانی نیز در کنار روستاییان و پیشه‌وران، شرکت داشتند. از این روی همواره مبارزه‌ای میان جناح اعتدالی آن نهضت که به‌زیندگان خرد متکی بود، و جناح افراطی، یعنی درویشان طریقت شیخ حسن جوری که مورد پشتیبانی پیشه‌وران و روستاییان بود، وجود داشت.^{۱۱۲} طرفداران جریان اعتدالی را سرداران، و پیروان جناح افراطی را که طالب برابری اجتماعی و مساوات در اسواول بودند شیخیان می‌خواندند. مبارزه این دو جناح نیز به‌صورت تغییرات سریع در حکومت سران سردار جلوه‌گر می‌شد.^{۱۱۳} البته اکثر سران سردار از زیندگان خرد و یا پیروان آنها بوده‌اند، لیکن فشار وارد از سوی پیشه‌وران و روستاییان آنها را وادار به اعمال سیاستهای سترقی می‌کرده است یکی از اصولی‌ترین و با- استعدادترین حاکمان سردار خواجه شمس‌الدین علی بود. وی که نماینده جناح افراطی سردار بود، به‌پیشه‌وران و روستاییان گرایش داشت.^{۱۱۴} به‌گفته دولت‌شاه خواجه شمس‌الدین علی که «سردی دانا و مردانه بود، کار سرداران را رواجی داده... رعیت را سرفه‌الحال داشتی، و بکفایت زندگانی نمودی، و با محترفات سبزوار شریک شدی، و گویند که رسوم مردم را برات نقوشتی، و در مجلس خود نقد شمردی و دادی...»^{۱۱۵} در زمان وی فحشا، فساد و دزدی در سبزوار از میان برداشته شدند.^{۱۱۶} وی همچنین «در سبزوار انباری ساخت که شتر بر بام او با بار بالا رفتی...»^{۱۱۷} لیکن از آنجا که خواجه طرفدار قشرهای پایین جاسعه بود، اعیان و «اکابر» سردار به‌سخاقت با او برخاستند و سرانجام خواجه را به دست حیدر قصاب بقاء رساندند. دولت‌شاه از نظرگاه خود علل بقتل رسیدن خواجه شمس‌الدین علی را چنین شرح می‌دهد: «چون [خواجه] سرد فحش‌گو و بدزبان بود، اکابر ازو نفور شدند، و حیدر قصاب در قلعه سبزوار او را بکشت...»^{۱۱۸} جانشین شمس‌الدین علی نیز کارهای عام‌المنفعه‌ای انجام داده است. مثلاً، به‌گفته دولت‌شاه وی «قنات ولایت طوس و شهد را جاری ساخت...»^{۱۱۹}

۱۱۲. ابن‌یمین شاعر سردار «بروزگار سلطان محمد خدا بنده در قصه فریومد اسباب و املاک خریده متوطن» شد (تذکره الشعراء. پیشین، ص ۳۰۶). امیر محمود که «مداح جماعت سرداران» بود به‌گفته دولت‌شاه «ازدهقانی نان حاصل ساختی، و فضلا و فقرا راضیافت کردی، اکابر او را حرمتی زیاده از وصف میدهاده‌اند» (همان، ص ۳۰۹). پاره‌ای ازدهقانان نیز در جریان درگیری میان جناحهای مختلف زمین خود را از دست دادند. مثلاً ملک امیرشاهی سبزوار که از خواهرزادگان خواجه علی مؤید که یکی از حکام معتدل سرداران بود، به‌تصرف دیوان‌درآمد. به‌گفته دولت‌شاه به‌مضی از اسباب و املاک موروث [امیرشاهی سبزوار] که در فترات سردار بحوزه دیوان افتاده بود، بسمی بایستغفر میرزا بدو رد کردند» (همان، ص ۴۸۰-۴۸۱).

۱۱۳. رجوع شود به همان، ص ۳۱۴-۳۱۵ و ۳۱۷-۳۲۰ و روضه‌الصفاء. جلد پنجم، پیشین، ص ۶۱۵-۶۲۳.

۱۱۴. همان، ص ۶۱۵.

۱۱۵. تذکره الشعراء. پیشین، ص ۳۱۶.

۱۱۶. همان و روضه‌الصفاء. جلد پنجم، پیشین، ص ۶۱۸.

۱۱۷. تذکره الشعراء. پیشین، ص ۳۱۶.

۱۱۸. همان.

۱۱۹. همان، ص ۳۱۷.

سران سربدار برای جلب حمایت مردم البسه ساده صوف می پوشیدند و پاره‌ای از ایشان هر روز سفره عام پهن می کردند. مثلاً، خواجه نجم الدین علی مؤید «پیوسته جامه بی تکلف پوشیدی، و در سفره او خاص و عام محظوظ گشتندی، و هر سال نو خانه خود را بتاراج دادی، و شبها در محلات بیوه زنان را درم و طعام دادی...»^{۱۲۰} یا این که پهلوان حیدر قصاب «اهل سروت بود، و سفره عام داشت.»^{۱۲۱}

در دوره حکومت سربداران، روستاییان تنها سه عشر محصول را به صورت جنسی تحویل می دادند و چیزی بیش از آن به کسی نمی پرداختند. به گفته دولتشاه در روزگار علی مؤید «خلایق آسوده گشتند، و از رعایا ده سه بجنس گرفت، و به یک دینار دیگر تعرض نرسانیدی...»^{۱۲۲} گذشته از این، در این دوره شهر سزواری به یکی از بزرگترین شهرها و پررونق ترین آنها مبدل شد. مردم آن از آراشی بیشتری نسبت به سایر نقاط برخوردار بودند و روابط اجتماعی موجود در آن به مراتب عادلانه تر از سایر نواحی ایران بود. البته، دولت سربداران دموکراسی روستاییان نبود، اما به سبب استیلازاتی که برای مردم فقیر شهرها و روستاها قایل می شد، برای مدتی نسبتاً طولانی قادر به حفظ موجودیت خود بود. اکثر سران سربداران نمایندگان جناح میانه رو آن نهضت بودند، و در واقع آخرین حاکم سربداران پیروان جناح افراطی را تارومار کرد و رهبر آنها، یعنی درویش عزیز، و عده‌ای از پیروان وی را اعدام کرد.^{۱۲۳} بدین ترتیب، اگر دولت سربداران برای مدتی طولانی دوام می آورد، خواه ناخواه به یک دولت فتوایی عادی تبدیل می شد. با اینهمه، در مدتی که حکومت سربداران دوام آورد، نیروهای عامل در تولید در قلمرو آن رشد کرد. در عین حال، افکار سربداران بر افکار مردم سایر نقاط ایران، بویژه در شرق و شمال سرزمین ایران، تأثیر قابل ملاحظه‌ای داشت. در واقع، عقاید سربداران که پیرو شیعه دوازده امامی بودند، در مازندران، گیلان و کرمان رواج یافت.

در این دوره در مازندران چندین امارت فتوایی وجود داشتند که نیرومندترین آنها، یعنی باوندیان، دست نشاندۀ ایلخانان و در نتیجه مورد تنفر مردم بود. در حدود سال ۷۴۰ ه. ق. سید قوام الدین که فرزند سید عزالدین مرعشی پیشوای درویشان از سربداران حسن جویری بود، قیام مردم مازندران را بر علیه باوندیان رهبری کرد.^{۱۲۴} این نهضت نیز از لحاظ

۱۲۰. همان، ص ۳۲۰. ۱۲۱. همان، ص ۳۱۸.

۱۲۲. همان، ص ۳۲۰. ۱۲۳. همان، ص ۳۲۰-۳۲۲.

۱۲۴. به گفته ظهیر الدین مرعشی سید عزالدین به پیروی از شیخ حسن جویری لباس فقر که نسا جان کارخانه عنایت الهی بافیده بودند و بسوزن معرفت یزدانی برهم دوخته، در برداشت (قادیخ طبرستان و دیوان مازندران، پیشین، ص ۴۲۸). ظاهراً خواجه شمس الدین علی حاکم سربدار، از نفوذ سید عزالدین، بهمناک بوده است. به قول دولتشاه دامیر سید عزالدین سوغندی که پدر سید قوام الدین است، که سادات ساری و حکام آنجا از نسل وی اند، بر روزگار خواجه شمس الدین پیشوای درویشان حسینه بود، و از خواجه علی اندیشناک و متوهم شد و امیر قوام الدین را همراه داشته، بطرف مازندران روانه شد، و در راه بجوار رحمت ایزدی انتقال نمود، و امیر قوام الدین بطریقه پدر بطاعت و ریاضت مشغول شد، و اهل ساری و مازندران مرید او شدند، و سلطنت آن دیار تا بدین روزگار در دست تصرف اولاد و اعقاب اوست، تذکره الشعراء، پیشین، ص ۳۱۶.

ترکیب اجتماعی و ایدئولوژی شرکت کنندگان آن با سربداران تفاوت نداشت. درویشان سیدقوام‌الدین به پیشه‌وران و روستاییان متکی بودند و مساوات در اسوال را تبلیغ می‌کردند. لیکن در کنار آنها جناح معتدلی نیز وجود داشت که نماینده نظرات خرده سالکان بود. رهبری این جناح در دست افراسیاب چلبی که در سال ۷۵۱ ه.ق. در رأس قیام قرار گرفت و سلسله باوندیان را سرنگون ساخت، قرار داشت. افراسیاب چلبی در آغاز اتحاد با درویشان را ضروری می‌پنداشت، و بدین سبب می‌کوشید با درویشان به مسالمت رفتار کند.^{۱۲۰} لیکن از آنجا که درویشان در پی استقرار مساوات بودند، نمی‌توانستند با او که از خانواده‌ای فتودال برخاسته بود، کنار آیند. ظمیرالدین مرعشی درباره رفتار نخستین افراسیاب و رابطه وی با درویشان مساوات طلب چنین می‌نویسد:

«چون افراسیاب دید که مردم مازندران بدو رجوع کردند و درویش شده معتقد سیادت مآبی می‌گشتند و او را هم سرید خود میدانستند و نیز او را چیزها از اسلحه و امتعه توقع می‌نمودند تا غایتی که بود برمیداشتند و خود میپوشیدند و می‌گفتند که به کیا بگوئید که ما هم نیز سریدانیم و قبا نداریم و تو حاکم این ولایتی برای خود دیگری بفرمای دوختن که این قبا را فلان درویش برداشته پوشیده است و سپروشمشیر فرزندان او را برمیداشتند و همین پیغام میدادند که فلان درویش سلاح نداشت! از آن سبب برداشت شما را از اینها بسیارست دیگری برای خود بردارید و در وقت درو برنج بمرزعه خاصه کیا افراسیاب میرفتند و توقع برنج می‌نمودند که درویشان زراعت نکرده التماس دارند که چند کر برنج انعام فرمائی. کیانیز بالضروره می‌گفت که بدرویشان بدهید و خود در برنج زار میرفتند و پشته چند بر هم می‌یستند...»^{۱۲۱} بدیهی است که در چنین اوضاع و احوالی اتحاد افراسیاب و درویشان نمی‌توانست دوام آورد. پس از ساقی افراسیاب از درویشان گسست، «از لباس فقر بیرون آمده جامه پوشیده» سید قوام‌الدین مرعشی را دستگیر و بزندان افکند.^{۱۲۲} لیکن مردم بزندان حمله کردند و شیخ را آزاد ساختند. روحانیان رسمی نیز جانب افراسیاب را گرفتند. افراسیاب نیز از سیدقوام‌الدین خواست تا با فقیهان رسمی بحث شرعی کند. اما سید «بتاعد وزید و نزد او نفرت و سخنان درشت در جواب بگفت.»^{۱۲۳} افراسیاب مجدداً درصدد دستگیری سید برآمد، لیکن با مقاومت شدید مردم روبه‌رو شد. مردم مسلحانه به مقاومت برخاستند و میان آنان و لشکریان افراسیاب در نزدیکی آمل جنگی در گرفت. در این جنگ سپاه افراسیاب شکست خورد، و افراسیاب و سه نفر از فرزندان او بقتل رسیدند. بدین ترتیب، دولت سادات در مازندران تأسیس گشت، و قدرت روحانی و سیاسی در دست قوام‌الدین و پس از وی در اختیار فرزندش، یعنی سید کمال‌الدین مرعشی، قرار گرفت.^{۱۲۴}

۱۲۵. تاریخ طبرستان و دیوان مازندران، پیشین، ص ۳۴۰-۳۴۱.

۱۲۶. همان، ص ۳۴۲.

۱۲۷. همان، ص ۳۴۴.

۱۲۸. همان، ص ۳۴۶.

۱۲۹. همان، ص ۳۴۶-۳۵۰.

از سیاست اجتماعی حکومت سادات مازندران اطلاع زیادی نداریم، لیکن می‌دانیم که در زمان این حکومت خراج و عوارض فئودالی که از نظر مذهبی نامشروع بودند، از میان برداشته شدند. اراضی بایر احیاء گردیدند، و کارهای عام‌المنفعه افزایش یافتند. و شهرسازی که در زمان مغولها ویران شده بود، تجدید بنا گردید.^{۱۳۰} لیکن از آنجا که روابط اقتصادی - اجتماعی عمیقاً دگرگون نشدند و درویشان بینش درستی از روابط اجتماعی نداشتند، بزودی اعیان و بزرگان جدید امور منطقه را به دست خویش گرفتند.

تیمور در سال ۷۹۵ حکومت سادات مازندران را از میان برداشت. لیکن پس از سرگ تیمور مردم از نو قیام کردند و دولت سادات مرعشی را به حکومت رساندند. این دولت نیز ضرورتاً بصورت یک دولت عادی فئودالی درآمد.^{۱۳۱}

در حدود سال ۷۷۲ ه.ق. نیز قیام مشابهی در گیلان رخ داد. در این منطقه شیوخ درویشان گیلان به کمک حکومت سادات مازندران حکومت مشابهی بوجود آوردند که بیش از دو قرن دوام آورد. این حکومت نیز بسرعت به یک حکومت فئودال تبدیل شد.^{۱۳۲}

قیام مشابهی نیز در سال ۷۷۵ ه.ق. تحت تأثیر حکومت سربداران خراسان، در کرمان بوجود آمد. این قیام در قلمرو حکومت آل مظفر بوقوع پیوست. در نیمه دوم قرن هشتم هجری قمری جنگهای داخلی فئودالی شدت گرفته بودند، و روستاییان و قشرهای پایین شهرها از این جنگها سخت زیان می‌دیدند. از این روی مردم فقیر کرمان به رهبری پهلوان اسد در سال ۷۷۵ ه.ق. قیام کردند و کرمان را مسخر ساختند. مردم فئودالهای بزرگ محلی را اعدام کردند و عده‌ای دیگر را بزدان افکندند. پس از آن اقطاع‌ها و اراضی و اسوال بزرگان مصادره گردیدند. مباشران مادر شاه شجاع نیز بازداشت شدند و مردم توسط ایشان به خزانه مادر شاه دست یافتند. البته، مردم کرمان در این درگیری از کمک سربداران خراسان نیز بهره می‌بردند. لیکن سرانجام سپاهیان شاه شجاع کرمان را محاصره کردند و پس از هشت ماه درگیری، مقاومت مردم را درهم شکستند. پهلوان اسد و نزدیکانش اعدام شدند، و قیام سرکوب شد.^{۱۳۳}

حکومت مرکزی پس از سرگ تیمور روبه ضعف گذارد و پاشیدگی فئودالی شدیدتر از گذشته گردید. اقطاع به سیورغال تکامل یافت، و تقیدات و وابستگیهای روستاییان به فئودالها فزونی گرفت. از این روی مبارزه مردم بر علیه حکومت تشدید گردید و نهضت‌های جدیدی سر برآوردند.

در سال ۸۰۸ ه.ق. سربداران سبزوار مجدداً قیام کردند، اما لشکریان شاهرخ آن را فرونشاندند.^{۱۳۴} همانگونه که پیش از این بدان اشاره رفت، در سال ۸۰۹ ه.ق. نیز قیام مشابهی در مازندران در گرفت که منجر به احیای حکومت سادات مرعشی در آن منطقه گردید. لیکن یکی از ویژگیهای اغلب نهضت‌های مردم پس از سرگ تیمور، این بود که روستاییان و پیشه‌وران

۱۳۰. همان، ص ۳۷۸-۳۷۹.

۱۳۱. همان.

۱۳۲. تاریخ ایران، جلد دوم، پیشین، ص ۴۵۷.

۱۳۳. حمدالله مستوفی قزوینی، تاریخ گزیده، جلد اول، ۱۹۱۰م؛ ص ۷۰۸-۷۱۴.

۱۳۴. تاریخ ایران، جلد دوم، پیشین، ص ۴۶۶.

دیگر در کنار خرده مالکان دست به شورش نمی بردند، و عقاید اشتراک اسوال، برابری اجتماعی، و بطور کلی نظریه های اجتماعی و تخیلی در این نهضتها به شکل بارزتری جلوه گر می شدند. لافافه عقیدتی نهضت های این دوره نیز دیگر عقاید جناح میانه رو تشیع، یعنی شیعه امامیه، نبود. در این دوره فعالیت غلات و فرقه های مختلف آن، بویژه حروفیون، شدت یافت و جنبه ضد تیموری آن بالا گرفت، بطوری که در سال ۸۳۱ ه.ق. به سوء قصد به جان سلطان شاهرخ منجر گردید.^{۱۳۵}

حروفیون مبداء الهی را در انسان می دانسته اند و در باور آنها انسان مانند خدا آفریده شده است. آنان حرکت کاینات و تاریخ بشری را ادواری می پنداشتند. به عقیده ایشان هر دوره تاریخ آدمی با ظهور آدم آغاز می گردد و با «قیامت» پایان می یابد. مبداء الهی در انسان به شکل ارتقاء تدریجی و به شکلهای پیاسیری و اولیایی و تجسم و حلول خداوند در انسان در می آید. هنگامی که فرقه حروفیون در لافافه مذهبی به مبارزه با فئودالها، بویژه دولت تیموری، برخاستند، «دجال» را میرانشاه تیموری می دانستند، و بنابر این منتظر ظهور مهدی بودند تا حکومت عدل و برابری عمومی را بر روی زمین حکمفرما سازد.

حروفیون در آغاز بصورتی سفرد به عملی ساختن عقاید خود می پرداختند. از این روی بر اثر تعقیب، زجر و کشتار پیروان این فرقه در ایران از میان برداشته شدند، و تنها در ترکیه عثمانی ریشه دواندند.^{۱۳۶}

یکی از حروفیون بنام آن دوره سید قاسم انوار بود. وی که از اکابر سادات و اشراف سرخاب تبریز بود، مدتی در نیشابور ساکن گردید و در خراسان به تبلیغ پرداخت.^{۱۳۷} بدین سبب «علمای ظاهری خراسان با اعتراض حضرت سید برخاستند...»، و نزد سلطان شاهرخ از وی سعایت کردند که «این سید را بودن درین شهر مصلحت نیست، چرا که اکثر جوانان سرید او شده اند، سباده ازین حال فساد می تولد کند.»^{۱۳۸} پس «شاهرخ به اخراج سید حکم فرمود، چندانکه اسرا و ارکان دولت حکم پادشاه بسید می رسانیدند، مفید نبود.»^{۱۳۹} سرانجام، از آنجا که «هیچ آفریده ای بدان جرأت نمی توانست نمودن، سلطان زاده سعید بایسنقر گفت: من بلطایف و ظرایف آن سید را روان سازم که احتیاج به خشونت نباشد.»^{۱۴۰} لیکن بسیاری از حروفیون

۱۳۵. همان، ص ۴۶۷-۴۶۸.

۱۳۶. همان، ص ۴۶۶-۴۶۸ و اسلام دایران. پیشین، ص ۳۲۳-۳۲۵.

۱۳۷. تذکرة الشعراء، پیشین، ص ۴۸۵.

۱۳۸. همان، ص ۴۷۶.

۱۳۹. همان.

۱۴۰. همان، ظاهراً سید در اواخر عمر محافظه کار شده، «بتنم روزگار» می گذرانید و «فسر به و سرخ و سفید شده بود، یکی از بزرگان از آن حضرت سؤال کرد که نشان عاشق چیست؟ سید فرمود لاغری و زردی، آن مرد گفت که هر شعرا را حال خلاف این است، فرمود ای برادر ما عاشق بودیم وقتی، و اکنون معشوقیم، محب بودیم چند گاهی، این زمان محبوبیم، و از همنوی این بیت خواند،

من گدا بودم درین خانه چو چاه

شاه گشته قصر باید بهر شاه

(همان، ص ۳۸۹-۳۹۰).

معروف، از جمله فضل‌الله استرآبادی مؤسس حروفیون که به دست میرانشاه فرزند تیمور بقتل رسید، و نیز نسیمی شاعر حروفی که به نحو وحشیانه‌ای در حلب اعدام شد، به دست فتودالها از بین رفتند.^{۱۴۱}

یکی دیگر از فرقه‌های غلات شیعه در قرن نهم هجری قمری «اهل حق» بودند. این فرقه بعدها در ایران و کشورهای مجاور میان روستاییان، پیشه‌وران، قشرهای پایین شهرها و نیز میان چادرنشینان نفوذ یافت. در ترکیه «اهل حق» به چندین فرقه فرعی تقسیم می‌شدند. در ترکیه ایشان را قزلباش می‌خواندند چرا که در قرنهای نهم و دهم هجری قمری در نهضت قزلباش شرکت داشتند، و در آذربایجان به نام قره‌قویونلو و گورنلر، در رضائیه به نام «ابدال-بئی»، در قزوین به نام «کاکاوند» و در مازندران به نام «خوجه‌وند» مشهور بودند. به گفته پطروشفسکی «این فرقه از لحاظ منشأ، ارندادی بوده که از محیط خلق ریشه گرفته و در طی قرنهای نهم و دهم هجری فعالانه قزلباش شیعه را علیه دولتهای سنی - آق‌قویونلو و امپراتوری عثمانی - یاری می‌کرده است.»^{۱۴۲} در سراسر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم هجری قمری نیز غلات شیعه در آسیای صغیر همواره بر علیه امپراتوری عثمانی دست به شورش می‌زدند.^{۱۴۳}

در سال ۸۴۰ ه. ق. نیز مردم خوزستان به رهبری سید محمد مشعش قیام کردند، و سلسله‌های محلی ایران را در آن ناحیه بر انداختند. ایشان بزرگان و روحانیان فتودال را نابود کردند و اموال آنان را میان خود تقسیم کردند.

مشعش مؤسس فرقه خاصی از غلات شیعه بود که خود را پیش‌آهنگان مهدی می‌نامیدند، و استقرار حکومت برای برابری عمومی و عدالت را بر روی زمین نوید می‌دادند. پیروان مشعش در حدود ده‌هزار نفر بودند. ایشان چنان ترسی بر دل فتودالهای خوزستان و نواحی مجاور افکندند که شیخ الاسلام شیراز در رأس سپاهیان بزرگان محلی به‌مقابله با آنها برخاست. در آغاز سپاهیان فتودالها با مقاومت شجاعانه مردم روبرو شدند و سرانجام به کمک یکی از شاهزادگان قره‌قویونلو، بر قیام کنندگان پیروز شدند. لیکن مشعش پس از چند سال موفق به ایجاد حکومت کوچکی از نوع حکومتهای سربدار شد که تا آغاز قرن دهم هجری قمری دوام آورد.^{۱۴۴}

نهضت‌های مردم در دوره صفویه

در قرن دهم هجری قمری اتحاد سیاسی سرزمین ایران در چهار چوب دولت صفوی بوجود آمد. لیکن از آنجا که حفظ وحدت ممالک و نواحی مختلف با وضع اقتصادی و اقوام گوناگون مشکل بود، نخستین سلاطین صفوی بر آن بودند که این وحدت را به وسیله مذهب رسمی شیعه اسمیه

۱۴۱. تاریخ ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۴۶۷.

۱۴۲. اسلام در ایران. پیشین، ص ۳۲۵.

۱۴۳. همان.

۱۴۴. تاریخ ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۴۶۸-۴۶۹.

قوام بخشند. از این روی ایشان با دیگر مذاهب اسلام مخالفت می‌ورزیدند و به تعقیب، آزار و کشتار سنیان و شیعیان افراطی، یعنی غلات، می‌پرداختند. اما نباید فراموش کرد که در آغاز محیط درویشی که این سلسله نخست در آن تکوین یافت، با نهضت‌های مردم مربوط بود. مثلاً، می‌دانیم که شیروانشاه شیخ زاهد گیلانی را متهم به جانبداری رعایا می‌کند. شیخ صفی‌الدین نیز که خود مالک بود و بنابراین نمی‌توانست کاسلا بین اسیدها و خواستهای عامه مردم باشد، نفوذ زیادی میان روستاییان و پیشه‌وران داشته است. در عین حال، بسیاری از شیعیان آسیای صغیر، و بویژه غزان صحرانشین، نیز که با دولت سنی عثمانی دشمنی می‌ورزیدند، تحت رهبری روحانی شیوخ صفوی قرار داشتند.^{۱۴۰}

در قرن نهم هجری ترکیب سریدان سلسله صفوی و معتقدات طریقت ایشان دستخوش تغییراتی شد و مسالمت‌جویی آنها و سریدان شهری و روستایشان افزایش یافت. در عین حال، با افزایش نفوذ این طریقت میان قبایل جنگجو و صحرانشین ترک، نقش این قبایل در اسور سلسله صفوی نیز گسترش یافت. عقاید مساوات طلبانه فروکش کردند، و عرفان صوفیگری تحت الشعاع «جهاد با کفار» قرار گرفت. سرانجام بسبب فشار شدید فتوای‌های صحرانشین آق‌قویونلو، و نیز جنگ‌های داخلی قبایل قزلباش به اصطلاح سریدان و درویشان و صوفیان خوانده می‌شدند و ارشاد شیوخ صفوی را قبول داشتند، به یاری بزرگان اسکان یافته ایرانی، روحانیان، روستاییان و صحرانشینان عادی دولت صفوی را بوجود آوردند.

مذهب شیعه دوازده‌اساسی مذهب رسمی قلمرو دولت صفوی اعلام شد. قزلباشان شاه اسماعیل را به مقام الوهیت رساندند. روستاییان و صحرانشینان ایران، آذربایجان و آسیای صغیر نیز به دلایل مذهبی تحت آرزوها و خواستهای خوش را از وی انتظار داشتند. شاه اسماعیل نیز برای جلب حمایت روستاییان خراج را تا یک‌ششم محصول کاهش داد. لیکن روابط اجتماعی دگرگون نشد و تنها ترکیب گروه حاکم تغییر یافت.^{۱۴۱} طی قرن یازدهم هجری قمری نیز از لحاظ کشاورزی و زندگی شهری پیشرفت و اعتدالی نسبی پدید آمد. این عوامل باعث شدند که نهضت‌های مردم در دوره صفویه به شدت و در سطحی دوره‌سخت نباشند و کمتر در نافع مذهبی آشکار گردیدند.

وضع رعایا نیز که در عهد شاه اسماعیل اول تا اندازه‌ای بهبود یافته بود، در پایان دوران سلطنت شاه‌لهمسب به وخاست گرایید. در سال ۹۷۹ ه.ق. طاعون و خشکسالی در ایران ایجاد کردند و فقیر شدن روستاییان بیش از پیش نمایان گردید. گذشته از این، شام طهاسب خراج و دیگر مالیات‌های شهری و روستایی را افزایش داد، و این امر نیز زمینه مساعدی برای واکنش مردم بوجود آورد.

نخستین قیام این دوره که به رهبری فتوای‌های محلی صورت گرفت، در گیلان بوقوع پیوست. مردم گیلان از لحاظ اقتصادی با دیگر نقاط ایران کمتر رابطه داشتند، و قدمت شاه در آنجا ضعیف بود. از این روی در سال ۹۷۷ ه.ق. مردم به سرکردگی احمدخان که از حکومت مرکزی کدورتی داشت، خروج کردند. پس از چند درگیری، سرانجام مردم گیلان، یا به گفته ملاعبید

۱۴۵- اسلام دلا ایران، پیشین، ص ۳۸۳-۳۸۸.

۱۴۶- همان، ص ۳۸۷-۳۹۸.

الفلاح نویسنده «اجاسره و اویاش»^{۱۴۷} یا «اراذل الناس»^{۱۴۸} از سپاهیان شاه طهماسب شکست خوردند. لیکن در حین شورش، رشت و بلوکات نزدیک آن را «غارت و تالان کرده و عمارات اعیان و مردم را» به آتش کشاندند.^{۱۴۹}

در سال ۹۷۹ ه.ق. نیز پیشه‌وران و مردم قزیر شهر تبریز قیام کردند. این قیام که تا سال ۹۸۱ ه.ق. دوام آورد، بازتاب تضاد میان بزرگان شهری که در محله خاصی از تبریز زندگی می‌کردند و قشرهای پایین شهر بود. دالسانداری علت این قیام را «تمیز دو گروه می‌داند که یکی در پنج محله و دیگری در چهار محله» سکونت داشته‌اند.^{۱۵۰} ظاهراً علت مستقیم این قیام نیز تصیبه‌اتی بوده است که آن‌ها قلی‌بک ایستاجلو حاکم تبریز برای مردم بوجود آورده بوده. به گفته دالسانداری اختلاف مردم با «عمال دیوانی از اینجا آغاز شد که بهای گوشت اندکی بالا رفت...»^{۱۵۱}

بهرگونه، رهبری این نهضت را پیشه‌وران و بهلولان تبریز بهمد داشتند. مردم فقیر شهر خانه‌های داروغه، بزرگان، سادات و روحانیان ثروتمند را غارت کردند و در کویهای مختلف قدرت را بدست گرفتند. سرانجام شاه طهماسب از در مذاکره با مردم وارد شد، و سوافقتی بین نماینده شاه و مردم صورت گرفت. طبق این توافق تمامی شورشیان از مجازات معاف شدند. لیکن مردم از قبول این سوافقت نامه سر باز زدند، و چند محله شهر از نو دستخوش شورش گردید. سپاهیان حکومت مرکزی وارد شهر شدند و پس از بازداشت بسیاری از مردم، رهبران قیام را به‌دار آویختند. با اینهمه، شاه طهماسب برای جلوگیری از گسترش شورش در تبریز و سایر شهرهای ایران، استیازات سهمی برای مردم تبریز قایل شد. مالیات پیشه‌وران بخشوده شد و شهر تبریز از پرداخت تمام عوارض دیوانی معاف گردید.^{۱۵۲}

در آغاز حکومت شاه عباس اول وضع داخلی و سیاست خارجی ایران بسیار ناساعد بود. لشکریان دولت از یک سو و راه‌النهر، بسیاری از شهرهای مهم خراسان را اشغال کرده بودند و سپاهیان عثمانی ارمنستان شرقی، آذربایجان و منطقه غربی ایران را تحت سلطه خویش داشتند. در داخل کشور نیز جنگهای خانگی فتودانها و شورشهای مردم که به سبب افزایش مالیاتهای حکومت مرکزی پدید آمده بودند، رواج داشتند. این عصیانها معمولاً به رهبری امیران فتودال محلی که از ضعف حکومت مرکزی برای کسب قدرت استفاده می‌کردند، برنامه‌ی شدند.^{۱۵۳} یکی از شورشهای این دوره که مردم در آن شرکت داشتند، عصیان اهالی

۱۴۷. ملا عبدالفتاح فومنی گیلانی، تاریخ گیلان، ۱۳۴۹، ص ۵۸.

۱۴۸. همان، ص ۲۳.

۱۴۹. همان، ص ۲۹.

۱۵۰. مغولنامه‌های ونیزیان در ایران، پیشین، ص ۴۴۵.

۱۵۱. همان، ص ۴۴۶.

۱۵۲. پیش از قیام تبریز شاه طهماسب به منظور جلوگیری از انحصار سطح زندگی مردم وصول تمنا، یعنی مالیات خرید و فروش را که توسط مغولها وضع شده بود، لغو کرده بود (همان، ص ۴۴۱). لیکن کماکان مالیاتی جزئی از پیشه‌وران، به نام مال محترقه، اخذ می‌گردید (تاریخ ایران، جلد دوم، پیشین، ص ۵۲۶).

۱۵۳. همان، ص ۵۴۰-۵۴۲.

لشته نشا در سال ۹۹۹ ه.ق. بود. مردم «کلانتر لشته نشا و دو نفر از اعیان آنجا را به قتل» رساندند.^{۱۰۴} از این‌روی بقیه اعیان فرار کردند و به قلعه لاهیجان پناه بردند. آنگاه «ده هزار آدم که اسلحه ایشان اکثر چوب شمشاد و تبر و پیشدار و داس و امثال آن بود، به لاهیجان رفته، شروع در گرفتن حصار قلعه» کردند تا قلعه را «از تصرف اولیای شاه عباس بیرون آورند.»^{۱۰۵} لیکن «سیه سالاران و اعیان و اکابر گیلان بیه‌پس، به اتفاق حاکم رشت... با ده هزار سوار مسلح نیزه‌دار آنها را ستواری و بقتل می‌رسانند...»^{۱۰۶} پس از آن شاه عباس اراضی تیول بزرگان گیلان را مصادره کرد و به اسلاک خاصه خویش ضمیمه ساخت.^{۱۰۷}

در سال ۱۰۰۲ ه.ق. نیز قیاسهای مردم طالش و لرستان، در سال ۱۰۰۵ ه.ق. شورش سید مبارک در اردبیل فرونشاند شدند. این قیاسها و نیز استقرار صلح با دولت عثمانی و بیرون راندن ازبکان از ایران، شاه عباس را بر آن داشت تا به اصلاحاتی در زمینه مالیاتها دست زند. مالیات بردام که بار سنگینی بر دوش رعایا بود، لغو گردید. پس از انعقاد پیمان صلح با ترکیه در سال ۱۰۲۲ ه.ق.، نیز مردم اصفهان برای مدت سه سال از پرداخت ۱۵ هزار تومان مالیات معاف شدند.^{۱۰۸}

پس از مرگ شاه عباس حکومت مرکزی رو به ضعف گذارد و قیاسهایی برپا شدند. یکی از مهمترین این قیاسها در سال ۱۰۳۹ ه.ق. در گیلان رخ نمود. معافیه‌های مالیاتی که به بخش مرکزی کشور تعلق می‌گرفتند، شامل گیلان نمی‌شدند. در واقع، در گیلان مالیاتها افزایش یافته بودند. بدین سبب فتودالهای کوچک گیلان از مرگ شاه عباس استفاده کردند و مردم ناراضی را به گرد خود جمع کردند. لیکن مردم به‌زودی فتودالها را پس زدند و به‌نحو فعال شورش را در دست خویش گرفتند. آنها سراسر ایالت گیلان را تصرف کردند و در رشت انبارهای دولتی را شکسته، ابریشم خام موجود در انبارها را بین خود تقسیم کردند. تا این که «افراد محترم و ناسی عوام الناس» نزد رهبر ظاهری قیام، یعنی کالنجار سلطان، آمده، از او خواستند تا جلو زیاده‌رویهای بینوایان را بگیرد. شاه‌صفی اول نیز به کمک خانهای مجاور اعیان گیلان که به‌شاه وفادار مانده بودند، از پراکندگی و فقدان سازمان و برنامه شورشیان استفاده کرد و عصیان را فرونشاند. تعداد کثیری از شورشیان بقتل رسیدند. خانها نیز زنان و دختران را به‌بردگی بردند و پاره‌ای از شورشیان را به سالکان تحویل دادند.^{۱۰۹}

در پایان قرن یازدهم هجری قمری وضع روستاییان و پیشه‌وران رو به انحطاط گذارد و تضادهای درونی طبقه فتودال که به‌منظور کسب قدرت و تجدید تقسیم اراضی با یکدیگر درگیر بودند، شدت گرفتند. از این‌روی فتودالها برای تأمین مالی این جنگها بهره فتودالی را افزایش دادند. این امر نیز فقر روستاییان را دامن زد و مانعی برای رشد بازار داخلی، و، در نتیجه، افزایش

۱۵۴. تاریخ گیلان. پیشین، ص ۱۶۹

۱۵۵. همان، ص ۱۶۹-۱۷۰.

۱۵۶. همان، ص ۱۷۰.

۱۵۷. همان، ص ۱۷۲.

۱۵۸. تاریخ ایران، جلد دوم، پیشین، ص ۵۴۲-۵۵۱.

۱۵۹. تاریخ گیلان. پیشین، ص ۲۶۱-۲۶۵.

بازرگانی و تولید کالایی، بوجود آورد. در عین حال، مصارف دستگاه اداری دولت و بزرگان فئودال که بر اثر رشد روابط کالا-پولی دوره شاه عباس و پس از آن، بالا رفته بود، موجب افزایش مالیاتها گردید. بدین ترتیب، شامسلطان حسین مالیات روستاییان، پیشموران، چادر نشینان و تجار را دو تا سه برابر ساخت، و مالیاتهای جدیدی نیز وضع کرد. این عوامل موجب فقر روستاییان شد و حتی قسمتی از محصول لازم برای بازسازی زندگی تولید کنندگان را از دست آنها خارج ساخت. روستاییان ناگزیر به مهاجرتهای دسته جمعی پرداختند، و شاه سلطان حسین برای جلوگیری از مهاجرت ایشان، فرمانی در مورد منع حرکت روستاییان صادر کرد.^{۱۶۰}

انعطاط کشاورزی و تولید پیشه‌وری که درآمد دولت را کاهش داد، موجب کاهش درآمد بهره‌ای از فئودالها و عدم رضایت آنان از حکومت صفوی گردید. در نتیجه، گرایش بسوی عدم تمرکز بیشتر شد. حکومت مرکزی رو به ضعف گذارد و تضاد داخلی طبقه فئودال نه‌ایانتر از پیش گردید. از ابروی نهضت اقوام تابع دولت صفوی که بصورت نهضت عمومی مردم علیه سلطنت صفوی آغاز گردید، بصورت دیگری درآمده، رهبری آن به دست فئودالهای محلی افتاد.^{۱۶۱}

در چنین اوضاع و احوالی بود که افغانها با استفاده از تناقضات موجود در قلمرو دولت صفوی بر ایران مسلط شدند.

۱۶۰. تاریخ ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۶۰۷-۶۱۱.

۱۶۱. همان، ص ۶۱۳-۶۱۵.

۱۷

بویش عمومی تکامل شیوه تولید فتودالی

در ایران

در آغاز قرن سوم میلادی امپراتوری اشکانیان رو به انحطاط گذاشت. امپراتوری اشکانیان تشکیل می‌شد از تعدادی ایالات نیمه‌مستقل و مستقل که در اختیار نمایندگان خاندانهای بانفوذ اشرافی قرار داشتند. این امپراتوری به سبب جنگهای فرساینده با رومیان و جنگهای داخلی، و نیز بحران روابط انسانها در تولید رو به ضعف گذارد. در شرق و مرکز فلات ایران جماعتی روستایی وجود داشتند، و در غرب امپراتوری روابط برده‌داری مسلط بودند. در اواخر دوره اشکانیان بهره‌کشی از جماعتی روستایی افزایش یافت، و تضاد بین دو شیوه زندگی عشیرتی و برده‌داری به پویش تغییر روابط انسانها در تولید یاری رساند. بتدریج شکلهای جدیدی از بهره‌کشی در فلات ایران پدید آمدند. در غرب سرزمین ایران پرده‌ها بخشی از آزادی خود را بست آوردند و در شرق و مرکز ایران جماعتی روستایی مورد تجاوز بزرگان قرار گرفتند و اراضی خود را از دست دادند. بدین ترتیب، بر اثر بحران عمومی و پیدایش اشکال جدید روابط اقتصادی، پادشاهی اشکانیان رو به ضعف گذارد.

در اواسط نیمه اول قرن سوم میلادی اتحاد مجدد ایران تحت حکومت ساسانیان بوجود آمد. در این دوره، بتدریج روابط برده‌داری از میان برداشته شدند و اراضی جماعتی روستایی که یا از درون تجزیه شده بودند و یا از بیرون مورد تجاوز بزرگان واقع شده بودند، به تصاحب مالکان جدید درآمدند. روابط جدیدی بین انسانها در تولید بوجود آمد. در پایان قرن چهارم میلادی خصایص عمده جامعه ساسانی بازترگشت و مالکیت بزرگ و خرد فتودالی که بر بنای دریافت مازاد تولید کشاورزی به صورت جنسی و بعضاً نقدی، قرار داشت، بر انواع دیگر مالکیتها مسلط گردید. روابط جدید امکان رشد بیشتر نیروهای عامل در تولید را فراهم آوردند. به رغم تسلط اقتصاد طبیعی، تولید بهبود یافت، فنون جدیدی بکار گرفته شدند و شناخت انسان از طبیعت فزونی پذیرفت. بازرگانی رشد پیدا کرد، پیشه‌ها و حرفه‌ها پیشرفت کردند و جدایی صنعت از کشاورزی محسوس تر از گذشته گردید. پیدایش مراکز بازرگانی در رابطه با بازرگانی بین‌المللی، و تاحدی محلی، نیز به رشد تولید کالایی ساده یاری رساند. در اواسط دوره ساسانیان پیشرفت صنعت و گسترش شهرنشینی نیز باعث افزایش مؤسسات آبیاری و وسعت کشتزارها شد.

گسترش روابط فتودالی موجب تجزیه سیاسی، و، در نتیجه، ضعف حکومت مرکزی گردید، تا این که در اواسط قرن هفتم میلادی حکومت ساسانیان بر اثر ضربه های اعراب سقوط کرد.

پویش تکامل بعدی فتودالسم در ایران در عهد حکومت خلفای عرب سست تر شد چرا که فتوحات اعراب برده داری را که در ایران متلاشی شده بود، تقویت نمود و شکل های غیره متکامل مالکیت فتودالی زمین و آب، یعنی مالکیت فتودالی دولت و مالکیت غیرمشروط زمین، را گسترش داد. لیکن پس از پیروزی عباسیان گرایش بسوی فتودالسم تشدید گردید و تمایلات فتودالی در تکامل شکل های مالکیت مشروط زمین، یعنی اقطاع، تجلی یافت. گسترش اقطاع های نظامی قدرت مرکزی را ضعیف کرد و تجزیه طلبی سیاسی فتودالها منجر به ایجاد حکومت های مستقلی گردید که در قرن سوم و نیمه اول قرن چهارم در ایران و سایر کشورهای تابع خلافت بوجود آمدند. تکامل مالکیت های فتودالی نیز وابستگی روستاییان به مالکان را افزایش داد و تقییدات تولید کنندگان را بیشتر کرد. لیکن تحکیم جامعه متکامل فتودالی از لحاظ اقتصاد ایران مساعد بود و سقوط حکومت خلفای عرب و احیای دولتهای محلی به اعتلای آن کمک کرد. دیگر خراج و عوارض ساخود از روستاییان و مردم شهرها از کشور خارج نمی شد و در داخل ایران مصرف می گردید. بتدریج بر اثر رشد بازرگانی که به سبب امنیت نسبی بوجود آمده بود، شهرها گسترش یافتند و تولید کالایی ساده رونق گرفت. افزایش مبادله کالا میان شهر و روستا و تجارت بوسیله کاروانها نیز در رونق شهرها مؤثر واقع شدند. توجه به کشاورزی افزایش یافت، کشت مرزوعات قدیم توسعه پیدا کرد و کشت های جدیدی مرسوم گشتند. قنات های بسیاری حفر شدند و استفاده کارای تری از آب رودخانه ها بعمل آمد. بدین ترتیب، در آغاز قرن هفتم هجری قمری جامعه فتودالی ایران مرحله تکامل خود را می پیمود. تولیدات کشاورزی و پیشه وری افزایش یافته بودند و سرمایه تجاری به سبب گسترش تجارت داخلی و خارجی قابل ملاحظه بود. لیکن در نیمه اول قرن هفتم هجری قمری این تکامل به سبب حمله مغولها و سقوط شدید نیروهای عامل در تولید دچار وقفه شد. جمعیت شهرها و روستاها کاهش یافت، بسیاری از شهرها و روستاها ویران شدند و مؤسسات آبیاری منهدم گشتند. تولید کالایی ساده و مبادله بین شهر و روستا کاهش یافت. روستاییان بیشتر از گذشته مورد بهره کشی قرار گرفتند و بسیاری از پیشه واران یا بصورت برده به مغولستان اعزام شدند و یا از دیار خود فرار کردند. زندگی صحرائشینی افزایش فوق العاده ای یافت و در تضاد با زندگی ساکن قرار گرفت. با این همه، در قرن هشتم هجری قمری گرایش های ترقی خواهانه ای در کشاورزی و صنعت پدید آمدند، لیکن به سبب ضعف اقتصادی - اجتماعی جامعه، گسترش این گرایشها با موفقیت چندانی روبرو نشد و سطح تکامل اقتصادی جامعه هرگز به سطح پیش از حمله مغول نرسید.

در قرن دهم هجری قمری اتحاد سیاسی کشور در چهار چوب دولت صفوی بوجود آمد، لیکن روابط فتودالی برجای باقی ماندند، و افزایش جنگ های داخلی و خارجی، و، در نتیجه، افزایش مالیاتها، باردیگر وضع اقتصادی جامعه را مختل ساخت. در قرن یازدهم مجدداً اقتصاد ایران چه از لحاظ کشاورزی و چه از نظر زندگی شهری و تولیدات پیشه وری از پیشرفت و اعتلایی نسبی برخوردار گردید. تولیدات کالایی ساده رشد یافتند و روابط کالا - پولی و بازرگانی، بویژه بازرگانی خارجی، توسعه پیدا کرد. در کشاورزی نیز پیشرفتهایی در

زمینه آبیاری، نوع محصول و فن زراعت، به جز ابزارکار، بلست آمدند. در بازرگانی نیز مبادله پولی جایگزین مبادله جنس با جنس شد. واردات کالاهای خارجی، بویژه منسوجات، افزایش یافت، لیکن مقدار آن چنان نبود که صنایع پیشه‌وری ایران را از میان بردارد. در این دوره شرکتهای هند شرقی انگلیس و هلند امتیازات بازرگانی کسب کردند. لیکن این امتیازات در ازای منافع سیاسی و اقتصادی اخذ شده از کشورهای اروپایی، بلست آمده بودند. از این روی، در این دوره ایران به یک کشور وابسته و یا نیمه‌ستعمره تبدیل نشد.

در زمان شاه‌عباس اول نفوذ مأموران کشوری که به روحانیان و تجار بزرگ متکی بودند، جایگزین نفوذ بزرگان نظامی و چادر نشین شد، و، در نتیجه، تسایل به مرکزیت افزایش یافت. لیکن این گرایش کاملاً مستمر نبود تا منجر به ازمه پاشیدگی فئودالی گردد چرا که در تکامل اقتصادی کشور نقطه اتکای قوی وجود نداشت. بزرگان نظامی چادر نشین و فئودالهای شهرستانی هنوز در مرکز و نواحی دیگر از نفوذ زیادی برخوردار بودند و نیروی کافی برای مقاومت در اختیار داشتند. در عین حال، در این دوره مصارف دستگاه اداری دولت و بزرگان فئودال بر اثر رشد روابط کالا - پولی افزایش یافت. اما از آنجا که مازاد کشاورزی تنها منبع سهم تأمین این درآمد بود، دولت و فئودالها فشار خویش را بر روستاییان بیشتر کردند. مالیات کشاورزان، و سپس مالیات پیشه‌وران، چادر نشینان و تجار خرد و متوسط افزایش یافتند. خرجهای تجملی و بیهوده زیاد شدند و ثروت عظیم و بی‌حاصلی در خزانه صفویان گرد آمد. فئودالهای بزرگ نیز برای کسب قدرت و تجدید تقسیم اراضی به منظور بلست آوردن مازاد بیشتر، به جنگ با یکدیگر پرداختند. جنگهای خانگی فئودالها و افزایش مالیاتها رشد تولید شهرها و روستاها را مانع شدند. فقر روستاییان و پیشه‌وران رشد بازار ملی را محدود ساخت و کمبود بازار داخلی مانعی بر سر راه رشد تولید کالایی بوجود آورد. تقلیل بازرگانی داخلی و تولیدات کالایی ساده نیز موجب سست شدن روابط اقتصادی میان بخشهای مختلف کشور گردید. در عین حال تقلیل حمل کالاهای ترانزیتی از جاده‌های کاروان‌رو ایران، به سبب گسترش تجارت ایران از طریق کرانه‌های اقیانوس هند که به وسیله تجار هلندی انجام می‌گردید، انحصار تجارت ترانزیتی را از دست تجار ایرانی و ارمنی خارج ساخت. فقدان مرکزیت کامل و مستمر به سبب نفوذ فئودالهای چادر نشین و غیر چادر نشین، نیز پاشیدگی سیاسی فئودالیسم را مانع می‌شد. این امر نیز نقطه اتکای مطمئنی در تکامل اقتصادی کشور فراهم نمی‌آورد. در شهرها حکومت در دست فئودالهایی بود که با تجار بزرگ و عمده‌فروش که به تجارت خارجی و داخلی مشغول بودند، ارتباط داشتند. از این روی تجار بزرگ هیچگاه بصورت طبقه متشکل و نیرومندی در نیامدند. بازرگانان از پایگاه نسبتاً برجستهای برخوردار بودند، و از آنجا که به سبب هجومهای بیگانگان دوام اشراف زمیندار و مرزهای طبقه‌ای بین ایشان و بازرگانان سست بود، زمینداران به بازرگانان با دیده تحقیر نمی‌نگریستند. در نتیجه، تجار بزرگ در مقابل فئودالها قرار نگرفتند و تضاد خصمانه‌ای میان زمینداران و بازرگانان عمده وجود نداشت برعکس، آنها به اتفاق زمینداران بزرگ بر علیه پیشه‌وران، تجار خرد و تنگستان شهری صف‌آرایی کردند. اصناف پیشه‌وری نیز به سبب تمرکز دولت و بزرگان فئودال در شهرها، ضعیف باقی ماندند و مقاومتهای

آنان به سبب عدم وجود برنامه مشخص و عدم پشتیبانی گروههای ثروتمند بازرگان، درهم شکسته شدند. در عین حال، دوام اقتصاد شبانی نیز مانعی بر سر راه پیشرفت همه جانبه نیروهای اقتصادی و اجتماعی بود. تمامی این عوامل باعث شدند که گرایشهای ارتجاعی بر تکامل اقتصادی-اجتماعی ایران مسلط شوند. از این روی، جامعه فئودالی ایران در آغاز قرن دوازدهم هجری قمری وارد مرحله تلاشی و انحطاط گردید و زمینه مساعدی برای ورود غرب و تسلط سیاسی و اقتصادی آن فراهم آمد.

بخش چهارم

ملاحظاتى راجع به دوماً ساله در تاريخ ايران

۱۸

کاربرد پذیری «شیوه تولید آسیایی» در ایران

در چند دهه اخیر بسیاری از محققان به بحث درباره مفهوم «شیوه تولید آسیایی» پرداخته‌اند.^۱ اگر چه در سالهای پیش از جنگ جهانی دوم این بحث بیشتر در دهه ۱۹۳۰ در پاره‌ای از کشورها مستقیماً در رابطه با وظایف عملی و مسایل استراتژیکی تکامل مطرح گردید. از جمله مسایل مورد بحث این جوامع یکی این بود که آیا جامعه مبتنی بر شیوه تولید آسیایی در این مناطق وجود داشته است، و دیگر این که آیا این جوامع در مرحله انتقال از شیوه تولید آسیایی به جامعه مبتنی بر بازار بودند، یا نه؟

به هرگونه، تکامل جوامع مذکور بعد از دهه ۱۹۳۰ مسایل جدیدی را مطرح ساختند، و شواهد و منابع جدیدی درباره جوامع آسیا مورد مطالعه قرار گرفتند و باستانشناسی نیز به کشف پدیده‌های ناشناخته‌ای دست یافت. تمامی این عوامل بحث جدیدی را درباره جوامع «آسیایی» بوجود آوردند.

مذتها در جوامع غربی این نظر رواج داشت که جوامع آسیایی جوامعی عقب مانده‌اند که از زمانهای بسیار پیش ایستا باقی مانده‌اند، و این که این جوامع از تکاملی برخوردار نبوده‌اند. عبارت دیگر، چنین انگاشته می‌شد که جوامع آسیایی فاقد تاریخ، یعنی فاقد تکامل‌اند. لیکن پس از جنگ دوم بسیاری از این جوامع تکامل چشمگیری یافتند، و هم اکنون در پویای ساختن آینده خویش‌اند. از این روی، مطالعه مجدد قوانین «خاص» تکامل این جوامع ضروری گردید، و بدینجهت مجله لاپانسه در سال ۱۹۴۴ شماره مخصوصی راجع به شیوه تولید آسیایی به چاپ رساند.^۲ پس از آن نیز بتدریج مطالعات مربوط به شیوه تولید آسیایی گسترش یافت، و سرانجام مجموعه‌ای به ویراستاری روزه گارودی در فرانسه به چاپ رسید.

۱. برای نمونه رجوع شود به

George Lichtheim, «Marx and The Asiatic Mode Of Production», St. Antony's Papers, No. 14, PP. 80-112; Ernest Mandel, *The Formation Of The Economic Thought Of Karl Marx*, 1961, PP. 116-39, Roger Garaudy (ed.) *Sur Le «Mode de Production Asiatique»*, Paris, 1969; Y. Varga, *Politico Economic Problems of Capitalism*, 1968, PP. 330-51; and Karl A. Wittfogel, *Oriental Despotism*, 1959.

2. *La Pensée*, No. 114, April 1944.

نتیجه آن که، باره‌ای از محققان بیش از حد بر خصیصه تاریخی خاص جوامع واقع در آسیا، آفریقا و آمریکای جنوبی پانشاری می‌کردند، و به این نتیجه‌گیری رسیدند که قوانین خاصی حاکم بر تکامل این جوامع می‌باشند، و این که قوانین عمومی حاکم بر تکامل تاریخ جهان وجود ندارند. این گرایش به دلایلی که پیش از این در فصل مربوط به علم اجتماعی از آن سخن رفته، قابل قبول نیست، اگر چه این حکم به معنای نفی ویژگیهای تکامل جوامع گوناگون که به سبب وجود شرایط تاریخی مختلف پدید می‌آیند، نمی‌باشد. عده‌ای دیگر از محققان نیز سعی بر این دارند که «شیوه تولید آسیایی» را در چهارچوب تکامل تاریخی بگنجانند، و آن را تافته جدا بافته‌ای عنوان نکنند. لیکن آنان نیز نظریه‌ای نظام‌پذیر که روابط انسانها در تولید این «شیوه تولید» را مشخص سازد و عواملی را که باعث تلاشی این نظام می‌گردند، سمایزگرداند، ارائه نداشته‌اند.^۳

در عین حال، متفکرانی نیز که در نیمه دوم قرن نوزدهم به این مسئله توجه داشته‌اند و گمانه‌هایی راجع به آن عنوان کرده‌اند، به سبب کمبود هرگونه منابع درباره جوامع آسیایی و آفریقایی، هیچگاه بصورتی نظام‌پذیر و تفصیلی (بر خلاف آثار دیگرشان) نظریه‌ای راجع به این جوامع ارائه نداشته‌اند. متفکران مذکور نوشته‌ها و مشاهدات پراکنده و در عین حال جالبی، درباره پدیده‌های مختلف زندگی اقتصادی - اجتماعی جوامع آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین دارند که بیشتر بر اساس مطالب چند کتاب موجود در آن دوره است که بسیاری از آنها از نظر علمی اهمیت خود را از دست داده‌اند.^۴ در واقع، آنان نیز در سه دهه آخر قرن نوزدهم تأکید خویش درباره گمانه‌های مربوط به شیوه تولید جوامع آسیا را کنار نهادند. البته، دلیل این امر نیز آشکار است چرا که در قرن نوزدهم دانش ما راجع به جوامع آسیا و آفریقا بسیار محدود بود. از اینرو، آنان که تأکید بر تطابق نظریه با واقعیت داشتند، نمی‌توانستند بر خلاف روش شناسی و نظریه خود بر مبنای شواهدی اندک و غیر علمی نظریه‌ای نظام‌پذیر و واقعی راجع به این جوامع عنوان کنند. پس، جز گمانه‌هایی، نظریه‌ای راجع به این جوامع

۳. مثلاً، رجوع شود به

Kimio Shiozawa, «Marx's View of Asian Society and His Asiatic Mode of Production», *The Developing Economies*, Vol. IV, No. 3, Sept. 1966, PP. 299 - 315.

شیوزاوا دقیقاً تولیدکننده این نظام و نیز رابطه‌ی را با غیر تولیدکننده مشخص نمی‌سازد و برغم تأکید بر وجود جماعت‌های روستایی و اهمیت مؤسسات عظیم آبیاری به این نتیجه‌گیری می‌رسد که رشد باروری کار خانوارهای جماعت‌های روستایی باعث استقلال آنان از جماعت، و در نتیجه، تجزیه جماعتها، می‌گردد. در این پویش، نظام آسمایی به نظام برده‌داری تبدیل می‌گردد (همان، ص ۱۵-۳۱۴).

۴. مهم‌ترین این کتابها عبارت بودند از:

François Bernier, *Voyages Contenant La Description Des Etats du Grand Mogol*, T.S. Ruffles, *The History of Java*, C. Foster, *A Historical Geography of Arabia*, G. Campbell, *Modern India*, J. Child, *Treatise on The East India Trade*, James Miu, *History of British India*, W. F. Hegel, *Philosophy of History*, and R. Jones, *An Essay on The Distribution of The Wealth and on The Sources of Taxation*.

در این مورد رجوع شود به همان، ص ۳۰۱ و مقدمه اریک هابزبام (E. Hobsbawm) بر کتاب *Pre-Capitalist Economic Formations*, 1965.

ارائه نداشتند.

به هرگونه، در فصل مربوط به علم اجتماعی به این امر اشاره گردید که شیوه تولیدی که با نظام آسیایی قابل تطبیق باشد، هنوز مورد بحث و گفتگو است. و در واقع، تاکنون طرفداران مفهوم «شیوه تولید آسیایی» به ذکر خصایص ویژه این «نظام» اکتفا کرده‌اند، و این خصایص را در جوامع آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین بیش از زود غرب کاربردپذیر دانسته‌اند، بدون این که به بحثی نظام‌پذیر و علمی راجع به این شیوه تولید از نظر علم اجتماعی بپردازند. خصایص ویژه و اساسی مفهوم «شیوه تولید آسیایی» را که مورد توافق طرفداران این مفهوم است، می‌توان بدینگونه خلاصه کرد:

۱. مهمترین خصیصه «شیوه تولید آسیایی» فقدان مالکیت خصوصی است؛ مالکیت یا دولتی و یا اشتراکی است. به سبب وجود مالکیت اشتراکی زمین (فقدان مالکیت خصوصی) که عدم تکامل تقسیم اجتماعی کار در درون جماعت ده را باعث می‌گردد، جماعت ده وحدت درونی خود را حفظ می‌کند. از اینرو جوامع آسیایی را که باقی می‌مانند و تکامل نمی‌یابند، عبارت دیگر، تقسیم کار تکامل نیافته، بهم پیوستگی درونی جماعت را از طریق حفظ وحدت کشاورزی و صنایع دستی، تقویت می‌کند.^۵

۲. کشاورزی به سبب عوامل جغرافیایی و آب و هوایی در تمامی جوامع شرقی بدون وجود مؤسسات عظیم آبیاری امکان‌پذیر نیست.^۶ چنین مؤسساتی متضمن وجود قدرتی مرکزی است تا این مؤسسات را بسازد، آب آنها را توزیع کند و آنها را تعمیر و نگهداری کند. و آن قشر دیوانسالاری که این قدرت را اعمال می‌کند، و به سبب تخصص و تسلط بر این مؤسسات، بخش بزرگی از مازاد اجتماعی تولید را به خود اختصاص می‌دهد، «استبداد شرقی» را پدید می‌آورد. مستبد شرقی از قدرت بسیاری برخوردار است چرا که او نقش سازمان دهنده تولید را به رغم این واقعیت که وی مالک وسایل تولید نیست، ایفا می‌کند.^۷

۳. دولت مازاد تولید را در دست خویش قرار می‌دهد، و میان متخصصان آبیاری و دیگر اعضای دیوانسالاری که در شهرها می‌زیند، توزیع می‌کند. از این روی شهرهای آسیایی کاسه تابع قدرت مرکزی هستند. عبارت دیگر، شهرها بعنوان مراکز مصرف، به ضرر نواحی روستایی گسترش می‌یابند. چرا که شهرها در عوض دریافت مازاد کشاورزی چیزی با روستا تبادل نمی‌کنند، و تولید به صورت غالب تولید ارزش استفاده باقی می‌ماند.

۴. در نتیجه، این جوامع قرن‌ها در این نظام باقی می‌مانند تا این که با ورود کشورهای سرمایه‌داری غرب، «شیوه تولید آسیایی» انجام خود را از دست داده متحول می‌گردد. عبارت

۵. برنیه به حق شالوده تمام پدیده‌های موجود در شرق را - که وی به ترکیه، ایران و هندوستان نظر دارد - فقدان مالکیت خصوصی زمین می‌داند. *Selected Correspondence*, 1965, P. 80

۶. نخستین شرط کشاورزی در آسیا، آبیاری مصنوعی است. (همان، ص ۸۲).

۷. بدین ترتیب، در شیوه تولید آسیایی، این دولت است که مازاد را به خود اختصاص می‌دهد. چرا که در این «نظام»، طبقه‌ای ممتاز و مستقل از دولت، وجود ندارد. در واقع، دولت در این «نظام» در رابطه با کارکرد تخصصی آن بوجود آمده است. آیا می‌توان شیوه‌ای یافت که نحوه تخصیص مازاد آن با چنین شرایطی - تصاحب مازاد توسط دولت، فقدان مالکیت خصوصی و تولید غیر کالایی کشاورزی (تولید رای مصرف) مطابقت داشته باشد؟

دیگر، جوامع آسیایی تا قبل از ورود غرب فاقد تاریخ اند. آیا می‌توان کاربردپذیری خصایص ویژه فوق را در تاریخ ایران، چه در دوره مورد مطالعه و چه پیش از آن، پذیرفت؟ برای جواب دادن به چنین سؤالی باید به بررسی هر یک از این خصایص در تاریخ ایران پرداخت.

شکلهای مالکیت زمین

اکثر طرفداران نظریه «شیوه تولید آسیایی» فقدان مالکیت خصوصی زمین را سهمترین خصیصه جوامع آسیایی می‌دانند.^۸ معمولاً چنین عنوان می‌شود که زمینداری در شرق باستان، بویژه در چین، هند، بین‌النهرین و مصر از چنین خصیصه‌ای برخوردار بوده است. البته، در اینجا هدف این نیست که کاربردپذیری «شیوه تولید آسیایی» در تاریخ چین، هند و مصر مورد مطالعه قرار گیرد. اما تا آنجا که این مسئله به ایران و بین‌النهرین مربوط می‌گردد، سؤالی که در فصل مربوط به شکلهای گوناگون مالکیت زمین عنوان شدند، رد چنین انگاری را امکان‌پذیر می‌سازد. شکی نیست که جوامع ابتدایی در تاریخ تکامل جوامع فلات ایران و بین‌النهرین وجود داشته‌اند. لیکن بسیاری از این جوامع، بویژه در غرب فلات ایران، در دوره ماد، هخامنشیان و اشکانیان تلاشی می‌شوند، و مالکیت‌های خصوصی بزرگان و افراد معمولی جایگزین آنها می‌گردند. در واقع، وجود مالکیت خصوصی زمین در نواحی تکامل یافته‌تر امپراتوری هخامنشیان واقعیت غیرقابل انکاری است. در نواحی غربی این امپراتوری زمین بصورت غالب در مالکیت دولت، شاهان و یا جماعت‌های ابتدایی قرار نداشته است. البته، شاهان هخامنشی، مانند شاهان و حاکمان نواحی مختلف جهان، در آن دوره و پس از آن، املاک وسیعی در اختیار داشته‌اند، اما آنان مالک اصلی تمامی اراضی امپراتوری نبودند. مالکیت جمعی جماعت‌ها نیز، در مناطقی که سطح تکامل اقتصادی - اجتماعی آنها پایین بود، وجود داشتند. لیکن این جماعت‌ها در مناطقی پیشرفته‌تر رویه تلاشی و تجزیه داشتند.^۹ در واقع، مفهوم مالکیت خصوصی آنچنان در ساخت اقتصادی - اجتماعی جوامع خاورمیانه ریشه‌دار بوده است که حتی «مستبد‌های قدرتمند شرقی» نیز نمی‌توانسته‌اند آن را نادیده بگیرند. مثلاً، می‌دانیم که شاهان سومر مجبور بوده‌اند زمین را از مالکان آن بخرند.^{۱۰} یا این که پادشاهان هخامنشی املاک

۸. مثلاً، رجوع شود به Mandel، پیشین، ص ۱۲۱ و Lichtheim، پیشین، ص ۹۳. لوکن ویفگوگل در نظریه خود اگرچه بر مالکیت دیوانی و جمعی جماعت‌ها تأکید می‌ورزد، اما آن را خصیصه اساسی «نظام هیدرولیکی» نمی‌داند. او بر این اعتقاد است که مؤسسات عظیم آبیاری موجب پیدایش ساختارهای سیاسی دیوانسالارانه - استبدادی می‌گردند که مانع توسعه و تکامل مالکیت خصوصی می‌شوند (Wittfogel، پیشین، ص ۲۷۱-۲۹۳).

۹. محققان چنین پویشی را از طریق وجود تعداد بسیاری از کشاورزان بی‌زمین در سوریه و فلسطین نشان داده‌اند. اکثر این کشاورزان مستأجر زمینی بودند که پیش از آن یا بصورت جمعی و یا به‌شکل فردی، در مالکیت ایشان بوده

I. Mendelsohn, *Slavery in The Ancient Near East*, 1949, P. III

۱۰. همان، ص ۱۰۶.

واقع در سرزمینهای مفتوحه را به نحوی اختیاری غصب نمی کرده‌اند. آنان تنها اسلاک متعلق به شاهان پیشین و نجای وابسته به ایشان را به نام خود ضبط می کردند.^{۱۱}

شواهد مستند و اکتشافات باستانشناسانه در بابل، آشور، سوریه و فلسطین جملگی بر آنند که اگر چه در عهد باستان اسلاک بزرگ معمولاً دردست دربار، معابد و نجای بوده‌اند، لیکن بقیه اراضی در مالکیت افراد خصوصی قرار داشته‌اند. در این مرحله بسیاری از روستاییان نیز مالک زمینی کوچک بوده‌اند که خود آن را کشت می کرده‌اند. و آنان مالکیت این اراضی را نه به سبب رأی حاکمی مستبد، بلکه به سبب تجزیه درونی نظام جماعتی ابتدایی در اختیار داشتند. با اینهمه، اسلاک بزرگ خصوصی نیز که با کاربرده یا کارگران اجیر شده کشت می شده‌اند، وجود داشته‌اند. مثلاً، منابع موجود بر آنند که شاهزادگان هخامنشی اسلاک وسیعی در نقاط مختلف امپراتوری داشته‌اند. برای نمونه، می دانیم کسه اراضی اطراف شهر اویسی^{۱۲} در بابل در مالکیت همسر داریوش دوم بوده. می توان از نوشته گزنفون چنین برداشت کرد که این زمینها توسط بردگان کشت می شده‌اند.^{۱۳} ساتراپها و ماسوران عالیرتبه هخامنشیان نیز اسلاک بسیاری در ایران، آسیای صغیر، سوریه و فنیقیه و غیره، داشته‌اند، و از کار بردگان بهره می جسته‌اند. گزنفون همچنین درباره اسلاک یک ایرانی در ماسیاسه^{۱۴} گفتگو می کند که بر روی آنها برده کار می کرده است.^{۱۵} اسناد به زبان آرامی متعلق به قرن پنجم پیش از میلاد نیز نشان می دهند که آرامش شاهزاده‌ای ایرانی و عده‌ای از ماسوران عالیرتبه هخامنشیان اسلاک بسیاری در مصر داشته‌اند.^{۱۶}

بهرگونه، در پاره‌ای از اراضی آن دوره نیز روستاییانی که از جماعتها جدا شده بودند، کار می کرده‌اند. در دوره جدید بابل حتی بردگانی وجود داشته‌اند که خارج از خانه ارباب خود زندگی می کرده‌اند و صاحب کسب و کاری از آن خود بوده‌اند و از ارباب خود و یا دیگران، زمین اجاره می کرده‌اند. در اواخر دوره امپراتوری آشور نیز تعداد بسیاری برده کشاورزی وجود داشته‌اند که به اراضی خصوصی اربابان وابسته بوده‌اند. تعداد آنان بسیار بود، و بطور متوسط هر سزرعه ۶ تا ۱۰ برده داشته است.^{۱۷} در پاره‌ای از اوقات نیز اسلاک شاهان هخامنشی و نجای به اجاره داده می شده‌اند.^{۱۸} بهرگونه، در چنین اوضاع و احوالی نفی وجود مالکیت خصوصی زمین در خاورمیانه عهد باستان شکل به نظر می رسد.

۱۱. *Ancient Mesopotamia*. پیشین، ص ۳۰۰-۳۰۱.

۱۲. Opis

۱۳. *The Works Of Xenophon*, Vol I, 1890, P. 133

۱۴. Mysia

۱۵. همان، ص ۳۱۶-۸.

۱۶. در نامه‌ای که آرامش به مباشرش می فرستد، به وی دستور می دهد که بهره اراضی را جمع آوری کند و از بردگان وی مراقبت بعمل آورد. این اسناد همچنین نشان می دهند که این اراضی توسط امیرانی که برده شده بودند، کشت می شده‌اند. آرامش گذشته از املاکی که در شمال و جنوب مصر داشته، در نیپور (Nippur) نیز صاحب زمین و برده بوده است (Driver، پیشین، ص ۲۲۲-۳۷۹۰).

۱۷. Mendelsohn، پیشین، ص ۱۰۷-۱۱۷، ۱۵۲.

۱۸. Ghirshman، پیشین، ص ۱۸۳-۱۸۴ و *Ancient Mesopotamia*، پیشین، ص ۳۰۶.

وجود مالکیت خصوصی زمین در کنار مالکیت جماعتها تا دوره اشکانیان و اوایل ساسانیان به سبب تکامل خاص روابط اقتصادی - اجتماعی فلات ایران ادامه یافت.^{۱۹} همانگونه که قبلاً اشاره شد، در ایران پیدایی فتودالیم از خلال دو پویش تجزیه برده داری و تلاشی جماعتها روستایی از بیرون و از درون رخ نمود. لیکن وجود جماعتها اشتراکی در قسمتهای شرقی فلات ایران در زمان اشکانیان و ساسانیان پدیده‌ای خاص جوامع شرقی نیست. قبایل ژرمن نیز که بدون گذر از برده داری کامل وارد نظام فتودالی شدند، در کنار نظام برده داری متکامل روم همزیستی داشته‌اند. تحت شرایط مادی مختلف، چنین تکامل ناستوایی بوقوع می‌پیوندد، و تحت تأثیر نظام تکامل یافته‌تر، نظامهای پست‌تر روابط تکامل یافته را می‌پذیرند.

بهرگونه، وجود مالکیت خصوصی در زمان ساسانیان صریحاً در کتاب حقوقی آن دوره، یعنی مائیکان هزار دادستان، به رسمیت شناخته شده، در حالی که ذکری از اراضی دیوانی به میان نمی‌آید.^{۲۰} در واقع، هنگامی که اعراب بر نواحی غربی امپراتوری ساسانی مسلط گشتند، هرگز با مالکیت‌های دیوانی و جمعی مواجه نگردیدند. بلکه آنان تنها با اراضی سلطنتی، املاک نجبا و تعداد بسیاری املاک خصوصی دهقانان روبرو شدند.^{۲۱}

منابع مربوط به دوره مورد مطالعه نیز به ندرت به مالکیت جمعی زمین و جماعت‌های ابتدایی اشاره می‌کنند. متون تاریخی موجود تنها در چند مورد اشاراتی راجع به مالکیت‌های عمومی چراگاه و جنگل و جماعت‌های روستایی دارند.^{۲۲} از سوی دیگر، مالکیت دیوانی در دوره اعراب نه به سبب وجود مؤسسات عظیم آبیاری و شرایط طبیعی خاص فلات ایران، بلکه به دلایل سیاسی در ایران بوجود آمد، و آن نیز همراه با تکامل مالکیت‌های مشروط فتودالی اهمیت خود را نسبت به انواع دیگر زمینداری ازدست داد. در عین حال، همانگونه که در فصل مربوط به زمینداری بدان اشاره شد، مالکیت خصوصی زمین چه در دوره اعراب و چه پس از آن همواره اهمیت داشته و این حق به رسمیت شناخته می‌شده است.^{۲۳}

در واقع، طی قرنهای هشتم و یازدهم هجری قمری اکثر اراضی ایران در اختیار فتودالهای کوچک و بزرگ قرار داشته است، و نه در دست دولت و جماعت‌های روستایی، بدیهی است که چنین شرایطی با مالکیت ارضی «شیوه تولید آسیایی» مطابقت ندارد.

۱۹. رجوع شود به فصل‌های مربوط به مالکیت زمین و تقیدات روستایی در ایران.

۲۰. Bogdanov، پیشین، No. 30، ص ۴۲.

۲۱. قاریخ‌الرسول والملوک، پیشین، ص ۳۷۴ و اخبار ایوان، پیشین، ص ۲۱۶-۳۱۸.

۲۲. باید توجه داشت که مالکیت اشتراکی جنگل و مراتع تا زمان گسترش سرمایه داری در اروپا نیز وجود داشته است.

۲۳. حتی در دوره ناهامان مغولها نیز این حق مورد احترام بوده است. چنان که به گفته رشیدالدین فضل‌الله، غازان خان «فرمود تا تفحص نموده تمامت املاک اینجود اوقاف و ارثانی که از مدت سی سال بازمی‌منازع در تصرف ایشان بوده باشد مشروح باسامی متصرفان بنویسد و در دفاتر قانون ثبت گرداند تا اگر کسی را نیز قبلاً ضایع شود یا دیگری خواهد که بدست فروگیرد رجوع با آن قانون کنند» (قاریخ مبارک‌غازانی، پیشین، ص ۲۵۳). غازان خان همچنین مقطمان لشکری را از دست اندازی بر «مواضع آب و زمین» دیگران بر حذر می‌دارد (همان، ص ۳۰۹).

اهمیت آبیاری در ایران

به رغم طرفداران مفهوم «شیوه تولید آسیایی» آبیاری در سرزمینهای شرقی تقریباً در همه جا نیاز به یک قدرت مرکزی برای ایجاد و حفظ مؤسسات عظیم آبیاری دارد.

شکی نیست که کشاورزی در ایران در اغلب موارد به آبیاری نیاز دارد. اندازه ریزش باران در فلات ایران که بطور کلی بین مدار ۲۵ درجه و ۴۰ درجه شمال قرار گرفته است و از اینرو از خواص سرزمینهای نیمه حاره برخوردار است، بطور متوسط از دویست میلیمتر در سال بیشتر نیست. و در اثر فقدان یا نامنظم بودن بارندگی اغلب رودخانه های فلات ایران موسمی است. در بسیاری از نقاط ایران نیز اصولاً رودخانه ای وجود ندارد. تعداد رودخانه های دائمی نیز بسیار اندک بوده و بزرگترین آنها رود کارون است. از اینرو، در بسیاری از نقاط ایران کشاورزی بدون آبیاری مصنوعی امکان پذیر نمی باشد، و مردم این سرزمین از روزگاران دور برای امکان پذیر ساختن کشاورزی به شیوه های گوناگونی از آب رودخانه ها، چشمه ها و آبهای زیرزمینی بهره جسته اند.

ایرانیان عهد باستان ناهید را، که در آیین زرتشت نگهبان آب بوده، ارج می نهاده و می ستاییده اند. در اوستا نیز ساختن هرگونه وسیله آبیاری مورد تمجید قرار گرفته است. بدین سبب هخامنشیان مالکانی را که زمین را از طریق آبیاری قابل کشت می ساختند، تا پنج نسل از پرداختن خراج ارضی معاف می داشتند. در دوره های ساسانیان، اعراب و پس از آن نیز همواره قوانین و مقررات و رسومی برای ساختن، حفظ و توزیع آب مؤسسات آبیاری وجود داشته اند.^{۲۴} با اینهمه، همه اراضی زیرکشت ایران به طریق مصنوعی آبیاری نمی شده اند، و کشاورزی دیمی، که به ریزش باران متکی است، در پاره ای از نقاط ایران به سبب اوضاع و احوالی طبیعی گوناگون آن، رواج داشته است. بطور کلی، سرزمین ایران را می توان از نظر زراعت و آبیاری به پنج منطقه تقسیم کرد: نخست زمینهای مرتفع که زراعت در آنها به آبیاری مصنوعی نیاز ندارد، مانند اراضی آذربایجان؛ دوم، نواحی مرتفع دیگری که به علت باران ناکافی نوع زراعت در آنها از نوع زراعت معمول در واحه است، مانند اراک و اصفهان؛ سوم، زمینهای پست، مانند سیستان؛ و سرانجام دو حاشیه باریک و پست ساحلی که یکی در جنوب سواحل بحر خزر قرار دارد و در آنجا بارانهای سنگین می بارد، و دیگری به سوازیات سواحل شمالی خلیج فارس و بحر عمان واقع شده که دارای آب و هوای سوزان و زمینهای ناساعد ساحلی است.

در دوره مورد مطالعه و نیز پیش از آن، پاره ای از اراضی دیمی (به عربی بغس) و بخشی دیگر آبی بوده اند. در واقع باستانشناسان ثابت کرده اند که کشاورزی پیش از آن که در اراضی پست آبیاری شله توسعه یابد، در فلات ایران آغاز گردیده.^{۲۵} متون تاریخی نیز همواره به وجود اراضی دیمی و آبی اشاره کرده اند، و بسیاری از اراضی را دیمی خوانده اند. مثلاً، به گفته اصطخری در قرن چهارم هجری قمری در شیراز و اصطخر پاره ای از زمینها دیمی و بقیه آبی بوده اند.^{۲۶}

۲۴. Wulff، پیشین، ص ۲۴۵ و مالک دزادع در ایران، پیشین، ص ۳۸۰-۴۱۱.

۲۵. Wulff، پیشین، ص ۲۴۲.

۲۶. مالک و مالک. پیشین، ص ۱۳۶-۱۳۷.

قزوین نیز «کشت برآب باران [بوده]». و بابی آبی شهری پر نعمت است.^{۲۷} به قول اصطخری در سرخس نیز «کشاورزی همه بخش باشد».^{۲۸} در دهستان و کوغناباد و جاذوی و بغشور از توابع خراسان نیز کشت دیمی رواج داشته است.^{۲۹}

ابن بلخی نیز که در قرن ششم هجری قمری می زیسته، اراضی جنوب و مرکز فارس را دیمی می خواند. به گفته وی «غله [غندجان از کوره شاپور خوره] بخش باشد».^{۳۰} یا این که «غله [خشت و کمارج در میان قهستان] بعضی بخش است و بعضی پاراب».^{۳۱} وی درجایی دیگر می گوید «همه غله [کازرون] بخش باشد و اعتماد بر باران دارند».^{۳۲} در مانشستان از کوره اردشیر خوره نیز «از یک من تخم هزار من دخل باشد و همه بخش است و جز آب باران هیچ آبی دیگر نبود».^{۳۳}

به گفته ظهیرالدین سرعشی در گیلان و مازندران نیز گندم زارها دیمی بوده است. اما برنجزارها به آبیاری مصنوعی نیاز داشته اند.^{۳۴} حمدالله مستوفی نیز برخی از اراضی فارس را دیمی می خواند. مثلاً، به گفته وی در خشت و کمارج «غله اش هم دیمی و هم آبی باشد».^{۳۵} در ناحیه تیرسردان و خویزان نیز که دیه های بزرگ داشته است، و منطقه ای «سردسیر» بوده، «اکثر غله ایشان دیمی [بوده] و اندکی آبی».^{۳۶}

بهرگونه، امروزه نیز در شمال غربی آذربایجان، کردستان، فارس و مناطق کوهستانی، کشت دیمی رواج دارد و زراعت آبی در کنار زراعت دیمی در بقیه نواحی ایرانرسوم است.^{۳۷} با این ترتیب، کشاورزی در پاره ای از نقاط ایران به آبیاری نیاز داشته است. لیکن مسئله «شیوه تولید آبیایی» تنها وابستگی کشاورزی به آبیاری نیست. در واقع، باید دید که تا چه اندازه مؤسسات آبیاری عظیم بوده اند و در مقیاس وسیع عمل می کرده اند. گذشته از این، وابستگی این مؤسسات به دیوانسالاری برای ساختن، حفظ، تعمیر و توزیع آب آنها، باید مشخص گردد. از این روی، آنچه در رابطه با مفهوم «شیوه تولید آبیایی» باید مورد بررسی قرار گیرد، اینست که این مؤسسات بطور غالب توسط چه کسانی یا چه نهادهایی ساخته شده اند، و مالکیت آنها در دست چه کسانی بوده است. چرا که اگرچه مؤسسات آبیاری جزئی از وسایل تولیداند و بیانگر تکامل نیروهای عامل در تولید می باشند، اما این وسایل در چهارچوب روابط انسانها

۲۷. همان، ص ۱۷۲.

۲۸. همان، ص ۲۱۵.

۲۹. همان، ص ۲۱۲-۲۱۳.

۳۰. فاضلانها. پیشین، ص ۱۹۳. پاراب به معنای زراعت آبی است.

۳۱. همان.

۳۲. همان، ص ۱۹۸.

۳۳. همان، ص ۱۷۹.

۳۴. تاریخ طبرستان در دیان و مازندران. پیشین، ص ۴۱۲-۴۱۳.

۳۵. نزهة القلوب. پیشین، ص ۱۵۳.

۳۶. همان، ص ۱۵۲.

۳۷. Wulff، پیشین، ص ۲۴۲ و The Cambridge History of Iran، جلد اول، پیشین، ص ۵۷۱ و

۵۱۵.

در تولید بکارگرفته می‌شوند، و شناخت ساخت اقتصادی - اجتماعی یک جامعه بدون بررسی هر دو جنبه جدایی ناپذیر پویش تولید، یعنی روابط انسانها در تولید و نیروهای عامل در تولید، امکان ناپذیر و نادرست است. مؤسسات آبیاری نمی‌توانند به‌خودی خود ملاک تعیین‌کننده‌ای برای مشخص کردن یک نظام تولیدی باشند. لیکن قبل از این که به بررسی شیوه‌های مختلف آبیاری در ایران و نیز مالکیت مؤسسات آبیاری بپردازیم، ذکر این نکته ضروری است که همانگونه که پیش از این بدان اشاره شد، پاره‌ای از محققان طرفدار مفهوم «شیوه تولید آبیایی» برای عقیده‌اند که وابستگی کشاورزی به آبیاری باعث بوجود آمدن دیوانسالاریهای بزرگی شده‌است که دولتهای «هیدرولیکی» و استبدادی را بوجود آورده‌اند. لیکن بررسیهای باستانشناسانه در بین‌النهرین ضرورت چنین ارتباطی را نفی می‌کنند، و نشان می‌دهند که هنگام بوجود آمدن نهاد دولت مؤسسات آبیاری عظیم وجود نداشته‌اند، و این که برای ایجاد، حفظ و تعمیر شبکه‌های آبیاری در مراحل اولیهٔ تکوین نهاد دولت هیچگونه دیوانسالاری متمرکزی ضروری نبوده است. گذشته از این، منابع مربوط به اواسط هزاره سوم در بین‌النهرین شالودهٔ تکرگرای^{۳۸} را حتی پس از گذشت چند قرن از تحکیم قدرت سیاسی در دولت-شهرهای بین‌النهرین، برای مدیریت کشاورزی نشان می‌دهند، و از هیچ روی تصویری از دولتی که ریشه‌اش در تسلط بر شبکه‌های آبیاری عظیم قرار داشته باشد، به دست نمی‌دهند.^{۳۹}

در بین‌النهرین جنوبی، مصر و دره هند که کم‌وبیش از شرایط طبیعی یکسانی برخوردار بوده‌اند، نیز کشاورزی نیاز به آبیاری در سطح وسیع و مؤسسات آبیاری عظیم نداشته است. در این نواحی منابع محلی آب مورد نیاز کشاورزی را برآورده می‌ساخته است. بنا به نظر متخصصان آبیاری، در سومر نیز برای ساختن مؤسسات آبیاری نیاز به یک «استبد شرقی» نبوده است. در واقع، نیاز به آبیاری از طریق شبکه‌های کوچک و ابتدایی که از رودخانه‌ها منشعب می‌گردیده‌اند، برآورده می‌شده است. تمدنهای دیگر عهد باستان نیز در مناطقی که به مؤسسات عظیم آبیاری و قشر بزرگ دیوانسالارمتکی باشند، بوجود نیامده‌اند. حفاریات باستانشناسی که در سالهای ۱۹۵۷ و ۱۹۵۸ در زمینهای رسوبی بین‌النهرین در دیرالیه سفلی انجام گرفته‌اند، نیز این امر را آشکار می‌سازند که کشاورزی در این ناحیه به هنگام آغاز آن (در اواخر هزاره پنجم تا اوایل هزاره اول پیش از میلاد)، به آبیاری بسیار محدودی نیاز داشته است. کشاورزی این منطقه به اراضی تقریباً باریک یا زمینهایی که به وسیله شاخه‌هایی از نهرهای طبیعی یا توسط نهرکشیهای کوچک محلی، آبیاری می‌شده‌اند، محدود می‌گشته.^{۴۰} ظاهراً در این دوره آب‌کشی توسط سطلی و بصورت دستی انجام می‌شده است، اگرچه این امر نقش کوچکی در آبیاری بازی می‌کرده. از دجله و فرات نیز در این دوره بعنوان منبعی برای آبیاری استفاده نمی‌شده است.^{۴۱} با این ترتیب، ایجاد شبکه‌های آبیاری بزرگ بیشتر نتیجهٔ پیدایی دولتهای عهد باستان بوده است، تا علت آن.

38. Pluralistic

39. R. M. Adams, «Historic Patterns Of Mesopotamian Irrigation Agriculture,» in *Irrigation's Impact On Society*, Anthropological Papers of The University of Arizona, No. 25, 1974, PP. 1-3.

۴۰. Land Behind Baghdad, پیشون، ص ۱۱۳.

۴۱. همان.

شیوه‌های آبیاری در ایران

بطور کلی چهار نوع آبیاری مصنوعی در ایران مورد استفاده قرار گرفته‌اند: آبیاری دستی، آبیاری توسط رودخانه‌ها و چشمه‌ها (به کمک نهرها، جویها و مخازن آب سدها و بندها)، آبیاری به وسیله قنات و آبیاری به کمک چاه. ستون جغرافیایی ایران و سیاحتنامه سیاحان خارجی نیز از این چهار نوع آبیاری در دوره‌های مختلف سخن گفته‌اند.^{۴۲}

البته، در ایران در دوره بسیار کهن و عصر نوسنگی هر جا که استفاده از آبهای کوهستانی مقدور بوده، زراعت پدید آمده است و مزارع با آب جویباری کوهستانی و چشمه‌ها آبیاری شده‌اند. مثلاً، می‌دانیم که ساکنان اولیه زندگی در فلات ایران در نقاطی بوده که تهیه آب برای ساکنان آن نقاط مشکل زیادی فراهم نمی‌کرده است. مثلاً، ساکنان تپه سیالک، که در نزدیکی چشمه فین کاشان قرار دارد، از این چشمه برای آبیاری استفاده می‌کرده‌اند.^{۴۳} بتدریج مراکز تمدن در کنار رودخانه‌های کوچک و بزرگ پا گرفتند و بعدها مؤسسات آبیاری از نوع کاریز یا قنات متداول گردیدند و تکامل یافتند. لیکن مؤسسات عظیم آبیاری که مستلزم وحدت سازمانی جامعه‌های سوجد آن است، در هیچ نقطه ضرورت نیافت. در واقع، در این مراکز آب چشمه‌ها که اغلب در نواحی کوهستانی و مرتفع فراوانند و در زیر دست آنها اراضی قابل کشت قرار دارند، شرایط اقلیمی مناسبی برای سکونت در اطرافشان فراهم می‌آورد. از اینرو، مردم، این مناطق را برای سکونت مناسب یافتند. در دوره‌های بعدی نیز چشمه‌ها نقش نسبتاً مهمی در آبیاری فلات ایران داشته‌اند. مثلاً، به گفته این بلخی در بسیاری از نقاط کوره اصطخر «آب روان و چشمه باشد»^{۴۴} و آورد بزرگ و کوچک «سرغازی است طول آن سی‌فرسنگ در عرض سه فرسنگ و ناحیتی است درین سرغاز همه دیه‌ها ملکی... و در صحرا و کوه همه چشمه‌هاست».^{۴۵} به قول حمدالله مستوفی نیز در همدان «یک هزار و ششصد و چند چشمه از آن کوه [الوند] روانست».^{۴۶} آب این چشمه‌ها با باغستانهای همدان و حومه آن را آبیاری می‌کرده است.^{۴۷} در زابل، نیشابور، لاهیجان، رودرور، نهاوند، طالش و اشکور، داسغان و گرگان نیز برای آبیاری از جوی و چشمه‌های کوهستانی بهره می‌جسته‌اند.^{۴۸} در ترکستان نیز تا اندازه‌ای از آب چشمه‌ها برای زراعت استفاده می‌شده.^{۴۹}

چاهها و آب انبارها - چاههای معمولی که بصورت قائم‌کننده می‌شده، با ابزارهای دستی حفر می‌گردیده‌اند و آب آن را به وسیله دلو یا چرخ چاه آب کشی می‌کرده‌اند. پاره‌ای از اوقات نیز برای بالا کشیدن آب، از مشکهای مخصوص، نیروی انسانی، و نیز از شتر، گاو و اسب بهره

۴۲. مثلاً رجوع شود به نزهة القلوب. پیشین و سیاحتنامه شاردن. جلد چهارم، پیشین.

۴۳. فریدون شایان، میری «تاریخ ایران باستان. ۱۳۵۱، ص ۱۲.

۴۴. مادنامه. پیشین، ص ۱۴۵ و نیز ص ۱۴۴، ۱۴۸.

۴۵. همان، ص ۱۴۴.

۴۶. نزهة القلوب. پیشین، ص ۷۹.

۴۷. همان.

۴۸. همان، ص ۶۵، ۸۲، ۸۳، ۹۸، ۱۷۸، ۱۸۲-۱۸۳، ۱۹۷، ۲۰۰.

۴۹. و. و. بارتولد، آبیاری در ترکستان، ۱۳۵۰، ص ۴۸، ۵۱، ۱۹۴.

می‌جسته‌اند.^{۵۰} شاردن به تفصیل از طرز کار آبکشی از چاه به وسیله نیروی حیوانی سخن گفته است.^{۵۱} در احیاء الملوك نیز آمده است که در سیستان در «بعضی محال چرخ بر سر چاه آب دایر ساخته‌اند و به شکل آسیای بادی تعبیه کرده‌اند که آسیا می‌گردد و آب از چاه بیرون می‌آید و زراعت می‌نمایند».^{۵۲} حمدالله مستوفی نیز به وجود چاه در اصفهان و قم، در پاره‌ای از نقاط فارس و قهستان و سلطانیه اشاره می‌کند.^{۵۳} به گفته وی در اصفهان آب چاه بطور کلی «در پنج و شش گزی بود».^{۵۴} در قم «آب چاهش در پانزده گزی بود و اندکی یشوری سایل بود».^{۵۵} و در سلطانیه «از دوسه گزی است تا یده گزی»^{۵۶} و در تبریز چاه سی‌گزی کمابیش باب رسد و در شام به گزی رسد و در ربم رشیدی از هفتاد گزی بگذرد».^{۵۷} در سراسر ترکستان نیز از آب چاه برای کشاورزی و مصرف شهرها استفاده می‌کرده‌اند.^{۵۸}

بهرگونه، در دشتهای رسوبی فلات ایران سطح آب زیرزمینی در طول سال تغییر می‌کند، اما به ندرت خشک می‌شود. سطح آب نیز کم و بیش در اصفهان، سواحل بحر خزر به سطح زمین نزدیک است، و از اینرو بسیاری از خانه‌ها و باغستانها از چاه استفاده می‌کنند.^{۵۹} گذشته از این، مردم ایران علل پیدایی چاههای آرتزین و طرز مهار کردن آن را می‌دانسته‌اند. اما کمتر از این امر استفاده می‌کرده‌اند. مثلاً، به گفته ابوبکر محمد بن الحاسب الکرجی:

«اگر اتفاق افتد که در ته چاهی منبعی نیرومند و پرمایه وجود داشته باشد و محل منبع از دهانه چاه بلندتر باشد، در چنین حالتی اگر برای جمع شدن آب همانطور که گفتیم عمل شود، آب از دهانه چاه بیرون می‌آید، و این امر نادر و کمیاب است. پس اگر چنین چاهی یافت شود و بیرون آمدن آب از دهانه ممکن باشد باید در ته چاه دیرامی با آجر و آهک بنا کنند و روی این دایره سنگی مانند سنگ آسیا که در وسط دارای سوراخی تنگ باشد، قرار دهند و روی سوراخ سنگ لوله‌ای سربی نصب کنند که ارتفاعش به اندازه گودی چاه باشد و اطراف لوله را با گل و آهک تا لب چاه پر و محکم کنند».^{۶۰}

۵۰. به گفته خوارزمی از شتر برای بالا کشیدن آب استفاده می‌کرده‌اند (مفاتیح العلوم). پیشین ص ۷۱.

۵۱. سیاحتنامه شاردن. جلد چهارم، پیشین، ص ۳۰۳-۳۰۴.

۵۲. احیاء الملوك. پیشین، ص ۱۳.

۵۳. نزهة القلوب. پیشین، ص ۵۳، ۶۰، ۷۴، ۱۵۰، ۱۷۷.

۵۴. همان، ص ۵۳.

۵۵. همان، ص ۷۴.

۵۶. همان، ص ۶۰.

۵۷. همان، ص ۸۷.

۵۸. آبیاری در ترکستان. پیشین، ص ۷۷، ۷۵، ۸۰، ۱۲۳، ۱۸۰ و ۲۰۶.

۵۹. Wulff، پیشین، ص ۲۵۸.

۶۰. ابوبکر محمد بن الحسن الحاسب الکرجی، استخراج آبیهای پنهانی، ۱۳۴۵، ص ۴۰.

در اغلب اوقات نیز ایرانیان به سبب کمبود آب سازاد آب باران را در آب انبارهای بزرگ و کوچک در صحرها یا دهات و شهرها ذخیره می کرده اند. مخازن آبگیر نیز در کنار کویرها، بیابانها، دشتهای خشک و گرم جنوب ایران بصورت سرپوشیده ای برای تأمین نیازهای کاروانها، دهات، قراء و غیره، ساخته می شده اند.

یکی از نمونه های اولیه این نوع مخازن در شهر اصطخر نزدیک تخت جمشید قرار دارد که ساختمان آن را به دوره آل بویه نسبت می دهند. حمدالله سستوفی نیز در نزهة القلوب به وجود این مخازن اشاره می کند. جان فرایر سیاح انگلیسی در سال ۱۶۷۲ میلادی که تحت تأثیر آب انبارهای شهرهای ایران واقع شده، ساختمان آنها را به ثروتمندان و حکومتیهای محلی نسبت می دهد.^{۶۱}

آبیاری بوسیله قنات — مهمترین شیوه آبیاری در بسیاری از نقاط فلات ایران قنات بوده است.^{۶۲} از آنجا که در بسیاری از نقاط ایران رودخانه ای وجود ندارد و تعداد رودخانه های دائمی بسیار اندک است، و آبکشی به وسیله چاههای معمولی نیز در همه نقاط نیاز کشاورزی را برآورده نمی ساخته است، مردم ایران حداقل در حدود سه هزار سال پیش به ابتکار نوین و تحسین انگیزی دست یافتند که به قنات یا کاریز مشهور است. بدین ترتیب که آنان باروش ساختمانی خاصی آبهای زیرزمینی را جمع آوری کرده، تحت قوه ثقل به سطح زمین می رسانیده اند. با این ابتکار فنی بی نظیر، مردم ایران از آب زیر زمینی مانند چشمه های طبیعی در تمام ایام سال استفاده کرده اند.

ظاهراً مردم برای حفر قنات از چشمه های طبیعی که آب سورد نیاز ساکنان اولیه فلات ایران را تأمین می کرده است، الهام گرفته اند. لیکن بدون شک نخستین قدم در راه حفر قنات مطالعه درباره وجود جریان آبهای زیرزمینی بوده است. کرجی که در حدود هزار سال پیش اصول و مبانی مربوط به جریان آبهای سطح الارضی را سورد مطالعه قرار داده، به شناخت درستی از علل جریان آب، یعنی سطح شیب دار و قوه جاذبه زمین، رسیده بود.^{۶۳}

بهرگونه، مردم ایران با آگاهی از وجود جریانهای آبهای زیرزمینی بفکر افتادند که بجای چاههای عمودی، چاههای افقی حفر کنند تا بدین ترتیب به منابع آبهای زیرزمینی راه یابند، و با ایجاد شیب سلایم آب را به خودی خود به سطح زمین رسانند. آنان از این طریق خود را از بکارگرفتن نیروی انسانی و حیوانی برای آبکشی آزاد ساختند و از آب قنات برای زراعت بهره برداری کردند.^{۶۴}

این اختراع مهم و بی نظیر بعدها از خاورمیانه به شمال آفریقا، اسپانیا و سیسیل در زمان

۶۱. Wulff, ص ۲۵۸-۲۵۹.

۶۲. رجوع شود به

Henri Goblet, «Dans L'ancien Iran: Les Techniques De L'eau et La Grande Histoire», *Annales E. S. C.*, No. 3, 1963, PP. 500- 20.

۶۳. استخراج آبهای پنهانی. پیشون، ص ۳-۳۷.

۶۴. آب و فن آبیاری در ایران. پیشون، ص ۱۴۴. برای مطالعه راجع به طرز ساختن، وسایل حفر،

لارویی و تعمیر قنات رجوع شود به همان، ص ۱۴۴-۱۶۵.

اسپراتوری روم انتقال پیدا کرد و مورد استفاده مردم مناطق دیگر قرار گرفت.^{۶۰} ایرانیان پیش از دوره هخامنشیان قنات را می‌شناخته و طرز استفاده از آن را می‌دانسته‌اند. مثلاً، می‌دانیم که سارگون دوم (۷۲۲-۷۰۵ پیش از میلاد) پادشاه آشور اسرار دست یافتن به آبهای زیرزمینی را در جنگی با قبایل اطراف دریاچه رضائیه فرا گرفته است. در عین حال، می‌دانیم که در زمان هخامنشیان یک درباردار ایرانی طرز ساختن قنات را برای نخستین بار به مصریان می‌آموزد.^{۶۱} پولی‌بی‌س سورخ یونانی نیز از قناتهای ایران در زمان هخامنشیان که توسط افراد خصوصی ساخته می‌شده‌اند، سخن گفته است.^{۶۲} در زمان اشکانیان نیز قنات وجود داشته است. مثلاً، می‌دانیم که اشک سوم اشکانی (۲۱۲-۲۰۵ پیش از میلاد) به‌هنگام عقب‌نشینی در مقابل نیروهای رومی قناتهای منطقه پارت را خراب می‌کند تا رومی‌ها گرفتار بی‌آبی گردند.^{۶۳} طبری نیز به «کهریزها و قنات» دوره ساسانی اشاره می‌کند، اما محل آنها را مشخص نمی‌سازد.^{۶۴} در سال ۷۲۸ میلادی نیز هاشم خلیفه عباسی باغی در نزدیکی بغداد برای خود برپا می‌کند که بوسیله قنات آبیاری می‌شده. خلیفه متوکل نیز قناتی برای محل مسکونی خود در سامره می‌سازد. ظاهراً متوکل برای ساختن این قنات از مقلدای ایرانی بهره جسته است.^{۶۵}

بسیاری از متون تاریخی مربوط به دوره اسلامی از وجود قنات در نقاط مختلف ایران سخن گفته‌اند، البته، قنات در مناطقی که کشاورزی به آب باران، رودخانه‌ها و چشمه‌های کوهستانی بستگی داشته است، وجود نداشته‌اند. از این روی، قنات در خوزستان، قسمتی از شمال غربی ایران، در پاره‌ای از نقاط کوهستانی غرب ایران و فارس، در شمال خراسان و مازندران کمتر وجود داشته است.^{۶۶}

قمی در تاریخ قم به قناتهای دوره ساسانی که در زمان او خراب شده بودند، اشاره می‌کند. به گفته وی اعراب کوفه که در قم ساکن بوده‌اند، بیش از بیست قنات می‌سازند.^{۶۷} ابن اثیر نیز از وجود قنات در کرمان به‌هنگام فتح آنجا توسط اعراب، سخن می‌راند.^{۶۸} به گفته اصطخری «سیرگان آبهای کهریز دارد و روستا آب از چاه بردارند.»^{۶۹} در قاین نیز «آب از کهریز

۶۵. برای آگاهی از قناتهای خاورمیانه و نزدیک، شمال آفریقا، آمریکای جنوبی و مرکزی،

اروپا و بویژه آلمان، رجوع شود به همان، ص ۱۶۷-۱۷۲.

۶۶. همان، ص ۱۶۵-۱۶۷ و Wulff، پیشین، ص ۲۴۹-۲۵۰.

۶۷. آبیاری در ترکستان، پیشین، ص ۶۵.

۶۸. Wulff، پیشین، ص ۲۴۹-۲۵۰.

۶۹. تاریخ الرسل والملوک، پیشین، ص ۱۷۸.

۷۰. Wulff، پیشین، ص ۲۵۱.

۷۱. ایران‌شهر، پیشین، ص ۱۵۷۶-۱۵۷۵.

۷۲. تاریخ قم، پیشین، ص ۴۰-۴۳.

۷۳. اخبار ایران، پیشین، ص ۳۰۷.

۷۴. ممالك و ممالك، پیشین، ص ۱۴۳.

خوردند»^{۷۶} و در طبس «آب کاریز دارند»^{۷۶} اصطخری نیز در مورد آب نیشابور چنین می‌گوید:

«[آبهای نیشابور] در زیر زمین می‌رود. چون از شهر بگذرد به صحرا افتد. و کاریزها هست کی در شهر پیدا گردد، در سراها و بوستانها می‌رود. و رودی بزرگ هست کی شهر و روستاها را آب دهد»^{۷۷}

قناتهای نیشابور را مالکان آن شهر برای آبیاری اسلاک خویش ساخته بودند.^{۷۸} این بلخی نیز از کاریزهای ابرقوه در کوره اصطخر، شق رودبال و شق میشانان، جهرم، شیراز و کازرون سخن می‌گوید.^{۷۹}

به گفته حمدالله مستوفی برای آبیاری زراعت و مصرف شهرها در اصفهان، قزوین، سلطانیه، زنجان، ساوه و آوه، ساوجبلاق، کاشان، جریادقان، فراهان، اسدآباد، یزد، اهر، بلوک بیات در عراق عرب، شیراز، ابرقوه و قمه در کوره اصطخر، جهرم، در کوره دارابجرد، کازرون در کوره شاپور، طبس، قاین و جناباد، نیشابور، اسفراین، بیهق، جوین، بادغیس، جام و جوزجان در خراسان، از قنات استفاده می‌شده است.^{۸۰}

ذکر این نکته نیز ضروری است که در تمامی دوره مورد مطالعه، دیوانی برای ساختن تعمیر و توزیع آب قنات وجود نداشته است، چرا که قنات، برخلاف نهرکشی، بند و سدسازی، به دستور و تحت نظارت اربابان محلی، توسط روستاییان ساخته می‌شده است. تنها در زمان طاهرذوالیمینین از قناتهای خراسان دعوت شد که کتابی درباره قوانین توزیع آب قنات بنویسند.^{۸۱} آبیاری بوسیله نهرکشی — در ایران از آب چشمه‌ها و رودخانه‌های بزرگ و کوچک به وسیله حفر نهرهای کوچک و بزرگ (کانال)، بهره می‌جستند. این شیوه آبیاری از روزگار باستان مورد استفاده قرار گرفته است. لیکن استفاده از این شیوه تنها در مسیر رودکارون، دجله و فرات، و در شرق ایران در مسیر رود هیرمند، و تا حدی حوزه هریرود و مرغاب نهرهای بزرگ و شبکه‌های وسیع آبیاری وجود داشته‌اند. در مسیر رودهای دیگر فلات ایران، در سواحل بحر خزر، ساوازانهر و اصفهان نهرهای ساده و کوچک مورد بهره‌برداری قرار می‌گرفته‌اند.^{۸۲} مردم در ساختن نهرهای آبیاری دقت بسیار مبذول می‌داشته‌اند، و اگر مجرای آب سست و آبکش بوده، کف نهرها را آجر فرش می‌کرده‌اند، و ملات یا آهک آب‌بند بکار می‌برده‌اند. برای

۷۵. همان، ص ۲۱۵.

۷۶. همان، ص ۲۱۶.

۷۷. همان، ص ۲۰۴-۲۰۵.

۷۸. Bosworth، پیشین، ص ۱۵۷.

۷۹. فادسانه، پیشین، ص ۱۴۷، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۹۸.

۸۰. نزهةالقلوب، پیشین، ص ۴۱، ۵۵، ۶۰، ۶۳، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۸۱، ۸۳، ۹۵.

۸۱. ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۷۵، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۱.

۸۱. کردیزی، زمین‌الخیال، ص ۱۳۷.

۸۲. کشاورزی و مناسبات ادبی در ایران عهدمنول. جلسه اول، پیشین، ص ۲۰۵-۲۰۹ و

Bukhara، پیشین، ص ۳۱-۳۲.

کوبیدن قشر خاک رس در کف نهرها نیز از چار پایان استفاد می کرده‌اند.^{۸۳} یکی از نهرهای بزرگ ایران نهر تیران در نزدیک شهر گرگر متفرع از رود دجله بوده که بسوی جنوب شرقی روان می‌شده و زمینهای جنوب غربی خوزستان را از طریق جویهای بسیار که از آن جدا می‌شده، آبیاری می‌کرده است. این شبکه سرانجام در شمال خرمشهر کنونی به دجله می‌ریخته است. کانال شاور نیز در نزدیکی شهر کرخ شاپور از رود کرخ جدا می‌شده است و از شوش می‌گذشته. از رود دز نیز چندین نهر در دوطرف آن جدا می‌شده است. آب این رود از طریق این نهرها کشتزارهای پیرامون شهر جندی‌شاپور را آبیاری می‌کرده است. از کارون نیز چندین کانال منشعب می‌شده، از جمله کانال مشرکان در شوشتر، کانال داریون که طول آن چهل کیلومتر بوده است. ظاهراً ساختمان اولیه این شبکه آبیاری در زمان هخامنشیان آغاز شده، سپس در عهد ساسانیان که بند شادروان بر پایه‌های قدیمی ساخته می‌شود، شبکه‌های آبیاری وسیعتر می‌گردند.^{۸۴}

مطالعات باستانشناسی که در دیاله سفلی در جنوب عراق انجام گرفته‌اند، نشان می‌دهند که در دوره هخامنشیان آبیاری در این منطقه بصورت ساده‌ای انجام می‌گرفته است و نهرهای کوچکی که توسط مردم محلی ساخته می‌شده‌اند، نیازهای کشاورزی را تأمین می‌کرده‌اند. لکن در دوره سلوکیان و اشکانیان جمعیت این ناحیه افزایش می‌یابد و آبکشی توسط چارپایان در مسیر دجله آب مورد نیاز اطراف رود را تأمین می‌کرده. به هر گوله، افزایش جمعیت منجر به افزایش سطح زیرکشت گردید، و این امر به توبه خود گسترش شبکه‌های آبیاری را ایجاب کرد. اما این کار در بسیاری از موارد تنها با وسیعتر کردن نهرهای موجود انجام گرفت. تنها در زمان ساسانیان نقش دولت مرکزی در زمینه آبیاری در این منطقه که مرکز حکومت نیز بود، افزایش یافت. از این روی، کانال نهروان در قرن ششم میلادی ساخته شد. در واقع، در زمان ساسانیان منطقه دیاله که پایتخت نیز در آن واقع شده بود، به مرکز امپراتوری ساسانی مبدل گردید. البته، پس از سقوط ساسانیان این منطقه به سبب عدم نگهداری و تعمیر کانالها، اهمیت سابق خود را از دست داد.^{۸۵} در اوایل دوره اعراب نیز نهرهای کوچکی در این منطقه ساخته شدند، اما دیگر از نهرهای بزرگ خبری نبود.^{۸۶}

نهر نسبتاً بزرگ نیز از هریرود منشعب می‌شده‌اند و مزارع بسیاری از نقاط پیرامون رود را مشروب می‌ساخته‌اند.^{۸۷} در ترکستان نیز نهرهای بزرگی از شمال زرافشان منشعب می‌شده‌اند و از میان آنها نهر شاپور-سکام شایان توجه بوده است. ظاهراً این نهرها را یکی

۸۳. استخراج آبهای پنهانی. پیشین، ص ۶۰-۶۲.

۸۴. آب و فن آبیاری در ایران باستان. پیشین، ص ۱۹۱-۲۰۱، ۲۸۲-۲۸۵.

۸۵. *Land Behind Baghdad*. پیشین، ص ۵۸-۸۹، ۱۱۳.

۸۶. Baladhuri، پیشین، جلد اول، ص ۳۴۲ Baladhuri پیشین جلد دوم، ص ۷۷-۹۸. نهرهای بزرگ خوزستان و دیاله را می‌توان با پله‌سای آب رسانی عظیم رومیان مقایسه کرد.

(J. D. Bernal, *Science in History*, Vol. I, 1969, PP. 227-8)

۸۷. کشاورزی و مناسبات ادبی در ایران عهد مغول. جلد اول، پیشین، ص ۲۰۴-۲۰۵.

از شاهزادگان ساسانی به نام شاهپور احداث کرده است.^{۸۸}

بقیه نهرهای ایران کوچک بوده‌اند و توسط افراد محلی ساخته می‌شده‌اند. مثلاً، در قرن چهارم هجری قمری بیست نهر از رودخانه قم منشعب می‌شده است که ناحیه قم را آبیاری می‌کرده.^{۸۹} گزارشی نیز که در تاریخ ۱۲۹۶ ه.ق. نوشته شده است، تعداد این نهرها را ده نهر می‌آورد که نه تا از این نهرها متعلق به افراد خصوصی و بقیه خالصه بود است.^{۹۰}

ابن بلخی، اصطخری و حمدالله مستوفی نیز از نهرهای کوچکی که از رودخانه‌ها و چشمه‌ها منشعب می‌شده‌اند، سخن گفته‌اند. مثلاً، به گفته حمدالله مستوفی نهرهای کوچک و منشعب از رودخانه‌ها در بسیاری از نقاط ایران مزارع را آبیاری می‌کرده‌اند. این نقاط عبارت بودند از: اشکور، دیلمان، خرکان، خستجان، زنجان، ساوه، آوه، سجاس و سهرورد، قم، کاشان، جربادقان، کرج و گرم‌رود، همدان، خلخان، اوجان‌طسوج، مشکین، سلماس، سراج، در تمامی لرستان و کردستان، در غالب نقاط خوزستان، بسیاری از نقاط کوره اردشیر، اصطخر، شاهپور و قباد در فارس، سیستان، نیشابور، کلات و جرم، سران، هرات و ربیع آن، ربیع سرو، قوسی و طبرستان.^{۹۱}

بندها و سدها — بر خلاف فن قنات سازی، انگار ذخیره کردن آب با احداث بندهای کوچک و سدهای بزرگ تنها به مردم ایران تعلق نداشته، بسیاری از کشورهای متمدن عهد باستان از اینگونه مؤسسات آبی بهره‌برده‌اند. نخستین سد مهم در تاریخ در حدود سال ۲۹۰۰ پیش از میلاد به روی رود نیل بسته شده. پس از آن بتدریج تا قرن هیجدهم میلادی در خاور میانه، هند، چین، اروپا، آمریکای شمالی و مرکزی سدهای مهمی بر رودخانه‌های بزرگ بسته شده‌اند. از میان چهل و چهار سد تاریخی جهان تا قرن هیجدهم میلادی، سه سد شادروان (قرن سوم میلادی) کبار و ساوه (قرن چهاردهم هجری قمری) در ایران وجود داشته‌اند، و نه سد در اروپا برپا شده‌اند. نخستین سد مهم اروپا در قرن اول میلادی در اسپانیا ساخته شده. گذشته از این، روسیه در شمال آفریقا، آسیای صغیر و بیزانس چهار سد مهم تاریخ را ساخته‌اند. دو سد مهم جهان نیز در قرنهای سوم پیش از میلاد و شانزدهم میلادی ساخته شده‌اند. دوسد بزرگ جهان نیز در حدود سالهای ۱۶۲ میلادی و ۱۲۸ میلادی در ژاپن برپا شده‌اند.^{۹۲}

به هرگونه، مردم سرزمین قلات ایران برای ذخیره کردن سازاد آب در بهار از آب رودخانه‌ها که یا در تمام سال آب ندارند و یا دارای آب دهی متوسطی هستند، بهره‌برده‌اند. بندها صرفاً برای بالا آوردن سطح آب، رودخانه به منظور سوار شدن آب به سواحل چپ و راست ساخته شده‌اند. مثلاً، مؤسسات آبیاری دوره ساسانیان غالباً از این نوع بوده‌اند. لیکن هدف از احداث سد ذخیره آب بوده است. در اینگونه مؤسسات آبیاری بستر رودخانه را که عبارت از

۸۸. آبیاری در ترکستان. پیشین، ص ۱۶۳.

۸۹. تاریخ قم. پیشین، ص ۴۸-۴۹.

۹۰. مالک‌الذراع در ایران. پیشین، ص ۳۸۷.

۹۱. نزهة القلوب. پیشین، ص ۵۵، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۹۱.

۹۲. ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۷، ۹۹، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۶۶، ۱۷۴، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۳، ۳۰۰.

۲۰۱.

۹۲. آب و فن آبیاری در ایران باستان. پیشین، ۲۲۳-۲۲۷.

دوره باشد تا ارتفاع معینی مسدود می‌سازند.

ظاهراً در دوره هخامنشیان یک سد در سرچشمه دجله واقع در سوریه احداث گردیده است، و چند بند و پل بند نیز در زمان داریوش اول بر روی رودخانه کر بسته شده است که شهر بزرگی نیز از پشت یکی از این بندها منشعب می‌شده. بند بهمن در فارس نیز احتمالاً در دوره هخامنشیان احداث شده است. احتمالاً، در این دوره بندهایی نیز در خوزستان پناشده که یا از بین رفته و یا توسط پادشاهان ساسانی تعمیر شده و در تاریخ به نام آنان به ثبت رسیده است.

در دوره ساسانیان نیز چندین بند و پل بند در جنوب ایران بنا شده‌اند. مهم‌ترین این بندها بند شادروان شوشتر است. این بند در زمان شاپور اول توسط اسیران رومی ساخته شده. بسیاری از بندهای این دوره چند منظور را برآورده می‌ساخته‌اند. از آنها برای مشروب ساختن زمینهای دوطرف رودخانه، عبور از رودخانه و بهره‌برداری از نیروی آب برای چرخاندن سنگهای آسیا استفاده می‌شده است. ظاهراً بسیاری از این بندها نیز بر روی پایه‌های قدیمی بنا می‌شده‌اند.

در دوره ساسانیان شرایط ضروری برای ایجاد چند پل بر روی سه رودخانه مهم دشت خوزستان احساس می‌شده. دو مرکز مهم حکومتی در این دوره، پاسارگاد و تیسفون بوده است. شاهراهی که این دو مرکز را به یکدیگر متصل می‌ساخت از بختیاری، رامهرمز، شوشتر، دزفول و پای پل گذشته، پس از عبور از کوه حمزین در نزدیکی بلوک بیات وارد دجله می‌شده است. از این روی، فرمان شاپور اول پلی بر روی رودخانه کارون در شوشتر، بر روی دز در دزفول و بر روی کرخه در پای پل احداث گردید، بدین ترتیب شاهراه مهم سیاسی و اقتصادی آن دوره تکمیل گردید.^{۹۳}

در دوره ساسانیان تا آنجا که مطالعات انجام شده نشان می‌دهند، نوزده بند بزرگ و کوچک ساخته شده‌اند که به جز چند بند که در جزایر خلیج فارس مانند قشم، احداث شده‌اند، بقیه بر روی کارون بنا گردیده‌اند.^{۹۴} بنابراین، در این دوره دولت مرکزی در مرکز حکومت امپراتوری، یعنی محله سواد و خوزستان، تأسیسات آبیاری متمرکزی ایجاد کرده بود. لیکن منشاء به قدرت رسیدن ساسانیان از هیچ روی رابطه‌ای با مؤسسات آبیاری متمرکز نداشته است. در این دوره پدیده‌های نوین اقتصادی تولید را گسترش دادند، پیشه‌های نو پدید آمدند و تعداد کسانی که به کار صنعت دستی و کشاورزی می‌پرداختند، افزایش یافت. این امر به گسترش شهرها و توسعه پیشه و حرف و بازرگانی کمک کرد. در نتیجه، ضرورت افزایش سطح زیرکشت، و بنابر این احداث بندهای جدید و نهرکشی، احساس گردید. از این روی، تنها پس از به حکومت رسیدن ساسانیان، و یا دیگر حکومت‌های پیش و پس از آنان، بوده است که این مؤسسات گسترش یافته‌اند و احداث شده‌اند.

در دوره تسلط اعراب تازان تأسیس حکومت‌های مستقل محلی، بند و سدی در ایران احداث نشده‌اند، و پاره‌ای از بندها و نیز بر اثر عدم مراقبت و تعمیر، و نیز طغیان آب، می‌شکنند

۹۳. همان، ص ۱۸۶-۲۰۳.

۹۴. همان، ص ۲۲۸-۲۲۹.

و یا بتدریج از کارآیی آنها کاسته می‌گردد.^{۹۰}

در زمان عزنویان پل بند طوس و سد شش طراز در کاشمر احداث شدند. و در دوره آل بویه هفت بند بر روی رودخانه کُرد فارس احداث گردید که مهم‌ترین آنها بندامیر بود. بند امیر که بر پایه‌های قدیمی ساخته شد، در زمان عضدالدوله دیلمی احداث گردید و دهات پیرامونش را از طریق نهرهای منشعب‌شده از رود، آبیاری می‌کرد.^{۹۱} ابن بلخی دربارهٔ رود کر و بندهای آن چنین می‌نویسد:

«منبع [رود کر] از نواحی کلار است و رودی عاصی است کی هیچ جای را آب ندهد الا جایها کی بند کرده‌اند تا آب در نیافته است ویر نواحی افتاده و بندها کی برین رود کر ساخته‌اند اینست: بند را مجرد. از قدیم باز بودست و نواحی قریه را مجرد آب از آن می‌خورد و ویران شده بود، پس اتابک چاولی آنرا عمارت کرد و فخرستان نام نهاد. بند عضدی هم آنست کی در جهان مانند آن نیست و صفتش آنست کی این نواحی کربال پیش ازین بند صحرا بود بی آب و عضدالدوله تقدیر کرد کی چون این بند می‌ساخت آب رود کر بر آن صحرا عظیم میگرفت. پس مقدار آن را و صانعانرا بیاورد و مالهای بسیار بذل کرد تا مصرتهای آب بساختند از چپ و راست رود کرد. پس شادروانی عظیم کرد از سنگ و [ساروج] در پیش و پس بند و آنکه این بند بر آورد از معجون [ساروج] و ریگ ریزه چنانکه آهن بر آن کار نکند و هرگز آنرا خللی نرسد و نواحی سر بند چندانست کی دوسوار بر آن بروند و آب در نیافته شد و جویها ساخته‌اند بر آن و جمله نواحی کربال بالائین آب ازین بند مییابد و بند قصار بر کربال زیرین ساخته‌اند و مختل شده بود و اتابک چاولی عمارت آن کرد و این رود کر در بحیره بختگان میافتد.»^{۹۲}

در دوره مغول مؤسسات کوچک آبیاری ایران در سطح وسیعی ویران شدند، و تنها در دوره ایلخانان که تا اندازه‌ای کوشش برای احیای این مؤسسات بعمل آمد، سه سد بزرگ در ایران احداث شدند. این سدها شامل سد ساوه، سد کبار در قم و سد طبرس می‌باشند.^{۹۳} در نیمه دوم قرن هفتم و اوایل قرن هشتم در سیستان نیز «از هیرمند بندها بسته، آب شرقی شهر بردند... و از هیرمند جوی بزرگی جدا کردند.»^{۹۴}

در دوره صفویه، بویژه در زمان شاه‌عباس اول و دوم، که اقتصاد ایران از اعتلایی نسبی برخوردار گردید، بندها و سدهایی در نقاط مختلف احداث گردیدند. سد قهرود در کاشان و بند اشرف در بهشهر در زمان شاه‌عباس اول بنا شدند. سد اخلمد و سد فریمان در نزدیکی مشهد و پل بند خواجه در اصفهان نیز در عهد شاه‌عباس دوم احداث شدند. گذشته از این، سد قصر، سد سلامی در نزدیکی خواف، سد گلستان، طرق، کلات و کزیت در اطراف مشهد و

۹۵. دنیت، پیشین، ص ۵۳.

۹۶. آب و فن آبیاری در ایران باستان. پیشین، ص ۲۲۹-۲۳۰.

۹۷. فادسنامه. پیشین، ۲۰۸-۲۱۳.

۹۸. آب و فن آبیاری در ایران. پیشین، ص ۲۳۰.

۹۹. احیاء الملوک. پیشین، ص ۸۴.

سد قزوین نیز از سدهای دوره صفویه‌اند. بدیهی است که این سدها در افزایش اراضی زیر کشت و رونق کشاورزی این دوره مؤثر بوده‌اند.^{۱۰۰}

مالکیت و نظارت بر شبکه‌های آبیاری

از آنجا که سهم‌ترین مؤسسه آبیاری در ایران قنات و نهرکشیهای ساده از چشمه‌های کوهستانی و رودهای کوچک بوده است، مالکیت آنها غالباً در دست افراد خصوصی یا فئودالهای محلی قرار داشته است. اکثر این تأسیسات نیز از هیچ روی نیاز به مداخله دولت نداشته‌اند و توسط روستاییان احداث می‌شده‌اند. تنها در مورد آبیاری به‌وسیله بندها، نهرهای بزرگ و سدهاست که ساختمان و نظارت بر شبکه‌های آبیاری در دست دولت بوده است. در پاره‌ای از نواحی نیز که قنات در اراضی دیوانی بنا می‌شده است، مالکیت آن در اختیار دیوان بوده. لیکن مالکیت دیوانی تنها در دوره اعراب بوجود آمد و آن نیز هیچگاه نوع غالب مالکیت در ایران نبوده است.

بهرگونه، می‌دانیم که در دوره هخامنشیان چندین نهر آبیاری در بابل در مالکیت شاهان ایران بوده است و آنان آب نهرها را به مالکان اطراف می‌فروخته‌اند و مباشرانشان آب بها را از مالکان اراضی دریافت می‌داشته‌اند. در نواحی نیپور، آسیای مرکزی و سوریه نیز نهرهای شاهی وجود داشته‌اند که در مالکیت شاهان هخامنشی بوده‌اند. در نیپور یکی از خانواده‌های درباری آب نهرها را در اجاره خود داشته است و آب آن را به مالکان اراضی اطراف می‌فروخته.^{۱۰۱} در دوره ساسانیان که اطلاعات ما راجع به حقوق مالکیت بیشتر است، می‌دانیم که مالکیت خصوصی زمین و آب کاملاً به رسمیت شناخته می‌شده است. مثلاً، در کتاب حقوقی ساسانیان، یعنی مائیکان هزار دادستان، اختصاص داده شده. از آنجا که آب نهرها و قناتها اراضی گوناگونی را مشروب می‌ساخته‌اند، بروز اختلاف میان مالکان اراضی اجتناب ناپذیر بوده است. از اینرو، قوانین حقوقی برای حل این اختلافات وضع شده‌اند. مثلاً، در کتاب مائیکان... در یک مورد اشاره به ملکی می‌رود که مالکیت زمین و آب به طور مساوی بین دو نفر تقسیم شده است.^{۱۰۲}

به‌گفته بلادزی در دوره اسویان و عباسیان اغلب نهرهای اسلامک ناحیه دجله در مالکیت زمیندارانی بوده است که این اراضی را به این شرط که در آنها زراعت کنند، به‌بست آورده بودند. ظاهراً صاحبان این اراضی در دوره عباسیان خود را به‌التجاء خانواده عباسیان در می‌آوردند و با از دست دادن مالکیت اراضی، مالکیت این نهرها نیز در دست خلفا و خانواده سلطنتی قرار می‌گیرد.^{۱۰۳} در همان ناحیه نهرهای کوچکی نیز وجود داشته‌اند که بنا به

۱۰۰. آب و دفن آبیاری در ایران باستان. پیشین، ص ۲۳۰-۲۳۱.

۱۰۱. *Ancient Mesopotamia* پیشین، ص ۳۰۷.

۱۰۲. Bogdanov، پیشین، 30. NO، ص ۵۹-۶۱.

۱۰۳. Baladhuri، پیشین، جلد دوم ص ۸۷-۸۹، ۹۱-۹۸۹۳.

تقاضای مالکان اراضی توسط حکام محلی کنده شده بودند. ۱۰۴ پاره‌ای از این نهرها نیز در زمینهای حفر شده بودند که بعدها به بزرگان عرب واگذار شدند، و بدین ترتیب، مالکیت زمین و نهرها در اختیار آنان قرار گرفت. در مواردی نیز که حکام محلی نهرهایی احداث می‌کردند، مسؤولیت نگهداری و تعمیر آنها با مالکان مجاور نهرها بوده است و نه حکومت. ۱۰۵

همراه با گسترش مالکیت مشروطه‌زین، یعنی اقطاع، حق استفاده، نظارت، و در مورد اقطاع التملیک مالکیت آب اراضی به مقطعان واگذار گردید. به گفته قمی در قم عده‌ای از مالکان نهرهایی در اراضی خویش ساخته بوده‌اند و قسمتی از مازاد آب را به مالکان دیگر می‌فروخته‌اند. آب بیست نهر منشعب از رود قم نیز به سهمهایی موسوم به سسته تقسیم می‌شده است، و توزیع آن تحت نظارت دیوان بوده. پس از آن که دیالنه بر آن ناحیه مسلط شدند، این اراضی به اقطاع تبدیل شدند و آب این ناحیه از نظارت «دیوان آب» خارج گردید. ۱۰۶

در اسناد مربوط به سیورغالها و اقطاعهای سوروثی نیز مالکیت آب قناتهای قدیم و جدید به صاحبان سیورغال و مقطعان واگذار می‌شده است، و در واقع بین قرنهای پنجم و نهم هجری قمری دیگر در ایران به وجود دیوان آب اشاره نمی‌شود.

در دوره ایلخانان اقطاعهای لشکری شامل آب و زمین می‌شده‌اند. ۱۰۷ و در واقع، در اقطاع التملیک زمین و آب «سلک طلق» مقطعان می‌شده است. مثلاً، در فرمانی راجع به اقطاع التملیک در زمان رستم آق‌قویونلو چنین می‌آید:

«همگی و تمامی ثلثان مشاع از جمیع موضع اندوان... و همگی و تمامی موضع فیروزآباد... با سایر توابع و لواحق و مزارع و مضافات و منسوبات از صحاری و اراضی وجداول و قنات و انهار و آبار عاسرا و غاسرا به طریق شرعی اقطاع التملیکی اعلی جناب... فرسود.» ۱۰۸

در فرمان مورخ ۱۱۲۰ ه.ق. مربوط به عهد شاه سلطان حسین نیز مالیات و عوارض دیوانی قناتهای قدیمی و هر قنات جدید دیگری که اسکان داشت در محل احداث شود، بعنوان سیورغال سوروثی به موسی بیگ قوللر آقاسی واگذار می‌گردد. ۱۰۹

قناتهای اراضی اینجوی ایلخانان و خانواده ایشان نیز که غالباً آبی بوده‌اند، در مالکیت ایلخانان بوده است. ۱۱۰ مالکیت قناتها و نهرهای کوچک در اراضی ملکی در دست مالکان

۱۰۴. همان، ص ۷۷-۹۷ و همان، جلد اول، ص ۴۳۲-۴۳۳.

۱۰۵. Lokkegaard، پیشین، ص ۱۶۱.

۱۰۶. تاریخ قم، پیشین، ص ۲۳-۵۳. خوارزمی دیوان آب را دیوان‌الماء می‌خواند. به گفته وی «در شهر مرو رسم چنین است که در این دفتر مقدار آب هر مالکی ثبت می‌شود و قیمت خرید و فروش آب تعیین می‌گردد» (مفاتیح‌العلوم، پیشین، ص ۶۹).

پیش از اسلام این دیوان به نام کسب‌زود مشهور بوده. به قول خوارزمی «کسب‌زود» دیوانی است که خراج تمام کسانی که مالک آب هستند در آن ثبت می‌شود (همان).

۱۰۷. جامع‌التواریخ، پیشین، ص ۱۷۰۲-۱۰۷۳.

۱۰۸. فرمانهای ترکمانان قراویونلو و آق‌قویونلو، پیشین، ص ۱۳۳-۱۳۴.

۱۰۹. مالک‌الدواع در ایران، پیشین، ص ۲۳۰.

۱۱۰. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، جلد دوم، پیشین، ص ۱۸-۱۹.

این اراضی بوده است، و خود آنها بر توزیع آب آنها نظارت داشته‌اند.^{۱۱۱} اگرچه در پاره‌ای از موارد مالکیت آب و زمین از یکدیگر جدا بوده‌اند، لیکن مالکیت آنها در هر صورت خصوصی بوده است. در بعضی از نواحی نیز که زمین بر اساس سزارعه کشت می‌شده است، زمینهایی که از آب قنات مشروب می‌شده‌اند، سهم معینی از آب را در اختیار داشته‌اند.^{۱۱۲}

وصاف قناتهای شیراز را خصوصی می‌خواند،^{۱۱۳} و به‌گفته حمداالله مستوفی در اطراف تبریز «نهند و چند کاریز که ارباب ثروت اخراج کرده‌اند در آن باغات صرف می‌شود و هنوز کافی نیست و آب این کاریزها و رود همه ملک است الا کاریز زاهد بدروازه ری و کاریز زعفرانی بدروازه ناریسان».^{۱۱۴}

البته، در سوادری که از آب سدها، نهرها و رودهای مهم برای آبیاری استفاده می‌شده است، دولت بر توزیع آب نظارت داشته و این مؤسسات در مالکیت دولت بوده‌اند. در این موارد عواید بسیاری نیز نصیب خزانه می‌شده است.^{۱۱۵}

بهرگونه، مؤسسات آبیاری معمولاً توسط روستاییان ساخته می‌شده‌اند، و لارویی، تنقیه و تعمیر آنها نیز به‌عهده روستاییان بوده است. البته، تخصصی در این زمینه وجود داشته است، اما توده وسیع سازندگان این مؤسسات را روستاییان تشکیل می‌داده‌اند که از طریق کار اجباری بکار واداشته می‌شده‌اند.^{۱۱۶} مثلاً، می‌دانیم که رشیدالدین فضل‌الله برای حفر نهر بزرگی در عراق برای آبیاری املاک شخصی خود از کار اجباری دوهزار روستایی که مزد روزانه به‌ایشان پرداخت می‌شده، بهره‌جسته است. در املاک شیخ احرار نیز از کار اجباری سه‌هزار روستایی برای تنقیه کاریزها و نهرها استفاده می‌شده است.^{۱۱۷}

با این ترتیب، می‌توان به این نتیجه‌گیری رسید که آبیاری متمرکز در فلات ایران تنها به‌نقاط خاصی، و آن نیز در دوره‌های معینی، محدود می‌شده است.

قنات و آب چشمه‌ها و نهرهای متفرع از رودهای کوچک عمومی‌ترین وسیله آبیاری در ایران بوده‌اند. مالکیت قنات غالباً خصوصی بوده است، و احداث تعمیر و توزیع آب آن نیازی به یک قشر دیوانسالار متخصص نداشته است.^{۱۱۸}

۱۱۱. قادریخ قم، ص ۳۱-۴۷، Bosworth، پیشین، ص ۱۵۷ و مالک‌وزارح در ایران، پیشین، ص ۳۹۷.

۱۱۲. همان.

۱۱۳. تحریر قادریخ و صاف، پیشین، ص ۹۵.

۱۱۴. نزهة القلوب، پیشین، ص ۸۷.

۱۱۵. اطلاعات مسا در این زمینه بیشتر مربوط به دوره صفویه است. مثلاً رجوع شود به سیاحتنامه شاددن، جلد چهارم، پیشین، ص ۳۰۵ و همان، جلد هشتم، ص ۱۲۸۱ کمپفر، پیشین، ص ۱۱۷ و ۱۸۸-۱۸۷ و نیز تذکرة الملوك، پیشین، ص ۵۰.

۱۱۶. مالک و زاداد در ایران، پیشین، ص ۵۷۵-۵۸۰.

۱۱۷. کشاورزی و منابع ارضی در ایران عهد مغول، جلد اول، پیشین، ص ۲۰۸، ۲۱۶-۲۱۷.

۱۱۸. همان، ص ۲۱۶-۲۱۷. مثلاً رجوع شود به مقالة اسپونسر (B. Spooner) راجع به آبیاری

در فلات ایران در *Irrigation's Impact on Society*، پیشین، ص ۵۵-۴۳.

نوسعه و تکامل شهرها و نقش اقتصادی آنها

بر طبق نظر طرفداران مفهوم «شیوه تولید آسیایی» یکی از خصایص این نظام تولیدی پدید آمدن شهرهای «مصرف کننده» است. چنین گفته می‌شود که شهرهای آسیا تحت تسلط حاکمان و مأموران دولتی که سازاد تولید را در این شهرها مصرف می‌کنند، بوده‌اند. در نتیجه، آنچه در این شهرها، و نیز روستاها، تولید می‌شود، ارزش استفاده است و نه ارزش مبادله. گذشته از این، رابطه متقابلی بین شهر و روستا از نظر مبادله کالا وجود ندارد. بلکه در جوامع «آسیایی» کالاها مستقیماً از واحدهای کشاورزی و صنعتی به طرف حکومت مرکزی در حرکتند. برای بررسی صحت چنین حکمی بررسی تکامل شهرها و نقش اقتصادی آنها ضروری است.

پیش از این در فصل مربوط به تکامل نیروهای عامل در تولید شهرها، درباره رشد تولیدات کالایی ساده و تکامل شهرنشینی سخن رفته است. از ایفرو، در اینجا بصورتی خلاصه پویش عمومی تحول شهرنشینی و تولید کالایی ساده را از نو بیان می‌کنیم.

یکی از مهمترین پدیده‌هایی که در غرب امپراتوری سلوکیان و اشکانیان، یعنی در بخشی از امپراتوری که برده‌داری رواج داشته است، رخ نموده تکامل و ظهور شهرهاست. در دوره سلوکیان تعدادی شهر خود مختار در بابل، نیپور، اور^{۱۱۹}، اریدو^{۱۲۰}، انطاکیه، پرسیس^{۱۲۱}، نهاوند و شوش پدید می‌آیند. حکومت این شهرهای خودمختار در دست شورای شهروندان بوده است.^{۱۲۲} شاهان سلوکی و اشکانی در این شهر نظرات و فرمانهای خود را به وسیله مأموران سلطنتی مستقر در شهرها به شورای شهروندان ابلاغ می‌کرده‌اند^{۱۲۳}. شالوده اقتصادی این شهرها برده‌داری بوده است. شهرها اراضی وسیعی در اختیار داشته‌اند که بر روی آنها برده و رعیت کار می‌کرده‌اند. حکومت مرکزی نیز از دخالت در امر مالکیت شهروندان برده‌دار ناتوان بود. در عوض، این شهرها قدرت حکومت مرکزی را با پرداخت مالیات به خزانه سلطنتی سلوکیان افزایش می‌دادند.^{۱۲۴} درپاره‌ای از موارد نیز امتیازهای خود مختار به کلنی‌های نظامی، یعنی کاتوئیکیا، اعطاء می‌گردید. این کلنی‌ها بر روی اراضی سلطنتی مستقر می‌گشتند و افراد آن موظف به انجام خدمت نظامی بودند. بعضی از کلنی‌های نظامی نیز که از لحاظ

119. Ur

120. Eridu

121. Persis

۱۲۲. البته، در زمان هخامنشیان نیز چند شهر مستقل که از امتیازات سیاسی برخوردار بوده‌اند، وجود داشته‌اند. در واقع، این شهرها مسئله سیاسی حادی نیز برای حکومت مرکزی پیش آورده بودند. از این روی، شاهان هخامنشی همواره در مورد اعطای امتیاز به شهرهای مستقل و عدم اعطای امتیاز به شهرها تردید داشته‌اند و واگذاری امتیاز را مغایر باثبات امپراتوری می‌دانسته‌اند. مثلاً می‌دانیم که هخامنشیان پس از احیای مجدد اورشلیم، به این شهر

خودمختاری اعطاء کردند. I. M. Diakonov, «Main Features Of The Economy

In The Monarchies Of Ancient Western Asia» *Third International Conference Of Economic History*, 1965, P. 31.

۱۲۳. اشکانیان، پیشین، ص ۶۶-۶۸.

۱۲۴. Lukonin, پیشین، ص ۱۸-۲۰.

اقتصادی در شرایط مساعدی قرار داشتند، رسماً بصورت دولت-شهر درمی آمدند. مثلاً، دورا-اوروپوس در ابتداء یک کلنی بوده که به شهر تبدیل می گردید.^{۱۲۰}

در دوره اشکانیان نیز تعداد دولت-شهرها افزایش یافت، و شهرهایی از قبیل فرااسپا^{۱۲۱} و ولوگزیا^{۱۲۲} ساخته شدند. البته، سازمان داخلی شهرهای این دوره، به جز شهرنسا، برما آشکار نیست. ظاهراً دولت-شهرهای قدیم در این دوره سازمان داخلی و خودسختاری خود را حفظ می کنند. حفريات دورا-اوروپوس نشان داده که این شهر در دوره اشکانیان نیز نقش مهمی در بازرگانی با غرب ایفاء می کرده است. با گذشت زمان نیز نفوذ نمایندگان شاهان اشکانی در امور داخلی شهرهای خودسختار افزایش می یابد، اما کامل نمی گردد.^{۱۲۳} در واقع، دخالت شاهان در امور داخلی شهرها در اواخر دوره اشکانیان و اوایل دوره ساسانیان هنگامی گسترش یافت که شالوده اقتصادی این شهرها، یعنی برده داری، روبه انحطاط گذاشته بود. با اینهمه، برخی از این شهرها، مانند شوش، تا قرن چهارم میلادی استقلال خود را حفظ کردند. سرانجام، تلاشی برده داری در غرب ایران باعث بوجود آمدن شهرهای جدیدی شد. بسیاری از شهرهای جدید این دوره که به «شهرهای شاهی» معروف بودند، در اراضی سلطنتی بنا شدند، و در واقع تکیه گاههای حکومت ساسانیان بر متصرفات سلکی بزرگ آنها بودند. اما از آنجا که بازرگانی بین المللی در این دوره رونق داشت، به رغم گرایش به روستائیشینی در نزد مالکان بزرگ، شهرنشینی، بویژه در قرن ششم میلادی، گسترش یافت. در عین حال، شهرهای قدیمی بین الهنرین و نواحی غربی ایران همچنان موقعیت بازرگانی خود را حفظ کردند. رونق بازرگانی و صنعت پیشه وری، همچنین گسترش راههای مبادلات بازرگانی موجب رونق شهرهای قدیمی و جدید شدند، و حرفه های گوناگون در شهرها پدید آمدند. روابط ارضی جدید نیز بتدریج در این دوره مستقر گردیدند. بسیاری از مالکان در روستاها مقیم شدند، و قسمتی از بهره مالکانه را به خرید کالاها شهری مانند ظروف فلزی، پارچه های ابریشمی و غیره، اختصاص می دادند. قسمتی از اسبازاد کشاورزی روستاهای اطراف شهرها نیز غذای این شهرها را تأمین می کردند.^{۱۲۴} از این روی، به رغم استقلال نسبی روستاها، مبادلات متقابل، اگرچه محدود، بین شهرها و روستاها وجود داشت. لیکن بدیهی است که در مراحل اولیه تکامل فتودالیسم نمی توان بیش از این انتظار داشت. چرا که در آن دوره اقتصاد طبیعی مسلط بود، و اکثر تولید به مصرف می رسید و برای فروش عرضه نمی شد.

در اوایل تسلط اعراب در وضع شهرنشینی و شهرها تغییر چشمگیری بوجود نیامد، و قرن سوم هجری قمری رشد شهرها و توسعه تولید کالایی ساده از اهمیت زیادی برخوردار نبود.^{۱۲۵} پس از سقوط نفوذ خلفای عباسی در ایران، و مصرف خراج و عوارض مأخوذ از روستاییان و

۱۲۵. همان، ص ۲۰ و اشکانیان. پیشین، ص ۱۹-۲۰.

126. Fraaspa

127. Vologesia

۱۲۸. همان، ص ۶۳-۶۸.

۱۲۹. رجوع شود به Ghirshman، پیشین، ص ۳۴۴، مروج الذهب. پیشین، ص ۲۴۱-۲۴۴، ۲۵۵.

تاریخ ایران باستان. پیشین، ص ۴۱۶-۴۱۷.

۱۳۰. Barthold، پیشین، ص ۳۰۷-۳۰۸ و Bukhara، پیشین، ص ۹۱، ۱۱۹.

شهریان در ایران، نیروهای عامل در تولید پیشرفت کردند، و این پیشرفت کم و بیش تا حمله مغول دوام یافت. در این دوره بازرگانی خارجی و داخلی اهمیت بسیار یافت، و رشد بازرگانی به گسترش تولیدات کشاورزی، پیشه‌وری و توسعه شهرها کمک کرد. شهرها مراکز پیشه، هنر و بازرگانی شدند و جمعیت آنها افزایش یافت، بطوری که شهرهای ایران در این دوره از لحاظ تعداد جمعیت و وسعت تولیدات کالایی ساده بسیار پیشرفته‌تر از شهرهای اروپا در قرون وسطی بودند. این شهرها در تولید کالاهای خاصی تخصص یافتند و جریان کالا بین شهرها از یکسوی و میان شهر و روستا از سوی دیگر، فزونی گرفت. اما زمام امور این شهرها به سبب دوام کم و بیش حکومت‌های مرکزی و بزرگ در دوره‌های مختلف، در دست فئودالها باقی ماند. بسیاری از فئودالهای کوچک، یعنی دهقانان، بتدریج در شهرها اقامت گزیدند، و اقطاع داران بزرگ نیز که از خود زراعت اربابی نداشتند، از شهرها براملاک وسیع خود نظارت می‌کردند. در دوره مغولها نیز به سبب حملات پی‌درپی صحرائشینان نیروهای عامل در تولید سقوط کردند، شهرهای بزرگ و پررونق ویران شدند، و اقتصاد طبیعی از نو نقش مهمی در اقتصاد ایران کسب کرد. پاره‌ای از این شهرها از نو بازسازی شدند، برخی از آنها بده تبدیل گردیدند و بعضی از آنها برای همیشه مخروبه باقی ماندند. در چنین اوضاع و احوالی تکامل اقتصادی-اجتماعی ایران دچار رکود گردید تا اینکه در قرن دهم اعتلایی نسبی در وضع اقتصاد شهر و روستا و نیز شهرنشینی پدید آمد. اما بتدریج عناصر ارتجاعی بر نظام اقتصادی-اجتماعی غالب آمدند و اقتصاد ایران رویه انحطاط گذارد.

شهرهای ایران را در قرون وسطی می‌توان از نظر اقتصادی به چند دسته تقسیم کرد. نخست، شهرهای کوچک و متوسطی بودند که به بازرگانی و تولیدات صنعتی می‌پرداختند و نیازهای بازارهای محلی و محدودی را ارضاء می‌کردند. لیکن شهرهای دیگری نیز وجود داشتند که نسبتاً بزرگ بودند، محصول کار پیشه‌وران چنین شهرهایی به بازارهای شهرها و جوامع دیگر صادر می‌شد. مثلاً، کازرون که معروفیت خود را مدیون کف بافی بود، یزد که برای ابریشم بافی مشهور بود و کاشان که در سفالسازی، قالب‌بانی و ابریشم بافی تخصص داشت، نمونه‌های بارز چنین شهرهایی بودند. در عین حال، پاره‌ای از شهرها بر سر راه کاروانها و راههای دریایی قرار داشتند و محل انبار و ترانزیت کالا بودند. تبریز، همدان، قزوین، اصفهان، شیراز و بندر سیراف نمونه‌هایی از این نوع شهرها هستند. بسیاری از این شهرها نیز در تولید کالاهای خاصی تخصص داشته‌اند و برای بازارهای محلی و بین‌المللی تولید می‌کرده‌اند. مثلاً، در اصفهان ابریشم بافی و تولید پارچه‌های پنبه‌ای و در شیراز تولید کالاهای فلزی، پشم بافی، تولید روغن گل و عطر رواج داشته است. بدون شک وسعت فعالیت اقتصادی و جمعیت این شهرها به سراتب بیش از فعالیت اقتصادی و جمعیت شهرهای اروپای غربی طی قرنهای دهم و سیزدهم میلادی بوده است. در واقع، تکامل اقتصادی-اجتماعی ایران پیش از حمله مغولها پیشرفته‌تر از تکامل اقتصادی-اجتماعی اروپای غربی بوده. البته، در بسیاری از شهرهای بزرگ و کوچک ایران فعالیت کشاورزی نیز وجود داشته است، اما این امر در مورد بسیاری از شهرهای اروپایی قرون وسطی نیز صادق است.

با این ترتیب، پیش از حمله مغولها بسیاری از شهرهای ایران مراکزی بودند که در آنها تقسیم اجتماعی کار تکامل یافته بود، صنایع دستی و تولیدات پیشه‌وری شکوفا شده بودند،

و مبادله بین شهرها و میان شهرها و روستاهای اطراف آنها، گسترش یافته بودند. لیکن رونق پاره‌ای از این شهرها به محل آنها، یعنی واقع شدن آنها در مسیر راههای بازرگانی، بستگی داشت. در طول تاریخ ایران، راههای مختلفی شهرهای گوناگون را به یکدیگر و شهرهای کشورهای مجاور مربوط ساخته‌اند. با تغییر این راهها، پاره‌ای از شهرهایی که برسر این راهها قرار داشته‌اند، رویه ویرانی گذارده‌اند. مثلاً، چنین وضعی برای بندر سیراف پیش آمده است. البته، چنین شهرهایی اثر سهمی بر توسعه اقتصادی جامعه نداشته‌اند، اما از بین رفتن آنها بر اقتصاد نواحی مجاورشان بی‌تأثیر نبوده است.

محدودی از شهرهای ایران نیز از نوع شهرهای مصرفی بوده‌اند، اما چنین شهرهایی اغلب در دوره مغول بوجود آمدند و تعداد آنها بسیار محدود بوده است. این شهرها معمولاً پایتخت سلسله‌های محلی، و یا در دوره مغول شهرهای بیلاقی و قشلاقی ایلخانان، بوده‌اند. البته، در ایران قرون وسطی شهرهای مستقلی از نوع شهرهای مستقل واسط و ویژه اواخر دوره فتودالیسم در اروپا بوجود نیامدند. در شهرهای ایران زمام امور در دست اقطاع داران بود، و از آنجا که اقطاع وسیع و پراکنده بوده‌اند و مقطعان از خود زراعت اربابی نداشته‌اند، آنان برای نظارت بر اراضی خویش در یک ده مستقر نمی‌شدند. در عین حال، به سبب وجود حکومت‌های مرکزی قدرتمند در غالب دوره‌های تاریخ ایران، فتودالهای بزرگ اراضی اقطاعی خود را از حکومت‌های مرکزی دریافت می‌داشته‌اند و بعنوان حاکم یا فرمانده نظامی در شهرها می‌زیسته‌اند. از اینرو فتودالهای بزرگ با تجار عمده که به عمده‌فروشی و بازرگانی خارجی مشغول بودند، ارتباط داشتند. در واقع، از آنجا که فتودالها قدرت اقتصادی و نظامی را در دست داشتند، تجار را تابع خود می‌ساختند. آنان قسمتی از بهره مالکانه خود را در اختیار تجار قرار می‌دادند، و تجار نیز سهم سود ایشان را بصورت جنسی و پولی می‌پرداختند.^{۱۳۱} در نتیجه، تجار بزرگ در مقابل فتودالها بی‌نخاستند، برعکس، باتفاق آنان علیه نهضت‌های پیشه‌وران، فقیران شهری و روستاییان به مبارزه پرداختند. اما سازش تجار با فتودالها به سبب عدم وجود مالکیت خصوصی زمین و با گسترش شبکه‌های عظیم آبیاری و فقدان وجود تقسیم اجتماعی کار در دورن شهرها و میان شهر و روستا نبوده است.

صفاآرایی نیروهای اجتماعی بشکلی که بیان‌گردید، خواه‌ناخواه مانع رشد قدرت سازمان‌های صنفی پیشه‌وران شهرهای ایران گردید. البته، صنفهای پیشه‌وری وجود داشتند، اما نمی‌توانستند نرخ محصولات را به میل خود تعیین کنند. لیکن، این امر به معنای نفی رشد تولید کالایی ساده در ایران نیست. در واقع، پیش از حمله مغولها به ایران پدیده‌هایی مانند رشد بازرگانی، افزایش تراکم سرمایه تجاری، توسعه تولید کالایی ساده، افزایش محصولات کشاورزی، گسترش مبادله شهر و روستا، افزایش قشربندی در روستاها و تخصص شهرها در تولید، همگی امکان بوجود آمدن روابط جدید و تکامل یافته‌تری در تولید را نوید می‌دادند. لیکن با ورود مغولها و سقوط نیروهای عامل در تولید، تکامل اقتصادی - اجتماعی ایران به عقب رانده شد.

۱۳۱. باید در نظر داشت که در قرن چهاردهم میلادی چنین ارتباط نزدیکی بین تجار و فتودال‌های دولت - شهرهای ایتالیا نیز وجود داشته است.

۱۹

مسأله ایلات در تاریخ ایران

این که سیر تاریخ ایران را همواره همزیستی و تقابل دو «شیوه تولید چادرنشینی» و «شیوه تولید آسیایی» تعیین کرده است، و تنها با در نظر گرفتن این همزیستی و تقابل می توان چنین سیری را بازشناخت، بحث تساهل نیست. بنا بر این ادعا، ترکیب «شیوه های تولید» مذکور بوده است که اشکال خاص حیات اجتماعی را در این سرزمین بوجود آورده است. صاحب نظرانی که این مسئله را عنوان می کنند، معمولاً چنین نتیجه می گیرند که در پایان امر، غلبه از آن «شیوه تولید آسیایی» است.

بدنبال بررسی «شیوه تولید آسیایی» و کاربرد پذیری آن در تاریخ ایران در دو فصل گذشته، اکنون بررسی منشاء، تکامل و اهمیت چادرنشینی در تاریخ این سرزمین را طی دوره مورد نظر و جهت همت قرار می دهیم.

نکته حایز اهمیت آن است که حیات ایلی از چه اهمیتی در نظام اقتصادی - اجتماعی و تکامل آن برخوردار بوده است. در این مسیر است که می توان دریافت در چه دورانی و به چه دلایلی، ایلات اهمیت می یابند. نتیجه گیری و تأکید این بحث بر آن است که با همه اهمیت نقش ایلات در مرحله خاصی از تکامل اقتصادی - اجتماعی ایران و روشنی ویژگیهای ناشی از وجود حیات چادرنشینی و تفاضاتی که این پدیده در تکامل اقتصادی - اجتماعی این سرزمین ایجاد کرده است، نقش ایلات در این سیر تحولی باید بدرستی درک و ارزیابی گردد تا از هرگونه یک جانبگی نتیجه گیریها در تبیین تکامل تاریخی این جاسعه پرهیز شود.

انواع اقتصاد شایانی

واژه ایل که در ستون تاریخی نخستین بار به هنگام حکومت ایلخانان بکار برده شده، بر اقوام کوچ- نشین ' و نیمه کوچ نشین ' شایان دلالت می کند. در ستون تاریخی پیش از عهد مغول، و تا آنجا که به سرزمین ایران مربوط می گردد، معمولاً از عشیره، قبیله و طایفه صحبت به میان می رود که در این حالت هم معرف کوچ نشینان و هم نماینده یکجانشینان بوده اند.

در بحث حاضر، به سبب آن که آن جنبه از حیات ایلی مورد نظر است که زائیده تحرک آن

می‌باشد، پس ناگزیر از آنیم که از بررسی آن دسته از اقوام یکجانشین که هنوز متأثر از وجود بقایای شبکه روابط ایل هستند، پرهیز کنیم. بنابراین، ایل از این دیدگاه تاریخی معرف مرد می‌خواهد بود که نحوه سکونت آنان چادرنشینی متحرک است و حیات آنان اساساً بر نگاهداری و پرورش دام مبتنی می‌باشد. از این‌روی خصیصه عمده این نمونه معیشت تحرک و جابجایی ایل برای استفاده از سرائع است. در اینجا ضروری است که به این نکته اشاره کنیم که حیات اقتصادی این اقوام را با دامداری ساکن نباید یکی گرفت، چرا که مردم ساکن فلات ایران، در بسیاری از نقاط آن، از روزگاران قدیم به دامداری سبادت می‌ورزیده‌اند و حیاتی ساکن، ونه کوچ‌نشین، داشته‌اند.

مضمون کوچ‌نشرنی، در شرایطی که ما از آن گفتگو می‌کنیم، گله‌داری است. اقتضای اقتصاد این کوچ‌نشینان استفاده وسیع از سرائع است. از آنجا که پیدایش و بقای سرائع از رویش و بقای «علف» نشأت می‌گیرند و به سبب آن که این اسر خود تابع تغییرات فصلی و بعبارت دیگر موسمی است، در شرایط رشد محدود نیروهای عامل در تولید در یک اقتصاد شبانی، حرکت فصلی دام در جهت دست یافتن به چراگاه، یعنی ییلاق و قشلاق، اجتناب‌ناپذیر می‌نماید. با اینحال، و تا آنجا که بر ما روشن است، در غالب موارد فعالیت تولیدی اقوام مذکور به دامداری محدود نمی‌گشته است و حاشیه شکار و ماهیگیری و یا کشاورزی را—گرچه بصورتی ابتدایی—در بر می‌گرفته. از این گذشته «شبانی محض»، مستقل از تولید کشاورزی اقوام ساکن، هیچگاه در دوره مورد نظریا، در فلات ایران وجود نداشته است.

در اینجا باید به سیمای عمده این اقتصاد که برای درک روابط اجتماعی جوامع کوچ‌نشین از اهمیت بسیاری برخوردار است، اشاره کرد. اقتصاد شبانی، دست کم در مراحل نخستین تکامل آن، تا حدودی به اقتصاد مبتنی بر گردآوری خوراک شباهت دارد. در چنین مرحله‌ای، تا آنجا که اجتماع به دنبال علف از جایی به جایی دیگر نقل مکان می‌کند، جلوه‌ای از وابستگی شدید به طبیعت را بر ملا می‌سازد که وجه مشخصه مرحله پیش از تولید خوراک است. البته دامداری بدینسان خود نوعی تولید است، لیکن تولیدی که هنوز جنبه‌ای، نه چندان کم اهمیت، از گردآوری را با خود همراه دارد. با این ترتیب، ییلاق و قشلاق کردن این اقوام اگرچه جلوه‌ای از «هوشیاری» آنهاست، سیمایی از زبونی آنها در مقابله با طبیعت نیز می‌باشد. همچنان که بعداً خواهیم دید، سطح کمتر تکامل یافته روابط انسانها در میان اقوام کوچ‌نشین از طریق چنین سطحی از تکامل نیروهای عامل در تولید به روشنی تبیین می‌گردد.

پس اقوام کوچ‌نشین دامدار به اقتضای محدودیت حیات گیاهی محیط، که پرورش دام متکی بدان است، در طی گردش از جایی به جایی دیگر می‌کوچند تا از سرائع و بطور کلی اقلیم مساعد محیط بهره‌گیرند. بطور کلی، اقوام مذکور ناگزیرند که در دراز مدت خود را با محدودیت پراکندگی چراگاهها که در وهله نخست به وسیله طبیعت، و در مراحل بعد توسط شرایطی که زاده وجود اقوام دیگر—و بعبارت دیگر غیر طبیعی—می‌باشند، تطبیق دهند. در این شرایط پرورش دام منبع اصلی تأمین معاش اعضای جوامع کوچ‌نشین خواهد بود. با این حال این که پرورش دام، بویژه در مراحل متأخرتر تکامل تاریخی ایران، منبع منحصر بفرد ادانه حیات اعضای کوچ‌نشین نبوده، اسری روشن است. در واقع، همچنانکه پیش از این بدان اشاره کردیم، مدارکی که اسرزه در اختیار ما قرار دارند، در اکثر موارد با وجود دامداری محض منافات دارند.

اگرچه جای تردید نیست که در هر حال دامداری نقشی مسلط در تولید وسایل ارضای نیازهای افراد این اجتماعات، برای مدت‌های طولانی و در بسیاری از نقاط، داشته است. با این حال، ذکر این نکته ضروری است که تقسیم‌کار در تولید، و در نتیجه تخصص در فعالیتهای تولیدی گوناگون (دامداری، زراعت و تولید پیشه‌وری) بین جوامع چادر نشین و جوامع ساکن بوجود می‌آید و رشدی روزافزون داشته است. بر همین سیاق است که یافتن سواردی از اقتصاد و جامعه «شبانی محض»، دست کم در دوره مورد نظر ناممکن می‌نماید.

یکی از شکلهایی که این نحوه معیشت می‌تواند بخودگیرد، نیمه کوچ‌نشینی است. محتوای این شکل از تأمین معاش دامداری آمیخته با کشاورزی است که از عصر مفرغ در برخی از نقاط خاورمیانه، و مدتها پیش از آن در آسیای سرکزی، وجود داشته است. باید خاطرنشان ساخت که زراعت در چنین اقتصادی شکلی ابتدایی دارد و از هیچ روی با تولید زراعی نسبتاً قابل اطمینان و پربار اقوام ساکن کشاورز قیاس‌پذیر نیست. با اینحال وجود فعالیت زراعی بعنوان عاملی در حیات اقتصادی اینگونه جوامع بر فعالیت دامداری که همچنان فعالیت اصلی تولیدی جامعه است، اثر می‌گذارد. روشن است که برحسب وسعت نقش کشاورزی در اقتصادی متکی به پرورش دام، شکلهای متنوعی در میان اقوام مذکور پدید خواهد آمد. در این حالت بخشی از جمعیت تنها به دامداری، پاره‌ای از آنها هم منحصرأ به زراعت، و دسته‌ای دیگر نیز این دو فعالیت را توأمان انجام می‌دهند. این که تناسب فعالیت، بگونه‌ای که ذکر آن رفت، بین بخشهای مختلف در هر اجتماع نیمه کوچ‌نشینی چگونه است، بستگی به تکامل اقتصادی اجتماع فوق دارد، و همانست که شکلهای متنوع نیمه کوچ‌نشینی را پدید می‌آورد.

ذکر این نکته نیز ضروری است که حیات شبانی اگرچه به نواحی خشک خاورمیانه، آسیای سرکزی، و شمال و شرق افریقا، محدود نمی‌گردد، لیکن حیطه رواج آن اساساً در این محدوده قرار می‌گیرد. پیدایی و گسترش چنین نحوه معیشتی هم با توسل به اوضاع و احوال خاص تاریخی و هم با در نظر گرفتن تولید شبانی در رابطه با تنگناهای شرایط طبیعی تبیین‌پذیر است. اگرچه مقتضیات طبیعی برای گسترش و پیدایش چنین نحوه معیشتی در این نواحی وجود داشته‌اند، لیکن صرف وجود این مساعدت طبیعی تبیین پیدایش این شیوه معیشت و زیست نیست. چراکه شرایط تاریخی خاص، یعنی حرکت اقوام کوچ‌نشین از نقطه‌ای به نقطه‌ای دیگر، و تحنیل زندگی چادر نشینی شبانی بر اقوام ساکن، و نیز تنگناهای سیاسی دیگر، موجود گسترش زندگی کوچ‌نشینی در یک منطقه جغرافیایی خاص می‌گشته است.

کوچ نشینی در سرزمین ایران در دوره قبل از اسلام

در هنگامه پیش از تاریخ، و مدتها پس از پیدایی حیات یکجا نشینی به اتکای اقتصاد مبتنی بر تولید خوراک، یعنی، پس از وقوع «انقلاب نوسنگی» در فلات ایران، زندگی یکجانشینی در مقایسه با میزان اشاعه آن در دو قرن پیش، از رواج بیشتری برخوردار بوده است. به گفته استاین^۳ لرها، که در چند قرن اخیر نیمه کوچ‌نشین بوده‌اند، در هزاره پیش

از میلاد حیات کاملاً اسکان یافته‌ای داشته‌اند. پژوهشگر دیگری - بوبک^۴ - که دست‌اندرکار مطالعه سکونت‌های ما قبل تاریخ ایران بوده است، نیز بر این نظر می‌باشد که یکجانشینی زمانهای پیشین در بسیاری از نقاط فلات ایران، حتی در مناطق نیمه‌کویری و خشک، بر کوچ‌نشینی در طول چند قرن اخیر در آن نقاط فزونی داشته است.^۵

پاره‌ای از شواهد بوم‌شناسانه^۶ مانند وجود علفهای خاصی چون فلومیس پرسیکا^۷، در بسیاری از نقاط رشته‌کوههای زاگرس برووجود و رواج کشتکاری در زمانهای پیشین دلالت دارند. این شواهد همچنین سؤید آئند که در برخی از نقاط کوچ‌نشینی از درون نیمه کوچ‌نشینی پدید آمده است.^۸

مسئله اساسی در تعالیم زرتشت نیز توجه به کشاورزی و دامداری ساکن بوده، چنان‌که در یکی از سرودهای زرتشت «روح‌گاو می‌گرد و از خدا درخواست می‌کند که «به من رحمت زراعت، ببخشای» و خدایش پاسخ می‌دهد: «آفریدگار ترا از بهر داسپروان و کشتکاران آفریده است.»^۹ در تعالیم زرتشت یما^{۱۰} یا سرد فراوان گله سورد تنفر قرار می‌گیرد، و کشاورزان نیک و کوچ‌نشینان بدخوانده می‌شوند.^{۱۱} در اوستا ضمن ستایش از اقوام آریایی که به زراعت اشتغال داشتند و نیز از سودمندی حیوانات برای کشاورزی، یعنی گاو، از اقوام بیابانگرد، و بطور کلی، «بیگانگان»، یعنی ساکنان آسیای میانه، و بویژه ترک زبانان چادرنشین، به‌بدی یاد می‌شود.^{۱۲} در قطعه دوازدهم گاتها چنین آمده است: «از این دو او (ستور) برزیکر کوشا را که دوستارمنش پاک است سرور دادگر خویش برگزید. غیر برزیکر (چادرنشین) هر چند که در جستجوی آن خویش رنجه‌کند از پیام ستوده تو بهره‌مند نگردد.»^{۱۳} بدیهی است که چنین ستایش و مذمتی بر اصلیت شیوه سکونت دایم و بر فرعیت کوچ‌نشینی دلالت دارند.

تصویری که هروودت به‌هنگام بررسی اوضاع اقتصادی و اجتماعی فلات ایران به‌دست می‌دهد از جامعه ساکنی حکایت می‌کند که در آن کوچ‌نشینی از رواجی بسیار محدود برخوردار است. در این سیروی تنها قبایلی را نام می‌برد که تقریباً ساکن بوده‌اند.^{۱۴}

چنین می‌نماید که در زمان کورش حفظ و حراست اقوام ساکن در بلخ، سغد و خوارزم در برابر حمله و هجوم کوچ‌نشینان اهمیتی بسزا داشته است؛ کورش خود در نبرد با کوچ‌نشینان از پای درآمد.^{۱۵} در این دوره قبایل نیمه ساکن منطقه زاگرس نیز عملاً در امپراتوری هخامنشی

4. Bobek

5. The Cambridge History of Iran, جلد اول، پیشه‌ن، ص ۴۱۰.

6. Ecological

7. Phlomis Persica

۸. همان، ص ۴۱۰-۴۱۱.

۹. میخائیل ای. زند، نود و ظلمت در تاریخ ادبیات ایران، ۱۳۵۱، ص ۱۳.

10. Yema

۱۱. همان.

۱۲. تاریخ ماد، پیشه‌ن، ص ۷۳.

۱۳. آب و فن آبیاری در ایران، پیشه‌ن، ص ۴.

۱۴. The Cambridge History of Iran, جلد اول، پیشه‌ن، ص ۴۱۱.

۱۵. ایران باستان، پیشه‌ن، ص ۱۱۳.

مستحیل گشته بودند.^{۱۶} بنابر این، از شواهدی که ما از دوره هخامنشیان در دست داریم چنین بر می آید که کوچ نشینی در آن هنگام محدودتر از سه قرن اخیر بوده است، و تنها در حواشی فلات ایران امکان وجود می یافته است.

اطلاعاتی که مادر مورد زندگی کوچ نشینی در دوره بین اقتدار هخامنشیان و ساسانیان داریم، محدود است. همینقدر می دانیم که در دوره ساسانیان نیز حیات کوچ نشینی از اهمیت چندانی برخوردار نبوده است. یکی از مسایل مبتلا به دولت ساسانی از قرن چهارم میلادی به اینسوی مقاومت در برابر یورش ایلات عرب است.^{۱۷} دولت فوق در قرن پنجم میلادی از جانب دشمن خارجی، یعنی کوچ نشینان آسیای میانه، مورد تاخت و تاز قرار گرفت.^{۱۸}

کوچ نشینی از ابتدای اسلام در ایران تا پایان قرن هفدهم

پس از شکست دولت ساسانی، اعراب از جمله نخستین کوچ نشینان بودند که وارد فلات ایران گشتند. اگر چه جمعیت کوچ نشینی مذکور تنها در نواحی گرسیر جنوب ایران و سواحل خلیج فارس از کمیت قابل ملاحظه ای برخوردار بوده است. با اینهمه، تصویر کلی که ابن حوقل و اصطخری از جامعه ایران در قرن چهارم هجری قمری به دست می دهند، جاسعه ای پر رونق و مبتنی بر کشاورزی ساکن است که مردم روستائین آن به کشاورزی و دامداری، و شهرنشینان آن به تولیدات پیشه وری اشتغال داشته اند. در آثار آنان از ایل خاصی سخنی به میان نمی آید، مگر ایلاتی که در آسیای مرکزی ساکن بوده اند، و نیز اعرابی که در جنوب ایران، و نواحی محدود دیگری سکنی گزیده بودند.^{۱۹} در کتاب حدود العالم که در سال ۳۷۲ ه.ق. تألیف شده است، جز در مورد بلوچها که مؤلف ناشناخته کتاب آنان را «نشسته بر صحرا و... شبان» می خواند، و نیز ساکنان غرچستان که از نظر وی سردمان آن «شبانان و برزگر» اند، از زندگی کوچ نشینی سخن دیگری به میان نمی آورد.^{۲۰}

در دوره رواج اسلام جمعیت کردها بیش از قبایل دیگر بوده است. بعضی از این قبایل در دهات ساکن بوده اند و حیاتی یکجانشین داشته اند، و پاره ای هم نیمه کوچ نشین بوده اند. چنین می نماید که لرها نیز تا زمان تیموریان اساساً ساکن بوده اند. بخشهایی از این دو قبیله نیز در مصر، سوریه و شمال بین النهرین زندگی می کرده اند.^{۲۱}

تاریخ نویسان و جغرافیا دانان دوره اسلام از ایلات ایران معمولاً تحت عنوان اکراد نام می برند که البته تنها کردها را در بر نمی گیرد و شامل همه چادر نشینان غیر عرب و غیر

۱۶. *The Cambridge History of Iran* جلد اول، پیشین ص ۴۱۲.

۱۷. «Ilat» Lambton، پیشین، ص ۱۰۹۶.

۱۸. ایران باستان. پیشین، ص ۳۹۱.

۱۹. ممالك و ممالك. پیشین در حدود الارض. پیشین.

۲۰. حدود العالم. پیشین، ص ۲۳-۱۲۷.

۲۱. «Ilat» Lambton، پیشین، ص ۱۰۹۶. در مورد لرها رجوع شود به

V. Minorsky, «Lur» and «Lur-i Buzurg», *The Encyclopaedia of Islam*, Vol. III, 1936.

ترک نیز می‌گردد. شاید از این روی است که در زبان فارسی لفظ کرد بر چوپان و شبان نیز دلالت می‌کرده است.^{۲۲} طبری نیز به هنگام گفتگو از قبایل زاگرس در سال ۲۹۲۳ ه.ق. از آنها بعنوان اکراد یاد می‌کند. به گفته ابن حوقل در فواصل بین شهرها و دهات قوهستان که پوشیده از کویر بوده است، کردها و سالکان کله‌گوسفند و شتر فراوان بوده‌اند.^{۲۳} قی در تاریخ قم نیز از اکراد طبرستان که دیلمی بوده‌اند، نام می‌برد.^{۲۴}

در دوره رواج اسلام کوچ‌نشینان و نیمه کوچ‌نشینان فلات ایران اساساً بین نواحی خوزستان، اصفهان و فارس متمرکز بوده‌اند.^{۲۵} اصطخری و ابن حوقل از کردهایی که در فارس و حدود آباده امروز، تا شبانکاره و بهبهان، زندگی می‌کرده‌اند، یاد می‌کنند، و پنج ناحیه را بوم آنان می‌دانند. اصطخری هنگامی که به‌واژه پارسی رم می‌پردازد، که جمع آن رسوم است و بر محل سکونت قبایل چادرنشین در فارس اطلاق می‌گشته است، و ظاهراً با کلمه فارسی ربه مربوط است،^{۲۶} با کمی اغراق چنین می‌گوید:

«و پیش از این گفتیم کی این طایفه قرب پانصد هزار خانه باشند، و از یک قبیله باشند کی دوهزار سوار بیرون آمد، و هیچ قبیله کم از صد سوار نبود. و تابستان و زمستان بر چرا خوارها گردند و اندک مایه مردم از ایشان به‌محدود و جروم مقام دارند کی از آنجا نروند و آلت و عدت و ستور و لشکر ایشان چنان است کی بر پادشاهان باز توانند کوشیدن و گویند کی اصل ایشان از عرب است. ایشان را گوسفند و مادبان باشد و اشتر کم دارند، و شونده‌ام که این مردمان صد قبیله زیادت باشند و ما را سی‌واند قبیله بیش معلوم نبود.»^{۲۷}

ارزیابی ابن حوقل نیز به همین گونه است: «این طوایف جز گروه‌اند کی در نواحی سردسیر سکونت دارند. در زمستان و تابستان به‌چراگاهها و قشلاقها و بیلاقها می‌روند، اما مردمان نواحی گرسیر ثابت می‌مانند و منتقل نمی‌شوند و فقط در نواحی خودشان رفت و آمد می‌کنند.»^{۲۸} همچنین وی اضافه می‌کند که «این درید در حماسه خود آورده است که آنان از نژاد عرب‌اند.»^{۲۹} با این ترتیب، چنین نظری موجه می‌نماید که منشأ اغلب «اکراد» فارس عرب بوده است.^{۳۰} بهرگونه، قلمرو زیست کوچ‌نشینان فارس چهار یا پنج ناحیه مشخص بوده است. در واقع، این کوچ‌نشینان نیز به‌جز بخشی از آنان، یعنی صحرائشینان ساکن ناحیه بازنجان، در شمال

۲۲. تاریخ خاندان طاهری. پیشین، ص ۳۵۰.

۲۳. Lambton, «Ilat», پیشین، ص ۱۰۹۶.

۲۴. تاریخ قم، ص ۲۶۱.

۲۵. Lambton, «Ilat», پیشین، ص ۱۰۹۶.

۲۶. تاریخ خاندان طاهری. پیشین، ص ۳۵۱.

۲۷. مسائل و مسائل. پیشین، ص ۱۰۳-۱۰۴.

۲۸. حدود الأرض. پیشین، ص ۴۰.

۲۹. همان.

۳۰. Lambton, «Ilat», پیشین، ص ۱۰۹۷.

غربی شیراز، حیاتی نیمه کوچ نشین داشته‌اند.^{۳۱}

در شرق فارس، در جنوب شرقی جیرفت، مردسی که قفص (کوچ) خوانده می‌شدند، بسر می‌برده‌اند. اصطخری آنجا که از بلاد کرمان سخن می‌راند به‌ذکر این نکته می‌پردازد که قوم «بلوچ در پایان کوه قفص باشد. و قفص به پارسی کوچ باشد. و این دو قوم را کوچ و بلوچ خوانند. و کوچ از کسی نترسد الا از بلوچ و مردمانی صحرانشین باشند.»^{۳۲} به‌گفته این حوقل نیز «بلوچ طایفه‌ای است در دامنه کوه قفص (کوچ) ... و اینان اغنام و احشام دارند و چون چادر نشینان خیمه‌هایی از مو ترتیب می‌دهند.»^{۳۳} به‌گمان وی منشاء قوم بلوچ عرب است.^{۳۴} در حدود العالم نیز در مورد بلوچها چنین آمده است: «[بلوچ] مردمانی اند میان [جیرفت و بافت] و میان کوه کوفج نشسته بر صحرا و... شبان... [ساکنان کوفج] هفت گروه‌اند، و هر گروهی را مهترست، و این کوفجیان نیز مردمانی دزد پیشه و شبان و برزیکر» اند.^{۳۵}

پارهای از کردهای ساکن در کوه‌های آذربایجان نیز در دامنه این کوه‌ها به‌مهاجرت می‌پرداختند. کردها که در نتیجه حمله اعراب به منطقه زاگرس، به کوچ‌نشینی روی آوردند، در قرن چهارم هجری قمری از یک زندگی کوچ‌نشینی نیز برخوردار بودند. با اینهمه، گرایش آنان به زندگی یکجانشینی در قرن چهارم هجری قمری نیز مشهود است چنان‌که سبنای وجودی پارهای از شهرها گشتند و حتی بخشهای از آنان در شهرها زندگی می‌کردند.^{۳۶}

از نظر اصطخری اسلاکی در فارس به رؤسای ایلات، و شاید اعضای قبیله، تعلق

۳۱. *The Cambridge History Of Iran* جلد اول، پیشین، ص ۴۱۳.

۳۲. *ممالك و ممالك*. پیشین، ص ۱۴۱.

۳۳. *صودة الادب*. پیشین، ص ۷۵.

۳۴. همان. یارهای از صاحب نظران بر آنند که بلوچها از شمال ایران سرچشمه گرفته‌اند، بدین معنی که از شمال کویر لوت به کرمان و سپس به بلوچستان آمده‌اند. (*The Cambridge History Of Iran* جلد اول، پیشین، ص ۴۱۴). از سوی دیگر عده‌ای از بلوچها خود اعتقاد دارند که منشأ آنها عرب است.

Mir Khuda Bakhsh Marri, *Searchlights on Baloches and Balochistan*, 1974, PP. 53-63
فردوسی نیز از بلوچهایی که در ارتش کیخسرو تحت فرماندهی اشکش خدمت می‌کرده‌اند، نام می‌برد. به گفته فردوسی:

پس گستم اشکش نیزهش که بارای دل بودو بامغز خوش
سپاهی زگردان کوچ و بلوچ سگالیده جنگ مانند غوج

شاهنامه. پیشین، ص ۱۶۴. وی از جنگ نوشیروان با بلوچها و گیلانها نیز یاد کرده، علت این جنگ را چنین می‌داند:
همی رفت و آگاهی آمد بشاه که گشت از بلوچی جهانی تباہ
همان، ص ۴۳۷.

۳۵. *حدود العالم*. پیشین، ص ۱۲۷.

۳۶. *The Cambridge History of Iran* جلد اول، پیشین، ص ۴۱۳-۴۱۴. احمد بسن ابی یعقوب در کتاب البلدان، که در اواخر قرن سوم هجری قمری تألیف شده، مردم شهر حیمه، حلوان و روستاهای اطراف اصفهان را مردمی بهم آمیخته از عرب و عجم، از فارس و کرد... (می‌خواند. البلدان. پیشین، ص ۴۵، ۴۵۰).

داشته‌اند، ومالیات محصول این اسلاک به شکل مقاسمه پرداخت می‌شده است.^{۳۷} این بلخی در گفتگو از «کردان» فارس، آنان را بخشی از سپاهیان ساسانی می‌دانند که باقی ماندگان کسانى هستند که در حمله اعراب کشته شده‌اند. وی در فارسنامه ادعا می‌کند که صحرائشینان فارس را، که وی آنان را شبانکارگان می‌خواند، عضدالدوله از اصفهان به فارس آورده بود. ظاهراً این شبانکارگان یا جایگزین رسوم اولیه، یا زائیده اختلاط با آنان بودند. طبق نظر ابن بلخی شبانکارگان از پنج طایفه تشکیل می‌گشته‌اند. وی طایفه اسماعیلی را که بعد از تسلط اعراب به‌شبانى و داسدارى روی آوردند، از طوایف دیگر از نظر اصل نسب «نجیب‌تر» قلمداد می‌کند.^{۳۸} کرزویان نیز شبانانی بودند که در اواخر دوره آل بویه کازرون و اطراف آن را در اختیار گرفتند تا آنکه اتابک چاولی در اوایل قرن ششم هجری حمزی آنجا را از دست آنان خارج ساخت. سعمودیان نیز یکی دیگر از این طوایف بودند که در زمان رکن‌الدوله خماترنگین، حاکم سلجوقی در فارس، اقطاع دریافت داشتند. شکانیان نیز در کوهسنانهای گرمسیر زندگی می‌کردند و به راهزنی مشغول بوده‌اند. راسانیان شبان پیشگانی بودند که «نان پاره و قلاع» در اختیار داشته‌اند.^{۳۹} اکثر این طوایف در زمان اتابک چاولی آزادی خود را از دست دادند، و بتدریج یا طریق یکجانشینی اختیار کردند و یا در طوایف لر که در قرن ششم هجری قمری صاحب نفوذ و اعتبار گشتند، ادغام شدند.^{۴۰}

از قرار، نیای لر بزرگ‌کردی بوده که در سوریه بسر می‌برده است. پاره‌ای از اخلاف این نیا در حدود سال ۵۰۰ ه.ق. از طریق آذربایجان به ایران آمدند و در کوه اشتران مقیم شدند. سرکرده آنان، ابوطاهر بن علی بن محمد، تابعیت حکومت سلجوقیان را پذیرفت. این طایفه پس از آنکه اقتدار شبانکارگان را از میان برداشت و سلطه خود را در کهکیلویه تحکیم کرد، ادعای استقلال کرد.^{۴۱} در آغاز قرن هفتم هجری قمری قبایل دیگری، از جمله بختیارها، که خاستگاه آنان سوریه بود به‌پسر ابوطاهر پیوستند. بدلیسی در این باره چنین می‌نویسد: «[پسر ابوطاهر] باتفاق برادران و اعیان حاکم با استقلال لرستان گشت و در عهد او مملکت لران رشک خلدچنان شد بنابر آن اقوام بسیار از جبل‌السماق شام بدو پیوستند چون کروه عقیلی... و طایفه هاشمی... و دیگر طوایف متفرق چون استرکی و سماکویه و بختیاری و جوانکی و بیدانیان و لوتوند... و دیگر عشایر که انساب ایشان معلوم نیست.»^{۴۲}

۳۷. ممالک و ممالک. پیشین، ص ۱۳۷.

۳۸. به گفته ابن بلخی در عهد اسلام چون لشکر عرب پارس بگرفتند این قوم [اسمعیلیان] را چون دیگر پارسها قهر کردند و آواره شدند و بشبانی و گوسپنداری افتادند... (فارسنامه).

پیشین، ص ۲۳۵).

۳۹. همان، ص ۲۳۴-۲۳۹.

۴۰. Lambton، «Ilat»، پیشین، ص ۱۰۹۷.

همان، ص ۴۱.

۴۲. خرفنامه. پیشین، ص ۴۷-۴۸. البته، روایات گوناگونی راجع به منشأ بختیارها وجود دارد. رجوع شود به

Arnold T. Wilson، «The Bakhtiaris»، *Journal Of The Royal Central Asian Society*، 1926، PP. 205-70

ايلات در دورة سلجوقيان و مغولها

قبایل غز که بعدها خاستگاه فرمانروایان سلجوقی گشتند، در اواخر قرن چهارم هجری قمری/ دهم میلادی از آسیای مرکزی به طرف غرب، و در دهه چهارم قرن پنجم بسوی ایران حرکت کردند.^{۴۳} پس از آن، و بویژه در عهد مغولها، ایجاد تعادل بین عناصر ساکن و غیر ساکن جمعیت حایز اهمیت بسیار می گردد. حمله سلجوقیان، مغولها و تیموریان به ایران اساساً یورشی بود از جانب اقوامی چادر نشین و دامدار به مردمی ساکن و کشاورز. دسته ای از این اقوام چادر نشین پس از آن که فلات ایران را در نور دیدند و به آسیای صغیر و سوریه رسیدند، از نو همراه با قبایل آق قویونلو، قراقویونلو و هنگاسی که سلسله صفوی پای می گرفت، به فلات ایران بازگشتند. قبایل مذکور ترک و ترکمن بودند.^{۴۴}

سکونتگاه قبایل چادر نشین اغوز از دیرباز صحراهای وسیع بخش سفلی رود سیحون بود این قبایل را بعدها ترکمن خواندند و مصنفان عرب آنان را غز نام نهادند. در قرن چهارم هجری قمری هر خانوار غز مالکیت خویش را در دست داشت، لیکن همین خانوارها مراتع را بصورت جمعی مورد بهره برداری قرار می دادند. با این ترتیب، روشن است که در دورة مذکور سازمان اقتصادی - اجتماعی غزان از نوع جماعتیهای ابتدایی نبوده است و در مرحله تکاملتری از آن قرار داشته است. جنگها و تحصیل غنائم جنگی اشی از آن نیز باعث تمرکز دام در دست چادر نشینان ثروتمند گشت، و بر نابرابریهای درونی قبایل مذکور افزود، و به ایجاد قشراعیان میان چادر نشینان کمک کرد. که سبب افزایش تفوذ اعیان مذکور می گشتند، نظارت آنان بر نقل و انتقال چادر نشینان و گله های ایشان توزیع، چراگاههای مختلف هر قبیله، مسئولیت مراقبت از داسها در مقابل همسایگان و نیز غارت قبایل همسایه و واحدهای کشاورزی، بودند. تمامی این عوامل زمینه ای مساعد برای رشد طبقات و سلسله مراتب طبقه ای فراهم آوردند. لیکن نابرابریهای مذکور و بطور کلی بهره کشی اعیان از بقیه افراد چادر نشین در زیر پوششی از آداب و رسوم پدر شاهی و عشیرتی صورت می گرفتند.^{۴۵}

در نیمه دوم قرن چهارم هجری قمری مبنای اقتصادی - اجتماعی تشکیل دولت در میان غزان و قرلقان و دیگر چادر نشینان ترک پدید آمد، و دولتهایی پدید آمدند که از همه آنها مهتر دولت سلجوقیان بود.^{۴۶}

اشراف چادر نشین قبایل مذکور و نیز صاحبان گله های بزرگ دام که از لحاظ چراگاه در مضیقه بودند، در جهت کسب چراگاه و کسب غنائم جنگی و فتح واحدهای کشاورزی به نواحی ایران و خاور میانه حرکت کردند. ظهور اندین نیشابوری علل این حرکت را بدینصورت توضیح می دهد:

۴۳. Lambton «Ilat»، پیشین، ص ۱۰۹۸.

۴۴. همان.

۴۵. تاریخ ایران، جلد اول، پیشین، ۲۹۱-۲۹۳.

۴۶. همان، ص ۲۹۲.

«از اصحاب اخبار و ارباب آثار چنان معلوم شد که سلجوق بن لقمان از نژاد طوقشوریش بود پسر گوجوخواجه که خرگاه تراش پادشاهان ترک بود از اوروک و استخوان قیق (قویوک) و ایشان دودمانی بزرگ و عدد بسیار و خواسته بشمار و عدد و عدتی تمام و خیل وحشی بانظام از زمین ترکستان بحکم غلبه و تنگی چراخور ولایت ماوراءالنهر تحویل نمود. زمستانگاه ایشان نور بخارا بود و تابستانگاه سغد سمرقند...»^{۴۷}

غزن سلجوقی نخست به قسمت سفلی رود سیحون کوچ کردند. و در اواخر قرن چهارم هجری قمری از نو از آنجا به ماوراءالنهر ناحیه کوههای نور بخارا مهاجرت کردند. آنگاه استقرار حکومت ترکان قره‌خانی در ماوراءالنهر تصادبی بین آنان و غزان بوجود آورد. از این‌روی در اوایل قرن پنجم پس از اینکه بین ترکان قره‌خانی و غزان اختلاف رخ داد، غزان به اجبار به مهاجرت دست زدند، و از محمود غزنوی تقاضا کردند که درازای خدمت نظامی به آنان اجازه اقامت در اراضی خراسان داده شود. سلطان محمود به چهار هزار خانوار از غزان اجازه داد تا در شمال خراسان اقامت کنند، لیکن گروه‌های دیگری نیز به دنبال دسته نخست به کشور غزنویان وارد شدند.^{۴۸} مؤلف سلجوقنامه در این باره می‌نویسد:

«غزان» کسی بمحمود فرستادند که ما را مردم و حواشی و مواشی بسیار شد و از کثرت گروه و ازدحام انبوه مواضع بارح و مراعی برمانتنگ شد و این مراعی بمواشی و وفور حواشی ما وفا نمیکند. توقع بکرم عمیم سلطان آنست که دستوری دهد تا ما از آب جیحون بگذریم و بخراسان میان لسا و باورد مقام سازیم... سلطان برای استظهار توفیر خزانه و شرف حرص و طمع ایشان را اجازه داد که از آب عبور کنند... و تا محمود زنده بود و هیچ حرکت و جرأت نکردند و عناد و مخالفت نمودند...»^{۴۹}

پس از مرگ محمود غزنوی گروه‌های دیگری از ترکان نیز در شمال خراسان اقامت گزیدند. تصادفات میان چادر نشینان و مردم کشاورز محلی شدت یافت، و اعیان سلجوقی اراضی تازه‌ای از سلطان مسعود کسب کردند. از این‌روی چندین جنگ بین غزان سلجوقی و سلطان مسعود رخ داد. تا اینکه در فاصله بین سالهای ۴۳۰ ه.ق. و ۴۴۲ ه.ق. سلجوقیان بر فلات ایران مسلط شدند.^{۵۰}

دسته‌ای از غزان نیز در قرن پنجم هجری قمری از طریق دریای سیاه به بالکان کوچ کردند، و گروهی دیگر از آنان در ناحیه رود سیحون باقی ماندند و نیمه کوچ نشین شدند.^{۵۱}

غزان به ۲ قبیله تقسیم می‌شدند. از میان این ۲ قبیله تنها سلجوقیان و افشارها به سلطنت رسیدند. اگرچه سلجوقیان رهبری مهاجرت کوچ‌نشینان را به‌عهده داشتند، لیکن به‌سبب

۴۷. سلجوقنامه. پیشین، ص ۱۰.

۴۸. تاریخ ایران. جلد اول، پیشین، ص ۲۹۳.

۴۹. سلجوقنامه. پیشین، ۱۳-۱۴.

۵۰. تاریخ ایران. جلد اول، پیشین، ص ۲۹۳-۲۹۷.

۵۱. Lambton, «Ila», پیشین، ص ۱۰۹۸.

آن که مدت‌ها در تماس با اقوام ساکن آن سوی رود سیحون بودند، با زندگی شهرنشینی و تمدن اسلامی آشنایی داشتند.^{۵۲} در نیمه دوم قرن چهارم هجری قمری اسلام در میان آنان و دیگر قبایل ترک زبان آسیای مرکزی رخنه کرده بود. در واقع، سلجوقیان از همان آغاز در پایتخت زندگی می‌کردند، و برخلاف ایلخانان مغول، کمتر در اردو و چادر اقامت داشتند.^{۵۳}

پیش از تسلط سلجوقیان بر خراسان اکثر گروه‌های غزان نیمه مستقل و مستقل به نحوی نامنظم به حرکت درآمده بودند، و تنها پس از فتح خراسان بود که آنان تحت لوای سلجوقیان شکل یافتند و حرکشان نظم یافت. لیکن به‌رغم ورود و جابجایی ده‌ها هزار غز به ایران و لشکرکشی‌های آنان به نقاط مختلف، اقتصاد ایران دچار صدمات و تغییر فاحشی نگشت. در واقع، گله‌های دام قبایل کوچ‌نشین به تأمین شیر و گوشت شهرها کمک کردند، مازاد پوست و پشم گله‌های آنان در شهرها به فروش می‌رسید، فضولات حیوانات ایشان چراگاه‌ها را قوت می‌بخشید، و گله‌های شتر آنان نیز وسیله بیشتری برای حمل و نقل بازرگانی فراهم می‌آوردند. از این گذشته، سلاطین سلجوقی برای اداره کشورهای بزرگ با تمدنهای قدیمی تجربه لازم را نداشتند، و به‌ناچار دستگاه اداری و مالی خویش را به یاری ایرانیان و سروسامان دادند. از این‌روی، در این دوره تغییری اساسی در روابط اقتصادی- اجتماعی ایران بوجود نیامد. درگیری غزان با دیگر قبایل و گروه‌های نیمه کوچ‌نشین فلات ایران نیز ناچیز بوده است. آنان جز با کردان و نیمه کوچ‌نشینان آذربایجان غربی و شمال بین‌النهرین تصادمی پیدا نکردند. تنها در اواسط و اوایل دوره سلجوقیان بود که بین حکومت مرکزی و شایانکارگان و مردم فقص برای اعمال نظر حکومت که اینک در دست سلجوقیان بود، درگیری پدید آمد. اما این درگیری‌ها برای کسب چراگاه‌ها نبود. در واقع، قبایل غز در نواحی فارس، لرستان، کوه‌های قفص، طبرستان یا کردستان مستقر نشدند، و بنابر این چنین می‌نماید که ورود آنان کمتر از ورود مغول‌ها کاهش زمینهای زیرکشت را موجب شده. هنگامی که سلجوقیان امپراتوری خود را پدید آوردند و بر منطقه وسیعی از خاورمیانه مسلط شدند، به‌ناچار وابستگی خود را به قبایل غز کاهش دادند. اگر چه هنوز گروه‌های بسیاری از غزان در این منطقه وجود داشتند، لیکن بسیاری از آنان به سوریه و آسیای صغیر کوچ کردند، و بقیه در شمال بین‌النهرین، گرگان، سرو، آذربایجان، و در بخش کوچکی از خوزستان و فارس متمرکز شدند. بسیاری از سرکردگان آنان نیز با رواج نهاد اقطاع تمایلات گریز از مرکز پیدا کردند و بسرعت حکومت‌های محلی را بوجود آوردند. در زمان سنجر نیز ترکمانان در گرگان، دهستان و مرو تحت نظارت دولت قرار داشتند، و از طریق دولت سرکردگان قبایل بر مبنای تعداد چادر نشینان، چراگاه، آب و «نان‌پاره» یا اقطاع دریافت می‌داشتند.^{۵۴}

با این‌همه، مهاجرت‌های غزان موجب ویرانی نقاط مختلف نیز گردید. آنان در پاره‌ای از نقاط اراضی مزروع را به چراگاه تبدیل کردند و زندگی چادر نشینی را در آن نقاط رواج دادند. مثلاً، ابن‌حوقل و اصطخری مغان را شهری کوچک می‌نامند، اما یاقوت مؤلف معجم البلدان

۵۲. همان.

۵۳. همان و تاریخ ایران، جلد اول، پیشین، ص ۲۹۲-۲۹۵.

۵۴. Lambton, «ilat», پیشین، ص ۱۰۹۹.

مغان را ناحیه‌ای ایلانی می‌خواند که چراگاههای خوبی داشته است و محل اقامت ترکان بوده است.^{۵۶} پیش از تسلط سلجوقیان بر فلات ایران، درگیری غزان با سپاهیان غزنویان نیز موجب ویرانی و غارت شهرهای شمال خراسان شده بود. به گفته ظهیرالدین نیشابوری، سلجوقیان پس از شکست سلطان مسعود «چون جراد منتشر و پراکنده شدند و دست تطاول و راهزدن و شورو فتنه و آشوب بگستردند و جمله دیار خراسان آشفته و مخبط کردند».^{۵۷} فخرالدین گرگانی در آغاز داستان ویس و رامین نیز از احوال ناساعدده نشینان حومه اصفهان به هنگام حمله سلجوقیان به این شهر، سخن گفته است.^{۵۸}

در اواسط قرن ششم هجری قمری بین سنج و قره‌خانیان از یکسوی، و چادر نشینان تازه‌ای به نام قره‌ختایی که از شمال چین به ماوراءالنهر رانده شده بودند، و برای غزان ساکن ماوراءالنهر و مردم یکجانشین این منطقه در دسر فراهم کرده بودند، از سوی دیگر، تصادم روی داد. این تصادم سنج به شکست لشکریان سنج و قره‌خانیان شد و ماوراءالنهر از دست سلجوقیان خارج گردید. در حدود سال ۵۴۰ ه. ق نیز تعداد کثیری از قبایل کوچ‌نشین غز در مرز شرقی خراسان و بویژه در نواحی مجاور مسیر علیای جیحون متمرکز شده بودند. این غزان مجبور بودند سالی ۲۴۰۰ گوسفند برای حوایج مطبخ سلطان تحویل دهند و ستمگری و رشوم خواری مأموران در سال ۵۰۱ ه. ق. سنج به قیام عمومی قبایل غز در ناحیه بلخ گشت. در این قیام غزان موفق شدند و به خراسان سرازیر گشتند و آنجا را به نجو وحشتناکی غارت کردند. آنان شهرهای مرو و نیشابور را ویران کردند و عده کثیری از ساکنان این دو شهر را کشتند.^{۵۹} ظهیرالدین نیشابوری درباره علت این شورش می‌نویسد:

«این اغوزان خیلی بسیار بودند بترکمانان منسوب و مقام چرا خورایشان بختلان بود از اعمال بلخ و ختائیان ولایت وحش هر سال بیست و چهار هزار سرگوسفند وظیفه بمطبخ خانه سلطان دادندی و آن در اهتمام مجموع خانسالار بودی و کس او رفتی بقبض و استیفاء آن و چنانکه عادت بجبر و تسلط حاشیه سلطان بود شخصی که از قبل خانسالار بمطالیه اغنام میرفت بریشان تعدی وزور میکرد و در استرداد و استبدال گوسفند سماکسر میرفت و مبالغی بیش از حد طاقت ایشان مینمود و بزبان سفاقت میکرد و در میان ایشان مردمان بزرگ بودند و معروفان با تجمل و زحمت و حشمت احتمال آن مذلت و خواری نمیتوانستند کرد این شخصی را در خفیه هلاک کردند».^{۶۰}

مؤلف سلجوقنامه کشتار مردم و ویرانی شهرهای سرور و نیشابور را نیز چنین توصیف می‌کند: «[غزان] بیک صدمه و حمله لشکر سلطان بشکستند و بهزیمت برفتند... و بهر

۵۵. *The Cambridge History of Iran*، جلد اول، پیشین، ص ۴۱۳.

۵۶. سلجوقنامه، پیشین، ص ۱۵.

۵۷. برتلس، پیشین، ص ۴۵-۴۶.

۵۸. تاریخ ایران، جلد اول، پیشین، ص ۳۰۰-۳۰۱، Lambton، «Ilut» پیشین، ص ۱۰۹۹.

سلجوقنامه، پیشین، ص ۴۸.

۵۹. سلجوقنامه، پیشین، ص ۴۸.

هفته تغییر و تبدیل سینمودند و شهر مرو که دارالمک بود... بغارتیدند سه روز متواتر روز اول زرينه و سيمينه و ابريشمينه روز دوم روئينه و برجينه و طرح و فرش روز سیم در همه شهر هیچ چیز از اقمشه و استعه نمانده بود مگر حومه و لينها و بالشها و خم و خمره و چوبينه آن نیز هم ببردند و بسوختند و اغلب مردم شهر را اسیرگرفتند و بعد از آن مردم را با نواع شکنجه و عذاب رنجه میداشتند تا خفایا و خیایا نهائی نمودند تا بر روی زمین و زیر زمین هیچ نگذاشتند و ستوجه نیشابور شدند با سه چندان که عددایشان بود از رنود و اوياش خراسان و اتباع لشکریان بایشان باز پیوسته و مردم نیشابور نخست کوششی بکردند وقومی از غوزان در شهر کشیدند چون ایشان را خبر شد بیکبار حشر آوردند و اغلب خلق از زن و سرد و اطفال بمسجد جامع گریختند و غوزان تیغها کشیدند و چندان مردم را در مسجد بکشتند که کشتگان در میان خون ناپیدا شدند... تا چند روز برادر شهر بماندند و همه روز بامداد بغارت اعاده نمودندی... در شمار نیاید که در آن چند روز چند هزار آدمی بقتل آمده بودند و چند هزار دینار زیان و خسارت کرده... چون غوزان برفتند میان مردم شهر سبب اختلاف مذهب حقایق قدیم و ضفاین عظیم هر شبی فرقه‌ای از محلی حشر میکردند و آتش در محله مخالفان میزدند تا خرابیهای که از غوزان مانده بود اطلال شد و تخط و غلا و ویا ظاهر شد تا بازماندگان تیغ و شکنجه غوزان اینبار بمردند... و غزان با جمله بلاد خراسان این معامله کردند مگر شهر هرات...»^{۶۰}

در آغاز قرن هفتم هجری قمری/ سیزدهم میلادی قبایل کوچ نشینی که در آسیای مرکزی زندگی می کردند، یعنی مغولها، در مدت کوتاهی بر اراضی وسیعی در آسیا، یعنی چین و تبت و ترکستان شرقی و کشورهای آسیای میانه و ایران و کشورهای قفقاز و آسیای صغیر و دشت قپچاق و قسمتی از کشورهای اروپای شرقی و خاک روس تسلط یافتند.^{۶۱} این فتوحات برای کشورهای مفتوحه، بویژه ایران، بلای عظیمی بود و موجب ویرانیهای بسیار و سقوط شدید سطح نیروهای عامل در تولید شد و تکامل اقتصادی - اجتماعی جوامع مفتوحه را دچار وقفه ساخت.

در قرنهای یازدهم و دوازدهم میلادی قبایل گوناگونی که بهلهجههای مختلف یک زبان مشترک سخن می گفتند و بعدها آن زبان مغولی نامیده شد، در اراضی وسیعی در فاصله بخشهای علیای رود ابرتیش، در غرب، تا بخشهای علیای رود جیحون و قله خینگان بزرگ زندگی می کردند. همسایگان این قبایل آنها را به نام نیرومندترین قبیله این منطقه، یعنی تا تارها، «سیاه تاتار» می خواندند تا از تاتاران اصلی یا «تاتار سفید» متمایز سازند. پس از تأسیس امپراتوری چنگیزخان تمامی این قبایل بطور رسمی مغول نامیده شدند. قبایل مغول به دو دسته جنگلی، که کارشان ماهیگیری و صید حیوانات بود، و صحرایی، که چادر نشین بودند و به دامداری می پرداختند، تقسیم می شدند. صحرانشینان باگله های خود

۶۰. همان، ص ۴۹-۵۱.

۶۱. تاریخ ایران، جلد دوم، پیشین، ص ۳۴۷-۳۵۹.

زیستان را در صحراها و تابستانها را در مراتع کوهستانی می‌گذرانند، و سالی چندبار مرتع عوضی می‌کردند. میان قرنهای یازدهم و دوازدهم میلادی پویش تلاشی جماعتی ابتدایی در میان مغولها شدید شده در این پویش اعیان چادر نشین بوجود آمدند و بین آنان و اعضای دیگر قبیله تفاوت پدید آمد. در نتیجه، تعداد زیادی دام در دست چادر نشینان ثروتمند گرد آمد، و توزیع اراضی مراتع و حفظ داسها و چادر نشینان جزء وظایف اشراف مغول شد. فرد معمولی مغول برای اشراف قبیله بیگاری انجام می‌داد، اما بهره‌کشی زیر پوشش آداب و رسوم عشیرتی و پدرشاهی صورت می‌گرفت. این بیگاری شامل چرانیدن دام اشراف مغول (پرداخت بهره بوسیله کار) می‌شد. گذشته از این، چادر نشینان ساده که آنها را «آراتها» می‌خواندند، داسهای کوچک برای کشتار به ارباب می‌دادند، برای مدتی تعدادی مادیان شیرده برای ارباب می‌فرستادند، و هنگام شکار برای خان خدماتی انجام می‌دادند.

به تدریج، در قرنهای یازدهم و دوازدهم اتحادیه‌های قبیله‌ای (اولوس) پدید آمدند، و در این دوره این اتحادیه‌ها به واحدهای دولتی مبدل شدند. سرانجام در آغاز قرن سیزدهم مبارزه داخلی مغولها به پیروزی دسته‌ای از اعیان چادر نشین منجر گردید، و درکنگره اعیان چادر نشین در سال ۶۰۳ ه.ق. / ۱۲۰۶ م، تموچین، ملقب به چنگیزخان، به سمت خان بزرگ سراسر مغولستان اعلام شد.^{۶۲}

پس از وحدت مغولستان جنگهای داخلی بین مغولها که غنایم حاصل از آن قسمتی از درآمد اعیان چادر نشین را تشکیل می‌داد، متوقف گردید. از این روی، اعیان چادر نشین به فتوحات خارجی گرایش یافتند. و برای زندگی بهتر بسوی کشورهای همسایه حرکت کردند. هجوم مغولها به ایران همراه است با ورود قبایل مختلف ترک زبان به این منطقه. سرکردگان این قبایل که برای جنگ سازمان داده شده بودند، حکومت سیاسی را در دست خود گرفتند و اشرافیت نظامی چادر نشینان را در جوامع مفتوحه رواج دادند. آنان با زندگی یکجانشینی مخالف بودند و از مردم شهر نشین و روستا نشین بهره‌کشی می‌کردند. حمله آنان شهرها، روستاهای آباد و مؤسسات آبیاری را ویران کردند، و صدها هزار مرد و زن و کودک، پیشه‌ور و رعیت را یا کشتند و یا به بردگی بردند. بسیاری از روستاها خالی از سکنه شد و ساکنان آنها به کوهها روی آوردند و برای تأمین زندگی خویش به اقتصاد شبانی و نیمه کوچ‌نشینی پرداختند. بسیاری از اراضی نیز بدون استفاده افتادند و بسیاری دیگر به چراگاه قبایل مغول مبدل گشتند. هجوم چادر نشینان اعم از اعراب بدوی و یا ترکان غز به سرزمینهای زراعتی و شهرها بطور کلی همواره موجب ویرانی و فقر بوده است، لیکن هرگز تخریب سرزمینهای کشاورزی و شهرها و کشتار دسته جمعی مردم به شدت ویرانی که مغولها به بار آوردند، نبوده است. خواجه رشید الدین فضل الله در این باره می‌نویسد:

«از راه تتبع تواریخ و راه قیاس معقول پوشیده نماند که هرگز ممالک خراب تر از آنکه درین سالها بوده نبوده خصوصاً مواضعی که لشکر مغول آنجا رسیده چه از ابتداء ظهور بنی آدم باز هیچ پادشاهی را چندان مملکت که چنگیزخان و اوروغ او مسخر کرده اند... و چندان خلقی که ایشان کشته اند کسی نکشته... خلق ولایات

با طول و عرض را چنان قتل کردند که بنادر کسی بماند مانند بلخ و شپورغان و طالقان و سرو و سرخس و هراة و ترکستان و ری، و همدان و قم و اصفهان و مراغه و اردبیل و بردع و گنجه و بغداد و موصل و اردبیل و اکثر ولایاتی که باین مواضع تعلق دارد و بعضی ولایات بواسطه آنکه سرحد بود و عبور لشکر بسیار بکلی خلق آنجا کشته شدند یا بگریختند و باثربماند چون ولایات ایفروستان و دیگر ولایات که میان قان و قاید و سرحد شده و بعضی ولایات که میان دریند و شروانست و بعضی ایستان دیار بکر مانند حران و روجه و سروج و رقه و شهرهای بسیار ازین طرف و آن طرف فرات که تمامت باثرب معطلت و آنچه در میان ولایات دیگر خراب گشته بواسطه کشتی چون باثرب بغداد و آذربایجان و غیر آن در ترکستان و ایران زمین و روم از شهرها و دیهها خراب که خلق مشاهده میکنند زیادت از آنست که حصر توان کرد بر جمله اگر از راه نسبت قیاس کنند ممالک از ده یکی آبادان نباشد و باقی تمامت خراب...»^{۶۳}

سارکوبولو نیز شواهد پرازشی در مورد وضع اقتصادی روستاها و شهرها پس از حمله مغولها ارائه داده است. به گفته وی رعایای روستاهای جنوب کرمان از دهات خود فرار کرده بودند و به زندگی شبانی پرداخته بودند.^{۶۴}

در منتخب التواریخ معینی نیز گسترش زندگی کوچ نشینی در لرستان بدینگونه تصویر شده:

«هلاکوخان حکومت لرستان را به اتابک شمس الدین الب ارغون (هزارسف) تفویض فرموده. چون شمس الدین بلرستان آمد ولایت خراب و رعایا آواره شده دید، تا یک دو سال از خراج و جهات قطع قمع کرد و بحسن تدبیر بزراعت و عمارت اشتغال نمود... و یک سبب آبادانی ولایت آن شد که اتابک شمس (الدین) برسم مغول قاعده بیلاق و قشلاق پیش گرفت، چنانچه زمستان را به ایدج و شوش قیشلا میشی که کردی و تابستان بکوه زردک منبع زنده رود است بیاسدی...»^{۶۵}

به گفته مؤلف تاریخ و صاف مغولها «می زدند و می کشتند و می کردند و می سوختند. تا دیناری زر و یک من غله اگر نزد کسی می یافتند، به زجر و شکنجه می گرفتند. چنانکه از خوردنی و پوشیدنی هیچ باقی نگذاشته و هفت سال آن سرزمین ها [ساواراه النهر] از سکان خالی بود.»^{۶۶} بهرگونه، آذربایجان مرکز حکومت ایلخانان شد، و قبایلی که با ایلخانان به ایران کوچ کردند، اکثراً در آذربایجان، اران و تا اندازه ای در آسیای صغیر تمرکز یافتند.^{۶۷} حمدالله

۶۳. تاریخ مبارک غازانی، پیشین، ص ۳۴۹-۳۵۰.

۶۴. The Cambridge History Of Iran، جلد اول، پیشین، ص ۴۱۴ و کشاورزی و مناسبات ارضی در

ایران عهد مغول، جلد اول، پیشین، ص ۱۳۰.

۶۵. منتخب التواریخ معینی، پیشین، ص ۴۳-۴۴.

۶۶. تحریر تاریخ و صاف، پیشین، ص ۹۵.

۶۷. Lambton، «Ilat»، پیشین، ص ۱۰۹۹-۱۱۰۰.

مستوفی نیز به وجود ایلات مغول در سلطانیه، دشت مغان و ساوج بلاغ نزدیک ری، اشاره می‌کند.^{۶۸}

ایل افشار از جمله قبایلی بودند که با ایلخانان به ایران آمدند. اگر چه بخشی از افشارها با سلجوقیان به ایران کوچ کرده بودند. افشارها اکثراً در آذربایجان قامت گزیدند. و به تدریج تعداد و قدرت ایشان در این منطقه افزایش یافت.

ایل بگدلو که یکی از قبایل ترکان غز بودند، نیز با مغولها به ایران آمدند و پس از گذر از فلات ایران به سوریه رفتند. بخشی از آنان که به سوریه رفتند و با صفویها به ایران باز گشتند، به ایل شاملو مشهور گشتند. آنان در دوره صفویه و افشاریه از قدرت بسیاری برخوردار بودند، و در دوره قاجار مرکز اقامت آنان در مزدقان نزدیک تهران و مراغه قرار داشت. ایل قاجار نیز با مغولها وارد ایران شدند و پس از حرکت به سوریه، با تیمور به ایران باز گشتند. ایل هزاره که در نیمه دوم قرن نهم هجری قمری در اطراف هرات پراکنده بودند نیز همراه مغولها به ایران آمدند.^{۶۹} قشقایها نیز بر این عقیده‌اند که هلاکو خان آنان را از کاشغر به ایران رانده است. پاره‌ای از تیره‌های قشقای نیز خود را به یکی از قبایل ترکان غز به نام خلج نسبت می‌دهند.^{۷۰}

خانهای قبایل ترک و مغول پس از ورود به ایران قسمتی از مراتع را به جبر تصاحب کردند. پاره‌ای از آنان نیز چراگاههایی (یورت) از ایلخانان دریافت کردند. در عین حال ایلخانان به بسیاری از خانها اقطاع و اگذار کردند و بعضی از خانها اقطاع‌های و اگذاری را به ملک شخصی خویش مبدل ساختند.^{۷۱}

به گفته حمدالله مستوفی در این دوره قبایل کوچ‌نشین کرد در ناحیه نهاوند و ملایر زندگی می‌کردند. اگر چه امکان دارد که مقصود مستوفی از «خیل اکراد صحرانشین»، قبایل غیر ترک و غیر عرب باشد.^{۷۲} در دوره مغولها زندگی کوچ‌نشینی در لرستان نیز گسترش یافت.^{۷۳} در اواخر دوره ایلخانان مغول فدراسیون ایلات مختلف ترک و مغول تحت نامهای جدیدی مانند آق‌قویونلو، پدید آمدند. در اواسط قرن هشتم هجری قمری نیز کوچ‌نشینی از نو در خراسان گسترش یافت. در عین حال، در همین دوره بعضی از کوچ‌نشینان مغولستان بسوی ترکستان غربی به حرکت درآمدند. لیکن این دسته از کوچ‌نشینان با مقاومت ایلاتی که توسط تیمور متحد شده بودند روبرو گردیدند. تیمور پس از منهدم ساختن موقعیت نظامی ایلات مهاجم به لشکرکشی در داخل ایران پرداخت. در نتیجه، حرکت ایلات مختلف در فلات ایران از سر گرفته شد. در این لشکرکشیها اشرافیت قبیله‌ای- نظامی همراه با اعضای قبیله، فرزندان و

۶۸. نزهة القلوب. پیشین، ص ۵۹-۶۰، ۶۹.

۶۹. «Ilat» Lambton، پیشین، ص ۱۱۰۰.

70. Oliver Garrod, «The Qashqai Tribe Of Fars», *Journal Of The Royal Central Asian Society*, 1446, PP. 294-60

۷۱. «Ilat» Lambton، پیشین، ص ۱۰۹۹ نیز رجوع شود به فصل مربوط به زمینداری در ایران.

۷۲. نزهة القلوب. پیشین، ص ۸۳.

۷۳. منتخب‌التواریخ معینی. پیشین، ص ۴۳-۴۴.

زنان خویش از یک چراگاه به چراگاه، دیگر حرکت می کردند.^{۷۴}

تیمور از پشتیبانی قشربانی از فتودالها، بزرگان بویژه چادر نشین مغول و ترک که به تنهایی توانایی سرکوب کردن نهضت های مردم در این دوره را نداشتند برخوردار بود. فتوحات و سلطنت وی در ایران ویرانیه و غارت های بسیار به بار آورد، و موجب گسترش زندگی چادر نشینی گردید. لیکن تیمور نیز مانند ایلخانان به فتودالها متکی بود و اراضی بسیاری را به رسم سیورغال میان سران نظامی خود و نیز فتودال های بزرگ ایرانی که از وی حمایت می کردند، تقسیم کرد. در واقع، تیمور می کوشید منافع طبقه فتودال چادر نشین و اسکان یافته را تأمین کند.^{۷۵} پس از مرگ تیمور حکومت مرکزی تضعیف گردید و اسپراتوری وی که از شالوده اقتصادی یکپارگی برخوردار نبود، فرو ریخت. جنگ های خانگی فتودالها افزایش یافت، در اوایل قرن نهم هجری قمری ترکمانان قراقویونلو که توسط تیمور به ارمنستان رانده شده بودند، به آذربایجان حمله کردند. اما آنان با مقاومت گروهی دیگر از غزان، یعنی ایلات آق قویونلو که محل کوچشان در بخش علیای دجله و بین دیاربکر و سیواس بود، روبرو شدند.

در دوره تسلط سلسله های قراقویونلو و آق قویونلو که بر غرب و شمال غربی و سرانجام بر مرکز و جنوب ایران فرمان می راندند، حرکت کوچ نشینان آسیای مرکزی به سرزمین ایران تشدید گردید.^{۷۶} دولت فتودالی آق قویونلو و بیشتر به بزرگان چادر نشین متکی بود، اما می کوشید حمایت اعیان اسکان یافته ایرانی را نیز به دست آورد. از این روی، تضاد بین چادر نشینان از یکسوی، و درگیری چادر نشینان و فتودال های اسکان یافته از سوی دیگر، منجر به پاشیدگی فتودالی گردید. جنگ های خانگی فتودالها پس از مرگ اوزون حسن آغاز شدند، و تاخت و تازایلات در فلات ایران شدت گرفت. تا اینکه صفویان با ایجاد جبهه متحدی از ایلات بر ایران مسلط شدند، و اتحاد سیاسی کشور را در چهارچوب دولت خویش فراهم آوردند.

حامیان عمده صفویان را قبایل چادر نشین ترک تشکیل می دادند. بخش اعظم این قبایل از آسیای صغیر به آذربایجان و ایران کوچ کرده بودند، و منشاء قسمتی دیگر از قبایل سوریه، ارمنستان و ایلات جدا شده از آق قویونلو و قراقویونلو بود.^{۷۷} در آغاز این قبایل عبارت بودند از شاملو، روملو، اوستا جلو، تکولو افشار، قاجار و ذوالقدر.^{۷۸} سپس قبایل بهارلو، ترکمن و خنسلو نیز به قبایل نام برده پیوستند.^{۷۹} تمام این قبایل در نیمه دوم قرن نهم هجری قمری به نام مشترک قزلباش خوانده شدند. قبایل قزلباش و امیران چادر نشین فتودال ایشان از لحاظ مذهبی و سیاسی تابع صفویه بودند. آنان شیخ صفوی را رئیس روحانی خویش می شناختند و دست نشانده وی بودند و سپاهیان فتودالی او را تشکیل می دادند. در سال ۹۰۰ ه. ق. اسماعیل فرزند کوچک شیخ حیدر در رأس قزلباشا قرار گرفت، و پس از شکست سلسله آق قویونلو

۷۴. Lambton، «Ilat»، پیشین، ص ۱۱۰۰.

۷۵. تاریخ ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۴۵۸-۴۶۲.

۷۶. Lambton، «Ilat»، پیشین، ص ۱۱۰۰.

۷۷. همان، ص ۱۱۰۱.

۷۸. تاریخ ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۵۰۱.

۷۹. Lambton، «Ilat»، پیشین، ص ۱۱۰۱.

در سال ۹۰۷ ه.ق. وارد تبریز شد و آن شهر را پایتخت خویش ساخت.^{۸۰} از این روی، تا پایان قرن دهم میلادی زمام امور دولت صفوی به دست بزرگان چادر نشین ترک (قزلباش) بود و مأموران عالی مقام درباری و حکام ایالات و امیران سپاه از میان آنان انتخاب می شدند. ارتش از افراد سپاهی قبایل چادر نشین مزبور تشکیل می شد و افراد لشکری اسکان یافته در اقامت بودند.^{۸۱}

ایلات و سرکردگان شان در الکاهاای خود که از شاهان صفوی دریافت داشته بودند، زندگی می کردند. به سران ایل گذشته از اراضی مزروع و رعایای اسکان یافته مقیم آن، سراتع بیلاقی و قشلاقی نیز واگذار می شد. این اراضی بصورت مشروط اسماً به ایل داده می شدند اما در واقع در اختیار سران قبایل قرار می گرفتند. گذشته از الکاهاای ایلات، انواع مالکیت های فتودالی زمین و آب، مانند تیول، سیورغال و ملک نیز وجود داشتند. لیکن از آنجا که پس از تأسیس دولت صفوی بزرگان قزلباش اراضی وسیعی به دست آوردند، در اوایل دوره صفوی تناسب میان انواع اراضی فتودالی تغییر کرد. مقدار اراضی خاصه سلطنتی و الکاهاای چادر نشینان به قیمت کاهش اراضی سلکی و سیورغال افزایش یافتند.^{۸۲}

پیش از مرگ شاه اسماعیل اول تضاد میان ایلات قزلباش و بزرگان ایرانی دولت فتودالی صفوی افزایش یافت، و در زمان شاه طهماسب اختلاف میان ایلات نیز شدت یافت. قزلباشان بارها قیام کردند و حکومت شاه طهماسب ناگزیر از طریق تقسیم اراضی و مشاغل پر درآمد میان بزرگان چادر نشین تابعیت آنان را به دست می آورد. تا اینکه شاه عباس اول با ایجاد سواره نظامی از اسرای گرجی و ارمنی و نیز با اتکای بیشتر به عناصر ایرانی اسکان یافته، از قدرت قزلباشان کاست. وی همچنین با سپردن امور ایالات به امیران غیر ایلی و کوچ دادن پاره ای از ایلات به سرحدات ضعف بیشتر قدرت ایلات را باعث گردید.^{۸۳} از این روی، در قرن یازدهم هجری قمری، بویژه در عهد شاه عباس، تناسب میان انواع اراضی فتودالی تغییر کرد و مقدار اراضی وقف، خاصه، سیورغال و تیولی افزایش یافتند. با این همه، اهمیت چادر نشینان در حیات اقتصادی - اجتماعی ایران تقریباً همانند دوره های ایلخانان و تیموریان بود. آماری درباره تعداد جمعیت چادر نشین بین قرنهای هفتم و یازدهم هجری قمری در دست نیست. لیکن از آنجا که تخمین زده می شود که در سال ۱۸۸۴ م. کمی بیش از یک چهارم جمعیت ایران را ایلات چادر نشین تشکیل می داده، می توان ادعا کرد که در قرن یازدهم هجری قمری جمعیت ایلات بیش از سیزان فوق بوده است.^{۸۴}

پس از مرگ شاه عباس اول، قدرت مرکزی رو به ضعف گذاشت و ایلات به غارت و شورش پرداختند. در زمان شاه عباس دوم نافرمانی ایلات تا اندازه ای تحت تسلط حکومت

۸۰. تاریخ ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۴۹۹-۵۰۳.

۸۱. همان، ص ۵۰۷-۵۰۸.

۸۲. رجوع شود به فصل مربوط به زمینداری در ایران.

۸۳. تاریخ ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۵۶۰-۵۵۶، Lambton، «Ilat»، پیشین، ص ۱۱۰۱.

۸۴. رجوع شود به فرهاد نعمانی، یادداشت هایی از دس تاریخ اقتصادی ایران. ۱۳۵۱-۱۳۵۲، ص ۴۷-۵۴.

سرکزی درآمد. اما در عهدشاه سلیمان حمله خوانین ازبک به خراسان فزونی گرفت.^{۸۵} در زمان شاه سلطان حسین در سال ۱۱۲۷ ه.ق/ ۱۷۱۵ م. کردها دست به شورش بردند، همدان را متصرف شدند و تا نزدیکی اصفهان به غارت پرداختند. در سال ۱۱۲۹ ه.ق نیز ایل افغان ابدالی که با ازبکان متحد شده بودند، در هرات شورش کردند. ایلات شاهسون نیز در سال ۱۱۳۰ ه.ق درسمان عاصی شدند. در سال ۱۱۳۴ ه.ق بلوچها تا بم و کرمان پیش رفتند و به غارت این نواحی پرداختند. لرها و بختیاریها نیز در همین دوره عاصی شدند.^{۸۶} لیکن بزرگترین قیام اقوامی که تحت تسلط صفویه درآمده بودند، قیام ایل نیمه چادر نشین افغانی به نام غلجه زائی بود. غلجه زائیها در اطراف هرات می زیستند و سنی بودند. طبق نظر برخی از محققان منشاء این ایل از قبیله چادر نشین ترک به نام خلیج بوده است. بخشی از این خلیجان که در افغانستان اقامت گزیدند، با افغانان در آمیختند و به نام غلیج و غلجه مشهور شدند. غلجه زائیها در سال ۱۱۲۱ ه.ق خروج کردند، و سرانجام محمود قانده آنان در سال ۱۱۳۵ ه.ق. اصفهان را متصرف گردید.^{۸۷}

در اوایل قرن دوازدهم هجری قمری توزیع کلی ایلات بر بنای یکی از اسناد مربوط به دوره شاه سلطان حسین بدین شرح بوده است: لرها که شامل خیلی (در خرم آباد)، لک و زند (در کرز)، بختیاری (بین کهکیلویه، اصفهان، شوشتر و بهبهان) و سنی بودند؛ گروس، کلهر و سکری (بین همدان و مراغه)؛ چهار ایل عمده کرد در خراسان که زعفرانلو (در اخلمد) سعدانلو (در خابوشان)، توانلو (در رادکان)، دوانلو (در جاجرم) را در بر می گرفت؛ جلایر (در خراسان، قرائی (در تربت جام) و جلانی؛ شقاقی بین آذربایجان و گیلان) و زنگنه (اطراف کرمانشاه) که کرد بودند؛ قبایل ترک قاجار، قره گوزلو (در اطراف همدان، بروجرد و نهاوند)، شاهسون (پاره ای از آنان در آذربایجان و بقیه در فارس و گیلان)، افشارها که شامل ایلات شاملو، قرکلو و شیروانلو (در طوس و ارومیه آذربایجان)، بیات و ودبلی (در نیشابور خوی و سلماس) که دیگر جزء ایلات افشار بحساب نمی آمدند، می شدند؛ قبایل عرب که کعب و مولائی را که در جنوب بغداد پراکنده بودند، و نیز ایل عرب (در شیراز، اصفهان و یزد)، بانو شیبان (در طیس) و میشهست (در ترشیز و قائن) را شامل می شدند.^{۸۸} آشکار است که قبایل نام برده تمامی ایلات آن دوره را دربر نمی گیرند.

بدین ترتیب، از اوایل قرن چهارم هجری قمری، بویژه پس از قرن هفتم به دینوسی، اصول اجتماعی و سیاسی تشکیلات حکومتیهای حاکم بر سرزمین ایران تابع مختصات دوگانگی ساکنان این سرزمین، یعنی ضدیت و مخالفت موجود میان ایرانیان اعم از ساکنان شهرها و روستاها و نیمه کوچ نشینان از یکسوی، و ترکان از سوی دیگر، بوده است. لیکن به رغم چیرگی نیروی نظامی ترکان، به تدریج ایرانیان که دارای ساخت اقتصادی - اجتماعی تکامل یافته تری بودند، بر آنان غالب آمدند و آنانرا در خود مستحیل ساختند. با اینهمه، ورود ترکان

۸۵. تاریخ ایران، جلد دوم، پیشین، ص ۵۹۵-۵۹۶.

۸۶. همان، ص ۶۱۵ و «Ilat» Lambton، پیشین، ص ۱۱۰۲.

۸۷. تاریخ ایران، جلد دوم، پیشین، ص ۶۱۵-۶۲۰.

۸۸. «Ilat» Lambton، پیشین، ص ۱۱۰۳-۱۱۰۲.

چادر نشین بر ساخت اقتصادی ایران از طریق نابودی نیروهای عامل در تولید، یعنی کشتار نیروی انسانی در شهرها و روستاها، تبدیل زندگی ساکن بعضی از آنان به حیات نیمه کوچ-نشینی، تبدیل اراضی مزروع به چراگاه، اشغال مناسبترین نواحی دامداری، از بین رفتن مؤسسات آبیاری به سبب عدم رسیدگی به آنها، و تاخت و تاز دائمی و حرکت‌های ایلات که با غارت مردم و ایجاد ناآرامی توأم بود، اثر منفی گذارده است، و از سرعت تکامل طبیعی این نیروها کاسته است. لیکن این اسر تضاد دو «شیوه تولید چادر نشینی» و «شیوه تولید آسیایی» را توجیه نمی‌کند؛ نخست از آن روی که، همچنان که پیش از این در بحث از کاربرد پذیری «شیوه تولید آسیایی» در ایران دیدیم، این مفهوم در تحلیل سیر تاریخ ایران مصداق ندارد؛ و دوم به این دلیل که گفتگو از شیوه تولید چادر نشینی، در مقابل شیوه تولید فنودالی و ابتدایی، از لحاظ علمی خالی از ابهام و اشکال نیست.

در واقع، می‌توان بر اساس یافته‌های تاریخی مربوط به ایلات پس از قرن پنجم هجری قمری به این نظر رسید که روابط انسانها در تولید در جوامع ایلی در ایران ساختی فنودالی داشته است. چرا که باید در نظر داشت که نوع محصول که برای تأمین زندگی آنان ضروری است، و نیز تکنولوژی مورد استفاده انسانها، در روابط خاصی بین افراد در تولید تحقق می‌پذیرد. این روابط در جوامع ایلی مورد بحث ما، بر مبنای شواهد موجود، اساساً فنودالی می‌نمایند. کرارا به این نکته اشاره کرده‌ایم که سراتع یا چراگاهها از دوره سلجوقیان به اینسوی توسط سلاطین، ایلخانان و شاهان به خان یا بزرگ ایلات بصورت مشروط و غیر مشروط واگذار می‌شدند. در عین حال، خان ایل اقطاع یا تیول نیز دریافت می‌داشت، و بدین وسیله موقعیت ممتاز خود را در مقابل افراد معمولی ایل تحکیم می‌کردند. با این ترتیب، روشن است که عشیره خان به سبب تسلط بر چراگاه و اراضی کشاورزی موقعیتی برتر از سایر افراد ایل داشته است. وی می‌توانست با تکیه بر چنین موقعیت مسلطی تقییدات اقتصادی و غیر اقتصادی را بر سایر افراد ایل تحمیل کند. البته اعضای معمولی ایل قسمتی از وسایل تولید را مانند روستاییان — در اختیار داشتند، اما وسیله اصلی تولید، یعنی چراگاه، در مالکیت آنان نبودند. در نتیجه، برای بهره‌برداری از مرتع، وی ناگزیر از انجام بیگاری به شکل چرانیدن دام خان، بود و قسمتی از محصول دام خویش را به آنان منتقل می‌ساخت و عوارض گوناگونی به ایشان می‌پرداخت.^{۸۹}

بدین ترتیب، می‌توان نتیجه گرفت: نخست آنکه وجود کوچ‌نشینی شبانی در دوره تاریخی مورد بحث در جامعه ایران نه زاده مقتضیات طبیعی، بلکه عمدتاً ناشی از حرکت ایلات ترک و مغول بین قرنهای پنجم و هفتم از نواحی آسیای مرکزی به فلات ایران است؛ دوم، به رغم ورود ایلات مذکور و ابعاد جمعیتی آن، و نیز اثرات گوناگون اقتصادی — اجتماعی و سیاسی ناشی از آن، مانند پایین آمدن سطح نیروهای عامل در تولید در روستاها و شهرها، و تسلط سران جامعه ایلی بر سازمان سیاسی، جامعه ایران کماکان بصورتی غالب جامعه‌ای کشاورز و

۸۹. برای مطالعه چند مثال متأخرتر در مورد عوارض بیگاریها و پرداختهای جنس و پولی که به وسیله خوانین از افراد معمولی ایل اخذ می‌شده، رجوع شود به جواد صفی نژاد، «خان نامه»، دانشکده. سال اول، شماره ۲، ۱۳۵۴.

ساكن باقى ماند؛ سوم، با وجود تاثيرات گوناگون كوچ نشينى شىبانى بر نظام مسلط در دوره مورد بحث، كل نظام اقتصادى - اجتماعى جامعه ايران را نظامى فئودالى سى توان تعريف كرد؛ چهارم، بايد تاكيد كرد كه نحوه معيشت چادر نشينى شىبانى خود از خصايص يك شيوه فئودالى برخوردار بوده است، بويژه كه بر اثر ارتباط جامعه كوچ نشين با نظام فئودالى جامعه ساكن، نهادهائى اقتصادى و سياسى فئودالى، مانند واگذارى يورت يا الكا و وابستگى خانها به سلاطين و شاهان، كالبد جوامع كوچ نشين را تحت تاثير قرار داده اند.

فهرست مآخذ

الف. مآخذ فارسی

- آب و فن آبیاری در ایران باستان، وزارت آب و برق، تهران.
آرونووا، م. روك ز. اشرافیان: دولت نادرشاه افشار ترجمه حمید مؤمنی، تهران، دانشگاه تهران ۱۳۵۲.
- آیتی، عبدالمحمد: تحریرو تادریخ و صاف. تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.
- ابن اثیر: انبیا ایران از الکامل جلد اول. ترجمه محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۹.
- ابن اثیر: کامل جلد اول و یازدهم و سیزدهم، ترجمه عباس خلیلی، تهران، شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران.
- ابن الندیم: الفهرست. ترجمه رضا تجدد، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۳.
- ابن بلخی: فادسنامه. به کوشش علی نقی بهروزی، شیراز، اتحادیه مطبوعاتی فارس، ۱۳۴۳.
- ابن حوقل: صوة الارض. ترجمه جعفر شعار، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵.
- ابن خلدون، عبدالرحمن: مقدمه. جلد اول، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲.
- ابن فندق، ابوالحسن علی بن زید بیهقی: تادریخ بیبق به تصحیح احمد بهمنیار، تهران، وزارت معارف، ۱۳۱۷.
- ابوالحسن هلال بن محسن: (سومداد الخلفه). ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.
- ابوبکر محمد بن الحسن الحاسب الکرجی، استخرج آیهای پنهانی. ترجمه حسین خدیو جم، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵.
- ابوریحان بیرونی: آثار الما قیه. ترجمه اکبر دالاسرشت، تهران، ابن سینا، ۱۳۵۲.
- احمد بن ابی یعقوب: البلدان. ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷.
- احمد بن ابی ابی یعقوب: ترجمه مختصر البلدان. ترجمه ح. مسعود، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
- اسفندیار کاتب، بهاء الدین محمد بن حسن بن اسفندیار: تادریخ طبرستان. به تصحیح عباس اقبال، تهران، ۱۳۲۰.
- اسکندر بیگ ترکمان: تادریخ عالم آرای عباسی. دو جلد، به کوشش ایرج افشار، تهران،

اسیرکبیر، ۱۳۳۴.

اشپولر، برتولد: تاریخ مغول در ایران. ترجمه محمود میرآفتاب، تهران، بنگاه ترجمه و نشر

کتاب، ۱۳۵۱.

اشرف، احمد: «ویژگیهای شهرنشینی در ایران»، نامه علوم اجتماعی. دوره یکم، شماره ۴،

۱۳۵۳.

اصطخری، ابواسحق ابراهیم: ممالک و ممالک. به کوشش ایرج افشار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر

کتاب، ۱۳۴۷.

البلاذری، احمد بن یحیی: فتوح البلدان. ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران، بنیاد فرهنگ ایران،

۱۳۴۶.

الجهشپاری، ابوعبدالله محمد بن عبدوس: کتاب الوزاء و الکتاب. بغداد، ۱۳۵۷ هجری قمری.

کتاب الوزاء و الکتاب. ترجمه ابوالفضل طباطبائی، تهران، تابان، ۱۳۴۸.

الراوندی، محمد بن علی بن سلیمان: داحه الصدود و آیه السرود به تصحیح محمد اقبال، تهران،

اسیرکبیر، ۱۳۳۳.

القمی، حسن بن محمد بن حسن: تاریخ قم. به کوشش جلال الدین تهرانی، تهران، ۱۳۱۳.

النرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر: تاریخ بغداد. ترجمه ابونصر احمد بن نصر القبادی، تهران، بنیاد

فرهنگ ایران، ۱۳۵۱.

ایوانشهر. جلد دوم، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۳.

بازان، پل و موریس دابو اسکالانگه، اقتصاد سیاسی توسعه نیافتگی و رشد. ترجمه و تألیف

فرهاد نعمانی، تهران، اسیرکبیر، ۱۳۵۴.

بارتلد، و. و. الخ بیك و زمان وی. ترجمه حسین احمد بن پور تبریزی، تبریز، ۱۳۳۶.

بارتلمه، کریستیان: زن در حقوق ماسانی. ترجمه ناصرالدین صاحب الزمانی، تهران عطائی،

۱۳۴۲.

بارتولد، و. و. آبیاری در ترکستان. ترجمه کریم کشاورز، دانشگاه تهران، ۱۳۵۰.

بارتولد، و. و. تاریخ سیاسی و اجتماعی آسیای مرکزی تا قرن دوازدهم. ترجمه علی محمد زهما،

کابل، پوهنجی ادبیات، ۱۳۴۴.

بایستانی پاریزی، محمد ابراهیم: سیاست و اقتصاد عصر صفوی. تهران، بنگاه مطبوعاتی

صفیعلیشاه، ۱۳۴۸.

بدلیسی، شرف الدین بن شمس الدین: شرفنامه. به کوشش محمد عباسی، تهران، علمی، ۱۳۴۳.

برتلس، آ. ی. ناصر خسرو و اسماعیلیان. ترجمه ی. آرنی پور، تهران، بنیاد فرهنگ ایران،

۱۳۴۶.

بحرالغوائد. به کوشش محمد تقی دانش پژوه، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵.

بهرامی، تقی: تاریخ کشاورزی در ایران. تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۰.

بیهقی، خواجه ابوالفضل محمد بن حسین: تاریخ بیهقی. به کوشش علی اکبر فیاض، مشهد، دانشگاه

مشهد، ۱۳۵۰.

بطروشفسکی، ای. پ. اسلام در ایران. ترجمه کریم کشاورز، تهران، پیام، ۱۳۵۰.

- پطروشفسکی، ای. پ: کشادزدی و مناسبات ادبی در ایوان عهد منول. [دوجلد]، ترجمه کریم کشاورز، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۴.
- پوپر، کارل ر: فقر قادیخیگری. ترجمه احمد آرام، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۰.
- پیروزیان، سهراب (ویراستار): کرمانشاهان باستان. تهران، وزارت فرهنگ و هنر.
- پیگو لوسکایا، ن. و. و دیگران: قادیخ ایران. [دوجلد]، ترجمه کریم کشاورز، تهران، مؤسسه تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۹.
- قادیخ سیستان، به اهتمام و تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران، زوار، ۱۳۱۴.
- تذکره الملوك. به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، طهوری، ۱۳۳۲.
- ترجمه قادیخ یمینی. ترجمه ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی، به کوشش جعفر شعار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵.
- جوینی، علاءالدین عظاملک بن بهاءالدین: قادیخ جهانگشا. جداول و دوم، چاپ به تصحیح میرزا محمد قزوینی، لیدن، بریل، ۱۹۱۱ و ۱۹۳۷.
- حافظ ابرو: ذیل جامع التواریخ (شدیدی). به تصحیح خانابا بیانی، تهران، علمی، ۱۳۱۷.
- حدود العالم. به کوشش منوچهر ستوده، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۰.
- حسن، زکی محمد: صنایع ایران بعد از اسلام. ترجمه محمدعلی خلیلی، تهران، اقبال، ۱۳۲۰.
- حسن، محمد عبدالغنی: ابومسلم خراسانی. ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۳.
- حمدالله مستوفی قزوینی: قادیخ گزیده. جلد اول، به کوشش ادوارد براون، لیدن، لوزاک، ۱۹۱۰.
- حمدالله مستوفی قزوینی: نزهة القلوب. به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، طهوری، ۱۳۳۶.
- خسروی، خسرو: «مزارعه»، (داهنای کتاب، شماره ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰، ۱۳۵۳).
- _____ : نظامهای بهره برداری از زمین در ایران، تهران، پیام، ۱۳۵۲.
- خواجبه نصیرالدین طوسی: مجموعه (سائل). تهران، دانشگاه تهران.
- خواجبه نظام الملک، ابوعلی حسن بن علی: میاست نامه. به تصحیح مرتضی مدرس چهاردهی، تهران، زوار، ۱۳۴۴.
- خوارزمی، ابو عبدالله محمد بن احمد بن یوسف کاتب: مفاتیح العلوم. ترجمه حسین خدیو جم، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷.
- دب، سوریس، اسکارلانگه، ای. ک. هانت: سرمایه داری چیست؟ ترجمه و تحلیل فرهاد نعمانی، تهران، نمونه، ۱۳۵۲.
- دالمانی، هاتری زنه: سفرنامه از خراسان تا بختیادی. ترجمه فرهوشی، تهران، ابن سینا، ۱۳۳۵.
- دنیت، دانیل: جزیه در اسلام، ترجمه محمدعلی سوح، تبریز، سروش، ۱۳۴۰.
- دولتشاه سمرقندی: تذکره الشعراء. به کوشش محمدعباسی، تهران، بارانی، ۱۳۳۷.
- دیاکونوف، و. س. کووالف (ویراستار): قادیخ جهان باستان، جلد اول، ترجمه صادق انصاری، علی الله همدانی و محمدباقر مؤمنی، تهران، اندیشه، ۱۳۵۰.
- دیاکونوف، ا. م. م. قادیخ ماد. ترجمه کریم کشاورز، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵.

- دیاکونوف، م.م.: *تاریخ ایران باستان*. ترجمه روحی ارباب، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶.
- دیاکونوف، م.م.: *اشکانیان*. ترجمه کریم کشاورز، تهران، الجمن فرهنگ ایران باستان، ۱۳۴۴.
- دیماند، م.س.: *داهنمای صنایع ایران*. ترجمه عبدالله فریاز، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۶.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود: *الخبار الطوال*. ترجمه صادق نشأت، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.
- رحیمی، مصطفی: *دیدگاهها*. تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۲.
- رشیدالدین فضل الله: *تاریخ مبارک غازانی*. چاپ کارل یان، هرتفورد، انگلستان، ستفن اوستین، ۱۹۴۰.
- رشیدالدین فضل الله: *جامع التواریخ*. جلد دوم، به اهتمام بهمن کریمی، تهران، اقبال، ۱۳۳۸.
- رهر برن، کلوس سیخائیل: *نظام ایالات در دوره صفویه*. ترجمه کیکاوس جهاندار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹.
- زرین کوب، عبدالحسین: *دو قرن سکوت*. تهران، دنیا، ۱۳۳۶.
- زند، سیخائیل، ای.: *نود وظلمت در تاریخ ادبیات ایران*. ترجمه ح. اسدپوریرانفر، تهران، پیام، ۱۳۵۱.
- زیدان، جرجی: *تاریخ تمدن اسلام*. ترجمه علی جواهرکلام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۵.
- سعدی: *گلستان*. به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران، بنگاه مطبوعاتی صفیعلی شاه.
- مفرنامه ابن بطوطه. ترجمه محمد علی سوجد، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷.
- مفرنامه کلاویخو. ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۸.
- مفرنامه مادکوپولو. ترجمه حبیب الله صحیحی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰.
- مفرنامه های ونیزیان در ایران. ترجمه منوچهر امیری، تهران، خوارزمی، ۱۳۴۹.
- میاحقنامه شادون، جلد سوم، چهارم و هشتم، ترجمه محمدعباسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۶.
- ۱۳۴۵ و.
- شایان، فریدون: *میری در تاریخ ایران باستان*. تهران، رز، ۱۳۵۱.
- شرف الدین علی یزدی: *ظفرنامه*. به کوشش عصام الدین ارو بنایوف، تاشکند، انتشارات فن، ۱۹۷۲.
- شهبازی، محمود: *ادوار فقه*. جلد اول، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۲۹.
- شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبد الکریم: *الملل والنحل*. به تصحیح سید محمد رضا جلالی نائینی، تهران، اقبال، ۱۳۵۰.
- صفی نژاد، جواد: *بنه*. تهران، توس، ۱۳۵۳.
- _____: «خان نامه»، دانشکده، سال اول، شماره ۲، ۱۳۵۴.
- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر: *تاریخ الرسل والملوک*. ترجمه صادق نشأت، تهران، بنگاه ترجمه

- و نشر کتاب، ۱۳۵۱.
- طبری، محمد بن جریر: تاریخ طبری. جلد دهم و چهاردهم، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۳ و ۱۳۵۴.
- ظهیرالدین نیشابوری: سلجوقنامه. تهران، خاور، ۱۳۳۲.
- عالم آرای شاه اسماعیل. به تصحیح اصغر منتظر صاحب، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹.
- فردوسی: شاهنامه. تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۶.
- فرمانهای ترکمانان قراوقیونلو و آق‌قویونلو. به تصحیح مدرس طباطبائی، قم، حکمت، ۱۳۵۲.
- فلسفی، نصرالله: زندگانی شاه عباس اول. جلد سوم، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۵.
- _____ : میاست خادجی ایران در دوره صفویه. تهران، جیبی، ۱۳۳۷.
- قابوس بن وشمگیر بن زیار: قابوس نامه. به تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵.
- قاسم بن یوسف ابونصری هروی: اشداد الزداعة. چاپ محمد شیرازی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۶.
- کادنامه اددشیر بابکان. به کوشش محمد جواد مشکور، تهران، دانش ۱۳۲۹.
- کریستن سن، آرتور: ایران در زمان ساسانیان. ترجمه رشید یاسمی، تهران ابن سینا، ۱۳۵۱.
- کریستن سن، آرتور: وضع ملت و دولت و دبداد در دوره شاهنشاهی ساسانیان. ترجمه مجتبی سینوی، تهران، کمیسیون معارف، ۱۳۱۴.
- کمپفر، انگلبرت: در دبداد شاهنشاه ایران. ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۰.
- گربر، ه. ا. ب. حماسه يك انقلاب. ترجمه م. ا. سپهری، تهران، نشر آبی، ۱۳۵۳.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک: ذی‌الانخبار. به تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷.
- لکه‌هات، لارنس: انقراض سلسله صفویه. ترجمه مصطفی قلی عماد، تهران، ۱۳۴۲.
- لمبتون، آن: جامعه اسلامی در ایران. ترجمه حمید حمید، اصفهان، نیما، ۱۳۵۱.
- لمتون، ا. ک. س.: مالک و زارع در ایران. ترجمه منوچهر امیری، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵.
- لوبون، گوستاو: تاریخ تمدن اسلام و عرب. ترجمه محمد تقی فخر داعی گیلانی، تهران، علمی، ۱۳۳۴.
- لوکونین، ولادیمیر گریگوریوویچ: تمدن ایران ساسانی. ترجمه عنایت‌الله رضا، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰.
- ساده، هانری (ویراستار): تمدن ایرانی. ترجمه عیسی بهنام، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷.
- محقق حلی: شرایع السلام. چاپ محمد تقی دانش پژوه، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۶.

- مرزبان بن رستم بن شروین: مرزبان نامه. به تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی، تهران، بارانی، ۱۳۲۶ ه.ق.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین: مروج الذهب. جلد اول، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴.
- مرعشی ظهیرالدین: تادیک طبرستان و دیوان و مازندران. به اهتمام برنهارد دارن، پتربورخ، آکادمیه سینه امپراطوریه، ۱۸۵۰.
- _____ تادیک گیلان و دیلمستان، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷.
- مقلسی، مطهر بن طاهر: آفرینش و تادیک. جلد ششم، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.
- ملاعبدالفتاح فومنی گیلانی: تادیک گیلان. به کوشش منوچهر ستوده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
- ملک شاه حسین سیستانی: احیاء الملوك. به کوشش منوچهر ستوده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴.
- مؤید الدوله منتخب السیدین بدیع اتابک الجونی: عتبة الكتب. با مقدمه محمد قزوینی و عباس اقبال، تهران، وزارت فرهنگ، ۱۳۲۹.
- میرخواند: روضة الصفاة. جلد اول و پنجم و هشتم، چاپ رضا قلی هدایت، تهران، خیام، ۱۳۳۸.
- _____ ۱۳۳۹.
- مینورسکی، ولادیمیر: بیست مقاله مینورسکی. تهران، دانشگاه تهران، ۱۹۶۴.
- سازمان اداری حکومت صفوی یا تحقیقات و حواشی و تعلیقات بر تذکرة الملوك. ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، زوار، ۱۳۳۴.
- ناصر خسرو: سفرنامه. به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، زوار، ۱۳۳۵.
- نامه تفسر. به کوشش مجتبی مینوی، تهران، ۱۳۱۱.
- نجم رازی: مرصاد العباد. به اهتمام محمد اسبن ریاحی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲.
- نخجوانی، محمد بن هندو شاه: دستور الکاتب فی تعیین المواقب. جزء دوم از جلد اول، چاپ عبدالکریم علی اوغلی علی زاده، مسکو، انستیتوی ملل خاورسیانه و نزدیک، ۱۹۷۱.
- نطنزی، معین الدین: منتخب التواریخ معینی. به تصحیح ژان اوین، تهران، خیام، ۱۳۳۶.
- نفیسی، سعید: بابک خرم دین. تهران، فروغی، ۱۳۴۸.
- _____، تادیک اجتماعی ایران. تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۵.
- _____، تادیک خاندان طاهری. جلد اول، تهران، اقبال، ۱۳۴۵.
- نعمانی، فرهاد: یادداشت‌هایی از دس تادیک اقتصادی ایران. تهران، دانشگاه تهران، دانشکده اقتصاد، ۲-۱۳۵۱.
- ولادیمیرتسف، ب.: نظام اجتماعی منول. ترجمه شیرین بیانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵.
- ویلسن، ج. کریستی: تادیک صنایع ایران. ترجمه عبدالله فریار، تهران، وزارت معارف، ۱۳۱۷.

ب. مآخذ خارجی

- Abu Yusuf's *Kitab al-Kharaj, Taxation in Islam*, Vol. III, A. Ben Shemesh (Trans), Leiden, E. J. Brill, 1969.
- Adams, Robert M., *Land Behind Baghdad*, Chicago, University of Chicago Press, 1965.
- Al-Baladhuri, *Futuh al-Bulden*, Vol. I, D. K. Hitti (trans.) New York, Columbia University Press, 1916.
- Vol. II, F. C. Morgotten (trans.) New York, Columbia University Press, 1924.
- Amin, Abdul Amir, *British Interest in the Persian Gulf* Leiden E. J. Brill, 1967.
- Amminius Marcellinus*, Vol. II, London, William Heinemann, 1963.
- Anderson, Perry, *Passages From Antiquity to Feudalism*, London, NLB, 1975.
- Barthold, W., *Turkestan Down to the Mongol Invasion*, London, Luzac and Company, 1968.
- Bausani, Alessandro, *The Persians*, London, Elek Books, 1962.
- Belyaev, E. A., *Arabs, Islam and the Arab Caliphate* New York, Frederick Praeger, 1959.
- Bernal, J. D., *Science in History*, Vol. I and IV, London, Penguin, 1969.
- Block, Marc, *Feudal Society*, 2 Vols, London, Routledge and Kegan Paul, 1967.
- Bogdanov, L., «Notes on a Sassanian Law - Book», *The Journal of The K. R. Cama*, No. 18, 1931.
- Bogdanov, L., «Notes on a Samanian Law - Book» *The Journal of The K. R. Cama*, No. 30, 1936.
- Bosworth, C. E. *The Ghaznavids*, Edinburgh, Edinburgh University Press, 1963.
- Boulnois, *The Silk Road*, London, George Allen and Unwin, 1966.
- Boyle, J. A. (ed.), *The Cambridge History of Iran*, Vol. V, Cambridge, Cambridge University Press, 1968.
- Bulliet, Richard W., *The Patricians of Nishapur*, Cambridge Massachusetts, Harvard University Press, 1972.

- Calen, C., 'L' Evolution de L' 'igta' du IX^e au XIII^e siècle' *Annale E.S.C.* 1953.
- Cam, Helen M., 'The Decline and Fall of English Feudalism' *History*, XXV, 1941.
- Childe, Gordon V., *Social Evolution*, London, Penguin, 1963.
- Cleave, F. W., 'The Mongolian Documents in the Musée de Téhéran,' *Harvard Journal of Asiatic Studies*, Vol. 16, Nos. 1 and 2, June 1953.
- Clough, Shepard B., *European Economic History*, Tokyo, Mc Graw - Hill Book, 1968.
- Dandamayev, M., 'Foreign Slaves on The Estates of The Achaemenid Kings and Their Nobles,' *International Conference of Orientalists*, 1960.
- Diakanoff, I. M. (ed.) *Ancient Mesopotamia*, Moscow, Nauka Publishing House, 1969.
- Diakanov, I. M., 'Main Features of The Economy in The Monarchies of Ancient Western Asia', *The Third International Conference of Economic History*, 1965.
- Diakanov, I. M., 'The Commune in the Ancient East as Treated in the Works of Soviet Researchers,' *Soviet Anthropology and Archeology*, Vol. II, No. 1, Summer 1963.
- Dobb, Maurice, *Studies in the Development of Capitalism*, London, Lawrence and Wishart, 1972.
- Dopsch, A., *The Economic and Social Foundations of European Civilization*, New York, Howard Fertig, 1969.
- Downing, E. and Gibson, Mc Guire (eds.), *Irrigation's Impact on Society*, Anthropological papers of the University of Arizona, No. 25, 1974.
- Driver, R. G., *Aramic Documents of the Fifth Century*, B. C., London, Oxford University Press, 1965.
- Encyclopaedia Britannica*, Vol. IX, and XX, 1968.
- Encyclopaedia of the Social Sciences*, Vols IX-X, 1967.
- Encyclopaedia of the Social Sciences*, Vol. VI, 1931.
- English, Paul World, *City and Village in Iran*, Madison, Wisconsin Press, 1966.
- Fisher, W. B. (ed.), *The Cambridge History of Iran*, Vol. I, Cambridge, Cambridge University Press, 1968.
- Frye, Richard N., *Bukhara*, Norman, Oklahoma, University of Oklahoma Press, 1965.
- Frye, Richard N. (ed.), *The Cambridge History of Iran*, Vol. IV, Cambridge, Cambridge University Press, 1968.
- Frye, Richard N., *The Heritage of Persia*, Cleveland, Ohio, the World Publishing Company, 1963.
- Ganshof, F. L., *Feudalism*, New York, Harper and Row Publishers, 1964.

- Garaudy, Roger (ed.) *Sur le "mode de Production asiatiques"*, Paris, CERM, 1969.
- Gardiner, Patrick (ed.) *Theories of History*, New York, Free Press, 1959.
- Garrod, Oliver, "The Qashqai Tribe of Fars" *Journal of the Royal Central Asian Society*, 1946.
- Ghirshman, Roman, *Iran from the Earliest Times to the Islamic Conquest*, Baltimore, Penguin 1961.
- Goblet, Henri, "Dans l'ancien Iran: les techniques de l'eau et la grande histoires," *Annale ESC*, No.3, 1963.
- Herlily, David (ed.), *The History of Feudalism*, London, Macmilan, 1970.
- Herzfeld, E.E., *Iran in the Ancient East*, London, Oxford University Press, 1944.
- Hill, Christopher, *Reformation to Industrial Revolution*, London, penguin, 1971.
- Hilton, Rodney, "The Manor," *The Journal of Peasant Studies*, Vol. I, No.1, Oct. 1973.
- Hil lov, Rodney (ed.), *The Transition from Feudalism to Capitalism*, London, NLB, 19.
- Hobsbawm, Eric J., *Industry and Empire*, London, Penguin, 1971.
- Hodgett, Gerald A. J., *A Social and Economic History of Medieval Europe*, London 'Methuen and Company, 1972.
- Huart, C., *Ancient Persia and Iranian Civilization*, New York, Alfred A. Knopf, 1927.
- Huberman, Leo, *Man's Worldly Goods*, New York, Monthly Review press, 1968.
- Khondamir, *A History of the Minor Dynasties of Persia*, London, 1910.
- Klausner, Carla L., *The Seljuk Vezirate*, Cambridge Massachusetts, Harvard University Press, 1973.
- Lambton, Ann K. S., "The Evolution of the Iqtā in Medieval Iran, *Iran*, Vol. V, 1967.
- Lambton, Ann K. S. (ed.) *The Cambridge History of Islam*, Vol. II, Cambridge, Cambridge, University Press, 1970.
- La Pensée*, No. 114, April 1944.
- Lichtheim, George, "Marx and Asiatic Mode of Production," *St. Antonys's Paper*, No 14.
- Levy, Reuben, *The Social Structure of Islam*, Cambridge, Cambridge University Press, 1957.
- Lohkegaard, Frede, *Islamic Taxation in the Classic Period*, Copenhagen, Branner and Korch, 1950.
- Lukonin, Vladimir G., *Persia II*, Cleveland, Ohio, World Publishing Company, 1967.
- Mandel, Ernest, *The Formation of the Economic Thought of Karl Marx*,

- New york, Monthlg Review Presa, 1971.
- Manfred, A.Z. (ed.), *Asbort History of the World*, Vol. I, Moscow, Progress Publishers, 1974.
- Masson Smith, John Jr., *The History of the Sarbadar Dynasty*, the Hague, Mouton, 1970.
- Mc Evedy, Colin, *The Penguin Atlas of Medieval History*, Manchester, Penguin, 1971.
- Marri, Mir khuda Bakhsh, *Searchlights on Baloches and Balochistan*, Karachi, 1974.
- Mendelsohn, I., *Slavery in the Ancient Near East*, New york, Oxford University Press, 1949.
- Needham, Joseph, *Science and Civilization in China*, Vol.I, Cambridge, Cambridge University Press, 1954.
- Newman, Joseph, *The Agricultural Life of the Jews in Babylonia*, London, Oxford University Press, 1932.
- Perikhanian, A. G. «Agnatic Groups in Iran,» *Soviet Anthropology and Archeology*, Vol. IX, No. 1, Summer 1970.
- Poliak, A. N. , *Feudalism in Egypt, Syria, Palestine, and the Lebanon*, London, The Royal Asiatic Society, 1939.
- Popper, Karl R., *Conjectures and Refutations*, London, Routledge and Kegan Poul, 1969,
- Popper, Karl R. *The Poverty of Historicism*, London, Routledge and Kegan Paul, 1960.
- Postam, M. M. (ed.)' *The Cambridge Economic History of Europe*, Vol. I, Cambridge, Cambridge University Press, 1966.
- Pre - Capitalist Economic Formations*, New york, International Publishers, 1950.
- Qudam B. Jāhar's Kitāb al - Kharaj, *Taxation in Islam*, Vol. II, A. Ben Shemesh (trans.) Leiden, E. J. Brill, 1965.
- Sanaullah, M. F., *The Decline of the Seljuqid Empire*, Calcutta, Calcutta University Press. 1938.
- Selected Correspondence, New york, International Publishers, 1665.
- Shaban, M. A. , *Islamic History: 600-750 A.D.*, Cambridge, Cambridge University press, 1971.
- Shiozawa, Kimio, «Marx's View Of Asian Society and His Asiatic Mode of Production,» *The Developing Economies*, Vol. IV, No. 3, Sept. 1966.
- Siddiqi, M., *Development of Islamic State and Society*, Lahore Institute of Islamic Culture, 1956.
- Stern, S. M. (ed.), *Documents from Islamic Chanceries*, Oxford, Bruno Cassierer, 1965.
- Strayer, Joseph R. and Coulborn, Rushton, *Feudalism in History*, Hamden,

- Connecticut, Archon Books, 1965.
- Tappen, E. M., *In Feudal Times*, London, George G. Harrap and Co. , 1943.
- The Encyclopaedia of Islam* , Vol. I, 1960.
 _____ Vol. II, 1965.
 _____ Vol. III, 1936.
 _____ Vol. III, 1970.
- The Travels of Marcopolo*, Ronald Lathan (trans.) London, Penguin, 1958.
- The Works of Xenophon*, Vol. I, H. G. Dakyns (trans.), London, Macmillan, 1890.
- Varga, y., *Politico- Economic Problems of Capitalism*, Moscow, Progress Publishers, 1968,
- Verlinden, Charles, *L'Esclavage dans l'Europe medievale*, Bruges, De Temple, 1955.
- Weber, Max, *The Theory of Social and Economic Organization*, London Collier-Macmillan, 1947.
- Wilson, Arnold T., «The Bakhtiaris», *Journal of the Royal Central Asian Society*, 1926.
- Wittfogel, Karl A., *Oriental Despotism*, New Haven, Yale University Press, 1959.
- Wulf, Hans E. *The Traditional Crafts of Persia*, Cambridge, Massachusetts, The MIT Press, 1966.
- Yahya Ben Adam's *Kitab al Kharaj, Taxation in Islam*, Vol. I, A. Ben Shemesh (Trans.), Leiden, E. J. Brill, 1967.

فهرست موضوعی

- آباخان: ۱۸۳، ۳۰۴، ۳۰۲
 آبیاری: ۴۳۱، ۴۴۳، ~ به وسیله قنات: ۴۳۸
 ~ ۴۳۶ به وسیله نهر کشی: ۴۳۸-۴۴۰
 اهمیت ~ در ایران: ۴۳۴-۴۳۱ شیوه های
 ~ در ایران: ۴۳۴ مالکیت و نظارت
 بر شبکه های ~: ۴۴۳-۴۴۶
 آذربایجان: ۱۶۰، ۱۷۲، ۱۷۶، ۴۳۲، ۴۶۲
 ۴۶۹، ۴۶۵، ۴۶۱
 آریان پور، امیرحسین: ۷۰
 آسیا: ۴۲۶
 آسیای صغیر: ۱۶۶، ۱۶۹، ۲۱۹، ۲۹۰
 ۴۴۰
 آشور: ۴۲۹
 آق قویونلو: ۱۹۲، ۲۲۲، ۲۳۰، ۲۵۳، ۳۱۲
 ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۶۷ فتودالهای صحرانشین
 ~: ۴۱۴
 آل ابوزهیر: ۱۷۹
 آلبارسلان: ۲۱۵
 آل بویه: ۱۵۸، ۱۸۱، ۲۱۲، ۲۴۳، ۲۷۶
 ۲۴۴، ۳۹۸، ۴۴۲، ۴۵۸، خاندان
 ~: ۲۱۳ وابستگی روستاییان در برابر
 فتودالها در عهد ~: ۲۴۳
 آلتون تمغاسهر (نشان زرین): ۱۸۵
- آل حنظله بن تمیم: ۱۷۹
 آل زیار: ۳۹۸، ۳۹۹
 آل سیمجور: ۲۱۱
 آل عماره: ۱۷۹
 آلمان: ۵۴، ۹۷، ۱۰۲، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۵
 ۱۳۸، قیاسهای روستاییان در ~: ۱۳۸
 نظامهای مانوری در ~: ۱۳۹ وابستگی
 کشاورزان به اربابان در ~: ۱۱۰ وضع
 زمینداری در ~: ۱۳۸ هلف نهضت دهقانی
 ~: ۱۱۵
 آل مظفر: ۴۱۱ قلمرو حکومت ~: ۴۱۱
 آلو (آلود): ۹۹، ۱۰۳-۱۰۱، ۱۲۲
 آسل: ۳۳۷
 آنتردور: ۱۱۳
 آوه: ۲۰۰
- ابدال بنی: ۴۱۳
 ابراهیم بن محمد: ۳۹۱
 ابراهیم بن محمد الطیبی: ۱۶۷
 ابن ابی الحدید: ۱۵۳
 ابن اثیر: ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۳۸۷، ۳۹۹
 ابن بطوطه: ۳۷۹

احياء الملوك: ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۲۷، ۲۳۵
 ۲۳۶، ۴۳۵
 اخبار ايطوال: ۲۰۵
 اخبار ايران: ۱۵۰، ۱۶۲
 اخوان آهي: ۳۷۸
 اداد فقه: ۱۵۴
 اراضي اشتراكي: ۱۴۶ ~ روستايان: ۱۵۰-
 ۱۴۶
 اراضي ديواني: ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۲، ۲۵۸
 ۲۶۹ تکامل: ~ ۱۵۲
 اراضي سلطنتي: ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۷۰
 ۱۷۲، ۲۵۸ ~ ساسانيان: ۱۶۲ تکامل:
 ~ ۱۶۱
 اراضي ملكي: ۱۷۴، ۱۷۷، ۲۵۸، ۲۶۹
 ~ خراسان: ۱۷۷ تکامل: ~ ۱۷۵
 اراضي وقفي: ۱۴۶، ۱۸۷
 اربيل: ۱۶۶، ۳۰۴، ۳۷۲، ۴۶۵
 ارسلان ارغون: ۲۱۵
 اشداد الزداعه: ۱۱، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۹
 ۳۲۰، ۳۲۲
 ارغون خان: ۱۶۸، ۱۸۳، ۳۰۴
 ارمنستان: ۱۶۹
 اروپا: ۹۱، ۹۷، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۹، ۱۲۳
 انواع سالکيتهاي فنودالي زمين در: ~
 ۹۷ بهره فنودالي در: ~ ۱۲۷ بهره کشي
 فنودالي در: ~ ۱۱۹، تحول فنوداليسم در
 ~ ۱۳۳ تقيدات روستايي در: ~ ۱۰۵
 ۱۰۶ تکامل فنوداليسم در: ~ ۱۰۹
 زمينداري در: ~ ۱۷۱ سرفهائي حقوقي و
 غيرحقوقي ~ ۱۲۳ سرمايه داري در: ~
 ۱۳۳ فنوداليسم ~ ۱۰۲ نظام فنودالي
 در: ~ ۹۷، ۱۰۱ نهادهاي فنودالي: ~
 ۹۱
 اريدو: ۴۴۶
 اسامه بن زيد: ۱۵۶، ۲۰۶

ابن بلخي: ۲۱۲، ۳۴۱، ۴۲۲، ۴۳۴، ۴۳۸
 ۴۴، ۴۵۸، ۴۴۲
 ابن حوقل: ۱۹۷، ۲۰۴، ۴۵۶
 ابن طقطقي: ۱۸۳
 ابن فندق: ۱۸۰
 ابن يمين: ۱۸۴
 ابوالحسن هلال بن محسن: ۲۱۰
 ابوالغرا: ۳۹۴
 ابوبکر: ۲۶۲
 ابوجعفر المنصور ← ابومنصور
 ابوحنيفه: ۱۵۴، ۲۵۴
 ابوسعيد بهادر: ۱۵۹، ۱۸۵، ۲۲۵، ۲۲۹
 مرگ: ~ ۳۵۳
 ابوطاهر بن علي بن محمد: ۴۵۸
 ابو عبدالله محمد بن احمد بن يوسف كاتب
 خوارزمي: ۲۰۷
 ابو علي بلعي: ۳۹۶
 ابو علي حسن بن علي ← نظام الملك
 ابومحمد عبدالله بن محمد الناصي: ۱۸۹
 ابومسلم خراساني: ۳۹۱، ۳۹۳، ۳۹۴
 قيام: ~ ۳۹۳
 ابومسلمه ← خرمدينان
 ابومنصور: ۲۹۷، ۳۹۳، ۳۹۶
 ابويوسف انصاري: ۱۱، ۲۰۷، ۲۶۲
 ابي الحسين احمد بن سعد: ۲۰۸
 ابیورد: ۲۴۶
 اتابكان: ۲۱۹
 اتابك سعد ابوبکر: ۲۵۲
 اتابك سعيد سعد بن زنگي: ۲۶۲
 اتابك شمس الدين الب ارغوان (هزارسف):
 ۴۶۵
 اتابك قراسنقور: ۲۱۸
 احمد بن ابي يعقوب: ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۹۷
 احمد خان: ۴۱۴
 احمد سلطان: ۲۲۷

اصطخر: ۱۴۷، ۱۵۷، ۱۴۲۱، ۴۳۴، ۴۳۶، ۴۴۰، ۴۴۸
 اصطخری، ابواسحاق ابراهیم: ۱۱، ۱۷۹، ۱۹۷، ۲۷۶، ۲۹۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۷۷، ۳۷۸، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۷، ۴۴۰، ۴۵۶
 ۴۵۷ نظریه درباره آبیاری در ایران:
 ۴۳۱ نظریه درباره بازارهای نیشابور:
 ۳۷۷
 اصفهان: ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۹۰، ۱۹۴، ۲۳۰، ۲۳۴، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۲۹، ۳۵۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۹، ۴۲۱، ۴۲۵، ۴۳۸، ۴۶۵
 پیوستن مردم به نهضت خردمندان: ۳۹۶
 چاه‌در: ۴۳۵
 اطراوش: ۳۹۹ رهبری: ۳۹۹ مرگ: ۳۹۹
 اطربش: ۱۱۵، ۱۳۹ انقلاب روستاییان: ۱۱۵
 ۱۳۹ روستاییان امپراتوری: ۱۱۵
 اعراب: ۳۸۹ نهضت‌های مردم در دوره تسلط
 ۴۰۴-۳۸۹
 اغوز: ۴۵۹، ۴۶۲ قبایل چادر نشین: ۴۵۹
 نظرظهرالدین نیشابوری درباره: ۴۶۲
 افریقا: ۴۲۶، ۴۳۶
 افشار: ۲۹۰
 افشاریه: ۱۴۵ تکامل مالکیت‌های فئودالی در دوره:
 ۱۴۵
 افشین: ۳۹۷
 افضل‌التواریخ: ۲۲۶
 افغانستان: ۳۰۶
 اقطاع: ۹۱، ۱۴۶، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۰۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۲، ۲۲۹، ۲۳۶، ۲۴۵، ۲۶۰، ۲۷۸، ۲۸۶، ۴۱۱، ۴۴۸ اصطلاح:
 ۲۰۶ ~ الارفاق (اجاره): ۲۰۷ ~ الارفاق
 در دوره عباسیان: ۲۲۴ ~ الاستقلال: ۹۹

اسپانیا: ۱۱۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۴۰، ۴۳۶
 قیاس‌های دهقانی در: ۱۱۴
 اسبیدجامکیه [اسبیدجامگان] ~ خرم‌دینان
 استادسیس: ۳۹۴ رهبری: ۳۹۴ نظرمقتسی
 درباره قیام: ۳۹۴ استخر ~ اصطخر
 استرآباد: ۱۶۰، ۱۹۴، ۲۳۵
 استریر، جوزف: ۹۰، ۹۱، ۹۲
 استولپنیک، ایسوس: ۲۹۵
 استوناوند: ۴۰۲
 استیل، ریچارد: ۳۶۲
 استینا: ۱۵۵
 اسحاق بن قبیصه بن ذؤیب: ۱۶۳
 اسدآباد: ۴۳۸
 اسفندیار کاتب: ۱۸۱، ۲۱۱
 اسکاتلند: ۱۲۵
 اسکندرانی: ۳۳۰
 اسکندریه ترکمان: ۲۰۰، ۲۲۵، ۲۳۴، ۲۳۶
 اسکندریه: ۳۳۶
 اسکواترها: ۱۱۶
 اسماعیل سامانی: ۳۹۹
 اسماعیلیان: ۲۱۳، ۳۰۳، ۳۹۳، ۴۰۲ ادعایان
 ۴۰۳ نهضت: ۴۰۲
 اسماعیلیه: ۳۹۲، ۳۹۳، ۴۰۱ پیدایش فرقه
 ۴۰۱ ~ فاطمیه: ۴۰۲
 اشپور، برتولد: ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۲۰، ۲۲۲، ۳۱۱
 اشکانیان: ۱۴۹، ۱۶۲، ۲۰۱، ۲۳۷، ۳۳۱، ۴۳۷، ۴۳۹، ۴۴۶، ۴۴۷ انحطاط
 امپراطوری: ۴۱۹ برده‌داری در دوره:
 ۲۰۲ تحول نیروهای اقتصادی شهرها در دوره:
 ۳۲۵-۳۲۷ صنایع در دوره:
 ۳۲۸ مالکیت در دوره:
 ۴۳۰ منسوجات در عهد:
 ۳۲۹
 اشکور: ۴۴۰

۲۰۷، ۲۱۲، ۲۲۷، ۲۸۶ ~ التملیک:
 ۱۹۹، ۲۰۷، ۲۱۷، ۲۷۷، ۲۸۶، ۴۴۴ ~
 در دوره سلجوقیان: ۲۲۲ ~ در دوره مغول:
 ۲۲۲ ~ لشکری: ۲۱۶ ~ موروثی: ۱۸۱
 ~ نظامی: ۲۱۲، ۲۲۳، ۴۲۰ اهدای
 ~: ۲۰۹ پیدایی فتودالی ~ داری:
 ۲۲۱ تشکیل ~: ۱۵۵ تکامل ~ در
 دوره خلفای عباسی: ۲۱۴، ۲۰۶ تکامل
 ~ در دوره سلجوقیان: ۲۱۹، ۲۱۴
 تکامل ~ در دوره صفویه: ۲۲۹، ۲۲۴
 تکامل ~ در دوره مغول: ۲۲۴، ۲۱۹
 رسم و آگذاری ~: ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۲۰ رواج
 ~ داری: ۱۷۷ سیاست راجع به ~: ۲۲۲
 گسترش ~ داری: ۱۸۱ گسترش ~ نظامی
 واداری: ۲۴۳ مراحل نخستین ~ داری:
 ۲۰۹ منع ورود به قلمرو ~: ۲۲۳ و آگذاری
 ~: ۱۷۸
 الابیه عن حقایق الادویه: ۲۹۷
 الاتاغ: ۳۰۴
 الاحیاء والاثار: ۳۱۹
 الب: ۱۳۵
 البتکین: ۲۱۱
 البلدان: ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۷۷، ۱۹۷، ۳۳۷
 الجایتو: ۲۴۶ فرار روستاییان در دوره ~: ۲۴۶
 الخراج: ۱۱
 القادباغه: ۲۱۲
 الکاء [چراگاه]: ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۰۱، ۴۷۱
 اصطلاح ~: ۱۹۹
 الله قلی بک اوستاجلو: ۴۱۵
 الله وردی خان: ۲۲۶
 الملل والنحل: ۳۸۹
 الموت: ۴۰۲ تسخیر دژ ~: ۴۰۲
 الموزدء الکتاب: ۱۶۳، ۱۷۹، ۲۰۹، ۲۱۰
 اسم جعفر صادق [ع]: ۲۵۹

اسامیه: ۳۹۲
 اموی ~ امویان
 امویان: ۱۵۷، ۱۶۳، ۲۴۱، ۳۹۰، ۴۴۳
 اقطاع در عهد ~: ۲۸۶ درآمد ~ ازجزیه
 ۲۷۵ ضربخانه عهد ~: ۳۴۵ طرفداران
 ~: ۳۸۹
 امیر آخوریاشی: ۲۰۱
 امیرالوندقرا قوانولو: ۲۳۲
 امیر تیمور: ۱۸۶
 امیر جلال الدین ترخان: ۲۳۰
 امیرشاهی سبزواری: ۱۸۴
 امیر طغاتیور: ۲۲۳
 امیر علی: ۲۲۵
 امیر مسعود ~ سلطان مسعود
 امیر ناصرالدین ~ سبکتکین
 امیریمین الدین طغرای: ۱۸۴
 انطاکیه: ۴۴۶
 انگلستان: ۲۵، ۴۰، ۵۳، ۱۱۰، ۱۱۳،
 ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۳۸، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۲
 تغییرات ساخت اجتماعی در ~: ۲۵ فرار
 روستاییان در ~: ۱۲۸ قیامهای دهقانی
 در ~: ۱۱۴ وابستگی کشاورزان به اربابان
 در ~: ۱۱۰ وضع زمینداری در ~: ۱۳۸
 انوار، قاسم: ۴۱۲ اخراج ~ به دستور شاهرخ:
 ۴۱۲
 انوشیروان: ۱۵۱، ۲۷۰، ۲۹۶
 اوجان طسوح: ۴۴۰
 اوراسان: ۱۴۹
 اورپوس: ۱۶۲، ۳۲۷
 اورشلیم: ۴۴۶
 اوزون حس: ۱۹۲، ۲۲۲، ۲۳۲، ۲۵۳
 ۴۶۷ فرمان ~: ۱۹۲ سرگ ~: ۴۶۷
 اوستا: ۱۴۷، ۲۰۲
 اوستا جلو: ۲۹۰، ۴۶۷
 اولتاریوس، آدام: ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۱

- ۴۲۸: اهر
 ۳۷۸: اهل الفتوه
 ۴۱۳: اهل حق
 ۳۹۴، ۳۸۹، ۱۷۶: اهواز
 ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۵: ایتالیا
 دهقانی در: ۱۱۴
 ۴۶۵: ایدج
 ۱۲۵: ایرلند
 ۳۸۹: ایلاق
 ۱۹۸، ۱۹۰، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۵۸: ایلخانان
 ۳۰۲، ۲۷۹، ۲۷۰، ۲۴۶، ۲۲۹، ۲۲۲، ۳۰۵، ۳۱۲، ۳۵۱، ۴۰۹: اقراص ~
 ۲۷۹ ~ سسلان: ۱۹۰ حکومت ~: ۳۰۲
 زارعان در دوره ~: ۲۴۶ صنعت قدرت
 مرکزی ~: ۴۰۶
 ایلدگزبان: ۲۱۹
 اینجو: ۴۴۴، ۱۸۵، ۱۷۰
 ایوان سهیب: ۳۶۱
 ۴۱۲: بایسنغر
 ۲۰۶: بهرالفوائد
 ۴۰۰، ۱۷۹: بحرین
 ۳۵۱، ۲۱۱: بخارا
 بدلیس: ۲۳۱ اسرای ~: ۲۳۱ سیورغال
 ~ ۲۳۱
 بدلیسی، شرف‌الدین شمش‌الدین: ۱۹۶، ۴۵۸
 ۴۶۵: بردع
 برده‌داری: ۲۳۷ اضحلال ~: ۲۴۰-۲۳۷
 ۳۷۱: برزیل
 ۲۱۵: برکیارق
 ۱۶۴: برمکی، یحیی
 ۴۲۷: برنیه
 ۲۴۴، ۲۱۵، ۱۶۳: بسطام
 ۱۵۴: بصره
 ۴۰۰، ۳۹۳: بغداد
 ۴۶۶: بگدلو [ایل]
 بلاذری، احمد بن یحیی: ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۶
 ۴۴۳، ۲۴۱، ۲۰۶
 ۳۸۵: بلاش
 ۴۶۵، ۳۰۳: بلخ
 ۱۳۵: بلژیک
 بلوک، مارک: ۹۱ تعریف ~ از فتودالیسم
 ۹۱
 بنفیس: ۲۱۶، ۱۰۳، ۱۹۹، ۱۹۷
 بنی‌اسیه: ۲۷۵، ۲۹۷، ۳۳۶، ۳۸۹، ۳۹۰
 تبلیغ علیه ~: ۳۹۰ جزیه در دوره ~
 ۲۷۵ مالیاتهای غیرقانونی در عهد ~
 ۲۷۵
 بنی‌عباس: ۳۹۰ طرفداران ~: ۳۹۰
 ۴۵۴: بونیک
 ۴۰۰: بویلال
 ۱۱۶: بوردیر
 ۱۱۳: بورگاندی
 ۱۸۰، ۱۶۶: بوسهل
 ۴۲۸: اهر
 ۳۷۸: اهل الفتوه
 ۴۱۳: اهل حق
 ۳۹۴، ۳۸۹، ۱۷۶: اهواز
 ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۵: ایتالیا
 دهقانی در: ۱۱۴
 ۴۶۵: ایدج
 ۱۲۵: ایرلند
 ۳۸۹: ایلاق
 ۱۹۸، ۱۹۰، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۵۸: ایلخانان
 ۳۰۲، ۲۷۹، ۲۷۰، ۲۴۶، ۲۲۹، ۲۲۲، ۳۰۵، ۳۱۲، ۳۵۱، ۴۰۹: اقراص ~
 ۲۷۹ ~ سسلان: ۱۹۰ حکومت ~: ۳۰۲
 زارعان در دوره ~: ۲۴۶ صنعت قدرت
 مرکزی ~: ۴۰۶
 ایلدگزبان: ۲۱۹
 اینجو: ۴۴۴، ۱۸۵، ۱۷۰
 ایوان سهیب: ۳۶۱
 بابک خرمدین: ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۰۰
 به قتل رسیدن ~: ۳۹۷ رهبری ~: ۳۹۶
 قیام ~: ۳۹۷ مذهب ~: ۴۰۰ نظر
 علی بلعمی درباره شیوة جنگهای ~: ۳۹۶
 ۴۴۶، ۴۲۹: بابل
 ۳۹۴: باذغیس
 ۵۳: باران، پل
 ۱۹۸: باربارو، جوزافا
 ۱۷۸: بارتولد، واسیلی ولادیمیریویچ
 ۹۹: بارون
 ۲۲۷، ۲۰۱: باستانی پاریزی، محمد ابراهیم
 ۱۱۴: بال، جان
 ۱۳۳: بالتیک
 ۴۰۹: باوندیان

۶۳، ۶۵ تحول جدلی تاریخ از نظر:~
 ۷۲ عقیده درباره پنداشت علمی تاریخ:
 ۶۸ علم اجتماعی و انتقاد از آن: ۷۷-
 ۶۲ قانون تکامل از نظر:~ ۶۴ کشف
 قوانین تکامل اجتماعی از نظر:~ ۶۹
 کل گرایان از نظر:~ ۶۷ مخالفت~
 با پیش بینی تاریخی: ۶۵ نام گرایی از نظر
 ~: ۶۹

پولی بی: ۴۳۷ نظریه درباره قنات ایران:
 ۴۳۷

پیروز: ۳۸۴ بروز قحطی در عهد:~ ۳۸۴
 پیروزیان، سهراب: ۱۶۳
 پیگولوسکایان، و: ۱۰

تاریخ الرسل والملوک: ۲۰۴

تاریخ ایران: ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۴
 ۲۲۵

تاریخ بخارا: ۱۶۵، ۱۷۷

تاریخ بیمنی: ۲۱۰

تاریخ خاندان طاهری: ۲۰۸

تاریخ سیستان: ۲۱۱

تاریخ طبرستان: ۱۶۳، ۲۱۲، ۲۱۳

تاریخ عالم آرای عباسی: ۲۰۰، ۲۲۵، ۲۲۶

تاریخ قم: ۱۶۴، ۱۸۹، ۲۰۸، ۲۱۳

۲۸۲، ۴۳۷، ۴۵۶

تاریخ گزیده: ۲۱۳

تاریخ مبارک غازانی: ۱۱، ۲۲۰، ۲۲۱

۲۲۲، ۳۰۷

تاریخ و صاف: ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۹۰

۴۶۵

تاریخ یمنی: ۱۶۶، ۱۸۹، ۲۱۱، ۲۱۲

تاسیت: ۱۰۹

تالاز [نوعی مالیات]: ۱۱۱~ در فرانسه:

بوشی: ۹۱

بوند هشن: ۲۹۴

بوهیما: ۱۱۵

بهبهان: ۱۶۰

بهرام شاه غزنوی: ۱۵۰، ۲۱۴

بهرام گور: ۱۷۵

بهرام سیرزا: ۲۰۰

بینکچی عارض: ۲۲۱

بیزانس: ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۸۸، ۲۹۵، ۳۳۰

قلمرو اسپراتوری:~ ۱۰۹

بیلقان: ۱۶۶، ۱۶۷

بین النهرین: ۱۶۷، ۱۶۹، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۶۲

۲۹۳، ۲۹۵، ۳۲۸، ۳۳۵، ۴۲۸، ۴۳۳

۴۵۵، ۴۶۱

بیبق: ۱۸۰، ۱۸۴

بیبقی، ابوالفضل محمد بن حسین: ۱۸۱، ۱۶۶

پادوآ: ۱۰۳

پارشن: ۳۳۱ دوره:~ ۳۳۱

پارویکویی: ۱۲۵

پاللوگتا: ۳۷۷ دهکده:~ ۳۷۷

پالینگا: ۱۴۹

پرتغال: ۱۳۳

پرسیس: ۴۴۶-

پروس: ۱۲۷

پرونوئیا: ۱۲۵

بطروشفسکی، ای. پ: ۱۱، ۱۴۵، ۱۶۲، ۱۸۸

۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۲۲

پلوتارخس: ۲۰۲

پوپر، کارل ریچوند: ۶۲، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۷۳

۷۴، ۷۵، ۷۶ انتقاد از تاریخ گرایی:

۶۹، ۷۰، واثبات گرایان: ۷۱~ و تبعیت

از پدیده گرایی: ۶۹ تاریخ گرایی از نظر:~

جره کاخی [رستاق]: ۱۷۵
 جلال الدین جوینی: ۱۸۶
 جلال الدین محمد یزدی: ۱۹۴
 جلابریان: ۲۲۹، ۲۴۷ سیورغال در عهد:~
 ۲۲۹ وابستگی روستاییان در عهد:~
 ۲۴۷
 جوجی خان: ۱۹۸
 جوزجان: ۴۲۸
 جوشقان: ۱۷۴، ۱۹۳، ۲۳۳
 جهان شاه: ۲۳۰
 جهشیاری، ابو عبدالله محمد بن عبدوس: ۱۶۳، ۲۱۰
 چایلد، گوردون: ۵۱
 چنگیز خان: ۳۰۱، ۳۰۵، ۴۶۴ فتوحات:~
 ۳۰۱
 چین: ۴۲، ۴۸، ۴۲۸ رهایی:~ از نظام
 برده داری: ۴۲
 حاتم طائی: ۳۴۲
 حافظ ابرو: ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۲۵
 حجاج بن یوسف: ۱۵۷
 حداد، علی: ۲۳۴
 حدود العالم: ۱۷۸، ۱۹۷، ۴۵۵
 حروفیون: ۴۱۲
 حسن بن زید: ۳۹۹
 حسن بن صباح: ۴۰۲ نظر نظام الملک درباره:~
 ۴۰۲
 حسن بن علی:~ اطروش
 حسن بن محمد بن حسن القمی: ۱۶۴
 حسن جوری: ۴۰۷، ۴۰۸ درویشان طریقت

۱۱۱
 تبریز: ۱۹۴، ۳۵۸، ۳۷۲، ۳۷۹
 تپه حصار: ۱۴۶
 تپه گیان: ۱۴۶
 تحریر تاریخ و صاف: ۱۷۰
 تذکرة الشعراء: ۱۱۱، ۱۸۳
 تذکرة الملوك: ۲۰۱، ۲۶۱، ۳۸۰
 ترجمه تاریخ یعنی:~ تاریخ یعنی
 ترشیز: ۳۰۹
 ترکستان: ۳۰۴، ۴۶۵
 تفنگچی آقاسی: ۲۲۷
 تکامل اجتماعی: ۵۱
 تکلو: ۲۹۰، ۴۶۷
 تگودار: ۱۸۳
 قمدن ایرانی: ۲۱۱
 تموچین: ۴۶۴
 توسکانی: ۱۴۰
 توقنای: ۱۹۸
 تولستوف: ۱۴۷
 توین بی، آرنولد: ۹۲
 تیمورلنگ: ۱۹۰، ۱۹۸، ۲۳۰، ۲۵۲
 ۲۸۹، ۳۱۲، ۳۵۷، ۳۷۹، ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۶۶، ۴۶۷
 قتل عساکر نجیب سربداران
 به دست:~ ۴۰۷ مرگ:~ ۴۱۱ وضع
 ناساعد روستاییان در عهد:~ ۳۵۳
 تیموریان: ۲۲۲، ۲۲۹، ۳۵۶ صنعت نساجی در
 دوره:~ ۳۵۶
 جامع التواریخ: ۱۹۸
 جامع مفیدی: ۲۲۷
 جبل الساق: ۴۵۸
 جربادقان: ۴۲۸، ۴۴۰
 جریان: ۲۱۵

شیخ: ۴.۸
 حسنک: ۱۸۹
 حلی [علامه]: ۲۵۹
 حمدالله مستوفی: ۳۱۰، ۳۰۹، ۳۰۸، ۲۱۳، ۳۱۱
 حمزه بن اترک (آذرک): ۳۹۷ رهبری: ۳۹۷
 خالد بن برمک: ۳۹۱، ۲۱۰
 خالد بن ولید: ۱۵۶
 خبث بن الارث: ۲۰۶، ۱۵۵
 خجند: ۲۲۲
 خدش: ۳۹۱
 خواجه: ۱۵۳
 خراسان: ۳۰۳، ۲۹۸، ۱۸۹، ۱۷۶، ۱۶۰، ۳۴۵، ۳۴۴، ۴۱۵، ۴۳۷
 خرکان: ۴۴۰
 خرمینان: ۳۹۶، ۳۹۵، ۳۹۴، ۳۹۳، ۳۸۹
 ۳۹۷ اقدامات اجتماعی: ۳۹۷ پیوستن
 بابک به: ۳۹۶ پیوستن مردم اصفهان
 به: ۳۹۶ سیاست در زمینه اقتصادی
 و اجتماعی: ۳۹۷ شورش طرفداران: ۳۹۷
 عقاید: ۳۹۷ نظر نظام الملک
 درباره: ۳۹۵ نهضت: ۳۸۹، ۳۹۷
 ۴۰۳ نهضت از نظر ابوعلی بلعمی: ۳۹۶
 خستجان: ۴۴۰
 خسرو اول: ۲۰۵، ۲۰۳، ۱۷۶، ۱۵۳، ۳۸۸، ۳۸۷، ۲۷۲، ۲۷۱
 خسروی، خسرو: ۲۰۷
 خلفای راشدین: ۲۰۶
 خلفای عباسی: ۱۷۹، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۱، ۲۶۲، ۲۵۹، ۲۴۱، ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۶
 ۲۷۶، ۳۹۲، ۳۹۵، ۳۹۷، ۴۴۷ تکامل

اقطاع در دوره: ۲۱۴-۲۰۶ سقوط: ۳۹۵
 ۴۴۷ نهضت مردم در عهد: ۳۹۵
 خلیج فارس: ۳۶۲، ۳۶۳
 خلیل خان: ۲۰۰
 خواجه جلال الدین: ۲۳۲
 خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی: ۱۱، ۱۵۸، ۱۶۷، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵، ۲۵۰، ۲۶۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۹، ۳۵۷، ۴۰۴، ۴۲۰، ۴۴۵
 خواجه شمش الدین علی: ۴۰۸
 خواجه ظهرالدین نیشابوری: ۱۹۷
 خواجه علی بن شیخ صدرالدین موسی: ۱۹۰
 خواجه علی مؤید [حاکم سربدار]: ۱۸۴
 خواجه نجم الدین: ۲۲۴، ۴۰۹
 خواجه نصیرالدین طوسی: ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۱
 ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۷۹، ۲۸۰
 خواجه نظام الملک: ۱۱
 خواجه: ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۲، ۳۹۸ سرکوبی
 ۳۸۹ قیاسهای: ۳۸۹ مذهب: ۳۸۹
 ۴۰۱ نهضت: ۳۸۹، ۳۹۰
 خوارزم: ۲۰۳، ۲۱۵، ۳۰۳
 خوارزمشاهیان: ۱۶۶، ۳۴۴
 خوزستان: ۱۷۸، ۱۸۳، ۲۲۵، ۲۹۴، ۲۹۸
 ۳۰۰، ۳۱۰، ۳۴۵، ۳۹۹، ۴۳۹ املاک
 خواجه رشیدالدین فضل الله در: ۱۸۳
 خاندانهای محلی در: ۲۲۵ محصول
 پنبه در: ۳۱۰
 خوجه وند: ۴۱۳
 خیوه: ۳۰۲
 داب، سوریس: ۲۰
 دارالهجره: ۴۰۰
 داروین، چارلز: ۷۴ نظریه درباره انتخاب

طبیعی: ۷۵ نظریه درباره اورگانیک:

۷۴

داعی کبیر: ۲۱۱

داغستان: ۳۰۶، ۲۲۵

دالساندری: ۴۱۵

دالمانی، هانری رنه: ۳۶۸

دامغان: ۱۴۶

دانشنامه جهان: ۳۱۹

دانمارک: ۱۳۵

داود دبیر - زبیده

داهیو: ۱۴۷

دایمیو: ۹۱

دردبار شاهنشاه ایران: ۱۱

دستورالکاتب فی تمین المراتب: ۱۶۷، ۱۶۸

۱۹۱، ۱۹۲، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۹

۳۰۷، ۲۴۷

دنیت، دانیل سی: ۱۷۷

دورا اوروپوس: ۴۴۷

دولتشاه سمرقندی: ۱۱، ۱۸۴، ۴۰۸

دومان، رافائل: ۳۲۴

دومینوس فرندی: ۱۲۱

ویاریکتر: ۳۰۴، ۴۶۷

دیاکوف، و: ۵۰

دیاکوف، ا.م.: ۴۶، ۱۴۹

دیره: ۴۰۲

دیلم: ۳۹۸ قیام روستایان در: ۳۹۹

دیلمان: ۴۴۰

دیلمستان: ۳۳۸

دینوری، ابوحنیفه: ۲۰۵

ذوالقدر: ۲۹۰، ۴۶۷

ذیل جامع التواریخ (شیدی): ۲۲۵

داحه الصدود آیه السرد: ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۱۸

۲۱۹

رافضیان: ۳۹۳

رافع بن لیث: ۳۹۸ رهبری: ۳۹۸

رامهریز: ۱۵۶، ۴۴۱

راوما [اسقف]: ۱۰۳

راوندی، نجم الدین ابوبکر محمد: ۲۱۷، ۲۱۸

راین: ۱۲۰، ۱۳۹

دصائل اخوان الصفا: ۳۷۸

رستم آق قویونلو: ۴۴۴

دسوم دادا الخلافه: ۲۱۰

رشیدالدین فضل الله - خواجه رشیدالدین

فضل الله همدانی

روسیه: ۱۰۵، ۱۲۷

دوضه الصفا: ۱۹۳، ۳۸۸

روم: ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۰۹، ۳۳۰ سقوط

اسپراتوری: ۱۰۸، ۱۰۹

روسلو [قبیله]: ۲۹۰، ۴۶۷

رهبرین، کلوس سیخائیل: ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۷۱

۱۷۳، ۱۷۴، ۱۹۳، ۲۲۵، ۲۲۶

ری: ۱۵۷، ۱۷۶، ۴۶۵

زابل: ۴۲۴

زاگرس: ۴۵۶ قبایل: ۴۵۶

زانتو (قبیله): ۱۴۷

زاینده رود: ۳۱۵

زبیده: ۱۶۵

زرین کوب، عبدالحسین: ۱۶۱

زنجبان: ۱۶۰، ۴۳۸، ۴۴۰

زندگانی شاه عباس اول: ۱۷۳، ۱۹۴

زنگیان: ۳۹۹ سران: ۴۰۰ قتل عام: ۴۰۰

۴۰۰ قیام: ۳۹۹، ۴۰۰ قیام: ۴۰۰

رهبری علی بن محمد بروقی: ۳۹۹

زیدیه: ۳۹۲ پیروان فرقه: ۳۹۳

ژاپن: ۴۲، ۳۷۱ انقلاب میجی در: ۴۸
تکامل اتحاد قبیله‌ای در: ۴۲ جنگ
و روسیه: ۶۰

ژوزف دوم: ۱۳۹

ژوستینین: ۱۰۸ فرمان: ۱۰۸

سارگون دوم: ۴۳۷

ساسانیان: ۱۹، ۱۱، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۶۲،
۱۷۵، ۱۷۶، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۳۷،

۲۹۳، ۲۸۵، ۲۸۲، ۲۶۱، ۲۴۸، ۲۳۸

۲۹۴، ۳۲۵، ۴۲۰، ۴۳۰، ۴۳۹، ۴۴۳

ابزار شخم در عهد: ۲۹۵ اسلحه‌سازی

در عهد: ۳۳۴ انقراض حکومت:

۲۹۶ پیشه‌وران در دوره: ۳۴۷ تجزیه

قدرت: ۲۰۳ تحول نیروهای اقتصادی

شهرها در دوره: ۳۳۵-۳۲۷ تکامل

روابط نوین فتودالی در دوره: ۳۳۴

تمدن ایران در عهد: ۳۳۳ روستاییان

دردوره: ۲۴۸، ۲۴۰ عوارض در عهد:

۲۴۹ فلزکاری در عهد: ۳۴۵

کشت برنج در زمان: ۲۹۸ مالکیت

مشروط و زمینداری بزرگ در دوره:

۲۰۶-۲۰۱ مالیات ارضی در دوره:

۲۸۲ وضع مزارعه در دوره: ۲۶۱

سالاریان: ۲۹۸

سامانیان: ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۷، ۲۱۱، ۲۱۲،
۳۴۶، ۳۹۸، ۴۰۰ سلطه فتودالی:

۳۹۹

سامنه بن لوی: ۱۷۹

سامره: ۳۴۷

ساورایی: ۹۱

ساجیلاق: ۴۲۸، ۴۶۶

ساووی: ۱۴۰

ساوه: ۱۶۰، ۱۷۳، ۲۰۰، ۴۳۸ اصلاحات

روستایی در منطقه: ۱۴۰

سبکتکین: ۲۱۱، ۲۱۲

سرخس: ۳۰۴

سربداران: ۳۱۲، ۴۰۶، ۴۱۱ حکومت:

۴۰۹، ۴۱۱ خروج: ۴۰۷ قیام:

۴۰۸ نظر میرخواند درباره قیام: ۴۰۷

نهضت: ۳۱۲، ۴۰۷

سربداران سبزوار: ۴۱۱ قیام: ۴۱۱

سرف: ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۲۲ محدودیتهای

اقتصادی-اجتماعی: ۱۱۰ منشأ طبقه

۱۰۹-۱۰۷

مرمایدادی چیست: ۲۰

سرواز: ۱۰۵، ۱۱۵، ۱۳۸ الغای: ۱۱۵

جنبه‌های اقتصادی-اجتماعی: ۱۰۷-۱۰۶

۱۰۶ حکم لغو: ۱۳۹ در داممارک:

۱۳۹ در دوره استیلای ناپلئون: ۱۴۰

در مرحله تکامل فتوداليسم در اروپا:

۱۰۹-۱۱

سعدین ابی وقاص: ۱۵۵

سعدی: ۳۴۲

سغد: ۳۸۹

سفروانه ابن بطوطه: ۳۷۹

سفیان سعید: ۱۵۴

سفیدنج: ۳۹۱

سقاباشی: ۲۲۷

سقورلوق: ۳۰۴

سلت: ۱۲۱، ۱۲۲ اقوام: ۱۲۱

سلجوقیان: ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۸۱، ۱۹۰، ۱۹۶

۱۹۷، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۹، ۲۴۰

۲۴۴، ۲۴۹، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۸۳، ۲۹۸

قیام: ~ ۳۹۳ کشته شدن ~: ۳۹۳ نظر
 نظام الملک درباره قیام: ~ ۳۹۳
 سنجاولیا: ۱۲۳
 سنقر باورچی: ۱۸۴
 سندیج: ۳۷۲
 سنپور: ۹۸، ۹۰
 سوخرا: ۲۰۴
 سورن: ۲۰۳، ۲۰۱
 سوریه: ۱۸۳، ۳۲۸، ۳۲۹، ۴۰۰
 سوزرینها: ۹۰
 سوییس: ۱۱۳
 میاحنامه شاددن: ۱۷۰، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۶۳
 میاست نامه: ۱۱۰، ۱۷۰، ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۴۳
 سید رشیدالدین رشیدالاسلام: ۱۹۳
 سید رفیع الدین عبدالغفار: ۲۳۲
 سید شرف الدین ابراهیم: ۴۰۵
 سید عزالدین مرعشی: ۴۰۹
 سید قوام الدین: ۴۰۹، ۴۱۰
 سید کمال الدین مرعشی: ۴۱۰
 سید محمد کوثری: ۲۳۵
 سید محمد شمشع: ۴۱۳ پیروان ~: ۴۱۳
 قیام: ~ ۴۱۳
 سیراف: ۳۳۹
 سیستان: ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۷۲، ۱۸۴، ۲۰۴
 ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۱۸، ۳۲۷، ۳۹۴
 ۳۹۸ اشراف ~: ۱۷۲ دهقانان ~: ۱۸۴
 سیسیل: ۱۴۰، ۴۴۶
 سیف الدین: ۲۱۷
 سیفی هروی: ۳۰۵
 سیلک: ۱۴۶، ۴۳۴ تبه ~: ۱۴۶، ۴۳۴
 سیمجوری، ابوالحسن: ۲۱۱
 سیمجوریان: ۱۸۱، ۲۱۱
 سیواس: ۴۶۷
 سیور غاتمیش: ۱۶۹

۳۱۷، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۴۸، ۴۵۸
 ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲ اسلحه سازی در
 دوره ~: ۲۴۵ اقطاع های دیوانی در دوره
 ~: ۲۲۵ ایلات در دوره ~: ۴۷۱-
 ۴۵۹ پرداخت خراج ارضی روستاییان در
 عهد: ~ ۲۴۹ پیشرفت صنایع نساجی در
 دوره ~: ۳۴۸-۳۴۹ تسلط ~: ۴۶۱
 تکامل اقطاع در دوره ~: ۲۱۹-۲۱۴
 رونق بازرگانی در زمان ~: ۳۴۰ سقف-
 سازی در عهد ~: ۳۴۶ کشت خشخاش
 در دوره ~: ۳۱۷ نظام سهم بری در دوره
 ~: ۲۶۱ وابستگی روستاییان در برابر
 فتودالها در عهد: ~ ۲۴۳ وضع خراج در
 دوره ~: ۲۷۷
 ملجوقنامه: ۱۹۷، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۱۸، ۴۶۲
 ملطان ابواسحاق: ۲۳۰
 سلطان ابوسعید: ۱۹۰، ۲۵۲، ۴۰۶ مرگ ~:
 ۴۰۶
 سلطان بایزید: ۱۷۲
 سلطان جلال الدین خوارزمشاه: ۱۶۶
 سلطان سنجر: ۱۹۰، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۴۴
 ۲۶۱، ۴۶۲
 سلطان شاه رخ: ۴۱۱، ۴۱۲
 سلطان محمد خدا بنده: ۱۸۴
 سلطان محمود غزنوی: ۱۸۹، ۲۱۱، ۲۱۲
 ۲۱۶، ۲۴۹، ۴۰۰ مرگ ~: ۴۶۰
 سلطان مسعود غزنوی: ۴۶۰، ۴۶۲
 سلطانیه: ۴۶۶
 سلفوریان: ۲۱۹
 سلماش: ۴۴۰
 سلوکیان: ۱۶۲، ۳۲۸، ۳۳۱، ۴۳۹، ۴۴۶
 صنایع در دوره ~: ۳۲۸
 سمرقند: ۲۱۱، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۷۹
 ۳۸۹
 سنباد: ۳۹۳، ۳۹۴ رهبری ~: ۳۹۳، ۳۹۴

۱۹۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۴، ۲۳۶
 ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۴۲، ۳۲۵، ۳۶۱
 ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۶۸، ۳۷۳، ۴۱۵، ۴۱۶
 ۴۱۷، ۴۲۱، ۴۴۲، ۴۶۸ مرگ ~:
 ۴۱۶، ۴۶۸
 شاه محمود سیستانی: ۱۸۶
 شبل بن منق‌الزدی: ۳۹۶
 شپورغان: ۴۶۵
 شرف‌الدین علی یزدی - بدلیسی
 شمس‌الدین محمد جوینی: ۱۸۲، ۱۸۶
 شوش: ۱۷۶، ۴۶۵
 شوشتر: ۱۵۶، ۱۶۹
 شهابی، محمود: ۱۵۴
 شهرزور: ۳۸۹، ۳۹۴
 شهرستانی، ابوالفتح محمد بن ابوالقاسم: ۳۸۹
 ۳۹۰، ۳۹۴
 شیخ حسن امیر چوپان: ۴۰۶ خروج ~:
 شیخ حسن جلایر: ۴۰۶ خروج ~:
 شیخ حیدر: ۲۳۵، ۴۶۷
 شیخ زاهد گیلانی: ۴۱۴
 شیخ صدرالدین: ۱۸۶
 شیخ صفی‌الدین اردبیلی: ۱۵۱، ۱۸۴، ۴۱۴
 شیخ علی: ۲۲۲، ۲۲۳
 شیخ یعقوب: ۴۰۵، ۴۰۶ پیروان ~:
 ۴۰۵ قننه ~:
 شیراز: ۱۶۰، ۱۷۳، ۲۲۰، ۳۷۰، ۳۷۲
 ۳۷۹ دارالسلطنه ~:
 ۱۹۴، ۱۶۹ شیروان:
 شیروانشاه: ۴۱۴
 شیعه: ۳۹۴ اصول عقاید ~: ۳۹۴ ~ امامیه:
 ۴۱۳
 شیعیان: ۳۸۹، ۴۱۴ شورش ~: ۳۸۹ ~
 آسیای صغیر: ۴۱۴ کشتار ~:
 نهضت ~: ۳۸۹
 شیوزاوا: ۴۲۶

سیورغال: ۱۸۶، ۲۲۹-۲۳۷، ۲۵۳، ۲۷۸
 ۲۷۹، ۳۰۴، ۴۱۱، ۴۴۴، ۴۶۸ اصحاب
 ~: ۲۳۶ تکاسل ~ در دوره مغول:
 ۲۲۹-۲۳۲ ~ بدلیس: ۲۳۱ صاحبان ~:
 ۲۵۴، ۲۷۹ معافیت مالیاتی صاحب ~:
 ۲۵۳ نظر شاردن درباره ~ مذهبی: ۲۳۴
 شادروان: ۴۲۹، ۴۴۰ بند ~: ۴۳۹، ۴۴۱
 شاردن، ژان: ۱۵۹، ۱۷۲، ۱۹۵، ۲۲۶
 ۲۲۸، ۲۳۴، ۲۵۴، ۲۶۳، ۳۱۳، ۳۱۴
 ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۴
 ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۸۱، ۴۳۵ نظر ~ درباره
 سیورغال مذهبی: ۲۳۴
 شارلمان: ۲۱۳، ۲۱۶
 شاش: ۳۸۹
 شاپین: ۱۱۳
 شاسلو [ایل]: ۲۹۰، ۴۶۷
 شاه اسماعیل اول: ۱۷۳، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۸۰
 قریلباشان ~: ۴۱۴ کاهش خراج
 روستایان در زمان ~: ۳۵۷ برگ ~: ۱۹۹
 شاهپور اول: ۱۶۲، ۲۰۳
 شاهرخ: ۳۱۲
 شاه سلطان حسین: ۲۳۳، ۲۵۵، ۳۲۵، ۳۶۴
 ۳۶۶، ۴۱۷، ۴۴۴
 شاه سلطان محمد: ۲۳۴، ۲۳۵
 شاه سلیمان: ۱۷۲، ۱۹۵، ۳۲۴، ۳۲۵
 ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۶۹
 شاه شجاع: ۲۲۲، ۲۳۰، ۴۱۱
 شاه صفی: ۱۹۴، ۴۱۶
 شاه طهماسب: ۱۷۴، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۲۵
 ۳۶۱، ۳۸۱، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۵۷، ۳۵۸
 ۳۷۱، ۴۱۴، ۴۱۵
 شاه‌عباس اول: ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۸۶، ۱۹۳

- شیوه تولید آسیایی: ۹، ۲۹، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۵۱
 خصیصه: ۴۲۷ طرفداران نظریه: ۴۲۸
 کاربرد پذیری: ۴۲۵-۴۲۸
 مفهوم: ۴۲۵، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۴۶
 شیوه تولید چادر نشینی: ۴۵۱
 شیوه تولید فتودالی: ۷۹
- صوفی: ۱۵۵
- ضیاع السلطان: ۱۶۱، ۱۶۵، ۲۷۶
 ضیاع خاصه: ۱۶۵
 ضیاع عباسی: ۱۶۵
- طالش: ۱۹۰، ۴۱۶، ۴۳۴ قیاسهای مردم
 ۴۱۶:
 طالقان: ۳۰۴، ۴۶۵
 طاهر ذوالیمینین: ۴۳۸
 طاهریان: ۱۵۱، ۱۷۸، ۳۴۶
 طبرستان: ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۷۶، ۱۸۱، ۲۱۱، ۲۱۵، ۳۳۸، ۳۹۳، ۳۹۷، ۳۹۸
 ۴۴۰، ۴۵۶ قیام روستاییان در: ۳۹۹
 طبری، ابوجعفر محمد بن جریر: ۱۵۰، ۱۵۱
 ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۷۶، ۲۰۳، ۳۸۴، ۳۸۶
 ۳۸۷، ۳۹۱، ۳۹۹، ۴۲۷، ۴۵۶ نظر
 درباره مزدکیان: ۳۸۶
 طبس: ۳۱۱، ۴۲۸، ۴۶۹
 طغرل بیگ سلجوقی: ۲۱۳
 طلحه بن عبدالله: ۱۵۶، ۲۰۶
 طوس: ۲۳۷
- ظفرنامه: ۱۹۸، ۲۲۲، ۲۲۹
 ظهیرالدین مرعشی: ۱۸۹، ۴۰۶، ۴۱۰، ۴۳۲
 ظهیرالدین نیشابوری: ۲۱۸، ۴۵۹، ۴۶۲
- عادل شاه: ۲۲۲
- صارم خان: ۲۰۰
 صعبنا: ۱۵۵
 صفاریان: ۱۷۸، ۲۱۱
 صفوی ← صفویه
 صفویه: ۹، ۱۰، ۱۵۸، ۲۰۰، ۲۳۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۸۱، ۲۹۱، ۳۱۷، ۳۵۷، ۳۷۹، ۴۱۳، ۴۴۳ پرداخت عوارض در دوره: ۲۵۴ پرداخت مالیات روستاییان در دوره: ۲۶۱ پیشرفت صنعت نساجی در دوره: ۳۷۲ تحول نیروهای اقتصادی شهرها در دوره: ۳۶۰-۳۵۷ تکامل اقطاع در دوره: ۲۲۹-۲۲۴ تکامل سیورغال در دوره: ۲۳۷-۲۳۲ تولیدات شهری و تحول آنها در دوره: ۳۷۴-۳۶۸ جنگهای فتودالی در اواخر دوره: ۲۹۱ روابط اقتصادی ایران با اروپا در دوره: ۳۶۸، ۳۶۰ صنایع پیشه‌وری دراوایل: ۳۷۳ صنعت قالیبافی در دوره: ۳۷۲ عایدات شاهان: ۱۶۰ کشت خشکشا در زمان: ۳۱۷ مزارعه در دوره: ۲۶۲ مشاغل دیوانی در دوره: ۲۰۰ نجاری در اوایل دوره: ۳۷۱ نهضتهای مردم در دوره: ۴۱۷، ۴۱۳

عالم آدای شاه اسماعیل: ۱۹۹، ۲۳۳
 عالم آدای عباسی ← تاریخ عالم آرای عباسی
 عباسیان: ۱۵۷، ۲۷۵، ۲۸۶، ۲۹۷، ۳۳۶، ۳۹۶، ۳۹۳، ۳۹۲، ۳۹۱، ۳۸۹، ۳۴۶، ۳۹۹، ۴۲۰، ۴۴۳ ارکان حکومت ~:
 ۳۸۹ ارکان خلافت ~: ۳۹۹ استحکام
 نظام فتودالی دردوره ~: ۳۹۱ بالا
 گرفتن کار ~ در خراسان: ۳۹۱ پیروزی
 ~: ۴۲۰ قیاسهای عهد ~: ۴۰۰
 عبدالرزاق: ۴۰۷ رهبری ~: ۴۰۷
 عبدالفتاح فومنی: ۴۱۵
 عبدالله بن طاهر: ۱۷۸
 عبدالله بن مسعود: ۱۵۵، ۲۰۶
 عبدالملک بن مروان: ۳۴۵
 عتبة الکعبه: ۱۸۱، ۱۹۰، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۴۴، ۲۶۰
 عثمان بن حنیف: ۲۴۱
 عثمان بن عفان: ۱۵۷، ۲۰۶
 عجم: ۱۷۲
 عراق: ۴۰۰
 عزالدین محمود: ۱۶۹
 عضدالدوله دیلمی: ۲۱۰، ۳۰۰، ۴۴۲
 عطاسلک جوبنی: ۱۸۳
 علاءالدوله ذوالقدر: ۲۰۰
 علاءالدین محمد هندو: ۴۰۷
 علاءالدین منصور: ۱۸۶
 علم فلاح و باغبانی: ۳۱۹
 علم فلاح و زراعت: ۲۲۴
 علویان: ۳۹۹ شکست ~ به وسیله اسماعیل
 سامانی: ۳۹۹ ~ درگیلان: ۳۹۹
 علی بن عیسی: ۲۰۸
 علی بن محمد برقمی: ۳۹۹، ۴۰۰ به دار کشیدن
 ~: ۴۰۰ خروج ~: ۳۹۹
 علی کیا: ۱۹۹ ~ والی مازندران: ۱۹۹
 عمارین یاسر: ۱۵۵، ۲۰۶

عمرین ابراهیم: ۱۷۹
 عمرین خطاب: ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۲۶۲
 عمرو بن لیث صفاری: ۱۶۴، ۱۸۶
 غازان خان: ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۷۰، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۰، ۲۲۲، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۷۹، ۲۸۹، ۳۰۸، ۳۱۲، ۳۱۹، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۷۸، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۳۰
 اصلاحات ~: ۳۵۳ پیشرفت قالیبافی در
 عهد ~: ۳۵۶ فرار روستاییان در زمان ~:
 ۴۰۴ یرلیغ ~: ۱۹۱، ۲۲۰، ۲۴۵
 غزان: ۳۱۲، ۴۵۹، ۴۶۰ سازمان اقتصادی-
 اجتماعی ~: ۴۵۹
 غزنویان: ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۸۰، ۲۱۲، ۳۴۶، ۴۰۰، ۴۴۲ عوارض در عهد ~: ۲۴۹
 لغو عوارض اضافی در عهد ~: ۲۴۹
 غزنین: ۲۱۴
 غلات شیعه: ۳۹۲، ۳۹۳، ۴۱۳، ۴۱۴
 غیاث الدین رشیدالدین: ۱۹۴
 فارس: ۱۶۰، ۱۷۲، ۱۷۹، ۲۱۲، ۴۳۲
 تقویم خراج در ~: ۲۸۳
 فارسنامه: ۲۱۷، ۲۱۲
 فارفا: ۱۲۳
 فتودالیم: ۹، ۷۹، ۹۱، ۹۳، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۳۵، ۲۵۸، تحلیل ~: ۹۱
 تحولات روابط ارضی در دوره تلاشی ~:
 ۱۴۱-۱۳۵ تحول نظام ~ به سرمایه داری:
 ۱۳۹ تعریف ~: ۷۹، ۹۳ تکامل ~ در
 اروپا: ۱۰۹ خصایص نیروهای عامل در

عالم آدای شاه اسماعیل: ۱۹۹، ۲۳۳
 عالم آدای عباسی ← تاریخ عالم آرای عباسی
 عباسیان: ۱۵۷، ۲۷۵، ۲۸۶، ۲۹۷، ۳۳۶، ۳۹۶، ۳۹۳، ۳۹۲، ۳۹۱، ۳۸۹، ۳۴۶، ۳۹۹، ۴۲۰، ۴۴۳ ارکان حکومت ~:
 ۳۸۹ ارکان خلافت ~: ۳۹۹ استحکام
 نظام فتودالی دردوره ~: ۳۹۱ بالا
 گرفتن کار ~ در خراسان: ۳۹۱ پیروزی
 ~: ۴۲۰ قیاسهای عهد ~: ۴۰۰
 عبدالرزاق: ۴۰۷ رهبری ~: ۴۰۷
 عبدالفتاح فومنی: ۴۱۵
 عبدالله بن طاهر: ۱۷۸
 عبدالله بن مسعود: ۱۵۵، ۲۰۶
 عبدالملک بن مروان: ۳۴۵
 عتبة الکعبه: ۱۸۱، ۱۹۰، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۴۴، ۲۶۰
 عثمان بن حنیف: ۲۴۱
 عثمان بن عفان: ۱۵۷، ۲۰۶
 عجم: ۱۷۲
 عراق: ۴۰۰
 عزالدین محمود: ۱۶۹
 عضدالدوله دیلمی: ۲۱۰، ۳۰۰، ۴۴۲
 عطاسلک جوبنی: ۱۸۳
 علاءالدوله ذوالقدر: ۲۰۰
 علاءالدین محمد هندو: ۴۰۷
 علاءالدین منصور: ۱۸۶
 علم فلاح و باغبانی: ۳۱۹
 علم فلاح و زراعت: ۲۲۴
 علویان: ۳۹۹ شکست ~ به وسیله اسماعیل
 سامانی: ۳۹۹ ~ درگیلان: ۳۹۹
 علی بن عیسی: ۲۰۸
 علی بن محمد برقمی: ۳۹۹، ۴۰۰ به دار کشیدن
 ~: ۴۰۰ خروج ~: ۳۹۹
 علی کیا: ۱۹۹ ~ والی مازندران: ۱۹۹
 عمارین یاسر: ۱۵۵، ۲۰۶

- تولید ~: ۸۱ رشد و توسعه نظام ~:
 ۱۲۳ روستاییان اروپا در دوره ~: ۱۱۲
 زمینهای سلطنتی در دوره ~: ۱۰۳ عصر
 ~: ۱۷۰ ~ به عنوان یکک شیوه تولید:
 ۷۹ ~ و تکامل آن در ایران: ۹ قشر بندی
 روستاییان اروپا در دوره ~: ۱۱۷-۱۱۵
 نظام اقتصادی- اجتماعی ~: ۱۱۵
 نقدی برپاره‌ای از نظریه‌های متعارف درباره ~
 : ۸۹ نوع آرمانی ~: ۹۰ نهادهای
 اقتصادی و سیاسی ~: ۱۲۲ ویژگیهای
 ~: ۲۵۸
 فتودالیزم در قادیخ: ۹۲
 فتوح البلدان: ۲۰۶
 فخرالدین احمد باقی: ۲۲۷
 فرا اسپا: ۴۴۷
 فرات: ۱۶۲
 فرانسه: ۹۷، ۱۰۳، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳،
 ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۳۸، ۳۵۹، ۳۶۶ انقلاب
 کبیر ~: ۱۳۹، ۱۴۰ تالار در ~: ۱۱۱
 ضعف اقتصاد فتودالی ~: ۳۶۶ قیاسهای
 دهقانی در ~: ۱۱۴ نظام مانوری در ~:
 ۱۳۹ وابستگی کشاورزان به اربابان در
 ~: ۱۱۰ وضع زمینداران در ~: ۱۳۸
 فرائش کومته: ۱۱۳
 فرانکونی: ۱۱۳
 فرانکها: ۹۹، ۱۰۱، ۱۲۱
 فراهان: ۳۷۲، ۴۳۸
 فرایره جان: ۴۳۶
 فرخ: ۲۳۹
 فردوسی، ابوالقاسم: ۲۹۵
 فروخ: ۱۶۳
 فضل الله استرآبادی: ۴۱۳ مؤسس حروفیون:
 ۴۱۳
 فقرتادیخیگری: ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۸،
 ۷۳، ۷۲
- فلسفی، نصرالله: ۱۷۳
 فیف: ۹۱، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۲۱۶
 موروثی: ۱۲۷ وسعت زمین ~: ۱۰۰
 فین: ۴۳۴ چشمه ~: ۴۳۴
 قائم باسراشه: ۲۱۰
 قابوس بن وشمگیرین زیار: ۲۱۲
 قابوسنامه: ۲۱۲
 قارن: ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴ خاندان ~: ۲۰۴
 قاسم هروی: ۱۱
 قاین: ۴۲۷
 قباد: ۳۸۵، ۳۸۷ بحران اقتصادی- اجتماعی
 در زمان ~: ۳۸۵ پادشاهی ~: ۳۸۵
 پشتیبانی ~ از نهضت مزدکیان: ۳۸۷
 قذاته بن جعفر: ۱۵۳، ۲۰۷، ۲۴۲
 قراجه داغ: ۲۳۵
 قراخانیان: ۱۷۸
 قراقس: ۳۰۲
 قراقویونلو: ۱۹۲، ۲۳۰، ۲۵۳، ۳۱۲، ۴۶۷
 قراسطه ~ قرمطیان
 قرقان: ۴۵۹
 قرمطیان: ۳۹۳، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳
 برده داری در دوره ~: ۴۰۱ سرکوبی ~
 خراسان: ۴۰۰ سیاست اقتصادی- اجتماعی
 ~: ۴۰۰ ~ بحرین: ۴۰۰، ۴۰۱
 ~ لجا: ۴۰۱ و مزدکیان: ۴۰۰
 نخستین قیام ~: ۴۰۰ نظر ناصر خسرو
 درباره ~: ۴۰۱ نهضت ~: ۴۰۳، ۴۰۰
 قره خانی: ۴۶۰
 قره قویونلو: ۴۱۳ شاهزادگان ~: ۴۱۳
 قزلباش: ۱۷۳، ۲۲۵، ۲۹۰، ۲۹۱
 قزوین: ۱۶۰، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۴، ۳۳۸
 ۴۳۸

کشاودزی و مناسبات ارضی ایران عهد منول:

۱۱، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۹

۱۹۱، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۴

۲۲۵

کلات تسبور: ۴۰۲

کلاویخو: ۲۵۲، ۲۵۳، ۳۷۹ نظر ~ درباره

رسم نزل: ۲۵۳ - ۲۵۲

کمال الدین محمد: ۲۱۸

کمپفر، انگلبرت: ۱۱، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۹۵

۲۲۸، ۲۶۴، ۳۱۵

کودکیه - خرمدینان

کول بورن: ۹۰، ۹۱، ۹۲

کولون: ۱۰۳، ۱۰۷

کومنده: ۱۱۶

کونستانقین: ۱۰۸ قانون اساسی ~: ۱۰۸

کوالف، و. س: ۵۰

کیسانیه: ۳۹۲

کریبر، ه. ا: ۷۰

گرگان: ۱۵۷، ۱۷۶، ۲۱۵، ۳۰۲، ۳۳۷

۴۶۱

گریگوریوس: ۲۰۴

گمرون: ۳۶۲ حقوق گمرکی در بندر ~: ۳۶۲

گندیشاپور: ۱۵۶، ۱۷۶

گن شاف، ف. ل: ۹۰، ۹۱ تعریف ~ از فتودالیم:

۹۰

گورنر: ۴۱۳

گوی تپه: ۱۴۶

گیخاتو: ۳۰۴

گیرشمن، رمان: ۲۹۳

گیلان: ۱۶۰، ۱۷۳، ۲۱۵، ۲۲۵، ۳۰۹

۳۱۱، ۳۵۸، ۳۹۸، ۴۰۹، ۴۱۴، ۴۱۶

۴۳۲، ۴۶۹ درویشان ~: ۴۱۱ علویان

قم: ۱۶۰، ۱۷۳، ۲۰۰، ۲۹۹، ۲۹۸، ۳۰۴

۴۲۵، ۴۲۷، ۴۶۵ چاه در ~: ۴۲۵

قمی: ۴۲۷، ۴۵۶ نظر ~ درباره قناتهای

ساسانی: ۴۲۷

قنات: ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۴۲، ۴۴۵ آبیاری

به وسیله ~: ۴۲۸ - ۴۲۶ نظر قمی درباره

~ عصر ساسانی: ۴۲۷

قندهار: ۱۶۰، ۲۲۵

قورچی باشی: ۲۲۷

قوللر آقاسی: ۲۲۷

قوسس: ۴۴۰

قیشلایشی: ۴۶۵

کابل: ۲۰۳، ۳۳۷

کاتالونی: ۱۲۰، ۱۲۶

کاترها: ۱۱۶

کاتوئیکبا: ۴۴۶

کادنامه اردشیر بابکان: ۲۰۲

کارولینتین: ۱۰۹، ۱۱۱، ۲۱۳، ۲۱۹

کازرون: ۳۱۰، ۴۲۲، ۴۳۸، ۴۵۸

کاسکل کوسب: ۱۱۷

کاشان: ۱۶۰، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۹۳، ۳۵۶

صنعتگران ~: ۳۴۴

کا کاوند: ۴۱۳

کالنجار سلطان: ۴۱۶

کتالونی: ۱۱۴ قیاسهای دهقانی ~ در: ۱۱۴

کردستان: ۱۸۳، ۲۲۵، ۳۱۶، ۴۳۲

کرزوبیان: ۴۵۸

کرمان: ۱۵۷، ۱۷۳، ۱۷۳

کرمانشاه: ۱۶۰، ۱۶۳

کومان شاهان باستان: ۱۶۳

کریستنسن، آرتور: ۱۵۳، ۲۰۵، ۲۴۸

کسری - انوشیروان

مالک و ذادع «ایران»: ۱۰، ۱۱، ۱۵۵، ۲۵۸
 مأسون [خلیفه]: ۱۶۳، ۱۶۵، ۲۱۱، ۳۹۶، ۳۹۸
 شورش در زمان خلافت: ۲۸۳
 مانور: ۱۱۹-۱۲۱، ۱۲۵ تحول تاریخی: ۱۳۱-۱۳۵
 تشکیل در اروپا: ۱۲۱
 سابقه تاریخی: ۱۲۱-۱۲۲ گسترش
 املاک در اروپا: ۱۲۵ در آلمان: ۱۱۹
 در انگلستان: ۱۱۹ در فرانسه: ۱۱۹
 پاپرینگ: ۱۲۵ سن ژرمن: ۱۱۹
 و پره: ۱۲۵ مشخصات: ۱۲۲-۱۲۵
 مانی: ۳۸۵ آیین: ۳۸۵
 مانویان: ۳۸۵
 ماوراءالنهر: ۱۷۷، ۲۱۱، ۲۱۹، ۳۴۵، ۳۹۶، ۳۹۸، ۴۰۰، ۴۱۵، ۴۳۸، ۴۶۰
 ماوردی: ۲۷۴
 ماهان: ۳۹۱
 ماهانیه ← خرمدینان
 متایاز [نظام سهم‌بری]: ۱۳۷
 متسخی: ۳۷۷
 متوکل [خلیفه]: ۴۲۷
 مجارستان: ۱۱۵
 مجموعه مسائل: ۱۸۵
 مجوسیان دهقان: ۱۸۴
 محمدآباد: ۱۸۱
 محمدالجایتو: ۱۶۹
 محمدبن اسماعیل: ۴۰۲
 محمدبن الحنفیه: ۳۸۹
 محمدبن روادزدی: ۳۹۶
 محمدبن هندوشاه نخجوانی: ۱۶۸
 محمدحسین میزرا بایقرا: ۲۰۰
 محمدخان استجلو: ۲۰۰
 محمود غزنوی ← سلطان محمود
 مدوکه: ۱۱۳
 مرداس بن عمر: ۱۷۹

~ ۳۹۹ فتودالهای: ۴۱۶ قیام
 در: ۴۱۱ کاشتن کتان در: ۳۱۷
 نظر شاردن درباره ابریشم خام: ۳۱۸
 گیوکه‌خان: ۲۸۰ مالیات سرانه در دوره: ۲۸۰

لائون: ۱۱۳

لاز: ۱۶۰

لافرانگ: ۴۰۵

لاهیجان: ۲۳۵، ۲۰۹، ۴۳۴ صوفیان قزاقه-

داغ در: ۲۳۵ فرار اعیان به قلعه: ۴۱۶

قلعه: ۴۱۶

لحساء: ۴۰۰

لرستان: ۴۱۶ قیام مردم: ۴۱۶

لشته‌نشا: ۴۱۶ کلاتفر: ۴۱۶

لمبیر: ۴۰۲

لنتون، ا.ک. س: ۱۰، ۱۱۰، ۲۴۳، ۲۵۸

لهستان: ۱۱۵، ۱۲۷

ماحقکان هزار دادستان: ۱۷۵، ۱۸۸، ۲۳۹

۴۴۳، ۴۳۰، ۲۴۰

مارتل، شارل: ۲۱۳، ۲۹۷

مارسلن، آمین: ۲۳۴، ۲۹۵

مارکوپولو: ۳۰۳، ۳۵۵، ۳۵۵

مازندران: ۱۶۰، ۱۷۳، ۲۱۳، ۲۲۵، ۳۷۳

۴۱۳، ۴۲۷ حکومت سادات: ۴۱۱

قیام مردم علیه ماوندیان: ۴۰۹

مازیار: ۳۹۷

ماساری: ۱۰۳

ماسه، هانری: ۲۱۱

مالک‌بن انس: ۱۵۴، ۱۵۴

خلافت: ۲۸۳
 معتضد [خلیفه]: ۱۶۴، ۲۸۲، ۴۰۰ شورش
 در زمان خلافت: ۲۸۳
 معجم البلدان: ۱۶۶، ۳۰۳، ۴۶۱
 معین الدین نظری: ۱۶۸
 مغول: ۱۶۷، ۲۴۴، ۳۵۰، ۳۷۰، ۴۰۴، ۴۰۶ ایلات در دوره: ۴۷۱-۴۵۹
 ایلخانان: ۱۶۷ تحول نیروهای
 اقتصادی شهرها در دوره: ۳۵۴-۳۵۰
 تکامل اقطاع در دوره: ۲۲۴-۲۱۹
 تولیدات شهری در دوره: ۳۵۷-۳۵۴
 سیاست مالیاتی: ۲۴۴ شیشه‌سازی
 عهد: ۳۷۰ شیوه برده‌داری در دوره
 : ۳۵۱ ظروف جلادار در دوره: ۳۵۶
 قالیبانی در دوره: ۳۵۶ نهضت‌های
 مردم در دوره تسلط: ۴۱۳-۲۰۴
 نهضت‌های: ۴۰۶ هجوم: ۲۴۴
 مغولستان: ۴۲۰ اعزام پیشه‌وران به:
 ۴۲۰
 مفاتیح العلوم: ۲۰۷، ۲۰۸
 مقدسی، مطهر بن طاهر: ۲۹۴
 مقنع: ۲۹۴ نظر ابوریحان بیرونی درباره:
 ۲۹۴ نظر شهرستانی درباره:
 ۲۹۴ نظر نوشخی درباره:
 ۲۹۴ نهضت
 عمومی به رهبری: ۲۹۴
 مکران: ۲۲۵
 ملک الرحیم بویی: ۲۱۳
 ملک‌شاه حسین سیستانی: ۱۸۴، ۲۲۷
 ملک عبدالله: ۲۳۶
 ملک محمود سیستانی: ۲۳۶
 منتخب التواریخ معینی: ۱۶۹، ۲۲۲، ۲۳۰، ۴۶۵، ۳۰۶
 منتخب الدین مؤید الملک یمین الدوله: ۲۴۴
 منتخب الدین یمین الدوله: ۲۱۶
 منصور [خلیفه]: ۱۶۱، ۲۱۱، ۲۸۲

مراغه: ۴۶۵، ۳۰۴
 مرزبان بن رستم بن شروین: ۱۷۶
 مرصاد العباد: ۱۸۲، ۳۰۳
 مرو: ۲۳۷، ۲۴۶، ۳۹۱
 مروج الذهب: ۲۰۴
 مرویژین: ۱۰۸، ۲۴۸
 سزادریا: ۱۲۶، ۱۴۰
 سزارعه: ۲۶۱-۲۵۷ شیوه: ۳۲۲
 سزدک: ۱۵۱، ۳۹۳، ۴۰۰ الحاد: ۳۹۳
 ۴۹۲ تعالیم: ۲۹۳ عقاید: ۲۹۴
 قتل: ۱۵۱ مذهب: ۴۰۰
 مزدکیان: ۱۷۶، ۲۹۶، ۳۸۴، ۳۸۷، ۴۰۶
 آیین: ۳۸۵، ۳۸۷ پشتیبانی قباد از
 نهضت: ۳۸۷ سرکوبی نهضت:
 ۲۹۶ شرکت روستاییان در نهضت:
 ۳۸۸ عقاید: ۳۸۷، ۳۹۵، ۳۹۷
 فرونشاندن نهضت: ۱۷۶ قرسطیان و
 : ۴۰۰ کشتن: ۳۸۸ نظر طبری
 درباره: ۳۸۶ نظر طبری راجع به
 سرکوبی: ۳۸۷ نهضت: ۲۹۶، ۳۸۶
 مالک و مالک: ۱۱
 مستعین: ۲۸۲ شورش در زمان خلافت:
 ۲۸۲
 مستوفی، حمدالله: ۴۲۲، ۴۲۵، ۴۳۶، ۴۴۰
 ۴۴۵، ۴۴۶ نظر درباره آبیاری: ۴۲۸
 مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین: ۱۴۹،
 ۱۵۰، ۲۰۴
 مسعودیان: ۲۱۷ خاندان: ۲۱۷
 مسکرباشی: ۲۲۷
 مشکین: ۴۴۰
 مشهد: ۳۷۰
 مظفر حسین: ۲۰۰
 معاذ بن جبل: ۱۵۳
 معاویه: ۲۷۵
 معتصم [خلیفه]: ۲۸۲ شورش در زمان

- منکویار: ۳۷۸
منکوقالآن: ۲۸۰، ۱۹۸
موراویا: ۱۱۵
موسی بیک قولر آقاسی: ۴۴۴، ۲۲۳
موصل: ۲۰۴
مولانا حسین اردبیلی: ۲۳۵
مؤیدالدوله منتخب‌الدین بدیع اتابک
الجونی: ۱۸۱
مهدی [خلیفه]: ۱۹۷، ۱۶۱، ۲۱۰، ۳۹۴
مهرام‌گشنسب: ۱۷۵
مهرنرسی: ۱۷۵
میرانشاه: ۴۱۳
میرحیدر: ۲۳۴
میرخواند: ۱۵۱، ۱۹۳، ۶۰۷
میرزا ابراهیم همدانی: ۲۳۴
میرشمش‌الدین علی: ۲۳۴
میرضیاء‌الدین قندرسکی: ۲۳۴
میرمیران یزدی: ۲۳۴
میکائیلیان: ۱۸۰ خاندان ~: ۱۸۰
میمون‌دز: ۴۰۲
مینورسکی، ولادیمیر: ۱۶۰، ۱۷۰، ۱۷۳
ناپلئون: ۱۳۵ اصلاحات ارضی در دوره ~:
۱۳۹ سقوط ~: ۱۳۵
نامه قنبر: ۲۰۲، ۲۰۴
نجم‌رازی: ۱۸۲
نخجوانی ← محمد بن هندوشاه
نرشخی، ابوبکر محمد جعفر: ۱۶۵، ۳۹۴ نظر
~ درباره مقنع: ۳۹۴
نزهة القلوب: ۲۲۲، ۳۰۸
نزهت‌نامه علایی: ۳۱۹، ۳۲۴
نستوری: ۳۷۷ مجامع روحانیون ~: ۳۷۷
نشاستج: ۱۵۶
نصربن‌الحسن: ۲۱۲
نطنز: ۱۷۴، ۱۹۳
نطنزی: ۱۶۹، ۱۹۸
نظام آسیایی: ۴۲۶، ۴۲۷ تبدیل نظام برده.
داری به ~: ۴۲۶
نظام‌الدین سلطان احمد رضوی: ۱۹۳
نظام‌الملک، ابوعلی حسن بن علی: ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۴۳، ۳۹۳، ۳۹۵
۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۲، نظر ~ درباره سرخ
علمان: ۳۹۴
نظامهای بهره‌برداری در ایران: ۲۰۷
نفیسی، سعید: ۱۵۷، ۳۹۷
نوقای: ۱۹۸
نهاوند: ۱۴۶، ۲۰۳، ۲۷۶، ۴۲۴
نهضت حصارکشی: ۱۳۶
نیشابور: ۱۸۰، ۲۰۳، ۲۳۹، ۳۴۰، ۳۵۰
۳۵۶، ۴۲۴، ۴۲۸، ۴۴۲، ۴۶۳
نیورنه: ۱۱۳
واسال: ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۷، ۱۲۱، ۲۱۶
رابطه ~ از طریق بیعت: ۹۸ واگذاری
زمین به ~: ۹۸
واقدین عمرو: ۳۹۶
ویر، ساکس: ۹۰ فتودالیمس از نظر ~: ۹۰
وصاف‌الحضرة: ۲۶۰
وضع دولت و دبدبار در دوده شاهنشاهی ساسانیان
۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۶
ولوگزیبا: ۴۴۷
ویتفوکل: ۴۲۸ نظریه ~ درباره مالکیت
دیوانی: ۴۲۸
ویلانی: ۱۰۳
هابزبام، اریک: ۴۲۶

همدان: ۱۷۶، ۱۹۰، ۳۰۴، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۵، ۳۷۲، ۴۶۵	هارون الرشید: ۱۶۱، ۱۶۴، ۲۱۰، ۳۹۵، ۳۹۸
هند ← هندوستان	هاشم [خلیفه]: ۴۳۷
هندوستان: ۱۸۳، ۳۵۴، ۳۶۴، ۳۷۱، ۴۲۷	هانری هشتم: ۲۴ مسئله طلاق همسر~: ۲۵
ایریشم~: ۳۶۷	هخامنشیان: ۱۶۲، ۴۲۸، ۴۳۷، ۴۴۱
هوریگنها: ۱۱۳	۴۴۳، ۴۴۶، ۴۵۵
هوسیتها: ۱۲۷ جنگهای~ در بوهیما: ۱۲۷	هرات: ۱۶۰، ۲۴۶، ۳۳۹، ۳۷۲، ۳۹۴، ۴۶۵
هولاکو~ هلاکوخان	هرتسلفد: ارنست: ۱۴۷
	هرمز [جزیره]: ۳۶۱
یحیی بن آدم: ۲۶۲	هرمز اول: ۲۰۳
یزد: ۱۷۳، ۳۷۲	هکسلی: ۷۳
یزید بن معاویه: ۱۵۶	هگل، گئورگ ویلهلم فریدریش: ۶۲
یعقوبالیت: ۳۹۸	هلاکوخان: ۱۸۳، ۲۸۸، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۶، ۴۶۵
یمن: ۱۸۳	هلاکوبیان: ۲۸۸
یورت [چراگاه]: ۱۹۶۰	هلند: ۵۳، ۱۲۲، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۲
یوستی نوس: ۲۰۲	

کتابهای شرکت سهامی انتشارات خوارزمی

فلسفه

نوشته کانر کروز اوبراین	آلبر کامو
ترجمه عزت الله فولادوند	(چاپ دوم)
گفتگو با هربرت مارکوزه و کارل پوپر	انقلاب یا اصلاح
	(چاپ دوم)
نوشته برتراند راسل	تحلیل ذهن
ترجمه منوچهر بزرگمهر	
نوشته افلاطون	تیمائوس
ترجمه محمدحسن لطفی	
نوشته هگل	خدایگان و بنده
ترجمه دکتر حمید عنایت	(چاپ دوم)
نوشته موریس گرنستن	ژانپل سارتر
ترجمه منوچهر بزرگمهر	
نوشته دیوید گات	قانون
ترجمه رضا براهنی	
نوشته منوچهر بزرگمهر	فلسفه تحلیل منطقی
نوشته آرن فائس	کارناپ
ترجمه منوچهر بزرگمهر	
نوشته السدر مک اینتایر	مارکوزه
ترجمه حمید عنایت	(چاپ دوم)
نوشته برتراند راسل	مسائل فلسفه
ترجمه منوچهر بزرگمهر	(چاپ دوم)
نوشته سوزان لنگر	منطق سمبلیک
ترجمه منوچهر بزرگمهر	
نوشته یوستوس هارت ناک	ویتگنشتاین
ترجمه منوچهر بزرگمهر	
نوشته افلاطون	دوره آثار افلاطون (۷ جلد)
ترجمه محمدحسن لطفی - رضا کاویانی	
ترجمه منوچهر بزرگمهر	فلسفه چیست؟
	(چاپ دوم)

دین

نوشته دیوید هیوم	تاریخ طبیعی دین
ترجمه دکتر حمید عنایت	(چاپ دوم)

حقوق

مجموعه قوانین و مقررات شهرداریها
گردآورنده هوشنگ زندی

آموزش زبان

آموزش حروف انگلیسی (برای
نوآموزان زبانهای لاتین)
علی و آذر (کتاب آموزش انگلیسی
برای نوآموزان)
هدیه (کتاب آموزش انگلیسی برای
نوآموزان)

ریاضیات

استقراء ریاضی

اشتباه استدلالهای هندسی (۴)

اصول خط کش محاسبه (۱)
(چاپ دوم)
انعکاس (۵)

ورودی به منطق ریاضی

جبر و مقابله خوارزمی

حساب استدلالی
(چاپ دوم)

۲۵۰ مسئله حساب

رسم فنی (دبیرستانی)

رسم فنی (دانشگاهی)

روشهای مثلثات

ریاضیات چیست؟

نوشته سومینسکی گولووینا یا گلوم
ترجمه پرویز شهریاری
نوشته یا کوف اسمنویچ دوبنوف
ترجمه پرویز شهریاری
نوشته م. ه. شفیعیا

نوشته ایلیا یا کولویچ باکلمان
ترجمه پرویز شهریاری
نوشته ایزائیل سالامونوویچ گرادشتین
ترجمه پرویز شهریاری
نوشته محمدبن موسی خوارزمی
ترجمه حسین خدیو جم
نوشته محمود مهدی زاده - مصطفی
رنگچی

نوشته واتسلاو سرینسکی
ترجمه پرویز شهریاری

نوشته امیر منصور صدری - جواد افتخاری
نوشته س. بوگولیوبف - ا. وینف
ترجمه باقر رجالی زاده

نوشته پرویز شهریاری، احمد فیروزفیا
نوشته ریچارد کورانت و هربرت رابینز
ترجمه حسن صفاری

نوشته جان هرسي	هیروشیما
ترجمه چنگیز حیات داوودی	(چاپ دوم)
نوشته راس تریل	۸۰۰,۰۰۰,۰۰۰ مردم چین
ترجمه حسن کامشاد	(چاپ دوم)
نوشته لئو تروتسکی	یادداشت‌های روزانه
ترجمه هوشنگ وزیری	(چاپ سوم)
نوشته ماریان دوبوزی	سرمایه‌داری امریکا
ترجمه محمد قاضی	
نوشته برنارد دیدریچ و آلبرت	هائیتی و دیکتاتور آن
ترجمه سروش حبیبی	
نوشته فرانسیسکو خولیانو	سیمای پنهان برزیل
ترجمه محمدعلی صفریان	(چاپ دوم)
نوشته بنجامین براولی	تاریخ اجتماعی سیاهان امریکا
ترجمه سروش حبیبی	
نوشته ویلیام ایجت اسمت	نیه‌رره
ترجمه عبدالله گله‌داری	(چاپ دوم)
نوشته داگلاس ویلر ورنه‌پلی‌سیه	آنگولا
ترجمه محمود فخرداعی	
نوشته بنجامین کوآرلز	سیاهان امریکا را ساختند
ترجمه ابراهیم یونسی	
نوشته آنتونیو دی‌فیکردو	پرتره‌های دیکتاتوری آن
ترجمه سروش حبیبی	
نوشته فرانتس فانون	استعمار میرا
ترجمه محمدامین کاردان	
نوشته مارسل نیدرگانگ	بیست کشور امریکای لاتین (جلد ۳)
ترجمه محمد قاضی	
نوشته جان گراسی	وحشت در امریکای لاتین
ترجمه محمدعلی آقائی‌پور - محمدعلی صفریان	

اقتصاد

نوشته ر. تریفین - ژان دوئیزه -	بحران دلار
فرانسوا پرو	(چاپ دوم)
ترجمه دکتر امیرحسین جهان‌بگلو	
نوشته پیترو اودل	نفت و کشورهای بزرگ جهان
ترجمه دکتر امیرحسین جهان‌بگلو	(چاپ دوم)
نوشته دکتر محمدعلی موحد	نفت ما و مسائل حقوقی آن
	(چاپ سوم)
نوشته آنجلو آنجلو پولوسی	جهان سوم در برابر کشورهای غنی
ترجمه امیرحسین جهان‌بگلو	(چاپ دوم)

نامه تنس به گشنسب

اخلاق ناصری

دربارهٔ تاتار

در کوی دوست

شعر

گلی برای تو (مجموعهٔ شعر)

از مجدالدین میرفخرانی
(گلچین گیلانی)نمایشنامه‌ها

آدم آدم است

(چاپ چهارم)

افسانه‌های قبا

(چاپ دوم)

تمثیلات (شش نمایشنامه و یک داستان)

(چاپ دوم)

قضیهٔ رابرت اوپنهاইمر

(چاپ دوم)

مرد سرنوشت

عروسی کریچینسکی

رمانها

آزادی یا مرگ

(چاپ سوم)

آقای رئیس جمهور

(چاپ چهارم)

نوشتهٔ نیکوس کازانتزاکیس

ترجمهٔ محمد قاضی

نوشتهٔ میگل انخل استوریاس

ترجمهٔ زهرای خانلری (کیا)

نوشتهٔ فرانتس کافکا

ترجمهٔ فرامرز بهزاد

به تصحیح مجتبی مینوی

و تعلیقات مجتبی مینوی - محمد اسماعیل

رضوانی

نوشتهٔ نصیرالدین طوسی

به تصحیح مجتبی مینوی - علیرضا

حیدری

نوشتهٔ برتولت برشت

ترجمهٔ فرامرز بهزاد

نوشتهٔ شاهرخ مسکوب

نوشتهٔ برتولت برشت

ترجمهٔ شریف لنگرانی

نوشتهٔ سوفوکل

ترجمهٔ شاهرخ مسکوب

نوشتهٔ میرزا فتحعلی آخوندزاده

ترجمهٔ میرزا جعفر قراجه‌داغی

نوشتهٔ هاینر کیپهارت

ترجمهٔ نجف دریابندری

نوشتهٔ برناردشا

ترجمهٔ جواد شیخ‌الاسلامی

نوشتهٔ الکساندر واسیلیوسوخوو-

کابیلین

ترجمهٔ ضیاءالله فروشانی

آموزش و پرورش

فقر آموزش در امریکای لاتین
(چاپ سوم)

جامعه‌شناسی

ساختهای خانواده و خویشاوندی
در ایران
(چاپ دوم)
مقدمه بر جامعه‌شناسی

امریکای دیگر
(چاپ دوم)

سیاست

امریکای لاتین «دنیای انقلاب»
(چاپ چهارم)
انقلاب آفریقا
(چاپ چهارم)
پوست سیاه صورتکهای سفید
(چاپ دوم)

ایالات نامتحد
(چاپ دوم)
جنگ ویتنام
(چاپ سوم)

چهره استعمارگر، چهره استعمارزده
(چاپ سوم)
در جبهه مقاومت فلسطین

روزهای سیاه غنا

سفری در گردباد

عرب و اسرائیل
(چاپ سوم)
مسئله فلسطین

نوشته ایوان ایلچ
ترجمه هوشنگ وزیری

نوشته دکتر جمشید بهنام

نوشته دکتر شاپور راسخ و دکتر
جمشید بهنام
نوشته مایکل هرینگتن
ترجمه ابراهیم یونسی

نوشته ك. بیلز

ترجمه و. ح. تبریزی
نوشته فرانتس فانون
ترجمه محمدامین کاردان
نوشته فرانتس فانون
ترجمه محمدامین کاردان
نوشته ولادیمیر پوزنر

ترجمه محمد قاضی
نوشته برتراند راسل
ترجمه صمد خیرخواه
نوشتن آلبرمی

ترجمه هما ناطق
نوشته روزه کودروا - فایض ا. سافق
ترجمه اسدالله مبشری
نوشته قوام نکرومه

ترجمه جواد پیمان
نوشته یوگنیا. س. کینزبرگ
ترجمه دکتر مهدی سمسار
نوشته ما کسیم رودنسون

گزارش کنفرانس حقوقدانان عرب در
الجزایر
ترجمه اسداله مبشری

علوم طبیعیمردم شناسی

نوشته سرژ برمان ورنه بزار
ترجمه احمد بیرشک
نوشته یا کوب ایسیدورویچ پرلمان
ترجمه پرویز شهریاری
نوشته استیفن س. بارکر
ترجمه احمد بیرشک
نوشته ک. ک. استاپو
ترجمه پرویز شهریاری
نوشته باقر امامی
نوشته محمد جواد افتخاری
نوشته پاول پتروویچ کارو کین
ترجمه پرویز شهریاری
نوشته واتسلاو سرپینسکی
ترجمه پرویز شهریاری
ترجمه پرویز شهریاری
نوشته گلفاند - گلاکولهوا -
کیریلوف
ترجمه پرویز شهریاری

نوشته دکتر پرویز ایزدی

نوشته دکتر پرویز ایزدی

نوشته گریبوفسکی - چکالینسکایا
ترجمه غضنفر بازرگان
نوشته م. امپرانسکی
ترجمه غضنفر بازرگان
نوشته ولاسف - ترینوف
ترجمه باقر مظفرزاده
نوشته ابروچف
ترجمه عبدالکریم قریب
ترجمه باقر مظفرزاده
نوشته س. او. گونچارنکو
ترجمه غضنفر بازرگان

نوشته ادموند لیچ

ترجمه دکتر حمید عنایت

